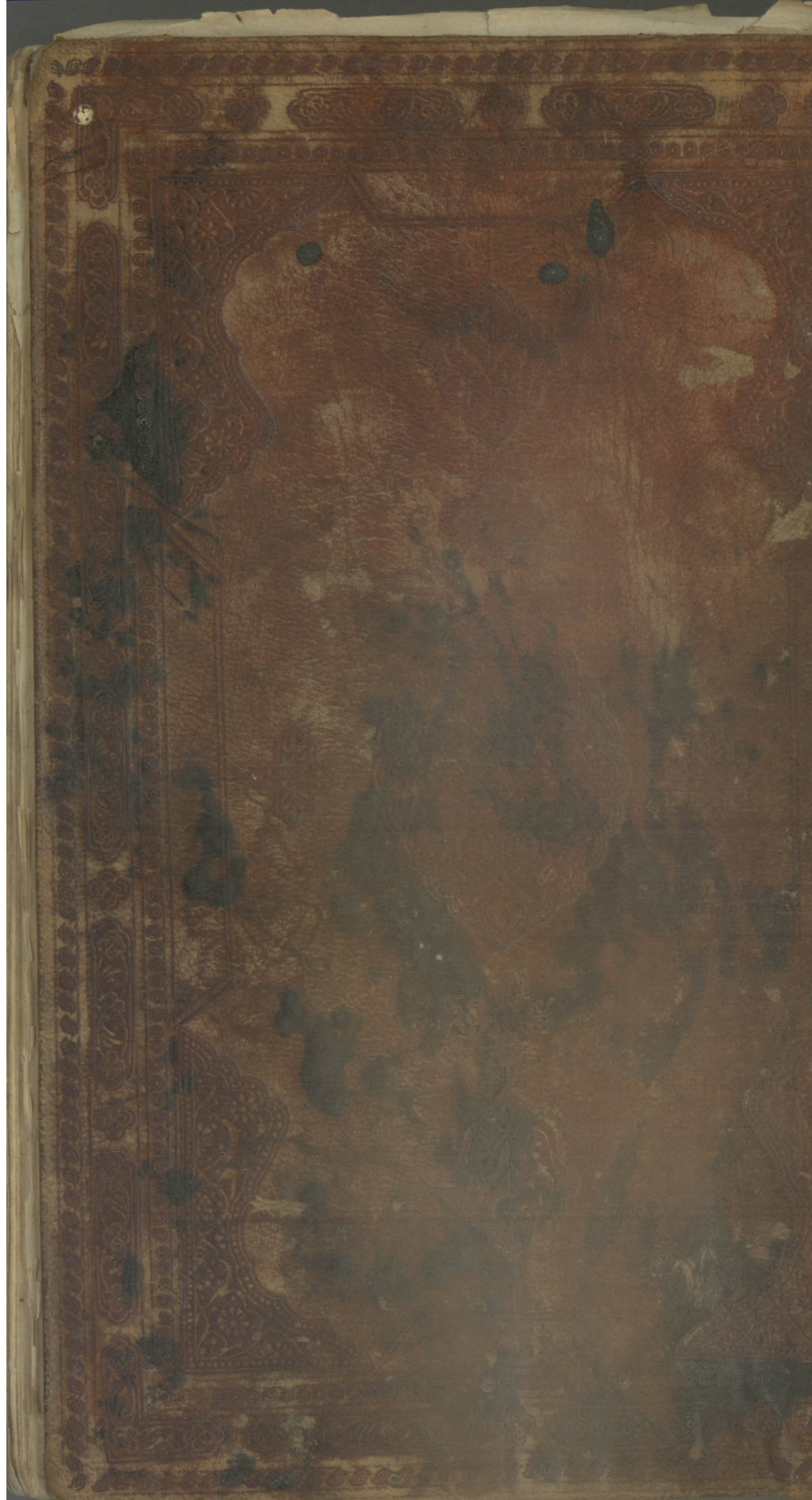
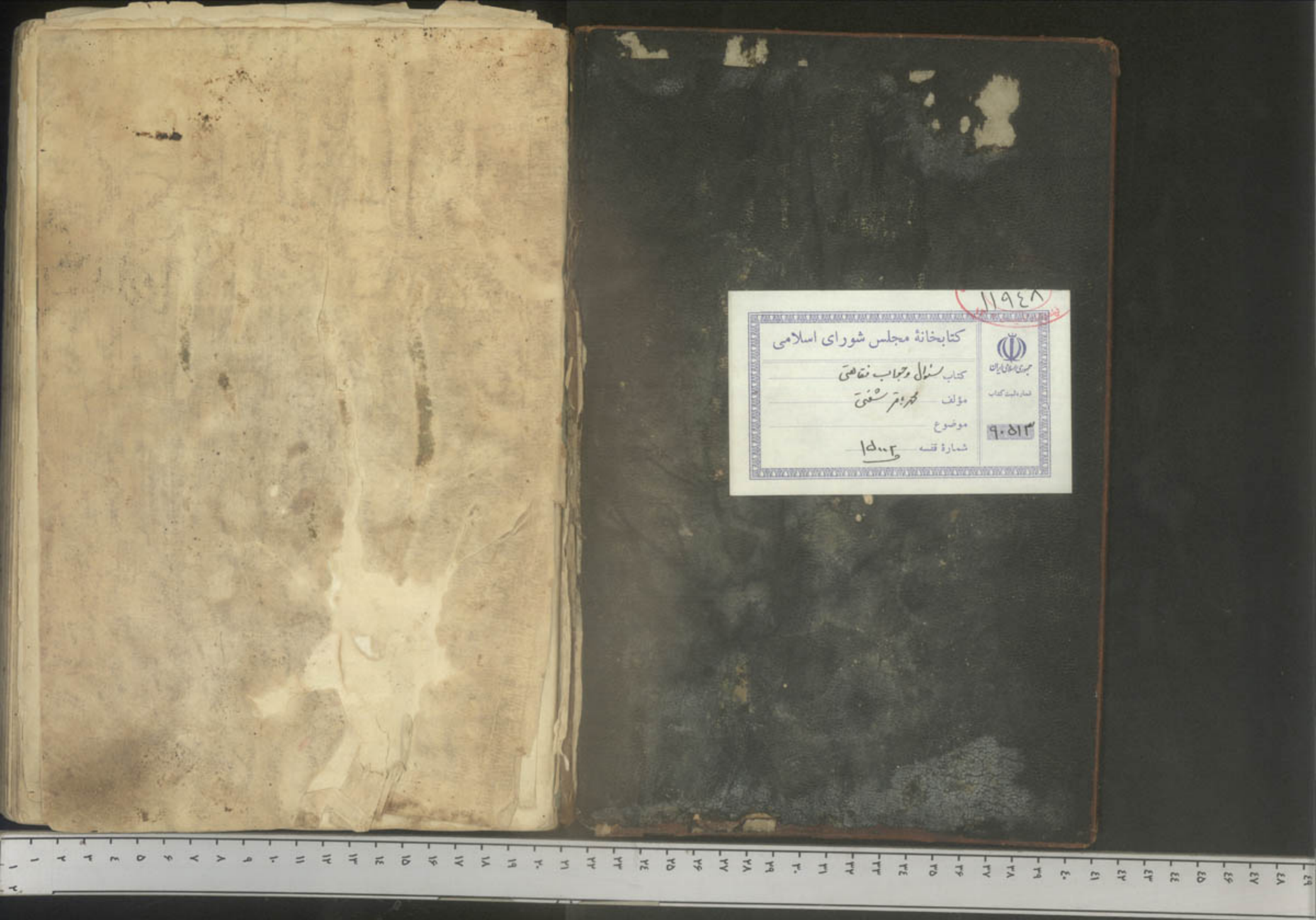






۱۱۹۴۸
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب سئوال وجواب فقاهتی
مؤلف محمدباقر شفتی
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب
۹۰۵۱۳
شمارهٔ قفسه ۱۵۰۰۲

۱۱۹۴۸
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب سئوال وجواب نقاهتی
مؤلف محمدباقر شفتی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۵۰۰۲
شماره ثبت کتاب ۹۰۵۱۳

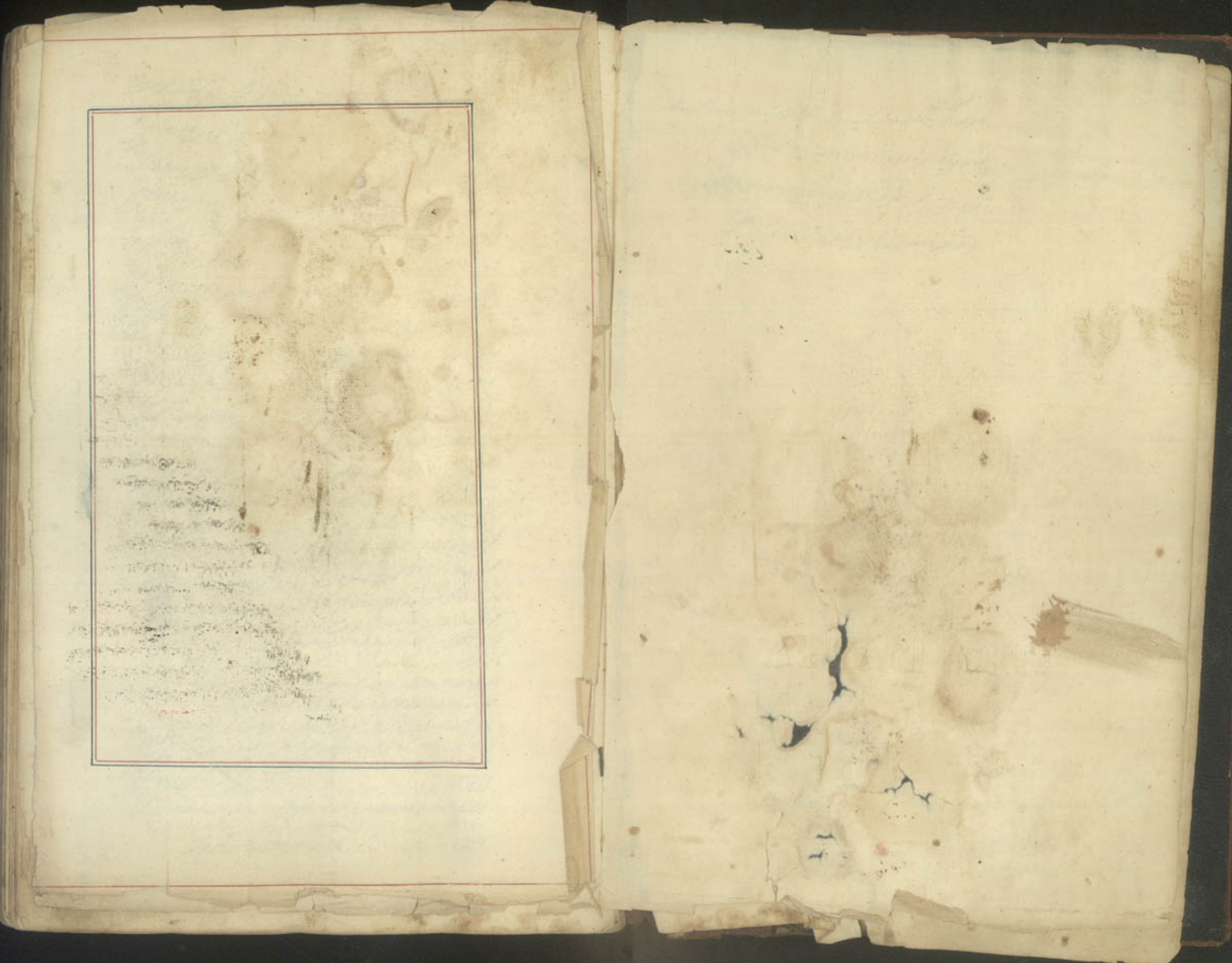
مهر زبان

این دعا را بنویسد در سه روز گرد و در آب روان اندازد و آن آب را فردا بخورد و بقیه را بر دامن شسته

پستانهای خود را ببوید و دعا را در میان دو پستان خود گوبر ال کند

بسم الله الرحمن الرحیم مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من لبن

لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی



تاریخ وفات صاحب [illegible] سید [illegible] المجتهدین حجة الاسلام [illegible] ۱۲[illegible]

[illegible]

[illegible]





۱۵۰۰۲
۹۰۵۱۳

هذا کتاب سؤال و جواب [illegible]

[illegible]

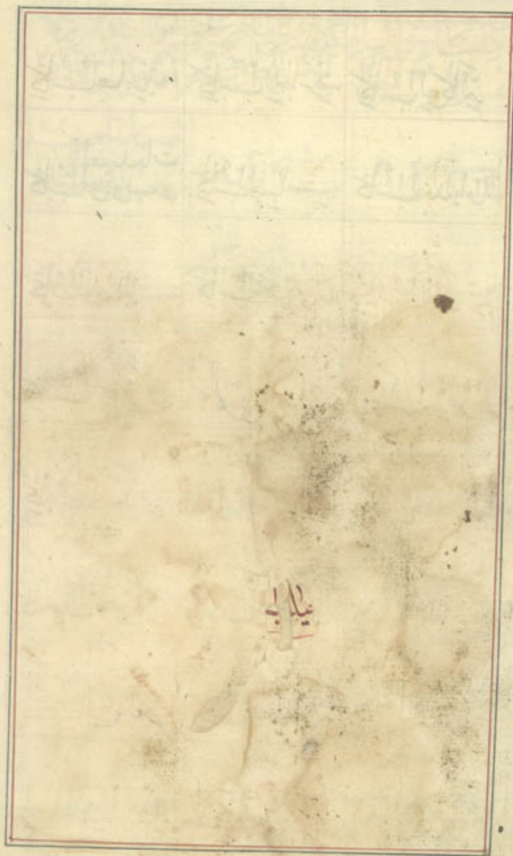
۱۲۵۷

[illegible] شعبان المعظم



هذا فهرست كتاب السؤال الى الحجج والمفاخر سيدنا ومولانا دام عزه والجواب المنتسب المناقب البحر الذاخر السيد محمد باقر

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين
اياك نعبد واياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين
انعمت عليهم غير المغضوب عليهم والضالين بسم الله الرحمن الرحيم
قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد بسم الله الرحمن الرحيم
انا انزلناه في ليلة القدر وما ادراك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر تنزل
الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر سلام هي حتى مطلع الفجر ١٠٢



بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

مقدمه در اصول سؤال هرگاه شخصی تقلید مجتهدی کرد از مجتهدین [illegible] در حال حیوة آن مجتهد آیا بعد از ممات او جایز است [illegible]

جواب [illegible] اظهر این است که عدول لازم است و بنای بر تقلید مجتهد بعد از ممات او جایز نیست [illegible]

[illegible] مشایخنا العظام منهم المولی الاعظم الاجل الاکرم والاستاد الاکمل [illegible] مولانا الآقا محمد [illegible]

ومنهم سیدنا الاجل الاکمل [illegible] ارباب التحقیق [illegible]

[illegible] السید [illegible] مهدی ومنهم [illegible] لطریقة المجتهدین والمقوم للقواعد الممهدة لاستنباط احکام الدین المبین مولانا [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

معاد [illegible] بالمرة [illegible] اعاده [illegible] ثانی [illegible] معاد منحصر [illegible] روحانی [illegible]

[illegible] نفس [illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] جسم [illegible] اعاده معدوم ممتنع است [illegible]

روحانی خواهد بود [illegible]

[illegible] معاد منحصر [illegible]

[illegible] اعاده معدوم محال نیست [illegible]

روحانی و جسمانی [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

[illegible]

میبرند [illegible] همه انهار او اخل [illegible] میخواید بعد از اخراج ازان نهر کال انها بجی الاعضاء والجوارح وشکل خوب انوقت انهار ابا مرات

سرخ و در اخل [illegible] میکند [illegible] جواب ازین سوال که [illegible] سوال [illegible] بر ابن [illegible]

نمودن خلق [illegible] خود [illegible] منسوب انتخاب بوده باشند [illegible] ارشاد نمودن [illegible]

تابع او شود در اصول و فروع دین باشد جواب جناب اقدس باری [illegible] رسل [illegible] مبعوث [illegible] خلایق نمود [illegible]

[illegible] عبادات [illegible] رسول خدا [illegible] سال [illegible] ارشاد [illegible]

[illegible] اوصیا [illegible] خلایق نمود [illegible] اصول و فروع [illegible] سواء السبیل [illegible]

[illegible] در اصول و فروع [illegible] علمای زمان [illegible]

علمای زمان [illegible] الی یوم القیام [illegible]

استفاده خواهند نمود [illegible] خاتم الاوصیا [illegible] الائمه [illegible]

دین مبین برجوع بعلمای ابرار و فضلا [illegible] صراط [illegible] مستقیم [illegible]

رسول خدا [illegible] علیهم السلم [illegible] باطل [illegible]

[illegible]

باشد یا ظرف [illegible] داخل نموده [illegible] احوط آنست بعد از یک [illegible]

نموده [illegible] احوط آنست که در صورت وقوع [illegible] نماید **سؤال** تطهیر [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible] پاک شود [illegible] پاک شود [illegible]

[illegible] پاک شود **سؤال** [illegible] بول [illegible] **جواب** [illegible] بول [illegible]

[illegible] بول [illegible] بول [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible] وضو [illegible] غسل [illegible] باشد [illegible]

یا نه **جواب** [illegible] تیمم [illegible] غسل باشد **سؤال** [illegible]

[illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

از او نماز قضا آیا وضو و غسل این شخص صحیح است و بعد از دخول وقت بهمین وضو و غسل میتواند نماز بکند یا نه اولی اسلم است و باید بعد از دخول وقت
اعاده نماید و بر فرض علم بصحت این فرض باز همین شخص قبل از دخول وقت متطهر بنیت قربت طهارتین بعمل آورد و بعد دخول وقت نیت وجوب
آیا طهارتش صحیح است و چنین شرط [illegible] و نه میتواند بعمل آورد یا نه بلکه طهارتین فاسد است باید بعد از دخول وقت
اعاده نماید **جواب** کسیکه از قضای واجبی در ذمه او باشد قضای آن نماز بر آن شخص واجب [illegible] اینکه واجب
فوریست که در تاخیر آثم خواهد بود یا واجب موسع است در تاخیر آثم نخواهد بود فریقین متفق میباشند در وجوب [illegible]
علم اراده مکلف بر اتیان واجب موجب این نمیشود که واجب از وجوب خارج شود پس وجوب تدارک قضای آن در حال خود باقیست اگر چه
مکلف عازم بر اتیان آن نبوده باشد و چونکه هر یک از وضو و غسل موقوف علیه نماز قضا است [illegible] موقوف واجبست [illegible]
بموقوف علیه بنیت وجوب بی عیب است اگر چه مکلف حین نیت وجوب عازم بر اتیان موقوف نبوده باشد پس قصد وجوب وضو یا غسل [illegible]
[illegible] چنین نیت که موجب فساد شود بلکه صحیح خواهد بود بنابر این هر گاه بعد از دخول وقت اکتفا بهمین وضو یا غسل میتواند نمود هم
[illegible] است حال هر گاه اکتفا به نیت قربت مطلقه نماید این نیز بی عیب است و صحیح بلکه [illegible] اسلم بوده باشد **سؤال** [illegible]
[illegible] بالامکان غسل [illegible] نماز [illegible] تیمم بکند [illegible] نماز را بکند [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] قطعا آثم است [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] **جواب** در صورتیکه علم بنجاست [illegible] این شخص [illegible]
[illegible] نجاست [illegible] **سؤال** [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** شخصی وضو [illegible] نماز [illegible]
[illegible] **جواب** نمازی که [illegible] بعد از قطع [illegible] اعضای وضو [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طهارت [illegible]

طهارت

طهارت پس طهارتش صحیح خواهد بود اگر چه در اصل استعمال معاقب بوده باشد [illegible]
[illegible] استعمال نمودن ظرف مغصوب [illegible] است معلوم است [illegible]
[illegible] غسل [illegible] وضو [illegible]
با مغصوب [illegible] پس هر گاه این شخص قبل از استعمال [illegible] غسل [illegible] طلا و نقره یا مغصوب [illegible]
[illegible] اگر چه آثم است [illegible] طلا و نقره مثلا لکن بعد از [illegible] طهارت میشود لازم است [illegible]
طهارت نماید طهارت صحیح [illegible] تیمم جایز نیست اگر چه [illegible] طهارت نبود [illegible]
[illegible] مغصوب [illegible] طهارت [illegible] صحیح نیست [illegible] غسل [illegible]
[illegible] **سؤال** در غسل ترتیبی [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] غسل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تحقق غسل [illegible]
[illegible]
[illegible] تحقق غسل [illegible]
[illegible] تحقق غسل [illegible]
[illegible]
[illegible] تحقق غسل [illegible]
[illegible] غسل ترتیبی [illegible] **سؤال**
هر گاه [illegible] غسل ترتیبی [illegible] غسل صحیح
[illegible]
غسل [illegible] **جواب** [illegible]
لازم است اول سر و گردن [illegible] و بعد جانب راست و بعد جانب چپ [illegible]
غسل [illegible]
[illegible] غسل [illegible] ماه مبارک رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غسل واجب [illegible]
[illegible] غسل واجب [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] **سؤال** [illegible]

اولا

ترتیب

او ممکن باشد که بحمام برود بجهت خطر عضو و دو راه دور ... حوضی باشد و ... ناخوشی باشد که در آب شود نتواند غسل کند با وجود جهت خطر ...
شخص ... انست که تیمم بدل از غسل بتواند اگرچه ... بیاید که تیمم بکند و بعد ... طلوع صبح ... بحمام رفته غسل کرده و نماز بخواند

جواب اگر مقصود اینست این شخص بجهت ضرورت متمکن از غسل نبوده و ... مکلف او تیمم بدل از غسل است قبل از فجر و عازم تیمم هم بود که قبل
از طلوع فجر تیمم نموده باشد بدل از غسل لکن فراموش کرده ... شد که صبح طالع شد ... باشد
... صحیح بوده باشد

سؤال ... طفل مکلفی جنابت اتفاق افتاده و از شرم و خوف از پدر و مادر بحمام نتوانست برود ... و نماز کرده آیا
نماز و روزه او چه صورت دارد

جواب در صورتیکه عالم بوده باشد که صحت صوم شرط به غسل جنابت یعنی عالم بوده باشد که صوم با جنابت صحیح نیست
در اینصورت ... صحیح نیست قضای آن لازم است بلکه در چنین صورت کفاره نیز لازم است و همچنین
... نمازی که ... با جنابت ... باطل است اگرچه عالم نبوده باشد که نماز با جنابت صحیح نیست

[illegible]

[illegible]

یکی بجا آورد مبادا که هر کدام یک از مقام داری جواب ظاهر اینست که غسل بر نیت جمیع اغسال بجا آورد نموده در صورتیکه یکی از اغسال جنابت بوده باشد اگر
وضو بجهة نماز بعد هم نیت و اگر غسل جنابت نباشد وضو لازم است بجهة هر نمازی سوال مواضع مسح در وضو باید خشک باشد یا رطوبت دست
غالب بر رطوبت آنها باشد لازم نیست و آیا با وجود تر بودن عضو مانع مسح جایز است [illegible] از برای مسح یا نه و آیا وضو در آب
باران جایز است یا نه جواب خشک بودن مواضع مسح ظاهر اینست [illegible] رطوبت از مواضع مسح وضو جایز نبوده باشد و

[illegible]

سیم

[illegible]

نادی السنة بابیان الوضوء بعد الوضوء سواء تخلل بینهما صلوة مفروضة او مندوبة ام تحقق بینهما فصل ام لا وزاد العلامة على الاثنین ام لا والعل الظم

من شیخنا الصدوق ان شرعیة التجدید انما هو للصلوة واثر لا یکون الامر ثلث فی الفقیه فی ذلک حدیث لحو منقطع رواه عمرو بن ابی المقدام قال

حدثنی من سمع اباعبدالله یقول انی لاعجب ممن یرغب ان یتوضا اثنتین اثنتین وقد توضا رسول الله اثنتین اثنتین فان النبی کان یجدد الوضوء لکل

فریضة ولکل صلوة فمعنی الحدیث هو انی لاعجب ممن یرغب عن تجدید الوضوء وقد جدده النبی والخبر الذی روی ان من زاد على مرتین لم یوجر

یؤکد ما ذکرته ومعناه ان تجدید بعد التجدید لا اجر له انتهی کلامه رفع مقامه وعلله ان الظم من الصدوق هو اعم منه بقصد التجدید ولو

لغیر الصلوة بل الاستعداد منها طلوبیة التجدید من حیث هو وصرح هذا ان توضا ثم اخذ بالقران او کتابة المصحف [illegible] مثلا یستحب التجدید

فی صحة قال العلامة فی التذکرة یستحب تجدید الوضوء لکل صلوة فرضا کانت او نفلا وللشافعی وجهان فی النفل احدهما عدم الاستحباب والثانی الاستحباب

الحق بالتلاوة والشکر قال ولو توضا ولم یصل کره له التجدید وکذا لو توضا مرة اکره له التجدید ولیس بجید لعموم الاستحباب انتهی فتحصل الحال [illegible]

ان فی هنا مقامات منها التجدید بعد الصلوة المفروضة للصلوة المفروضة کما اذا توضا وصلی صلوة الظهر ثم جدد الوضوء لصلوة العصر وهذا مما

لا ینبغی الریب فیه ومنها التجدید بعد الصلوة المفروضة لنافلة کما اذا توضا وصلی الظهر ثم جدد الوضوء لنافلة العصر وهو ایضا مما لا ینبغی التردد

فیه ومنها ما اذا توضا وصلی الان نافلة ثم اراد التجدید لنافلة اخری وهو یکون على وجهین احدهما ان یکون توضا وصلی صلوة الزیارة مثلا

ثم اراد التجدید لنافلة اللیل وهو ایضا مما لا ینبغی الارتیاب فیه والثانی ما اذا توضا وصلی رکعتین من نافلة الزوال او اربع رکعات منها

واراد التجدید للباقیة او مقتضی العمومات المذکورة ثبوت [illegible] ومنها ما اذا توضا وقرا [illegible] القران او فعل احدی الغایات السابقة واراد

التجدید للصلوة فرضا کان او نفلا ومنها ما اذا توضا للکون على الطهارة او لفعل فعل واراد التجدید للصلوة وقد علمت ان مقتضی العمومات المذکورة

ثبوت الشرعیة فیهما ایضا ومنها ما اذا اجتمع هناک ثلاث او ثلثة کما اذا توضا لقراءة القران ثم جدد للصلوة ثم اراد التجدید لکتابة القران وهکذا

مقتضی العمومات ثبوت الشرعیة ومنها ما اذا توضا لغایة من الغایات المتعددة کقراءة القران وقرا ثم اراد التجدید لتلک الغایة ایضا ومنها ما اذا

توضا الغایة من الغایات ثم لکن اراد التجدید قبل الاشتغال بالغایة کما اذا توضا لقراءة القران ثم قبل القراءة اراد التجدید للقراءة ایضا وهو

على قسمین احدهما ما مع تخلل الفصل والثانی خلافه ینبغی ان یقی نظرا بالشرعیة فی الاول واما الثانی فیشکل الکلام فی مثله ومنها ما اذا

توضا الغایة من الغایات واجبة او مندوبة لکن اراد تجدید الوضوء من حیث هو تجدید بمقتضی الحدیث السالف الوضوء على الوضوء نور على نور

مشروعیة وکل شرعیة ما تقدم علیه لکن الکلام فی امکان التعویل علیه فانه لم نجده مسندا فی کتب الاخبار وانما اورده شیخنا الصدوق فی الفقیه

مرسلا کما علمت وانما ما فی ثواب الاعمال فهو لا یخلو من اشتباه لعکس سنده فوثقنا الاثر رواه عن محمد بن موسی عن علی بن الحسین السعدآبادی

عن احمد بن ابی عبدالله البرقی عن ابیه عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عنه و محمد بن موسی الذی یروی عنه شیخنا الصدوق محمد بن موسی

بن المتوکل الذی وثقه العلامة وابن داود وغیرهما واما علی بن الحسین السعدآبادی فهو من رجال الذین روی عنه ثقة الاسلام عن احمد بن محمد بن

خالد البرقی وهو من مشایخ الاجازة واما احمد بن ابی عبدالله [illegible] وثقه الاسلام یروی [illegible] وعده الفاضلان الجلیلان من مشایخ الاجازة

فهو احمد بن محمد بن خالد البرقی وحاله معروف وابوه محمد بن خالد وهو وان کان العلماء قد اختلفوا فیه لکن التحقیق ضعفه [illegible]

فقد سالک الرجالیة واما محمد بن سنان فهو وان کان ضعیفا عند جماعة من العلماء لکن [illegible] فی رسائلنا الرجالیة واما

المفضل بن عمر فقد اختلفوا فیه فقال النجاشی انه فاسد المذهب مضطرب الروایة [illegible] شیخنا المفید [illegible] من شیوخ اصحاب ابی عبدالله

وخاصته وبطانته وثقاته من الفقهاء الصالحین فیکون حدیثه معتبرا والحق التوثیقات [illegible] محمد بن جعفر کما فی الباب المذکور من الکتاب

عن محمد بن یحیی واحمد بن ادریس عن احمد بن اسحق عن سعدان [illegible] من بعض اصحابه [illegible] محمد بن یحیی هو [illegible] العطار الذی لا یخفی جلالته

واحمد بن ادریس الذی هو [illegible] واحمد بن محمد على احمد کما فی هذا الباب ما ذکره النجاشی فی ترجمته من شیخ اصحابنا فی زمانه [illegible] وکذا احمد بن

اسحق فهو الشیخ [illegible] ذکر النجاشی انه روی عن ابی عبدالله وابی الحسن وذکر شیخ الطائفة انه یروی عنه شنرله بینا البری وکلاهما ثقتان واما سعدان بن مسلم الذی

[Margin:] فی صیغة کما اذا توضا وصلی صلوة الظهر ثم اراد التجدید لصلوة العصر [illegible] وهو ایضا کذلک ومنها ما اذا توضا وصلی النافلة ثم اراد التجدید [illegible]

جامعه

جماعة من الثقات منهم صفوان بن یحیی واحمد بن اسحق وعباس بن معروف وغیرهم فالسند الیه معتبر لکنه رواه عن بعض اصحابه فیکون مرسلا فثبوت

الحکم شرعیة التجدید على وجه الاطلاق ولو لنفسه من غیر نظر الی غایة من غیر فصل الخ من اشکال لتطرق القدح اما فی سند السند کما فی الاول

والثالث وفی دلالته کما فی الثانی على ما یظهر مما سلف مضافا الی امکان القدح فی دلالة الثالث ایضا بناء على ان المطهر انما یطلق على الظم على

ما یرفع الحدث او علم امکان ارادته فی الطهر اللاحق الذی المذکور فی الحدیث الاول فلا بد من الحمل على محض الشاکلة او حمل الذی یوضع بعد

احتمال عروض الحدث لرضوی على الاول وان تم فلا استدلال لکن على الثانی الاتم فاذا قام الاحتمال بطل الاستدلال **سوال** در صلوة خروج

از آب لازم است **جواب** ظاهر اینست که خروج از آب لازم نبوده باشد **سوال** پیش از وقت نماز جهت آنکه وقت نماز داخل شود نیت وجوب

وضو ساخت بعد که معلوم شد از زمان که وضو ساخته بود وقت نشده بود آیا این وضو درست و داخل شدن وقت از قول الله کریم باز **جواب**

احتیاط در دین مقتضی اینست که باین وضو مشغول بنماز خواه واجب بوده باشد یا مستحب نشود بلکه تحصیل وضوء دیگر

بقصد وجوب در صورت وجوب و اراده فضل ان نماز بجا آورده یا اعاده وضوء نماید بقصد قربة اگر چه در وقت نماز واجب اراده نماز واجب

بوده باشد **سوال** در اغسال مستحبه آیا طهارت شرط است یا نه غسل جمعه را قبل از طلوع صبح جمعه میتوان کرد یا نه بعد از آنکه شخص در روز جمعه

غسل کرده است مدتی بعد غسل ان صورت حقیقة لازم است هر گاه در روز بکند و ناقض طهارت اتفاق افتد غسل بحال خود میباشد یا از هم چنین

غسل ایضا از جمله نواقض غسل میباشد یا نه **جواب** انچه از احادیث و اسطه فهمیده شده شرح الشکر الیه انه در اغسال مستحبه الشکر قبل از

اغسال مستحبه وضو لازم است جواب وضو معتبر ورد ما افتد غسل نیست شکال و هم چنین واجب بوجوب شرعی نیست بلکه تقدیم وضوء بر

اغسال مستحبه مثل جمعه مستحب است اما تقدیم غسل جمعه بر طلوع فجر جمعه پس از مقصود اطلاق ثابت نیست بلی هر گاه متمکن از غسل در روز جمعه

نبوده باشد در چنین صورتی تقدیم غسل جمعه در روز جمعه جایز است یا نه تمکن در روز پنجشنبه باشد جمعه را بدل بغسل جمعه میتوان نمود

یعنی هر گاه در روز پنجشنبه معتقد این باشد که متمکن از غسل جمعه در روز جمعه نخواهد بود در چنین صورت ایشان بغسل بقصد اینکه غسل

است در روز پنجشنبه میتواند نمود و هم چنین هر گاه در شب جمعه معتقد این بوده باشد که متمکن از غسل جمعه در روز جمعه نخواهد بود در شب

جمعه ایشان بغسل جمعه میتوان نمود واما انتقاض اغسال مستحبه بحدث در جواب جمعه پس تفصیل این اینست که غسل مستحب بر دو قسم است

یک قسم آنست که اغسال در ایام است مثل غسل روز جمعه و عید و روز عرفه وشبهها اشکالی نیست در اینکه حدث ناقض این اغسال نیست قسم دیگر اغسال

فعلیت است یعنی که غسل مستحب جهت زیارت یا دخول حرم مکه یا احرام و هکذا است و بعضی اغسال خلیه بر دو قسم است یک قسم آنست که بعد از فعل میباید باشد

مثل غسل توبه یا غسل جمعه قضا و نحو یا جهت رؤیة مصلوب در این قسم نیز بی اشکال حدث ناقض نیست قسم دیگر غسل پیش از فعل بوده باشد

مثل غسل زیارت این قسم نیز ظاهر اینست که حدث ناقض نیست یعنی هر گاه کسی ایشان بغسل نموده جهت زیارت بعد حدث از او صادر شد ظاهر اینست که ابطال

ناقض غسل نیست بلکه هر گاه بعد از حدث زیارت بجا آورد یا زیارت به غسل خواهد بود و اما مع بقای حکم غسل این ظاهر آنست هر گاه کسی بعد از غسل

زیارت نمود زیارت دیگر هم بعمل آورد آن زیارت یا غسل خواهد بود بلکه در روز نیست هر گاه غسل در روز باشد در شب زیارت کند آن زیارت یا غسل

خواهد بود **شک در اثنا اجزا وضو حکم آن چه چیز است آیا تدارک مشکوک فیه لازم است یا نه** **شک در اجزا وضو**

بعد از فراغ از وضو سوا استفاده و اعتنا یابان شک نیست بلکه بنا میگذارد بر وقوع مشکوک فیه و اکر در اثنا وضو است مدارا علیه

بحکم اما لم نحقا قدس الله تعالى ارواحهم آنست که لازم است عود نمودن بمشکوک فیه و بعد آن بمشکوک فیه آنچه بعد بترتیب وضو

نماید پس هر گاه شک کند در وقت غسل دست چپ یا گری که صورت را شسته است یا نه لازم است عود نموده صورت را شسته بعد دست

راست را بشوید و هم چنین قال فی الفقیه من شک فی شیء من وضوئه وهو قاعد على حال الوضوء فلیعد ومن قام من مکانه ثم شک فی شیء

من وضوئه فلا یلتفت الی الشک الا ان یستیقن وفی النهایة من شک فی غسل الوجه وغسل الیدین وجب علیه غسل الوجه ثم غسل الیدین

فان شک فی غسل الیدین وقد مسح براسه رجع فغسل یدیه ثم مسح براسه فان شک فی مسح راسه وقد مسح رجلیه رجع الیه ومسح راسه ثم

رجليه باقي نحو يديه من النداوة وفي المبسوط من شك وهو جالس على حال الوضوء اعاد الوضوء وان شك في شيء من اعضاء الطهارة في حال
الحال اعاد عليه وعلى ما بعده ومتى شك فيه او في شيء منه بعد انصرافه من الوضوء لم يلتفت اليه وفي الوسيلة والثالث يجب عليه غسل المشكوك
فيه واعادة المترتب عليه ما لم يجف العضو السابق واعادة الوضوء ان جف وذلك في موضعين من شك في غسل عضو من اعضاء الطهارة
حال الاشتغال عليه غسل المشكوك واعادة المترتب عليه وفي السرائر من عرض له وهو في حال الوضوء لم يخرج عنه شك في انه ترك بعض اجزائه او
قدم مؤخرا او اخر مقدما وجب عليه ان يعيد الوضوء من اوله وفي الجامع فان شك في الطهارة او بعضها وهو على حالها تطهر او غسل بعض المشكوك
فيه ما لم يجف السابق فان جف استانف الوضوء وفي المعتبر لو شك في شيء من افعال الوضوء قبل انصرافه عن حال الوضوء اتى به وبما بعده
لان الاصل عدم الاتيان به والحدث متيقن فيلزم الاتيان بالمشكوك فيه ثم على اليقين وبما بعده تحصيلا للترتيب وفي التذكرة لو شك في شيء
من افعال الوضوء فان كان على حال الوضوء [illegible] اعاده على ما شك فيه وعلى ما بعده ولو كان السابق قد جف استانف [illegible]
من افعال الوضوء عدم الفعل فلو يدخل في الصلوة بطهارة مظنونة ولو كان الشك بعد الفراغ والانصراف لم يلتفت والظاهر ان الشك
[illegible] صرح في المدارك وغيره قال في المدارك لا خلاف بين الاصحاب في وجوب الاتيان بالمشكوك فيه ثم بما بعده والمستند
ذلك مضافا الى [illegible] عليه والاصل هو الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن زرارة عن ابي جعفر ع قال اذا كنت قاعدا على وضوئك فلم تدر
اغسلت ذراعيك ام لا فاعد عليهما وعلى جميع ما شككت فيه انك لم تغسله او تمسحه مما سمى الله ما دمت في حال الوضوء فاذا قمت عن
الوضوء وفرغت منه وقد صرت في حال اخرى في الصلوة او في غيرها فشككت في بعض ما قد سمى الله مما اوجب عليك فيه وضوءه
لا شيء عليك فيه واما [illegible] الذكر [illegible] في المقام لكون المدار عليه مجملا من النصوص المعتبرة خلافه [illegible] الموثق كالصحيح
المروي في التهذيب عن عبد الله بن ابي يعفور عن ابي عبد الله ع قال اذا شككت في شيء من الوضوء وقد دخلت في غيره فليس شكك بشيء انما
الشك اذا كنت في شيء لم تجزه ويمكن الجواب عنه بان [illegible] الضمير في غيره يعود الى الوضوء لا الى الجزء المشكوك فيه وهو وان كان [illegible]
لما يستدعيه سوق الكلام [illegible] بعد الاعتضاد بما ذكر في [illegible] الاخبار [illegible] وعلى فرض تسليم عود [illegible]
فلا بد من تقييده [illegible] الوضوء بعد الفراغ منه [illegible] مخصوص [illegible] مطلق نجاسات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

احكام الجنايز سؤال ضعيفه حامله فوت شده طفل در شكم آن ضعيفه حركت مينمايد حكم آن در شريعت مطهره چه چيز است
جواب شكم ضعيفه را [illegible] مينمايند و طفل را بيرون مي آورند و جمعي كثيري از اعاظم فقها حكم فرموده اند كه از جانب چپ [illegible]
حال بعد از اخراج طفل شكم ضعيفه را ميدوزند و اين شق شكم ضعيفه در صورتيست كه اخراج طفل با عدم شق ممكن نباشد و اگر
ممكن باشد شق نمايند سؤال طفلي در شكم مادر فوت شده و مادر او زنده است جواب اگر ممكن باشد طفل را صحيحا بيرون آورند خوب
والا ممكن نباشد طفل را پاره پاره نموده بيرون آورند و مباشر اين عمل با امكان زن بايد بشود و با عدم امكان زن زوج ضعيفه و با عدم
امكان ساير محارم و با عدم امكان اجانب سؤال [illegible] باب [illegible] باب كافور سيم باب خالص [illegible]
اين اغسال ثلثه اتفاقيست يا محل خلافست جواب وجوب اغسال ثلثه اتفاقي نيست لكن مشهور است و سلار بن عبد العزيز كه از علما
[illegible] است قايل شده بر اينكه غسل واجب همان يكي است باب خالص و غسل ديگر مستحب است سؤال وجوب استقبال شخص محتضر
در حال احتضار بقبله آيا اتفاقي است يا خلافي [illegible] جواب وجوب استقبال در حال احتضار اتفاقي نيست
اما مشهور ما بين فقهاست و مرحوم شيخ طوسي [illegible] قايل شده [illegible] مرحوم شيخ مفيد در رساله غريه نقل كرده اند
سؤال شخصي فوت كرده [illegible] امانت كذارده اند [illegible]
كرده باشند [illegible] عتبات عاليات [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
العالم سؤال شخصي كه غسل واجب [illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] في شريعة الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد دفنه وقد وردت رواية بجواز نقله الى بعض المشاهد والاول افضل وفي المبسوط يكره نقل الميت من الموضع الذي مات فيه الى بلد اخر الا الى
بعض المشاهد فانه يستحب ذلك فاذا دفن في موضع مباح او مملوك فلا يجوز تحويله من موضعه وقد وردت رخصة في جواز نقله الى بعض المشاهد
سمعناها مذاكرة والاول افضل وقال في النهاية يكره نقل الميت من الموضع الذي مات فيه الى بلد اخر الا ان ينقل الى واحد من المشاهد فان ذلك
مستحب له فاذا دفن في موضع فلا يجوز نقله وتحويله من موضعه وقد وردت رواية بجواز نقله الى بعض مشاهد الائمة سمعناها مذاكرة
والاصل ما ذكرناه وقال المحقق الثاني بالجواز بشرط عدم لزوم هتك الميت قال في جامع المقاصد ولو دفن الميت لم يجز نقله وان كان الى بعض
المشاهد على الاطلاق لتحريم النبش الى ان قال القول بجواز النقل لا يخلو من قرب لكن بشرط ان لا يبلغ الميت حالة يلزم من نقله هتكه ومثلته بان يصير
متقطعا ونحوه وفي تعليقاته على الشرايع اذا اريد نقله الى المشاهد المشرفة فللاصحاب في جوازه قولان والجواز قوي لكن بشرط ان لا يبلغ الميت حالة
يلزم من نقله هتكه وفي تعليقاته على الارشاد يستثنى من تحريم النبش مواضع الى ان قال والخامس نقله الى احد المشاهد المقدسة حيث لا يلزم منه
هتك ومثلة للميت على الاصح انتهى وما ذكره الاصحاب من القطع بان النقل بعد الدفن يستلزم النبش المحرم عند تحقق الحال [illegible] اذ يمكن
التفصيل في المقام والنبش بعد ان بلي جسد الميت ولم يبق منه الا العظام وقبله وعلى الثاني يحكم بعدم الجواز ولو الى المشاهد المشرفة لعموم النهي
عن النبش من غير ظهور مخصص كما ان على الاول لثبوت النبش لنقل العظام في موارد منها النبش لنقل عظام ادم ع وروى السيد بن طاوس في كتابه
المسمى بفرحة الغري عن والده رضي الدين علي بن طاوس رحمهما الله عن النقيب محمد بن [illegible] عن محمد بن ادريس عن عربي بن مسافر عن الياس بن
هشام الحايري عن ابي علي عن والده ابي جعفر الطوسي عن ابيه عن محمد بن النعمان عن ابي القاسم جعفر بن محمد بن جعفر الحميري عن ابيه عن محمد بن
الحسين بن ابي الخطاب عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر الجعفي قال دخلت على ابي عبد الله ع فقلت له اني اشتاق الى الغري قال فما شوقك اليه
فقلت له اني احب ان ازور امير المؤمنين ع فقال هل تعرف فضل زيارته فقلت لا يا ابن رسول الله الا ان تعرفني ذلك قال اذا زرت امير المؤمنين
فاعلم انك زاير عظام ادم وبدن نوح وجسم علي بن ابي طالب ع فقلت له ان ادم هبط بسرنديب في مطلع الشمس وزعموا ان عظامه في بيت الله الحرام فكيف صارت
عظامه بالكوفة قال ان الله عز وجل اوحى الى نوح وهو في السفينة ان يطوف بالبيت اسبوعا فطاف بالبيت كما اوحى الله اليه ثم نزل في الماء الى ركبتيه فاستخرج
تابوتا فيه عظام ادم فحمله في جوف السفينة حتى طاف ما شاء الله ان يطوف ثم ورد الى باب الكوفة في وسط مسجدها ففيها قال الله للارض ابلعي
ماءك فبلعت ماءها من مسجد الكوفة كما بدا الماء منه وتفرق الجمع الذي كان مع نوح في السفينة فاخذ نوح التابوت فدفنه في الغري وهو
قطعة من الجبل الذي كلم الله عليه موسى تكليما وقدس عليه عيسى تقديسا واتخذ عليه ابراهيم خليلا واتخذ
محمدا ص حبيبا وجعله للنبيين مسكنا والله ما سكن فيه بعد ابويه الطيبين ادم ونوح اكرم من امير المؤمنين ع فاذا زرت جانب النجف فزر عظام ادم
وبدن نوح وجسم علي بن ابي طالب ع فانك زائر الاباء الاولين ومحمدا خاتم النبيين وعليا سيد الوصيين وان زائره تفتح له ابواب السماء عند دعوته
فلا تكن عن الخير نواما ومنها ما رواه شيخنا الصدوق في باب النوادر من اواخر كتاب الفقيه قال قال الصادق ع ان الله تبارك وتعالى اوحى الى موسى بن
عمران ع ان اخرج عظام يوسف من مصر ووعده طلوع القمر فابطا طلوع القمر عليه فسأل عمن يعلم موضعه فقيل له هنا عجوز تعلم علمه فبعث اليها فاتي
بعجوز مقعدة عمياء فقال لها تعرفين قبر يوسف قالت نعم قال فاخبريني بموضعه قالت لا افعل حتى تعطيني خصالا تطلق رجلي وتعيد الي بصري وترد
الي شبابي وتجعلني معك في الجنة فكبر ذلك على موسى فاوحى الله عز وجل اليه انما تعطي علي فاعطها ما سألت ففعل فدلته على قبر يوسف فاستخرجه
من شاطئ النيل في صندوق مرمر فلما اخرجه طلع القمر فحمله الى الشام فلذلك يحمل اهل الكتاب موتاهم الى الشام وذكر شيخنا الشهيد في الذكرى في
رجاله وذكر العلامة نور الله تربته في الخلاصة في ترجمة شيخنا المفيد قدس الله روحه انه مات في ليلة الجمعة لثلث خلون من شهر رمضان
سنة ثلث عشرة واربعمائة وصلى عليه الشريف المرتضى ابو القاسم علي بن الحسين بميدان الاشنان وضاق على الناس مع كبره ودفن في داره
سنين ثم نقل الى مقابر قريش بالقرب من السيد الامام ابي جعفر الجواد ع اقول ان علم النقل قبل الاندفان مع القرب جدا لكون شيخنا المفيد
في بغداد لا يحتاج الى النبش هذا وذكر العلامة في ترجمة السيد الاجل المرتضى ويوم توفي كان عمره ثمانين سنة وثمانية اشهر وايام [illegible] وصلى

عليه

عليه ابنه في داره ودفن فيها وكتب شيخنا الشهيد الثاني عليه ثم نقل الى جوار جده ابي عبد الله الحسين ع ذكر صاحب [illegible] في العقول في الباب
الرسولية سؤال ميتي را دفن نموده اند قبل از غسل آيا لازم است نبش قبر او در اين صورت بجهت تدارك غسل يا نه جواب اقوال فقهاء
نور الله مرقدهم مختلف است اكثر فقها قائل شده اند بعدم جواز نبش وسقوط غسل در اين صورت منهم شيخ الطايفة قال في الخلاف
اذا دفن الميت من غير غسل لا يجوز نبشه والاعادة عليه الغسل قرب العهد او بعد وقال ابو حنيفة اذا اهيل عليه التراب لا ينبش وقال الشافعي
ان لم يخش عليه الفساد في نفسه ينبش ويغسل وان خيف ترك دليلنا كل خبر روي يتضمن النهي عن نبش القبور عموم يقتضي المنع من ذلك
وكذا الخلاف في ترك توجيهه الى القبلة ذكر خلاف از خصوص علما ظاهر نيست كه مخالف در مسئله كه قائل شده باشد بجواز نبش [illegible]
سوية در ميان علماى شيعه نيست ومنهم المحقق قال في المعتبر لو دفن بغير غسل قال الشافعي ينبش ويغسل ويصلى عليه اذا لم يخش فساده
وقال الشيخ في الخلاف لا ينبش وهو الوجه لان النبش مثلة فلا يستدرك الغسل بالمثلة ومنهم شيخنا احمد بن ابي العباس بن فهد قال في
الموجز ويحرم النبش الا ان يقع فيه ذو قيمة او كان مغصوب ارض او ليشهد على عينه او ليدفن باحد المشاهد لا للغسل او الكفن
والصلاة بل يستدرك الصلاة على قبره ما لم يمض يوم وليلة ومنهم المحقق الثاني في جملة من مصنفاته منها شرحه على القواعد قال لو دفن بغير غسل او
الى غير القبلة لم ينبش وفاقا للشيخ ومنها تعليقاته على الشرايع قال قيل اذا دفن بغير غسل او الى غير القبلة ينبش والاصح العدم ومنها تعليقاته على
الارشاد قال لو دفن بغير غسل او كفن او الى غير القبلة ففي النبش تردد والاصح انه لا ينبش ومنهم شيخنا الشهيد الثاني قال في شرحه على الارشاد وفي جواز
نبشه لاستدراك غسله وتكفينه والصلوة عليه وقطع الشيخ بعدم النبش وهو حسن ومرحوم علامه در كتاب تحرير ومنتهى قائل شده بجواز
نبش بجهة تدارك غسل قال في التحرير لو دفن من غير غسل او وجه الى غير القبلة اخرج وغسل او وجه الى القبلة ثم دفن اما لو دفن بغير صلوة
او بغير كفن فالاقرب ترك نبشه والاولى ان حكم التكفين حكم الغسل وفي المنتهى لو دفن من غير غسل او الى غير القبلة نبش قبره وغسل وكفن وصلى
عليه ودفن وبه قال الشافعي وابو ثور وقال ابو حنيفة لا ينبش لانه مثلة وقد نهي عنها لنا انه اخلال بواجب وقد امكن استدراكه وكلام
في [illegible] مستوجب العدم اولا والجواز ثانيا قال لو دفن ولم يغسل قال الشيخ لا ينبش وبه قال ابو حنيفة وهو الوجه لانه مثلة وقال الشافعي ينبش
ويغسل او يصلى ان لم يخف عليه فساد في نفسه وبه قال احمد ومالك وابو ثور لانه واجب فلا يسقط بذلك وهو وجه عندي وكذا لو دفن الى غير
القبلة واحتمل في نهاية الاحكام قال لو دفن ولم يغسل قال الشيخ لا ينبش ويحتمل عندي جوازه وكذا لو دفن ولم يكفن فالوجه انه لا ينبش لان المقصود
ستره وقد حصل ولو دفن قبل الصلوة فالوجه انه لا ينبش لانه يستدرك بالصلاة على القبر بدانكه انچه ظاهر ميشود از كلام مرحوم شيخ ومرحوم محقق
در معتبر كه قائل بجواز نبش قبر بجهة تدارك غسل در ميان علماى شيعه نبوده است تا زمان مرحوم علامه وهمين مطلب از كلام خود علامه در كتب
مذكوره ظاهر ميشود چه اگر عالم ميبود كه قائلي در ميان علماى شيعه هست كه قائل بجواز نبش شده باشد در صورت مفروضه عادة مقتضى اين بود
كه اشاره بان قائل فرموده باشد خصوصا بعد از نقل قول ابو حنيفه وبعد از نقل قول بعدم جواز نبش از مرحوم شيخ [illegible] كه خود مرحوم در اول كه حكم بجواز
نبش قبر فرموده اند مطلع بر فتواى شيخ نبوده اند شايد از اين راه بوده باشد كه در تحرير ومنتهى فتوى بجواز فرموده اند [illegible]
كه مطلع بر فتوى مرحوم شيخ شده اند [illegible] ودر نهاية الاحكام كه متاخر از تذكره است از فتوى بجواز عدول فرموده [illegible]
طريق احتمال ذكر فرموده پس چون نهاية الاحكام بعد از تذكره ومنتهى وتحرير است ميتوانيم گفت كه عدول از قول بجواز فرموده اند [illegible] كه اگر
مرحوم شيخ شهيد ملتفت اين مطلب ميشد [illegible] بر فتوى بجواز نبش در صورت مسطوره تمسك فرموده در كتاب بيان حيث قال يحرم نبش القبر الا
في الارض المغصوبة او المشاع مع انقضاء المدة او الشهادة على العين او الاصل مال محترم منه او لاستدراك الغسل او التكفين او توجيهه الى القبلة
ما لم يؤد شيء من ذلك الى المثلة فيحرم انتهى كلامه بعلاوه اينكه ميگوئيم كلام ايشان كه در اخر فرموده ما لم يؤد شيء من ذلك الى المثلة صريح است
در اينكه نبش وهتك هرگاه موجب مثله وهتك ميت باشد نبش حرام است [illegible] ظاهر است كه نبش قبر واخراج ميت وكشيدن او
از قبر منفك از مثله نميشود واز اين دانسته ميشود كه مرحوم محقق استدلال فرموده در مقام عدم جواز بقوله لان النبش مثلة فلا يستدرك الغسل بالمثلة

نحو تمام است بعد از تامل در آنچه مذکور شد و انصاف ممکنست که کسی ادعا نماید قائل بجواز مختصر است و صاحب مدارک حیث قال بعد حکایة عن

الشافعي ما هذا لفظه والذي يظهر قوة ما ذهب اليه الشافعي من وجوب النبش لاستدراك الغسل والتكفين اذا لم يحصل فساد الميت لتوقف

[illegible]

عیب ندارد و اما الحمد لله پس امر در این اسهلات الابتهال لکن مع ذلك اگر از قصد توصیف انتساب نماید اسلم خواهد بود [illegible]

[illegible]

کتاب العتق

سؤال [illegible]

اجمال بیان فرمایند جواب [illegible]

[illegible]

استمرار چنین نماید لا اقل بعض اوقات چنین نماید و آنچه در دو رکعت باقی از هشت رکعت [illegible] از اسرار اهالی معرفت [illegible] علیه مرویست

آنستکه آنجناب در رکعت اولی بعد از حمد سوره مبارکه تبارک الذی بیده الملک و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره هل اتی علی الانسان حین من

الدهر تلاوت میفرموده‌اند و دیگر آنستکه در کاشف ذکر کرده بعد از حمد قرائت طوال مفصل [illegible] در قواعد [illegible] مفصل

از سوره محمد است تا آخر القرآن و سوره مفصل منقسم میشود بطوال و قصار و متوسطات [illegible] مثل توحید [illegible]

شمس و ضحی و الطارق و شبه آنهاست سیم آنستکه در هر دو رکعت [illegible] بعد از حمد قرائت سوره توحید نماید [illegible]

[illegible] ذکر فرموده است [illegible] در هر [illegible] سوره توحید را تلاوت کند چهارم آنستکه [illegible]

قرائت نماید سوره طوال مثل انعام و غیره و این [illegible] در مصباح و غیره ذکر فرموده است پنجم آنستکه اختصار نماید در جمیع رکعات بقرائت توحید در هر

[illegible] بمقتضای سعه وقت و مجال و ضیق آن معمول میشود و اگر اختصار بتوحید نماید و تطویل [illegible] اشتغال

بمناجاتهای مناسبه با تضرع و ابتهال انسب خواهد بود و لکن اگر در دو رکعت [illegible] مرتبه توحید [illegible]

اختصار نماید و تطویل [illegible] قنوت [illegible] باشتغال بمناجاتهای مناسبه با تضرع و ابتهال [illegible]

[illegible] ثمرات عظیمه حاصل خواهد گردید و اما در رکعت شفع [illegible]

در رکعت اولی بعد از حمد قل اعوذ برب الناس و در رکعت ثانی بعد از حمد [illegible] سوره توحید و قل اعوذ برب الفلق و در رکعت [illegible]

[illegible] سوره توحید و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و خوبست [illegible] در رکعت ثانیه [illegible] شفع بعد

الفراغ از قرائت قنوت نماید و قول بسقوط قنوت در نماز شفع ضعیف است **سؤال** نماز قضا [illegible] در اول وقت [illegible]

[illegible] با جماعت و چه فرادی و احتیاط هم در این [illegible] اصحاب [illegible] است در اول وقت ادا را [illegible]

[illegible] اگر شخص جاهل [illegible] مسئله باشد

و در اول وقت [illegible] **جواب** ظاهر جواز اتیان [illegible] است در اول وقت با اشتغال ذمه بقضا و عدم [illegible] تا

ضیق وقت لکن احتیاط [illegible] در تقدیم قضا و عدم اتیان [illegible] قبل از ضیق وقت و اگر [illegible]

در سعه وقت نماید ظاهر اینستکه صلوة او فاسد باشد [illegible] و اعاده صلوتی که در سعه وقت [illegible]

اتیان نموده [illegible] لازم و احوط است والله العالم [illegible]

[illegible] **سؤال** هرگاه کسی در رکعت

ثانی سلام گفته [illegible] معلوم شد که [illegible] اتمام نماید [illegible] سجده سهو [illegible]

[illegible] بیان فرمایند که آیا سلام [illegible] اطلاق میشود و باعث سجده سهو میشود [illegible]

شود آیا باعث [illegible] **جواب** لفظ السلام [illegible] علیکم [illegible]

سجده سهو [illegible] تسلیم نخواهد بود لکن کلام [illegible]

علماء [illegible]

سلام [illegible]

باعاده صلوة نیست بلکه [illegible]

نماز را اتمام نموده سجده سهو [illegible]

[illegible] **سؤال** هرگاه کسی عالم باشد که صلوة مشتمل بر افعال واجبه و مندوبه [illegible]

اما مسلوش نباشد که واجب کدام است و مندوب کدام [illegible] صحیح است [illegible]

انها

انها اخلال نموده باشد از قبیل طمأنینه و اخراج حروف از مخارج و بعد معلوم شود که آنها واجب بوده نماز صحیح است یا اعاده آنها لازم است **جواب** اگر آنها

واجب [illegible] نموده باشد ظاهر [illegible] صحیح و قضا و اعاده [illegible] لازم نیست [illegible]

[illegible] لکن در صورتیکه متمکن از تعلیم

بوده باشد اعاده یا قضای جمیع صلوات [illegible] لازم است **سؤال** اگر کسی [illegible] نماز

نافله بجا آورد یا نه **جواب** اگر ظن باشتغال [illegible]

حاصل شود [illegible] **سؤال** هرگاه [illegible] کثیر الشک بوده باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **جواب** اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **سؤال** نماز شفع مفصول از وتر [illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **سؤال** هرگاه کسی [illegible] **جواب**

[illegible]

[illegible]

[illegible] **سؤال** هرگاه کسی [illegible] **جواب**

[illegible]

[illegible] **سؤال** هرگاه ماموم [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] المسئلة علی [illegible] فی المجلد الثالث و الخامس من مطالع الانوار [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

معوض صلوة بجا برایت باید و بر فرض علم جواز [illegible] با او نماز کند در وقت و در خارج وقت اعاده لازم است یا نه و هم چنین بنا بر فرض علم جواز
صلوة تصرف او جایز است یا نه شقوقات مسئله را بیان فرمایند **جواب** یا اذن شاهد حال هست که مالک آن راضی است بتصرف نمودن در آن
یا در خصوص نماز کردن در آن یا نیست در صورت اولی اشکالی در تصرف نمودن نیست بلکه اذن شاهد حال [illegible] نیست در صورت ثانیه
یعنی اذن شاهد حال در تصرف نمودن در آن [illegible] حاصل نیست یا عالم است که این لباس از کسی است که لباس او را برده است یا عالم است
این از کسی است که لباس او را برده است یا عالم است بر اینکه شخص متعمد بوده است یا نه در صورت اولی خالی از این نیست این لباس یا مساوی
لباس او است یا پست تر از آنست یا بهتر در صورت اولی ظاهر اینست که از باب التقاص تصرف جایز بوده باشد و در صورت ثالثه که این لباس بهتر از لباس او
بوده باشد اگر چه [illegible] مستبعد است لکن بر وجه تحقیق غالب اولی میباید بوده باشد بر رضای مالک بتصرف در [illegible]
متعلق [illegible] بوده باشد مگر در صورتیکه بعض الفراض فاسده او در نظر داشته باشد و در صورت ثانیه یعنی شخص بوده باشد که [illegible]
در این صورت یا عالم است که این شخص تصرف در مال این شخص مینماید یا نه اگر علم دارد که تصرف مینماید در صورت مساوات یا ادون بودن [illegible]
این شخص [illegible] نمود در صورت علم یا بیکه این شخص تصرف مینماید این مال الحکم مال المجهول المالک خواهد داشت و هم چنین است در صورت شک
عالم نیست این لباس از کسی است که مال او را برده خواه عالم بوده باشد از غیر این کس است یا محتمل الامرین است یعنی احتمال میدهد که از شخص بوده
باشد چنانچه احتمال میدهد از غیر آن کس بوده باشد در این دو صورت نیز حکم مال مجهول المالک دارد اگر این شخص مختار است حاکم شرع [illegible]
شخص دارد که تصرف نماید [illegible] از جانب مالک [illegible] در صورتیکه مایوس باشد [illegible] مالک و ایصال [illegible]
با تمکن از ایصال بمالک متعین است که بمالک رساند خواه متمکن بوده باشد از استیفاء مال خود یا نه **سؤال** اینکه مشهور است که کثیر الشک
اعتنا بشک او نیست معنی دارد **جواب** کثیر الشک بنا بر صحت مشکوک فیه میگذارد خواه متعلق شک عدد رکعات باشد یا نه مگر در صورتیکه فعل
مشکوک فیه موجب فساد بوده باشد بنا بر این هرگاه [illegible] پس هرگاه شک کند در دو رکعت با سه رکعت بنا بر سه میگذارد و هرگاه شک کند رکوع کرده
یا نه و سجود کرده است یا نه بنا میگذارد که کرده است و هرگاه شک کند که [illegible] بعمل آورده است یا نه بنا میگذارد که بعمل آورده است و هرگاه شک کند
که دو رکوع کرده یا یک بنا میگذارد که یک رکوع کرده است و هرگاه شک کند که [illegible] نماز کرده است یا [illegible] بنا میگذارد که [illegible] است **سؤال** تکرر زوال
باعث تکرر در صلوة هست یا نه **جواب** این بر چند قسم میشود اول اینکه زوال [illegible] بعد از فراغ از نماز [illegible] در اینصورت
بی اشکال موجب تکرر صلوة است دوم اینکه زوال [illegible] قبل از اتیان بصلوة [illegible] لکن متصل [illegible]
الی ای نماز بوده باشد [illegible] ظاهر اینست که موجب تکرر صلوة نشود سیم اینکه [illegible] قبل الاتیان بصلوة [illegible] لکن فاصل [illegible]
[illegible] از برای صلوة بوده [illegible] اگر چه احتیاط مقتضی تکرر است [illegible] لکن ظاهر اینست که [illegible] بصلوة و اعاده [illegible]
نمود **سؤال** در نماز جماعت متابعت امام در جمیع [illegible] واجب است در جمیع واجب نیست **جواب** این سؤال محتاج بسط کلام است پس میگوئیم
متابعت امام یا در افعال است یا در اقوال اما متابعت در افعال مثل رکوع و سجود و قیام پس واجب است بالاتفاق جماعت از علما و در این دعوی اجماع
کرده اند بلکه ظاهر میشود از محقق و علامه که این مجمع علیه بین علماء امامیه و عامه است و معنی متابعت اینست که لازم است قبل از امام مباشر این افعال
نشود بلکه دخول ماموم در رکوع مثلا بعد از دخول امام در رکوع بوده باشد اما معیت یعنی با هم یکدفعه داخل در رکوع شوند حکم بعدم جواز
اگر چه نماز صحیح است لکن فضیلت جماعت فوت است و هم چنین است دخول در سجود و رفع راس از رکوع و سجود و در قیام پس تقدم در هیچیک از اینها
جایز نیست بلکه باید بعد از امام داخل در رکوع شود و بعد از رفع راس امام از رکوع رفع راس نماید و بعد از امام داخل بسجود شود و بعد از رفع
راس او رفع راس نماید و هم چنین است بعد از ایستادن امام بایستد اما با هم پس احوط ترک است بنا بر این هرگاه مخالفت نمود پس اگر داخل در
رکوع شد مثلا قبل از امام خالی نیست یا متعمد خواهد بود یا خطا و سهوا پس اگر متعمد بوده باشد مشهور ما بین علما اینست این شخص اگر چه
آثم است لکن نماز باطل نیست بلکه لازم است صبر نماید تا امام برکوع رود [illegible] شیخ در ذکری [illegible] و صاحب [illegible]

که این مذهب اصحاب و مخالف قول ابن ادریس است لکن مسئله در نهایت اشکال است نظر باینکه دخول در رکوع مثلا قبل از امام منهی عنه است و نهی مقتضی
فساد است و فساد جزء مستلزم فساد کل است و [illegible] رکوع با امام مستلزم تعدد [illegible] ارکان است [illegible] احتیاط در اتمام صلوة و
اعاده است در مثل این نیست دخول در سجود متعمدا قبل از دخول امام در سجود و هم چنین است قیام قبل از قیام امام متعمدا مشهور [illegible]
اینست که این شخص ماموم آثم است در ترک متابعه لکن نماز صحیح است لازم است صبر کند تا امام با او ملحق شود و احتیاط در اتمام نماز و اعاده است
بلکه قضا در خارج وقت در صورت علم باعاده و اما هرگاه رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل از امام متعمدا [illegible]
یعنی اگر چه این شخص آثم است [illegible] لکن نماز او صحیح است لازم است صبر کند تا امام با او ملحق شود حکم در اینمسئله اگر چه اسهل از مسائل سابقه است نظر
باینکه ممکن است که کسی بگوید رفع راس از رکوع و سجود واجب بالاصاله نبوده باشد تا از فساد او افساد صلوة لازم آید لکن مجملا باز احتیاط در اینصورت
نیز اتمام صلوة و اعاده یا قضا است و اینها در صورتی بود که متعمدا ترک متابعت در افعال نماید و اما اگر سهوا بوده باشد مثل اینکه داخل در رکوع
یا سجود شد باعتقاد اینکه امام داخل در رکوع یا سجود شده است یا غفلت مثل اینکه بعد از فراغ از قرائت امام غفلت [illegible] برکوع رفت [illegible]
[illegible] مشهور ما بین علما [illegible] لازم است [illegible] متابعت [illegible] رفع راس [illegible] برکوع یا سجود [illegible] و مرحوم علامه [illegible]
حکم باستحباب عود فرموده و مختار ما وجوبست و هم چنین است هرگاه رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل از امام سهوا و الدلیل فی ذلک الصحیح المروی
عن علی بن یقطین قال سألت ابا الحسن عن الرجل یرکع مع امام یقتدی به ثم یرفع رأسه قبل الامام قال یعید رکوعه معه و الصحیح [illegible] عن ربعی بن
عبد الله [illegible] عن رجل [illegible] مع امام [illegible] رأسه من السجود قال فلیسجد [illegible] رفع راس از رکوع و سجود است لکن [illegible]
[illegible] در صورتیکه [illegible] از رکوع و سجود قبل از امام موجب [illegible] رکوع یا سجود بوده باشد که موجب تعدد رکعت یا [illegible]
که کسی بگوید از واجبات بالاصاله نیست پس ایجاب دخول در رکوع یا دخول در سجود قبل از امام [illegible] تحصیل متابعه [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] در کلمات اصحاب [illegible] و اما متابعه در اقوال پس بالاتفاق لازم است در تکبیرة الاحرام یعنی جایز نیست که
ماموم قبل از امام تکبیرة الاحرام بگوید [illegible] لازم است که ماموم تکبیرة الاحرام را بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام
بگوید [illegible] تکبیرة الاحرام پس ظاهر از شیخ شهید و محقق ثانی وجوب است تحقیق حال مقتضی بسط کلام است در اینمقام پس میگوئیم [illegible]
مطلب اول متابعه در اذکار واجبه است مثل ذکر واحد در رکوع و ذکر واحد در سجود و تشهد واجب و تسبیحات اربع [illegible]
در اینمقام حکم بوجوب متابعه [illegible] جایز نباشد ماموم قبل از امام شروع کند اگر چه مشکل است لکن احتیاط [illegible] مطلب ثانی متابعه در
اذکار مستحبه است مثل متابعه در قنوت و زیاده از ذکر واحد در رکوع و سجود [illegible] ظاهر [illegible] شهید [illegible]
[illegible] وجوب پس احوط اینست که [illegible] مطلب ثالث اینست که لازم است بر ماموم متابعت امام نماید [illegible] اذکار
مثلا امام در رکوع اقتصار مینماید [illegible] ذکر بر ماموم لازم است [illegible] که مسئله محل اشکال [illegible]
متابعه امام نماید در آنچه امام میگوید و بعد از فراغ امام اتیان بذکر [illegible] مثل اینکه در رکوع امام اقتصار بر ذکر مینماید ماموم بعد از
فراغ امام [illegible] ذکر دیگر میگوید یا صلوات [illegible] بلکه حکم باحتیاط [illegible] مشکل است بلکه [illegible] حکم بافضلیت [illegible]
است و هم چنین حال در سجود و قنوت پس اقتصار در اذکار مستحبه بر آنچه امام میگوید لازم نیست [illegible]
بعد از فراغ امام بگوید یا قبل از امام بگوید [illegible] مثل اینکه امام قبل از دعای قنوت صلوات [illegible] ماموم [illegible]
امام بگوید [illegible] امام متابعه کند [illegible] اذکار مستحبه که امام میگوید اولی اینست متابعه نماید با امام [illegible]
نگوید و اما اقتصار بر آنچه امام میگوید لازم نیست **سؤال** [illegible] اینکه بر ماموم لازم است متابعه امام نماید [illegible] علم [illegible] بالکفایه [illegible]
میتواند نمود **جواب** در اقوال در صورتیکه صوت امام را [illegible] پس [illegible] امام شروع [illegible] رکوع [illegible] کافیست تحصیل [illegible]
نیست [illegible] پس هرگاه ماموم متمکن از مشاهده امام بوده باشد مثل اینکه در عقب امام بوده باشد در اینصورت اکتفا بملاحظه نماید بلکه

مشاهده امام نماید اگر برکوع رفته برکوع رود و اکتفا بظن کرد از دخول ماموم در رکوع بهم رسد نفع ابد و اما هر گاه متمکن از مشاهده امام نبوده باشد
مثل اینکه ظلمت مانع باشد یا اینکه غایب دیگر بوده باشد یا مشاهده مستلزم التفات از قبله بوده باشد ظاهر اینستکه در اینصورت اکتفا بظن میتواند
نمود و ماخیر میبهد بتحصیل علم لازم نباشد بلکه دور نیست که اکتفا بظن میتواند جایز بوده باشد و یدل علیه الموثق کالصحیح المروی فی التهذیب عن الحسین بن
علی بن فضال قال کتبت الی ابی الحسن الرضا علیه السلام فی رجل کان خلف امام یأتم به فرکع قبل ان یرکع الامام وهو یظن ان الامام قد رکع فلما رآه لم یرکع رفع راسه
ثم اعاد الرکوع مع الامام أیفسد ذلک علیه صلوته ام تجوز الرکعة فکتب تتم صلوته ولا تفسد بما صنع صلوته وجه الدلالة انه هو ان الظاهر من الرکوع
انه اعتقد جواز رکوع الماموم بظنه واطلق دخول الامام فی الرکوع و عدم الاستفصال بین الصور **سؤال** در نماز جماعت چیزها ملحق میشود **جواب**
ادراک رکعت در نماز جماعت حاصل میشود در چند صورت صورت اول اینکه ماموم داخل در نماز شود بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام قبل از شروع او بحمد
دویم اینکه ماموم داخل در نماز شود در اثنای قرائت حمد یا سوره سیم اینکه ماموم داخل در نماز شود بعد از فراغ امام از قرائت حمد و سوره لکن پیش از آنکه
امام تکبیر رکوع را گفته باشد چهارم حال اینکه امام تکبیر رکوع را میگوید در این چند صورت بی اشکال درک رکعت خواهد بود پنجم اینکه داخل شود ماموم
در نماز بعد از فراغ امام از تکبیر رکوع یعنی تکبیر رکوع گفته شده باشد در اینصورت انچه ظاهر میشود از کلام شیخ طوسی در تهذیب و استبصار در باب جماعت از کتاب
نهایة اینستکه درک رکعت نکرده خواهد بود لکن مشهور حتی اینکه در اینصورت نیز درک جماعت کرده خواهد بود ششم اینکه ماموم داخل در نماز در رکوع
شود در حال اینکه امام داخل در رکوع شده باشد قبل از آنکه امام مشغول ذکر واجب رکوع شود هفتم اینکه داخل شود ماموم در رکوع بعد از ذکر
امام از ذکر واجب لکن در حال اشتغال امام بذکر مستحب متعلق باتیان ماموم بذکر واجب نماید حال اشتغال امام بذکر مستحب در رکوع یعنی
بقیه مستحب در رکوع در این صورت نیز درک رکعت کرده خواهد بود هشتم اینکه ماموم داخل در رکوع شد در حینی که امام در رکوع بود لکن بعد
از فراغ از تسبیح اگرچه امام مشغول صلوات بوده باشد لکن حینی که ماموم ذکر واجب در رکوع را اتیان نماید حال اشتغال امام بصلوات نهم اینکه ماموم
در رکوع داخل شد در حالیکه امام در رکوع بود لکن بعد از فراغ از مجموع اذکار لکن در حال بودن امام در رکوع ماموم اتیان بذکر واجب نماید دهم
مثل نهم است مگر اینکه امام رفع راس از رکوع نمود قبل از اتیان ماموم بذکر واجب کلا او بعضا در این سه صورت نیز ظاهر اینست که درک رکعت شده باشد
لکن احتیاط اینست که بعد از فراغ از صلوة نماز را اعاده نماید و بهتر اینکه در این سه صورت خصوصا صورت اخیر **سؤال** هر گاه ماموم داخل در رکوع یا سجود
شود با اعتقاد اینکه امام برکوع یا سجود رفته باشد یا ماموم بعد رفع راس از رکوع یا سجود نماید با اعتقاد اینکه امام رفع راس نموده باشد و بعد معلوم
شود که اشتباه نموده خواست ملحق با امام شده باشد امام داخل در رکوع یا سجود شده قبل از اینکه ماموم عود برکوع یا سجود نماید در این حال تکلیف ماموم چیست
جواب انچه بخاطر این قاصر میرسد اینستکه فرقی باشد ما بین دخول در فعل و خروج از فعل توضیح مقام مقتضی اینستکه گفته شود اگر ماموم داخل در رکوع
یا سجود شد با اعتقاد اینکه امام برکوع یا سجود رفته و بعد معلوم شود که چنین نبوده اراده عود کرده عود نماید تا متابعت امام نماید قبل از رفع راس
ماموم امام برکوع یا سجود داخل شود در اینصورت ظاهر اینستکه واجب باشد بر ماموم که رفع راس نموده ثانیا برکوع یا سجود رود نظر باینکه انچه قبل از
اتحاد شده مکلف باو نبوده امتثال او برکوع یا سجود دخل نیامده پس لازم است که داخل شود ثانیا برکوع یا سجود و بعد تا تحصیل امتثال نموده باشد
و این در صورتیست که دخول در فعل قبل از امام شده باشد اما در صورت خروج از فعل قبل از خروج امام یعنی رفع راس نمود از رکوع یا از سجود با اعتقاد
اینکه امام رفع راس نموده و بعد مشخص شد که چنین نبوده خواست عود نموده باشد برکوع یا سجود و امام رفع راس نمود در اینصورت ظاهر اینستکه اکتفا نماید
بانچه شده بلکه عود نمودن خالی از اشکال نخواهد بود نظر باینکه دخول در رکوع یا سجود ثانی مشروع بوده کما هو المفروض و عود مستلزم زیادتی رکن است انچه از
ظواهر نصوص ظاهر میشود اینستکه عود برکوع یا سجود لازم است در صورتیکه ملحق شود با امام در هر یک از رکوع و سجود که بوده باشد و این در صورت خروج
منفی است پس ظاهر اینستکه در چنین صورت عود نمودن جایز بوده باشد و انچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب که حکم فرموده اند بعود برکوع و سجود ظاهر اینست
که مراد ایشان مطلق بوده باشد بلکه در صورتیست که بعود ملحق امام در رکوع یا سجود متحقق شود بلکه این مصرح باست در کلام شیخ طایفه چنانچه
اشاره خواهیم نمود و روایتی که در رکوع وارد شده مقتضی عود است در صورتیکه ملحق شود احدهما صحیحه علی بن یقطین قال سألت ابا الحسن عن الرجل یرکع

مع الامام

مع الامام ثم یبدو له بعد ما یرفع راسه قبل الامام قال یعید رکوعه معه والثانی ما رواه علی بن سهل الاشعری عن ابیه عن ابی الحسن ع قال سألته عمن رکع مع امام
یقتدی به ثم رفع الامام راسه قبل الامام قال یعید رکوعه معه و ما ورد فی السجود نحو ذلک کان موهما للاطلاق وهو ما رواه الفضل بن یسار عن ابی
عبد الله ع عن رجل صلی مع امام یأتم به ثم رفع راسه من السجود قبل ان یرفع الامام راسه من السجود قال فلیسجد لکن الظاهر ان المراد صورة امکان اللحوق
بالامام فی السجود و لذا قال شیخ الطایفة فی تهذیب ومن صلی مع الامام یأتم به فرفع راسه قبل الامام فلیعد الی الرکوع حتی یرفع راسه معه وکذا ان رفع راسه
من السجود قبل الامام فلیعد الی السجود لیکون ارتفاعه عنه مع الامام ثم قال و یدل علی ذلک ما اوردناه الحدیث المذکور **سؤال** ماموم داخل در رکوع
شد در حالیکه امام در رکوع بود درک رکعت نموده یا نه یا اینکه تکبیرة الاحرام گفت خواست که در رکوع رود امام رفع راس از رکوع نموده ماموم چه کار کند
جواب در هر یک از این دو صورت ماموم مدرک رکعت نخواهد بود لکن در صورت ثانیه یکی از سه امر را میتواند اختیار نماید اول انکه با امام داخل در سجده
میشود و سجده را بجا می آورد ظاهر اینستکه اگر چنین نماید فضیلت رکعت را درک کرده خواهد بود اگرچه این از رکعات نماز او محسوب نمیشود بلکه
لازم است بعد از قیام استیناف صلوة نماید و هو المستفاد من الصحیح المروی فی تهذیب عن صفوان عن ابی عثمان عن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله ع قال
اذا سبقک الامام برکعة فادرکته وقد رفع راسه فاسجد معه ولا تعتد بها بلکه این حکم اختصاص باینصورت ندارد در هر وقت که برسد امام را برکوع کرده
باشد مستحب اینستکه نیت کند و تکبیر بگوید با امام بسجود برود خواه قبل از هر دو سجده بوده باشد یا در اثنای سجده پس هر گاه سجده با امام میکند
بعد از قیام استیناف صلوة میکند دویم اینستکه صبر نماید تا امام بجود برخیزد و موافقت با امام نماید پس رکعت دویم امام رکعت اول خواهد بود
اول ماموم و سیم اینستکه در چنین صورت ماموم قصد انفراد میکند نماز را بقصد اتیان مینماید **سؤال** در حدیث وارد شده از ائمه رضوان الله علیهم وارد شده
که ماموم مسبوق بلفظ سبوق بوده باشد باید بیشتر باید حمد و سوره را بخواند در حدیث تمثیل ایراد ماموم در رکعت اول
دویم ان سیم یا چهارم امام بوده باشد بیشتر باید حمد بعضی از کتب فقهیه چنین ذکر کرده اند در اینصورت مثال
تعمیم بالجمیع پس هر گاه یک رکعت پیش گرفته باشد ماموم باید ماموم خود شود حمد و سوره مشود در اول بعلت یا انکه چنین مثال
عین یک رکعت در صورتیکه امام یک رکعت پیش گرفته باشد ماموم باید حمد و سوره بخواند و حکم شرعی اجتهادی از ایراد بفرمایید **جواب** ماموم
مسبوق یا مسبوق بیک رکعت مثل اینکه در رکعت ثانیه ملحق بامام شد یا بلحاظ یا باید رکعت مثل انکه در رکعت ثالثه ملحق شده باشد یا مسبوق بسه رکعت
انکه در رکعت رابعه ملحق بامام شود در جمیع این صور حکم قرائت ماموم مسبوق مستفاد از نصوص معتبره انچه مستفید ذکر نموده قرائت بر ماموم
لازم است تا ممکن القرائة لکن در صورت اطلاق قرائت میکند در رکعت ثانیه خود که ثالثه امام است و در رکعت اول خود در صورت
انکه مستقل در صورت اولی و ثالثه پس حدیث حسن است روایت شده در کافی و تهذیب از زکاة اسرع و روایت حضرت امام جعفر صادق
الامام برکعة فادرکت القرائة الاخیرة قرأت فی الثالثة من صلوته وهی ثنتان لک فان لم تدرک معه الا رکعة واحدة قرأت فیها وفی التی تلیها
لا شک الی الحمد ولو دلیلا علی عدم وجوب القرائة فی الرکعة الثانیة للامام وهی الرکعة الاولی للماموم و ما ستدل در صورت ثانیه پس حدیث صحیحیست
مروی در کافی از عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله ع قال سألته عن الذی یدرک الرکعتین الاخیرتین من الصلوة کیف یصنع بالقرائة فقال اقرأ فیهما
فانهما لک الاولیان در تحصیل اول صلوتک خود انچه مستدل بصورت ثانیه و ثالثه حدیث صحیح است روایت شده در تهذیب از زراره از حضرت امام
ابو جعفر جواب سوال امام بحمد الله کرده بوده اذا ادرک الرجل بعض الصلوة وفاته بعض خلف امام یحتسب الصلوة خلفه جعل ما ادرک اول
صلوته ان ادرک من الظهر او العصر او العشاء الاخرة رکعتین قرأ فی کل رکعة مما ادرک خلف الامام فی نفسه بام الکتاب فاذا سلم الامام قام فصلی
الاخیرتین لا یقرأ فیهما انما هو تسبیح و تهلیل و دعاء لیس فیهما قرائة وان ادرک رکعة قرأ فیها خلف الامام فاذا سلم الامام قام فقرأ ام الکتاب ثم قعد فتشهد
ثم قام فصلی رکعتین لیس فیهما قرائة انچه مستفید ذکر نموده در حدیث وارد شده که ماموم مسبوق ظاهرا باید حمد و سوره بخواند چنین حدیثی در
کتب احادیث الان بنظر نرسیده و انچه ذکر نموده که در حدیث تمثیل این ماموم زده اند که رکعت اول و دویم او سیم و چهارم امام بوده باشد
بالجمله مقتضای این کلام اینستکه در حدیث چنین وارد شده که ماموم مسبوق بعنوان اطلاق باید قرائت حمد و سوره نماید مثل انکه ماموم مسبوق

بلوغ و کفته بوده باشد مثلا در چنین صورتی متعارف است که کفته میشود [illegible] است یا نه و چنین حدیثی [illegible] در نظر نیست اگر این شخص
[illegible] من غیر اطلاع و علم چنین تلفظی نموده نعوذ بالله من غضب الله و اگر [illegible]
[illegible] والحاصل ان المستفاد من الصحیح المروی فی [illegible] من زرارة و محمد بن مسلم عن ابی جعفر [illegible]
[illegible]
سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]

[illegible]

جایز است ... سؤال هرگاه

کسی شک کند در نماز ما بین سه و چهار و بنا را بر چهار گذاشته و بعد از نماز احتیاط معلوم شد که نماز سه رکعت ... بوده نماز این شخص چه

صورت دارد جواب هرگاه ظهور نقص بعد از فراغ از نماز احتیاط بوده باشد ... قیام را اختیار نموده باشد ... خواهد بود و هم چنین

[illegible]

اگرچه محل خلاف است لکن اقوی و مشهور جواز است **سؤال** در عقب [illegible] نماز خواهد [illegible] **جواب** [illegible]

ثواب بسیار دارد [illegible] **سؤال** [illegible] عاشورا [illegible]

[illegible]

[illegible] **جواب** [illegible] مشهور [illegible] زیارت عاشورا [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible] تکبیرات [illegible] **جواب** تکبیرات [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابن عباس [illegible] امام حسین [illegible] زیارت [illegible] صفوان [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

بعضی از نشان‌ها

بعد از نماز امیرالمؤمنین بخواند

وصلاة مرتبه لعن وصلاة مرتبه سلام ودعاء قبل از سجده بوده ودعاي سجده بوده باشد چنانچه ممكنست كه صلاة مرتبه لعن بوده باشد تا آخر بنا براين هرگاه
زيارة السلام عليك يا ابا عبد الله تا وال نبيك ع را اول خوانده ودو ركعت نماز بعمل آورده وبعد از آن اعاده آنرا تا آخر نموده وبعد از آن اتيان بلعن وسلام
نموده عمل بهر دو احتمال كرده خواهد بود چونكه احتمال دارد قول مذكور صلاة مرتبه سلام بوده باشد پس لعن بايد مقدم بر نماز بوده باشد
هرگاه اتيان بدو ركعت نماز بعد از لعن وقبل از سلام نمايد عمل باين احتمال نيز كرده خواهد بود وهم چنين نسبت بسلام ودعاي قبل از سجده
ودعاي سجده پس در صورت اتيان بدو ركعت نماز بعد از هر يك از زيارة وصلاة مرتبه لعن وصلاة مرتبه سلام ودعاي اللهم خصص انت ودعاي سجده
عمل بجميع احتمالات حاصل كرده خواهد بود وليست بناي فرموده امرحوم چنانچه در باب بنظر ميرسد بمقام ثالث در تحقيق وسيع است
پس ميگوييم ... فرموده انكه نيست نظر باينكه ظاهر شد كه هر بناي فرموده امرحوم مغفور قدس الله روحه الشريف كلام
است كه نسبت داده ... بجناب مخزن علوم اوايل واواخر جناب امام محمد باقر ع مختص است ... كلام صادق
از آن حضرت ... لكن در اين نقل تغيير محل اتفاق افتاده وان باعث اين شده كه نحو مسطور استفاده فرموده
حقيقت حال موقوفست بذكر عين عبارت حديث پس ميگوييم نقل شيخ الطائفة في مصباحه عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن ابيه
عن ابي جعفر ع قال من زار الحسين ع في يوم عاشورا من المحرم حتى يظل عنده باكيا لقي الله عز وجل يوم يلقاه بثواب الفي حجة والفي عمرة والفي غزوة
وثواب كل غزوة وحجة وعمرة كثواب من حج واعتمر وغزا مع رسول الله صلعم ومع الائمة الراشدين قال قلت جعلت فداك فما لمن كان في بعيد البلاد واقاصيه
ولم يمكنه المصير اليه في ذلك اليوم قال اذا كان كذلك برز الى الصحراء او صعد سطحا مرتفعا في داره واومأ اليه بالسلام واجتهد في الدعاء على قاتله وصلى من
بعد ركعتين وليكن في صدر النهار قبل ان تزول الشمس ثم ليندب الحسين ع ويبكيه ويأمر من في داره ممن لا يتقيه بالبكاء عليه ويقيم في داره المصيبة
باظهار الجزع عليه وليعز بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين ع وانا الضامن لهم اذا فعلوا ذلك على الله تعالى جميع ذلك قلت جعلت فداك انت الضامن
ذلك لهم والزعيم قال انا الضامن وانا الزعيم لمن فعل ذلك قلت فكيف يعزي بعضنا بعضا قال تقولون اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين ع وجعلنا
واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي من آل محمد ع وان استطعت ان لا تنتشر يومك في حاجة فافعل فانه يوم نحس لا تقضى فيه حاجة
مؤمن فان قضيت لم يبارك له فيها ولم ير فيها رشدا ولا يدخرن احدكم لمنزله فيه شيئا فمن ادخر في ذلك اليوم شيئا لم يبارك له فيما ادخره ولم يبارك له
في اهله فاذا فعلوا ذلك كتب الله لهم اجر ثواب الف حجة والف عمرة والف غزوة كلها مع رسول الله صلعم وكان له اجر وثواب مصيبة كل نبي ورسول ووصي
وصديق وشهيد مات او قتل منذ خلق الله الدنيا الى ان تقوم الساعة قال صالح بن عقبة وسيف بن عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمي فقلت لابي جعفر ع
علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب ودعاء ادعو به اذا لم ازره من قرب واومات من بعد البلاد ومن داري اليه بالسلام قال فقال يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه
من بعد التكبير هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعو به زواره من الملائكة وكتب الله لك مائة الف الف درجة وكنت كمن استشهد
مع الحسين ع حتى تشاركهم في درجاتهم ثم لا تعرف الا في الشهداء الذين استشهدوا معه وكتب لك ثواب زيارة كل نبي وكل رسول وزيارة كل من زار
الحسين ع منذ يوم قتل ع وعلى اهل بيته تقول السلام عليك يا ابا عبد الله الى آخر اقول ينبغي اولا التعرض الى بعض ما يتعلق بسنده ثم العود الى
الفاظ القول الذي يظهر من سند المذكور في المصباح ان محمد بن اسمعيل بن بزيع روى صدر الحديث الى قوله منذ خلق الله الدنيا الى ان
تقوم الساعة عن صالح بن عقبة عن ابيه وهو عقبة بن قيس عن مولانا الباقر ع وقبل الحديث اي قوله علمني دعاء ادعو به ذلك
اليوم الى آخره رواه عن صالح بن عقبة وسيف بن عميرة عن علقمة وكانه كان حاضرا في مجلسه وسمع ما رواه عقبة بن قيس منه واسنده الى
بيان الزيارة التي يزور بها مولانا الحسين ع في ذلك اليوم من قرب او بعد واذا سمعت ذلك نقول ان الظاهر من اول الحديث الذي يكون الراوي فيه
على ما في المصباح ... ان من زاره ع يوم عاشورا وظل عنده باكيا يكون له ذلك الثواب الجزيل المذكور سواء زاره بالزيارة المعهودة ام لا هذا
في حق القريب واما البعيد الغير المتمكن من المصير اليه في ذلك اليوم فامره ع ان يبرز الى الصحراء او يصعد سطحا مرتفعا ويومي اليه بالسلام ويبالغ في اللعن
على قاتله ويصلي بعد السلام واللعن ركعتين قبل الزوال ثم يشتغل بالندبة والبكاء على الحسين ع ويأمر من في داره بذلك ويقيم المصيبة في داره ويعزي

في الدار

من في الدار بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين ع يكون له ذلك الثواب والاجر الجزيل ومقتضاه كفاية الايماء بمطلق السلام والمبالغة بمطلق اللعن على
قاتله عقيب ذلك ولو لم يكن بالزيارة المعهودة واللعن المعهود واستفادة ما ذكر من اول الحديث مما لا اخفاء فيه ثم الظاهر من كلام علقمة انه لما سمع منه
ما ذكر لم يكتف بالاطلاق الذي يستفاد من كلامه بل استدعى منه صلوات الله عليه الدعاء والزيارة المخصوصة التي يكون من تعليمه ع ليزوره به
في القرب والبعد اشار بقوله قلت لابي جعفر ع علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب ودعاء ادعو به اذا لم ازره من قرب واومات
من بعد البلاد ومن داري بالسلام اليه فاستجاب ع حاجته فاجاب بقوله ع يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند
الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول الى آخره ولا يخفى ان المناسب لهذا السؤال والجواب ان يكون نحو اداء هذا القول بيانا للايماء الذي دل
عليه بقوله تومي اليه بالسلام الذي يكون الركعتان بعده فيكون المراد اذا صليت الركعتين بعد ان اوجدت الايماء بالسلام اليه ع في ضمن هذا
القول يكون لك ذلك الثواب الجزيل كما هو الظاهر من قوله ع فقل عند الايماء اليه اي قل عند ارادة الايماء اليه هذا القول ولما لم يبين ع محل الركعتين
في اثناء القول الذي يعقبه صلوات الله عليه يكون مقتضاه ان يكون محلهما بعد الجميع كما لا يخفى على المتامل فعلى هذا يكون محلهما بعد دعاء السجدة
ايضا ومما يؤيد ذلك بل يدل عليه ما اورده شيخ الطائفة في المصباح بعد ان اورد الحديث على النحو الذي رواه علقمة عن مولانا الباقر ع
فقال روى محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة قال خرجت مع صفوان بن مهران الجمال وجماعة من اصحابنا الى الغري بعد ما خرج
ابو عبد الله ع من الحيرة الى المدينة فلما فرغنا من الزيارة صرف صفوان وجهه الى ناحية ابي عبد الله ع فقال لنا تزورون الحسين ع من هذا
المكان من عند راس امير المؤمنين ع من هاهنا اومى اليه ابو عبد الله ع وانا معه قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي
عن ابي جعفر ع في يوم عاشورا ثم صلى ركعتين عند راس امير المؤمنين ع وودع في دبرهما امير المؤمنين ع واومى الى الحسين ع بالسلام منصرفا
بوجهه نحوه وودع وكان فيما دعا في دبرها يا الله يا الله يا الله يا مجيب دعوة المضطرين الى آخر الدعاء ثم قال سيف فسالت صفوان
فقلت له ان علقمة بن محمد لم يأتنا بهذا عن ابي جعفر ع انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت مع سيدي ابي عبد الله ع الى هذا المكان
ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا وودع كما ودعنا الى آخر ... بل الدلالة ... صفوان
في زيارته ثم صلى ركعتين صريح في ان تلك الصلاة كانت بعد الزيارة التي رواها علقمة عن مولانا الباقر ع وقد عرفت ان الزيارة التي رواها
علقمة هو السلام عليك يا ابا عبد الله الى آخر ليس الا فيكون الركعتان بعد تلك الزيارة والحاصل ان الظاهر من هذه النصوص الحاكية
ان الصلاة التي صليت من صفوان كانت بعد كل ما رواه علقمة وكان تمام صفوان حاكيا لما فهمه سيف من علقمة الا الدعاء الذي دعا بها صفوان ع
بعد الصلاة وهو المطلع الظاهر من ذلك ان الدعاء المذكور لم يكن من جزء تلك الزيارة وهو غير مختص بها انما يحسن بعد كل زيارة اذا تحقق ذلك فلنعد
الى التوجه على كلام العلامة السيد المجلسي قدس الله روحه الزكي فنقول هو ايراد منها ما يتعلق بسند الحديث ومنها ما يتعلق بمتنه واما
ما يتعلق بالسند فنقول انه قال في تحفة الزائر اما زيارت ... زيارت اول بسند معتبر منقولست از سيف بن عميرة وصالح بن
عقبه هر دو از محمد بن اسمعيل وعلقمة بن محمد حضرمي وهر دو از مالك جهني كه حضرت امام محمد باقر ع فرموده الى آخر وقد جعل كما في زاد
المعاد قال اما زيارت مشهوره شيخ طوسي وابن قولويه وغير ايشان روايت كرده اند از سيف بن عميرة وصالح بن عقبة وهر دو از محمد بن اسمعيل
علقمة بن محمد حضرمي وهر دو از مالك جهني كه حضرت امام محمد باقر ع وهو غير صحيح اما اولا فلان سيف بن عميرة وصالح بن عقبة اعلى طبقة من
محمد بن اسمعيل بن بزيع لان الشيخ الطائفة عدهما من اصحاب مولانا الصادق ع والكاظم ع وعد محمد بن اسمعيل بن بزيع من اصحاب مولانا
الكاظم والرضا والجواد عليهم السلام فلا يليق الحكم بروايتهما عنه بل اللايق روايته عنهما واما ثانيا فلانه مخالف للواقع اذ المذكور في المصباح
روى محمد بن اسمعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن ابيه قال صالح بن عقبة وسيف بن عميرة الى آخر ما تقدم فيقتضي رواية الصالح وسيف
روايته منهما هذا الحديث فالحكم بالعكس غير صحيح واما ثالثا فلان قوله وهر دو از مالك جهني غير صحيح ايضا لان رواية محمد بن اسمعيل عن مالك
غير ثابت لما عرفت من انه من اصحاب مولانا الكاظم والرضا والجواد عليهم السلام ومالك الجهني من اصحاب مولانا الباقر ع والصادق ع وقد ذكر شيخ الاجلاء

لو زمات في حيوان ابي عبد الله فكيف يمكن روايته محمد بن اسمعيل بن بزيع عن الرضا الى آخر [illegible] من الكتب باسمهم روايته عن هذه الزيادة فهو
مخالف للواقع من هذه الجهة ايضا ولما [illegible] ان مقتضى ما ذكره ان شيخ الطائفة رواه عن مالك عن مولانا الامام محمد الباقر وهو غير صحيح ايضا
لما عرفت انه رواه عن والد صالح بن عقبة عنهم واما خالد فلان علقمة [illegible] هذه الرواية عن مولانا الباقر وانما رواه [illegible]
عن مالك غير ثابتة [illegible] في ذلك ملاحظة السند في كامل الزيارة والسند فيه على ما اورده في البحار هكذا حكيم
داود وغيره عن محمد بن موسى الهمداني عن محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة وصالح بن عقبة معا عن علقمة بن محمد الحضرمي ومحمد بن اسمعيل عن
صالح بن عقبة عن مالك الجهني عن ابي جعفر الباقر [illegible] محمد بن اسمعيل فيه معطوف على علقمة ومقتضاه ان يكون كل واحد من سيف بن عميرة وصالح بن عقبة
راويا عن محمد بن اسمعيل [illegible] عطف على محمد بن خالد [illegible] الكتاب انه مروي بطريقين احدهما محمد بن خالد عن
سيف بن عميرة وصالح بن عقبة عن علقمة والآخر محمد بن اسمعيل عن صالح بن عقبة عن مالك [illegible] السند رواية محمد بن اسمعيل عن صالح بن
عقبة [illegible]

[illegible]

والقرينة

عليه وكذا دليل الحديث اي حكاية سيف بن عميرة مع صفوان عنه ايضا صريح في ان الصلوة بعد الزيارة التي رواها علقمة وقد علمت ان الزيارة التي رواها
هو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره ويظهر من تلك الرواية ان مراده من الزيارة التي نسبها الى علقمة هو مجموع الصلوات بالسلام عليك يا ابا عبد الله مع
اللعن مائة مرة والسلام كذلك وقول اللهم خص انت اول ظالم مع دعاء السجدة لا خطائه حكيناه من سيف بن عميرة من مقالة لصفوان وما اجابه صفوان بما
يؤيد ذلك ايضا ما ذكره سيف بن عميرة بعد الفراغ من دعاء الوداع وهو ما ذكره سيف بقوله قال صفوان فقلت له ان علقمة بن محمد لم يأتنا بهذا عن ابي
جعفر انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت مع سيدي ابي عبد الله عليه السلام الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند
الوداع بعد ان صلى كما صلينا وودع كما ودعنا ثم قال لي صفوان قال لي ابو عبد الله عليه السلام تعاهد هذه الزيارة وادع بهذا الدعاء من قرب او بعد وادع بهذا الدعاء
منه زيارته الى ان قال صفوان قال لي ابو عبد الله عليه السلام يا صفوان اذا حدث لك الى الله حاجة فزر بهذه الزيارة وادع بهذا الدعاء ووجه التأييد هو ان الظاهر
ان المراد من الزيارة في هذه الموارد هو مجموع السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخر دعاء السجدة والمراد من الدعاء هو الدعاء الذي رواه صفوان من مولانا الصادق عليه السلام
ومنه يستفاد ان المراد بالزيارة في كلام علقمة وصفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر عليه السلام في يوم عاشوراء هو هذا اللفظ فيكون المراد
من قوله ثم صل ركعتين ان تلك الصلوة بعد مجموع ذلك وروى صفوان كذلك من مولانا الصادق عليه السلام انه فعل كذلك ثم لا يخفى ان الظاهر ان الصلوة كانت بعد
مجموع ما ذكر من غير اعادة ذلك بعد الصلوة كما لا يخفى ومنه يتجه فساد الاحتمال المذكور ويدل عليه ايضا قولهم لعلقمة يا علقمة اذا انت صليت الركعتين
بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت [illegible]
قوله فقل ليس جزء المتصل المذكور بل هو في الحقيقة تفسير الايماء الذي يكون الركعات بعده [illegible] اذا انت صليت الركعتين بعد
ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه الى اخره [illegible] الاتيان بالركعتين بعد ذلك القول الذي هو عبارة عن مجموع السلام عليك يا
ابا عبد الله وما بعده الى اخر دعاء السجدة الذي صار في هذه الاعصار زيارة عاشوراء [illegible] مقتضاه ليس الا ان يكون بعد تلك الزيارة [illegible]
الزيارة بعدهما [illegible] كما لا يخفى [illegible] الاحتمال المذكور في كلام [illegible] في بعض
نسخ الحديث [illegible] قولهم اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه وبعد الركعتين [illegible]
[illegible] **تنبيه** لا يخفى عليك ان قوله [illegible] ينبغي ان يكون تفسير [illegible] الاول ان يكون المراد [illegible]
والادعية قبل الصلوة وبعدها كما يظهر [illegible] وهو ان المراد الايماء بالسلام [illegible] ثم الصلوة ثم قراءة هذه الادعية
المخصوصة [illegible] في هذا المقام [illegible] الاحتمال الاول [illegible]
المقصد [illegible] فنقول ان الاحتمال المذكور ايضا غير صحيح لان حكاية سيف مع صفوان [illegible]
صريحة في [illegible] الادعية المخصوصة كانت مقدمة على الصلوة ويظهر من سيف بن عميرة انه استفاد ذلك من علقمة الراوي عن مولانا الباقر عليه السلام
لوضوح ان الظاهر انه [illegible] من صفوان كان مطابقا لما استفاده من علقمة [illegible] دعاء الوداع الطويل ومنه ينكشف ان المراد الايماء في
نحو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره [illegible] الحديث [illegible] الاتيان بالايماء [illegible] في الاتيان بالسنة لكن
مقتضاه ايضا كون الايماء اليه بالسلام متقدما على الصلوة [illegible] بعدها كما لا يخفى فهذا الاحتمال ايضا غير [illegible]
[illegible] في الوجهين [illegible] الحديث المذكور [illegible]
يناسب مقام البيان [illegible] قولهم يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام [illegible] الاتيان بالركعتين بعد ذلك القول
[illegible] فقل السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره ثم [illegible] ثم تقول اللهم العن اول ظالم الى اخره ثم تقول السلام عليك يا ابا عبد الله
الى اخره ثم تقول اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني الى اخره ثم تسجد وتقول الى اخره لا شبهة ان مقتضاه ان يكون الركعات بعد الاتيان بجميع هذه الامور
المعبر عنها في كلامهم بهذا القول والظاهر انه مما لا ينبغي الريب فيه فلو كان المراد الاتيان بالركعتين بعد الفراغ من السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره وقبل
الاتيان باللعن مائة مرة كان المناسب ان يقول بعد الفراغ من الزيارة ثم صل ركعتين ثم تقول اللهم العن اول ظالم الى اخره [illegible] دليل على ما قلنا

وهو ظ

وهو ظاهر [illegible] الظهور علاوة [illegible] كان المراد هو الاتيان بالركعتين في اخر الجميع [illegible] كما استفاده من قولهم اذا انت صليت الركعتين
بعد ان تومي اليه الى اخره كما لا يخفى ان قيل ان غاية ما يستفاد منه كون الركعتين بعد ما صدق عليه الايماء اليه بالسلام وهو غير صادق على اللعن مائة مرة
فينبغي ان يكون [illegible] من كلام علقمة [illegible] الايماء اليه بالسلام
وقد اجابهم فقال [illegible] عند الايماء هذا القول فلا يلزم منه ان يكون كل ما اشتمل على الايماء كما لا يخفى [illegible] تعليم القول الذي يكون
عند الايماء اليه بالسلام وهو [illegible] التسليم الذي بعد اللعن [illegible] الايماء اليه بالسلام [illegible] من جميع ما ذكر [illegible]
[illegible] الاحتمال المذكور ايضا [illegible] كما لا يخفى [illegible]
[illegible] في تضعيف الاحتمال الثالث [illegible]
ايضا نقول [illegible]
اشتمال [illegible] اللعن [illegible] يكون الصلوة بعده [illegible] كون الصلوة بعد كل ما اشتمل على اللعن [illegible] اللهم
خص انت اول ظالم باللعن مني الى اخره نعم يمكن تأييد هذا الاحتمال بما رواه صفوان حيث قال وردت مع سيدي ابي عبد الله عليه السلام الى هذا المكان ففعل
مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء بعد الصلوة والوداع [illegible] على الوداع [illegible]
يكون المراد من الوداع هو التسليم مائة مرة لاشتماله على الوداع فيكون الصلوة متوسطة بين الصلوة اللعن مائة مرة والسلام كذلك ويمكن الجواب [illegible]
كون المراد من الوداع [illegible] كما ودعنا [illegible] في ضمن ذلك التسليم [illegible]
[illegible] ان الترتيب الذكري [illegible] الترتيب في الواقع [illegible]
[illegible] من سيف بن عميرة [illegible] صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر عليه السلام في يوم عاشوراء
ثم صل ركعتين عند رأس امير المؤمنين عليه السلام [illegible] فهذا الاحتمال [illegible] واما الاحتمال السادس [illegible]
[illegible] الصلوة بعد الفراغ من دعاء السجدة [illegible]
[illegible] عدم الاقتصار [illegible] في زاد المعاد [illegible] تحفة الزائر [illegible]
في تحفة الزائر [illegible] الشيخ الكفعمي [illegible]
اخر [illegible] زيارة عاشوراء من قريب او بعيد [illegible]
[illegible] الجزع عليه [illegible] يعزي بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عليه السلام فيقولون عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه
الامام المهدي من ال محمد عليهم السلام فاذا انت صليت الركعتين المذكورتين [illegible] مائة مرة ثم اومئ اليه وقل السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا ابن
امير المؤمنين الى ان قال [illegible] ذكر كلا من اللعن والسلام مائة مرة والدعاء قبل السجود ودعاء السجود [illegible]
[illegible] اللهم اني لك [illegible] ثم ادع بعد هذه الزيارة بهذا الدعاء المروي [illegible]
مركبة من امور منها الايماء اليه بالسلام [illegible] ومنها الصلوة ركعتين بعد ما ذكر ومنها [illegible] والبكاء على الحسين [illegible]
لمن كان في دار [illegible] ومنها التعزية [illegible] بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عليه السلام بقول عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام الى اخر ما ذكر ومنها التكبير مائة مرة بعد الركعتين
المذكورتين ومنها الايماء اليه [illegible] بقول السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخر الزيارة ثم اللعن مائة مرة ثم اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني الى اخره
ثم الدعاء في السجدة ثم الصلوة بركعتين [illegible]
[illegible] الحديث المذكور [illegible] قول علقمة [illegible] ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته [illegible]
في القرب [illegible] اليه بالسلام [illegible] البلاد البعيدة [illegible] فقل عند الايماء اليه [illegible] اذا انت صليت الركعتين
المذكورتين هو [illegible] الركعتين المسبوقتين بالايماء اليه بالسلام [illegible] بعد التكبير القول الاتي الذي هو [illegible]

من قول السلام عليك يا ابا عبد الله الى الحرم والظاهر ان ما ذكره [illegible] ما ابهما عليه فيما سلف حاصله ان زيارته [illegible]

في البلاد البعيدة تكون على وجهين احدهما ما دل عليه صدر الحديث وهو الايماء اليه بالسلام والجهد في اللعن على قتلته بعد ان يبرز في الصحراء او يعلو

الى سطح [illegible] ثم يصلي ركعتين والظاهر [illegible] السنة بالايماء اليه بالسلام والجهد في اللعن على قتلته [illegible]

الشمس ثم الندبة والبكاء عليه [illegible] صلوات الله عليه في داره وتعزية بعضهم بعضا [illegible] والزيارة [illegible]

الندبة والبكاء بعد الصلوة [illegible] المصيبة والتعزية [illegible] ذلك الثواب والثاني ما رواه علقمة بعد ان [illegible] الكيفية المذكورة [illegible]

[illegible] اليوم [illegible] من بعيد البلاد [illegible] بالسلام عليه [illegible]

بين [illegible] من قريب [illegible] من البعد [illegible] بيان [illegible] الزيارة في القرب والبعد [illegible]

قريب فيه احتمالات احدهما طلب الايماء الذي [illegible] والثاني طلب ما نقول حال ارادة الزيارة [illegible]

[illegible]

دقیقه آفتاب در اول جدی باشد که اول جلوس بر تخت ... تا ظهر تا یک ساعت و نصف ساعت و هفت دقیقه باقی باشد و وقت نماز عصر و وقت
... تا دو ساعت و ده دقیقه ... فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و دوازده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و بیست و دو دقیقه باقی باشد و در وقتی که
آفتاب در وسط جدی بوده باشد وقت نماز ظهر تا یک ساعت و نیم و هشت دقیقه و وقت نماز عصر در دو ساعت و دوازده دقیقه و وقت فضیلت ظهر تا دو
ساعت و نیم و چهارده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و بیست و پنج دقیقه باقی باشد و در اواخر جدی که متصل باول دلو است وقت نماز ظهر تا یک
ساعت و نیم و ده دقیقه و وقت نماز عصر تا دو ساعت و هفده دقیقه و وقت فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و نوزده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت

[illegible]

بعد از اتمام چهارم آنستکه سلام کننده غیر مکلف بوده باشد خواه مسلم علیه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز ظاهر اینست که هرگاه ممیز بوده باشد جواب سلام او
واجب بوده باشد اگرچه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقام بعد از اعاده نماز است بعد از اتمام پنجم آنستکه سلام کننده در هنگام سلام

[illegible]

سوره حمد مسلم است پس تمسک بان در صورت مفروضه که نیست پس بنا بر این اتیان [illegible] موجب بطلان نماز خواهد بود پس لازم است

[illegible]

سخن ثابت ثبوت استحباب در صورت [illegible] سلام و تعلیم سلام علیه مقتضی ثبوت است در صورت عکس بطریق اولی بلکه مناسب در این مقام آنست که نفی میشود
بر چند امر اول آنست که رد سلام واجب فوری است یعنی بر مسلم علیه واجب است که بعد از فراغ مسلم از صیغه سلام بدون فاصله عرفیه ایشان بجواب مبادرت نماید خواه
مسلم علیه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز و در سابق بیان شد که هرگاه در اثنای کلمه بوده باشد اتمام کلمه بلکه [illegible] بمحلی که وقف بر آن صحیح بوده
باشد منافی با فوریت نیست [illegible] در اینمقام طلب نیست کلامیکه در اینمقام است این است که هرگاه مسلم علیه اخلال بفوریت نمود یا اصلا رد
سلام بر او لازم است یا نه ظاهر اینست که حکم بوجوب نتوان نمود اگرچه امر در خارج نماز سهل است نظر باینکه در صورت احتمال ثبوت تکلیف در امثال
مقامات [illegible] در هر حال از ایشان [illegible] اشکالی که هست در اثنای نماز است [illegible] در چنین صورت رد ثابت و جایز بوده باشد پس هرگاه
در اثنای نماز کسی اخلال بفوریت [illegible] نمود ایشان [illegible] بعد از آن جایز نیست بلکه [illegible] بعد از آن موجب بطلان نماز خواهد بود دیگر هرگاه مطلع شد
بر سلام مگر بعد از آنکه [illegible] منقضی شد آیا در اینصورت بعد از اطلاع لازم است ایشان بر رد نماید یا نه میگوئیم این منقسم میشود بدو قسم اول آنستکه استماع
[illegible]

خواندن یا نه یعنی در حال قیام در رکعت ثالثه شک میکند تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در اینصورت ظاهر اینست که عود بمشکوک فیه لازم نبوده باشد
دویم شروع بتسبیحات نموده شک میکند که تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در اینصورت ظاهر اینست که عود بمشکوک واجب نیست یعنی واجب است که تسبیحات را
بخواند قسم سیم آنست که در اوان اشتغال بر تسبیحات اربع شک میکند که اینا دفعه اولی است یا دفعه ثانیه باین نحو که شروع باین تسبیحات باعتقاد
اینکه یک دفعه تسبیحات اربع را خوانده است نبوده است یا معلوم او نیست در چنین صورت لازم است که قرار دهد آنچه را که مشغول است دفعه اولی
باشد پس اتمام مینماید بقصد اینکه یکمرتبه است طریقه ثانیه شک در حالت تسبیحات آنست که قطع دارد که تسبیحات اربع را یکمرتبه خوانده است لکن
شک دو یا سه دارد یا قطع دارد که قطع بخواندن یکمرتبه دارد و احتمال میدهد که دو دفعه خوانده باشد در اینصورت بنا را بر اقل میگذارد یعنی قرار
یکمرتبه میگذارد و لکن اتیان بمشکوک فیه در اینصورت لازم نیست نظر باینکه در تسبیحات اربع اجتزا بیکمرتبه میتوان نمود و اما مستحب اینست که
اتیان بمشکوک فیه نماید یعنی شروع بر تسبیحات نماید بقصد اینکه دفعه دویم است بعنوان استحباب و از آنچه مذکور شد حکم شک در دو دفعه
سیم ظاهر میشود باین نحو اگر شروع در تسبیحات نموده باشد باعتقاد اینکه این دفعه سیم است بعد از شروع باین اعتقاد شک نماید که این دفعه
دویم است یا سیم ظاهر اینست که از شک اعتنا ننماید بلکه قرار میدهد که دفعه سیم است و هرگاه باین اعتقاد نبوده باشد یعنی شروع بر تسبیحات نمود
بالغفلت از اینکه مرتبه دویم است یا سیم و در اثنای تسبیحات شک مینماید که مرتبه دویم است یا سیم در اینصورت بنا را بر اقل میگذارد پس قرار میدهد که
دفعه دویم است باین قصد تسبیحات را بتمام میرساند آنچه مذکور شد از اول تا باینمقام در صورتی بود که کثیر الشک نبوده باشد اما هرگاه کثیر الشک بوده باشد
بنا میگذارد بر وقوع مشکوک فیه در جمیع صور مزبوره و اما رد سلام خواه مسلم علیه در نماز خواه در خارج نماز بوده باشد پس لازم است رد
سلام فوراً بطوری باید بوده باشد که اگر اسمع میبود میشنید و هم چنین هرگاه فرض شود که سلام کننده سواره است ... بوده ... جایز است اکتفا
نماید بنحوی که اگر چنین میبود میشنید و صیغه سلام که از سلام کننده صادر میشود اگر مشخص باشد بر حیله مسلم علیه لازم است در مقام رد اختیار
همان صیغه نماید و اما هرگاه صیغه سلام صادره از سلام کننده مشخص نباشد مسئله محل اشکال است لکن ظاهر اینست که رد واجب بوده باشد بر حیله
دو وجه اختیار سلام علیکم در اینمقام اولی بوده باشد از سایر صیغ مثل اولیه و اما جوراب که ساتر هیچ چیز از ساق نبوده باشد پس از معتمد
فقها ذکر نموده اند که مشهور ما بین فقها اینست که نماز باطل باشد با چنین جوراب و حکم بطلان باعتقاد این خادم شریعت نحو انبیاء صلوات
الله علیه و آله اگر چه مشکل است لکن احتیاط در دین مقتضی اجتناب از این است و اما هرگاه ساتر چیزی از ساق بوده باشد ظاهر ... در آن
نیست **سؤال** هرگاه زید بعد نماز مغرب جونرا اقتدا نمود بنماز عشاء امام و در حال قیام شک کرد میان سه و چهار و استعلام نمود معلوم
نشد حقیقت حال چه باید کرد و اصحاب ابقرا یا نه که بقصد اول در موضع نموده شروع بنماز نموده بعد از آن که داخل برکوع و سجود در رکعه
سیم شده دلیل از قصد ... چکند آن نماز و او باقی آنچه در آن موضع میخواند و اینجا چه میرباید در اینکه هرگاه ... در آخر وقت
چنین دانست که بقدر چهار رکعت دیگر وقت باقی است و نماز عصر را مقدم داشت بعد از فراغ از نماز ملاحظه نمود که بقدر سه چهار رکعت دیگر وقت
باقیست چکند **جواب** اما حکم شک ماموم که ملحق با امام شد در نماز مغرب یعنی امام مشغول نماز عشاء و ماموم نماز مغرب خود را اقتدا نموده
بنماز عشاء امام در رکعت اولی امام در چنین صورت هرگاه شک کند ماموم در حال قیام که آیا این رکعت چهارم امامست یا رکعت سیم در اینصورت
عروض شک تردید مینماید باین نحو که قطع اشتغال باجزای نماز میکند تامل میکند بهمان حالت قیام تا امام برکوع و سجود رود بعد از رفع راس
از سجده ثانیه اگر امام مشغول تشهد شد معلوم میشود که قیام رکعت سیم بوده در اینصورت ماموم هدم قیام مینماید بعد نشسته و اتیان بر تشهد
و تسلیم مینماید و اگر امام بعد از رفع راس از سجده ثانیه ایستاد مشخص میشود این قیام قیام رکعت سیم بوده ماموم در اینصورت رکعت ثالثه خود را
با امام اتیان مینماید تسلیم و تشهد را با امام اتیان مینماید و اگر خواهد در همان وقت که مشخص شد قصد انفراد مینماید یکرکعت را منفرداً اتیان
نماید و اما حکم آن مسافری که قصد اتمام نموده در اثنای نماز بعد از آنکه در سجود رکعت سیم رسید رای او برطرف شد ظاهر اینست که متعین بوده باشد
در حق او که آن نماز را اتمام نماید اگر چه بنا بر رکعتین باشد و احتیاط بعد از اتمام اعاده آن نماز را قصر اعاده نماید و اما نمازهای دیگر ظاهر اینست

کقصر بوده باشد و اما کسیکه نماز عصر را مقدم داشت باعتقاد اینکه وقت باقی تمام است مگر بقدر چهار رکعت بعد نماز ... اعتقاد او ظاهر شد باین نحو که بعد
از فراغ از نماز عصر مشخص شد که بقدر دو رکعت دیگر از وقت باقی مانده در اینصورت احتیاط اینست که قربة الی الله اعاده نماز عصر را نماید بعد از آن
نماز ظهر را قضا نماید **سؤال** با جامه نجس نماز کردن در حال اضطرار جایز است یا نه **جواب** در صورتیکه ممکن از تطهیر و نزع نبوده باشد بی
اشکال جایز است **سؤال** با بدن نجس در صورت تعذر تطهیر نماز کرده در اعاده و قضا او در یا نه **جواب** قضا ضرور نیست **سؤال**
اشباع حرکت بحدیکه موجب زیادتی حروف شود مبطل صلوة میشود یا نه **جواب** حروف متحرک که اشباع در حرکت او میشود یا ضمیر غایب است یا غیر آن
ماقبل حرف آخر در اول یا مکسور است یا غیر در اول اشباع حرکت بحدیکه موجب زیادتی حرف شود لابد منه است مثل به و بمجد و له و ابن عمرو
حب المخلوق من طینة المتعلق باخلاقه و نحوه و اما ضمیر غایب که ماقبل آن مرفوع بوده باشد یا مفتوح جواز چنین اشباع محتمل است مثل لم
یکن له و عبده و رسوله و نحوهما لکن خالی از اشکال نیست اگر چه اشباع فی الجمله در اینمقام بلکه در مطلق حروف مضموم لازم است مجملا ماقبل ضمیر آن
یا مکسور است در اینصورت اشباع آن بحدیکه موجب زیادتی یا شود لازم است و در صورت مجزوم بودن ماقبل ضمیر غایب مثل منه و علیه ظاهر اینستکه
اشباع حرکت بحد ما مذکور جایز نبوده باشد و در صورت مضموم بودن ماقبل یا مفتوح بودن محل اشکال است ... بلکه اقوی ... و اما
اشباع حرکت بحد مزبور در غیر ضمیر غایب پس اگر در قرائت بوده باشد یا در اذکار واجبه بوده باشد ظاهر اینستکه جایز نبوده باشد **سؤال** نماز عید اضحی
منفرداً واجبست یا با جماعت و شرایط او را بیان فرمایید **جواب** نماز عیدین خواه بجماعت باشد یا منفرداً واجب نیست در این اعصار بلکه مستحب است
سؤال نماز عیدین با جماعت بدون خطبه جایز است یا نه **جواب** جایز نیست **سؤال** در صف جماعت نماز استیجار کردن اذان و اقامه بتکرار
هست یا نه **جواب** بلی اذان و اقامه میگوید از شان بنماز استیجاری در صف جماعت از حیثیت اذان و اقامه مثل ... است در غیر صف جماعت **سؤال**
مسافریکه وارد بلدی شد در چه صورت نماز را تمام میکند **جواب** در صورتیکه قاطع بوده باشد که در آنجا بماند نماز را تمام میکند و الا
قصر میکند و هر گاه مسافری متردد باشد در مکانی یا بلدی که اقامت ده روز در آن نماید ... باشد که هر وقت که ... شود حرکت
نماید در اینصورت تا یکماه نماز را قصر میکند بعد از یکماه نماز را تمام میکند اگر چه یک نماز بوده باشد این در صورتیست که در اول شهر وارد شده باشد
و اگر ورود در اول شهر نبوده باشد و متردد بوده باشد آن وقت در ورود تا سی روز نماز را قصر میکند بعد از آن نماز را تمام میکند اگر چه یک نماز بوده باشد
و المستند فی الاول الصحیح المروی فی الفقیه عن زرارة عن ابی جعفر ع قال قلت له ارأیت من قدم بلده الی متی ینبغی له ان یکون مقصراً و متی ینبغی له ان یتم قال
اذا دخلت ارضاً فایقنت ان لک بها مقاماً عشرة ایام فاتم الصلوة و ان لم تدر ما مقامک بها تقول غداً اخرج او بعد غد فقصر ما بینک و بین ان یمضی
شهر فاذا تم لک شهر فاتم الصلوة و ان اردت ان تخرج من ساعتک و فی الثانی الصحیح المروی فی ... عن ابی ایوب قال سئل محمد بن مسلم عن ابا عبد الله ع
و انا اسمع عن المسافر ان حدث نفسه باقامة عشرة ایام قال فلیتم الصلوة و ان لم یدر ما یقیم یوماً او اکثر فلیعد ثلثین یوماً ثم لیتم و ان کان اقام یوماً
او صلوة واحدة **سؤال** نوافلیکه در سفر ساقط است آیا مختص است بنافله ظهر و عصر یا نماز عشاء است پس در صورتیکه مسافر در بلادی شود که در آن
ناحیه ... بعد از لازم است نماز را اتمام کند در اینصورت نافله ظهرین و نافله عشاء را میتواند بجا آورد یا نه **جواب** ظاهر اینستکه نافله ظهرین و عشاء در سفر
ثابت بوده باشد و اشکال لیکن در اینمقام میتوان نمود آنستکه عمومات بالفرض اشتغال تطوع در وقت فریضه مقتضی عدم جواز است و تخصیص آنها
در غیر سفر ثابت و اما در سفر اگر چه مثل صورت مفروضه بوده باشد ثابت نیست لکن جواب اینستکه این عمومات مخصص است باد ... نوافل
بعنوان العموم و الاطلاق کقولهم ع ... المومن خمس الخ ... و صلوة الاحدی و الخمسین و قولهم اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان بین
یدیها سبحة و غیر هما و تخصیص هذه الادلة انما ثبت فی صورة قصر الصلوة لقوله فی صحیح ابی بصیر الصلوة فی السفر رکعتان لیس قبلهما و لا بعدهما شیء
الا المغرب ان بعدها اربع رکعات و قوله فی موثقة سماعة قال سألته عن الصلوة فی السفر قال رکعتین لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا انه ینبغی للمسافر
ان یصلی بعد المغرب اربع رکعات و اما فی غیر تلک الصلوة فعدم ظهور ... الحمل یقتضیها ما تحصل الحکم بثبوت النوافل فی محل الکلام
حملا للاول ... التمسک بالادلة المانعة انما یستقیم فی غیر نافلة العشاء و اما بالاضافة الیها فلا کما لا یخفی **سؤال** هرگاه شخص بعد از تشهد یا بعد

از اکمال سجدتین شک کند که آیا تشهد یا یکی از سجدتین را بجا آورده یا نه چه کند جواب بعد از اتیان بتشهد شک در اتیان تشهد ... است

چنین شک بعد از اکمال سجدتین که یکی از سجدتین بجا آورده ... بعد از اکمال سجدتین شک کند که تشهد را بجا آورده ام

یا نه در اینصورت لازم است که تشهد بخواند مگر در صورتیکه بعد از قیام بوده باشد در اینصورت شک اعتبار ندارد و هم چنین اگر مراد اینست که بعد

از تشهد شک کند که یکی سجده کرده ام یا دو شک اعتبار ندارد سؤال شک در ... که موجب بطلان نماز میشود مختص است که شک ...

... بوده باشد پس اگر شک نماید بعد از اکمال سجدتین میان دو و سه ... جواب شک در صلوة ثنائیه خواه صلوة صبح باشد

یا صلوة ظهر و عصر و عشا در سفر یا در صلوة جمعه یا صلوة عیدین در صورت تحقق شرایط یا صلوة آیات مبطل است خواه شک میان یک و دو بوده باشد

یا دو و سه ...

[illegible]

والاولى مثلا والاصل بقائه الا ما علم خلافه وهذا العلم انما يكون فيما اذا عرض الشك بين الاثنين والثلث بعد ان رفع راسه من السجدتين واما قبله فلا

لانتفاء الدليل عليه فظهر ان السجدة لا تتم الا برفع الراس منها واما الركعة فقد تتم بذلك اي بتمام السجدة [illegible] في الركعة [illegible]

اما الثالثة والرابعة فلا توضيح الحال في اثبات المرام [illegible] ان التشهد من اجزاء الصلوة ومعلوم ان الصلوة عبارة

عن الركعات بهيئتها المعروفة فالتشهد الذي [illegible]

کسی قصد چهار فرسخ [illegible] باید قصر صلوة و افطار در صوم نماید یا نه **جواب** اگر کسی از وطن خود قصد چهار فرسخ [illegible]

این صورت [illegible] میشود اول آنکه [illegible] قصد چهار فرسخ [illegible] در این صورت [illegible] اتمام صلوة [illegible] صوم

متعین است قصر در صلوة و افطار در صوم جایز نیست دوم آنکه [illegible] در این صورت قصر در صلوة و افطار

در صوم متعین است سیم آنکه [illegible]

[illegible] لکن احتیاط آنست که در صلوة جمع مابین قصر و اتمام نماید و در صوم افطار [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

وفي الشرايع الواجب من الوضوء ما كان لصلوة واجبة او طواف واجب او لمس كتابة القران ان وجب وفي نهاية الاحكام وكل منهما ينقسم الى واجب
وندب فالوضوء يجب للصلوة والطواف الواجبين ومس كتابة القران ان وجب وفي عد وكل واحد منهما اما واجب او ندب فالوضوء يجب ل
لواجب من الصلوة والطواف ومس كتابة القران وفي الذكرى كل واحد من الاحداث واجب وندب فالوضوء يجب للصلوة والطواف الواجبين و
لمس كتابة القران ان وجب وفي الذكرى الطهارة وهي لغة النزاهة من الادناس وشرعا استعمال الماء والصعيد للاباحة العبادة وفي الدروس وكل
منها واجب وندب فالواجب منها ما يجب بوجوب غايته التي هي الصلوة والطواف ومس خط المصحف والظ من هذه العبارات باسرها ان وجوب الوضوء
مثلا لاجل اتيان الصلوة مثلا انما هو باعتبار [illegible] فعدم شموله لما اذا كان عزمه عدم الاتيان بالقضاء مما يظهر [illegible] لوضوح ان المراد من الصلوة و
الطواف هو الواجب منهما فيكون بعض العبارات ان الوضوء الواجب هو الذي ينوي به المكلف استباحة الدخول في الصلوة الواجبة او الطواف
الواجب فاللازم منه ان محض اشتغال الذمة بالصلوة الواجبة لا يكون كافيا لاتصاف الوضوء بالوجوب بل لا بد في اتصافه من ان ينوي بالوضوء
انه لاجل استباحة الدخول في الصلوة الواجبة مثلا فلو نوى مع العزم على عدم الاتيان بالصلوة غير متحقق فلا يكون الوضوء هنا الا متصفا بالوجوب
في الواقع فالتعريض ليس [illegible] تعرض له بحديث تعرض بخلاف الصفة الثانية فيه ان قيل ليس في عبارة [illegible] ينوي به استباحة الدخول في
الصلوة الواجبة بل الوجوب غير [illegible] لاستباحة الصلوة قلت ان الامر وان كان كذلك لكن الظاهر ان يكون مراده ما ذكرناه والا لزم تعريف المعرف بكونه
وذلك من باب الاحالة الى المجهول توضيح الحال في ذلك ينبغي ان يقال ان كان المراد من العبارة المذكورة ما نبهنا عليه فالمطلوب وان لم يكن المراد
منها ذلك بل يكون المراد ان الوضوء الواجب هو الذي يكون وجوبه لاجل استباحة الصلوة الواجبة اي الذي اوجبه الشارع لذلك فنقول ان كان
المراد منه ما ذكرناه لم يكن ذلك معلوما فيتعين من المعرف المجهول كما لا يخفى على الناظر ان ذلك [illegible] هو الوضوء الذي [illegible] اشتغال ذمته
بصلوة مفروضة او طواف مفروض مضافا الى الثالثة المستند حال الظ من المستند الذي ستقف عليه هو المعنى الذي ذكرناه لا المعنى
المذكور والحاصل ان العبارة المذكورة على المعنى المذكور غير صحيح لا طردا ولا عكسا اما الاول فلما عرفت من ان التعريف انما هو لتعريف المعرف وهو
لم يتحصل بما ذكره هو في نوع السابق ان الوضوء الواجب هو الوضوء الذي يجب لاستباحة الصلوة او الطواف والمفروض انه غير معلوم والاحالة
الى التعريف فيكون لاحالة الى المجهول واما الثاني فلما عرفت [illegible] المطابقة بالمستند فلانه لا يكون المراد منها ما نبهنا عليه حاصله ان الوضوء
الواجب هو الذي ينوي به الاتيان بصلوة مفروضة او طواف مفروض ويرشدك الى المعنى المذكور مضافا الى ما ذكرناه قوله [illegible] لوجوبه الاحداث
اي يكون الوضوء الواجب لاجل الاتيان بصلوة مفروضة او طواف مفروض [illegible] على هذا يلزم من ان توضأ قبل دخول الوقت لاستباحة الدخول في
صلوة بعده يكون وضوءه واجبا [illegible] التعريف المذكور عليه على ان الكلام محمول على اشتغال الذمة بالواجب من احد الامرين كما ينبه عليه ذكر
الوجوب في قوله هو الذي يجب [illegible] على ما ذكرناه مضافا الى التعبير [illegible] صالح كما لا يخفى على المتامل [illegible] ان يعلم ان
المقام موقوف على ان حاصل العبارة المذكورة ان الفعل الصادر من المكلف من العاقل المختار لا بد ان يكون له غاية وتلك الغاية اما شرعية او غيرها فا
لوضوء الصادر من المكلف ان كان الغاية له في نظره حين الاخذ به الاتيان بصلوة مفروضة او طواف مفروض او كليهما يكون ذلك الوضوء واجبا والا
فلا فعلى هذا يكون مقتضى العبارة المذكورة حصر الوضوء الواجب فيما ينوي به فعل الصلوة الواجبة او الطواف الواجب فلا يكون الوضوء عند اشتغال
الذمة بالصلوة المقضية واجبا اذا كان المكلف حين الاخذ بالوضوء عازما لعدم الاتيان بتلك الصلوة او غير عازم للاتيان بها ومما ذكرنا في البيان
الكلام الاول ينكشف الحال في عبارة الشرايع [illegible] مثلها واما سائر العبارات فنقول اما عبارة الوسيلة فظهور الحال فيها يعلم من [illegible] لوضوح ان
المدلول عليه بقوله [illegible] المفروض من الوضوء شيئان احدهما الصلوة فريضة [illegible] الوضوء وان الوضوء الواجب هو الذي يكون غايته
الاتيان بالصلوة المفروضة التي لزمته حين الاخذ بالوضوء ولما كان مقصوده الحصر فلا يكون غيره واجبا ومنه الوضوء حال العزم بعدم الاتيان با
لمقضية المفروضة فلا يكون واجبا واما عبارة المراسم فالظ ان المراد من قوله ما يؤدى به الواجب فهو واجب الى ما ينوي به اداء الواجب فهو واجب و
لما كان في مقام التعريف والحصر يكون اللازم ان الوضوء الواجب هو الذي ينوي به اداء الواجب فما لم ينو به اداء الواجب لم يكن واجبا ومعلوم

ان الوضوء

الواجب ما نص [illegible] والطواف [illegible] وفي [illegible] والوضوء يجب [illegible] ندب [illegible]

[illegible] بالصلوة او الطواف [illegible] الوضوء [illegible] هو الذي [illegible] بصلوة مفروضة [illegible] مفروض

ان الوضوء مع العزم بعدم الاتيان بالقضاء من ذلك فلا يكون واجبا فيقيد الوجوب بحيث يكون نية الوجوب في نية الواجب والحاصل ان المستفاد
من كلام المصنفين موضوعان كليان احدهما كل ما يؤدى به الواجب فهو واجب والاخرى كل ما ينوي به الندب فهو مندوب [illegible] فكل
منهما غير جامع فقطع بان الوضوءات [illegible] بها يؤدى به الصلوة المفروضة كما قطع بان الوضوء الواجب يسوغ اداء المندوب به فلا بد ان يكون المراد ان
الوضوء الواجب هو ما يكون لاجل اداء الواجب كما ان الوضوء المندوب ما يكون لاجل اداء المندوب فلا اشكال فالوضوء فيما اذا لم يكن لاجل اداء
الواجب لم يكن واجبا فالصلوة اذا كان مع العزم بعدم اداء الواجب واما عبارة الجامع فان الامر فيها ما يظهر مما حررناه في عبارة الجامع والوسيلة
وهكذا الحال في عبارة يع ونهاية الاحكام وعد وغيرها من العبارات [illegible] فان الامر فيها اظهر من الجميع فالمستفاد من جميع العبارات المذكورة ان الوضوء الواجب
هو الذي يطلب به لاجل صلوة مفروضة او طواف كذلك او لاجل مس كتابة القران ان وجب المس فما لم يكن كذلك لم يكن واجبا قال في كره وكل منهما
وندب فالوضوء يجب للصلوة الواجبة او الطواف الواجب او مس كتابة القران ان وجب ويستحب لما عداها الامر فيه كما في غيره مما ذكرناه وما ذكره
فيما سبق [illegible] الشيء من الطهارات الثلث يوجب في نفسه عند اهل الجنابة على الخلاف وانما يجب بسببين اما الثاني فوجوب [illegible]
انما احتيج اليه ان الظاهر منه انه يكفي في وجوبه [illegible] الامر وان لم [illegible] الوضوء [illegible] ايضا فالظ انه ليس مراده بل المراد هو التنبيه
على عدم ثبوت الوجوب للوضوء [illegible] حال على عدم وجوب المشروط بل المراد هو الحكم بوجوبه حال وجوب المشروط به مطلقا [illegible]
به هو الظ فلا يكون منافيا لما ذكره في غيره وغيره وكما لا يخفى ان المراد وجوب الوضوء حال وجوب المشروط به مطلقا ولو مع العزم على عدم الاتيان به كما هو
الظ واما المستند فقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين وجه الدلالة هو ان الظاهر
ان المراد [illegible] مثل قوله اذا قرات القران فاستعذ بالله وقوله [illegible] وكم من قرية اهلكناها فجاءها باسنا [illegible] اي اذا اردت قراءة القران فاستعذ
بالله وقوله [illegible] واردنا اهلاكها فالمعنى فيما نحن فيه اذا اردتم القيام الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم [illegible] فاغسلوا وجوهكم لها اي للصلوة و
هذه الاية الشريفة قد تمسك بها العلماء في اثبات وجوب الوضوء ومقتضاها كون الوضوء للصلوة فالوضوء الواجب هو ذلك فما لم يكن كذلك لم يكن واجبا
او نقول في ذلك نقول ان من اشتغلت ذمته بالصلوة الفائتة وتوضأ لا لاجل ادائها يكون ذلك الوضوء واجبا بالاية الشريفة [illegible] او توضأ لا لذلك
بل مع العزم على عدم الاتيان بها مع ذلك الوضوء لم يكن واجبا [illegible] قال المحقق [illegible] في المعتبر [illegible] شرط في صحة الطهارة [illegible] وضوء كان او
غسلا او تيمما وهو مذهب الثلثة واتباعهم وابن الجنيد ولم اعرف لقدمائنا فيه خلافا [illegible] التعيين [illegible] وذكره ابو حنيفة في الطهارة المائية محتجا بقوله اذا قمتم
الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم ولم يذكر النية [illegible] الاية محتجا بقوله اذا قمتم الى الصلوة الاية لانها تقتضي [illegible]
او [illegible] المفهوم من قولك اذا لقيت الامير فالبس اهبتك معناه [illegible] وكذلك قوله اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اي للصلوة [illegible] اقتضاء
الغرض ونية استباحة الصلوة ورفع الحدث ومعناهما واحد وهو ازالة المانع او استباحة فعل [illegible] لا يباح الا بالطهارة كالطواف لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة
فاغسلوا اي لاجل الصلوة ولا فرق بين ان ينوي استباحة الصلوة بعينها او الصلوة مطلقا وقال العلامة في المنتهى في مقام الاستدلال على وجوب النية
في الوضوء [illegible] ان قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا المفهوم منه في اللغة والعرف اغسلوا للصلوة كما تقول اذا لقيت الامير فالبس اهبتك اي
للقاء واذا لقيت العدو فخذ سلاحك اي لاجل لقائه وقال شيخ الطائفة [illegible] عندنا ان كان متيمما من حدث سواء كان صغيرا او كبيرا وكانت او
بالتراب فان النية واجبة فيها وبه قال الشافعي ومالك والليث بن سعد وابن حنبل وقال الاوزاعي الطهارة لا تفتقر الى النية وقال ابو حنيفة الطهارة
بالماء لا تحتاج الى النية والتيمم يفتقر الى النية دليلنا اجماع الفرقة وايضا قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الاية فكان تقديره فاغسلوا وجوهكم
وايديكم للصلوة ولا يكون الانسان غاسلا لهذه الاعضاء للصلوة الا بالنية وقال السيد ابن زهرة في الغنية اما الوضوء فيفتقر صحته على وجه عشرة
اولها النية بالاجماع وبقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم للصلوة وانما حذف ذكر الصلوة اختصارا كقولهم اذا لقيت الامير
فالبس ثيابك واذا لقيت العدو فخذ سلاحك وتقدير الكلام [illegible] لاجل لقائه [illegible] الاعضاء للصلوة الا بقصد بالنية ان قيل كيف
يمكن التعويل على ما ذكروه في تفسير الاية الشريفة مع انه مخالف لما ورد من اهل العصمة والطهارة في تفسيرها في الموثق كالصحيح المروي في باب

الانتبه القدير [illegible]

عن ابن بكير قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام قوله تعالى إذا قمتم إلى الصلوة ما يعني بذلك إذا قمتم إلى الصلوة قال إذا قمتم من النوم وقال السيد الأجل المرتضى قدس الله
نفسه روحه في الانتصار في مقام الاستدلال على إثبات ناقضية النوم للوضوء ما هذا لفظه والذي يدل على صحتها قوله تعالى يا أيها الذين آمنوا إذا قمتم
إلى الصلوة الآية فقد نقل أهل التفسير وأجمعوا على أن المراد بقوله إذا قمتم من النوم إلى [illegible] فكأنه قال جل ثناؤه إذا قمتم إلى الصلوة من النوم فظاهر
أن ذلك [illegible] بيانه كما لا يخفى وأما الاختلاف في الإطلاق والتقييد فذلك مقام آخر والحاصل أن الوضوء الواجب هو
ما طلب أهل الشرع على وجوبه وهو إما الكتاب أو السنة أو الإجماع أما الكتاب فقد عرفت أن [illegible] الإتيان بالوضوء عند إرادة الصلوة
فيكون الوضوء الواجب الذي علم وجوبه من الكتاب ذلك وأما غيره فلم يظهر منه وجوبه وأما السنة فأقوى ما يمكن التمسك به في المقام
حديثان أحدهما الصحيح المروي في [illegible] عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال إذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة والثاني الصحيح المروي في الفقيه عن
زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال يا زرارة الوضوء فريضة والجواب عن الثاني [illegible] المراد من الفريضة [illegible] ما قابل السنة [illegible]

[illegible]

[illegible]

ان يقال الكامل بالوضوء المستحب اي الذي ينبغي [illegible] المستحبة للوضوء مع الوضوء الواجب كان يؤتى بها مع الوضوء المستحب [illegible]

[illegible] الكتاب والسنة والاجماع [illegible]

و معلوم ان النوم من الاحداث الموجبة للوضوء [illegible] سؤال [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible]

تحقق میشود یا از جناب معصوم او امنع از ان اتصاف فرموده بلکه بهمان اتصاف باقی [illegible] فرموده اند فراغ از نماز با صیغه نیست بلکه بصیغه
دیگر است پس جمع مابین دو صیغه در نافله مستفاد از احادیث شد بعلاوه انکه ما محتاج [illegible] مورد سوال در نافله نیستیم بلکه بهمان
الطلاق مورد سوال کفایت میکند در اثبات مرام نظر بانکه بحسب حکم تفرقه مابین صلوة واجبه و مستحبه نفرموده حکم جواب بر سبیل الطلاق فرموده
و حدیث ثالث صحیح است که ثقة الاسلام و شیخ الطایفه در کافی و تهذیب فرموده اند از حلبی که او از حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده که
انحضرت فرموده هرچه ذکر کنی خدا را و ایات و همچنین ذکر کنی جناب رسول خدا را در نماز پس ان از جمله نماز است و معلوم است که
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته در نماز نافله در مقام تشهد ذکر جناب رسول خدا است پس بمقتضای این حدیث صحیح از جمله اجزاء
ان صلوة خواهد بود و [illegible] است بر اینکه از اجزای واجبه نیست پس از اجزای مستحبه خواهد بود و هو المطلوب بهر حال خصوص [illegible]
بود که مستفاد از احادیث [illegible] و لا بعد از تامل در کلمات علما در مباحث تشهد چنین ظاهر میشود که احدی از علما قایل بتفرقه مابین صلوة
واجبه و [illegible] در این باب نشده و اکر جمع مابین صیغ ثلث در نافله جایز نبود البته تصریح بان میشود [illegible] امور که در فریضه ثابت است
و در نافله ثابت نیست تنبیه بران فرموده اند مثل اینکه اتیان بنماز جماعه در فریضه از امور مستحبه است و در نافله ثابت نیست مکر اینکه در بعضی مواضع مثل
الاستسقا تصریح بعدم جواز فرموده اند [illegible] در این نیست [illegible] صیغ سلام در نماز زیاده از [illegible] پس اکر جمع مابین صیغ ثلث
جایز نمیبود [illegible] بود که متعرض شوند و تنبیه نمایند [illegible] چنانچه ظاهر است و از جمله چیزهایی که موید این مطلب است
که تفاوتی مابین فرایض و نوافل در این باب نمیباشد استدلالی است که صاحب مدارک نموده بر اینکه سلام در صلوة واجب نیست و استدلال
نموده بر این مطلب بحدیث صحیحی که معویة بن عمار از حضرت صادق ع روایت نموده که انحضرت فرموده و قتیکه فارغ شدی از طواف خود پس بیا بمقام
حضرت ابراهیم پس دو رکعت نماز در مقابل انمقام میکنی و میخوانی در رکعت اولی قل هو الله احد و در ثانیه قل یا ایها الکافرون بعد از ان تشهد
میخوانی و حمد و ثنای خدا میکنی و صلوات بر محمد و ال محمد میفرستی و سوال میکنی که جناب حضرت باری تعالی شانه از تو قبول کند [illegible]
استدلال [illegible] که این حدیث دلالت دارد که سلام در رکعتی طواف واجب نیست و طواف اعم است از طواف واجب و مستحب و نماز بجهة طواف
واجب اکرچه واجب است لکن نسبت بطواف مستحب مستحب است [illegible] احدی از علما قایل بتفرقه مابین نوافل و فرایض و مابین انواع فرایض نشده
پس سلام واجب نخواهد بود و ظاهر از این استدلال انست که حکم [illegible] سلام در فرایض و نوافل یکیست پس هر سلام ثابت در فرایض ثابت در
نوافل خواهد بود و هو المطلوب [illegible] السلام علیکم [illegible] سهو [illegible] حکم میکنند بتعیین سلام مخرج از صلوة
و بعضی [illegible] و یتشهد بعدهما تشهدا خفیفا و یسلم التسلیم المخرج من الصلوة و قال [illegible] التسلیم علی النبی [illegible]
[illegible] تسلیم نافله تفرقه [illegible] فرایض و اکر فرقی میبود البته متعرض میشدند چنانچه در سلام [illegible] سهو متعرض
شده اند **سوال** ایا جناب رسول خدا ص [illegible] در نماز ذکر میشود [illegible] صلوات بفرستد یا [illegible] صلوات بفرستد **جواب** در حین
استماع اسم شریف انحضرت فرستادن صلوات مستحب است خواه در نماز بوده باشد یا در غیر نماز و در صورتیکه مکرر استماع نمود تکرار در صلوات
نیز مستحب خواهد بود خصوصا در صورتیکه فصل مابین استماع و استماع دیگر متحقق شده باشد **سوال** هرکاه بعضی از عوام الناس [illegible]
از مسایل [illegible] نمایند یا جاهل باشند تعلیم ایشان نمودن ضرور است یا نه و از کتاب مجتهد [illegible] مسایل [illegible] تعلیم کردن چه صورت دارد **جواب**
احسن عبادات تعلیم امور دینیه است بجهال از قرائت و کیفیت قرائت و مسایل معتبره در نماز لکن این شخص معلم در مسایل شرعیه میباید یا مجتهد بوده
باشد یا اخذ مسایل از مجتهد نموده باشد بیواسطه یا بواسطه شخص عادل یا اخذ از کتاب مجتهد نموده باشد بشرط انکه مجتهد [illegible]
تعلیم مسایل شرعیه بجهال از کتاب مجتهد در صورتیکه این شخص معلم [illegible] بلکه بسیار بسیار مطلوب و مستحب است **سوال** هرکاه در اثنای
نماز کسی حمد یا سوره فراموش کند چکند **جواب** اکر قران حاضر باشد از قران بخواند و اکر حاضر نباشد نماز را قطع [illegible] از قران بخواند یا از کسی تعلیم
بکیرد و هرکاه وقت وسعت نداشته باشد [illegible] از قران بخواند [illegible] **سوال** کسیکه شغل او زراعت باشد [illegible]

چهار و او را [illegible] روزه رمضان نماز ایا اکثر [illegible] محسوب میشود یا نه **جواب** بلی اکثر الثواب **سوال** شخصی ظن قوی دارد که قضا نماز
یومیه و کسوف و خسوف و زلزله در ذمه دارد [illegible] ظن یا علم قضای نمازها واجبست یا نه و بر فرض عدم وجوب اکر مکلف خواسته باشد
احتیاطا ان نمازها را بنیت قربة مطلقه بدون انضمام نیت وجوب یا ندب قضا نماید ایا صحیح است و شرعیت دارد و تشریع نخواهد [illegible] و ایا
ان نمازها را [illegible] یومیه [illegible] میتواند [illegible] و اکر این شخص در نفس الامر مشغول ذمه این نمازها بوده باشد با این طور قضا نمودن بری الذمه
خواهد بود یا نه و اکر این شخص قبل از دخول وقت صلوة یومیه بجهة این نمازها وضو بسازد ایا [illegible] باید نیت نماید یا وجوب وضو و ایا
نیت قربة مطلقه کافیست و مثل اینکه وضو میسازم از برای مباح بودن [illegible] قربة الی الله با طور دیکر است **جواب** اکر ظن باشتغال ذمه
بقضا نماز یومیه و قضا نماز کسوف و خسوف مسبوق بعلم باشتغال ذمه بصلوة مذکوره بوده باشد مثل اینکه این نمازها از این شخص فوت
شده بوده و قضا هم بجا اورده و حال قطع باشتغال ذمه ندارد و لکن ظن باشتغال [illegible] در چنین صورتی لازم است قضا [illegible]
[illegible] بجا [illegible] اورد و اکر چنین بوده باشد بلکه ظن ابتدایی بوده باشد ظاهر اینستکه معاقب نبوده باشد لکن در چنین صورتی ایشان قضا
بنیت قربة الی الله مطلقه بسیار خوبست و اکر بنیت مطلقه ایشان نماید [illegible] ذمه او مشغول بوده باشد [illegible] ساقط خواهد بود و در نیت
میتواند قصد [illegible] نماید باین نحو که وضو میسازم بجهة اباحه [illegible] قربة الی الله و میتواند [illegible] طهارت مطلقه ایشان بوضو نماید [illegible]
چونکه مستحب است وضو بجهة کون مکلف بر طهارت [illegible] قصد ایشان نماید بوضوء و با این وضو میتواند چنین [illegible] نمازها را ایشان نماید **سوال** شخص
مذکور در مسئله سابقه [illegible] حدث اصغر یا اکبر واقع [illegible] و قضای صلوة مفروضه را هم بجا [illegible] و هنوز وقت فرایض یومیه داخل نشده است
و این شخص هم دوست میدارد که [illegible] دخول وقت یومیه [illegible] خواهد [illegible] مراتب مفروضه وضو [illegible] بسازد یا غسل جنابت
بکند بطوریکه شرعیت داشته باشد [illegible] دخول وقت بتواند بان وضو و غسل جنابت نماز [illegible] بعد
از دخول وقت احتیاج باعاده [illegible] **جواب** اکر قصد این شخص اینستکه ایشان غسل جنابت بجهة [illegible]
صلوة مفروضه بوده باشد و مفروض اینستکه قضای چنین نمازی [illegible] در چنین صورتی [illegible]
[illegible] میتواند [illegible] و اکر قصد او [illegible] ایشان صلوة مقتضیه [illegible]
[illegible] میتواند بجا اورد و باین نحو که غسل [illegible] در ان وقت چنین [illegible]
و همچنین است حال در وضو یا چنین غسل و چنین وضو بعد از دخول وقت نماز فریضه ایشان [illegible] میتواند نمود **سوال** در نماز
عید [illegible] واجب باید کرد یا سنت و اذان و اقامه در [illegible] است یا نه **جواب** اذان و اقامه در نماز عید [illegible] نیست و در این [illegible] نماز
عید را بنیت استحباب یا قربة ایشان نماید و نیت واجب صحیح نیست **سوال** هرکاه کسی احکام شکیات [illegible] اعاده نماز را باید بکند یا نه
جواب در [illegible] تعلم [illegible] واجبات [illegible] نماز شک [illegible] نماز صحیح بوده باشد اکرچه احوط اعاده ان نماز است بعد
از علم باحکام شک **سوال** [illegible] در ادراک نماز جماعت [illegible] یا در حال رکوع اکر کسی امام را دریابد [illegible] باید در
حال قیام ادراک نماید امام را **جواب** [illegible] درک امام در حال قیام موجب [illegible] درک جماعت میشود بلکه هرکاه [illegible] در رکوع نمود کفایت
میکند در درک رکعت در جماعت لکن این منصور بچهار صورت میشود اول انستکه در حین داخل [illegible] رکوع ملحق بامام در رکوع شد دویم انستکه
امام مشغول بذکر در رکوع بوده این شخص داخل در رکوع شد و ایشان بذکر نمود لکن باین نحو که امام مشغول بذکر [illegible] رکوع بوده این
شخص ایشان بذکر اول نموده سیم انستکه این شخص داخل در رکوع شد و ایشان بیک ذکر نمود در وقتیکه امام مشغول بصلوات بوده ظاهر
در کل صور ثلث مذکوره درک رکعت در جماعت نموده است چهارم انستکه داخل در رکوع شد و درک امام را در رکوع نمود [illegible] امام از
اذکار فارغ شده بود و امام رفع راس نمود از رکوع قبل از اینکه این شخص یک ذکر را تمام نموده باشد [illegible] امام در رکوع [illegible]
باین نحو که بعد از ان [illegible] رکوع قبل از بلوغ [illegible] رکوع امام رفع راس نموده باشد [illegible] رکوع امام [illegible]

[illegible]

بوده است یا نبوده صورتی در آن رکعت نموده است ... نماز لازم است انچه مذکور شد شش صورت در مسئله است صورت هفتم انستکه تکبیرة الاحرام

گفت متصل بمقتدی امام جماعت لکن قبل از انحنا بجهت رکوع امام رفع راس از رکوع نموده در این صورت نماز این شخص ظاهرا صحیح است با اینکه

قطع نماز در حق این شخص لازم نیست بلکه جایز نیست لکن مخیر است میان دو امر اول انستکه قصد انفراد نموده نماز را منفردا بپایان رساند دویم

انستکه تمام نماید یعنی باقی بر وصف اقتدا بوده تمام نماید [illegible] این شخص قصد متابعت امام نماید رکعت

اول این شخص خواهد بود در رکعت ثانی امام لکن قصد انفراد اسلم است از بقاء بر وصف ائتمام [illegible]

[illegible]

ابو حنيفة واصحابه وقال احمد واسحق ان كان صوم نذر صام عنه وليه وان لم يكن نذرا اطعم عنه وقال ابو ثور يصوم عنه نذرا كان او غيره
قال اصحاب الشافعي هذا قول ثان للشافعي وهو ان يصام عنه ودليلنا اجماع الفرقة والاخبار التي رويناها في الكتاب المتقدم ذكره وروي عروة
عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم من مات وعليه صيام صام عنه وليه وروي سعيد بن جبير عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله
ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على امك دين اكنت قاضيه عنها قال نعم قال فدين الله احق ان يقضى وهذا الحديث في
الصحيح وهو نص وقال ايضا اذا اخر قضاءه لغير عذر حتى يلحقه رمضان اخر ثم مات قضي عنه وليه الصوم واطعم عنه لكل يوم مدين الى ان قال
دليلنا اجماع الفرقة وقد بينا في كتاب الصلوة ومن فاتته صلوة في مرض لم يزل عقله لزمه قضاؤها فان ادركه الوفاة وجب على وليه القضاء عنه
وقال في [illegible] فان لم يبرأ المريض ومات من مرضه الذي افطر فيه يستحب لولده الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته من الصيام وليس ذلك بواجب عليه فان
برأ من مرضه ذلك ولم يقض ما فاته ثم مات وجب على وليه ان يقضي عنه وكذلك ان كان قد فاته شيء من الصيام في السفر ثم مات قبل ان يقضي وكان
متمكنا من القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الى ان قال والمريض اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر ويقضي
عنه وليه شهرا اخر والمرأة ايضا حكمها ما ذكرناه في ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء عنها الا ان يكون قد تمكنت من القضاء
فلم تقضه فانه يجب القضاء عنها ما يفوتها بالسفر حسب ما قدمناه في حكم الرجال وقال في كتاب الارث اذا خلف الميت ولدين ذكرين احدهما اكبر من الاخر
اعطي الاكبر منهما ثياب بدنه وخاتمه الذي كان يلبسه وسيفه ومصحفه وعلى الاكبر ان يقضي عنه ما فاته من صيام او صلوة [illegible]
وكذا الاحوال الثلاثة … ان يبرأ او يموت او يستمر به المرض الى رمضان اخر فان برأ وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء عنه
والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين الى ان قال وكل صوم
كان واجبا على المريض باحد الاسباب الموجبة له ثم مات تصدق عنه او يصوم عنه وليه وفي الاقتصاد المريض … احوال ثلاثة ان يموت في مرضه
او يبرأ او يستمر به المرض الى رمضان اخر فان مات في مرضه ذلك يستحب لوليه القضاء عنه وليس ذلك بواجب وان برأ وجب عليه القضاء بعينه
فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء عنه والولي هو اكبر اولاده الذكور دون الاناث فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص
او يتكفل به بعضهم ويقوم به فيسقط عن الباقين وان لم يمت وكان في عزمه القضاء من غير توان فلحقه رمضان اخر صام الثاني وقضى الاول ولا
كفارة الى ان قال وكل صوم وجب عليه وتوانى عنه ومات تصدق عنه وليه او يصوم عنه وكذا قال في الوسيلة وقال … من برأ من المرض ولم يقض
ثم مرض ومات يلزم وليه القضاء عنه وجوبا والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كان له جماعة في سن واحد قضوا عنه بالحصص وان خلف
البنت وترك مالا فليتصدق عنه بما ذكرناه وفي مباحث الارث وياخذ الابن الاكبر ثياب بدن الوالد وخاتمه الذي يلبسه وسيفه ومصحفه
بشرط ثبات العقل وسلامة الراي وفقد اخر في سنه وحصول تركة سوى ما ذكرناه وقيامه بقضاء ما فاته من صلوة وصيام وفي المهذب فان ترك ولدين
ذكرين احدهما اكبر من الاخر دفع الى الاكبر منهما ثيابه وخاتمه الذي كان يلبسه ومصحفه وسيفه وعلى هذا الاكبر ان يقضي ما فاته من صلوة او صوم
وفي الكافي ومن مات وعليه شيء من ضروب الصوم لم يؤده مع تمكنه منه … فعلى وليه القضاء عنه وان لم يكن له ولي اخرج من ماله
الى من يقضي عنه وان لم يتعين ذلك عليه فلا شيء على وليه … وفي السرائر فان لم يبرأ المريض ومات من مرضه الذي افطر فيه يستحب لولده
الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته من الصيام وليس ذلك بواجب عليه فان برأ من مرضه ذلك ولم يقض ما فاته ثم مات وجب على وليه ان يقضي عنه
وكذلك ان كان قد فاته من الصيام من السفر ثم مات قبل ان يقضي وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الى ان قال والمريض اذا كان
قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر ويقضي وليه شهرا اخر هذا مذهب شيخنا ابي جعفر في نهايته اورده الى ان قال
وقال شيخنا المفيد في كتاب الاركان يجب على وليه ان يقضي عنه كل صيام فرط فيه من نذر او كفارة او قضاء رمضان ثم قال مصنف هذا الكتاب والذي
اقول في ذلك ان هذين الشهرين ان كانا نذرا وقدر على الاتيان بهما ولم يفعل فالواجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور الصيام للشهرين ويكون
تكليفه ذلك … وان كان عليه كفارة مخيرة فيها فانه مخير في ان يصوم شهرين او يكفر من ماله قبل قسمة تركته اعني الولي ولا يتعين عليه

الصيام

الصيام ولا يجزيه الا ان يفعل من الكفارة جنسا واحدا اما صياما او اطعاما … فليفعل ذلك … قال شيخنا ابو جعفر
والمرأة ايضا حكمها ما ذكرناه في ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء عنها الا ان يكون قد تمكنت من القضاء فلم تقضه فانه يجب
القضاء عنها ما يفوتها بالسفر حسب ما قدمناه في حكم الرجال هكذا اورده شيخنا ابو جعفر في نهايته والصحيح من المذهب والاقوال ان الحاق المرأة في هذا
الحكم بالرجال يحتاج الى دليل وانما اجماعنا منعقد على ان الولد يتحمل … الاكبر … من الصيام ويصير ذلك تكليفا للولد وكذلك ما يفوته من صلوة
مرضه الذي توفي فيه فانه يجب على الولد الاكبر قضاء ذلك فاما ما فاته من الصلوة في حال صحته سواء كان مريضا او صحيحا فلا يجب على الولد القضاء عنه
الا ما فاته في مرضه الذي مات فيه على ما بيناه وليس هذا مذهبا لاحد من اصحابنا وانما اورده شيخنا ايرادا لا اعتقادا … فقال اذا
برأ المريض وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم
القضاء بالحصص او ان يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين فهذا غير صحيح والحق لان هذا التكليف كل واحد بعينه وليس هو من فروض الكفايات بل
من فروض الاعيان فاذا صام واحد منهم ما يجب على جميعهم لم يبرأ الا ذمة من صام ما وجب عليه فحسب وذمم الباقين مرتهنة حتى يصوموا ما تعين
عليهم ووجب في ذمة كل واحد بانفراده والذي تقتضيه الادلة ويجب تحصيله في هذا القبيل انه لا يجب على كل واحد منهم قضاء ذلك اليوم لان الاصل
براءة الذمة والاجماع غير منعقد على ذلك والقائل بهذا شيخنا الطوسي … والموافق له من اصحابنا المصنفين قليل جدا والسيد المرتضى لم يتعرض لذلك
وكذلك شيخنا المفيد محمد بن النعمان وغيرهما وانما اجمعوا على تكليف الولد الاكبر … ثم هما من … السيف والمصحف وثياب بدنه
… مسئلة الولد الاكبر … من مات وعليه صلوة وجب على وليه قضاؤها وان تصدق عن كل ركعتين
بمد اجزاه فان لم يستطع فعن كل اربع بمد فان لم يجد فمد لصلوة الليل وذلك بدليل الاجماع الماضي ذكره وطريقة الاحتياط وكذلك نقول في وجوب قضاء
الصوم والحج على الولي … وان ليس للانسان الا ما سعى وما روي … اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلاث الى اخر ما ذكرناه لانا نقول
ان الميت يثاب بفعل الولي وان عمله لم ينقطع وانما نقول ان … الولي بذلك والثواب له دون الميت ويسمى قضاء عنه من حيث حصل عند
تفريطه ويعارض المخالف في قضاء العبادة عن الميت بما رووه عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه ورووا ان امرأة جاءت الى النبي صلى الله عليه وسلم
فقالت انه كان على امي صوم شهر افاقضيه عنها فقال ارايت لو كان على امك دين اكنت تقضيه قالت نعم قال فدين الله احق ان يقضى …
ورووا … الخثعمية … سألته عن قضاء الحج عن ابيها وروى ابن عباس … في صوم النذر … امر الولي ان يصوم عنه وغير ذلك …
الصوم … يقضي الصوم عن الميت … في قضاء الصلوة وفي الجامع يقضي الابن ما فات اباه من صلوة مرضه وقيل في كتاب الصوم المريض
الذي يخاف بالصوم التلف او الزيادة فيه يجب عليه الافطار فان صام لم يجزه واذا برأ قضاه فان لم يقضه حتى مات قضى عنه وليه فان كان
الاكبر … حتى مات لم يقض الولي وان اوصى الى من يقضي لم يلزم القضاء ويقضي عنه ما فاته بالسفر بكل حال ويقضي عن المرأة
ما فاتت بالحيض والمرض اذا … في قضائه وصيام … ما فاتها بالسفر بكل حال وفي الشرائع يجب على الولي ان يقضي ما فات الميت من صيام
واجب رمضان كان او غيره سواء فات بمرض او غيره ولا يقضي الولي الا ما تمكن الميت من قضائه واهمله الا ما يفوت بالسفر فانه يقضى ولو …
… على رواية والولي هو اكبر اولاده الذكور ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها القضاء ولو كان له وليان او اولياء متساوون في السن تساووا
في القضاء وفيه تردد ولو تبرع بالقضاء بعض سقط القضاء وقيل يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي
شهرا وتصدق من مال الميت عن شهر وقيل في كتاب الميراث يحبى الولد الاكبر من تركة ابيه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما
عليه من صيام وصلوة وفي النافع يقضي عن الميت اكبر ولده ما تركه من صيام لمرض وغيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه …
وجوبا استحب … القضاء … ولو مات في ذلك السفر والاولى مراعاة التمكن ليتحقق الاستقرار ولو كان له وليان … بالحصص
ولو تبرع بعض صح ويقضى عن المرأة ما تركته على تردد وفيه اذا كان الاكبر انثى فلا قضاء وقيل يتصدق من التركة عن كل يوم بمد ولو كان عليه شهران
متتابعان جاز ان يقضي الولي شهرا ويتصدق عن شهر الاخر وفي مباحث الميراث يحبى الولد الاكبر بثياب بدن الميت وخاتمه وسيفه ومصحفه

او اخلف الميت غير ذلك ولو كان الاكبر من الذكور وقضي عنه ما تركه من الصلوة والصيام وفي المعتبر يقضي عن الميت اكبر ولده الذكور ما فاته من صيام لمرض
وغيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه وهو مذهب الشيخ في نهايته وقال المفيد لو لم يكن الا انثى قضت عنه وما ذهب اليه الشيخ اظهر في المذهب
وفي التلخيص ويقضي عن الميت اكبر اولاده الذكور على راي ما تمكن منه او فات بالسفر على رواية ويتصدق مع عدم الولي عن كل يوم بمد وقيل بمدين
بعكس الترتيب ولو تساووا في السن تساووا فيه على راي ولو كان عليه شهران متتابعان صام شهرا او تصدق عن آخر ويقضي الصبي بعد البلوغ
مع تمكن الميت على راي وفي مباحث الارث يحبى الاكبر بثياب البدن والخاتم والسيف والمصحف وعليه قضاء ما عليه من صلاة وصيام بشرط عدم
السفه وفساد الراي ووجود ما ذكر ولو كان الاكبر انثى اعطي اكبر الذكور ولو تعدد الاكبر تشاركوا وفي الارشاد ولو فات رمضان او بعضه بمرض ومات
في مرضه سقط واستحب للولي القضاء الى ان قال ولو مات بعد استقراره وجب على وليه القضاء وهو اكبر اولاده الذكور ولو تعددوا اقتسموا
وان اتحد الزمان ويوم الكسر واجب على الكفاية ولو تبرع احد سقط ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها ويتصدق من كل يوم بمد من تركته ولو كان
عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من تركة الميت عن آخر وفي مباحث الارث يحبى الولد الصلب الذكر الاكبر غير السفيه
بثياب بدن ابيه وخاتمه وسيفه ومصحفه ان خلف الميت غيرها وعليه ما فات الاب من صلوة وصيام ولو كان الاكبر انثى خص اكبر الذكور وفي المنتهى
لو برئ من مرضه زمانا يتمكن فيه من القضاء ولم يقض عنه حتى مات قضي عنه ذهب اليه علماؤنا وبه قال الشافعي في القديم وابو ثور وقال الشافعي
في الجديد يطعم عنه عن كل يوم مد لنا انه الثابت ان الصوم استقر في ذمته بالتمكن منه فلا يسقط بموته كالدين ويجب على وليه القيام بما وجب عليه
من الصيام لما رواه الجمهور عن ابن عباس قال ركبت امرأة في البحر فنذرت ان الله تعالى ان نجاها ان تصوم شهرا فنجاها الله تعالى فلم تصم حتى ماتت
فجاءت قرابة لها الى النبي عليه السلام فذكرت ذلك له فقال صومي وعن عائشة ان النبي قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وعن ابن عباس قال جاء
رجل الى النبي فقال يا رسول الله ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على امك دين كنت قاضيه قال نعم قال فدين
الله احق ان يقضى وفي رواية جاءت امرأة الى ان قال والذي يقضي عن الميت هو اكبر ولده الذكور ما فاته من الصيام بمرض وغيره مما تمكن من
قضائه ولم يقضه ذهب اليه الشيخ ره فان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ ره يتصدق عنه عن كل يوم بمدين من ماله وقال
المفيد ره ان لم يكن الا انثى قضت عنه والاقرب اختيار الشيخ ره لنا الاصل براءة الذمة من قضاء ما وجب على غير المكلف الى ان قال لو لم يكن له
ولي من الذكور قال الشيخ ره يتصدق عنه عن كل يوم بمدين وقال المرتضى والسيد ابن زهرة يجب الصدقة ولو كان له ولي صام عنه وليه
ثم قال والاقرب قول الشيخ ره وفيه ايضا لو كان له اولاد ذكور في سن واحد قال الشيخ ره قضوا بالحصص او يقوم به البعض فيسقط عن الاخرين و
اختاره ابو جعفر بن بابويه ره وقال ابن ادريس لا قضاء لان الوجوب على الاكبر يقتضي الوحدة وان النص على الاكبر يمنع المتساويين وليس بجيد وفيه
ايضا قال الشيخ ره لو لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث سقط القضاء ووجب عليه الصدقة ولو لم يكن له ولي تصدق عنه ثم قال الشيخ ره ويخرج
من اصل المال لانه حق واجب عن الميت فيخرج من الاصل كالدين وفيه لو صام اجنبي عن الميت بغير قول الولي فيه تردد ينشأ من كون
الوجوب على الولي فلا يخرج عن العهدة بفعل المتبرع كالصلاة ومن كون الحق على الميت فاسقط بفعل المتبرع عنه الوجوب كالدين
اما الوارث فهل يجزيه ام لا للشافعي وجهان وفيه ايضا وهل يجوز للولي ان يستأجر عنه من يصوم والاقرب في ذلك كله عدم الاجزاء عملا
بالاصل وقال الشيخ ره كل صوم واجب على المريض باحد الاسباب الموجبة كاليمين والنذر والعهد او امات وجب عليه مع امكان القضاء
ولم يقضه وجب على وليه القضاء عنه عن شهر ويتصدق وليه شهر اخر وهو رواية الوشاء وقال ايضا لو وجب عليه صوم شهرين متتابعين
على التعيين فالحكم فيه ما ذكرناه وقال ابن ادريس يجب عليه صيام الشهرين معا اما لو وجب على التخيير في كفارة افطار رمضان فالاقرب
فيه تخيير الولي بين ان يصوم شهرين متتابعين او يتصدق من مال الميت او يعتق عنه من اصل المال ايضا لان الصوم
وجب تخييرا فلا يتضيق على الولي والاصل براءة عن الميت والتخيير سقط في حق الميت فيصير القائم مقامه وفيه ايضا قال الشيخ ره حكم
المراة حكم الرجال في ذلك في ان ما يفوتها في زمن الحيض او سفر او مرض لا يجب على احد القضاء عنها ولا الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه واهملته

فانه يجب

فانه يجب على وليها القضاء او الصدقة على ما مر في الرجل سواء وانكر ابن ادريس ذلك والوجه ما قاله الشيخ ره وهو قول اكثر الجمهور وفي [illegible]
من مرضه زمانا يتمكن فيه من القضاء ولم يقض حتى مات قضي عنه عند علمائنا وبه قال الشافعي في القديم وابو ثور ثم قال الذي يقضي عن الميت
هو اكبر اولاده الذكور ويقضي ما فاته من صيام بمرض وغيره اذا تمكن من قضائه ولم يقضه وان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث تصدق
من ماله عن كل يوم بمدين قال الشيخ ره وقال المفيد ان لم يكن الا انثى قضت عنه والوجه قول الشيخ ره الى ان قال اذا عرفت هذا فلو
لم يكن له ولي من الذكور قال الشيخ ره يتصدق عنه عن كل يوم بمدين واقله مد وقال السيد المرتضى ره بعكس ذلك يجب الصدقة اولا الا لم يكن له
الا ولد واحد وجب عليه القضاء لانه ولي له والثاني لو كان له اولاد ذكور في سن واحد قضوا بالحصص فان قام بالجميع بعضهم سقط
عن الباقين الثالث لو لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث سقط القضاء ووجب الصدقة وكذا لو لم يكن له ولي ولو كان له اولاد ذكور واناث
وكان الاكبر انثى وجب القضاء على اكبر الذكور الرابع لو تعدد الولي قسم بالحصص فان انكسر العدد فاليوم المنكسر واجب عليهم على الكفاية كما
لو كانوا اثنين في سن واحد وعليه [illegible] الخامس يجوز اتحادهم في الزمان [illegible]
والسادس لو صام اجنبي عن الميت بغير قول الولي سقط الصوم عن الميت والولي معا وان صام بامر الولي فالاقرب الاجزاء وللشافعي فيه وجهان
وكذا يجوز للولي ان يستأجر عنه من يصوم السابع قال الشيخ ره كل صوم واجب على المريض باحد الاسباب الموجبة كاليمين والنذر والعهد
او امات من وجب عليه مع امكان القضاء ولم يقضه وجب على وليه القضاء عنه او الصدقة وكذا يجب عليه قضاء ما فاته من صلوة ثم قال قال
الشيخ ره حكم المراة حكم الرجل في ان ما يفوتها من زمان الحيض او السفر او المرض لا يجب على احد القضاء عنها ولا الصدقة الا اذا تمكنت من
قضائه واهملته فانه يجب على وليها القضاء او الصدقة على ما مر في الرجل سواء وهو قول اكثر العامة وانكر ابن ادريس ذلك وليس بشيء لما رواه
ابو بصير في الصحيح عن الصادق عليه السلام قال سالته عن امرأة مرضت في شهر رمضان وماتت في شوال فاوصتني ان اقضي عنها قال هل برئت من مرضها قلت لا قال
لا تقضي عنها فان الله لم يجعله عليها قلت فاني اشتهي ان اقضي عنها وقد اوصتني بذلك قال وكيف تقضي شيئا لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان تصوم
لنفسك فصم [illegible] من حصول البرء اولا ولو لم يجب القضاء مع البرء لم يكن للسؤال معنى [illegible] ان يكون الوجوب بسببها
[illegible]
[illegible]
بالارض حتى مات قضى عنه الذي يقضي عن الميت اكبر اولاده الذكور سواء فاته بمرض او غيره مع تمكن الميت القضاء وتمكنه ولو لم يكن له ولد ذكر وكان له
اناث قال الشيخ يتصدق عن كل يوم بمدين من ماله واقله مد وقال المفيد يقضي الانثى والاول اقوى وفيه ايضا لو كان واحد تعين عليه قضاء
الجميع ولو كانوا جماعة في سن واحد قضوا بالحصص او يتطوع به البعض فيسقط عن الاخرين ولو اتحد اليوم والكسر فالاقرب انه عليهم كواجب الكفاية
ولا اعتبار بالسن [illegible] ايضا وجوب الصدقة مع عدم الولي وتخرج من صلب المال ولو صام اجنبي عن الميت بغير قول الولي فالاقرب
عدم الاجزاء ولو امر او استاجر فالاقرب الاجزاء كل صوم واجب على المريض [illegible] كالمنذور وغيره او امات مع امكان القضاء ولم يقض وجب على
الولي القضاء عنه والصدقة ولو وجب عليه صوم شهرين متتابعين ثم مات تصدق عن شهر من مال الميت والطعام بمدين عن كل يوم او بمد
وقضى وليه شهرا وللولي ان يصوم شهرين عن شهر من غير صدقة سواء كان وجوبهما على التعيين او على التخيير وفي المخير للولي ان يصوم شهرين او
يتصدق من صلب مال الميت او يعتق من اصل المال وغيرهما قال الشيخ ره وحكم المراة في ذلك حكم الرجل فما فوتته في زمن الحيض والسفر والمرض لا
يجب قضاؤه ولا الصدقة عنه الا مع تمكنها من القضاء ولا هو الا يجب على الولي القضاء او الصدقة كما قلنا في الرجل خلافا لابن ادريس وفي مباحث
الارث يختص اكبر الاولاد الذكور من تركة ابيه بثياب جسده وخاتمه وسيفه ومصحفه بشرط ان لا يكون الولد سفيها او لا يكون فاسد الراي
وان يخلف الميت شيئا سوى هذه فلو لم يخلف غيرها لم يختص بشيء وعلى هذا الولد قضاء ما على ابيه من صلوة وصيام وفي [illegible] ولو فات رمضان او
مرض واستمر حتى مات لم يجب القضاء [illegible] وكل صوم واجب رمضان وغيره فات وتمكن من قضائه ولم يقض حتى مات وجب على وليه

اكبر اولاده الذكور القضاء عنه سواء مات بمرض او غيرهما او لو مات بالسفر ومات قبل التمكن من قضائه [illegible] يجب على الولي قضائه ولو كان الاكبر انثى

لم يجب عليها القضاء [illegible] يسقط القضاء وقيل يتصدق عنه من اصل تركته من كل يوم بمد وكذا لو لم يكن له ولي [illegible] القضاء [illegible]

وان اتحد الزمان وان كان في كفارة وجب التتابع فان تبرع بعضهم سقط عن الباقين وان انكسر يوم [illegible] الواجب على الكفاية فان صاماه [illegible]

[illegible] الكفارة وجوبا [illegible] القضاء من المرأة والعبد اشكال [illegible] صام الولي شهرا

وتصدق عنه من مال [illegible] يجب الولد الاكبر الذكر من تركة ابيه [illegible] وعليه قضاء [illegible]

من صلوة وصيام [illegible] الولد الذكر الاكبر [illegible] الميت [illegible] اذا لم يكن سفيها [illegible] الرأي [illegible] الميت [illegible]

ذلك وعليه قضاء ما على الميت من صلوة وصيام [illegible] المريض [illegible] من القضاء [illegible] وجب على

وليه القضاء [illegible] ابن ابي عقيل [illegible]

[illegible]

خلاف المريض وهو ... كالسفر الواجب ... تفصيل ... من المرأة والعبد ... [illegible]

الرجل ... من الاحكام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

او لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط القضاء وتخيّر تصدق عنه عن كل يوم بمدّ من تركته ما هذا كلامه وهو ابين على اختصاص الولي بالولد الذكر كما
مرّ ووجه سقوط القضاء مع اصالة عدم الوجوب واما الصدقة فاوجبها الشيخ وجماعة كما ذكر وتوقف فيها القم وجعلها اولى لعدم النص الصريح
بها على هذا الوجه والموجود في ذلك رواية ابي مريم الانصاري وهي متضمنة لتقديم الصدقة على قضاء الولي وحملها الارضي على
بترغيبها واعلم انه متى كان الاكبر انثى وكان الذكر دونها في السن فالقضاء متعلق به مع بلوغه ومع عدمه فبعد بلوغه كما مر وانما يسقط القضاء مع كون
الاكبر انثى اذا لم يكن له الا اناث او لم يكن له غيرها على ما فسرناه الاكبر من ان المراد به انه ليس هناك ذكر سواه وهذه الصور كلها داخلة في عبارة القم
ومقتضية لسقوط التحمل وليس كذلك فكان عليه ان ينفي الاولين او الاخير اللهم الا ان يذهب المص الى ان المراد بالولي هو الاكبر ان كان ذكرا والا
فلا كما يظهر من كلامه هذا الا ان الاجود الاول والمقام الثاني في ذكر النصوص الواردة في المقام فمنها الصحيح المروي في الكافي عن ابن ابي عمير عن حفص
بن البختري عن ابي عبد الله ع في الرجل يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه قلت فان كان اولى الناس به امرأة فقال لا الا
الرجال ومنها المعتبر المروي في الكافي ايضا عن حماد بن عثمان عمن ذكره عن ابي عبد الله ع قال سألته عن الرجل يموت وعليه دين من شهر رمضان من يقضي
عنه قال اولى الناس به قلت فان كان اولى الناس به امرأة قال لا الا الرجال ومنها الصحيح المروي في يب ايضا عن محمد بن يحيى عن محمد والظاهر ان المراد منه
محمد بن الحسن الصفار قال كتبت الى الاخير ع والمراد به مولانا الحسن العسكري ع ووقع التصريح به في الفقيه كما ستقف عليه فعلى هذا يكون المراد محمد
الحسن الصفار قال كتبت الى مولانا الامام ابي محمد الحسن العسكري ع رجل مات وعليه قضاء من شهر رمضان عشرة ايام وله وليان هل يجوز لهما ان
يقضيا عنه جميعا خمسة ايام احد الوليين وخمسة ايام الآخر فوقع ع يقضي عنه اكبر ولييه عشرة ايام ولاء ان شاء الله ورواه في الفقيه باسناده الى محمد بن الحسن
الصفار بطريقه الصحيح هكذا وكتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد الحسن بن علي ع في رجل مات الى آخر ما في الكافي وفي آخره وهذا التوقيع عندي
مع توقيعات الى محمد بن الحسن الصفار بخطه ع ويصح في مواضع من الفقيه منها ما في آخر باب غسل الميت من طهارته قال وكتب
محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد الحسن بن علي ع كم حد الماء الذي يغسل به الميت كما رووا ان الجنب يغتسل بستة ارطال من ماء والحائض بتسعة
ارطال فهل للميت حد من الماء الذي يغسل به فوقع ع حد غسل الميت يغسل حتى يطهر ان شاء الله وهذا التوقيع في جملة توقيعاته عندي بخطه ع في صحيفة
ومنها ما ذكر في باب الرجلين يوصى اليهما فينفرد كل واحد منهما بنصف التركة من كتاب الوصايا قال كتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد الحسن
بن علي ع رجل اوصى الى رجلين ايجوز لاحدهما ان ينفرد بنصف التركة والآخر بالنصف فوقع ع لا ينبغي لهما ان يخالفا الميت وان يعملا على حسب ما امرهما
ان شاء الله وهذا التوقيع عندي بخطه ومنها الصحيح المروي في الفقيه ايضا عن محمد بن مسلم عن احدهما ع قال سألته عن رجل ادركه رمضان وهو مريض فتوفي
قبل ان يبرأ قال ليس عليه شيء ولكن يقضى عن الذي يبرأ ثم يموت قبل ان يقضي ومنها المعتبر المروي فيه ايضا عن ابان بن عثمان عن ابي مريم الانصاري
عن ابي عبد الله ع قال اذا صام الرجل شيئا من شهر رمضان ثم لم يزل مريضا حتى مات فليس عليه شيء وان صح ثم مرض ثم مات وكان له مال تصدق
عنه مكان كل يوم بمد وان لم يكن له مال صام عنه وليه ورواه في الفقيه باسناده الى ابان بن عثمان وطريقه اليه صحيح فسند الفقيه اقوى مما في الكافي
ومنها ما رواه في الفقيه مرسلا عن مولانا الصادق ع انه قال اذا مات الرجل وعليه صوم شهر رمضان فليقض عنه من شاء من اهله ومنها الصحيح المروي في
الفقيه عن ابي حمزة عن ابي جعفر ع قال سألته عن امرأة مرضت في شهر رمضان وماتت او سافرت فيه قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث
والمرض فلا واما السفر فنعم ومنها الصحيح المروي في يب عن ابي مريم عن ابي عبد الله ع قال اذا مرض الرجل في رمضان فلم يزل مريضا حتى يموت فليس عليه شيء
وان صح ثم مرض حتى يموت وكان له مال تصدق عنه وان لم يكن له مال تصدق عنه وليه ومنها الموثق المروي في يب ايضا عن علي بن الحسن بن فضال عن محمد
واحمد بني الحسن عن ابيهما عن ابي عبد الله بن بكير عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله ع في الرجل يموت في شهر رمضان قال ليس على وليه ان يقضي عنه ما
بقي من الصيام فان مرض فلم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض فمات فعلى وليه ان يقضي عنه لانه قد صح فلم يقض ووجب عليه
السند الحسن بن فضال الفطحي الجليل ابن الحسن والد علي ... الحسن بن علي بن فضال الكوفي في الحسن هذا الاجماع ... الاسانيد غير عزيزة والظاهر
ان محمد واحمد فيهما ايضا ابنا الحسن بن علي بن فضال ابناه منهم علي ومحمد ومنهم احمد قال الكشي حكى عن محمد بن مسعود ان عبد الله بن بكير

جماعة

جماعة من الفطحية وهم ثقات اصحابنا ثم ذكر منهم علي واحمد ومحمد بنو الحسن بن علي بن فضال فعلى هذا يكون المراد من احمد بن الحسن بن فضال
روى عن اخويه محمد واحمد وهما رويا عن ابيهما الحسن بن علي بن فضال وهو روى عن عبد الله بن بكير وهو من اصحاب الاجماع فلا يضر الارسال ومنها
الصحيح المروي في يب عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال سألته عن امرأة مرضت في شهر رمضان وماتت في شوال فاوصتني ان اقضي عنها قال هل برئت من مرضها
قلت لا ماتت فيه قال لا يقضى عنها فان الله لم يجعله عليها قلت فاني اشتهي ان اقضي عنها وقد اوصتني بذلك قال فكيف تقضي شيئا لم يجعله الله
عليها فان اشتهيت ان تصوم لنفسك فصم ومنها ما رواه في يب ايضا عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله ع في الرجل يسافر في شهر رمضان فيموت
قال يقضى عنه وان امرأة حاضت في شهر رمضان فماتت لم يقض عنها والمريض في رمضان لم يصح حتى مات لا يقضى عنه ومنها الموثق المروي في
يب ايضا عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله ع في امرأة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج رمضان هل يقضى عنها
فقال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومنها الموثق كالصحيح المروي في زيادات يب عن ابي بصير قال سألت ابا عبد الله ع عن رجل سافر في رمضان
فادركه الموت قبل ان يقضيه قال يقضيه افضل اهل بيته ومنها المعتبر المروي في الكافي عن الحسن بن علي الوشاء عن ابي الحسن الرضا ع قال اذا
مات رجل وعليه صيام شهرين متتابعين من علة فعليه ان يتصدق عن الشهر الاول ويقضي الشهر الثاني هذه هي النصوص المتعلقة بالمسألة التي
في هذا المقام وستقف على غيرها لعلك تستقف عليه في المباحث الآتية باعانة الله سبحانه والمقام الثالث في تحقيق الجواب في الفروض المذكورة في
السؤال الذي كونه تبرء سيكويم تنقيح مقام و تحقيق جواب مقتضي آن كلام است از جناب طالب اول آنست كه حال ولد اكبر چه شود و بعد از فوت آن
بوده باشد آيا واجب ميشود بر او يا نه اصل يا خير جواب اگرچه توهم ميشود از بسياري از عبارات مذكوره صوم عدم وجوب مطلق آنكه
در اين وقت بوده باشد نظر بانكه حكم بوجوب فرموده اند صوم مذكور و هم اختصاص حكم است بصوم و عدم لزوم آن نسبت
صلوة مثل عبارة مقنعه و مبسوط و انتصار و خلاف و جمل العقود و كافي ابي الصلاح و غير اينها از قبيل ... اذا مات رجل وعليه صيام فعلى وليه ان يقضي
الى آخر عبارة المقنعة و في الكافي من مات وعليه شيء من صوم الصوم لم يؤده مع تمكنه منه وجب على وليه القضاء عنه لكن حكم
ثبت بالحكم لزوم قضاء ... در صوم ثابت در صلوة نيز ثابت و كلام بسياري از ايشان اگرچه موهم اختصاص است بصوم و ذكر صلوة
لكن تصريح نموده اند در صوم و صلوة در مباحث ... در مقام بيان مسئله چنانچه ملاحظه عبارات سابقه من المقنعة والنهاية والوسيلة
والمهذب وابن البراج و غيرهم من العبارات السابقة اگرچه بسياري تصريح ... در كتاب ارث ... لكن در صوم شيخ در كتاب مبسوط و ابن ادريس
در سرائر و ابن زهره و صاحب جامع و شيخ شهيد در دروس و بيان و ذكري و صاحب ... و غير هم در مباحث صلوة نيز تصريح كرده اند و قال
قال الشيخ اذا مات وعليه صلوة فرض الاعتبار صلاة لزم قضاؤها فان ادركه الموت وجب على وليه القضاء عنه وان شئت ملاحظة غير هذه جملة الاقوال
السابقة والمستند في ذلك ... الاجماع عليه في الغنية الصحيح السابق عن حفص البختري عن ابي عبد الله ع في الرجل يموت وعليه صلوة او صيام
قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه والتصريح في السؤال بالصلوة الثابتة في ذمة الميت وجوابه ع بانه يقضي عنه اولى الناس بعنوان الاطلاق دليل
على ثبوت الحكم في الصلوة ايضا كما لا يخفى وهو المطلوب ... لكن كلام يكه در اين مقام است اينست كه آيا حكم مذكور ثابت است بجهة آنكه
در ذمه او لازم بوده باشد خواه عمدا ترك كرده باشد يا سهوا يا ترك نكرده باشد لكن مشخص شود كه نماز ملاقي بمحكوم بطلان بوده است يا بجهة ترك
تقليد مجتهد يا عدم تمكن از آن يا بجهة ترك از امور معتبره نماز خواه عمدا و خواه سهوا بوده باشد يا غير مثل اينكه از روي طريق اجتهاد در ايشان
باشد يا اعلام ايشان بان فوت شده باشد يا انكه از روي ارجحيت او فوت شده باشد ... والاظهر اينكه ولد اكبر اول بوده لازم بودكه ايشان بوده باشد
قبل از اتيان باين تكرره باشد فوت شده باشد خواه بعد از قضا و ... بوده باشد كه متمكن از اتيان بآن بوده باشد واتيان بآن نكرده
باشد يا قبل از آن ... علم وجوب بر ولد مكرر آن بر ولد واجب ... در حال مرض ... غير مرض فوت
شده باشد يا در حال صحت خواه متعمد بوده باشد يا ساهيا قال في السرائر بعد ان حكم بوجوب قضاء الصوم على الولد ما هذا لفظه وكذلك ما يفوته من صلوة
مرضه التي توفي منها فانه يجب على الولد الاكبر قضاؤه عنه فاما ما فاته من الصلوة في زمان كله سواء كان صحيحا او مريضا فلا يجب على الولد القضاء

منه الى ان عبارة السالفة ... يحيى بن سعيد في الجامع ... [illegible]

... كلام صاحب جامع ... اختصاص ... صلوة ... [illegible]

[illegible]

شامل لجميع الفرائض المذكورة وفي الشرايع ... الولد الاكبر ... [illegible]

[illegible]

صدق فوت الصلوة والصوم من الوالد وهو المدلول عليه بكلام النهاية والوسيلة والمهذب ... [illegible]

القولين المذكورين هو ان الاعم من الاول ... [illegible]

على الوالد قضاؤه باعتبار الحق وكذا الحال ... [illegible]

[illegible]

سوا انه تمرض وحيض وفي كرة والذي يقضي عن الميت هو اكبر اولاده الذكور وفي محله وجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور القضاء عنه وفي العمد

ان المتمكن من القضاء ثم مات يقضي عنه اكبر ولده الذكور ونحو ما مثل عبارات مذكوره باسرها صريح است در اينكه كسيكه قضا بر او واجبست اكبر ذكور از اولاد

است ومراد از ولي در اين مقام اينست پس در صورت فوت ولد بزرگ لازم نيست قضا او نه بر فرزند و اصل او و بده باشد و هم چنين است حال

دو برادر و بتيه برادر و هكذا پس حكم در مقيس عليه مسلم الثبوت نيست مختصات ثبوت حكم در مقيس كه مسكوت عنه مختص بوده باشد

فرع ثبوت آنست در مقيس عليه ممكنست جواب از اين باين نحو كه تعبير ولي در اين مقام باكبر ذكور از اولاد ميت اگر چه در اوايل است از مرحوم شيخ

الطايفه قدس الله روحه و متابعين ايشان نموده اند اكثر من تاخر از ايشان لكن نظر باينكه تا حال الحمدي بجهة تعبير اشارات بمسائل جبر بود

باشد نظر باينكه اخبار معتبره وارد است در اينكه ثابت نيست در مصحف و خاتم و شمشير بيت مختص باكبر ذكور از اولاد است در اين مقام تصريح فرموده

باينكه لازم است بر اكبر اولاد از اولاد توضيح كمال مقتضي اينست كه گفته شود مقتضاي حديث صحيح و غيره مروي در كافي آنست كه قضاي نماز

و روزه ميت لازم است بر كسيكه اولى بارث ميت بوده باشد چنانچه در سابق مذكور شد حديث اول حديث صحيح است روايت نموده ابن

ابي عمير از حفص بن البختري عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه الى اخره وحديث ثاني باز مروي

در كتاب مذكور است از حماد بن عثمن عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه الاخر

ما سلف ثقة الاسلام روايت فرموده است اين حديث را از حسين بن محمد عن معلى بن محمد عن الحسن بن علي الوشاء عن حماد بن عثمن

ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام اشكالي در اين سند نيست مگر از دو راه اول بجهة معلى بن محمد و ثاني بجهة ارسال لكن مجهول مضر نيست لما معلى

بجهة آنكه مرحوم علامه مجلسي ره و غيره تصحيح فرموده اند باينكه او از مشايخ اجازه بوده است و اما ارسال مضر نيست بسبب آنكه حماد بن عثمن كه مرسل است

از اصحاب اجماع است و ظهور دلالة دو حديث در عدم اختصاص حكم بولد اكبر بجهت آنكه عبارت بالظهار نيست چنانچه منفصلا بيان شد مجملا

مدلول عليه بحديث صحيح آنست كه قضاي صلوة كه در ذمه ميت است بر كسيست كه اولى بارث او بوده باشد و بعضي چنانچه صادقست بر ولد اصالة

بر ولد ذكر هست صادقست بر اخ چنانكه گاه هست صادقست بر عم و هكذا چنانچه ابن الفضل او روشنست در صلوة ميت فرموده اند اولي الجماعة

اولى الناس بها اهل فرموده ابن الفضل او در مقام بعينه مذكور شد بالنسبة الالفاظ مذكوره در حديث صحيح در محل كلام باين عبارت است و تنقيح المقام

بتسليح ان يقال ان الالفاظ المذكورة في النصوص الواردة في هذا المطلب اي في القضاء الصلوة الفائتة والصوم المقضي مختلفة منها ما في الصحيح المذكور

من قوله يقضي عنه اولى الناس بميراثه ومنه قوله في المرسل المعتبر اولى الناس به في جواب من يقضي عنه المذكور في الصحيح وبيان علي الرجل بيان القضاء عن

ومنها ان افضل اهل البيت كالموثق السالف عن ابي بصير قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل سافر في رمضان فادركه الموت قبل ان يقضيه قال يقضيه

افضل اهل بيته ومنها ان من شاء من اهله كالمرسل السالف اذا مات الرجل وعليه صوم شهر رمضان فليقض عنه من شاء من اهله ومنها الولي كما

الموثق المتقدم فان مرض ولم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض فمات فعلى وليه ان يقضي عنه ومثله رواية ابي مريم الانصاري لكن

بعد ان لم يكن للميت مال يتصدق عنه قال وان لم يكن له مال صام عنه وليه ومنها الكبير وليه كقوله في الصحيح السالفة يقضي عنه اكبر وليه ومنها الامر

بايتاء القضاء من غير تعيين القاضي كصحيح محمد بن مسلم السالفة قال لا يقضى عليه شيء ولكن يقضى عن الذي يبرء ثم يموت قبل ان يقضي ورواية

منصور بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يسافر في شهر رمضان فيموت قال يقضى عنه وان امرأة حاضت في

في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومثلها موثقة محمد بن

مسلم السالفة اذا علمت ذلك فنقول احسن النصوص المذكورة سندا واظهرها دلالة صحيحة حفص بن البختري اذ مضمونها ان المراد من القضاء

الميت هو اولى الناس بميراثه وقد عرفت ان المراد منه اكثر ارثا والمساواة بينه وبين الالفاظ الباقية لامكان ارجاع الكل اليه اما ما اشتمل على الامر بالقضاء

من غير تعيين القاضي فظاهر لوضوح ان ما عين فيه القاضي يكون مبينا لذلك واما ما اشتمل على ان افضل اهل بيته فلان الظاهر لوضوح انه ليس المراد منه

الافضل بحسب العلم او بحسب الزهد لانتفاء المناسبة فيكون المراد ما ذكرنا فيحمل على ان المراد منه افضل اهل بيته واولاهم بالاضافة اليه وهو ما اتفاه

بالاقلب

بالاقلب هو ما كان اكثر ارثا كالابن وانه اما ما اشتمل على ان من شاء من اهله فلان التعارض بينه وبين ما في صحيح حفص من تعارض المطلق والمقيد

لوضوح ان من شاء اعم من ان يكون اولى بميراثه وغيره فيحمل الاول على الصحيح المذكور وما اشتمل على الولي فلانا لم نجد في النصوص الواردة في المقام تفسير

الولي فيكون مجملا وما ذكرنا مبين له بحمل المجمل على المبين ثم ان ما ذكره بعض المحققين قدس الله روحه وبعض عبارات السالفة في مقام الاستدلال

على استدلال الفضلاء على الاختصاص بالنص على الاكبر الذكور غير معلوم لما نجد في شيء من النصوص ما اشتمل على ذلك كلامه ويتجه من غرائب الكلام

بينها ما ذكره بعد ذلك حيث قال بدلالة الروايات الصحيحة على تفسير الولي بالاكبر او وجود الذكور في محل الكلام غير معلوم والوجه عدم ما اوما اليه مما

ورد في مسئلة الحبوة من انها للاكبر الذكور من الاولاد والمناسب ان يكون هو المأمور بالقضاء لكنه ليس على حد يمكن التعويل عليه الا نسبة الى مذهب

الظاهر الاتي له على خلاف ما هنا ثم تبين ان ما ذهب اليه شيخنا المفيد قدس الله روحه والسيد مقرون بالصواب قال في المقنعة واذا مات انسان

وعليه صيام من شهر رمضان فانه يقضي الاكبر من ولده الرجال ان يقضي عنه بقية الصيام فان لم يكن له ولد من الرجال قضى عنه اكبر اوليائه من اهله

واولاهم به وان لم يكن الا من النساء ومثله في كلام شيخنا الشهيد نور الله روحه وجماعة السيد بعد حكايته عنه ومن ظاهر القدماء قال في س وعند المفيد لو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من

الذكور فان فقد فالنساء وهو ظاهر القدماء والاخبار والمختار انتهى كلامه رفع مقامه ولا يخفى عليك ان كلام شيخنا المفيد يشتمل على مطلبين احدهما انه

عند فقد الذكور في الولد فيتعلق بسائر الذكور القضاء بالنساء من اهله وفي س مما لا نعلم القائلين قال شيخنا الصادق في الفقيه واذا مات

رجل وعليه صوم شهر رمضان فعلى وليه ان يقضي عنه الى ان قال وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضي عنه فان لم يكن له ولي من الرجال

قضى عنه وليه من النساء ومثله ان اتى في المقنع ونقل عنه نحو عبارته في اول البحث وحكى في الخمس والدروس عن علي بن بابويه انه قال اذا مات وعليه صوم

شهر رمضان فعلى وليه ان يقضي عنه وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال فان لم يكن له من الرجال قضى عنه وليه من النساء ومثلها الكتاب المشهور

المذكور وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضي عنه فان لم يكن له ولي من الرجال قضى عنه وليه من النساء ومقتضى هذه العبارات

ثبوت القضاء على الميت على ذمه او لم يكونوا من ولد الميت كما لا يخفى وهو مقتضى الكلام المحكي من ابن الجنيد ايضا قال اولى الناس بالقضاء عن الميت

اكبر ولده الذكور واقرب اوليائه اليه ان لم يكن له ولد وهؤلاء قد دل على تقديم الاولاد على غيرهم من الاقارب اذا كان الامر ايضا

ايضا المحكي من ابن البراج قال الولي هو الولد الاكبر من الذكور يقضي عنه ما فاته من ذلك ومن الصلوة ايضا فان لم يكن له ذكر فالاولى من النساء واما

المطابقة لظاهر الاخبار فلما سمعت من قوله في صحيح حفص بن البختري يقضي عنه اولى الناس بميراثه الشامل للاولاد وغيرهم كما لا يخفى وقوله في المرسل

المعتبر السالف يقضي عنه اولى الناس به وغيرهما وقد انتسبت للمطلب الثاني الى ظاهر القدماء وان كان الامر فيه كما اداه وكذا النسبة الى ظاهر الاخبار من جهة

تكون بصحيحة حفص بن البختري والمرسل المعتبر السالف نص في خلافها فالاول ثلث فمن كان اولى الناس بميراثه الا الرجال فمثله ذكر ال

الذكور والاطلاق في بعض الاخبار بعد هذا التصريح غير ملتفت اليه كما لا يخفى فتبين مما ذكرنا انهم بعد اطباقهم على ثبوت الولاية في القضاء

اختلفوا في انه هل يختص بالاولاد وهل الولاية ثابتة لغيرهم من ذكور وعلى الثاني فالاقرب شيخنا المفيد الى الاول وهو ظاهر ثقة الاسلام وشيخنا

الصادق في الفقيه والمقنع وابن الجنيد وابن البراج واختاره شيخنا الشهيد في س في باب كتاب الصوم ونقل بعض عبارته بعد ان جعل في كتاب

الصلوة منه احوط قال والولي هو الولد الاكبر وظاهر الروايات ان الاقرب مطلقا وهو الاحوط واختاره في كرى والبيان ايضا قال في الذكرى بعد ان نقل عن الناس

من القول بان الولد الاكبر ما هذا لفظه وان كان القول بعموم كل ولي ذكر اولى حيث اطلقت الروايات وفي البيان يختص الوجوب بالاكبر ومع فقده

قضاء غيره من الاولياء وجهوي وهو مختار صاحب المدارك والذخيرة والكفاية قال في المدارك مشيرا الى الحديثين المذكورين ومقتضاهما عدم

اختصاص الوجوب بالولد الاكبر بل تعلقه بالاولى بالميراث من الذكور مطلقا وعمم بهما القضاء ابن الجنيد وابنا بابويه وجماعة ولا باس به وفي الكفاية

والكفاية والوقوف على مقتضى الاخبار والحكم بوجوب القضاء على الولي الذكر هو احكام ولا يلزم لا انتهى وهو كذلك لكن الاعلام الكبير يدل على الترتيب

لوضوح ان مقتضى قوله يقضي عنه اولى الناس بميراثه الظاهر المراد لكن ناسخ في العبارة كما في العبارات السالفة من جماعة من علماء الاسلام مما

العلم صلاة الولي على الاخ مع وجود الولد فقد سمعت كلام في خطوبة والجامع الاقتصاد ووافقه في الوسيلة والسرائر والجامع والشرايع والمعتبر وفي

ذكرته الخوئي والتلبس وعدم شاذ و اللمعة وستدعيهم الاصل والاقتصار فيما خالف الاصل على القدر المتفق عليه فقد عرفت الجواب عنه وحاصله ان الاول
انما يصار الى مقتضاه عند انتفاء المعارض وقد عرفته وهو صحيحة حفص بن البختري ومرسلة حماد بن عثمان السالفتان وكذا ما رواه شيخنا الشهيد
في الذكرى عن ابن طاوس انه نقل من كتاب عبد الله بن سنان عن مولانا الصادق ع قال الصلوة التي حصل وقتها قبل ان يموت الميت يقضي عنه اولى الناس به [illegible]
الجواب عن الثاني لو سلم ان الاقتصار على القدر المتفق عليه انما هو مع عدم انتفاء الدليل على الزائد عليه وقد علمت [illegible] القضاء فيها
ذهب اليه ابن الجنيد وشيخنا المفيد وشيخنا الشهيد الثاني في الذكرى والدروس والبيان وصاحب [illegible] المدارك وغيرهم [illegible] المحقق وان [illegible]
[illegible] لو مات بحيث يقول لو مات شخص وعليه قضاء الصلوة وكان وارثا وجب عليه ان يقضي التسوية المذكورة [illegible]
[illegible] المذكورة فوجوب قضاء الولد لما فاته امر بطريق اولى [illegible] لاثبات المرام باطلاق المروي عن ابن طاوس [illegible]
فيقول قبل ان يموت الميت [illegible] يقضي عنه اولى الناس به لزوم القضاء على الابن ولو من الام ايضا [illegible] الذكر في [illegible]
عنه [illegible] بالاضافة الى لفظ الميت [illegible] السالف المروي في [illegible] والفقيه عن ابي حمزة عن ابي جعفر ع قال سألته عن امرأة مرضت في شهر رمضان
او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومقتضاها وجوب قضاء الصوم
عن المرأة [illegible] وان لم يذكر فيهما [illegible] الاولى [illegible] باختلاف [illegible] الولد في [illegible]
وروده في الصوم لكن [illegible] الفرق والفارق بين الصوم والصلوة [illegible] الحاجة [illegible] المحقق [illegible]
كلام المحقق [illegible] المرأة [illegible] والمراد من كلام المحقق ما حكاه في رسالته البغدادية المنسوبة الى سؤال
جمال الدين بن حاتم [illegible] من قول الذي يظهر ان الولد يلزمه قضاء ما فات الميت من صلوة وصيام لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه الميت عمدا
مع قدرته عليه وانتصار شيخنا ابو العباس بن فهد في [illegible] قال والام كالاب [illegible] الاب [illegible]
من كلام المحقق المذكور [illegible] الاول [illegible] المرأة [illegible] الثاني [illegible] المرأة [illegible]
والحاصل ان المسألة المذكورة [illegible] من كلام المحقق وشيخنا الشهيد في الذكرى وصاحب الموجز [illegible] والمطلب الرابع في بيان
ما يظهر من صاحب الفقيه من كون الولي مخيرا بين قضاء الصلوة التي على الميت وبين الفدية عن كل ركعتين [illegible]
كل اربع [illegible] لصلوة النهار [illegible] لصلوة الليل وهو موافق لما حكاه في الذكرى عن ابن الجنيد [illegible] وجب عليه
صلوة [illegible] الى ان مات قضاها عنه وليه [illegible] الاسلام [illegible] وان جعل بدل ذلك مدا لكل ركعتين اجزأ
[illegible] لكل اربع مد [illegible] لصلوة النهار ومد لصلوة الليل [illegible] التخيير [illegible] الاقتصار [illegible]
[illegible] الصدقة [illegible] من كل يوم [illegible]
على صوم الولي [illegible] من تخيير الولي [illegible] الصدقة من مال الميت [illegible] الروايات [illegible]
[illegible] السيد المرتضى [illegible] التفصيل المذكور [illegible]
[illegible] قضاء النوافل [illegible] عبد الله بن سنان قال قلت لابي عبد الله ع رجل عليه من صلوة النوافل ما لا
يدري ما هو من كثرته كيف يصنع قال فليصل حتى لا يدري كم صلى من كثرته [illegible] القضاء من كثرة شغله
في طلب معيشته [illegible] القضاء [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] القضاء [illegible] فليتصدق [illegible]
[illegible] مد لكل مسكين [illegible] كل صلوة [illegible] من صلوة الليل
وكل ركعتين من صلوة النهار [illegible] لكل اربع ركعات [illegible] لكل صلوة الليل ومد لصلوة النهار [illegible]
الصلوة افضل والحاصل [illegible] المذكور [illegible] النوافل [illegible]

ومن ذلك يظهر ان الكلام [illegible] المذكور [illegible] هل يجوز للولي تفويض الصلوة التي يجب عليه قضاؤها باعتبار الولاية
الى الغير بالاستيجار او التبرع [illegible] الحكم بسقوطها [illegible] الغير [illegible] الشرع [illegible] الولي [illegible]
[illegible] ذكره [illegible] الولي سقط الصوم عن الميت والولي [illegible] الاجزاء [illegible]
وكذا يجوز للولي ان يستأجر [illegible] الولي [illegible] الاجزاء [illegible] الغير [illegible]
[illegible] الاجزاء [illegible] الصوم لكن [illegible] الفرق [illegible]
بين الصوم [illegible] الصلوة [illegible] الاستيجار [illegible] الصلوة [illegible] الجواز [illegible]
في الصوم [illegible] من الميت وهذا هو المعتمد انتهى ما في كشف الالتباس [illegible] الشرايع [illegible] لو استأجر
الولي [illegible] الصلوة [illegible] الشهيد [illegible] الفرع الاول [illegible]
كلام [illegible] الفرع الاول [illegible] غير الولي [illegible] الاجزاء [illegible] الشرع [illegible] على مكلف [illegible]
[illegible] الشرع [illegible] الغير [illegible] عن الميت [illegible]
ان يفعل [illegible] الولي او استيجار [illegible] الميت [illegible] الولاية
[illegible] الولي الاستيجار [illegible] العلامة [illegible] الولي [illegible]
الولي [illegible] الاجزاء [illegible] الاجزاء [illegible] شيخنا الشهيد في الذكرى [illegible] الجواز [illegible] الصوم [illegible]
[illegible] المحقق الثاني [illegible] الولي [illegible]
[illegible] الوجوب على الولي [illegible] الوجوب [illegible] الاجزاء [illegible] صاحب المدارك [illegible]
[illegible] السقوط [illegible] الصوم [illegible] الولي [illegible]
ومن ثم ذهب ابن ادريس والعلامة في [illegible] الاجزاء [illegible] الشرع [illegible] السقوط [illegible] المكلف
[illegible] صاحب الكفاية [illegible] الاستيجار [illegible] ابن ادريس [illegible] الصحيح [illegible]
[illegible] السقوط [illegible] السقوط [illegible] الولي [illegible]
[illegible] الاستيجار للولي وسقوط الواجب [illegible] الذكرى والدروس [illegible]
في الجامع [illegible] المحقق من الشرايع والنافع والعلامة من الارشاد [illegible] سقوط الواجب عن الولي [illegible]
[illegible] القضاء [illegible] الاقتصار [illegible]
[illegible] الكلام [illegible] المذكور [illegible] القضاء عليهم جميعا [illegible] بسقوطه
من الباقي [illegible] واجب على الغير [illegible]
[illegible] الواجب على الغير [illegible] الاذن [illegible]
الاذن [illegible] السقوط [illegible] الاذن [illegible] السقوط [illegible] الواجب عن المكلف [illegible] الشرع
[illegible] الاذن والاجرة [illegible] كلام المحقق والعلامة [illegible]
بالقضاء [illegible] القضاء [illegible] بسقوط [illegible]
من الولي المكلف بالاستيجار [illegible] الاقتصار [illegible] الذكرى والدروس [illegible]
[illegible] الولد الذكر الاكبر المكلف [illegible] موت ابيه [illegible] من صلوة وصوم [illegible]
[illegible] والام كالاب [illegible] الميت [illegible] الاستيجار [illegible] انتهى [illegible]

يعود الى الولد الاكبر فلو ان الولد الاكبر استيجار ما وجب عليه مما فات من والده من ماله وهذا القول هو المختار ولكن لا اختصاص الواجب على الولد

بما فات من الوالد لعذر بل مطلقا كما هو ظاهر [illegible] فيجب عليه قضاء الصلوة التي بقيت في ذمة الوالد ولو كان السبب هو الاخلال بما اعتبر في

الصلوة عامدا او بترك التعلم لكن يسقط عنه بفعل المتبرع [illegible] السقوط بفعل المتبرع فيمكن الاستدلال

لاثباته بعدة نصوص منها الصحيح [illegible] في باب [illegible] عن عمر بن يزيد قال قلت لابي عبد الله عليه السلام [illegible] الميت فقال نعم حتى

انه يكون في ضيق فيوسع عليه ذلك الضيق ثم يؤتى فيقول خفف عنك هذا الضيق بصلوة فلان اخيك عنك [illegible]

[illegible]

يكون جائزا ويؤيده العمومات الناطقة باستيفاء الصوم والحج في الذين او بعد بعنوان ان يكون ما في ذمة المورث حقيقة من الصلاة والصوم والحج
ما في ارتكاب الولي بنفسه التبرية والثاني قوله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم بناء على ان
المستفاد من الاية الشريفة مع جواز انما الممنوع عنه فهو التصرف في الاموال بالباطل واما الجائز فهو التصرف فيها بالتجارة عن تراض من
الطرفين احدهما معلوم لاتصاح للمنع فيه وهو التصرف في الاموال بالتجارة عن تراض من الجانبين فالمستفاد منه جواز كل تصرف في الاموال
اذا كان ذلك بطريق التجارة عن تراض من الجانبين والظاهر ان المراد من التجارة هو المعاملة المشتملة لاخذ العوض فيشمل مثل الاجارة ايضا و
الاخر غير معلوم وهو التصرف في الاموال بالباطل الممنوع عنه والظاهر ان المراد ما يطلق الشرع او العقل بعدم جوازه كالغصب والربا والقمار فالمستفاد
من الاية الشريفة جواز كل تصرف في الاموال اذا كان ذلك بطريق التراضي من الجانبين الا اذا دل الدليل على عدم جوازه فجواز التصرف في الاموال
بطريق الاجارة بعنوان الاطلاق مستفاد من الاية الشريفة ولم يثبت دليل على خلافه ولعل ما نحن فيه يحكم بالجواز نعم الا ان تقول الظاهر المذكور من
الاستدلال وان كان ضعيفا فيتجه الاستدلال بالاية الشريفة على جواز الاستيجار ايضا لكن مثل [illegible] الراكب ونحوهما التصرف الموجر فيها مال الاجارة
والمستاجر في العين المستاجرة واما فيما نحن فيه اي في اجارة النفس لعمل معين فلان التصرف في المال وان تحقق من طرف الموجر لكنه غير متحقق في
طرف المستاجر ويمكن الجواب عنه بان ليس المراد من قوله تعالى اموالكم تحقق التصرف في المال بالاضافة الى كل واحد من المتعاملين فانه يكفي في
الصدق تحقق التصرف في المال ولو في احدهما وهو متحقق فيما نحن فيه والثالث خصوص عموم ما ورد في الاجارة مما اطبقت المشايخ العظام
اسكنهم الله تعالى في اعلى غرفات الجنان اما ثقة الاسلام في باب كراهة اجارة الرجل نفسه من الكافي عن علي بن محمد بن بندار عن احمد بن
ابي عبد الله عن ابيه عن ابن سنان واما شيخنا الصدوق في الفقيه باب المكاسب من الفقيه عن محمد بن خالد البرقي عن محمد بن سنان عن
ابي الحسن قال سالته عن الاجارة فقال صالح لا باس به اذا نصح قدر طاقته قد اجر موسى نفسه واشترط فقال ان شئت ثماني وان شئت
عشرا فانزل الله تعالى فيه ان تاجرني ثماني حجج فان اتممت عشرا فمن عندك ووجه الاستدلال بعنوان الظاهر من جوابه ان مقصود السائل هو السوال
عن اجارة الاجير نفسه فقد اجابه بالجواز من غير تفرقة بين بعض الاشياء دون غيره فقال اذا نصح قدر طاقته قال في الوافي [illegible] والظاهر
ان المراد لا باس باجارة الاجير نفسه اذا خلى نفسه [illegible] طاقته في الاشتغال بالمستاجر فيه وعدم ذكر متعلق الاجارة يفيد الجواز في كل
شيء الا ما دل الدليل على عدم الجواز فيه ومعلوم ان ما نحن فيه مما لم يقم دليل على عدم الجواز فيه فمقتضى الحديث المذكور جوازه فيه وهو المطلوب
ويمكن المناقشة في الجميع اما في الاول فلانا نمنع انتفاء الدليل على العدم في محل الكلام لوضوح ان الظاهر من قولهم في صحيحة حفص بن البختري يقضيه
السالفة عنه اولى الناس بميراثه لزوم مباشرة اولى الناس بالميراث للقضاء بنفسه وكذا الحال في قوله في المرسل الخبر السالف يقضي
عنه اولى الناس به ومعلوم ان جواز الاستيجار مناف لذلك واما في الثاني فيعلم مما ذكرنا ان مقتضى قولهم يقضيه عنه اولى الناس به تعين
مباشرة الولي للقضاء بنفسه فلا يسوغ الاستيجار غيره فالكلام فيه بعد تسليم دلالة الاية الشريفة على الجواز في محل الكلام تخصيصها بغيره
فلا يصح التمسك به في المقام واما في الثالث فلان غاية ما يستفاد من قولهم يقضيه عنه اولى الناس بميراثه تخصيص [illegible] ما نحن فيه الا انه
فجواز الاستيجار للولي بما ذكرناه اولا اولى ويمكن الجواب عن ذلك بان كله مبني على امكان حمل قولهم يقضيه عنه اولى الناس بميراثه على [illegible]
وهو غير ممكن لما مر مما سلف من السقوط عن الولي فيما اذا اتى به [illegible] غير الولي [illegible] فلا بد من تقييده بما اذا لم يقم به احد والا فيقوم
به فلا يمكن التمسك به في الحكم بعدم جواز صدوره من المستاجر والحكم بعدم جواز الاستيجار من الولي كما لا يخفى على المتدبر والرابع اطلاق جملة من
النصوص السالفة كقوله من عمل من المسلمين عن ميت عملا صالحا اضعف له اجره وقوله يدخل على الميت في قبره الصلاة والصوم والحج و
الصدقة والبر والدعاء ويكتب اجره للذي يفعله وللميت لشمولها لما كان ذلك بعنوان الاستيجار من الولي فيقول ان صحة العمل ممن
استاجره الولي يستلزم صحة اصل الاستيجار منه فهو المطلوب وكذا الحال في الموثق السالف اي قوله في الرجل يكون عليه صلاة او صوم هل يجوز
له ان يقضيه غير عارف قال لا يقضيه الا مسلم عارف بناء على ان الرجل في السؤال يعم الولي وغيره وعلى الاول يكون الداعي للسؤال هو جواز [illegible]

المقعد

اعتقد جواز التفويض للولي الاكبر لما وجب عليه مما في ذمة مورثه لكن شك في كون التفويض اليه بطريق الاجارة بالاجرة كما هو المعهود في الاجارة
نفرته مع اعتقاده من جواز الاستيجار للولي لكن صرح باعتبار العرفان في النائب وعلى تقدير ان يكون المراد من الرجل هو النائب فنقول ان
الظاهر اعتقاده جواز التفويض بحمل الصلاة في ذمته الى الغير لكن الداعي للسؤال هو التحير في جواز ان يكون التفويض اليه غير عارف وعدمه على
اعتقاده لكن صرح بعدم جواز التفويض الى غير العارف ومعلوم انه اعم من ان يكون ذلك بطريق الاجارة او غيرها بل جملة من الثاني بعيد جدا سيما على
المختار من كون الولي [illegible] ما وجب عليه مما في ذمة المورث الى العامل بطريق الاجارة ويمكن الولي تفويضه اليه بطريق الصلح ايضا بل يمكن ان يدعى
ان المسلم من الاجارة لعموم الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله قال الصلح جائز بين المسلمين اذ الظاهر ان الالف واللام
في قوله الصلح للاستغراق فالمراد كل صلح جائز بين المسلمين ويلزم عليهم العمل بمقتضاه فقول الولي للعامل انت صالحتك عن هذا المبلغ بان تصلي
شهرا صلاة عن مورثي وقبول العامل قبلت ذلك صلح بين المسلمين يجب العمل بمقتضى العموم ذلك العموم المذكور والحديث على النحو المرجح
الصحيح المروي في الدلالة على ما ذكر اذ المروي فيه هكذا الصلح جائز بين المسلمين الا صلحا احل حراما او حرم حلالا اذ الظاهر ان معناه كل صلح يجب العمل
للمتصالحين بمقتضاه الا الصلح الذي اوقعه المصالح في مقام تحليل ما دل الدليل الشرعي على تحريمه على وجه الاطلاق او في مقام تحريم ما دل الدليل
على تحليله كذلك وقد حققنا الحال في بعض الحديث في بعض رسائلنا التوضيح في جواز الصلح في اسقاط حق الرجوع [illegible] انه وان كان كذلك الا
ان قوله يقضيه اولى الناس بميراثه مناف لذلك لما بيناه انفا فليلاحظ المسئلة في تحقيق الحال فيما افاده [illegible] الوصية من الوالد مثلا في
قضاء الصلاة ان استحق فنقول يكون مسقطا للتكليف عن الاكبر المذكور فقط والمختار هو الاول والمستند في ذلك ما دل على وجوب العمل بمقتضى الوصية
من الكتاب والسنة اما الكتاب فقوله تعالى فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه واما السنة فمنها المكاتبة الصحيحة المروية في الفقيه في
باب [illegible] من [illegible] الكتب محمد بن الحسن الصفار رضي الله عنه الى ابي محمد الحسن بن علي رجل اوصى الى رجلين ايجوز لاحدهما ان ينفرد بنصف
التركة والاخر بالنصف فوقع لا ينبغي لهما ان يخالفا الميت ويعملا على حسب ما امرهما ان شاء الله وهذا التوقيع عندي بخطه ومنها
مكاتبة اخرى المروية في الفقيه قال كتب محمد بن الحسن الصفار رضي الله عنه الى ابي محمد الحسن بن علي رجل اوصى بثلث ماله في مواليه ومواليات الذكر
والانثى فيه سواء او للذكر مثل حظ الانثيين من الوصية فوقع جائز للميت ما اوصى به على ما اوصى ان شاء الله والمراد من الجواز في المقام ونحوه
هو اللزوم اي اللازم ان ينفذ [illegible] ما اوصى به ومنها الصحيح المروي في الباب المذكور من الكافي عن علي بن مهزيار قال كتب ابو جعفر والرواية
هنا مولانا الجواد الى جعفر وموسى فيما امرتكما من الاشهاد [illegible] وكذا النجاة لكما في اخرتكما وانفاذ لما اوصى ابواكما وبر منكما لهما واحذر الا
تكونا بدلتما وصيتهما ولا غيرتماها عن حالها لانهما قد خرجا من ذلك رضي الله عنهما وصار ذلك في رقابكما وقد قال الله تبارك وتعالى في كتابه في
الوصية فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان يقال ان الدال على لزوم العمل بوصية الوالد مثلا المتعلقة بقضاء صلواته الفائتة
التمسك بالاية الشريفة فلا تنفي [illegible] الضمير في قوله فمن بدله بعد ما سمعه عائد الى وصية الوالد بالمال للوالدين والاقربين هكذا كتب
عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف حقا على المتقين فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين
يبدلونه الاية الشريفة المنع عن تبديل الوصية المتعلقة بالمال للوالدين فلا يصح التمسك بالاية الشريفة في عدم جواز تبديل مطلق الوصية [illegible]
السياق الاية وان [illegible] ذلك الا ان الظاهر من تتبع النصوص التي تمسك فيها الائمة [illegible] ارجاعه الى مطلق الوصية فيها [illegible] في المقام [illegible]
على حقيقة الحال [illegible] منها الصحيح المروي في باب انفاذ الوصية من وصايا الكافي وباب وجوب انفاذ الوصية من الفقيه وباب الوصية لاهل الضلال
من التهذيب عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله عن رجل اوصى بماله في سبيل الله قال اعطه لمن اوصى به له وان كان يهوديا او نصرانيا
ان الله تبارك وتعالى يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ومعلوم ان استناده بالاية الشريفة مع كون المفروض في السؤال
تعلق [illegible] بالمال في سبيل الله انما يستقيم اذا كان الضمير في بدله عائدا الى مطلق الوصية [illegible] الالتفات الى [illegible] وان كان يهوديا او نصرانيا كما
لا يخفى وان كان في [illegible] ذلك [illegible] المفروض في السؤال من ذكر في سبيل الله لا يخفى ما فيه ومنها الصحيح المروي في باب ان الوصية اذا كانت

[illegible] فی الکافی فی باب ضمان الوصی [illegible] من الفقه [illegible]

[illegible] عن محمد بن سنان عن ابن مسکان عن ابی عبد الله [illegible]

[illegible] منها ما روی فی الکتب الثلاثة المذکورة عن یونس بن [illegible]

[illegible] النصوص المذکورة [illegible]

[illegible] والنصوص المذکورة [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

و اما سوال اینجوار ایشان غسل [illegible] نیت نوبت و سعه وقت پس اگر در حق مدیوم وقت در صورت تمکن از ادا و عدم رضای [illegible] پس حکم آن از اینجا معلوم
شد [illegible] اگر مقصود مدیون نیست بلکه مراد اینست که در اول وقت غسل جنابت میکند یا وضو میسازد لکن اراده [illegible] نماز [illegible] واجب [illegible]
بآن غسل یا وضو عمل آورده باشد آیا میتواند در چنین صورت غسل جنابت را بنیت وجوب عمل آورد یا نه ظاهر اینست که در چنین صورت نیت وجوب نمیتوان
نمود بلکه غسل را بنیت قربت ایشان نماید یا بنیت استحباب [illegible] سوال نماز شك نماز [illegible] است یا خیر و همان نماز است [illegible]
کرده اند جواب ظاهر اینست که جزو نماز و شکوك [illegible] باشد بلکه نماز [illegible] است لکن حکم آن [illegible] است که شك در آن [illegible] نماز [illegible]
سوال نیت [illegible] رکن نماز است یا خارج و شرط جواب اختلاف در این نیست که نیت نماز رکن است یا نه [illegible] اگرچه بعضی علما [illegible]
بلکه در کیفیت نیت [illegible] لکن خلاف در اینست که آیا نیت از اجزای رکن است [illegible] شرط و رکن است نماز نیست [illegible]
رکن است [illegible] اینست که نیت عمل خارج از آن [illegible] شرط و موقوف علیه [illegible] و از شرایط [illegible] است [illegible] ابطال [illegible] سوال
بجهت [illegible] مکان [illegible] جواب در بلاد عظیمه مثل اصفهان ظاهر اینست که [illegible]
[illegible] جمع ما بین قصر و تمام است سوال در نماز قضا ترتیب لازم باشد یا نه جواب ظاهر اینست که در صورت علم [illegible] قضا ترتیب لازم باشد
سوال الاذان للمراة مستحب ام لا جواب استحباب اذان اختصاص برجال ندارد بلکه در حق نساء هم استحباب آن ثابت است لکن [illegible]
حق رجال است در حق نساء نیست [illegible] در حق رجال [illegible] است در حق نساء سوال هرگاه جمیع نوافل را ادا
یا قضا با نماز [illegible] در حال ایستادن [illegible] رکوع و سجود [illegible] ایما کرده [illegible] قبله
باشد [illegible] باشد یا [illegible] با ایما رکوع و سجود [illegible] جواب ایشان نوافل [illegible]
میتوان نمود اول آنکه رو بقبله نموده [illegible] رکوع و سجود بطریق متعارف بجا آورد دویم مثل آنکه رکوع و سجود را با ایما بجا
آورد سیم [illegible] سجود را بطریق متعارف بجا [illegible] رکوع [illegible]
و سجود را بطریق متعارف بجا آورد [illegible] رکوع [illegible] و سجود را بطریق متعارف بجا آورد [illegible]
بجا آورده [illegible] رکوع و سجود را با ایما بجا آورد [illegible] رکوع [illegible]
بطریق متعارف بجا آورد [illegible] رکوع و سجود را [illegible]
[illegible] رکوع نماید لکن سجود را بطریق متعارف [illegible] رکوع و سجود [illegible]
ایما بجا آورد [illegible] رکوع بجا آورد و سجود را بطریق متعارف بجا آورد

مثل هفتم و هشتم و نهم و دهم [illegible] باشد مگر آنکه در حال ایشان [illegible] جانب مشرق میشود
مثل [illegible] است مگر آنکه در حال اشتغال [illegible] ظاهر اینست که جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد بنابراین هرگاه کسی در مجلس
نشسته باشد [illegible] باشد ظاهر اینست که [illegible] در رکوع و سجود [illegible]
با ایما میتوان نمود لکن [illegible] سجود [illegible] حکم [illegible] است لکن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
قبله [illegible] در حال [illegible]
[illegible] رکوع و سجود [illegible]
قبله [illegible] رکوع و سجود را بطریق متعارف [illegible] رکوع و سجود را بطریق متعارف
بجا آورد یا ایما نماید [illegible] رکوع و سجود [illegible] رکوع ایما نماید اگر

بطریق متعارف بجا آورد و در صورتیکه [illegible] احتیاط مقتضی اینست که در حال تکبیرة الاحرام رو بقبله نماید لکن
لازم نیست سوال [illegible] قصد اقامه کرده از محل اقامه بجائی میتواند برود یا نه و هرگاه تواند برود بجائیکه [illegible] میتواند که
[illegible] یا نه و هرگاه تواند [illegible] در عشره اول و عشره ثانی [illegible] که از محل اقامه بجائی برود [illegible]
باز [illegible] محل اقامه [illegible] در صورتیکه [illegible] و مراجعت نمود در محل اقامه [illegible]
باز میتواند بجائی برود یا [illegible] و مراجعت بمحل اقامه نموده باید ده روز [illegible] بعد از آنکه مسافر در جائی
[illegible] معتبر است [illegible] مثل اصفهان [illegible]
[illegible] مسافت [illegible] جواب در حین نیت اقامه عشره ایام اگر منظور این شخص آن بوده باشد
که از محل اقامه در اثنای عشره ایام [illegible] خارج از امکانات [illegible] در چنین صورت [illegible]
[illegible] باشد که ده روز در آن مکان توقف خواهد نمود لکن در اثنای عشره ایام [illegible] از محل اقامه [illegible]
[illegible] باشد بعد از [illegible] توقف خواهد بود در محل اقامه [illegible] در چنین صورت [illegible]
[illegible] در محل اقامه [illegible] باشد احتیاط در این [illegible] جمع ما بین قصر و تمام است والله [illegible] از محل اقامه [illegible]
[illegible] عشره ایام بوده باشد [illegible] در محل اقامه [illegible] ده یوم [illegible]
[illegible] توقف [illegible] ده یوم [illegible] باشد شخص [illegible]
[illegible] بوده و اگر قصد [illegible] باشد [illegible] بعد از [illegible] یوم توقف [illegible] در محل اقامه خواهد [illegible]
[illegible] تمام خواهد بود و اما هرگاه [illegible] در این محل اقامه [illegible] باشد لکن قصد [illegible] یوم [illegible] باشد نماز [illegible]
[illegible] در محل اقامه [illegible] ظاهر اینست که [illegible] احتیاط [illegible] در محل اقامه جمع ما بین قصر و [illegible]
سوال هرگاه کسی نماز واجب خود را [illegible] بطریق [illegible] نماید [illegible]
[illegible] جواب ظاهر [illegible]
[illegible] نماز [illegible] استقبال
[illegible] باشد بلکه [illegible]
است [illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] سوال شخصی مدیون [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب در صورتی که صاحب حق [illegible] باشد [illegible]
نماید اگرچه [illegible] باشد [illegible] صاحب حق جایز نیست [illegible]
[illegible] حکم [illegible] در چنین صورت نماز [illegible] سوال اگر کسی [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد
[illegible] جواب باعتقاد این خادم شریعت [illegible] است
[illegible] هرگاه [illegible] امام [illegible]
نماید [illegible] امام [illegible]

میتواند کرد اگرچه مقلد [illegible] باشد با آنکه عالم باشد که دیگری اعلم از او [illegible] نبوده باشد و اما آنچه [illegible] از کرامات شاکر و کسی طلب است [illegible]
میشود این بحث سوء ظن است [illegible] چه نحو ممکنست که کسی عادل باشد و [illegible] باشد که کسی اقدام نماید بامر [illegible] در شرع
[illegible] این سوء ظنون است [illegible] اجتناب از این لازم است **سؤال** درخصوص قصر صلوة و صوم [illegible] بجا آورد **جواب**
احتیاط در دین و علیه قصر و اتمام هر دو است **سؤال** [illegible] صلوة عشا [illegible] باخیر **جواب** بلی الخلال [illegible] عشا [illegible]
باعتقاد این [illegible] شرعیه [illegible] موجب صوم [illegible] لکن در مسئله تفصیلی هست [illegible] هرگاه اخلال [illegible] عشا در حق [illegible]
[illegible] تفصیل مسئله علی ما ینبغی مذکور در [illegible] رجوع بان [illegible] لازم است **سؤال**
در نماز شفع قنوت دارد یا نه **جواب** بلی قنوت در وتر ثابت و مستحب است در نماز شفع و قول بعدم ثبوت قنوت در آن ضعیف است **سؤال**
ماموم قبل از امام سر برداشت [illegible] دوباره بسجده رود یا نه **جواب** ماموم هرگاه قبل از امام رفع راس از سجود نموده باعتقاد آنکه امام رفع راس
از سجود نموده است بعد از رفع راس ماموم [illegible] اعتقاد او [illegible] شد در اینصورت اگر ممکن باشد ادراک امام در سجود لازم است بر ماموم که عود
نماید بسجود [illegible] در صورت [illegible] ملحق بامام شد نشود در سجود نماز او باطلست و اما هرگاه [illegible] از لحوق بامام در سجود نباشد باین نحو که امام
بلا فصل رفع راس از سجده نموده در چنین صورت ظاهر اینست که عود ماموم بسجود لازم نباشد بلکه ظاهر اینست که [illegible] در اینصورت جایز نبوده باشد
سؤال هرگاه شک حاصل شود در حال قیام مابین سه و چهار [illegible] یک سجده [illegible] فراموش شد [illegible] از رکعت ما تقدم بعد از [illegible]
یا حکم حالت شک در [illegible] تعیین یک سجده [illegible] فراموش شد [illegible] رکعت ما تقدم مابین دو و سه دارد که محکوم به بطلانست یا نه **جواب**
شک مابین سه و چهار [illegible] لکن احتمال [illegible] باشد قایم است بنابر آنکه [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] یک سجده او [illegible] رکعت دویم باشد [illegible] احتمال [illegible] سیم بوده باشد بنابر [illegible]
شک [illegible] چونکه قبل از اکمال سجدتین است بنابر این نماز باطل خواهد بود [illegible] در صورتیکه [illegible] شک باقی باشد [illegible]
در اینصورت بعد از [illegible] شود که رکعت دویم است یا رکعت سیم [illegible] بنابر این عمل [illegible] خواهد بود **سؤال** از رکعت [illegible]
یک سجده فراموش نمود از رکعت دویم رکوع را فراموش نمود و سجده اول را [illegible] در حال [illegible] آیا صحیح است یا نه **جواب** اگر قبل از
دخول در سجده [illegible] که سجده [illegible] رکعت اول [illegible] نمود در اینصورت نیت میکند که این سجده [illegible] از سجده رکعت اول است [illegible]
[illegible] صحیح است و اما هرگاه بعد از دخول در [illegible] بعد از رفع راس از سجده [illegible] چونکه سجده [illegible] رکعت [illegible] بوده است چونکه
[illegible] رکعت رکوع [illegible] فراموش نموده است نماز باطل خواهد بود **سؤال** در باب شخص مسافری که قصد اقامه ده روز [illegible]
نماید و بعد از اتمام ده روز دیگر [illegible] در این [illegible] خواهد [illegible] بود که قصد اقامه [illegible] نماید در خصوص نماز [illegible] اتمام و قصر و
صوم [illegible] هر کدام در شرع شریف [illegible] و دیگری [illegible] مسافر [illegible] شد و قصد اقامه ده روز نمود [illegible] حین [illegible]
[illegible] بعد از تطهیر حکم نماز و روزه آن چه چیز است **جواب** اقامه [illegible] بلکه [illegible] که در محل اقامه
[illegible] باشد لازم است اتمام نماز و اتیان بصوم نموده باشد [illegible] بعد از رفع حیض [illegible] بعد از [illegible] لازم است اتمام صلوة
و اتیان بصوم نموده باشد نظر بانکه [illegible] قصد اقامه عشره ایام نموده بوده است [illegible] در اثنای مدة اقامه موجب تغییر در حکم نمیشود و
هو العالم بحقایق الامور والسلام علی من اتبع الهدی

كتاب ذكوة الخمس سؤال هرگاه شخصى عيال ديگرى بوده باشد وصاحب عيال غايب باشد وعلم يقين
از براى او حاصل نباشد كه صاحب عيال ذكوة فطره او را خواهد داد يا نه درين صورت بر اين شخص واجب است
كه ذكوة فطره خود را بدهد يا نه جواب شخص مذكور يا واجب النفقه آن شخص ميباشد يا نه وبر تقدير اول سبب
وجوب انفاق اما القرابة او الملكية او الزوجية وبر تقدير زوجية زوجه يا موسره يا معسره وبر جميع اين تقادير عيلوليت
بالفعل محقق است يا نه وبر تقدير ثانى يا موسر است يا معسر وبر جميع تقادير شخص موسرات يا معسر چون منكراين
محل سؤال كه حاشيه تفصيل هم انها را ندارد لكن اقتصار ميشود بجهت اينكه ظاهر امر او از سؤال معلوم ميشود پس
ميگوييم هرگاه عيلوليت بالفعل متحقق باشد وشخص معيل هم موسر باشد فطره شخص عيال بر ذمه معيل ثابت لازم
است در جميع صور اشكال بر او فطره نيست هرچند اداء فطره از معيل معلوم او نبوده باشد بلكه اداى او لهذا
سقوط تكليف از معيل نخواهد بود سؤال خمس در تنخواهى كه قرض نمايند بجهة سفر مكه معظمه كه بعد حاصل املاك
محل ايد ان شتوى وصيفى فروخته ادا نمايد وجه مقروض خمس دارد يا نه اگر حاصل وافى برسد وعمل نمايد چگونه است
جواب اخراج خمس از چنين تنخواه لزوم ندارد سؤال هرگاه ملك موروثى بيع نمايند بجهة مصارف حج با اخراجات
ديگر ثمن آن خمس دارد يا نه جواب خمس لازم نيست مگر در صورتيكه شخص شود مورث آن ملك را از تنخواهى ابتياع
نموده باشد كه خمس آن نداده باشد در چنين صورت اخراج خمس از آن ملك يا از ثمن آن لازم است ودر صورت عدم
معلوميت بمطلب اخراج خمس از ثمن ملك لازم نيست جواب اگر اصل حيوان اول از وجهى ابتياع نموده باشد كه
خمس آن اداء نشده باشد تخمين اداى ثمن آن لازم نبوده باشد در چنين صورت اخراج خمس از ثمن حيوانى كه بمعاوضه منتقل باو
شده لازم نيست مگر در صورتيكه اين حيوان را مدتى تربيت نموده ترقى هم رسيده مثل اينكه حيوان اول قيمت ده تومان
كه حاشيه اوست تربيت وترقى كرده فروخت بمبلغ بيست تومان درين صورت اخراج خمس آن ده تومان لازم است
سؤال وجوب اداى خمس چه وقت است جواب وقت ظهور تحقق ربح وقت اداى خمس است لكن تاخير در اداى خمس
تا يك سال جايز است بعد از انقضاء سال آن رجوع بحساب نمايد مؤنه سال را وضع نموده هرچه از ربح وغنا علاوه
باشد اخراج خمس لازم است سؤال در چند چيز خمس لازم است ومحل خمس واجبست ومحل خمس در طلا ونقره
چه قدر است جواب در ارباح تجارات وزراعات خمس لازم است ومحل بيجه خمس در ارباح تجارات وزراعات
نميباشد بلكه هر قدر كه بعد از مؤنه سنه خود وعيال خود باقى بماند خمس آن لازم است اگرچه پنج شاهى باقى
بماند يا كمتر سؤال خمس يك بايد داد جواب خمس منقسم ميشود بشش قسم سه قسم كه عبارت از نصف خمس بوده باشد
در اين اعصار مختص بجناب صاحب الامر عجل الله فرجه ميباشد وسهم آنحضرت در حالت غيبت بمجتهد
عصر رسانند يا باذن مجتهد بارباب استحقاق رسانند وسه قسم ديگر متعلق بفقراى سادات عظام كه مالك
مؤنه سنه كسى كه وفا بمعيشت او كند نداشته باشد ميباشد سؤال هرگاه كسى اسباب موروثى خود را
مثلا از منقولات بجهة اخراجات يا معامله بايد خمس بدهد يا نه جواب در سابق مذكور شد مالى كه منتقل ميشود بوارث
بوارث خمس در آن واجب نيست يا بفروشد يا نه مگر در صورتيكه قاطع باشد كه مورث او خمس نداده باشد يا معامله
از غنيمه آن اجناس كه بوارث منتقل ماوشه آن منفعت يا او حاصل شود از آن منفعت اخراج لازم است سؤال طلا ونقره
مسكوك خمس دارد يا غير مسكوك يا هر دو جواب فرقى مابين مسكوك وغير مسكوك در خمس نميباشد بلى فرقى در زكوة
ميباشد كه اگر مسكوك نبوده باشد زكوة آن واجب نيست سؤال حد زكوة در غله چه قدر است جواب ظاهرا اينست

سؤال مرارا حيوانى را بمعاوضه [illegible] ديگر نموده [illegible] [illegible] ميكند [illegible]

وحيوان اول را [illegible]

تاخير جايز نيست

که غله بقدر یکصد و چهل و چهار من بسنگ شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی که رسید زکوة آن واجبست سؤال زکوة
بکه باید داد جواب احتیاط اینستکه بشخص متدین عادل فقیر بدهند نه امثال آن سؤال مستحق زکوة چه نوع کسی است
جواب مستحق زکوة کسی است که مالک قوت سال خود و واجب النفقه خود نبوده باشد و کسبی که وفا بمعیشت او نماید
نداشته باشد و احتیاط شدید در اینستکه بغیر عادل ندهند سؤال هرگاه زکوة غله را دادند و بعد غله را فروختند
نخواهد زکوة داده باشد جواب اگر عین آن تنخواه را ضبط نمایند تا یکسال بر آن بگذرد اخراج زکوة آن لازم است
سؤال هرگاه کسی ملازمی داشته باشد اگر چه متوجه امر خودش باشد نتواند از کسبی که دارد که بر آن سالش را بکند
و مواجبی که دارد بقدر کفاف سالیانه اش نیست میتوان از زکوة باو داد و بعض آنکه که از اهل ... او و امکان یا بعد جواب
اگر شرایط اخذ زکوة در او موجود باشد مانعی ندارد و در صورتیکه قصد قربت داشته باشد سؤال زید مبلغی از خمس
و رد مظالم بر ذمه او میباشد و حال بسیار فقیر بلکه بعضی ... از برای زید و عمرو که کمین که خمس و رد مظالم می
باشد زید را بریء الذمه میکند باین قسم که قدری پول دست بدست میکند زید بعمرو میدهد و بقصد وجوب بعمرو
بزید می بخشد و چندین دفعه پول دست بدست را زید از عمرو میگیرد بیان فرمایند که زید بریء الذمه میشود یا نه جواب
در صورت مفروضه هرگاه در هر دفعه بقصد خمس مثلا بمستحق خمس بدهد و قصد استرداد نداشته باشد باینمعنی که اگر
نگوید نخواهد باو رد نماید حقی نداشته باشد و آن شخص مستحق ببیع از اسباب ناقله شرعیه منتقل باو کند و همچنین
تا الحق انشاء مبریء الذمه خواهد بود و همچنین حال رد مظالم سؤال زید مبلغی رد مظالم بر ذمه او می باشد و بعضی
از ارباب حقوق را میشناسد و ممکنست که حق ایشان را رد کند نظر بشرم الحال از خلق رد نخواهد نمود تا بمیرد با وجود آنکه میداند
که خداوند از او انتقام خواهد کشید آیا در اینصورت رد مظالم بدهد بریء الذمه خواهد شد یا آنکه [illegible] از زید
بیرون خواهد رفت و دین برگردنش خواهد بود و در روز قیامت خداوند از او انتقام خواهد کشید جواب رد مظالم
که موجب برائت ذمه میشود در صورتیست که کسی داند که مالی در ذمه او میباشد از غیر و لیکن صاحب آن مشخص نیست و اما
در صورتیکه صاحبان آن مشخص است قطعا لازم است که بصاحب مال رسانیده شود و رسانیدن بغیر در چنین صورت
البته موجب برائت ذمه نمیشود و فرقی نیست ما بین اینکه خود داده باشد یا وصیت نماید که بعد از ممات او دیگری بدهد سؤال
هرگاه زید زنی مثلا میگیرد و دوازده تومان یا بیشتر مهر آن زن میکند و بعد وکیل آن زن سی تومان از مهر مصالحه میکند بوکیل
بمقدار یک جریب از باغ و یک دانگ انبار که مثلا شش تومان میخرید یا بیشتر آیا آن زن بعد از اکمال سنه باید خمس از باغ
بدهد یا نه و بعوض دادن اگر قبل از اکمال سنه مصالحه کند بزوج خود صلح آن قرار از خمس باشد اگر قصد ...
خمس نباشد آیا خمس از او ساقط میشود یا نه و دیگر بیان فرمایند که نمو اشجار و زیادتی قیمت املاک را خمس تعلق میگیرد
یا نه جواب از مسئله اولی آنستکه آنچه را مالک شده بمصالحه و مال المصالحه حکم صداق قرار داده چنانچه مفروض
سؤالست آنچه معادل مال المصالحه است ظاهر اینستکه خمس در آن واجب نبوده باشد و اما در علاوه بر آن ظاهر آنکه خمس
لازم است بلی هرگاه این املاک را در اول امر صداق قرار دهند ظاهر اینستکه خمس واجب نبوده باشد جواب از سؤال
ثانی آنست که آنچه را خمس ساقط نمیشود بهبه و انتقال بغیر هرگاه قصد فرار از خمس بوده باشد بلکه خمس لازم است و اگر قصد
فرار از خمس نبوده باشد بلکه مقصود محض وصله و احسان بوده باشد مثل اثمار و اشجار و بره و گوسفند و امثال اینها البته
خمس آن واجبست اگر اصل آن خمس نداشته باشد یا خمس آن را داده باشند و اگر نمو متصل بوده باشد مثل بزرگ شدن
درخت و چاق شدن حیوانات احتیاط در دین اینست که خمس آن نیز داده شود و اما محض زیادتی قیمت ظاهر اینست

که خمس

که خمس در آن واجب نبوده باشد سؤال اگر فقرا و مساکین در بلدی باشند و اما مسایلی ذکر در نماز واجبست هم را نمیدانند
و در تحصیل آنهم نیستند بلکه مثل ترکی و بعضی مقدمات آنرا نمیدانند و مخارج حروف نیز نمیدانند آیا میتوان خمس و زکوة را
بایشان داد با وجود مستحق زکوة و مظالم در آن بلد و با عدم مستحق و وجود عالم آیا میتوان بایشان داد یا نه و بیان فرمایند که خمس را
به سید غیر فقیر با علم و وجود او میتوان داد و ایضا با وجود مستحق زکوة در بلد جایز است نقل زکوة بغیر بلد یا نه جواب کسانیکه
عالم بمسائل واجبه نیستند و در صدد تحصیل آنهم نیستند زکوة و خمس بچنین اشخاص دادن در این صورت ندارد و مستحق خمس
سید فقیر است یعنی سیدیکه مالک قوت خود و عیال خود نبوده باشد و مالک کسبی که وفا بمونه او و عیال هم نبوده باشد پس
هرگاه فقیر نبوده باشد خمس نمیتوان داد و دیگر با وجود مستحق در بلد احوط اینست که نقل زکوة از آن بلد ببلد دیگر نشود
سؤال زید گوسفندی دارد و اکثر اوقات علف ابتیاع می نماید و باینها میدهد آیا زکوة اینها بحکم سائمه باید داد یا نصف یا زکوة ندارد
باشد یا آنکه حکم مسئله را بیان فرمایند جواب مقتضای سؤال این است که در اکثر اوقات علف ابتیاع مینماید بگوسفند
میدهد اگر مراد این است که اکثر اوقات سنه چنین معمول میدارد پس اشکال زکوة واجب نیست بلکه هرگاه زمانیکه علف ابتیاع مینماید
برابر و مساوی باشد با زمانیکه در صحرا بچرد باز زکوة واجب نیست سؤال نصاب زکوة در نقدین و غلات بیان فرمایند
و همچنین مقدار فطره را جواب نصاب در طلا بیست دینار است و در نقره دویست درهم است و دینار عبارت از مثقال شرعی است
و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است پس مثقال صیرفی یک مثقال شرعی و ثلث اوست بنابراین نصاب اول طلا پانزده
مثقال صیرفی است و قیمت آن بپول حال که اشرفی سی نخودی دو یک تومان بوده باشد از قرار مثقال صیرفی دو هفت هزار دینار
مبلغ ده تومان و پنج هزار میشود و اما در درهم پس ده درهم هفت مثقال شرعی است و پنج مثقال و ربع مثقال صیرفی است
پس دویست درهم صد و پنجاه مثقال صیرفی است و قیمت آن از قرار نقره و مثقالی دوازده شاهی بپول حال پنج تومان و هفت هزار
هفتصد و پنجاه دینار است بنابراین مهر سنت که پانصد درهم است دویست و شصت و دو مثقال و نیم مثقال صیرفی است
و قیمت آن بپول حال از قرار مثقالی دوازده شاهی مبلغ چهارده تومان و چهار هزار و سیصد و هفتاد و پنج دینار است و نصاب
زکوة در گندم و جو پنج وسق است و هر وسق شصت صاع است و حاصل از ضرب پنج در شصت سیصد است پس زکوة در
گندم و جو واجب نمیشود مگر در صورتیکه هر یک بمقدار سیصد صاع برسد و صاعی چهار مد است و هر مدی چهار یک
من تبریز خواهد بود و مد بنابر مشهور ما بین دویست و نود و دو درهم و نصف درهم است پس مد بنابر تحدید
که دو درهم مذکور شد صد و پنجاه و دو مثقال صیرفی و چهار دانگ مثقال و نصف مثقال صیرفی است و پنجاه شاه که عبارت از
ربع من شاهی است بسنگ شاه [illegible] صد و شصت مثقال صیرفی است پس پنجاه شاه بمقدار شش مثقال صیرفی
و نیم و ثمن مثقال صیرفی و نصف ثمن مثقال صیرفی علاوه از چهار یک من تبریز که مد است پس نیم من شاه که بمقدار بیست و پنج
مثقال صیرفی و سه ربع مثقال صیرفی علاوه است از یکمن تبریز که عبارت از صاع است و یکمن شاه بمقدار پنجاه و یک مثقال
و نیم زاید است از دو من تبریز که عبارت از دو صاع است پس صد و پنجاه من شاه سیصد من تبریز است که عبارت از سیصد
صاع است بمقدار هفت هزار و هفتصد و بیست و پنج مثقال صیرفی علاوه است از سیصد صاع که نصاب زکوة است
و هفت هزار و هفتصد و بیست و پنج مثقال شش من شاهی است و چهل و پنج مثقال است پس سیصد صاع بمقدار صد و
چهل و چهار من شاه است الا چهل و پنج مثقال صیرفی است و از اینجا معلوم شد که مقدار فطره که عبارت از صاع است بمقدار
بیست و پنج مثقال و سه ربع مثقال صیرفی کمتر است از نیم من شاه که کمتر است سؤال شخصی در سالی دو دفعه زراعت مینماید
بعد دو فصل حاصل زرع در هر فصلی جدا جدا بزکوة نمیرسد لکن بعد از انضمام زرع احد فصلین بدیگری بحد نصاب
آیا در اینصورت زکوة واجب باشد یا نه جواب این منصور بچند صورت میشود اول آنکه کسی زرعی نمود و در وقت قبل

ازحصاد کردن ان زرع زراعت دیکر نمود در مکان دیکر اینصورت بی اشکال اینستکه هر کاه هر دو محصول بحد نصاب برسد
زکوة واجبست صورت دیکر اینستکه بعد از حصاد نمودن زراعت اول زرع دیکر نمود این قسم اکر بخوبیت که زرع هر دو
در یکسال بوده باشد ظاهر این است باز لازم است زکوة در صورتیکه هر دو بحد نصاب برسد اکر هر یک اقل از نصاب
بوده باشد قال فی المنتهی والارز والغلات والثمار یختلف اوقاتها الی ان قال وفی ذلک اربع مسائل الی ان قال الرابعة اختلف
اطلاعها وادراکها وهو ان الطلع بعضها او رطب وجذاذه ثم اطلع الباقی بعد جذاذ الاول فکل هذا یضم بعضها الی بعض لانها
ثمرة عام کما ان کان النخل کثیرا فی بعضه رطب وفی بعضه بسر وفی بعضه بلح وفی بعضه طلع فجذ الرطب ثم ادرک
البسر فجذ ثم ادرک الطلع فجذ ضم بعضها الی بعض لانها ثمرة عام واحد والمستند فی ذلک العمومات کالصحیح المروی
عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال ما انبتت الارض من الحنطة والشعیر والتمر والزبیب وما بلغ خمسة اوساق والوسق ستون
صاعا فذلک ثلثمائة صاع ففیه العشر **سؤال** قدر واجب از زکوة در کندم وجو و ابتدای نصاب بیش نیست یعنی
که کندم تا ششصد و چهل و چهار من بوزن شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی نرسد زکوة در ان واجب نمیشود و بعد از انکه
باین قدر برسید زکوة در ان واجبست و همچنین در زاید از این مقدار اکر چه کم باشد و اما قدر واجب از زکوة در
اینها پس اکر آب کندم وجو از آب جاری باشد یا از آب باران باشد یا محتاج باب دادن نباشد مثل اینکه در قرب آب
زرع شده باشد در اینصورت مقدار زکوة عشر حاصل از زراعت خواهد بود پس از دویست من لازم است داده شود
و هکذا اما اکر آب ان از چاه باشد از شتر یا کاو یا با دلاب دهند در اینصورت مقدار زکوة نصف عشر خواهد بود پس
در دویست من بیست من واجب خواهد بود و اکر مختلف باشد یعنی که بعضی اوقات از آب جاری مثلا آب خورده باشد
و بعضی اوقات از آب چاه حکم باغلب خواهد بود پس اکر اغلب اوقات از آب جاری مثلا خورده باشد مقدار زکوة عشر
خواهد بود و اکر اغلب اوقات الاب از چاه داده باشند نصف عشر و اکر غلبه در هیچ طرف متحقق نباشد همان قدر آب که از
جاری مثلا خورده باشد همان قدر از آب چاه داده شد در اینصورت مقدار زکوة سه ربع عشر خواهد بود و بعبارة اخری از
نصف زرع عشر لازم است و از نصف دیکر نصف عشر که نسبت بمجموع سه ربع عشر خواهد بود **سؤال** نصاب کوسفند
در زکوة با اقسام بیان فرمایند انچه واجبست در هر مرتبه **جواب** در کوسفند بنابر مشهور و اقوی پنج نصاب است
اول چهل است ثانی یکصد و بیست و یک سیم دویست و یک چهارم سیصد و یک پنجم چهار صد و اما واجب در نصاب اول
یک کوسفند و در نصاب ثانی دو کوسفند و در ثالث سه کوسفند و در رابع چهار کوسفند و هم چنین است در خامس بعد
از ان هر چه زیاد شود در هر صد کوسفند یکی واجبست مثلا در پانصد پنج کوسفند و در شش صد شش و هکذا **سؤال** شخصی
مالک چهل کوسفند شد بعد از شش ماه که از این کذشت چهل کوسفند دیکر خرید آیا در اینصورت دو کوسفند لازم است
بر این شخص که داده باشد یا اکتفا بیکی میتواند نمود **جواب** بعد از مضی حول در اول بی اشکال لازم است که یک کوسفند
داده باشد لکن کلام در چهل کوسفند ثانی است که آیا بعد از انقضای حول لازم است یک کوسفند دیکر بدهد یا نه
بعضی استدلال کرده اند بحدیث فی اربعین شاة شاة بوجوب دادن کوسفند دیکر ظاهر اینستکه استدلال تمام نباشد
چه ظاهر اینستکه مراد معصوم تحدید نصاب اول کوسفند که چهل است و تمسک باین حدیث در حکم بوجوب کوسفند
دیکر بجهة نیست و بجهة اینستکه اکتفا بهمان یک کوسفند میتواند نمود للاصل السالم عن المعارض وصحیحة الفضلاء عن مولانا
الباقر علیه السلام والصادق علیه السلام فی الشاة فی کل اربعین شاة شاة ولیس فیما دون الاربعین شیء ثم لیس فیها شیء حتی یبلغ عشرین
ومائة والظاهر ان من ملک اربعین شاة وجب علیه شاة ثم بعد ذلک لیس فی الغنم المملوکة زکوة الی ان یبلغ العدد المذکور
سواء کان البلوغ الیه بسبب النتاج الحاصل من الاربعین اولا **سؤال** شخصی مالک پنجاه کوسفند میباشد و طلب بر او کذشت

بکذشته

یک کوسفند به نیت زکوة داد و بعد از ان دو سال کذشت و بحد نصاب ثانی نرسید آیا دیکر زکوة بر ان شخص واجب
هست یا انکه انکه کوسفند بحد نصاب ثانی نرسید بالخبر **جواب** بلی واجبست دو کوسفند بجهة انقضای دو سال
بلکه هر سال اکر بکذرد باز ای هر سالی یک کوسفند لازم است که بدهند تا بحدیکه نصاب اول کمتر شود لعموم قولهم
فی کل اربعین شاة شاة قال فی الشرایع ولو کان عنده نصاب فحال علیه احوال فان اخرج زکوته فی کل سنة
من غیره تکررت الزکوة فیه وان لم یخرج وجب علیه زکوة حول واحد ولو کان عنده اکثر من نصاب کانت الفریضة فی النصاب
وحال علیه احوال تعددت الزکوة وجبر الناقص من النصاب بالزاید علیه الا ان یقصر عن النصاب فیسقط **سؤال**
شخصی مالک چهار صد کوسفند شد در یکوقت و حول بران منقضی شد آیا واجب بر این شخص همان چهار صد
کوسفند که در نصاب اخر واجب بود یا انکه شامل بر جمیع مراتب نصاب مذکور بود **جواب** انچه ظاهر میشود از تتبع
کلمات علما نور الله مراقدهم اینستکه هر کاه کسی مالک شد علاوه بر نصاب را اکر بحد نصاب ثانی مثلا نرسید
مثل انکه مالک یکصد راس کوسفند شد و حول بران منقضی شد واجب بر ان شخص همان چیزی است که در نصاب اول
واجبست پس در اینصورت یک کوسفند بران واجب است در صورت انقضای یکحول و اکر بحد نصاب ثانی رسید مثلا
باشد انکه مالک یکصد و بیست و یک راس کوسفند شد یا علاوه و لکن بحد نصاب ثالث نرسیده باشد واجب بران
شخص همان چیزی است که در نصاب ثانی واجبست یعنی دو راس کوسفند **سؤال** ضعیفه میباشد که شوهر و مبلغ
شصت عدد اشرفی باجاقلو و هفتاد تومان در مدت ده سال در مکانی مخفی کذاشته و مبلغ مزبور را خمس و زکوة
نداده و بعد از ده سال هفتاد تومان را بقرض داد و شصت اشرفی را دارد خمس و زکوة انرا تعیین فرمایند و علاوه
بر مسئله انکه یکی از خریدار از وجه ارث بچهل و پنج تومان و یکی که از ما لک استطاعة از برای حج میباشد که بمکه
مشرف شود یا نمیباشد و لا محاله یکنفر که متوجه خدمات او شود نیز در میباشد چنانچه مستطیع میباشد **جواب**
اما خمس مبلغ مرقوم که لازم است اخراج شود در صورتیکه مال از جمله ارباح بوده باشد که اخراج خمس ان لازم بوده باشد
از شصت عدد اشرفی دوازده عدد اشرفی و از هفتاد تومان چهارده تومان است و خمس لازم مبلغ مرقوم همین قدر است
که مذکور شد بنکرر سنین نمیشود اکر چه اثم در تاخیر اخراج ان ثابتست قطعا در سهم سادات و اما مقدار زکوة
پس ان منکرر میشود بتکرر سنین باین نحو که اول مبلغ مرقوم را از بابت خمس اخراج نموده و تتمه را ملاحظه نموده هر چه
میشود در سال اول ربع عشر ان باقی را به نیت زکوة اخراج نموده و هم چنین در سال ثانی ربع عشر باقی لازم است
از بابت زکوة اخراج نماید و هم چنین ربع عشر باقی در سال ثالث و هم چنین در سال رابع و هکذا تا انکه منتهی شود
و تجاوز نماید از حد نصاب اول زکوة که عبارت از عدد اشرفی باجاقلو است در ذهب و در بیست درهم است در نقره که
معادل پنج مثقال صیرفی است و قیمة ان از قرار نقره مثقال سه عباسی شش تومان و سه هزار و دینار از قرار و دو بیست
مثقالی عددی یکهزار و دویست دینار میشود و اما حکایت استطاعت پس اکر انچه باقی شد در هنکامیکه مالک بوده
و مالک از مسافرت بمکه معظمه نموده البته استطاعت ثابت بود در تاخیر اثم است و عاصی لازم است تدارک
نماید **سؤال** هر کاه شخصی زکوة کندم خود را یا زکوة مال خود را نداده باشد از ان کندم و از ان مال که خمس و زکوة را
نداده است چیزی بستاند و بخورد ملحلال است یا حرام **جواب** این مسئله مبنی بر اینست که خمس و زکوة متعلق
بوده مکلفست یا بعین مال ظاهر اینستکه متعلق بوده باشد بعین مال بنابر این پس حق خمس و زکوة در ان مال بطریق
اشاعه باشد و مالک اخراج نماید و قصد اخراج هم نداشته باشد اکل ان مال مشترک حرام خواهد بود و اکر چیزی

بکذشته

اکر هر یک اقل از
نصاب بود میباشد

ثم ادرک الطلع فجذه

چه قدر است خمس زکوة در هر یک از
کندم وجو

از چهل کرم

ویجبر من الزاید مکنا فی کل
سنة حتی ینقص المال عن النصاب
قال فی التذکرة لو کان عنده
اکثر من النصاب
نصف واجبست عن الجبر حتی
مواد

ازان فروخته وثمن آن را صرف لباس نمایند بپوشند آن لباس حرام ونماز دران باطل خواهد بود سؤال خمس وزکوة را هرگاه
صاحبان مال ندهند با تحصیل میتوان گرفت از بابت امر بمعروف یا نه جواب اول نصیحت وموعظه نمایند اگر مفید
نشد تندی نمایند اگر فایده نکرد ضرب هم میتوان مطالبه نمود سؤال در دادن زکوة قرض ایا داخل اخراجات است یا باید
موضوع بشود وزکوة داده شود ایضا در باب تحمیلات دیوانی باید موضوع بشود یا نه جواب قرضی که صرف در اخراجات
زراعت شده باشد میتوان موضوع نمود اما هرگاه بجهت صرف این زراعت نشده باشد موضوع نیست واما تحمیلات دیوانی
اگر از عین زراعت بگیرند وممکن نبوده باشد استخلاص زکوة اگرچه بطریق تخمین بوده باشد ظاهر اینست که موضوع بشود ودر غیر این
صورت بسیار مشکل است والله اعلم سؤال ایا گوسفند سائمه بیست روز بعلت برف وسرما بچرا نرود وکاه وعلف بخورد زکوة
از آن ساقط میشود یا خیر تحدید در شرع از برای آن شده یا نه جواب علف دادن دو بیست روز موجب سقوط زکوة نمیشود
سؤال شخصی طفل ذکوری دارد وطفل ده هشت ساله بمکتب برده در خدمت معلم میگوید که من چیزی ندارم که خرج تو کنم میخواهد
طفل را ببرد بشغل وکاسبی وطفل راضی نمیشود ومیگوید من محالست که دست از درس بکشم وپدرش جواب میگوید که امروز مکلفی بتو
دیگر من ترا خرج نمیدهم خود فکری بکن پسر میگوید مادر توکل بمن بده تا صرف کنم ودرس بخوانم پدر میگوید تا بحال دادم دیگر بحال [illegible]
ابا نمود اقارب ازوجه زکوة میتوانند بدهند که تحصیل علم کند یا نه جواب حیث ان پدر در صورتیکه فرزندی او راغب وطالب
تحصیل علم بوده باشد او را از تحصیل علم ممانعت نماید بلکه بمراتب وسعادت وفضیلت تحصیل علوم تشنید است مجملا اگر فرزندش
قابل ترقی در مراتب علوم دینیه بوده باشد البته او را ممانعت ننموده بلکه اعانت او نموده در تحصیل علوم در صورتیکه فرزند او قابل
ترقی بوده باشد ومشغول تحصیل شود وخود مؤونه نداشته باشد بر او لازم است انفاق او ودر چنین صورت که آثار ترقی در علوم دینیه در
حق او ظاهر شود نفقه وکسوه او اگرچه بر والد است لکن در امور دیگر مثل کتب وغیره محتاج الیها ومخارج سایر [illegible] از بابت
زکوة با او امداد میتوانند نمود سؤال شخصی وجه خمس از مردم اخذ میکرده ولکن در بلادی است که خالی از مجتهد است سهم غیر
امام را چون میداند که چندان اشکالی ندارد خود بدست خود یا بمعرفت ملاهای بلد که او ناصح ایشان [illegible] وصلاح
ظاهر است واین شخص اعتمادی بایشان دارد بسادات عظام که استحقاق دارند میرساند وسهم امام را از چند جهت نمیتواند از ذمه
خود ادا نمود اول آنکه مجتهد در آن بلد نیست که تسلیم او نماید دوم آنکه در بلادی دیگر که مجتهد جامع الشرایط است از این بلد رفتن این
شخص صعوبت دارد یا شغل دارد که خود بمجتهد برساند یا آنکه نخواهد فرستد بجهت عدم امین یا بجهت اغتشاش راه که در وخطر
تلف آن احتمال تلف دارد سیم اینکه این وجه مبلغ خطیری میرسد وشخص اقبال نمیکند که این همه مبلغ را دست بدهد و[illegible] نظر کند
مجتهدی حاضر نیست که وقتیکه [illegible] میشود فی الفور خود را بری الذمه کند [illegible] بیان
فرمایند که تکلیف این شخص چه چیز است وسهم امام را چکند آیا رخصت میدهند که آن سهم بسادات عظام کم کم با سعی واهتمام تمام
یا خود یا بوساطت ومعرفت ملاهائی که اعتماد تمامی دارد بآنها بسادات کرام عظام که مستحق خمس هستند برساند یا نه [illegible]
[illegible] جواب [illegible] آنچه از سهم سادات است خود [illegible] بشخصی [illegible]
استحقاق او شخص بوده باشد وبعد از قصد قربت واطاعت جناب اقدس احدیت جل شانه بارباب استحقاق برساند [illegible]
الذمه میشود واما امام زمان عجل الله فرجه با این خیالات که در استفتا قلمی شده جاری نمیشود بعدم وجود مجتهد در آن بلد حکم
تغییر حکم نمیشود وهم چنین نیست که موجب سقوط تکلیف شود وهم چنین تعلق این شخص بان مبلغ موجب سقوط آن نمیشود بلی
نقل از آن بلد با وجود ظن تلف محل اشکال است چاره آن بسیار است اقل مراحل اینست که مجتهدی او را یا مجتهد وکیل تعیین مینماید
در اخذ آن مبلغ واین شخص بعد از آنکه این مبلغ که سهم امام است تسلیم وکیل المجتهد نمود ظاهر اینست که بری الذمه میشود واگرچه [illegible]

شود

شود که در بین راه تلف شود البته ضامن آن نموده ودر سلوک شیطان را از خود دور نمود وخود را مشغول ذمه نگذارد وهو العالم
بحقایق احکامه سؤال ایا تاخیر به اخراج خمس فاضل آخر سال جایز است یا نه وایا هدیه وصله رحم ونذر وکفاره ومؤونه تزویج وزیارت حج [illegible]
جواب ظاهر اینست که تاخیر در اخراج خمس میتواند نمود تا انقضای حول آنوقت ملاحظه نموده اگر علاوه دارد باید بدهد ظاهر
اینست که هدیه که لایق بحال این شخص بوده باشد وصله ونذر وکفاره ومؤونه تزویج وزیارات حج واجب در عام استطاعت
کل آنها از جمله مؤونه محسوب میشود پس اخراج خمس بعد از آنها خواهد بود سؤال هرگاه دو نفر فقیر بوده باشند که
وزکوة هم بر ذمه آنها قرار گرفته باشد هریک زکوة خود را بدیگری میتواند داد یا نه جواب میتوانند هرگاه مانعی از راه دیگر نبوده
باشد سؤال هرگاه شخصی جنسی از بابت زکوة بشخصی داد وان شخص زکوة گیرنده زکوة در ذمه او باشد که متمکن از ادایه
آن از مال خود نیست ایا میتواند همان جنس ماخوذ او زکوة را از بابت زکوتی که در ذمه او است باهمان شخص زکوة
دهنده در صورت استحقاق او داد یا نه واین مسئله را از شخصی از مشاهیر علما سؤال نموده اند جواب فرموده اند که میتواند
لکن باید بقیمت داد او ونه قیمت آن روز زکوة محسوب دارند جواب ظاهر اینست که همان جنس را از بابت زکوة بهمان شخص میتواند
داد اگرچه متمکن بوده باشد از ادای زکوة از مال خود واگر جنس ماخوذ از آن شخص متحد باشد با آنچه در ذمه او است
ودر جنس مثل اینکه جنس ماخوذ گندم بوده باشد وزکوة در ذمه او نیز گندم بوده باشد محتاج بتقویم وملاحظه قیمت نیست
بلکه صحیح نیست علی وجه الاطلاق بجهة اینکه گاه هست مراعات قیمت موجب ضرر بمالک میشود وگاه هست موجب ضرر فقرا
بیان این مطلب اینکه قیمت آن گندم مثلا در وقتی که در ذمه او زکوة واجب شد یا مساوی است در قیمه در آنوقت که میخواهد
داده باشد یا مخالف ودر صورت ثانیه یا زیاده است یا اقل در صورت زیادتی موجب ضرر بمالک میشود ودر صورت اقل
بفقرا بلکه موجب برائت ذمه زکوة دهنده نمیشود کما لا یخفی علی المتامل بلی در صورت اختلاف جنس لابد است از ملاحظه قیمت
سؤال مقدار زکوة فطره چه قدر باید داد جواب زکوة فطره هرگاه بمن سنگ شاه که متعارف حال است اگر اخراج نماید غله را باید
اخراج نمود خواهد بود بلکه قدری بیست وپنج مثقال کسری از قدر واجب علاوه خواهد بود سؤال گوسفندی داریم که
خورده میباشد وقدری درشت که حمل بهم رسیده بجهة آنها وقدری بجهة کشتن نگاه داشته ایم که صرف کنیم از آن خود
مخلوط میباشد زکوة آنها چه طریق باید داد جواب گوسفند تفرقه ما بین کشتن بجهة تصرف حیث نیست اگر نصاب
گوسفند ثابت باشد وحول بگذرد یا بعضی الوقت تملک تا داخل در ماه دوازدهم حال نصاب آن باقی باشد ودر صحرا
بچرد یا این نحو که علف خریده بگوسفند ندهد اگرچه در نصف سال بوده باشد در آنوقت زکوة لازم است سؤال در غله
مشترکی که نصاب بوده باشد مشاعا بین الکبار والصغار بعد از مضی حول آیا کبار میتوانند این کسر را در سهم صغار
قرار بدهند یا باید بعد از وضع سهم صغار تتمه را از زکوة بدهند واگر چند حول بر او گذشته باشد بجهة نخواستن زکوة یا
براید جواب بلی که مشاع بوده ما بین صغیر وکبیر وحول بر آن گذشته لازم است بقدر سهم کبیر زکوة اداء شود اخراج
نماید وحال خواهد بجهة قرار زکوة کل از سهم صغیر قرار بدهد وسهم کبیر را از مال غیر زکوتی قرار دهد ظاهر اینست که
نتواند نمود وکیفیت اخراج زکوة در سنوات متعدده که بگذرد سال اول مقدار زکوة موضوع نموده ودر ثانی باقی مال بعد از
وضع زکوة سال اول ملاحظه نموده هرچه زکوة او بشود داده باشد وهکذا در سال دیگر سؤال قریه اربابی داریم زکوة
آنرا بعد از خرج صحرا ومالیات دیوانی باید داد یا آنچه عاید ارباب میشود زکوة داده شود یا آنکه کل محصول قبل از خرج دیوانی
ومخارج صحرا از قبیل اجرت کش وبوجار وغیره بیان فرمایند قریه دیگر یا حاکم شریکند آیا از زکوة جدا باید بدهند جواب اخراجات
متعلقه بخصوص زراعت این سال را وضع میتواند زکوة او را باید بدهد واما ماخوذ دیوانی بر تفصیلی که از پیش اگر از عین

استطاعت از جمله مؤونه سال محسوب میشود وبعد از وضع اینها خمس را باید بدهد یا نه بلکه پیش از وضع

میشود

وزکوة ندهند

کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۱۳۰۲

مزروع میگیرند باین نحو که ثلث حاصل یا نصف آن یا کمتر یا زیادتر از عین آن حاصل را میگیرند در اینصورت اگر مالک متمکن
از دفع کل زکوة بوده باشد اگرچه بطریق مخفی در شب و روز و وقت خلوت باین نحو که هرگاه زکوة را اخراج نموده باعامل هم
اطلاع بهم رساند دیوان آنچه معهود بود که میگرفتند مثل ثلث حاصل ثلث ما بقی را میگیرند در اینصورت لازم است اخراج
زکوة از کل نماید آنچه ماخوذ دیوانی را وضع نمیتواند نمود و اگر اخراج نمود با تمکن میباید از عهده زکوة آنچه و اگر نیز براید
باشد و اگر متمکن از اخراج زکوة بنحوی که مذکور شد نبوده باین نحو که باشراهم دیوان از وقت حصاد تا آخر متفق
یا آنکه در حین حصاد یا قبل از آن یا در بیدر و تخمین مینمایند مقدار را از کل میگیرند خواه دفع زکوة مخفی نماید یا نه در
اینصورت ظاهر اینست ماخوذ دیوان را میتواند وضع نمود و اگر بخیال دیوانی مقدار میگیرند نه از عین آن حاصل پس اگر
آن وجهی که میگیرند موقوف علیه اصل زراعت بوده باشد باینمعنی که اگر وجه آن را ندهند نمیگذارند زراعت بکند ظاهر
اینست که در اینصورت نیز آن وجه را میتواند وضع نمود از آنچه مذکور شد حکم در آنچه باشتراک زرع میباید مخصص
شد باین نحو آنچه اخراجات متعلقه بآن زراعت است وضع میتواند نمود **سؤال** هرگاه در ذمه زید خمس آل رسول باشد
هرچند وعظ و نصیحت و موعظه بآن ندهد و بجبر هم نمیتوانند گرفت از او و هرگاه کسی خفیه از مال زید بردارد و بسادات
بدهد از حیثیت امر بمعروف ایا خمس زید حساب میشود یا نه و آن شخص که برداشته مشغول الذمه است یا نه **جواب** از باب امر
بمعروف و نهی از منکر آن شخص را جبر میتوان نمود در اخراج خمس لکن اخذ مال او بعنوان سرقت اگرچه بقصد دادن
بارباب استحقاق خمس باشد ظاهر اینست جایز نبوده باشد **سؤال** با وجود وجوب خمس در تملیکات هرگاه صاحبان آن خمس را
ندهند نماز در آن املاک از برای خود متصرفین و غیر ایشان و سایر تصرفات مثل استعمال آب حمام و آنچه صورت دارد
و هرگاه خواسته باشند شرکاء مثل زوج و غیره که املاک قسمت نمایند ایا احتیاج باطلاع حاکم شرع میباشد یا نه و هرگاه
صاحبان تملیکات خمس آنها را ندهند ایا زوج و غیره بعنف میتوانند بگیرند یا نه **جواب** خانه یا باغ یا ملکی که در قیمت
پنجاه تومان مثلاً گنجایش داشته باشد هرگاه زوج بزوجه خود مصالحه نماید بمبلغ ده تومان از صداق او بر زوجه
لازم است بعد از وضع ده تومان که چهل تومان بوده باشد هرگاه خمس آن را ندهد تصرفی که در آن نماید مثل نماز
با شخصا که مطلع بحقیقت حال بوده باشد باطل است و اما در حق خود ضعیفه و زوج او که مطلع هست از حقیقت حال
پس اگر بعد از علم باینکه اخراج خمس از آن تملیک لازم است بوده باشد نماز باطل است و اگر قبل از علم بوده باشد محل اشکال
لکن دور نیست که صحیح بوده باشد و اما اکل از وجوه حاصل آن بخارات پس آن نیز حکمش از آنچه مذکور شد ظاهر میشود
بعد از آنکه علم بحقیقت حال بهم رسید حمام و جایز نیست تصرف نظر باشتراک ما بین سادات و مالک و اما قبل از علم
اگرچه حکم بحرمت نمیتوان نمود لکن دور نیست که ضامن بوده باشد و لکن در حق زوجه ممکنست که قیمت نموده خمس قیمت را
از مال خود داده باشد و حاجت بنصوب حاکم شرع و غیره نیست لکن باید دقت نموده تماما مقدر در قیمت نشود و در صورتیکه
ضعیفه بخواهش خود ندهد دیگران از باب نهی از منکر او را منع میتوانند نمود در این باب **سؤال** تملی فرمایند در خصوص
ملک مجهول المالک که ایا تصرف در آن بدون اجازه از حاکم شرع و تصرف در ملک مزبور نماید مالک میشود یا نه **جواب**
در صورت ثبوت موضوع یعنی مزرعه مخروبه مجهول المالک بوده باشد چنان زمینی مال امام علیه السلام است و در زمان غیبت امام
رخصت داده در حق شیعیان ایشان ثابت حاجت باجازه از حاکم شرع نیست اما اینکه اراضی مخروبه مجهول
المالک مال امام علیه السلام است از جمله انفال است پس ظاهر اینست که محل خلاف ما بین فقهای شیعه اطلاع امام مقام نبوده
باشد و مدلول علیه بجمله از احادیث معتبره است از جمله حدیث صحیح است از حلبی الحدیث اینست الانفال کل ارض خربة

وبطون

وبطون الاودیة فهو لرسول الله و هو للامام من بعده یضعه حیث یشاء و از جمله آن احادیث مرسل کالصحیح است که فرموده
الانفال کل ارض خربة قد باد اهلها و از جمله آن احادیث حدیث موثق کالصحیح است که فرموده الانفال ما کان من ارض
خربة او بطون الاودیة فهذا کله من الفیء و از جمله آن حدیث صحیح است که فرموده در بیان انفال کل قریة یهلک
اهلها او یجلون عنها و انما انچه تصرف در آن جایز است نسبت بشیعیان ایشان و جواز تصرف توقف باجازه حاکم
شرع نیست پس مدلول علیه است باخبار معتبره از جمله حدیث صحیح است از ابی خالد الکابلی از جناب امام محمد باقر
که فرموده وجدنا فی کتاب علی ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین انا واهل بیتی الذین اورثنا
الله الارض و نحن المتقون والارض کلها لنا فمن احیی ارضا من المسلمین فلیعمرها الی ان قال فان ترکها او اخربها فاخذها
رجل من المسلمین من بعده فعمرها و احیاها فهو احق بها من الذی ترکها الحدیث و احادیث در اینمطلب مستفیض است
سؤال هرگاه درخت چنار یا درخت دیگر مثلا در حسینیه یا در ایوان امامزاده باشد و گفته میشود که وقف است و وقف بودن او
غیر معلوم و واقف و موقوف علیه غیر مشخص بجهت بعد عهد مجهول من جمیع الوجوه هست ایا هیمه شکسته یا دیگر میتوان صرف آن نمود یا
نماید و تصرف مالکانه نماید **جواب** چنین چیزی که وقفیت آن معلوم نیست و هم مالک آن معلوم نیست پس مجهول المالک
خواهد بود حکم مجهول المالک آنست که بنیابت مالک تصدق نماید و تصدق در چنین تصدق برخود قرار دهد که اگر مالک
پیدا شد و تصدق خود را امضا نمود آن تصدق برای او باشد **سؤال** زکوة را میتوان بشخصی که قرائت و مسایل خود را اخذ نکرده باشد
بابتیم که پدر او عاری از مسایل بوده باشد داد یا نه **جواب** صرف زکوة را بایتام باینمعنی که بولی یتیم یا قیم شرعی آن داده که
صرف یتیم نماید عیب ندارد و اما زکوة دادن بشخصی که عاری از مسایل نماز بوده باشد خوب نیست بلکه مشکل است که زکوة
داده برئ الذمه شود **سؤال** ایا کسیکه معامله میکند و چیزی میخرد و میفروشد مثلا ده تومان یکدفعه نفع میکند ایا اخراج
خمس آنوقت یا بعد از انقضای حول است آنوقت حساب کند هر قدر نفع کرده خمس آن را بدهد ایا مهمانی و تحفه و کفارات و نذر و
مؤنه هست یا نه **جواب** ظاهر اینست که هدیه که لایق بحال این شخص بوده باشد و صله و نذر و کفارات و مؤنه تزویج و زیارات
حج واجب در عام استطاعه کل اینها از جمله مؤنه محسوب میشود پس اخراج خمس بعد از وضع کل اینها خواهد بود **سؤال**
در بیان ملک مخروبه که مجهول المالک است ایا تصرف آن موقوفست باذن مجتهد جامع الشرایط فتوی **جواب** اراضی مخروبه
که مجهول المالک بوده باشد از جمله انفالست مخصص بامام زمان عجل الله فرجه و در زمان غیبت امام علیه السلام شیعیان ایشان
ماذون هستند که احیای آن نموده باشند در صورتیکه احیا نموده اند اخذ احق و اولی میباشند و از دیگران کسی را تسلط
نیست از آن شخص اخذ نماید لکن آنچه بیان کرده شد در صورتی است که ارض موات بوده باشد و مالکی بجهت آن نباشد و در
تصرف کردن محتاج باجازه مجتهد نمیباشد **سؤال** عرض میشود که حقیر مبتلا میشوم ببعضی اوقات بامور چند که باید اذن
مجتهد باشد لهذا و ما اختیاط امور بر وفق شرع انور انجام داده شود تا امر بکند در مثل آنکه خانه حکام و امثال ایشان یا کسانیکه
خمس و زکوة نمیدهند نوعی میشود که میرویم بخانه ایشان باید بجای ما نشسته و فرش ایشان بدهیم از جهت یقین در حرمت یا شبه
با ایشان یا غیر جوی یکساعت یا بیشتر و اکثر عوارض تمام میشود اجازه قرار بدهیم بالطعام و قهوه و قلیان و کلاب ایشان را
در نظر دارد در هم باکسی بدهیم و از قبیل اذن ایشان مثل اینکه بگوئیم اینجا اختیار این طعام و اینها و اکل از قبیل اینها
و اگر ندارند میتوانیم بیاییم یا بدهیم از بابت مظالم ایشان و از ایشان بگوئیم که مال تو است یا مهمان میکنی میخوریم و آن بگوئید
مهمان کرده میخورید یا طعام و اما الله آن مجهول و او مال او بگوئید بخورید و چرا از بابت مظالم بگوئیم بدهید تا طعام شبهه
شود یا دقیق نصیحت بما باشد بدون اطلاع مالک از او بدهیم از بابت مظالم و او قبول کند و بگوئید بخورید **جواب** این

مطلب مشتمل بر چند مطلب است اول آنکه اگر کسی خمس و زکوة خود را ندهد و در خانه چنین اشخاص رفتن بقصد ضیافت
و غذا در خانه چنین اشخاص خوردن صحیح است یا نه جواب اصل خمس و زکوة ندادن موجب آن نمیشود که حکم شود بحرمت اکل
در خانه او و در صورتیکه ضیافت کند نظر باینکه افعال مسلمین محمولست بر صحت احتمال دارد این ضیافت را از غمای اموال نموده
باشد یا از مالی که نموده باشد که خمس نداشته باشد یا قرض نموده باشد و این ماکول را از آن مال قرض مهیا نموده باشد و
هم چنین است حال در زکوة بعضی عالم است باینکه این ضیافت از مالیست که زکوة در آن تعلق گرفته یا علم بعدم اخراج زکوة در این
صورت میگوئیم که این شخص مهمان یا از اهل استحقاق خمس است در صورت خمس و یا از اهل استحقاق زکوة است در صورة زکوة
یا غیر مستحق خمس و زکوة هیچیک نیست در صورتیکه این شخص مستحق زکوة بوده باشد اشکالیکه در اینصورت میتوان نمود
که زکوة متعلق بعامة فقرا است مادامیکه مکلف بزکوة بقصد زکوة بیکی از فقرا تسلیم ننماید مال او نمیشود پس بعضی از فقرا در
اینصورت تصرف در آن نمیتوانند نمود نظر بعدم اختصاص و تحقق اشتراک با غیر از این و آنچه که مستحق زکوة میتوان
زکوة تصرف نمیتواند نمود و جواب از این میتوان گفت محصل جواب اینست که دو نحو شرکت در زکوة متصور است یکی ما بین فقراء
و مالک و ثانی ما بین فقرا شرکت اول بعنوان اشاعه است و لهذا بدون اذن مالک تصرف نمیتواند نمود اگرچه بقدر
زکوة باشد شرکت دویم بعنوان اشاعه نیست بلکه شرکت بطریق بدلیت است و لهذا ایصال بطایفه ارباب استحقاق و تسویه ما بین
ایشان لازم نیست بنابراین میگوئیم در صورت مفروضه ظاهر اینست اکل آن ماکول که از عین مال زکوة است یا مالیکه زکوة در آن
بوده مهیا شده است نسبت بمستحق زکوة جایز خواهد بود نظر بثبوت اذن مالک بعنوان معطی زکوة پس تصرف مینماید
مستحق زکوة چیزی را که شرکت میان صاحب ضیافت و میان فقرا که این شخص احدی از ایشان است بمقتضای
[illegible] که فرموده انما الصدقات للفقراء والمساکین شرکه در اینصورت بطریق اشاعه ما بین مالک و مستحق زکوة کار آن چیز شرکت
میان دو نفر احدهما باذن دیگری در آن تصرف مینماید از آنچه مذکور شد دانسته میشود که بان مقدار که از مال زکوة در
آن مال هست که آن شخص بقصد زکوة تصرف در آن مینماید رفع اشتغال ذمه از مالک میشود یا نمیشود که مقدار آن لازم نیست
لکن احتمال معاقب بودن در ترک امتثال قائم است نظر باینکه اعطای آن مال را بقصد زکوة ننموده پس اگر در مثل صورت
مفروضه یعنی صورت ضیافت هرگاه قصد امتثال داشته باشد احتمال اثم نیز مرتفع خواهد بود و هم چنین است حال
در مالیکه خمس در آن بوده باشد از اعمال ضیافت کند در حق مستحقین ایشان در صورتی بود که این شخص مستحق زکوة یا
خمس بوده باشد و اما هرگاه مستحق خمس نبوده باشد امر در اینجا اشکل از سابق است نظر باینکه از ماکول مهیا شده است
از مال مالک یا مستحق خمس و اذن نسبت باین شخص نظر باینکه تصرف در مال مشترک ما بین شریکین توقف دارد بر اذن
هر دو و اذن احدهما کفایت نمیکند پس تصرف جایز نیست غایة تدبیری که در این مقام میتوان نمود اینست که [illegible]
عوض تلف نظر باینکه مفروض اینست که مالک تا ادای خمس و زکوة است پس هرگاه متصرف در حین تصرف بر خود قرار دهد
که خمس آنچه اکل تصرف میکند در صورت خمس ایصال بارباب استحقاق نماید و ربع عشر او در زکوة ایصال بارباب
استحقاق زکوة نماید در اینصورت تصرف بی عیب خواهد بود نظر باینکه این احتیاطی است بر فقرا مطلب ثانی آنکه [illegible]
بر در خانه حکام میماید ماکولی حاضر میشود میشاید تصرف و اکل آن چه حال دارد جواب میگوئیم مادامیکه علم بحرمت [illegible]
بخصوصه نداشته باشد بمقتضای ظاهر شریعت مطهره حکم بعدم جواز تصرف در آن نمیتوان نمود بنابراین بلکه تصرف در آن
جایز و اکل آن مباح خواهد بود و اما هرگاه علم بحرمت آن حاصل باشد پس این دو قسم میشود اول آنکه مالک مشخص
بوده باشد دویم آنکه مالک آن مجهول است اول اگر استیذان

سؤال هل یجب الزکوة فی الاعیان الاربعة الاشیاء المذکورة ام یجزی مثلها او قیمتها فی الذمة جواب نعم یجب الزکوة فی
العین لکن یجوز الاخراج بدفع القیمة او مثل تلک العین سؤال هل علی عامل المزارعة والمساقاة زکوة اذا بلغ نصیبه النصاب
مطلقا وان اختص المالك الارض بالبذر ام یجب علیه اذا کان البذر منهما او اختص هو به جواب یجب علیه الزکوة عند تحقق
النصاب فی سهمه ولو لم یکن له بذر اصلا او لم یصدق علیه انه مالك هذا العقد ومن الغلة بالمزارعة [illegible] الحکم بالوجوب
سؤال هل یجب الزکوة علی المالك الارض رقبة ام بیعه والمالك لمنفعتها بالاجارة مثلا او بالصلح من المالك او الحاکم بالحکم
کذلك هل علی مالکها او انتم علی الوقت بحال الناس زکوة ام لا ولو ملك منفعتها بالوقف علیه هل علیه الزکوة والغرض ان المالك الطرف الوجوب
الزکوة ما هو جواب اذا کان الزارع مالکا للمنفعة الارض سواء کان ذلك بسبب الملکیة الرقبة او لا یکون ذلك المالك زکوة ولو کان
بطریق العادیة بل یمکن القول بان لك ولو مع علم المالکیة اثم کما اذا فرض المزارعة فی الارض المغصوبة فان له تملك النصاب الزکوة

کتاب الصوم سؤال زن در ایام صوم میتواند در آب رود بدون آنکه سر را داخل آب کند جواب داخل شدن در آب
در حین صوم بلی جایز است لکن احتیاط اینست که در آب ننشیند احتیاط شدید در ترک جلوس است سؤال هرگاه
شخص صایم در ایام رمضان غسل ارتماسی کند عمداً یا سهواً غسل واجب باشد یا ندب آیا در جمیع صور غسل و صوم او هر دو
صحیح خواهد بود یا باطل یا بالتبعیض از صور حکمش با بعضی دیگر مخالف خواهد بود جواب ملخص سؤال بالمآل راجع بچند
چیز است اول صحت و فساد غسل است با تعمد ارتماس و حکم این بنابر مشهور و حق من حرمة الارتماس للصائم بمقتضای نهی
شرعیه و فساد است و فرقی ما بین واجب و مندوب نیست بلی اگر در وقت غسل نیت کند بلکه در آن خروج قصد تحقق غسل کند حکم
بصحت غسل بعید است و اگر در وقت گرون در زیر ماء نیز نیت کند حکم بصحت آن مستبعد نباشد مع اشکال فیه ثانی آنکه
تعمد ارتماس منشاء فساد صوم میشود یا نه و در این خلاف عظیمی ما بین فقهاء اعلی الله مقامهم فی الجنة العلیا مشهور است
جمعی از قدمای اصحاب قایل بفساد صوم و لزوم کفاره اند و بعضی دعوی شهرت قدما بر این نموده اند و سید مرتضی در انتصار
و سید ابن زهره در غنیه بر این دعوی اجماع کرده اند و فرقی در این باب ... از آنکه صحت غسل واجب یا مندوب بوده
باشد یا غیر غسل نمیباشد و مشهور میان متأخرین صحت صوم و عدم لزوم قضا و کفاره است و بعضی قایل بفساد صوم و تفصیل
بقضا و کفاره بثبوت اول و نفی ثانی میل کرده اند و این قول شهید مرحوم در دروس اختیار نموده و ابن براج نیز حکایه
نموده اند و جمیع این اقوال متفق اند در ثبوت حرمت و بعضی قایل بعدم حرمت اصل ارتماس شده اند و این قول را جمعی نسبت
بسید مرتضی و ابن ادریس داده اند و از علامه مرحوم در منتهی نسبت عدم کراهت را بابن ابی عقیل و بعضی نقل نموده اند
و بنابر این قولین نیز قضا و کفاره منتفی است بلکه فساد غسل هم لازم نباید و قول ثانی اقوی است و اصل عمده شاهد بر
اینست و خصوص موثق اسحق بن عمار نیز دلیل است حیث قال قلت لابی عبدالله علیه السلام رجل صائم ارتمس فی الماء متعمداً علیه قضاء
ذلک الیوم قال لیس علیه قضاء و لا یعودن و شیخ مرحوم در استبصار بعد از آنکه میل باختیار این قول نموده فرموده لست اعرف
حدیثاً فی الایجاب القضاء و الکفارة او ایجاب احدهما علی المرتمس فی الماء و دعوی اجماع سید مرحوم در ایجاب قضا و کفاره
مسموع نیست بعد از آنکه خلاف او ... باشد کما عرفت قال العلامة فی التذکرة الاغتماس فی الماء قال الشیخان یفسد الصوم و
قال المرتضی لا یفسد و هو قوی و للشیخ قول ثانی محرم غیر مفسد و هو حسن انتهی و بهذا یعلم الجواب عن دعوی الاجماع الذی
حکاه فی المختلف عن الشیخ و ... ابن زهره بر فرض حجیت امثال این مقام مقاومت نمیتواند نمود لکن شبهه نیست در اینکه اثبات
قضا بلکه کفاره اقرب باحتیاط و اوفق بمنهج نجات است ثالث آنکه ارتماس نسیاناً موجب فساد صوم میگردد یا نه و اگر بنحو غسل
بوده باشد منشاء بطلان او میشود یا نه ظاهر اینست که ارتماس نسیانی بی اشکال و بی خلاف مضر بصحة صوم نیست و غسل هم
ظاهراً بی اشکال صحیح باشد سؤال هرگاه شخصی در نهار رمضان استمنا بکند عامداً او نسیاناً عالماً بالحرمة او جاهلاً
آیا مبطل صوم است یا نه و بر فرض ابطال آیا قضا و کفاره هر دو واجب یا قضای تنها بر فرض وجوب کفاره آیا یک کفاره
واجب یا بعینه جواب ملخص سؤال بالمآل راجع میشود بچند چیز اول آنکه تعمد بی اشکال مفسد صوم و موجب
قضا و کفاره هر دو میباشد لکن در صورتیکه منی خارج شود و الا صوم صحیح اما آثم است و در صورت ثانی یعنی در صورتیکه
جاهل بوده استمنا موجب فساد صوم میباشد و مسئله محل خلاف جمعی قایل بلزوم قضا و کفاره شده اند مثل علامه در ...
قول او صاحب کفایه نسبت بالکثر داده و جمعی مثل محقق مرحوم و علامه و شهیدین مرحومین و صاحب مدارک و غیرهم اکتفا
بقضای تنها نموده اند و جمعی قایل بتفصیل شده اند و ظاهر ثانی است هر چند احتیاط اول است ثانی تعمد استمنا است
با جهل بحرمت آن در این صورت اگر عالم بوده باشد که مفسد صوم است موجب قضا و کفاره هر دو خواهد بود و الا یا عالم بحرمت

وجاهل

و جاهل یا فساد او است که مذکور شد ثالث تعمد استمنا است نسیاناً ... که صوم نموده اقدام این فعل شنیع نموده
در این صورت قضا و کفاره بر او لازم نیست و صوم او صحیح است لکن آثم خواهد بود بفساد حرمت فعل رابع بیان کفاره است
بلی است یا بعینه و این صورتیکه استمنا ... بالجمله استمنا بحرام باشد خلافست جمعی از فقهاء رضوان الله علیهم بجمع بین
الکفارات ثلث قایل شده اند لکن ظاهر جواز اکتفا بکفاره واحده است هر چند بنابر احتیاط در جمع میباشد سؤال هرگاه
شخصی جاهلاً بتحریم الارتماس در نهار رمضان الماضی غسل ارتماسی بجا بیاورد آیا موجب فساد صوم خواهد بود یا نه
و بر تقدیر افساد آیا قضا و کفاره هر دو واجب خواهد بود یا نه و هرگاه شخص در نهار رمضان افطار بجا آورد با استمنا و بعد
غسل ارتماسی نماید غسل او صحیح است یا نه جواب حکم در مسئله اولی اینکه ارتماس مطلقا با علم بحرمة یا جهل باو منشاء فساد صوم
ظاهراً نیست پس قضا و کفاره بر مرتمس مطلقا خصوصاً در وقتیکه جاهل بحرمت باشد لازم نیست لکن احوط اتیان قضا است
هم میباشد و در مسئله ثانیه اینکه هرگاه ابطال صوم بیکی از مفطرات نموده و بعد غسل ارتماسی نماید ظاهر اینست که غسل
او صحیح است و وجه بطلان غسل ارتماسی از صایم تعلق نهی است بارتماس او بنابر اینکه نهی در عبادات مقتضی فساد است
و جمیع اخبار ناهیه که در این باب بنظر رسیده مختص بصایم است و شامل مفطر و ارتماس که از او صادر شده باشد نیست
و دعوی اولویت هم در این باب ممکن نیست سؤال در خصوص نیت صوم و منافیات بنوعی که در ایام ملا زمان عالی میباشد
بیان فرمایند و وقت نیت را بیان فرمایند چه وقت نیت کند و همچنین غسل جنابت هرگاه در شب احتلام شود چه وقت
نیت نماید قربةً یا واجب نیت کند جمیع مراتب را بیان فرمایند جواب نیت چنین مینماید که من منع خود مینمایم از اکل
و شرب عادی و غیر عادی و جماع و استمنا و تعمد کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و از تعمد بقا بجنابت و ایصال غبار
غلیظ بحلق و ارتماس و حقنه بمایع و تعمد قی و از معاودت بنوم جنباً از طلوع فجر صادق الی الغروب بجهة امتثال امر الهی
جل شانه اگر حکم بلزوم این نحو ... مشکل است لکن باین نحو نیت قطعی الصحة است و وقت این نیت هم در شب است هر وقت که
خواهد خوب است حفظ همه اینها ضرور نیست همینکه اینها را دیده باشید همین قدر اشاره کند که امساک میکنم از این امور معهوده
از اول فجر الی الغروب بجهة اینکه بر من واجب است قربة الی الله کفایت خواهد نمود و غسل جنابت در شبهای ماه مبارک رمضان
و وقت آن شب که نماید نیت قربت و طلب مطلق در جمیع عبادات کفایت میکند سؤال در شروع نمودن بروزه کفاره مراعات اول ماه اولی
خواهد بود یا نه و هرگاه از اول ماه شروع کند و باعتبار این ماه را ناقص باشد و یوم الشک را روزه بگیرد و روز بعد ... شود
و ماه بیست و نه روز تمام شود از ماه دیگر یکروز را روزه خواهد داشت یا دو روز را و هرگاه دو روز را روزه داشت
تتمه را بیست و هشت روز روزه خواهد داشت یا بیست و نه روز و یوم الشک را هرگاه روزه بدارد و غره محسوب خواهد
داشت یا آنکه بعد از یوم الشک همان ماهی که بیست و نه روز تمام شده بحساب خواهد کرد جواب این سؤال مشتمل بر
چند مطلب است اول آنکه در روزه مراعات اول ماه اولی خواهد بود حکماً اشکال در این باب نیست ما بین اینکه شهرین
هلالیین را روزه بگیرد با علم انکسار یا شهرین عددیین که عبارة از شصت یوم بوده باشد یا آنکه یک ماه هلالی اختیار
کند ماه دیگر را عددی مع انکسار احدهما و اتمام ماه منکسر علی التقدیرین سی یوم لازم است و اولویت بعض بر دیگری معلوم
نیست مطلب ثانی آنکه هرگاه یوم الشک را روزه گرفت و ماه بعد از بیست و نه روز تمام شود از ماه دیگر یکروز را روزه خواهد
گرفت بجهة تحقق تتابع یا دو روز جواب یکروز قطعاً کفایت میکند در تحقق تتابع و دو یوم لازم نیست و بر فرض روزه گرفتن
دو یوم از ماه قطعاً بیست و هشت روز کفایت میکند و احتیاج به بیست و نه روز نیست بلکه دو روز نیست که کمتر شود صوم
همان یوم الشک کفایت میکند در تحقق تتابع نظر باینکه شرعاً ... از ماه قبل محسوب ... ماه شرعا یوم بعد از تمام شدن

وجوب میتواند بود

بالانکسار بود

از بیست و نه روز تمام میشود ماه هلالی پس صادقست یکماه و یکروز روزه گرفتن است شرعا بنابر این اگر بیست
و نه روز میتواند نمود و در تحقق صوم شهرین لکن احتیاط اینست از ماه بعد روز اول را روزه بدارد و تتمه را بیست و نه
روز را تمام کند **سؤال** شخصی روزه استیجاری بگیرد و بعد از ظهر فراموش کرده چیزی خورده چه باید کرد **جواب**
چونکه فرض اینست که چیز خوردن نسیانا است روزه او صحیح است چیزی بر او نیست بلی افطار کردن بعد از ظهر عمدا جایز نیست
و اگر بعد از ظهر عمدا افطار نماید لازم است ده مسکین را اطعام نماید و با عجز از اطعام سه روز روزه بگیرد **سؤال** نیت
صوم را بیان فرمایید بنحویکه مفهوم و مشخص شود **جواب** در صوم واجب چنین نیت کند که من فردا روزه میگیرم بجهت
امتثال امر خداوند عالم جل شانه که بر من واجب کرده است لکن باید روزه را بداند که چه چیز است پس میگوییم روزه
عبارتست از امساک کردن از اکل و شرب معتاد و غیر معتاد و جماع و استمنا و ارتماس و ایصال غبار و دخان غلیظ و دود تنباکو
بحلق و کذب بخداوند عالم جل شانه و کذب بجناب رسول خدا و ائمه علیهم السلام و احتقان بمایع یعنی اماله نمودن و قی
نمودن عمدا یا بمعنیکه صوم عبارتست از اجتناب نمودن از نه چیز مذکوره از طلوع فجر صادق تا غروب پس معنی آنکه روزه
میگیرم واجب قربة الی الله آنست که ترک میکنم از طلوع فجر صادق تا غروب اشیاء مذکوره را بجهت اطاعت و فرمانبرداری جناب
باری تعالی شانه و اما بقای بر جنابت عمدا تا طلوع فجر پس آن اگرچه مستلزم بطلان صوم است لکن اجتناب از آن معتبر
در ماهیت صوم نیست بلی صوم عبارتست از امساک از امور مذکوره از طلوع فجر تا غروب در صورتیکه این امساک مقرون
ببقای با جنابت عمدا تا طلوع فجر نبوده باشد پس هرگاه باقی بر جنابت ماند تا طلوع فجر و امساک و اجتناب از امور مذکوره
نمود از فجر تا غروب این امساک شرعا صوم نیست لکن مقصود اینست که لازم نیست که حین نیت ملتفت این شود که من ترک
غسل خود میکنم از تعمد بقای بر جنابت تا فجر بلی این معنی شرط تحقق صوم است معتبر در مفهوم آن و هم چنین است خواب ثانی
در حق جنب یعنی لازم نیست در حین نیت ملتفت این شود که من اجتناب میکنم از خواب ثانی با جنابت مجملا این دو چیز
معتبرست در شرط و صوم عبارتست از اجتناب از نه چیز مذکوره لیکن در نیت لازم است بنحویکه مذکور شد **سؤال** التماس اینست حکم
قلیان کشیدن در روز ماه مبارک رمضان در حق صایم بیان فرمایند یا قایل بحرمت یا قایل بجواز و مستند طرفین **جواب**
مشخص است قلیان معهود در کتب احدی از فقها نیست بلکه مذکور دخان است پس میگوییم آنچه تصریح فرموده بآن
صاحب ذخیره و کفایه آنستکه قایلین بحرمت اکثر متاخرین است و قایل بجواز بعضی لکن در دخان غلیظ و غبار عبارت ایشان
در هر دو کتاب اینست و اکثر المتاخرین الحقوا بالغبار الدخان الذی یحصل منه اجزاء و یتعدی الی الحلق کبخار القدر و نحوه
و انکره بعضهم و هو حسن انتهی بلکه ظاهر صاحب مدارک اطباق متاخرین است بر حرمت قال و الحق المتاخرون من الاصحاب بالغبار الدخان الغلیظ
الذی یحصل منه اجزاء و یتعدی الی الحلق و بخار القدر و نحوهما لکن آنچه بنظر حقیر هست از قائلین بحرمت محقق ثانی است
در جمله از مصنفات خود قال فی تعلیقاته علی الشرایع بعد الحکم بتحریم ایصال الغبار الغلیظ الی الحلق و لا باس بالحاق الدخان
الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء الغلیظ یتعدی الی الحلق و کذا بخار القدر و نحوه و فی تعلیقاته علی الارشاد و لا یبعد الحاق
الدخان الغلیظ الذی ینفصل عنه اجزاء و کذا بخار القدر و نحوه و هم چنین شهید ثانی در مسالک قال و الحق به بعض
الاصحاب الدخان الغلیظ و بخار القدر و نحوه و هو حسن ان تحقق معها جسم و مشی علی اثرهما الفاضل الخوانساری قال فی
تعلیقاته علی الروضة بمثل ما حکاه و نحوه عن المسالک و دود که از غالب قلیانها ناشی میشود که دهن پر میشود در اینکه دخان غلیظ
است محل تامل نیست از همین دود منفصل میشود اجزا بنابر این کسانیکه دخان غلیظ را مبطل صوم میدانند لازم الحاقست
که حکم کنند باینکه قلیان کشیدن متعارف میان اغلب الناس مبطل صوم بوده باشد بلی حرفیکه در اینمقام میتوان گفت اگر موضوع

مشخص

مشخص نشود رسیدن آن بحلق معلوم نیست لکن این خلاف انصاف است نظر بانچه تجربه شده هرگاه کسی راه رود با باد
جائیکه غبار متصاعد میشود بعد بلغمی از دماغ یا از سینه خارج میشود میبیند آن بلغم مخلوط بگرد و غبار است پس این قرینه است بر
داخل دهن میکند خصوصا در صورتیکه دهن مملو از آن شود بی شک آن داخل حلق میشود بلکه حاجت به پر شدن
دهن ندارد و این قول ظاهر میشود از کسانیکه حکم فرموده اند که ایصال غبار بحلق مفطر و مبطل صوم است
بدون تقیید غبار بغلیظ نکرده اند مثل مرحوم شیخ مفید در مقنعه و مرحوم محقق در کتاب شرایع و نافع و مرحوم علامه در کتاب
تلخیص و تبصره و مرحوم شیخ شهید در لمعه و شهید ثانی اصرار و مبالغه فرموده اند در اینکه حاجت بتقیید بغلیظ نیست
و عبارت آن مرحوم اینست و ایصال الغبار المتعدی الی الحلق غلیظا کان ام لا لمحلل کالدقیق و غیره او غیره کالتراب و تقییده بالغلیظ
فی بعض العبارات و منها الدروس لا وجه له وجه ظهور این مطلب از عبارات این است که شکی نیست ایصال دخان غلیظ بحلق
اشق است از ایصال مطلق غبار حکم بمفسدیت آن مستلزم حکم بمفسدیت این است بطریق اولی بلکه میتوان ادعا نمود تعرفه میان
غبار غلیظ و دخان غلیظ در این باب نمیباشد نظر باینکه اتصال اجزای حسیه از این دخان ظاهر است و اگر خواهد کسی تجربه
نماید کتان نو ابریشمی قلیان بگذارد بعد از قلیان کشیدن ملاحظه آن نماید و مرحوم ثقه جلیل شیخنا ابو الصلاح از جمله
چیزهائیکه اجتناب از آنها در حق صائم واجب دانسته وقوف در غبار و مکانیست و ظاهر لازم این قول آنست که اجتناب
نماید از پر کردن دهن از دود قلیان کما لا یخفی و اما قایلین بر اینکه دخان مطلقا مفسد صوم نیست یعنی کسیکه حال در نظر
هست که تصریح کرده بعدم ابطال آن صاحب تنقیح است و عبارت آن مرحوم اینست کان الدخان لا یفطر لروایة عمرو بن سعید عن
الرضا ع الصایم یدخن بعود او بغیر ذلک فتدخل الدخنة فی حلقه قال لا باس و بعد از ایشان صاحب مدارک قال و الحاق
الغبار الدخان الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء و یتعدی الی الحلق و بخار القدر و نحوه و هو بعید انتهی و لک ان تقول انه
لیس تصریحا بالجواز و عدم الابطال بل استبعاد و بعد از ایشان صاحب ذخیره است قال فیها بعد حکایة الحاق الدخان الغلیظ
بالغبار عن اکثر المتاخرین ما هذا لفظه لکن بعضهم و هو حسن الجواز مضافا الی الاصل ما رواه فی عمرو بن سعید
عن الرضا ع قال سالته عن الصائم یتدخن بعود او بغیر ذلک فتدخل الدخنة فی حلقه قال لا باس به و قد عرفت انه مما تمسک به صاحب
التنقیح ایضا و یتوجه علیه انه ضعیف سندا و دلالة اما الاول فلان شیخ الطایفه رواه باسناده الی احمد بن الحسن بن فضال
عن عمرو بن سعید عنه و لم یذکر طریقه الیه فی التهذیب و لعله فی الفهرست ذکر طریقه الیه لکن بالاضافة الی کتاب الوضوء و کتاب
الصلوة لا احمد المذکور ما ماخوذ من غیرهما فطریقه الیه مجهول و علی فرض الاغماض عنه نقول ان احمد هذا و من روی عنه کلاهما
فطحیان و لک ان تقول انهما و ان کانا کک لکنهما ثقتان فقد وثق الاول منهما النجاشی و شیخ الطایفه و الثانی شیخ
الطایفه و المحقق فی المعتبر عند ذکر الحدیث الذی کلامنا فیه قال و فی عمرو قول لکنه ثقة فالحدیث موثق و اما الثانی
فلوضوح ان الکلام انما هو فی ادخال الدخان الی الحلق لا فی دخوله فیه من غیر عمد و الظاهر من السوال فی الحدیث
المذکور انما هو الثانی لقوله فیدخل الدخنة فی حلقه بناء علی ان الظاهر انه من الدخول لا من الادخال فمقصود السایل من قوله
عن الرجل یدخن بعود او بغیر ذلک فیدخل الدخنة فی حلقه ان من یشتغل بهذا العمل فی یوم الصوم فیدخل الدخنة
فی حلقه من غیر عمد و شعور یجوز له ذلک قال لا باس و الی هذا المطلب اشار المحقق قدس سره فی المعتبر و العلامه رفع
الله مقامه فی المنتهی فی ذیل الحدیث المذکور و هو قوله و سالته عن الصایم یدخل الغبار فی حلقه قال لا باس قال المحقق
بعد حکایته ان الغبار و شبهه لا یفسد الصوم ما هذا لفظه و روایة عمرو بن سعید غیر منافیة لذلک لانا نقول بموجبها لانا نوجب علیه قضاء
و کفارة بدخول الغبار فی حلقه و انما نوجب بادخاله قصدا او اختیارا و فی المنتهی انا نقول بموجبها اذ المفطر عندنا ادخاله عمدا

حلقه

الغبار

والمستنقع

والقطار بحیث المذکور

الی الم لادخول مطروقه ایشخنا المحدث العاملی فی الوسایل بعد ان اورد الحدیث هذا محمول علی الغبار والدخان غیر الغلیظین
او علی عدم امکان التحرز وظاهر اشعار فیه بتعمد الادخال بل الظاهر عدم التعمد وهو کما افاده بل ربما یمکن الاستدلال علی لزوم الاجتناب
بناء علی انه ربما یظهر من السایل انه اعتقد حرمة ادخال الدخان فی الحلق متعمدا وانما یکون سواله للاشتغال بذلک المشتغل مع انه
قد یجب یدخل الدخنة فی حلقه من غیر اختیار وقوعه فی تعرضهم کالطاهم والفوالذی تفسیر ان عمرو بن سعید علی شیخ الطایفة
فی رسالة من اصحاب مولانا الباقر الرضا وقد روی هذا الحدیث عنه عدم کمال الشیخ من کتبه الی مولانا القسم ینبغی ان یکون
من طغیان القلم والله العاصم من الخطاء والزلل واما الاصل فیمکن ان یقال ان التمسک به هنا فی غیر محله بل المقام مقام التمسک
بقاعدة الاشتغال بناء علی اجمال حقیقة الصوم فی الشریعة بناء علی انه کما یکون یعتبر فیه الامساک عن الغبار والاحتقان بالمایع
وغیرهما ویمکن ان یکون المعتبر فیه الاجتناب عن ایصال الدخان الی الحلق وثبوت التکلیف بالاتیان بالصوم من الامور
الضروریة وتحقق المکلف به مع عدم الاجتناب عنه غیر معلوم فلابد من الاجتناب تحصیلا للامتثال ویمکن الاستدلال بوجوب
الاجتناب عنه ایضا بما رواه الشیخ الطایفة فی یب عن سلیمان بن داود المروزی قال سمعته یقول اذا تمضمض
الصائم فی شهر رمضان واستنشق متعمدا او شم رائحة غلیظة او کنس بیتا فدخل فی انفه وحلقه غبار فعلیه صوم شهرین متتابعین
فان ذلک مفطر مثل الاکل والشرب والنکاح وجه الاستدلال من وجهین الاول انه لولا ان شم الرایحة الغلیظة یکون مفطرا لما لابد
من الاجتناب عنه ویظهر من شیخنا المفید قدس الله روحه السعید فی المقنعة وشیخ الطایفة فی النهایة [illegible] فی المقنعة
ویجتنب الصائم الرایحة الغلیظة والغبرة التی تصل الی الحلق فان ذلک نقض فی الصیام وقال ویشم الطیب کله الا المسک
والزعفران فانهما یصلان الی الحلق ولا یخفی علیک ان الظاهر من هذا الکلام المنع عن کل ما یصل الی الحلق ولو کان مثل الدخان بل الامر فیه
اشد من الشم المسک والزعفران کما لا یخفی وفی النهایة قال والذی یفسد الصیام مما یجب منه القضاء والکفارة فالاکل والشرب
الی ان قال وشم الرایحة الغلیظة التی تصل الی الحلق فمقولات الحکم الکلی بلزوم الاجتناب عن الشم المذکور یستلزم الحکم بلزوم
الاجتناب عن الدخان الغلیظ بطریق الاولی والثانی ان مقتضاه ان ادخال مطلق الغبار فی الحلق یکون مفسدا ولو لم یکن
غلیظا فلا انسا وبالدخان الغلیظ بطریق الاولی کما قدمناه وایضا نقول ان التتبع فی الاخبار الواردة عن السادات الاخیار زیادة
الاهتمام فی الصوم والاجتناب فیه من مطلق ما یدخل فی الحلق ففی الصحیح المروی فی یب عن الحلبی عن ابی عبد الله انه سئل
عن الرجل یکتحل وهو صائم فقال لا انی اتخوف ان یدخل رأسه والمقصود ابراز الاشکال فی المسئلة من المسائل التی یمکن اجراء
بهما اما الفتوی بالجواز لان الاستدلال المذکور لیس مما یمکن انکاره بل یمکن ان یقال بمقتضی الانصاف ان الحکم بعدم الجواز
منه اسهل من الحکم بالجواز فینبغی فیه الاحتیاط لکونه اقرب الی سبیل النجاة واوفق بطریق السداد ومما یزید الدخل فی هذا الباب
الصحیح المروی فی یب عن محمد بن مسلم عن احدهما انه سئل عن المرأة یکتحل وهی صائمة فقال اذا لم یکن کحلا تجد له طعما فی
حلقه فلا بأس والموثق المروی کالصحیح المروی فی یب عن سماعة بن مهران قال سألته عن الکحل للصائم فقال اذا کان کحلا لیس
فیه مسک ولیس له طعم فی الحلق فلا بأس وغیرهما وجه التقریب ظاهر اذ المستفاد منهما [illegible] اتصال الی شیء کان الی الحلق

سؤال ضعیفه شب رجب شد از شبهای ماه مبارک رمضان وقبل از صبح [illegible]
بود علامت حیض او [illegible] حاصل شد که حایض شد ترک غسل جنابت نموده تا آنکه صبح شد وروزش معلوم شد که حیض نبوده
ولکن روزه را نخورده بود آیا روزه اش صحیح است یا نه بنا بر فرض بطلان قضا لازم است یا کفاره هم دارد **جواب** الستر روزه را
بگیرد وغسل بکند وقضای همان روزه را هم ان شاء الله بگیرد وظاهر اینست که کفاره لازم نباشد **سؤال** هرگاه در صوم مظنه ضرر بوده
باشد مثل اینکه موجب طول مرض شود چنانچه هرگاه مرض ثقل شدید باشد محتاج باحتقان از مایع بوده ومعروض [illegible]

اما اگر مکرر شده وهنوز آثار ثقل در اعضاء باقی باشد یا آنکه از صبح تا ظهر طهوری نداشت وبعد از ظهر تب عارض شد و[illegible]
ودر حدقهای چشم الی غیر ذلک من الامارات وفرض جواز اکل وافطار آیا موقوف باذن حاکم شرع است یا خیر
همینکه مظنه ضرر باشد در صوم افطار جایز است بلکه متعین است وهم چنین است حال تاخیر اما الی اللیل اگر تاخیر [illegible]
مظنه ضرر باشد تاخیر نماید **سؤال** هرگاه هم طفل غیر ملتحی داخل دو روز روزه بر بیند وباعث [illegible] کردن که [illegible]
خلاف شرع باشد آیا روزه اش صحیح است یا باطل **جواب** درصورت مسطوره اگر چه روزه باطل نیست لکن اجتناب از امثال
این مهما امکن بمقتضای قوة ایمان است اگر چه در غیر صوم باشد **سؤال** عبارت زاد المعاد بل آنکه از جمله سنتهای مؤکده
حضرت رسول خدا که بر آن مواظبت نمود تا از دنیا رفت روزه سه روز در هر ماهست وان موافق مشهور پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه
آخر ماه وچهارشنبه اول از دهه میان ماهست آیا [illegible] چنین است **جواب** بل چنین است استحباب صوم سه روز از هر ماه
محل تشکیک نیست لکن اول پنجشنبه از عشر اول واول چهارشنبه از عشر وسط پس هرگاه دو پنجشنبه در عشر اول اتفاق افتد مثل
آنکه روز چهارشنبه [illegible] روز پنجشنبه اول ماه باشد پنجشنبه اول را روزه بگیرد وهم چنین هرگاه دو چهارشنبه در عشر اوسط
اتفاق افتاد چهارشنبه اول را روزه بگیرد واما پنجشنبه آخر پنجشنبه آخر اختیار نماید هرگاه پنجشنبه متعدد بوده باشد **سؤال**
زید جاهل بمسئله بوده وخیال است که استمنا در ماه رمضان حرام است وموجب یک کفاره و[illegible] قضا وقبل از بجا آوردن کفاره
واختیار یکی از خصال [illegible] بنابر آن احتیاط باین نحو که با شخص قرار داد کرد که روزه بنابر آن شخص بگیرد ووجه اجاره آنرا
تعیین کرد ولکن صیغه نخواندند وروزه گرفت در سعه وقت وهرقدر [illegible] که روزه گرفت آن شخص پول داد باو [illegible] قرار داده بود
گرفته است بالاخره آیا این اجاره صحیح ومنعقد است واین شخص بری الذمه است از آن پولی که گرفته است یا خیر وبر تقدیر فساد
اجاره یا روزه او [illegible] واشتغال ذمه آن شخص وصی که پول را باین داده که روزه بگیرد حال از بابت رد مظالم یا [illegible] حساب کند
با وجود آنکه هیچیک نمیدانند مقدار آنرا بالفعل [illegible] کفاره استمنا جمع است یا خیر **جواب** ظاهر اینست درصورت جهل
بعدم جواز استمنا در روز ماه مبارک رمضان چنین عمل موجب بطلان صوم ولزوم قضا است وظاهر اینست که حکم بلزوم کفاره
درصورت مفروضه نمیتوان نمود لکن احتیاط مقتضی عدم اخلال بکفاره است واما حکایت صوم اجاره پس هرگاه درصورت عدم
تمکن از صیغه عربی باین نحو قرار [illegible] طرفین شده باشد که خود را باجاره دادم بتو که ده روز صائم شوم از جانب فلان شخص متوفی
[illegible] مثلا ووصی گفته باشد باین نحو که قبول کردم این کفایت در تحقق اجاره میکند یا اگر باین نحو نگفته باشد [illegible]
باشد این شخص گفته باشد ده یوم روزه میگیرم از جانب فلان شخص [illegible] این شخص گفته باشد خوب ظاهر اینست که
این قدر کفایت کند در صحت ولزوم عمل واما هرگاه از قرار مسطور بعمل نیامده پس هرگاه این شخص روزه را تبرعا بعمل آورده
بجهت میت وشخص وصی وجه را تبرعا داده باشد باو این هم [illegible] است وهرگاه تبرعا بعمل نیاورده باشد وقصد وجوب
وادا نموده باشد با آنکه مقتضی وجوب متحقق نبوده باشد بعد از این حکم بصحت عمل درچنین صورت مشکل است تخلص از
این باین نحو میشود که حال معادل وجه شخص وصی از بابت رد مظالم یا از بابت وجوه [illegible] باین شخص واگذار نماید
از بابت وجه سابق بقدر صوم آن شخص میتوان کرد که یکماه بود یا دو ماه یا زیاده بعد از آن شخص وصی [illegible] بطریق [illegible]
شرعیه باو یا بدیگری که صوم بعمل آورد وچونکه مذکور شد حکم بلزوم کفاره درصورت جهل بحرمت استمنا نمیتوان نمود [illegible]
نیست که کفاره جمع است یا افراد اگر چه رعایت احتیاط مقتضی اتیان بکفاره جمع است لکن ظاهر عدم لزوم است **سؤال**
شخصی در اوایل بلوغ جاهل بمسئله بوده در شب ماه مبارک رمضان جنب میشد وغسل نمیکرد وصبر مینمود تا صبح شود
بعد از آن غسل میکرد ودر ایام متعدده از او صادر شد چه حکم دارد آیا تکلیف همان قضای فقط است یا قضا وکفاره آیا یک کفاره

اعتقد او علمت

ومفطر است [illegible]
در ماه مبارک رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]
در روزه صحیح است

بر تقدیر قضا یا کفاره

بدهد یا بهشت هر روزی کفاره باید بدهد چنانچه باید اطعام مساکین نماید آیا یک مجلس باید طعام شصت مسکین یا در
مجالس متعدده نیز جایز است و آیا اصل طعام شرط است یا قیمت آن نیز میتوان داد بر تقدیر جواز قیمت و تفرق مجالس میتوان
قیمت را بیکنفر داد یا نه و یکنفر را میتوان شصت مرتبه اطعام کرد یا نه و اقل واجب در اطعام چه چیز است جواب قضای این روزها
واجب است و اما کفاره با جهل چنانچه مفروض است ظاهر اینست که واجب نبوده باشد لکن احتیاط مقتضی رعایت کفاره است
بلکه تعدد کفاره است بعدد روزها لیکن غسل را تاخیر نموده تا صبح آن روز با تمکن از غسل و اما معتبر در اطعام پس اینست که باید
عدد مطعم علیه معتبر شصت نفر باشد خواه در مجلس واحد بوده باشد یا مجالس متعدده بوده باشد پس اطعام یکنفر
در شصت دفعه یا سی نفر در دو دفعه کفایت نمیکند و اما سوال از الطعام یا قیمت پس اگر مراد اینست که پول نقد میتوان داد بغیر
بدهد ظاهر اینست که جایز نباشد بلکه لازم است نان یا طعام یا گندم و همچنین اقل واجب در اطعام یک مد است که ربع من
تبریز است و بچهار بوزن شاه که عبارت از سنگ شاه زده عباسی بوده باشد تقریبا شش مثقال و کسری علاوه از یک مد است
که ربع من تبریز است و لکن احتیاط در دو مد است و اما هر گاه اطعام را اختیار نماید پس واجب همان قدر است که سیر شود
و هو العالم سوال شخصی در ماه مبارک رمضان شب بقصد خوردن سحر برخاسته تصور اینکه شب باقی است و تفحص
و تجسس نکرده اکل و شرب نموده یا اکل وقت را نشناخته تا تفحص نماید در اثنای اکل صوت دو سه نفر بودن شنیده بعد تفحص
نمود چیزی معلوم او نشد که صبح طالع است یا نه و در اشتباه باقی ماند که شب باقی است یا صبح طالع یا معلوم شود که صبح
بوده است و سه سال هم گذشته قضای آن روزه ماه مبارک بجای نیاورده آیا کفاره هم در اینصورت لازم است یا هیچکدام لازم نیست
جواب در صورتی که بعد از استماع از آن شخص نمود صبح بودن مشخص او نشد در چنین صورت ظاهر اینست که قضا و کفاره
هیچیک لازم نبوده باشد بلی هر گاه مشخص شود که اکل بعد از فجر بوده و واضح شد از این شخص در حین اکل معتقد بقای لیل بوده
در چنین صورت قضای صوم آن روز لازم است بتاخیر یا عدم علم ظاهر اینست که کفاره تحمیل از یکی کدام بوده باشد لازم است
و احتیاط مقتضی رعایت دو مد است سوال چه میفرمایند نوم اول و ثانی و ثالث از برای صایم در حال جنابت از قضا و کفاره
حکم آن را بیان فرمایند جواب شخصی که جنب شد و با جنابت خوابید این بر چند قسم میشود اول آنست که خوابید با نیت
عدم غسل قبل از طلوع صبح و بیدار نشد تا طلوع فجر در اینصورت صوم باطل و قضا و کفاره هر دو لازم دویم آنکه خوابید بدون
عزم بر غسل یعنی غافل از نیت غسل و عدم غسل نه نیت غسل کردن و نه نیت غسل نکردن هیچیک نداشت و خوابید بهمین حالت
بیدار نشد تا طلوع فجر در اینصورت حکم بلزوم کفاره بلکه لزوم قضا نیز مشکل است لکن احوط رعایت قضا بلکه اتیان بکفاره است
سیم آنکه خوابید با نیت غسل و عادت او این بود که بیدار شود لکن اتفاق افتاد بیدار نشد مگر بعد از طلوع فجر در اینصورت روزه
او صحیح خواهد بود چهارم مثل سیم است یعنی خوابید با عزم غسل و بیدار شد و اتیان بغسل نکرده خوابید این نوم ثانیه است که
حق او چنین اعتقادی داشت که بیدار خواهد شد لکن بیدار نشد در اینصورت اگرچه ظاهر اینست که اصل خواب او در صورت
مشروع و جایز بوده یعنی معصیتی بجهت این خواب در حق او نخواهد بود لکن قضای صوم واجب خواهد بود پنجم آنست که
از خواب دویم بیدار شد و مع ذلک قبل از اتیان بغسل خوابید این خواب سیم است در حق او و معتقد این بود که بیدار خواهد
شد و لکن بیدار نشد مگر بعد از انفجار فجر در اینصورت ظاهر اینست قضا و کفاره هر دو در حق او واجب باشد مخفی نماند آنچه مذکور
شد در خواب اول و دویم در صورتی بود که معتقد این باشد که بیدار شود و اما هر گاه معتقد این باشد که بیدار نخواهد شد و
مایوس از بیدار شدن بوده باشد در اینصورت حکم کسی است که متعمدا باقی بر جنابت باشد پس قضا و کفاره هر دو واجب
خواهد بود کلام اینکه در اینمقام هست این حکمی که از برای جنب مذکور شد ثابت است در حق هر جنب چنین که با احتلام بوده باشد

ابنست

یا غیر پس میگوییم تشکیکی در عموم نیست در جمیع آنچه مذکور شد مگر خواب اول در حق محتلم ممکنست که حکم شود در آن بثبوت قضا
چنانچه در خواب ثانی است نظر بحدیث صحیح مروی در کافی عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی رجل احتلم اول اللیل او اصاب
من اهله ثم نام متعمدا فی شهر رمضان حتی اصبح قال یتم صومه ذلک ثم یقضیه اذا افطر من شهر رمضان حتی اصبح و یستغفر ربه و قضاء
لو صوم قضاء ذلک الیوم و لو فی النوم الاول و التقیید ثبت فی غیر الاحتلام بالصحیح المروی فی التهذیب عن معویة بن عمار قال سألت
الرجل یجنب فی اول اللیل ثم ینام حتی یصبح فی شهر رمضان قال لیس علیه شیء قلت فانه استیقظ ثم نام حتی اصبح قال فلیقض ذلک
الیوم الظهور ان سیاقه فی غیر الاحتلام فعلی هذا لو نام بعد الاحتلام ثم یستیقظ الا بعد الانفجار ینبغی علیه التدارک بقضاء الصوم
ذلک النهار مخفی نماند کسی توهم نکند در مواضعی که قضای صوم لازم است با کفاره یا با عدم آن اکل و شرب مثلا در آن روز
حتی او جایز بوده باشد قطعا چنین نیست بلکه امساک در حق او لازم است در آن روز مثل سایر روزه داران و قضای صوم هم بعد از انقضای
شهر لازم خواهد بود سوال حکم مضمضه در روزه ماه مبارک رمضان را بیان فرمایند جواب مضمضه در روزه ماه مبارک
رمضان متصور بچند قسم میشود اول آنکه مضمضه بکند و ظن کند آب از حلق او که مخرج خای معجمه است تجاوز نمیکند در اینصورت
مطلقا حرجی و قضایی بر او نیست دویم آنکه مضمضه میکند و متعمدا ابتلاع میکند در اینصورت بی تشکیک قضا و کفاره
هر دو لازم است سیم آنکه مضمضه میکند و آب از حلق او تجاوز میکند لکن بی اختیار در این مضمضه بجهت رفع تشنگی و دفع عطش
باشد یا بجهت پاک کردن دهن باشد یا عبث باشد در اینصورت اگرچه اثمی در آن نیست لکن قضای آن روز لازم است چهارم
آنکه مضمضه بجهت وضوی مستحب بوده باشد خواه وضو بجهت نماز نافله بوده باشد یا بجهت تلاوت قرآن یا بجهت بودن با طهارت
و بی اختیار آب از حلق او پائین رفت این قسم هم مثل قسم سیم است قضای صوم آن روز لازم است پنجم آنکه مضمضه بجهت
واجبی بوده باشد خواه نماز فریضه ادائی بوده باشد یا قضائی آن و در اثنای مضمضه آب بی اختیار از حلق او فرو رفت در اینصورت
قضای صوم آن روز واجب نیست و ظاهر اینست که وضو بجهت هر نماز واجب چنین باشد اگرچه نماز غیر بوده باشد یا صلوة میت
بوده باشد سوال هر گاه صائم نظر کند بالجنبیه و غیرها باعث انزال شود و انزال شود قضا و کفاره بر او لازم است جواب
این مسئله متصور بچند صورت میشود وجوب قضا و کفاره در بعضی از صور محل تامل نیست تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته
شود صورت اول از سلسله اینست که کسی را عادت این بود که هر گاه نظر میکرد بزن مثلا باعث انزال او میشد و مع ذلک در حال
صوم شهر رمضان نظر کرد و در چنین نظر کردن قصد انزال هم داشت در اینصورت قضا و کفاره هر دو لازم است فرقی در
اینمقام از حیثیت لزوم قضا و کفاره ما بین اینکه نظر حلال باشد یا حرام باشد نمیباشد بلی در صورتیکه نظر بحرام باشد
شود با وجود معصیت آن اکثر و عقوبت آن اشد خواهد بود دویم آنکه معتاد بود که نظر کردن موجب انزال میشد و در
روزه ماه مبارک رمضان نظر کرد قصد انزال نداشت و نظر کرد و انزال شد دور نیست در اینصورت نیز قضا و کفاره هر دو
لازم باشد در صورتیکه نظر کردن با اختیار و اراده او باشد بلکه نظر کردن بغرض التذاذ ممکنست که گفته شود این بالمآل مختلف
از قصد انزال نشود پس قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود سیم مثل ثانی است یعنی معتاد بود که هر وقت نظر بزن میکرد انزال
میشد لکن در روزه ماه مبارک رمضان نظر کرد انزال شد لکن نظر کردن با اختیار او نبود چنین اتفاق افتاد نظر او بزن افتاد
و انزال شد ظاهر اینست که در اینصورت قضا و کفاره هیچیک نباشد خواه ضعیفه حلال او باشد یا حرام چهارم آنکه معتاد
بانزال نبود لکن در نظر کردن قصد انزال کرد یعنی نظر کرد بجهت انزال شدن و نظر کرد و انزال شد در این صورت هم ظاهر اینست
که فرقی ما بین حلال و حرام نباشد پنجم آنکه نظر کرد در صورتیکه معتاد بانزال نبود و قصد انزال هم نداشت لکن اتفاق افتاد
انزال شد ظاهر اینست که در اینصورت قضا و کفاره هیچیک لازم نبوده باشد ششم آنکه نظر کردن باعث و داعی بر نظر کردن بود

انزال

و این نظر کردن ۲
و در بعضی محل تامل ۳
و لکن در حین نظر کردن ۳

بعد نظر کرد که انزال شود بجهة او لکن انزال شد این صورت محل اشکالست نظر باینکه استدلال در نیت معتبر است و استدلال
در نیت عبادة از اینست که نیت منافی و مخالف با نیت صوم نداشته باشد و معلوم است که صوم عبارت از امساك از اشیای
معهوده است از طلوع فجر صادق تا غروب از جمله کف نفس از جنب شدن است مثلا مفروض این است که این شخص قصد
جنب شدن در بعضی از اجزای نهار شهر رمضان نموده و مشخص است که کف نفس از جنب شدن مستلزم نیت بعدم جنابت
پس این نیت در صورت مفروضه منتقض شد به نیت بجنب شدن پس استدلال نیت منتفی شد بنا بر این باید قضای
صوم لازم بوده باشد مثل اینکه کسی در صوم ماه رمضان قصد اکل نموده ولکن اکل بعمل نیاورد در مجال رعایت احتیاط در این
صورت اتیان بقضاست لکن کفاره ضرور نیست اگر چه احتیاط رعایت کفاره نیز هست و چونکه کلام منجر شد بکه نیت افطار
اینجا نظر هست باینکه مناسب آنستکه اشاره شود بخلاف در مسئله پس میگوئیم علما اختلاف کرده اند در این مسئله به قول اول
آنست قضا و کفاره هر دو لازم است و این قول ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح قال فی الکافی ان تعمد الاکل والشرب الی ان قال
او عزم علی ذلك فعل صوم ولزم القضاء صیام الیوم والکفارة عن کل یوم عتق رقبة او صیام شهرین متتابعین او اطعام ستین مسکینا
دویم مقابل قول اول است یعنی قصد فعل مفطر موجب بطلان صوم نیست فلا یجب علیه القضاء والکفارة این قول الشیخ طوسی
قال فی الخلاف اذا نوی فی اثناء النهار ان یفعل ترك الصوم او عزم علی ان یفعل ما ینافی الصوم لم یبطل صومه الی ان قال دلیلنا ان
نواقض الصوم قد نص لنا علیها ولم یذکر فی جملتها هذه النیة فمن جعلها من جملة ذلك کان علیه الدلالة قول ثالث تفصیل است
مابین قضا و کفاره باین نحو که قضای صوم لازم و واجب لکن کفاره واجب نیست احتیاط شدید در رعایت این قولست مخفی نماند
آنچه مذکور شد در نگاه کردن بزن جاریست در گوش دادن بکلام زن پس این نحو منقسم میشود بشش قسم اول آنستکه کسی که
معتاد بود باینکه هر گاه استماع صوت ضعیفه اجنبیه مشخصه و امثال نماید این باعث انزال او میشود و مع ذلك استماع نمود با نیت
انزال یا بمعنی که استماع صوت الضعیفه را بجهة انزال شدن نمود و انزال هم شد در چنین صورت قضا و کفاره هر دو لازم خواهد
بود بلکه احتمال کفاره جمیع در حق او ثابت نظر باینکه ثابت در حق چنین شخصی حرمت استماع صوت اجنبیه مشخصه در
صورت مسطوره در غیر حالت صوم پس ارتکاب چنین چیزی در حال صوم افطار بحرام خواهد بود دویم آنستکه استماع صوت اجنبیه
نمود با علم باینکه معتاد او این است که مذکور شد لکن قصد انزال نداشت اما نظر باعتیاد او انزال شد بنا بر فرق مابین این صورت
وصورت اولی آنستکه داعی بر استماع در صورت اولی میل بانزال بوده و در صورة ثانیه عکس آنست یعنی باعث انزال استماع صوت
بوده ظاهر اینست در صورت ثانیه نیز قضا و کفاره هر دو لازم باشد سیم آنستکه قصد هر دو بوده یعنی مطلوب او هم قصد استماع
صوت ضعیفه اجنبیه و هم طلب انزال بود مشخص است حکم بلزوم قضا و کفاره در صورت اولی مستلزم حکم بلزوم آنهاست در
اینصورت بطریق اولی در اینصورت نیز قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود چهارم آنستکه استماع صوت زن معتاد بانزال نبوده و استماع
نمود لکن اتفاق افتاد و انزال شد در اینصورت ظاهر اینکه قضا و کفاره هیچیك لازم نباشد و دور نیست که کلام شیخ طوسی در مبسوط
محمول باینصورت بوده باشد قال و من نظر الی ما لا یحل النظر الیه بشهوة فامنی فعلیه القضاء فان کان نظره الی ما یحل فامنی لم یکن
علیه شیء فان اصغی او تسمع الی حدیث فامنی لم یکن علیه شیء پنجم آنستکه باستماع معتاد بانزال نبود لکن قصد انزال در استماع
نمود و مکرر استماع نمود تا انزال شد در اینصورت نیز ظاهر اینستکه قضا و کفاره هر دو لازم باشد ششم آنست قصد انزال با استماع
صوت نمود یعنی داعی بر استماع صوت انزال بود و با این نیت استماع صوت نمود لکن انزال نشد خواه معتاد بانزال بوده باشد یا
نه حکم اینصورت راجع میشود باینکه نیت افطار موجب افطار میشود یا نه کلام در این مذکور شد مخفی نماند که حکم تقبیل زنان
و ملامسه با زنان یعنی دست یا عضو دیگر ببدن زنان مالیدن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود یعنی اقسام مذکوره نیز در اینها جاری

[حاشیه: استماع صوت]

درصورت

در صورت اعتیاد بانزال و تحقق انزال قضا و کفاره هر دو لازم است و نعوذ بالله در صورتیکه نسبت بغیر حلال خود بوده باشد احتمال
کفاره جمع تمام است و در صورتیکه هر یك از اینها بعمل بیاورد و قصد انزال نداشته باشد ولکن اتفاق افتاد و انزال شد در
صورت عدم اعتیاد ظاهر اینستکه قضا و کفاره نباشد اما در صورت اعتیاد و علم باعتیاد و تحقق انزال ظاهر اینستکه هر دو
لازم باشد و در صورت نیت انزال و عدم تحقق آن پس کلام راجع میشود که نیت افطار مبطل است یا نه حکم آن مذکور
شد و هم چنین تخیل جماع در حالت صوم آن نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که در صورت نیت انزال و تحقق انزال قضا
و کفاره هر دو لازم است و در صورت تحقق انزال و عدم قصد آن و عدم اعتیاد بانزال ظاهر اینستکه هیچیك لازم نبوده باشد
و در صورت اعتیاد بانزال یا بمعنی که میداند از حال خود که هر وقت تخیل چنین چیزی کند انزال خواهد شد با وجود آن
در حال صوم تخیل نمود و انزال شد ظاهر اینستکه قضا و کفاره هر دو لازم باشد و در صورت نیت انزال و عدم تحقق آن رجیع
بسوی حکم آن راجع میشود باینکه نیت مفطر مبطل صوم است یا نه مذکور شد و هم چنین حال در صورت تخیل ضعیفه مثلا حکم آن
نیز از آنچه مذکور شد ظاهر شد مخفی نماند آنچه مذکور شد حکم دست مالیدن با عضو دیگر مرد بود ببدن زن و هم چنین
است حال در مس زن ببدن مرد خواه مرد حلال او بوده باشد یا نعوذ بالله زن اجنبیه پس هر گاه زن دست خود را یا موضع دیگر
از بدن خود را مالید ببدن مرد مثل اینکه ران خود را مالید یا آلت مرد را مالید پس اگر چنین چیزی بخواهش مرد بوده یا
مقصود از این میل و رغبت بانزال بوده باشد و انزال هم محقق شود قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود و اما هر گاه قصد انزال
نداشته باشد و لکن اصل مالیدن زن آلت مرد یا ران مرد را بخواهش مرد بوده باشد پس اگر عادة او باین نحو مستمر شده
باشد که هر وقت چنین امری میشد انزال میشد و هم چنین میدانست نظر بعادة مستمره انزال هم خواهد شد در اینصورت
نیز قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود و اما هر گاه قصد انزال را نداشت باطلا و معتاد هم نبود بانزال در چنین حالی احتمال
... قصد انزال شد ظاهر اینستکه قضا و کفاره هیچیك لازم نبوده باشد لکن غالب اینست که انزال مسبوق بمقدمات
و علامات انزال قبل از انزال ظاهر میشود و در چنین صورت بر مکلف صایم لازم است که رفع سبب نماید یعنی ممانعت زن نماید از مس
و آنچه مذکور شد که موجب قضا و کفاره میشود نعوذ بالله هم اگر غیر حلال بوده باشد مثل زن اجنبیه یا پسر امرد احتمال کفاره
جمع تمام است و از این قبیل است در مالیدن دلاك که تعبیر از آن بمشت و مال میکنند تفصیل آن نیز از آنچه مذکور شد ظاهر
میشود **سؤال** بیان فرمایند که مساحقه مفسد صوم هست یا نه و آلة موضوعی که در فرج داخل نمایند مفسد است یا نه
جواب تحقیق حال در جواب از این سؤال مقتضی ایراد کلام است در چند مطلب اول در حقیقت و معنی مساحقه
میگوئیم مساحقه از محرمات است بجهة سین مهمله و مراد از سحق در این مقام دلك زن است فرج خود را بفرج زن دیگر قال فی القاموس
السحق ... دلك المرأة فرج امرأة اخری ظاهر اینست محض سایدن و مالیدن زن فرج بفرج نباشد بلکه امثال ذلك
و کوبیدن در آن هست مطلب ثانی در حکم آنستکه میگوئیم تشکیکی در حرمت آن نیست بلکه از معاصی کبیره است احادیث در
مذمت این مستفیض است و از اخبار ظاهر میشود که در زمان حضرت لوط لواط و مساحقه حادث شد بتعلیم شیطان
متشکل بصورت امرد شد لواطه تعلیم رجال نمود و لاقیس دختر شیطان متوجه تعلیم زنان نمود روی ثقة الاسلام عن یعقوب
بن جعفر قال سئل رجل ابا عبد الله او ابا ابراهیم عن المرأة تساحق المرأة وکان متکئا فجلس فقال ملعونة ملعونة الراکبة والمرکوبة
و ملعونة حتی تخرج من اثوابها الراکبة والمرکوبة فان الله عز و جل والملائکة و اولیائه یلعنونها و انا ومن بقی فی اصلاب الرجال
وارحام النساء فهو والله الزنا الاکبر ولا والله ما لهن توبة ... قاتل الله لاقیس بنت ابلیس ماذا جاءت به حاصل ظاهر معنی حدیث این
که کسی سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام حال زنی مساحقه میکند با زن دیگر امام تکیه کرده

[حاشیه: وانزال هم شد]

از تغیرات نشست فرمود چنین زنی ملعونات ملعونات هم زنیکه در خوف و هم زنیکه در مخنثات هر دو ملعونند
تا آنکه خارج شوند از ثوب خود و دور نیست که خارج شدن از ثوب کنایه بوده باشد از ترک این عمل یعنی چنین زنان ملعون
میباشند مگر آنکه ترک این عمل نمایند چنین زنی که فاعل چنین عمل است خداوند عالم جل شانه او را لعنت میفرماید و
هم چنین ملائکه و اولیاء الله او را لعنت میکنند و هم چنین من و هر کس در صلب پدران و رحم مادران است او را لعنت
میکنند پس قسم بخداوند جلیل که این عمل که محقق بوده باشد زنهای سیئه اکبر است قسم بخدا که زنانی که فاعل چنین عملی
هستند در حق آنها توبه نیست خداوند عالم بکشد لاقیس دختر شیطان را که این چه عمل بود که تعلیم زنان نمود مطلب سیم
در اینست چنین عملی نعوذ بالله هرگاه در حال صوم ماه مبارک رمضان واقع شود موجب بطلان صوم است یا نه
جواب آن اینست که هرگاه این عمل را بقصد انزال نماید و انزال هم محقق شود موجب بطلان صوم و باعث قضا و کفاره
مجمله نباشد اما هرگاه قصد انزال داشت ولکن انزال نشود این راجع بر این میشود که نیت مفطر مبطل هست یا نه در
نیت که مبطل باشد در چنین صورت قضا و کفاره پس لازم نخواهد بود لکن احوط کفاره جمع است مخفی نماند حکم انزال که
موجب قضا و کفاره هر دو میشود در صورتیست که منی از خود ضعیفه بوده باشد و اما هرگاه منی از خارج از ضعیفه باشد
و ادخال در بطن ضعیفه دیگر بکند در اینصورت اگر چه فعل از معاصی کبیره است لکن ظاهر اینستکه هرگاه نیت ضعیفه چنین
بوده باشد در چنین صورت حکم بطلان صوم نتوان نمود روی ثقة الاسلام فی الصحیح المروی عن حماد بن عیسی عن علی بن
ابی حمزه عن اسحق بن عمار عن ابی عبدالله ع قال دعانا زیاد فقال ان امیر المؤمنین کتب الی ان اسئلک عن هذه المسئلة فقلت
وما هی فقال رجل اتی امرأة فاحتملت ماءه فساحقت به جاریة فحملت فقلت له سل عنها اهل المدینة قال فالقی الی کتابا فاوفیه
سل عنها جعفر بن محمد فان اجابک والا فاحمله الی قال فقلت له ترجم المرأة وتجلد الجاریة ویلحق الولد بابیه مطلب چهارم
در بیان اینکه این عمل شنیع از اعظم کبایر است حد این حد زنا است روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن اسحق بن جریر قال سألتنی
امرأة ان استاذن لها علی ابی عبدالله ع فاذنت لها الی ان قال فقالت اخبرنی عن اللواتی مع اللواتی ما حدهن فیه قال حد الزنا
انه اذا کان یوم القیمة یؤتی بهن قد البسن مقطعات من نار وقنعن بمقانع من نار وسرولن من النار وادخل فی اجوافهن
الی رؤسهن اعمدة من النار وقذف بهن فی النار ایتها المرأة اول من عمل هذا العمل قوم لوط فاستغنی الرجال بالرجال فبقی
النساء بغیر الرجال ففعلن کما فعل رجالهن حاصل معنی حدیث اینستکه ضعیفه بعد از استیذان و اذن شرفیاب خدمت
جناب امام جعفر صادق ع عرض کرد که زنانیکه مساحقه میکنند با هم حد آنها چه چیز است حضرت فرمودند حد آنها حد زنا است
کسیکه قصد تازیانه باشد آورده میشوند زنانی در روز قیامت که مباشر چنین عمل شده باشند در حالیکه پوشانیده باشند
مقطعات جهنم بعضی مقطعات را تفسیر کرده اند بلباسی که قطعه قطعه کنند بعد با هم وصل کنند مثل پیراهن و شلوار نظر
بانکه ملاحفه چنین لباس بیدن بیشتر است از اینکه یکقطعه بوده باشد مثل رداء و هم چنین در حالیکه سرهای زنان مستور
باشد بمقنعه از آتش جهنم و زیر جامههای آنها از آتش جهنم بوده باشد و عمودهای از آتش جهنم داخل میکنند در جوف آنها
تا سرهای آنها و میاندازند آنها را در آتش جهنم آنوقت خطاب فرمودند جناب امام جعفر صادق ع بان زنکه ای زن اول زنانیکه
چنین عمل کردند زنان قوم لوط بودند چنانچه مردان آن در دفع شهوت مشغول مردان شدند بلواط و ترک زنان کردند
زنان هم با هم مشغول مساحقه شدند در دفع شهوت هر دو بتعلیم شیطان بود و شکی نیست که حد این عمل شنیع حد زنا است
که بقصد تازیانه بوده باشد لکن صریح بعض کلمات بعضی از اجله علماء اینست که حد این عمل بقصد تازیانه است در صورتی که
زن محصنه نباشد و اما هرگاه محصنه باشد حد آن رجم است بعضی کودکی میکند که محتاط باشد تا اگر ضعیفه بعد از آنکه ضعیفه

واما هرگاه قصد انزال نکند و انزال هم نشود ... قضا و کفاره هر دو

قرار داده‌اند مسلک بضعیفه مزبوره تا عمیره و این دور نیست نظر بحدیث صحیحی است که دال بر این مطلب است رواه ثقة الاسلام
عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن عمرو بن عثمان عن ابیه جمیعا عن هرون بن جهم عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا
جعفر و ابا عبدالله ع یقولان بینا الحسن بن علی فی مجلس امیر المؤمنین ع اذ اقبل قوم فقالوا یا ابا محمد اردنا امیر المؤمنین ع قال
وما حاجتکم قالوا اردنا ان نسئله عن مسئلة قال وما هی تخبرونا بها فقالوا امرأة جامعها زوجها فلما قام عنها قامت
بحموتها فوقعت علی جاریة بکر فساحقتها فالقت النطفة فیها فحملت فما تقول فی هذا فقال الحسن ع معضلة و ابو الحسن لها و اقول
فان اصبت فمن الله ثم من امیر المؤمنین وان اخطأت فمن نفسی فارجو ان لا اخطئ ان شاء الله یعمد الی المرأة فیؤخذ منها مهر الجاریة البکر
فی اول وهلة لان الولد لا یخرج منها حتی تشق فتذهب عذرتها ثم ترجم المرأة لانها محصنة وینتظر بالجاریة حتی تضع ما فی بطنها
ویرد الولد الی ابیه صاحب النطفة ثم تجلد الجاریة الحد قال فانصرف القوم من عند الحسن ع فلقوا امیر المؤمنین ع فقال ما قلتم
لابی محمد وما قال لکم فاخبروه فقالوا لو انی المسئول ما کان عندی فیها اکثر مما قال ابنی توضیح فی القاموس حمو الشیء حرها
فیعنی قوله بحموتها بحرارتها والظاهر ان المراد من غیر تخلل غسل ثم لا یخفی ان مورد الحدیث وان کان مختصا بامرأة جامعها زوجها فالقت
النطفة فی جاریة البکر لکن مفهوم العلة فی قوله ع لانها محصنة یقتضی ثبوت الحکم ای الرجم فی کل امرأة تحقق فیها الاحصان کما
لا یخفی ثم ان السند فی احد الطریقین وان اشتمل علی عمرو بن عثمان لکن الطریق الاخری عدة من اصحابنا عن احمد بن خالد
عن ابیه عن ابراهیم بن جهم عن محمد بن مسلم صحیح و دلالته علی ثبوت الرجم فی کل محصنة غیر خفیة کما عرفت فالظاهر ثبوت الاحصان فی
المساحقة المحصنة بدون تحقق الاحصان فی الطرفین فمرجحان جمیعا وان تحقق احدیهما اختصت بالرجم ویجلد الاخری و یجلد
علی نحو الحد مطلب پنجم در ادخال مصنوعی است در فرج میگوئیم این بر چند قسم میشود قسم اول اینستکه ادخال نمود و انزال متحقق
شد در این قسم قضا و کفاره هر دو لازم است قسم دویم آنستکه انزال نشد و قصد انزال هم نداشت در این قسم قضا و کفاره مجمله
لازم نیست قسم سیم ادخال آن بقصد انزال بود لکن انزال نشد این راجع میشود که نیت ابطال مبطل صوم هست یا نه احتیاط در
رعایت قضا و کفاره است فرقی در این باب ما بین آلت مصنوعی و غیرها مثل ادخال انگشت نیست مخفی نماند که حکم
مذکور شد در صورتیست که خود ضعیفه متصدی شده باشد اما هرگاه غیر او متصدی شده باشد پس اگر باراده و خواهش
خود ضعیفه باشد فرقی نیست در این باب در آنچه مذکور شد نخواهد بود و اما هرگاه بخواهش و اراده او نبوده باشد مثل
اینکه زوج انگشت خود را داخل نمود در فرج زوجه با عدم رضای آن حرجی در این باب بر زوجه نیست اگر چه با تحقق انزال بوده
باشد سؤال بیان فرمایند که حکم حایض در شهر رمضان در حکم بقای بر جنابت تا صبح با حیض و هم چنین حکم مس میت
جواب این سؤال مشتمل بر سه مطلبست مطلب اول سؤال از مسئله که حایض است یا جنب و در جنب مذکور شد
با شارکت و مخالفت هر دو ثابت است اما شرکت پس میگوئیم ترک غسل واجب بود که ایشان غسل قبل از فجر نموده باشند و در صورت
اهمال و بقای بر جنابت عمدا تا فجر طالع شود آثم بود و قضای صوم آن روز لازم بود و هم چنین است حال در حایض والمستند فی
ذلک الموثق المروی فی باب الحیض والاستحاضة من طهارة التهذیب عن ابی بصیر عن ابی عبدالله ع قال اذا طهرت بلیل من
حیضها ثم توانت ان تغتسل فی رمضان حتی اصبحت علیها قضاء ذلک الیوم فما ذکر العلامة فی المنتهی حیث قال لم اجد لاصحابنا نصا صحیحا
فی حکم الحیض فی ذلک فلیس علی ما ینبغی استغرب المشارکة قال بعد البیان المذکور بعینه انها اذا انقطع دمها قبل الفجر هل یجب
علیها الاغتسال ویبطل الصوم لو اخلت به حتی طلع الفجر والاقرب ذلک لان حدث الحیض یمنع الصوم فکان اقوی من الجنابة و قال
فی النهی من اجنب لیلا وتعمد البقاء علی الجنابة من غیر ضرورة ولا عذر حتی طلع الفجر فسد صومه قولا والاقرب ان حکم الحایض و
النفساء اذا انقطع دمهما قبل الفجر کذلک پس این بحث است که هر جنب در صورتیکه فرض شده بطلان قضا و کفاره لازم بود

فالحدیث صحیح

در حایض ظاهر اینست که کفاره لازم نباشد ولکن نظر باینکه از مرحوم علامه در کتاب مختلف ظاهر میشود لزوم کفاره در حق حایض در
صورت سطور لهذا رعایت کفاره احوط خواهد بود تنقیح کلام در حق حایض مقتضی نقل کلام است در چند مقام اول انست در
صورت عدم تمکن حایض از غسل لازم است که تیمم نماید بدل از غسل و تحقیق در صورت تعذر از غسل و تیمم یعنی منجمعه و ریب (?)
ماه مبارک رمضان از حیض پاک شد در صورت فقد طهورین که متمکن از غسل و تیمم هیچیک نیست میگوییم اگرچه حکم فاقد طهورین
در صلوة سقوط صلوة است لکن ظاهر اینست که حکم صوم چنین نباشد یعنی در چنین صورت صحت صوم توقف بغسل و تیمم
نداشته باشد بجهة اشتراط طهارت نیست در صلوة اگرچه شرطیت مطلقه لکن نسبت بصوم شرطیه مطلقه ثابت نیست بلکه شرطیه
طهارت شرطیه مقیده است یعنی شرطیه در حال قدرت سیم آنستکه حصول نقاء از حیض متصور بچند صورت اول آنستکه پاک
شده از حیض و زمان بعد از نقاء وسعت غسل دارد مخصص است در چنین صورت غسل واجبست دویم آنستکه زمان بعد از نقاء
وسعت غسل ندارد لکن وسعت تیمم را داشته باشد در این صورت مخصص است تیمم لازم است سیم آنستکه زمان بعد از نقاء وسعت
تیمم نیز نداشته باشد مثل اینکه آب نیست ولکن مستصحبا ما تیمم به محتاج بزمانی است که زمان مفروض کفایت آن نمیکند ظاهر اینستکه
در چنین صورت نیت صوم با آن لازم بوده باشد و صحت صوم در چنین حالت توقف بطهارت نداشته باشد بجهة کرم آنستکه بعد از
طلوع فجر مطلع شد که از حیض پاک شده است این متصور به صورت میشود یکصورت آنستکه علم رسانید که آن قبل از فجر بوده
دویم آنستکه علم هم رسانید که در حین فجر پاک نبوده است و حصول نقاء بعد از طلوع فجر شده سیم آنست هیچیک که قبل و بعد بودن
مشخص او نیست احتمال میدهد که نقاء قبل از طلوع فجر شد چنانچه احتمال میدهد که بعد از طلوع فجر شده در قسم اول ظاهر اینست
که صوم صحیح و لازم بوده باشد هرگاه نوقت نیت صوم می نماید و در قسم ثانی ظاهر اینستکه صوم واجب نباشد نظر باینکه شرط وجوب صوم
بلکه صحت آن خلو از حیض است در مجموع نهار مفروض اینستکه این ضعیفه در اول جزء نهار حایض بوده پس صادق نیست در جمیع
اجزاء نهار خالی از حیض بوده مخصص است انتفاء احد شرطها مستلزم انتفاء مشروطات است اما کون الوجوب بل الصحة مشروطا بذلک
فیدل علیه مضافا الی اطباق الاصحاب الصحیح المروی فی الکافی عن الحلبی عن مولانا الصادق قال سالته عن امراة رات الطهر فی اول
النهار من شهر رمضان فتغتسل ولم تطعم فما تصنع فی ذلک الیوم قال تفطر ذلک الیوم فانما فطرها من الدم و اما قسم سیم
بعد از طلوع فجر مطلع شد بتحقق نقاء شد لکن احتمال میدهد که این قبل از طلوع فجر شده باشد بنابراین واجب نخواهد بوده
میگوییم اصالة بقاء البلیة و عدم الانفجار مقتضی اینستکه تحقق نقاء قبل از انفجار شده باشد بنابراین صوم لازم خواهد بود و یمکن الاشکال
لعدم الوجوب بالصحیحة المذکورة بناء علی ان المفروض فیها رؤیة الطهر فی اول النهار و هو اعم من ان یکون متیقنة بحصول النقاء
بعد الانفجار ام لا الغالب هو الثانی کما لا یخفی فمقتضی ترک الاستفصال ثبوت الافطار فی کل القسمین سیما بعد کون الغالب
عدم تیقن حصول النقاء بعد الانفجار کما علمت و بعد کون عدم وجوب الصوم علیها مستحبا مطلب ثانی سوال از شرکه صحیح
باجنب میگوییم این مثال حایض است یعنی مشارکه در مخالفه و دو بابت اما مشارکه پس از این راهست که هرگاه استحاضه کثیره
غسلی شد در شب هر سبیل لازم است غسل کرده باشد مثل جنب و در صورت اخلال بغسل با تمکن از آن روزه باطل و قضای آن لازم است
و اما مخالفت پس یکی انجهت لزوم کفاره است که در جنب در صورت اخلال بغسل عمدا قضا و کفاره هر دو لازم است و ظاهر اینست
در استحاضه کفاره لازم نباشد و وجه دیگر در حدوث در اثنای نهار است باین معنی که هرگاه جنابت در اثنای روز بهمرسید
بطریق احتلام اگرچه قبل از ظهر بوده باشد غسل در این صورت شرط صحت صوم نیست لکن استحاضه نظر بانچه از کلمات اصحاب ظاهر میشود
چنین نیست بلکه غسل در نهار را موجب شرط صحت صوم میدانند پس اخلال بغسل در صورت موجب بطلان صوم خواهد بود بخلاف
اخلال بغسل در حق جنب در فرض مذکور قال فی النهایة و متی طهرت المراة من الحیض او النفاس ثم استحاضت و صامت و لم تفعل

ما تفعل

ما تفعل المستحاضة کان علیها الصوم قضاء وفی المبسوط فی کتاب الطهارة اذا فعلت المستحاضة ما یجب علیها من الاغسال وتجدید
الوضوء لم یحرم علیها شیء مما یحرم علی الحائض ویجوز لزوجها وطؤها ومتی صامت لم یجب علیها القضاء الا فی ایام الحیض وان لم
تفعل ما یجب علیها وصامت فقد روی اصحابنا ان علیها القضاء وفی کتاب الصوم منه والمستحاضة اذا فعلت ما یجب علیها من الاغسال وما تحتاج الیه من
القطن والخرقة وتجدید الوضوء وصامت صح صومها الا فی الایام التی یحکم لها بالحیض فیها ومتی لم تفعل ما تفعله المستحاضة وجب
علیها قضاء الصلوة والصوم وفی الکافی لابی الصلاح حقیقة الصوم فی ملة الاسلام العزم علی اجتناب امور مخصوصة فی زمان مخصوص
لکون ذلک مصلحة مختصا به لکلفه سبحانه والامور التی بکراهیتها یکون المکلف صائما الاکل والشرب والازدراد والجماع و
استنزال الماء والکذب علی الله وعلی رسوله وعلی احد الائمة والتصبح علی الجنابة والحیض والاستحاضة والنفاس والارتماس
فی الماء وجلوس المرأة فیه الی اوساطهن والقیء والسعوط والحقنة والتقطیر فی الاذن والوقوف فی الغبار المتکاثف وفی السرایر
بعد الحکم بوجوب الاغسال الثلثة وغیرها للمستحاضة ما هذا لفظه فان لم تفعل ما وصفنا وصامت وصلت وجب علیها الاعادة
صلوتها وصیامها ولا یحل لزوجها وطؤها وفی الجامع اذا کان دم الاستحاضة یسیرا لا یظهر علی القطنة کان علیها الوضوء لکل صلوة
وتصلی عقیبه بلا فصل فان اخرته بطل واستانفت غیره وتغییر القطنة والخرقة وان ظهر علیها فعلیها مثل ذلک وغسل واحد لصلوة
الغداة وان ظهر ورشح علی القطنة فعلیها مثل ذلک مع غسل لصلوة الظهر والعصر وتجمع بینهما تؤخر الظهر وتعجل العصر بغیر نافلة وغسل
للمغرب والعشاء مثل ذلک وهی اذا فعلت ذلک بحکم الطاهرات وهی مرضیه فلا یقام علیها حد لما یوجب القتل ویکره لها
دخول الکعبة ویحل للزوج والسید وطؤها فان لم تفعلها کان للسید والزوج جبرها ومتی صامت ولم تفعل الغسل قضت الصوم
وفی المعتبر مذهب علمائنا اجمع ان الاستحاضة حدث تبطل الطهارة بوجوده فمع الاتیان بما ذکر من الوضوء ان کان قلیلا او الاغسال
ان کان کثیرا تخرج عن حکم الحدث لا محالة ویجوز لها استباحة کل ما تستبیحه الطاهر من الصلوة والطواف ودخول المساجد
وحل وطیها ولو لم تفعل ذلک کان حدثها باقیا ولم یجز ان تستبیح شیئا مما یشترط فیه الطهارة ولو صامت والحال هذه قال الشیخ
روی اصحابنا ان علیها القضاء ویمثل ما قال فی الطهارة وفی الشرایع واذا فعلت ذلک کانت بحکم الطاهر وان اخلت بذلک لم تصح
صلوتها وان اخلت بالاغسال لم یصح صومها وفیه فی کتاب الصوم ولا یصح صوم الحایض ولا النفساء سواء حصل العذر قبل الغروب
او الطلوع بعد الفجر ویصح من المستحاضة اذا فعلت ما یجب علیها من الاغسال او الغسل وفی تحصیل النائم ویصح من الصبی الممیز …
القائمة بالواجب وفی المنتهی اذا فعلت هذه الاغسال صارت طاهرا لان الاستحاضة حدث یبطل الطهارة بوجوده فمع الاتیان
بما ذکر من الوضوء حالة القلة والاغسال حالة الکثرة تخرج عن حکم الحدث ویجوز لها استباحة کل ما یشترط فیه الطهارة کا
الصلوة والطواف ودخول المساجد وقراءة العزائم واباحة الوطی ولو لم تفعل کان حدثها باقیا وهل یصح صومها قال اصحابنا یجب
علیها القضاء کذا قال الشیخ فی ط وفیه فی مباحث الصوم المستحاضة بحکم الطاهر یجب علیها الصوم ویصح منها اذا فعلت ما تفعله
المستحاضة من الاغسال الی ان قال فلو اخلت بالاغسال لم تنعقد بذلک الصوم وتقضیه لفوات شرطه وفیه ایضا انما یعتبر الغسل
فی صوم المستحاضة فی حق من یجب علیها واما من لا یجب کالتی لا یظهر الدم علی الکرسف فانه لا یعتبر فی صومها غسل ولا وضوء
واما کثیرة الدم التی یجب علیها غسل واحد فانها اذا اخلت به بطل صومها والتی یجب علیها الاغسال لو اخلت باحدها غسل
النهار کذلک ولو اخلت بالغسل الذی للعشائین فالاقرب صحة صومها لان ذلک الغسل انما یجب بعد انقضاء صوم ذلک الیوم
وفی کره اذا فعلت المستحاضة ما یجب علیها من الاغسال او الوضوء والتغییر للقطنة او الخرقة صارت بحکم الطاهر ذهب الیه علماؤنا
اجمع ویجوز لها استباحة کل شیء تستبیحه المتطهرة کالصلوة والطواف ودخول المساجد وحل الوطی وان لم تفعل کان حدثها
باقیا ولم یجز ان تستبیح شیئا مما یشترط فیه الطهارة اما الصلوة فظ واما الصوم فان اخلت بالاغسال مع وجوبها بطل و وجب علیها

الاعادة لا الكفارة الا مع فعل المفطر ولو لم يجب الاغسال فاخلت بالوضوء لم يبطل صومها لعدم اشتراطه بالوضوء واما الوطي فا
لظاهر من عبارة علمائنا اشتراط الطهارة في اباحته قالوا يجوز لزوجها وطيها اذا فعلت ما تفعله المستحاضة وفيه ايضا لو اخلت ذات
الدم الكثير بالغسل للصلوة العشائين بطلت الصلوة والوجه صحة الصوم لو توعد قبل تجدد وجوب الغسل وينبغي بناءه على ان حدث
الاستحاضة ليست مانعة من فعل الصوم وغيره من العبادات كالصلوة وشبهها اذا فعلت ما تفعله المستحاضة ويجب عليها القضو
ويصح منها مع فعل الاغسال ان وجبت عليها او لو اخلت المستحاضة بالاغسال مع وجوبها عليها لم ينعقد صومها وتقضيه الوان شرطه
ولا يجب عليها الكفارة لاصالة البراءة وانما يعتبر الغسل في صحة الصوم في حق من يجب عليها الغسل كالمستحاضة الكثيرة الدم اما
التي لا يظهر دمها على الكرسف فانه لا يعتبر في صومها غسل ولا وضوء واما الكثيرة الدم التي يجب عليها غسل واحد فاذا اخلت به
بطل صومها والتي يجب عليها الاغسال الثلثة لو اخلت بغسلي النهار او باحدهما بطل صومها ولو اخلت بالغسل الذي للعشائين
فالاقرب صحة صومها لان هذا الغسل انما يقع بعد انقضاء صوم ذلك اليوم وفي نهاية الاحكام واذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال
والوضوء صارت طاهرة يستبيح كلما يشترط فيه الطهارة كالصلوة والطواف ودخول المساجد وقراءة العزائم واباحة الوطي ولو
اخلت بالغسل والوضوء لم يصح صلوتها ولو اخلت بالغسل لم يصح صومها وفي التحرير لو فعلت هذه الاغسال صارت طاهرا وتستبيح ما
مع الوضوء كلما يستباح به مما شرطه الطهارة ويجوز وطيها ولو لم تفعل الاغسال كان حلها باقيا ولا يصح صومها بل يجب عليها قضاؤه
والاقرب اباحة وطيها وقد مر في مباحث الصوم المستحاضة بحكم الطاهر يجب عليها الصوم ويصح منها اذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال
ولو اخلت بها مع وجوبها بطل صومها وقضته وفي القواعد والغسل يجب لما وجب له الوضوء ولدخول المساجد وقراءة العزائم ان
وجب ولصوم الجنب مع تضيق الليل الا لفعله ولصوم المستحاضة مع غمس القطنة ولو اخلت بشيء من الاغسال لم يصح صلوتها ولو
اخلت بالاغسال لم يصح صومها وقد مر في مباحث الصوم ويجزي الصوم من المستحاضة فان اخلت بالغسل او غسلي النهار مع وجوبها
لم يصح ووجب القضاء وفي الارشاد والغسل يجب لما وجب له الوضوء ولدخول المساجد وقراءة العزائم ان وجبا ولصوم الجنب و
المستحاضة مع غمس القطنة وفيه ايضا لو اخلت بالاغسال لم يصح الصوم ولو اخلت بالوضوء او الغسل لم يصح صلوتها وفيه في مباحث
الصوم ويصح من المستحاضة اذا فعلت الاغسال ان وجبت فان اخلت بها قضت وكذا الجنب في غير رمضان وفي التلخيص ويصح
من المستحاضة مع الاغسال وفي الدروس ولها الجمع بين الليلية والصبح بغسل قبل الصبح بتابع الليلية ولو لم تفعل انقضت بعد الفجر
الان شرطية الصوم متعلقة مع الاغسال هي طاهر وبترك بعضها تبطل صلوتها وبترك الغسل يبطل صومها والاقرب كراهة الوطي وان
لم تأت بالاغسال فعال الثلثة لا يجوز بدونها وفيه في مباحث الصوم ويصح من المستحاضة اذا فعلت غسلي النهار وكذا الحائض
وفي اللمعة ويصح من المستحاضة اذا فعلت الواجب من الغسل النهاري وفي البيان صحة الصوم يكفي فيها غسلا النهار فتقضي لو تركت
وفي ذكرى اما الصوم فيكفي فيه الغسل ولو اخلت به قضت لا غير [illegible] وكلام المبطيه يشعر بتوقفه على القضاء حيث اسنده الى رواية
الاصحاب نعم لا يشترط في صحة صوم يوم غسل الليلة المستقبلة قطعا لسبق تمامه وفي الجعفرية ومع الاغسال هي بحكم الطاهر وان تركت
منها لم تصح صلوتها او شيئا من غسلي النهار لم يصح صومها وفي جامع المقاصد ولو اخلت بالاغسال لم يصح صومها ما هذا لفظه المراد
بالاغسال النهارية فلا يشترط لصوم يوم غسل الليلة المستقبلة قطعا وهل يشترط غسل الليلة الماضية فيه وجهان ولو اخلت بالغسل بطل
صومها ووجب القضاء خاصة وفي تعليقاته على الشرايع المراد بالاغسال غسلا النهار فلو اخلت بواحد منهما بطل الصوم ولو اخلت
بغسل الليل لم يؤثر في صوم اليوم السابق وفي مباحث الصوم منها صحة صومها موقوفة على فعل الاغسال النهارية خاصة دون غسل
العشائين في الليلة المستقبلة وفي تعليقاته على الارشاد وفي شرح ولو اخلت بالاغسال لم يصح الصوم المراد غسل الليل لا دخل له
في صوم اليوم السابق بخلاف ما بعده ويجب عليها قضاء الصوم خاصة مع الاخلال وفي مباحث الصوم منها وفي شرح ويصح

المشهور

من المستحاضة ان فعلت الاغسال ان وجبت فان اخلت بها قضت ما هذا كلام الحكم هذا انما هو في الغسلين الواجبين نهارا واما ان اخلت بهما
حيث يجبان او بغسل الصبح حيث وجب خاصة فسد صومها ووجب القضاء اما غسل الليل فلا اثر له بالنسبة الى الصوم اليوم الذي
قبله نعم يعتبر الغسل الليلي لصوم يومها وفي الموجز وهي بحكم الطاهرة وباهمالها تقضي العبادتين وان حل الوطي والطلاق وبترك الوضوء
الصلوة وبترك احد غسلي النهار تقضي الصوم والصوم ولا كفارة كالحائض انتهى والمراد بترك الوضوء تقضي الصلوة وبترك احد
غسلي النهار تقضي الصوم وفي المسالك في شرح والغسل لصلوة الغداة ما هذا لفظه بعد طلوع الفجر ان لم تكن صائمة والا قدمته
على الفجر بعد ان تعلم بقيا [illegible] الغمس [illegible] ذلك وكذا تقدم مرة في التهجد ليلا الصلوة وتجزئ به للفجر وفيه ايضا
في شرح فان اخلت بالاغسال لم يصح صومها ما هذا لفظه المراد بها الاغسال النهارية او مطلقا بالنسبة الى صوم المستقبل اما الماضي
فلا يتوقف على غسل العشائين لسبق الحكم بصحته قبل الحكم بوجوبه ويعلم من ذلك عدم توقف الصوم على الوضوء وهو ظاهر اذ لا
اثر للحدث الاصغر في الصوم ومما يتخيل الاشتراط به بناء على كون الوضوء والغسل معا علة تامة في رفع الحدث الاكبر وفي كتاب
الصوم والغسل انما يشترط في صحة صومها فعل اغسال النهار بالنسبة الى اليوم الحاضر اما غسل العشائين فلا يتوقف عليه الصوم
المذكور شيء لانقضائه فلا يؤثر فيه ما بعد ذلك نعم هو الشرط بالنسبة الى الصوم المقبل لان محله في محله فلا بد من الغسل قبل الفجر
السابق ان لم يجب عليها غسل الفجر للمستقبل والا لا اخلال وحيث وجب عليها غسل ثم اخلت به فسد الصوم ووجب عليها القضاء
اجماعا والاقوى عدم الكفارة وكذا الحائض والنفساء اذا انقطع دمها قبل الفجر ولو تعلقت [illegible] به عند وجوبها فلو تركته وجب القضاء
وعدم الكفارة هنا اولى وفي الروض لو اخلت المستحاضة بالاغسال الواجبة عليها في حال التوسط والكثرة لم يصح منها الصوم النص وعليه
من [illegible] التوقف فيه حيث اسنده الى رواية الاصحاب لكن مع اخلالها بالغسل يجب عليها القضاء دون الكفارة وهو اختيار المصنف
في الذكرى والتمهيد وجماعة لاصالة عدم وجوبها وعدم الدليل وكذا القول في الحائض والنفساء بطريق اولى لما تقدم من محلا
في اشتراط صومها بالغسل وعدمها واوجب المصنف في المختلف عليها الكفارة والمراد بالاغسال الليلية المستقبلة لسبق تمام وقد تقدم وهل
يشترط في اليوم الحاضر غسل ليلته الماضية وجهان والحق انها ان قدمت غسل الفجر ليلا اجزأها عن غسل العشائين بالنسبة الى
الصوم وان اخرته الى الفجر بطل الصوم هنا ولم يكن جزم في الروضة وما يغنيها عنه سبيل [illegible] على ما ذكر في الحالة الاولى الغسل للصبح
ان كان الغمس قبلها ولو كانت صائمة قدمته على الفجر واجزأت به للصلوة ولو تأخر الغمس عن الصلوة فكالاول وفي مجمع الفائدة
عدم صحة صومها بعيد ووجوب القضاء بها فقط لو تركت جميع الاغسال النهارية ليس ببعيد بناء على ما مر في مكاتبة علي بن مهزيار مع
نقل الشارح الاجماع الا انه يظهر من المبطل التوقف في وجوب القضاء على ما نقله ايضا وفي المدارك بعد ان حكى عبارة
الشرايع وان اخلت بالاغسال لم يصح صومها ما هذا لفظه هذا مذهب الاصحاب الى ان قال ويظهر من الشيخ في المبطل التوقف
في هذا الحكم حيث اسنده الى رواية الاصحاب وهو في محله ثم قال واعلم ان اطلاق العبارة يقتضي ان اخلال المستحاضة بشيء من
الاغسال مقتض لفساد الصوم وهو مشكل وقيدها الشارحون بالاغسال النهارية وقطعوا بعدم توقف صوم اليوم على غسل الليلة
المستقبلة وترددوا في غسل الليلة الماضية وصاحبه [illegible] ثم قال والحق الى اخره بانه الروض السالفة ثم قال والمسألة محل توقف
فان الرواية مع تسليم سندها انما تدل على فساد ترك الاغسال كلها فاثبات ما زاد على ذلك مشكل وكيف كان فيجب القطع بعدم
وجوب تقديم الفجر عليه بل يكفي فعله للصلوة وان الاخلال بما يجب عليها من الاغسال يقتضي وجوب القضاء خاصة [illegible]
ملا عبد الله شوشتري در رساله فارسيه فرموده مستحب [illegible] غسل روز [illegible] شهر رمضان وقضاى [illegible] وهم چنين [illegible]
روز [illegible] وشب [illegible] از واجبات [illegible] كفارات [illegible] اين كه [illegible] مستحب موقوف [illegible] واكر غسل [illegible]
باشد [illegible] تيمم كرده [illegible] تا صبح طالع شود وهم چنين كه در غسل حيض ونفاس [illegible] واجب باشد اكر [illegible]

او باحدهما

الشرط في صحة الصوم الاغسال
النهارية فلا يشترط [illegible]
بعد طلوعه

وجوب نيست بايشان خالي از تامل نيست وظاهر اينست كه چون مستحاضه تا اعمال كبرى بروي واجبست جهت نماز از اوقات نماز ديگر
اورد روزه او صحيح است اگر چه غسل كه جهت نماز صبح بروي واجبست از ابتدا شب تاخير نكند وقال المولى النقي المجلسي والمشهور
انه يشترط الاغسال في صحة صومها وخص بعضهم الاغسال بالنهارية واشترط بعضهم ان يكون الغسل للصبح قبل طلوعه ولا ريب
في انه احوط وفي الذخيرة في شرح ولو اخلت بالاغسال لم يصح الصوم ما هذا لفظه هذا مذهب الاصحاب وربما اشعر كلام بعضهم بانه اتفاقهم
عليه وظاهر من الشيخ في المبسوط التوقف في هذا الحكم حيث اسنده الى رواية الاصحاب ... والظ عدم توقف الصوم على غير
الغسل وانما الغسل فالظ من الرواية ان تركه من جميع الاغسال موجب لقضاء الصوم واطلاق كلام بعضهم يقتضي حصول فساد
الصوم بالاخلال بشيء من الاغسال وقيد ذلك جماعة من المتاخرين بالاغسال النهارية وحكموا بعدم توقف صحته على غسل الليل
المستقبلة وترددوا في غسل الليل الماضية الى ان قال والظ عدم الوجوب تقديم غسل الفجر عليه للصوم وفي المطويات العزيزية وتحكم
لطاهر بعد وما اتت بما كان عليها الزمانا فلتستبح ذات الدم قليل ما ليس الحدث من سبيل فمن الصلوة والطواف
ومس ... بل بالخلاف ولتستبح ذلك غيرها وما كان على الحايض قبل حرمها فان اخلت فالصلوة تبطل كذا الطواف فيعاد
العمل وهكذا الصوم اذا لم تغتسل ان سال فيهما تاتي اولم يسل وليس غسل الليلة المستقبلة شرطا لو شئل ... الاولة
ان فات حق الليل غسل الفجر وليس في تاخيره من حرج ان لم يجب في الليل غسل لم يجب وقلت فغسل قد طلب **سؤال**
شخصي در ماه مبارك رمضان مس ميت نموده وعامدا غسل مس ميت نموده تا صبح داخل شد ايا صوم اين روز چه صورت دارد
از بابت قضا و كفاره بر ضعيفه حايض ونفسا نيز چه صورت دارد اگر غسل را تاخير كند تا صبح از روي عمد واگر ضعيفه مستحاضه
در شب مهيوا استحاضه شود تكليف چيست اگر غسل را تاخير كند تا صبح **جواب** ظاهر اينست كه صحت صوم موقوف بر غسل مس ميت
نباشد بنا براين هرگاه كسي در اول شب مس ميت نمود اتيان بغسل مس ميت قبل از فجر نيست هرگاه حيض يا نفاس در شب
قطع شد تقديم غسل بر فجر لازم خواهد بود **سؤال** شخصي در شب جنب شد فردا ... نخواهد دو روزه مستحبي
بگيرد واگر عمدا جنابت باقي بماند تا صبح ميتواند از روزه بگيرد يا نه **جواب** ظاهر اينست كه صحت صوم مستحب توقف
بر اينكه ظاهر باشد در اول ... نباشد بنا بر اين جنب با علم بجنابت نيت صوم مستحب ميتواند نمود اگر چه باقي بر جنابت باشد
تا فجر طالع شود **سؤال** آب دهن يا خلط اگر از دهن بيرون آيد بعد دو ... شخص صايم فرو برد ايا قضا و كفاره لازم است يا نه
واگر كفاره لازم باشد كفاره جمع باشد **جواب** بلغم كه از دهن بيرون آيد بعد از آن هرگاه صايم از ... دهان برده فرو دهد
موجب بطلان صوم او ميشود وظاهر اينست موجب قضا و كفاره هر دو خواهد بود احتياط در رعايت كفاره در جمع است

كتاب

كتاب الحج **سؤال** كسانيكه اراده حج دارند عمره تمتع را بچه نوع كه اداء كنند وكيفيت عمره تمتع را هم بيان فرمايند **جواب**
اين چند كلمه در بيان آداب عمره تمتع و چند مسئله كه دارد ... از اين مقصر درگاه باري جل شانه محمد باقر الموسوي مرقوم
گرديد و در اين غايت احتياط منظور شد بدانكه بعد از وصول باحد مواقيت لازم است بر آن اشخاصيكه اراده دارند نيت
عمره تمتع نمايند مراد تمتع احرام و طواف بيت الله و دو ركعت نماز طواف و سعي ما بين الصفا والمروه و تقصير يعني موي و ناخن
از بدن جدا نمودنست و چونكه عمره تمتع مرتبط است بحج تمتع لهذا مناسب اين است در عمره تمتع التفات بحج نيز نمايند يعني
نيت چنين نمايند كه من اتيان بعمره تمتعي كه معتبر است در حج تمتع بجهة امتثال امر خداوند عالم جل شانه مينمايم قربة الى الله
و هم چنين بعد از فراغ از عمره تمتع اتيان بحج تمتع خواهم نمود قربة الى الله واگر باين نحو نيت نمايد كه اتيان باحرام و طواف كعبه
و دو ركعت نماز طواف و سعي و تقصير و احرام حج و وقوف در عرفات و در مشعر الحرام و رمي جمره عقبه و قرباني و حلق و تقصير و طواف
حج و دو ركعت نماز طواف و سعي بين الصفا والمروه و طواف نساء و دو ركعت نماز و مبيت در منى در شب يازدهم و دوازدهم و رمي
جمرات الثلث در روز يازدهم و دوازدهم مينمايم قربة الى الله و بعد از نيت سنت است كه تلفظ باين كلام نمايد اللهم اني اريد التمتع
بالعمرة الى الحج على كتابك وسنة نبيك فان عرض لي شيء يحبسني فحلني حيث حبستني بعد از آن شروع نمايد بمقدمات احرام
مثل تطهير بدن از غبار و چرك و شارب و ناخن گرفتن و موي زير كشيدن و بعد از آن غسل احرام نمايد و نيت غسل نمايد باين نحو
كه غسل احرام مينمايم قربة الى الله و قبل از غسل وضو بسازد بعد از آن غسل نمايد و جامه احرام بپوشد يكي را مثل لنگ و ديگري را
شال وار بدوش اندازد و هرگاه هر دو طرف ازار بر بغل در آورده و بدوش ديگري اندازد هم خوبست در وقت اراده پوشيدن
دو جامه باين نحو نيت نمايد كه من دو جامه احرام ميپوشم قربة الى الله بعد از آن شش ركعت نماز احرام سنت است در هر دو ركعت
يك سلام واگر اختصار بدو ركعت نمايد عيب ندارد و در ركعت اول بعد از حمد سوره قل يا ايها الكافرون و در ركعت ثاني قل هو
الله بخواند و بعد از آن نيت احرام نمايد كه من محرم ميشوم در عمره تمتع واجب قربة الى الله واگر بعد از اين چنين نيت نمايد كه من
اجتناب مينمايم در عمره تمتع از صيد ... نمودن و دلالت بر آن نمودن و اشاره بر آن نمودن و ذبح آن نمودن و از خوردن گوشت
آن و از خوردن جوجه آن و تخم آن و نظر نمودن و بوسه دادن بشهوت و بدن ببدن زن ماليدن بشهوت و عقد نمودن جهت اهل
بر عقد شدن و وكيل در عقد نمودن و سرمه سياه كشيدن و انگشتر در دست نمودن بجهة زينت و كذب و فحش و افتخار
نمودن و گفتن لا والله و بلى والله بلكه از مطلق قسم و استعمال عطر نمودن و بوئيدن و خوردن عطر را حتي ادويه دار مثل زعفران
و روغن بر بدن ماليدن و لو اينكه خوش بو نباشد و بيرون آوردن خون از بدن نمودن حتى بتوسط خاريدن و موي از بدن جدا نمودن حتى كندن يك موي
خود يا غير و ناخن گرفتن و سايه بر سر قرار دادن در حال راه رفتن و در ساير راه رفتن و از پوشيدن جامه دوخته و كشيدن ...
و ... پوشيدن سر و پاي و پشت پاي و گرفتن دماغ و وصول بوي بد بشام و ارتماس يعني سر در زير
آب نمودن و استمناء يعني طلب مني ... اگر چه بتخيل در وجه خود بوده باشد و از جنابت ... بجهة
زينت و دندان كندن و سلاح بستن در حال غير ضرورت قربة الى الله يعني اجتناب ميكنم از امور مذكوره بتمامها قربة الى الله اگر چه
حكم بحرمت جميع امور مذكوره در حال احرام مشكل است در جنابت اجتناب محل اشكال نيست بعد از آن تامل نمودن نيت تلبيه را
باين نحو بگويد تلبيه ميگويم در احرام عمره تمتع قربة الى الله و بگويد لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك
لبيك و چونكه بر آن ساير بر سر قرار دادن حرام نيست و هم چنين در زير راه رفتن و پوشيدن لباس دوخته لهذا اولى ميتوان
كه در حال احرام در كجاوه كرده پوش داشته باشد بنشيند بنا بر اين در نيت التفات اجتناب از اينها ضرور نيست و در حق زن
و هم چنين است حرمت ستر راس و ستر پشت پا اين هر دو مخصوص مرد است چنانچه بر زن حرام است ستر وجه و بر مرد حرام نيست

پس پنج چیز است که حرمت آنها مختص برجالست وستر پشت پای وسایه بر سر قرار دادن ودر سایه راه رفتن وپوشیدن
مخیط چنانچه بر زن حرام است ستر وجه وبر مرد حرام نیست پس زن در نیت قصد اجتناب از ستر وجه باید نمود چنانچه
اجتناب از زیور طلا والات از خواص زنست چه حرمت ان نسبت برجال اختصاص بحالة احرام ندارد سؤال ضعیفه
عازم مکه معظمه در وقت رسیدن بمیقات حایض شده کیفیت عمل از اراده احرام وطواف وغیرهما بیان فرموده که دستور
العمل ان چه چیز است جواب حیض مانع از احرام نیست بلکه حایض غسل احرام که مستحب است میتواند نمود لکن نماز
نمیتواند بود ومحرم میشود مثل حال غیر حیض ولبیک بتلبیه مینماید وداخل مکه میشود وبعد از دخول مکه اگر حیض قطع
شد غسل میکند واعمال عمره را تمام بعمل میاورد واگر قطع نشد تا روز عرفه یعنی تا زوال روز انوقت عدول مینماید
از تمتع بافراد واکتفا بهمان احرام سابق مینماید ووقوف عرفات ومشعر واعمال منا را بعمل میاورد واگر در روز عاشر ذی الحجة
الحرام حیض منقطع شد عود بمکه مینماید غسل نموده وطواف حج وسعی بین الصفا والمروة وطواف نسا را بعمل میاورد و
اگر حیض منقطع نشد غیر از طوافین را بعمل میاورد هر وقت که حیض منقطع شد غسل نموده طوافین را بعمل میاورد وانوقت
عمره مفرده بعمل خواهد اورد وحج او حج … خواهد بود سؤال ضعیفه در حال حیض محرم شد در روز چهارم وششم عادت
او که هشتم ذی الحجه بوده باشد وارد مکه شد چنین فهمید که خون او منقطع شد غسل نموده طواف عمره وسعی وتقصیر را
نموده محرم بحج شد طوافین ومناسک منا را بعمل اورده در روز … که هشتم عادت او بود عصر خونی می بیند … نمود که …
متمکن از غسل نبوده تیمم بدل از غسل مینماید وطوافین را بعمل میاورد وبعد عود بمنا مینماید روز دوازدهم ماه که دهم عادت
او بوده خونی می بیند بعد غسل حیض میکند بعد دیگر خونی نمی بیند اکتفا بهمان طواف که نموده مینماید او بمکه مراجعت
مینماید ایا حج او صحیح است یا فاسد است حقیقت حال را بیان فرمایید جواب ظاهر اینست که حج او فاسد نبوده باشد تحقیق حال
در اثبات محتاج است بیان چند مطلب اول انست که ضعیفه هرگاه در ایام عادت حیض خون دید وخون تا عشره بوده وبعد
از ان قطع شد خون در مجموع عشره حیض میباشد خواه ایام عادت او کمتر از عشره ایام بوده باشد یا نه خواه خون در مجموع عشره
متصل بوده باشد یا نه بلکه هرگاه در سه روز اول خون دید وبعد هیچ خون ندید تا روز دهم خون دید وبعد مطلقا ندید
… مجموع عشره ایام محکوم بحیض خواهد بود قال شیخ الطایفة فی النهایة ان رات المرأة الدم یوما او یومین فترکت
الصلوة والصوم فان رات الیوم الثالث او فیما بعدها الی الیوم العاشر فذلک دم حیض فان زاد بعد ذلک دما لاجل انقطاعه
عشرة ایام فان ذلک لیس بدم … فی المبسوط اول ما تری المرأة الدم … من الصوم والصلوة فان استمر بها ثلثة ایام متتابعات
قطعت علی انه دم حیض ولم یکن علیها شیء وان رات اقل من ذلک قطعت علی انه لم یکن دم حیض وقضت الصلوة والصوم
علی الروایة الاخری اذا رات الثلثة ایام فی جملة العشرة … قضاء الصلوة واذا قلنا لا یکون اقل من ثلثة ایام متوالیات
فمتی رات ثلثة ایام ترکت الصلوة والصوم فان رات بعد ذلک الطهر وصلت وصامت فان رات بعد ذلک دما قبل ان
تستوفی عشرة ایام علی ای صفة کان الدم اسود کان او احمر او اصفر وعلی کل حال کان ذلک کله حیضا ولم یکن علیها فیما
صامت وصلت شیء غیر انها تقضی الصوم فیما بعد وان رات بعد ان یمضی عشرة ایام دما قطعت علی انه لیس بدم حیض انه
من الاستحاضة وسنذکر حکمه وان رات الصفرة او الکدرة فی مدة العشرة ایام حکم بانها من الحیض فان رات الدم ثلثة ایام
حکم لها انه دم حیض ثم رات یوم الحادی عشر او الثانی عشر او الثالث عشر من وقت ما رات الدم اولا کان ذلک الحکم کله
محکوما انه استحاضة وقال فی الوسیلة والحایض ثلثة احوال اما ان تری الدم قلیلا وهو ثلثة ایام متوالیات ودونه مقدار ثلثة
ایام من عشرة او کثیرا وهو عشرة ایام او متوسطا وهو ما بین الثلثة الی العشرة فاذا بلغت المرأة تسع سنین فصاعدا او رات دما

ثم قال

ثم قال من ثلثة احوال اما عرفته یقینا انه دم حیض او غیره او اشتبه علیها فان عرفت یقینا عملت علیه وان اشتبه علیها فان
عرفت بدم الاستحاضة فهو حیض وان اشتبه بدم العذرة اعتبرت بقطنة فان انغمست فهو دم حیض … وان اشتبه بدم القرح
فان خارجا من الجانب الایسر فهو دم حیض والصفرة والکدرة فی ایام الحیض او فیما یمکن ان یکون حیضا فهو حیض وفی
ایام الطهر طهر فاذا رات الدم بعد انقضاء تسع سنین ولم یشتبه علیها او اشتبه وکان محکوما علیه بالحیض ترکت الصلوة
والصوم ولها اربعة احوال احدها ان تریه ثلثة ایام متوالیات ثم ینقطع ولا تراه بعد ذلک الی انقضاء عشرة ایام والثانی ان
ینقطع الدم ثم یعود قبل انقضاء عشرة ایام والثالث ان تراه یوما او یومین ثم ینقطع عنها ولا یعود والرابع ان ینقطع عنها بعد
یوم او یومین ثم یعود قبل انقضاء عشرة ایام بعقد او ما یتم به ثلثة ایام فالاول یلزمها ان تعمل عمل الحایض فی ایام الدم وان …
الدم ثم تغتسل والثانی کان الدمان معا والطهر المتخلل بینهما حیضا والثالث یکون دم فساد ویجب علیها قضاء الصلوة
والصوم والرابع یکون جمیع عشرة ایام بحکم الحایض فی احدی الروایتین وقال فی الجامع اقل الحیض ثلثة ایام متوالیات و
اکثره عشرة وان توالی ثلثة ایام الی العشرة فالکل حیض وقال فی المعتبر ولو رات ثلثا ثم انقطع ثم رات یوم العاشر او ما دونه کان
الدمان وما بینهما حیضا وقال فی الذکری لو رات الدم ثلثة ایام ثم انقطع فهو دم حیض لحصول شرایطه فان رات قبل العاشر فکل
قطع علیه فالجمیع حیض وکذا ایام النقاء المتخللة بین الدمین اذ لا یکون الطهر اقل من عشرة ایام وغیر ذلک من … والتمام
… بهذا المطلب التی لا حاجة الی ایرادها والحاصل انها اذا رات الدم فی ثلثة ایام ثم … الی الیوم العاشر … ثم انقطع
… محکوم بانها حایض فی مجموع العشرة ولو فی ایام النقاء والمستند فیه الصحیح المروی فی الکافی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع
قال اذا رات المرأة الدم قبل عشرة ایام فهو من الحیضة الاولی … الی عدم اتصال الدم واطلاقه یشمل الکلام وغیره کما لا یخفی
ثم ان قوله قبل العشرة وان … عدم شموله لما اذا رات الدم فی نفس العاشر لکن ذیل الحدیث یشمله ایضا وهو قوله وان
کان بعد العشرة فهو من الحیضة المستقبلة مضافا الی امکان حمل الاصل علی ما یکون شاملا لما اذا رات فی یوم العاشر ایضا
بان یقال ان المراد قبل انقضاء العشرة الایام … یکون التحدید بالاضافة الی رویة الدم ویکون ذلک قرینة علی هذا التحدید واطلاق
… الحکم بالحیضة ولو فیما رات الدم فی ثلثة ایام فی جملة العشرة فعلی هذا یکون الاستناد فی محل الکلام بالاطلاق والعموم
کما لا یخفی علی اولی النهی مطلب دویم انکه چنانچه صوم وصلوة مشروطست بخلو از حیض چنین است طواف پس طواف
در حال حیض صحیح نخواهد بود بلکه میتوان بعنوان قاعده کلیه ادعا نمود که جمیع اعمال حج وعمره را با حیض میتوان نمود مگر طواف
وصلوة ان وصلوة احرام والمطلب … طواف با حیض مجمع علیه بین العلماست وبعد از اتفاق علما در این مطلب اختلاف
کرده اند در حق ضعیفه که محرم شده باشد بعمره تمتع وممنوع از طواف شد … مشهور ما بین الفقهاء اینست که اگر حج مختصر
شد که … تا انقطاع حیض وقوفین از او فوت نخواهد در اینصورت عدول میکند از تمتع بحج افراد وهمان سابق را
احرام حج قرار میدهد بعد میرود بعرفات ومشعر ومنی بعد از ادای مناسک عود بمکه اگر حیض قطع شد …
غسل نموده طواف حج وصلوة وطواف سعی وتقصیر وطواف نسا را بعمل میاورد واگر منقطع نشد انتظار … اعمال غیر
از طوافین بعد از انقطاع حیض طوافین را بعمل میاورد واز مرحوم علامه در تذکره ظاهر میشود که این اجماعیست حیث قال اذا حاضت
المرأة بعد الاحرام قبل الطواف لم یکن لها ان تطوف اجماعا لانها ممنوعة من الدخول فی المسجد بل تنتظر الی وقت الوقوف
او الطهر وتمکنت من الطواف والسعی والتقصیر وانشاء احرام الحج وادرک عرفة صح لها التمتع وان لم تدرک ذلک وضاق
الوقت بطلت متعتها وصارت حجتها مفردة عند علمائنا ویقرب منه ما ذکره فی … قال اذا دخلت المرأة مکة متمتعة …
… ثم احرمت بالحج کما یفعل الرجل سواء فان حاضت قبل الطواف لم یکن لها ان تطوف بالبیت اجماعا لان الطواف صلوة ولانها

ممنوعة من الدخول في المسجد وتنتظر الى وقت والوقوف بالموقفين فان طهرت وتمكنت من الطواف والسعي والتقصير وانشاء
احرام الحج وادراك عرفة صح لها التمتع وان لم تدرك ذلك بضاق عليها الوقت او استمر لها الحيض الى وقت الوقوف بطلت متعتها
وصارت حجتها مفردة ذهب اليه علمائنا اجمع وحكى شيخنا الشهيد قدس سره عن جماعة عدم العدول بل تترك الطواف والسعي والتقصير ثم
تحرم للحج ثم تعتمر بعد ان قال وروي انها تسعى ثم تحرم بالحج ثم تقضي طواف العمرة والطواف الحج والنساء حيث قال الاظهر ان الحائض
اذا منعها حيض الوقوف بالتربص فلتنقل عمرتها الى الحج تعتمر بعده الى ان قال وروي انها تسعى ثم تحرم بالحج وتقضي طواف العمرة مع طواف
الحج وعليه علي بن بابويه وابن الجنيد وابو الصلاح والحلبي والمشهور هو المختار المروي بسند صحيح عن جميل بن دراج قال سألت
ابا عبد الله عليه السلام عن المرأة الحائض اذا قدمت مكة يوم التروية قال تمضي كما هي الى عرفات فتجعلها حجة ثم تقيم حتى تطهر وتخرج
الى التنعيم فتحرم وتجعلها عمرة وهو بصحة السند واشتماله على جماعة من الاصحاب الاجماع واعتضاده بالاشتهار بل دعوى الاتفاق
واقوى مما دل على القول الثاني وان كان متعددا لمفهوم العدد ولا للكثرة في الصورة المفروضة مما لا ينبغي التأمل فيه بعد ملاحظة
المراتب مرقوم ميگويم كه مكلف بر دو حق حائض در صورت مفروضه تاخير طواف باتفاق علما خواه بعد از عدول از عمره
تمتع بحج افراد بوده باشد چنانچه مختار مشهور است يا با عدم عدول چنانچه مقتضي قول ثاني است پس اتيان بطواف در اين حالت خواه در عمره
بوده باشد يا در حج اتيان بغير مأمور به است لكن بطلان اتيان بمنهي عنه است پس ماتي به در اين حالت غير مأمور به است و چون مأمور به
غير ماتي به است پس ماتي به موجب حصول امتثال نميتواند شد مطلب سيم آنكه جاهل بموضوع يعني جاهل باينكه حائض
است حين العمل بعد از آنكه فساد اعتقادش منكشف شود يعني معلوم شود و بعد از فراغ از عمل كه حائض بوده است حكم عالم است در
فساد عمل و اگر چه مخالف با اوست در اثم پس در صورت علم بموضوع حامل اثم است و عمل محكوم بفساد است و در صورت جهل بموضوع
اگر چه اثم منتفي است لكن عمل فاسد است اما الانتفاء الاثم فظاهر واما الفساد فلكون الخلو من الحيض من شرائط صحة الطواف وانتفاء
الشرط يقتضي انتفاء المشروط قال في ط ومن شرط صحة الطواف الطهارة فان طاف ثم ذكر انه كان محدثا تطهر واعاد الطواف
وفيه ايضا ان نسي طواف الزيارة حتى يرجع الى اهله وواقع اهله كان عليه بدنة والرجوع الى مكة وقضاء طواف الزيارة وان كان طواف
الزيارة وان كان طواف النساء وذكر بعد رجوعه الى اهله جاز ان يستنيب غيره فيه ليطوف عنه فان ادركه الموت قضى عنه وليه وفيه
من طاف طواف الفريضة وصلى ثم تبين انه على غير وضوء اعاد الطواف من اوله انتهى كلامه رفع مقامه والحكم بالاعادة فيما اذا تبين وقوع
الطواف مع الحدث الاصغر يستدعي وجوبها فيما اذا تبين وقوعه مع الحدث الاكبر بطريق اولى كما لا يخفى وفي الجامع وان سهى فطاف
محدثا او ذكر تطهر وصلى ركعتين في النفل وفي التذكرة وقد بينا وجوب الطهارة من الحدث والخبث في الثوب والبدن وموضع
الستر فلو طاف جنبا او محدثا او عاريا او طافت المرأة حائضا او نفساء او طاف وعلى ثوبه او بدنه نجاسة عالما او ناسيا في طواف الفريضة
لم يعتد بذلك الطواف وفيه ايضا لو ذكر انه طاف محدثا فان كان طواف الفريضة استأنف الطواف والصلوة ثم صلى بعد الطهارة
من طاف وذكر انه لم يتطهر اعاد في الفريضة دون النافلة ويعيد الصلوة الطواف واجبا او ندبا وفيه ايضا الطواف ركن من تركه
عامدا بطل حجه ومن تركه ناسيا قضاه ولو بعد المناسك ولو تعذر بعد المناسك ولو تعذر العود استناب وفي النافع لو ذكر انه
لم يتطهر اعاد طواف الفريضة وصلوته ولا يعيد طواف النافلة ويعيد صلوته استحبابا ولو نسي طواف الزيارة حتى يرجع الى اهله
وواقع اعاد وقيل بل يرجع الناسي يستنيب وفي الكفاية فيه اشهر انها لا تجب الا مع الذكر ولو نسي طواف النساء استناب ولو مات
قضى وليه وفيه ايضا الطواف ركن فلو تركه عامدا بطل حجه ولو كان ناسيا اتى به ولو تعذر العود استناب فيه وفي رواية وان كان مات
وجه يجعل الله اعادة وفي الذكرى ايضا الطهارة في الطواف الواجب فلا يصح طواف المحدث عند علمائنا وفي المنتهى الطهارة شرط
في الطواف ولو كان الواجب ذهب اليه علمائنا اجمع فلا يصح الطواف الا مع الطهور من الحدث وفيه ايضا قد بينا الطهارة شرط في

الطواف

الطواف فلو كان محدثا متعمدا فعليه اعادة الطواف لان الطهارة شرط فيه وقد فاتت فتبطل المشروط كالصلوة وفي الخزينة لو طاف
الواجب وهو محدث لم يجز وان كان ساهيا ويجب الاعادة وفيه ايضا الطواف ركن من تركه عامدا بطل حجه ولو كان ناسيا
قضاه ولو بعد المناسك فان تعذر العود استناب وفيه ايضا لو طاف واجبا وهو محدث عامدا او ناسيا لم يصح طوافه ولو كان
عليه نجاسة عامدا اعاد الى ان قال لو تطهر من احرام العمرة ثم احرم بالحج وطاف وسعى ثم طاف محدثا في احد الطوافين
ولو لا يعلم ايهما الطوافين معاد وفيه ايضا طواف الحج ركن في الحج كما ان طواف العمرة ركن فيها فلو اخل به عامدا بطل وان اخل
به ناسيا وجب عليه ان يعود ويقضيه فان لم يتمكن استناب فيه ولا يجزي طواف الوداع عنه وغير ذلك مما ذكر من عباراتهم القريبة
في هذا المطلب والمستند في ذلك الى الاجماع الاصحاب ما روي عن النبي ص انه قال الطواف بالبيت صلوة الا انكم تتكلمون
فيه وجه الاستدلال ان حمل على الحقيقة متعذر فلا بد ان يصار الى اقرب المجازات ومقتضاه الاشتراك في جميع الاحكام
خولية ما ثبت انتهائي الصلوة انها اذا اتى بها في حال الحيض فسد سواء كان عامدا او ناسيا او جاهلا فينبغي ان يكون الامر
الطواف ايضا كذلك ويؤيد الرواية هذا المعنى الاستثناء المذكور في ذيل الحديث ثم ان الحديث وان حكي بطريق العامة لكن الاصحاب
تلقوه بالقبول ويدل عليه ايضا الصحيح المروي في في عن محمد بن مسلم قال سألت احدهما ع عن رجل طاف طواف الفريضة وهو على
غير طهور قال يتوضأ ويعيد طوافه وان كان تطوعا توضأ وصلى ركعتين او الصحيح المروي في يب عن علي بن جعفر عن اخيه ابي
الحسن ع قال سألته عن رجل طاف بالبيت وهو جنب فذكر وهو في الطواف قال يقطع طوافه ولا يعتد بشيء مما طاف بعد از تمهيد
مراتب مرقومه در صورت مفروضه بمقتضاي مقدمه اولى طواف عمره و هم چنين طواف حج و طواف نساء هر سه در حال وقوع در
بمقتضاي مقدمه ثالثه طواف در حال حيض باطل خواهد بود خواه ضعيفه عالم بحيض بوده باشد يا نه و بمقتضاي مقدمه ثانيه
لازم بود بعد از عاشر عادة اعاده هر طواف ها نموده و مفروض اينست كه ننموده پس اخلال بطواف واجب نموده و اين موجب فساد
حج است پس لازم است اعاده حج ظاهر اينست تفاوتي مابين اينكه اخلال بطواف شود عامدا او جاهلا باشد و در فرض سؤال
اخلال بطواف نموده باجهل بوجوب آن در منصوره پس ضعيفه مزبوره در صورت مسطوره اخلال بجزء هر يك از حج نموده كه عبارت
از طواف و طواف نساء و طواف عمره بوده باشد و دليلي بر اعتقاد اين مدعي و نظر بقاعده اخلال بجزء اخلال بكل است مگر در
صورتيكه دليل دلالت بر خلاف آن كند و اين در مورد سؤال منتفي است بعلاوه جمله نصوص معتبره ناطق بر لزوم اعاده است منها
الصحيح المروي في يب عن علي بن يقطين قال سألت ابا الحسن ع عن الرجل ان يطوف بالبيت طواف الفريضة قال ان كان على وجه
جهالة في الحج اعاد وعليه بدنة ومنها الصحيح المروي فيه ايضا عن حماد بن عيسى عن علي بن ابي حمزة قال سئل عن الرجل ان يطوف بالبيت
حتى رجع الى اهله قال اذا كان على وجه الجهالة اعاد الحج وعليه بدنة ولما انچه از عبارات سالفه ظاهر ميشود كه اجزاء باعاده
خود طواف شود پس ظاهر اينست كه مراد انها با بطلان محل طواف است هر گاه عمل منقض شد بايد چنين نيست
بلكه لازم است اعاده اصل حج نظر باينكه فقها تقسيم نموده اند افعال عمره و حج بركن و غير ركن و ركن آن است كه
اخلال ان متعمدا موجب فساد عمره و حج بوده باشد و غير ركن آن است كه اخلال ان عمدا موجب فساد حج نباشد و در صورت مفروضه
اخلال بهر دو شد جهلا و الجاهل في العادات كالعامد پس معلوم شد كه اخلال بطواف عمره و طواف حج اگر چه جاهلا
بوده باشد موجب فساد حج است پس واجب است اعاده حج و اعاده طوافين تنها كفايت نميكند بلي در صورت نسيان طواف
نساء اكتفا بطواف نساء ميتوان نمود بلكه اكتفا بنيابت هم ميتوان نمود و در نسيان طواف و نسيان طواف حج در اينجا هم اخلال
كرده اند با نسيان طواف حج مثل اخلال باو است عامدا پس موجب فساد حج و اعاده حج لازم است ما چنين نيست بلكه اكتفا
طواف فقط ميتوان نمود يعني هر گاه قضاي طواف نمايد حج او صحيح خواهد بود اگر چه در ماه محرم مثلا بوده باشد پس با امكان

عود لازم است خود این شخص معاودت نموده قضا نماید با علم امکان متولی نائبی تعیین نماید که از جانب او طواف نماید
و این حکم یعنی جواز استنابت در نسیان طواف نساء نظر این است که اتفاقی بوده باشد نظر باینکه طواف نساء را بتمام تمام رضوان الله
علیهم واجب غیر رکن میدانند و اخلال بآن از جهل موجب فساد حج نمیدانند ولکن در نسیان طواف حج محل خلاف است قال الشیخ
الطائفة فی کتاب الی طواف النساء وان ترکه وهو حی کان علیه القضاء فان لم یتمکن من الرجوع الی مکة جاز ان یوکل من یطوف عنه فیه
فاذا طاف النائب عنه فقد احلت له النساء وقال فی ... ما هذا لفظه والذی رواه علی بن جعفر عن اخیه قال سالته عن
الرجل ینسی طواف الفریضة حتی قدم بلاده وواقع النساء کیف یصنع قال یبعث بهدی ان کان ترکه فی حج بعث به فی حج وان ترکه فی عمرة
بعث به فی العمرة ووکل من یطوف عنه ما ترکه من طوافه محمول علی طواف النساء لان من ترک طواف النساء ناسیا جاز له ان یستنیب غیره
مقامه فی طوافه ولا یجوز ذلک فی طواف الحج وهذا الکلام صریح علی ان جواز الاستنابة فی الطواف الذی یختص بطواف النساء
فلا یثبت فی طواف الحج وغیره ... الکلام المذکور فقط یقتضی الاستنابة فیه علی عدم تمکنه من العود الی مکة والظاهر من الکلام ... جواز
قال فی ... الطواف رکن من ترکه عامدا بطل حجه ولو ترکه ناسیا قضاه ولو بعد المناسک فان تعذر العود استناب فیه ولو
ترک الحاج او المعتمر مفردا طواف النساء لم تحلل له ویجب علیه العود مع المکنة لیطوفه فان لم یتمکن امر من یطوف عنه طواف النساء
فاذا طاف النائب عنه حلت له النساء ولو مات قبل طوافه طاف عنه ولیه ... تحقیق المقام ... ان یقع ههنا صور الاولی
ان یکون ترک طواف الحج عامدا والحکم فیه انه ان تمکن من الاتیان به فی طول ذی الحجة وجب علیه ذلک ... الاتیان به
ثم ما بعده من السعی وغیره ومعه ان لم یتمکن منه کما اذا خرج الشهر کله بطل حجه **سؤال** هر گاه مرید ... استطاعت ... مثل
حال ... دختر ... سال ... وجه ... هست ... دختر واجبست ... ابراء ... معروض
اینکه ... است ... واجب ... دختر ... والله او با حاکم شرع
باشد بیان فرمایند **جواب** بر فرض تحقق استطاعت ... وعدم اداء حج البته لازم است ... ترکه او وجه ... اخراج
نمایند خواه زوجه ... نماید یا دختر لکن اولی اینکه ... متصدی ... باذن واطلاع حاکم شرع بوده باشد
سؤال ساتر بودن سر ... احرام منع نموده اند ... که در خیمه ... نماید واگر ... عمامه
یا چیز دیگر ... یا بر سر ... اگر عمامه یا غیر او ... دیگر ... میشود یا نه **جواب** ...
در ... سر بر محرم حرام است ... در خیمه ممنوع نیست واگر مضطر بود ... ستر راس ...
... عمامه ... در صورتیکه فصل طویلی ... نشود ...
بودن راس طول ... باشد ... موجب ... نشود ... مستور بودن ...
باشد با فصل طویل ... کشف ... **سؤال** هر گاه
زید ... طواف نساء ... یوم ... ذی الحجه ...
... حج ... **جواب** ... طواف نساء ...
ذی الحجه ... طواف نساء ... **سؤال**
کسانیکه ... عمره ... واجبست ... مفرده
نمایند یا نه **جواب** اگرچه ... مفرده فرض اهل مکه است ... متمتع بها فرض نائی قال فی الشرایع تنقسم
الی متمتع بها ومفردة فالاولی تجب علی من لیس من حاضری المسجد الحرام لکن ... اینکه واجب بوده باشد والمستند فی الوجوب عموم
المستند فی الصحیح المروی فی ... عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله ع قال العمرة واجبة علی الخلق بمنزلة الحج من استطاع لان الله

عزّ وجل یقول واتمّوا الحج والعمرة لله ... قال قلت له فمن تمتع بالعمرة الی الحج یجزی ذلک عنه قال نعم والمراد من قوله من استطاع الا ...
العمرة بعموم ... عنه وغیره ویدل علیه ایضا قوله علیه ... الکلام الدال علی السؤال ان العمرة المتمتع هل تکون مجزیة
عن العمرة المفردة ... واجاب ... الاتیان بالعمرة والمتمتع بها لا یجب الاتیان بالعمرة المفردة بل یکون المتمتع بها
مجزیة عنها واوضح منه فی الدلالة علی المرام الصحیح المروی فی ... عن الحلبی عن ابی عبد الله ع قال اذا استمتع الرجل بالعمرة فقد
قضی ما علیه من فریضة العمرة وجه الدلالة هو ان العمرة المتمتع بها انما هی فی حق النائی ... الحدیث بان الاتیان
بالعمرة المتمتع بها اسقط ما علیه من العمرة المفردة والا لزم ... وجوب العمرة المفردة فی حق النائی ایضا فلا یکون ...
المسجد الحرام ان قلت ان النائب ... بالعمرة المتمتع بها فلکن سقط عن العمرة المفردة فی حقه قلنا فعل النائب لکونه نائبا عن المتوفی
... العمرة ... بالاضافة الیه بالنسبة الی النائب والمفروض انه ممن استطاع ... العمرة المفردة تجب علیه وهو المراد ویدل
علیه ایضا ما رواه فی ... عن محمد بن ابی بصیر قال سالت ابا الحسن ع عن العمرة اواجبة هی قال نعم قلت فمن تمتع یجزی عنه
قال نعم وجه الدلالة ... الی قوله ... ترک التفرقة بین النائی وغیره واما عبارة الشرایع فان فیها ما یومی الی
ان وجوب العمرة ثابت فی حق النائی ایضا ... تنقسم الی متمتع بها ومفردة فالاولی تجب علی من لیس من حاضری المسجد الحرام ولا
تصح الا فی اشهر الحج وتسقط المفردة معها ... المتمتع بها ... یکون المراد من قوله وتلزم المفردة ... علی حاضری
المسجد الحرام ... اشهر الحج ... المفردة ... والعبارات ... من مسامحة والاولی عبارة فی النافع ...
دالة علی وجوب العمرة علی کل مکلف قال المقصد الثانی فی العمرة وهی واجبة فی العمر علی کل مکلف بالشرائط المعتبرة فی الحج **سؤال**
هر گاه نایب بعد از فراغ از اعمال عمره تمتع وحج بلا فصل بخواهد اتیان بعمره مفرده نماید یا نه بلکه لازم است تاخیر نماید تا اینکه بعد
از فراغ از عمره تمتع ده روز منقضی شود بعد از انقضای عشرة ایام شروع نماید بعمره مفرده **جواب** ظاهر اینست ... خلاف
ما بین فقها است ... بعضی تجویز نموده اند توالی عمرتین وبعضی شرط کرده اند فصل عشرة ایام میان دو عمره و
بعضی معتبر دانسته اند فصل یکماه وبعضی معتبر دانسته اند فصل یکسال ... ظاهر اینست ... عمره مفرده است ...
اطلاق عمره ... الاصحاب والنصوص الواردة فی الباب بل بعض العبارات کالصریح فی ذلک قال فی الشرایع
وتستحب المفردة فی کل شهر واقله عشرة ایام ویکره ان یاتی بعمرتین بینهما اقل من عشرة ایام وقیل یحرم والاول اشهر ...
فی ... عن علی بن ابی حمزة قال سالت ابا الحسن ع عن رجل یدخل مکة فی السنة مرة او مرتین او اربعا کیف یصنع قال
اذا دخل فلیدخل ملبیا واذا خرج فلیخرج محلا قال لکل شهر عمرة فقلت یکون اقل قال لکل عشرة ایام عمرة بنا بر این هر گاه
فرض شود که فراغ از عمره تمتع در روز عرفه متحقق شود در روز سیزدهم میتوانند اتیان بعمره مفرده نمایند بلکه تاخیر ...
نظر باحتمال فوریه قال فی الشرایع وجوب العمرة علی الفور **سؤال** طواف نساء معتبر در عمره هست یا نه **جواب** اما در عمره
متمتع بها معتبر نیست بنا بر مشهور ومعروف بین الاصحاب بلکه ... ادعای اجماع ... علامه اعتراف باین نموده
اند ونصوص معتبره از ائمه اطهار علیهم السلم ناطق بر این است لکن شیخ شهید در دروس از بعضی اصحاب نقل فرموده که قائل
شده است باینکه طواف نساء در عمره واجبست واین قول ... شاذ است وضعیف واما عمره مفرده پس طواف
نساء در آن لازم است ویدل علی المطلبین الصحیح المروی فی ... عن محمد بن عیسی قال کتب ابو القاسم محمد بن موسی ... الی
الرجل یسأله عن العمرة المبتولة هل علی صاحبها طواف النساء والعمرة التی یتمتع بها الی الحج فکتب اما العمرة المبتولة فعلی صاحبها طواف
النساء واما التی یتمتع بها الی الحج فلیس علی صاحبها طواف النساء بنا بر این افعال عمره این است احرام وطواف بیت الله
هفت شوط ودو رکعت نماز خلف مقام حضرت ابرهیم وسعی بین الصفا والمروة هفت شوط وتقصیر وعمره مفرده مثل عمره

متمتع بها است باضافه طواف النساء و دو رکعت نماز نساء **سؤال** کسیکه در منی روز نحر رمی جمره ننموده اول ذبح نموده و بعد از آن رمی جمره نموده چه صورت دارد **جواب** لازم این بود که اول رمی جمره عقبه نموده بعد از آن ذبح نموده بعد از هر دو حلق راس نماید در صورتیکه باین ترتیب عمل نیاورده باشد مثل اینکه اول ذبح نماید اگر سهوا یا جهلا بوده باشد باکی نیست و اگر عمدا بوده باشد بی اشکال اثم و مستحق عقاب است لکن نظر اصحاب صحت حج و عدم وجوب اعاده است اگرچه با بقای وقت بوده باشد قال فی الشرایع و ترتیب هذه المناسک واجب یوم النحر الرمی ثم الذبح ثم الحلق فلو قدم بعضها علی بعض اثم ولا اعاده و دلیل علیه مضافا الی دعوی الاجماع علیه صحیحه جمیل بن دراج عن ابی عبدالله انه قال ان رسول الله صلعم اتاه اناس یوم النحر فقال بعضهم یا رسول الله حلقت قبل ان اذبح وقال بعضهم حلقت قبل ان ارمی فلم یترکوا شیئا کان ینبغی لهم ان یوخروه الا قدموه فقال لا حرج اگرچه در دلالت این بر عدم وجوب اعاده اشکال میتوان نمود لکن نظر بعدم ظهور مخالف در مسئله با دعوی اجماع اعتنا (?) باین اشکال نیست **سؤال** هرگاه کسی ذبح نموده در منی بمحض فراغ از ذبح جایز است حلق راس نماید یا جواز حلق موقوفست بر اینکه قسمت نماید گوشت را باقسام ثلاثه **جواب** ظاهر اینستکه بمحض فراغ از ذبح حلق راس میتواند نمود و معنی آیه شریفه ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله نه اینستکه لازم باشد تاخیر حلق تا گوشت آن باهلش برسد بلکه اینستکه مراد این باشد که تاخیر حلق شود تا رسیدن هدی بمنی و ذبح آن روی عمر بن یزید (?) عن ابی عبدالله علیه السلام اذا ذبحت اضحیتک فاحلق راسک بلکه مستفاد از بعض اخبار اینستکه همان خریدن اضحیه کفایت میکند در جواز حلق اگرچه ظاهرا این معمول به نیست روی فی القوی (?) عن علی بن ابی حمزه عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا اشتریت اضحیتک و وزنت ثمنها و صارت فی رحلک فقد بلغ الهدی محله فان احببت ان تحلق فاحلق **سؤال** هرگاه ترک حلق یا ترک تقصیر نماید و طواف نماید آیا اعاده لازم است بعد از حلق یا تقصیر یا نه **جواب** ترک حلق یا سهوا میباشد یا جهلا یا عمدا اگر عمدا بوده باشد یا بنحویکه عالم بلزوم تاخیر طواف حج از حلق یا تقصیر یا حلق (?) طواف نماید قبل از تقصیر در اینصورت لازم است یک گوسفند قربانی کند للصحیح المروی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل زار البیت قبل ان یحلق فقال ان کان زار البیت قبل ان یحلق وهو عالم ان ذلک لا ینبغی فان علیه دم شاة و اما اعاده طواف بعد از حلق یا تقصیر ظاهر کلمات بسیاری از علما اگرچه حکم بلزوم است لکن شهید ثانی در مسالک دعوی اجماع نموده است بر وجوب اعاده و هو المعول علیه بالصحیح المروی عن علی بن یقطین قال سالت ابا الحسن علیه السلام عن المراة رمت و ذبحت ولم تقصر حتی زارت البیت فطافت وسعت من اللیل ما حالها وما حال الرجل اذا فعل ذلک قال لا باس به یقصر و یطوف والاطلاقه یشمل ما نحن فیه و غیره سیما بعد ترک الاستفصال و اگر سهوا بوده باشد کفاره واجب نیست لکن اعاده طواف بعد از حلق یا تقصیر لازم است و هم چنین است در صورت جهل کفاره واجب نیست لکن اعاده طواف لازم است نظر باصالة عدم امتثال مضافا الی اطلاق صحیحه علی بن یقطین المتقدمه **سؤال** شخصی متمتع میباشد عمل حج (?) [illegible] بقصد حج بیرون میروند آیا بر این شخص لازم است بمصاحبت انها بیرون رود یا تاخیر تا قافله دیگر هم جایز است **جواب** اگر ظن این دارد که با تاخیر متمکن از رفتن خواهد بود تاخیر جایز است والا تاخیر جایز نیست **سؤال** هرگاه کسی بعد از فراغ از حلق یا تقصیر و رمی جمره عقبه عود بمکه نمود که بجهت طواف حج و سعی و طواف نساء چنانچه چونکه عود بمنی نمود دو ساعت یا سه ساعت از شب یازدهم گذشته آیا کفاره بر چنین شخصی لازم است یا نه **جواب** ظاهر اینست که کفاره بر چنین شخص در چنین صورت لازم نبوده نظر باینکه آنچه از اخبار و کلمات اخیار مستفاد میشود اینست که کسی بیتوته در غیر منی نماید لازم است یک گوسفند قربانی نماید کما فی الصحیحه عن ابی جعفر علیه السلام عن رجل بات بمکه فی لیالی منی حتی اصبح قال ان کان اتاها نهارا فبات فیها حتی اصبح فعلیه دم یهریقه و ظاهر اطلاق وجوب الدم علی البیتوته بمکه و مقتضاه انتفاء الدم عند انتفاء

البیتوته الی الصبح فلا یلزم شیء اذا بات بمکه بغیر منی فی بعض اللیل بلی کلام در ترتب اثم و عدم آنست و اما کفاره ظاهر آنست که واجب نبوده باشد تفصیل مقام اینستکه اگر تاخیر عود بمنی تا انقضای دو ساعت از شب گذشته بجهت اشتغال بطواف و سعی بوده باشد ظاهر اینستکه اثم نبوده باشد کما هو المستفاد من صحیحه صفوان عن ابی الحسن علیه السلام انه قال سالنی بعضهم عن رجل بات لیله من لیالی منی بمکه فقلت لا ادری فقلت جعلت فداک ما تقول فیها فقال علیه دم اذا بات فقلت ان کان انما حبسه شانه الذی کان فیه من طوافه وسعیه ولم یکن لنوم ولا لذة اعلیه مثل ما علی هذا قال لیس هذا بمنزله هذا وما احب ان ینشق له الا و هو بمنی و صحیحه معویه بن عمار انه سال ابا عبدالله علیه السلام عن رجل زار البیت فلم یزل فی طوافه و دعائه والسعی والدعاء حتی طلع الفجر قال لیس علیه شیء کان فی طاعه الله عز و جل و قوله کان فی طاعه الله تعلیل الحکم فیقتضی ثبوت الحکم فی الاشتغال بکل طاعه فاذا لا ینفی الاثم عن البیتوته فی کل لیل فی غیر المنی عند الاشتغال بالعبادات فی بعض اللیل بطریق اولی و اگر تاخیر آن وقت بجهت اینها نبوده باشد بلکه لا لعذر بوده باشد ظاهر اینستکه اثم بوده باشد اگرچه کفاره واجب نبوده باشد **سؤال** بیتوته که در شب یازدهم و دوازدهم در منی واجبست آیا در مجموع لیل است یا بعض آن **جواب** آنچه واجبست بیتوته از اول لیل است تا نصف شب بعد از تجاوز از نصف لیل نقل بجای دیگر میتوان نمود کما هو المدلول علیه بصحیحه معویه بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال وان خرجت بعد نصف اللیل فلا یضرک ان تصبح غیرها **سؤال** شخصی در حال احرام بعضی امور محرمه از محرمات احرام ترک شده مثل اینکه لبس مخیط یا ستر راس نموده باشد بسبب کفاره بر این شخص لازم شده کفاره که میبایست بدهد آیا در مکه لازم است یا نه **جواب** آنچه فقهاء ذکر نموده اند اینستکه اگر ارتکاب این در احرام عمره بوده باشد لازم است قربانی را در مکه بعمل آورد و اگر در احرام حج بوده باشد لازم است این قربانی را در منی بعمل آورد قال فی الشرایع یلزم المحرم فداء یذبحه او ینحره بمکه ان کان معتمرا و بمنی ان کان حاجا قال فی المدارک بعد ذکر هذه العباره وهذا مذهب الاصحاب لا اعلم فیه مخالفا قال فی التذکره و مکان الکفارات اجمع [illegible] وفی الصحیح المروی فی [illegible] عن عبدالله بن سنان قال قال ابو عبدالله علیه السلام من وجب علیه فداء صید اصابه وهو محرم فان کان حاجا نحر هدیه الذی یجب علیه بمنی وان کان معتمرا نحره بمکه قباله الکعبه **سؤال** کسیکه مستطیع بود و حج ننموده فوت شد آیا لازم است حج از اصل ترکه داده شود یا اکتفا بحج میقاتی میتوان نمود **جواب** ظاهر اینستکه اکتفا بحج میقاتی میتوان نمود لکن احوط حج بلدیست لکن هرگاه ورثه از اصل ترکه اخراج نمایند و علاوه را از ثلث اگر مقدر بوده باشد مگر در صورت رضای [illegible] **سؤال** شخصی عازم مکه شد بعد از بلوغ بمیقات فوت شد حکم این شخص در چنین صورت چه چیز است **جواب** هرگاه فوت شد این شخص بعد از احرام و دخول حرم بوده باشد بمنزله کسی است که جمیع افعال را بعمل آورده باشد پس قضا در چنین صورت لازم نیست خواه حج واجب بوده باشد یا از غیر آن و هرگاه فوت قبل از احرام بوده باشد قضا لازم است و همچنین است هرگاه بعد از احرام و قبل از دخول حرم بوده باشد بنابر مشهور و حق **سؤال** شخصی حج بر او واجب بود تاخیر در اداء حج نمود در این اوقات مبتلا بمرض شد که با این مرض مسافرت بجهت مکه در حق او ممکن نیست در اینصورت چکار کند **جواب** در صورتیکه متمکن از رفتن بمکه نبوده باشد و احتمال تمکن بعد از این هم قایم نبوده باشد لازم است نایبی تعیین نموده که نیابت از حج نماید و اما در صورت احتمال تمکن از حج بنفسه فیما بعد حکم بوجوب استنابه ممکن نیست و این در صورتیست که عجز از مسافرت مسبوق بوده باشد بحج لازم این شخص چنانچه مفروض در سؤال است و اما هرگاه چنین نبوده بلکه تمکن از زاد و راحله مسبوق بعذر بوده باشد یا در [illegible] واحد بوده باشد و مایوس از زوال عذر در کل استقبال بوده باشد در اینصورت وجوب استنابه محل خلاف است احتیاط مقتضی استنابه است اگرچه حکم بوجوب مشکلست **سؤال** در طواف واجبست ابتدا از حجر الاسود نماید یا نه **جواب** اگرچه بعضی از علما حکم بوجوب ابتدای در طواف از اول جزء حجر الاسود فرموده اند لکن این مطلب باعتقاد حقیر لازم نیست بلکه اگر قصد کند لازم ا

استکه ابتدا نماید در طواف از حجر الاسود وان موضعیکه ابتدا نموده ختم بانموضع نماید واما انکه لازم بوده باشد که ابتدا طواف
از اول جزء حجر الاسود بوده باشد چنین نیست بلکه رعایت این نهایت تعسر دارد خصوصا با ازدحام و کثرت خصوصا در این اوان
که اول جزء حجر الاسود ظاهر نیست سؤال در طواف لازم است که در جمیع اجزاء شوط مسافت مابین این شخص طایف و بیت
در جمیع مراتب مساوی بوده باشد یا نه جواب انچه لازم است اینستکه طواف در امثال ادنی که مابین مقام حضرت ابراهیم و مابین
بیت است واقع شود واما مساوات مسافت در جمیع اجزاء طواف لازم نیست بلکه کمال تعسر دارد خصوصا با ازدحام سؤال
کسی در اوایل ذی القعدة الحرام از اعمال عمره متمتع بها فارغ شد ایا جایز است قبل از انکه محرم شود بحج تمتع سرش را تراشد یا نه جواب
بمقتضای ایه کریمه واتموا الحج والعمرة لله فان احصرتم فما استیسر من الهدی ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله منع
از حلق راس است قبل از قربانی نمودن در منی بنا بر این بعد از فراغ از اعمال عمره جایز نیست حلق راس نماید اگر چه از احرام حج
تمتع بوده باشد اگر چه فصل مابین فراغ از عمره و احرام حج علاوه بر شهر بوده باشد لکن اگر کسی از روی جهل بمسئله حلق راس نماید
کفاره لازم نیست سؤال شخصی از اهل اسلام عازم بیت الله شد واز سمت مدینه عبور کرده و میقات ایشان از مسجد شجره است
احرام عمره را در چه موضع از ان بلد باید بسته [illegible] جواب اشکالی در این
نیست در صورتیکه محرم شود از مسجد شجره قطعا در الحقیقت محرم شده خواهد بود از اصل میقات و کلام در این است در صورتیکه
محرم شود از خارج مسجد شجره ایا احرام او منعقد میشود یا نه لکن در صورتیکه محرم شود از مسجد شجره اشکالی در آن نیست
و مسجد شجره حال مسجد خرابیست در بیرون [illegible] مدینه مشرفه در سمت مکه معظمه واقع است سؤال مخیط انکه منع فرموده اند
در حال احرام اگر چه شخص صاحب [illegible] بوده باشد مثل اینکه فتق بند داشته باشد که از جرم است خود را دوخته اند عیبی دارد
یا نه یا کیسه بول خود را در کمر بسته باشد بجهة احتیاط که در حال نوم با خود داشته بجهة احتلام و نجس نشدن جامه احرام
نظر بکیسه اب مضرات یا نه جواب اما کیسه بول که تعبیر از ان همیان کرده میشود منعی از ان در شریعت مقدسه نباشد بلکه
در نص صحیح تجویز ان شده و دور نیست فتق بند و کیسه بجهة تشویش از احتلام هم از ان نیز عیبی نبوده باشد سؤال هر گاه
کسی استطاعت حج داشته باشد و نصیب نموده باشد ایا بعد از وفات او از ترکه او حج بلدی یا میقاتی باید استیجار شود در صورتیکه
که وصیت نکرده باشد جواب اخراج حج شخص مستطیع که با امکان ترک حج نموده باشد ظاهر اینستکه انچه لازم بوده باشد
که از اصل مال موضوع شود همان قدریست که کفایت حج میقاتی نماید علاوه بر ان اگر وصیت نموده باشد از ثلث مال موضوع شود
مگر کبار ورثه راضی شوند که از اصل موضوع شود سؤال در خصوص ضعیفه حامله که ایام وضع حمل او در وسط شهر ذی الحجة الحرام
واقع شود ایا این ضعیفه علیله میتواند با حمل و یا بعد از اوقات وضع حمل ان مسافت بعید طی نماید و بمکه معظمه مشرف شود یا
است [illegible] ممکن نشود و مکه ساقط است یا معاقب و احتیاج به ربیع دنیا است جواب بودن وضع
حمل در وسط شهر ذی الحجة الحرام مانع از مسافرت بمکه معظمه در اینصورت مسقط استطاعت میشود واما انچه تلی شده که ضعیفه
علیله است اگر علیلی بودن با حمل حج شدن موجب مشقت شدید بوده باشد که عادة متحمل نتوان شد در اینصورت موجب این اشکال است
مناط رجوع ضعیفه بحال خود است از دیگران سؤال علمای اعلام چه میفرمایند که زید عمرو بتکلیف [illegible] از بلد
تشریف بیاورد بعد از انجام ان از برای حج سال دیگر که نشسته باشد بمکه تا وقتیکه تمام ایام [illegible] واجب شود اگر
احیانا این حج کرده که شد حج بعمرو واجب بشود زید از ان حد اینکه ابد و اراده کجوابی بفرماید که بعمرو ان نوع تکلیف نماید
که حج بر عمرو واجب بشود و در خدمت عمرو بجهة اینکه بوده سال دیگر از انجا بمکه معظمه مشرف بشود واین همه تلاش که زید بجهة
در خدمت عمرو بودن مینماید اینستکه در عرض راه انچه مسایل مشکله روی دهد از عمرو سؤال کند و بنای درس خواندن

درخدمت

در خدمت عمرو بگذارد جواب انچه در جمله از کلمات فقها قدس الله ارواحهم در این باب وارد است اینستکه فرموده اند
لو بذل له زاد او راحلة ذهابا وایابا وجب علیه الحج ظاهر از این کلام این است که بذل زاد و راحله بکسی بعنوان نموده و شامل اینکه کسی بگوید
بدیگری که من متحمل اخراجات تو میشوم ذهابا وایابا یجب ظاهر نیست و از این روایات که مرحوم شهید ثانی فرموده اند که
هر گاه کسی قیمت زاد و راحله را بدهد این کفایت نمیکند در استطاعت نظر باینکه مأخوذ بذل زاد و راحله است واین شامل قیمت
نیست میگوییم لفظ زاد و راحله اگر چه مذکور است در بسیاری از کلمات فقها باشد لکن این دو لفظ زاد و راحله در اخبار که مستند
مسئله است موجود نیست پس مناسب این است که ذکر اخبار شود بجهة زاد در مسئله اول حدیث صحیح است از حلبی از ابی عبد الله
فی قول الله عز وجل ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا قال یکون له ما یحج به قلت من عرض علیه الحج فاستحیی قال هو ممن
یستطیع الحج ولم یستحیی ولو علی حمار اجدع ابتر حاصل معنی ان عرض علیه الحج الی اخره اینستکه هر گاه کسی اظهار کند بدیگری که
من متحمل اخراجات تو میشوم در سفر مکه ذهابا وایابا بذل زاد و راحله و بعنوان بذل حج باو نمیکند بدهد با جمیع ما بین هر چه
نماید استطاعت مکه در حق چنین شخصی ثابت است حیا باید نکند یعنی نباید حیا و مضایقه کند اگر چه باید سوار شود بر حمار گوش
و دم بریده مراد فقها قدس الله ارواحهم باید همین معنی باشد نه اینکه بذل زاد و راحله باشد قال ابن ادریس فی السرائر من عرض
علیه بعض اخوانه نفقة الحج فانه یجب علیه عند اکثر اصحابنا ایضا مجملا نظر بمضمون خصوص معتبر و مقتضای بذل اصحاب کسی هر گاه
بدیگری بگوید که من متکفل و متحمل اخراجات سفر مکه تو میشوم هر باب از انجا مذکور که بوده باشد یعنی هر گاه این شخص عیال نداشته
باشد همان اخراجات ذهابا وایابا کفایت میکند در تحقق استطاعت واما اگر عیال و واجب النفقه باشد انفاق عیال او نیز معتبر
خواهد بود یعنی هر گاه انفاق عیال او نکند و این شخص خود عیال خود نداشته باشد استطاعت در حق او ثابت نمیشود پس
نفقه عیال واجب النفقه او نیز مدخلیت در استطاعت دارد و اگر کسی بگوید این منافی است با انچه فقها ذکر فرموده اند که هر گاه کسی
مالیکه کفایت حج کند ببخشد بکسی قبول هبه واجب نیست بمقتضای انچه مذکور شد بایست قبول هبه لازم بوده باشد
مابین مقابلین چه چیز است جواب میگوییم فرق است کسی متکفل اخراجات دیگری شد ذهابا وایابا واین شخص مطمئن از قول او
بوده باشد صادق در حق این عرفا و شرعا که استطاعت حج دارد پس حج بر او واجب میشود در تحت عموم ایه شریفه ولله علی الناس حج
البیت من استطاع الیه سبیلا پس حج بر او واجب میشود بخلاف حکایت هبه نظر باینکه بمحض ایجاب این شخص مالک نمیشود پس
استطاعت در حق او صادق نیست از انچه مذکور شد مختص میشود این فرق در صورتیکه اباحت تصرف موقوف بقبول هبه بوده
باشد پس هر گاه مقبوض شود چنین نبوده باشد مثل اینکه کسی بگوید این مال تو باشد بمصرف حج و بذل کند مقصود او اباحه
تصرف از برای سفر مکه بجهة حج رفتن باشد و مطمئن از قول او بوده باشد در چنین صورت میگوییم که حج بر او لازم میشود لکن نه بجهة
تحقق هبه بلکه این بجهة بذل زاد و راحله میشود که مذکور شد مجملا انچه فقها فرموده اند که قبول هبه واجب نیست در صورتی
است که اباحه تصرف موقوف بر ملک موقوف بر قبول باشد و در اینصورت البته قبول هبه لازم نیست پس منافی نیست با انچه
که حج واجب میشود در صورت بذل زاد و راحله بنحوی که مذکور شد سؤال شخصی کریم نام در حیات خود استطاعت بهم رسانیده و مهلت
اجل از برای او تمام نرسیده که ادا نماید و فوت او رسید چند نفر وارث گذاشت بعد از حیات کریم نام او اولاد ذکور یا دو نفر اناث
اموال و ترکه او تقسیم نموده اند از قرار قانون شرع نبوی والحال اولاد ذکور ایشان کجوا هم دین مرحوم پدر را
اداکنیم یکنفر راضی میباشد که در سهمهای خود از این اموال و ملک بدهد که شاید دین مرحوم پدر را
ادا نماید و یکنفر ایشان حصه و سهم خود تعلل دارد و رضایت ندارد انچه سعی داشتیم نمودیم وجه انجام نگرفت و دو نفر راضی
هستند که ادا نمایند و یکنفر راضی نیست جواب از اعظم حقوق ابا بر اولاد اینستکه نهایت سعی و اهتمام نمایند در ابرای ذمه ابا از حقوق

ان وقف انشاء شود

الناس وحقوق الله تعالی بسیار بسیار تعجب است از اولاد که از اموال والد خود رضا بقضا نمایند در اموری که اصلاح بحال والد ایشان
بوده باشد بخلاف در صورت انتفای وصیت والد آنچه لازم است از اصل مال والد موضوع شود در صورت استطاعت حجة
الاسلام فقد رایت که کفایت نماید در ادای حج میقاتی رضای اولاد در این مقدار معتبر نیست بلی وارث مخالف اند از اخراج این مقدار
از اصل ترکه نمیتوانند نمود و در علاوه از این مقدار موکول برضای وارث میباشد چنانچه اول مذکور شد مناسب در حق اولاد این
است که قدری که کفایت حج بلدی نماید از سهم خود انتقال داده موضوع نمایند و در صورت عدم رضا علاوه بعضا ظاهرا نیست اولاد
جبر نمیتوان نمود   زید را اموال و مواشی از قبیل گاو و گوسفند و قاطر میباشد که از منافع اینها امور معیشت میکذراند یا مال التجاره
بقدری میباشد که از ربح او امور معیشت میکذراند یا در صورت اول بر او لازم است مواشی را بفروشد و حج کند و در صورت ثانیه بر او
لازم است که از اصل مال التجاره حج کند حکم را بیان فرمایند   مناط در استطاعت در صورت امن طریق و صحت بدن
این شخص مالک بوده باشد مالی را که کفایت مؤنه او نماید ذهاباً و ایاباً و هم چنین کفایت لوازمات عیال او نماید تا مراجعت و
بعد از مراجعت نوعی نشود که امر او مختل شود در امر معیشت او پس سؤال در چنین صورت مستطیع خواهد بود لازم است اختیار
مسافرت بجهة اعمال حج نماید خواه وجه فروش مواشی و صرف مال التجاره بوده باشد یا نه   شخصی بمکه معظمه رفته
بعد از فراغ از طواف فریضه فراموش نموده که دو رکعت نماز او را در مقام ابراهیم علیه السلام بجا آورد و در غیر آن مجزی نیست و حسب
مقام بجا نیاورده و بعد از فراغ از صلوة رو به صفا کرده و سعی میان صفا و مروه بر وجه شرعی بجا آورده و بعد از غروب خلاص
و معاودت بمسجد الحرام نموده و طواف نساء را بجای آورده و باز فراموش کرده متذکر نشده که لازم است دو رکعت نماز طواف نساء را
نیز در مقام بجا آورده غفلة و نسیاناً دو رکعت نماز طواف نساء را در زیر ناودان رحمت بجا آورده و بعد از مسجد الحرام بیرون رفته و در روز
منی کردیده و بهیچوجه متذکر این مطلب نبوده تا اینکه ظهر روز سیزدهم متذکر کردیده مضطرب شده در میان حاج افقه و اتقی از شیخ
سلیمان قطیفی که بدل اما مجتهد ندانسته است و او را پرسیده چونکه کمال حسن ظن بشیخ سلیمان قطیفی داشت ایشان در جواب
گفتند فتوای اکثر اصحاب و بعضی از نصوص اعاده صلوة تنها است لکن احتیاط در خروج از اشکال از بعضی از فقهاء آنست که اعاده
صلوة طواف فریضه و بعد به سبیل احتیاط سعی و بعد نیز علی سبیل الاحتیاط طواف نساء و بعد دو رکعت نماز او را بجای آورد و اتفاقاً
با وکیل این رای صواب دانسته چون روز ازدحام خلق بود حضور قلب حاصل نمیشد تاخیر انداخته تا نصف شب در شب
چهاردهم بعد از نصف شب برخواسته با وضو و حضور قلب روانه مسجد شده و تصور نموده شاید طواف زیارت را نیز بعمل چون
کمال پریشانی بود شاید صحیح نشده باشد و وسوسه شیطانی که هم احتیاطاً طواف را اعاده نمایم لهذا اولا بقصد احتیاط طواف
زیارت را نیز اعاده نمودم و بعد در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام رفته و نیت نموده و دو رکعت نماز او را که بر ذمه داشتم بجا آوردم و بعد از
فراغ از مسجد روانه شده و سعی میانه صفا و مروه را به نیت احتیاط اعاده نموده و بعد از فراغ قبل از طلوع بمسجد آمده و طواف نساء را
احتیاطاً اعاده نموده و بعد در مقام حضرت ابراهیم رفته و دو رکعت نماز طواف را بقصد وجوب بجا آورده فجر طالع شده نماز
صبح را بعمل آورده بیرون رفته بخدمت شیخ سلیمان کیفیت را عرض نموده ایشان جواب گفتند کمال احتیاط بعمل آمده بری
الذمه هستید   الحال فرض شده که چنین امری نسیاناً واقع شده خالی از بعد نیست که کسی عالم باشد و مع ذلک این
مطلب را فراموش نموده صلوة طواف حج و طواف نساء را خلاف قاعده بعمل آورده بلکه صورت مسئله مناسب با حال جاهلست
بهر حال چونکه مفروض است و آن از محل بیان است متعرض جواب میشویم میگوییم حکم مسئله در صورت مفروضه آنست که
روز سیزدهم در مکه معظمه که مطلب متذکر شده که چنین عملی از او صادر شده برود در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز ادا
نماید دو رکعت بقصد طواف حج و دو رکعت بقصد طواف نساء در صورتیکه باین نحو بعمل آورده بدلالت صحیحه معتبره و اتفاق

واتفاق

واتفاق فقهای شیعه او صحیح و بی عیب خواهد بود و اما آنچه از علمای اصحاب فلحی الالقاب شیخ سلیمان قطیفی ذکر شده که ایشان
که مقتضی فتوی اکثر اصحاب و بعضی از نصوص اعاده نماز تنها است صحیح نیست لکن نسبت باکثر اصحاب و بعض نصوص محل خدشه
نظر با آنچه مذکور شد که حکم مفتی بکل فقهاست و مدلول علیه بجمیع نصوص وارده در مسئله است لکن این سهل است و اما
آنچه نسبت داده شده بایشان که فرموده اند که احتیاط مقتضی اعاده سعی و طواف نساء است بجهة خروج از اشکال بعضی از فقهای
باعتقاد این خادم شریعت مطهره مطابق واقع نیست نظر باینکه فرض در صورت نسیان است احدی را ندیده ایم که در آن اشکال
نموده باشد یا فتوی بر خلاف آن گفته باشد یا تامل در آن نموده باشد بلکه چنانچه مذکور شد حکم از قرار مسطور در صورت
مفروضه که صورت نسیان بود محل وفاق مابین علما است بلکه ظاهر اینست که صورت جهل هم چنین بوده باشد نظر بحدیث صحیحی
که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده حیث روی باسناده عن جمیل بن دراج عن احدهما ان الجاهل فی ترک رکعتین عند مقام
ابرهیم علیه السلام بمنزلة الناسی و معلوم شد که حکم ناسی همان اکتفا باعاده صلوة فقط است پس حکم جاهل نیز چنین خواهد بود بلی
فتوی بلزوم اعاده سعی و طواف نساء در صورت اخلال بصلوة طواف از علامه مجلسی با قرینه در اوی صادر شده در ذخیره و کفایه ذکر
بحول حق باشد بعضی هر گاه کسی متعمداً ترک صلوة حج نماید و اتیان بسعی و طواف نساء نماید در اخلال در چنین صورت حکم فرموده
بطلان سعی و طواف و لزوم اعاده بعد از اتیان بصلوة طواف و این خارج از محل کلام است که اخلال بنماز طواف در مقام حضرت
ابراهیم علیه السلام شده ناسیاً و مستند ایشان که در ذخیره ذکر شده تمام نیست بجهة فتوی به اعاده سعی و طواف نساء در چنین صورت بلکه
اشکال در آن از احدی تا حال بر نخورده ایم ای کاش این احتیاط را که عبارة از اعاده سعی و طواف نساء باشد نفرموده بودید لکن
از اینکه او نوشته سامی منحصر میشود که در نیت صلوة منظور بصلوة طواف بوده و دوم سامی بود مطلب اصل سامی بعون الله تعالی
صحیح و بی عیب بوده و اما اینکه بعد از چند روز در مکه طواف شده از وسوسه شیطانی است احتیاطی بآن نخواهد بود
بجا آوردن بجا صادر شده از قرار یکه ظاهر بوده اند باعتقاد این خادم شریعت مطهره حلیة صادر هما الا ان النیة صحیح و مبرء ذمه شما است
انشاء الله تعالی شکی و ریبی نخواهد بود   **سؤال**   زید در حال حیوة مستطیع بود بمکه نرفت و بوصی گفت حج از برای او استیجار کند
اما وصی از اصل ترکه حج استیجار کند یا از ثلث او حج بلدی باشد استیجار کند یا میقاتی و دیگر اینکه وصی بخادر دو ثلث هست که
دادی که خواهد خرج کند و بیست تومان نقد را از اصل ترکه واگذاشته و تقسیم ورثه نکرده و زیاده بر بیست تومان از باغ و خانه و
املاک نکرده و نمانده هر گاه صرف صلاح و رشد او چونکه بعضی صغیر اند منظور داشته این بیست تومان نقد را با ورثه حصه نماید
بر زیاده ز بیست تومان و از ثلث برود بی بیست تومان بگذارد و از برای بیت چه بکیرد میتوانند یا نه   **جواب**   ظاهر از کلام موصی
که حجه نموده او استیجار نماید حجه بلدی است پس لازم است نظر بمقتضای وصیت حجه بلدی استیجار نماید لکن در صورت
بقدری که کفایت حج میقاتی کند از اصل ترکه موضوع نماید علاوه را از ثلث و در صورتیکه تعیین بجهت مصارف ثلث از موصی نشده
باشد بلکه تفویض نموده باشد بهر نحوی که صلاح دانند صرف بتوانند نمود و لهذا حکایت بیست تومان نقد اگر چه طلب شخص
نشد لکن وصی بهر نحو که صلاح صغیر را داند معمول میتواند داشت   **سؤال**   زید خواهر خود را بجهان فرستاده که هر کاه برود شمعی
ناخوش میشود و طول در تیم حاله دارد آیا لازم است برود یا نه باعتبار اینکه مزاج گرمی طاقت هوا را ندارد   **جواب**   که مظنون
او این بوده باشد که اختیار این سفر موجب عروض مرض میشود که تحمل نمیتواند شد اگر چه با کراه نشستن باشد در چنین
صورت اختیار سفر بمکه بر آن شخص لازم نخواهد بود و در ترک آن آثمی نباشد و اما هر گاه مرض مظنون العروض قوی باشد که
تحمل آن توان شد اگر چه شدید بوده باشد تاخیر آن جایز نخواهد بود و هو العالم بحقایق الامور   **سؤال**   چه میفرمایند که
خصوص زنی محرم شده بعمره تمتع واجب بعد از فریضه صلوة و قبل از طواف حایض شد تکلیف او چه چیز است و اگر چند روز حیض

حضور این طواف نبوده بلکه منظور

در اثنای طواف شد چه کند یا آنکه در حال حیض وارد یکی از مواقیت شد یا آنکه بعد از فراغ از طواف و قبل از سعی حایض شد
جواب حیض مانع الاعمال حج و عمره نیست مگر طواف و صلوة طواف بنابر این ضعیفه و در حال حیض محرم میتواند شد
وهم چنین اتیان بتلبیه بعد از احرام میتواند نمود و هرگاه بعد قبل از فراغ از طواف و صلوة طواف حایض شد اتیان بسعی ما بین
صفا و مروه میتواند نمود و هم چنین است وقوف در عرفات و مشعر و اعمال منی از رمی جمره و ذبح و تقصیر مجاز است در حالت
حیض اتیان بجمیع اعمال حج میتواند نمود مگر طواف پس هرگاه بعد از احرام بعمره و قبل از اتیان بطواف حایض شد اگر در سعه
وقت بوده باشد مثل آنکه ممکن هست بعد از پاک شدن از حیض و غسل اتیان بطواف عمره و نماز طواف و سعی ما بین الصفا
والمروة نمود و درک وقوف عرفات نماید بعد از احرام حج نماید اگرچه در شب نهم درک بیتوته در منی ننماید و اما هرگاه در ضیق
وقت باشد باین معنی که با تامل تا قطع حیض متمکن از اعمال مسطوره و درک وقوف در عرفات نباشد در اینصورت عدول و احتیاط
از حج تمتع بحج افراد نظر باینکه از اعظم اجزای عمره طواف است و حیض مانع از آنست لهذا عدول مینماید از عمره و نیت حج افراد
مینماید میرود بعرفات بعد از درک وقوف بعرفات و مشعر و اعمال منی در روز عید که عبارت از رمی جمره عقبه و قربانی کردن
و تقصیر کردن یعنی جدا کردن موی از خود مثل آنکه از سر زلف قطعه را بچیند یا ناخن بگیرد و اگر از حیض پاک شده غسل
میکند و میتواند همان روز یا روز بعد از آن میرود بمکه بعد از طواف حج و صلوة طواف و سعی بین صفا و مروه و طواف نساء ثم
عود بمنی مینماید بجهة بیتوته در منی در شب یازدهم و دوازدهم و رمی جمرات در ایام تشریق یعنی روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
و میتواند تاخیر در رفتن بمکه نماید تا بعد انقضاء ایام تشریق نظر باینکه تاخیر طواف حج و سعی و طواف نساء در حج افراد و قران
تا آخر ذی الحجه جایز است پس در صورتیکه در روز دهم از حیض پاک شده باشد و اگر پاک نشده باشد تا تمام بیکند اعمال
و مناسک منی را در روز عید و یازدهم و دوازدهم بعمل می آورد با حیض و در روز دوازدهم و سیزدهم عود بمکه مینماید بعد از پاک
شدن غسل بجا میآورد باقی اعمال حج را که طواف و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا والمروة و طواف نساء و دو رکعت نماز طواف را بعمل
میاورد و اما آنکه تاخیر عقب اعمال حج در حج افراد و قران تا آخر شهر ذی الحجه جایز است پس آن مدلول جمله بکلمات اصحاب
و نصوص معتبره در باب است قال فی المقنعة ثم یتوجه الی مکة لیزور البیت یوم النحر فان شغله شاغل فلا یضره ان یزور من الغد و
ولا یجوز للمتمتع ان یؤخر الزیارة والطواف عن الیوم الثانی من النحر والیوم الخ انصلح لا باس للمفرد والقارن ان یؤخرا ذلک وفی
النهایة اذا فرغ من المناسک بمنی فلیتوجه الی مکة ولیزور البیت یوم النحر ولا یؤخره الا لعذر فان اخره لعذر زار من الغد
ولا یؤخر اکثر من ذلک هذا اذا کان متمتعا فان کان مفردا او قارنا جاز له ان یؤخر الی ای وقت شاء وفی المبسوط اذا فرغ من
مناسکه بمنی یوم النحر توجه الی مکة لزیارة البیت یوم النحر ولا یؤخره فان اخره لعذر زار من الغد ولا یؤخر اکثر من ذلک اذا کان
متمتعا فان کان مفردا او قارنا جاز ان یؤخرها الی ای وقت شاء والافضل التعجیل وفی الخلاف والافضل ان لا یؤخر طواف الحج الا
یوم النحر ان کان متمتعا ولا یؤخر من ایام التشریق واما المفرد والقارن فیجوز لهما ان یؤخرا الی ای وقت شاء والافضل التعجیل
علی کل حال الی ان قال دلیلنا اجماع الفرقة قوله ولا یؤخر ینبغی ان یکون عطفا علی الافضل لا قوله لا یطوف والا لم یکن فرق
بین المتمتع وغیره کما لا یخفی علی المتتبع ومقتضی العبارات علی ما ذکرنا ثلثة اشیاء افضلیة التعجیل یوم النحر وجواز الی یوم
الثالث مع المرجوحیة وعدم الجواز فیما بعد هذا فی المتمتع واما فی المفرد فالجواز الی آخر الشهر کما لا یخفی وفی الاقتصاد اذا فرغ
من الحلق مضی من یومه الی مکة لزیارة البیت وطواف الحج فان لم یفعل مضی من الغد ولا یؤخر اکثر من ذلک مع الاختیار وان کان
مفردا او قارنا جاز له تاخیره الی بعد انقضاء ایام التشریق انتهی ولا یتوهم منه عدم جواز تاخیر الطواف فی حج الافراد مثلا الی
الرابع عشر من ذی الحجة بناء علی ان تعلیق الحکم بغایة یقتضی انتفائه فیما بعدها والوضوح ان الکلام انما هو فی المضی من منی للاهل

الطواف

الطواف وتعلیق المضی الی انقضاء ایام التشریق انما هو من جهة انقضاء المضی بذلک وانتفاء المضی فیما بعدها والوضوح ان
بعد انقضاء الثالث عشر من الشهر لا یبقی هذا الاحتمال حتی یتوهم منه جواز عدم المضی فیما بعدها والحاصل ان تعلیق الحکم بغایة انما
یقتضی انتفائه فیما بعدها اذا لم یکن للتعلیق وجه آخر وهنا لیس کذلک لما عرفته ثم وفی جمل العقود فاذا فرغ من ذلک
مضی فی یومه الی مکة وزار البیت وطاف طواف الحج او من الغد اذا کان متمتعا فان کان غیر متمتع جاز له التاخیر عن ذلک و
فی الوسیلة فاذا فرغ المتمتع من المناسک توجه الی مکة لزیارة البیت ولم یؤخر الی غد لغیر عذر ولا یجوز له التاخیر
والتقدیم وفی المراسم ثم لیتوجه الی مکة ولیزور البیت ولا یؤخر الزیارة عن یوم النحر فان شغل فاخر الی الغد فرغ المتمتع من مناسکه
یوم النحر یعنی وهی ثلثة رمی جمرة العقبة والذبح والحلق او التقصیر علی جهة التخییر علی ما ذکرناه والباس بهما
ایهما شاء علی الاثر الا ان افضل الترتیب فلیتوجه الی مکة یوم النحر لطواف الحج وسعیه ولا یؤخر الا لعذر فان اخره لعذر زار
البیت من الغد ویستحب له ان لا یؤخر طواف الحج وسعیه اکثر من ذلک فان اخر فلا باس علیه وله ان یاتی بالطواف والسعی
طول ذی الحجة لانه من شهور الحج وانما تقدیم ذلک علی جهة التاکید للتمتع ولا یجوز له تاخیر ذلک الی استهلال المحرم ممن اخر
عامدا اطل حجه وفی الشرایع یمضی مناسکه یوم النحر لافضل المضی الی مکة للطواف والسعی لیومه فان اخره فمن غده ویتاکد ذلک فی
حق المتمتع فان اخر اثم ویجزیه طوافه وسعیه ویجوز للقارن والمفرد تاخیر ذلک طول ذی الحجة علی کراهیة وفی النافع ثم یمضی الی
مکة للطواف والسعی لیومه او من الغد ویتاکد فی جانب المتمتع ولو اخر اثم وموسع للقارن والمفرد طول ذی الحجة علی کراهیة وهذه
العبارات وما شابهها صریحة فی جواز التاخیر فی الطواف عن ایام التشریق للمفرد والمستند فی ذلک مضافا الی اطلاق الاخبار
الصحیح المروی فی الکافی عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام فی زیارة البیت یوم النحر قال زره فان شغلت فلا یضرک ان تزور
البیت من الغد ولا تؤخر ان تزور من یومک فانه یکره للمتمتع ان یؤخر والصحیح المروی فی باب زیارة البیت من التهذیب عن معویة
بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام فی زیارة البیت یوم النحر قال زره فان شغلت فلا یضرک ان تزور البیت من الغد ولا تؤخر ان تزور من
یومک فانه یکره للمتمتع ان یؤخره والصحیح المروی فی باب زیارة البیت من التهذیب عن معویة بن عمار ایضا عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سالته عن المتمتع متی یزور البیت قال یوم النحر او من الغد ولا یؤخر والمفرد والقارن لیسا بسواء موسع علیهما قال فی
اجتماعا انه موسع للقارن والمفرد الی یوم الثالث واکثر من ذلک ما رواه الحسین بن سعید عن صفوان بن یحیی عن اسحق بن عمار
قال سالت ابا ابرهیم علیه السلام عن زیارة البیت یؤخر الی یوم الثالث قال تعجیلها احب الی ولیس به باس ان اخره
انتهی والحاصل ان جواز تاخیر الطواف وغیره فی حج الافراد والقران الی آخر من ذی الحجة لیس محل اشکال بنابر این ضعیفه
که حیض او قطع نشده باشد اعمال منی را که لازم است بعمل می آورد در روز دوازدهم و سیزدهم حرکت میکند از منی بمکه بعد از آنکه از حیض
پاک شد غسل میکند طواف حج و صلوة طواف و سعی ما بین صفا و مروه و طواف نساء را بعمل میاورد و دو رکعت نماز طواف
اینصورت اینوقت که از حج فارغ شد حج او صحیح است بی اشکال بلی عمره در حق او واجبست در اینصورت بادنی الحل محرم میشود
بعمرة الاسلام و بپوشیدن جامه احرام اتیان بتلبیه مینماید بعد از دخول در مسجد الحرام اتیان بطواف مینماید بعد از آن دو
رکعت نماز طواف را در مقام حضرت ابرهیم علیه السلام بعمل می آورد بعد از آن سعی ما بین صفا و مروه را بعمل میاورد و بعد از آن تقصیر
میکند و سابق مذکور شد میکند بعد از آن طواف نساء مینماید اگر در حج تمتع نیست لکن معتبر در عمره که غیر از عمره
تمتع بوده باشد هست بعد از فراغ از هفت شوط طواف نساء دو رکعت نماز این طواف را نیز در مقام حضرت ابرهیم علیه السلام بعمل می
آورد در اینوقت از عمره نیز فارغ میشود و مخفی نماند آنچه مذکور شد از عدول بعمره تمتع بحج افراد در صورتی بود که عروض
حیض قبل از اشتغال بطواف بوده باشد یا بعد از صلوة طواف و قبل از سعی بوده باشد پس حکم آن محتاج بتفصیل است

لهذا میکوئیم مسئله مقصوره بچند صورت میشود اول اینستکه عروض حیض بعد از فراغ از طواف و صلوة بوده باشد دویم
اینستکه عروض حیض بعد از فراغ از طواف و قبل از اتیان برکعتین طواف بوده باشد در این دو صورت طواف عمره تمتع معلوم
صحت است اتیان بسعی مابین صفا و مروه مینماید با حیض و هم چنین تقصیر مینماید بلکه الی ازشوی خود حلال میگردد با حیض
میگردد بلی در صورت ثانیه تدارک دو رکعت نماز لازم است بعد از آنکه از حیض پاک شد اتیان بدو رکعت نماز طواف میکند در
مقام حضرت ابراهیم بعد از تقصیر محرم میشود بحج میرود بعرفات و هکذا و المستند فیه الصحیح المروی فی الکافی عن ابی الصباح
الکنانی قال سئلت اباعبدالله عن امراة طافت بالبیت فی الحج او عمرة ثم حاضت قبل ان تصلی الرکعتین قال اذا طهرت فلتصل
الرکعتین عند مقام ابراهیم و قد قضت طوافها ومارواه فیه عن محمد بن عبدالله بن صالح عن ابی الحسن قال [illegible] امراة
متمتعة و تطوف ثم تطمث قال تسعی بین الصفا و المروة و تقضی متعتها والصحیح المروی فیه ایضا عن معویة بن عمار قال سئلت
اباعبدالله عن امراة طافت بالبیت ثم حاضت قبل ان تسعی قال تسعی قال و سالته عن امراة سعت بین الصفا والمروة فحاضت بینهما قال
تتم سعیها صورت سیم آنکه در اثنای طواف حایض میشود و این بدو نحو تصور میشود اول آنکه حایض میشود بعد از تجاوز
از نصف مثل آنکه بعد از اتمام شوط رابع حایض شد دویم آنکه قبل از اتمام شوط رابع یا قبل از بلوغ بشوط رابع حایض میشود
در صورت اول عمره تمتع محکوم بصحت است در هر جا که حیض عارض شد قطع میکند و بتعجیل از مسجد بیرون میرود اگر وقت
موسع است تامل میکند تا از حیض پاک شود بعد از غسل حیض از همان موضع از طواف میکیرد طواف را تمام میکند مثل آنکه
عروض حیض بعد از اتمام چهار شوط از طواف بوده بعد از غسل اتیان به سه شوط از طواف مینماید بقصد اتمام آن طواف بعد
از اتیان بدو رکعت صلوة طواف مینماید در مقام حضرت ابراهیم و اگر عروض حیض در اثنای شوط خامس بوده باشد مثل
آنکه نصف شوط خامس نموده حایض شد بعد از غسل حیض اتیان بدو شوط و نیم از طواف باقی مینماید و اتیان بصلوة طواف مینماید
دو اگر عمره تمتع کرده خواهد بود و وقت احرام حج تمتع محرم میشود بحج تمتع و اعمال حج را اتیان میکند و اگر وقت مضیق بوده باشد مثل آنکه
عروض حیض در روز هشتم از شهر ذی الحجة بوده باشد در چنین صورت در مکه غیر المسجد الحرام بنیت احرام حج میکند بعد از
درک وقوف عرفات و درک وقوف مشعر مناسک منی بعمل میآورد و بعد از پاک شدن از غسل حیض اتیان بطواف حج مینماید
کما اینکه در این مقام هست در چند چیز است اول آنکه آیا لازم است تقدیم طواف حج بر بقیه از طواف عمره یا مخیر است دو دویم
که قایل شویم بتقدیم بقیه از طواف عمره بر طواف حج نظر باینکه تقدیم اعمال عمره در حج تمتع بر اعمال حج لازم بود و شروع اشتغال باعمال
حج در اثنای طواف عمره باعتبار ضرورت بود مفروض ارتفاع ضرورت پس اشتغال ببقیه اعمال عمره مقدم بر بقیه اعمال حج لازم
خواهد بود و یدل علیه الصحیح المروی فی الکافی عن محمد بن ابی عمیر عن حفص بن البختری عن العلا بن صبیح و عبدالرحمن بن
الحجاج و علی بن رئاب و عبدالله بن صالح کلهم یروونه عن ابی عبدالله قال المراة المتمتعة اذا قدمت مکة ثم حاضت تقیم
ما بینها و بین الترویة فان طهرت طافت بالبیت و سعت بین الصفا والمروة و ان لم تطهر الی یوم الترویة اغتسلت واحتشت
ثم سعت بین الصفا والمروة ثم خرجت الی منی فاذا قضت المناسک و زارت البیت طافت بالبیت طوافا لعمرتها ثم طافت طوافا للحج
ثم خرجت فسعت فاذا فعلت ذلک فقد احلت من کل شیء یحل منه المحرم الا فراش زوجها فاذا طافت اسبوعا آخر حل لها فراش زوجها
دویم آنستکه حکم مذکور که عبارت از بقای [illegible] ضعیفه بوده باشد بر حج تمتع مختص است بصورتیکه متمکن باشد از درک طواف
در روز دوازدهم بعبارت اخری مختص است بصورتیکه معلوم باشد که ضعیفه تا روز دوازدهم از حیض پاک خواهد شد بنحویکه متمکن
خواهد بود بعد از پاک شدن از درک طواف در همان روز بنا بر این هر گاه شخص باشد که پاک نخواهد شد تا روز چهاردهم
مثل اینکه روز هشتم ذی الحجه حایض شد عادة مستمره او شش روز بوده و [illegible] مخالف نمیکند [illegible] در این صورت لازم است که مدرک

و بقیه از طواف عمره

بقیه از طواف عمره بر طواف حج بالازم است تقدیم ۳

کند

کند درج تمتع بحج افراد مثل سابق باعام است پس باقی بر حج تمتع خواهد بود اگر چه متمکن باشد تا روز یازدهم شهر پاک نخواهد
شد حکم سابق که عدم جواز تاخیر طواف حج در حج تمتع مختص بغیر این صورت است مسئله محل اشکال است مناسب اینست اول
استقصای کلمات اصحاب شود بعد از آن تحقیق مسئله شود پس میکوئیم قال فی المقنعة و اذا حاضت المراة و هی فی الطواف
قطعت و انصرفت و ان کان ما طافته اکثر من النصف بنت علیه اذا طهرت و ان کان اقل استانفت و الحایض تقضی المناسک کلها
الا الطواف بالبیت فانها لا تقربه حتی تطهر لان الطواف حکم الصلوة و الصلوة مرتفعة و حکم السعی فی النصف و اقل منه و اکثر حکم
الطواف سواء و فی النهایة فان حاضت قبل الطواف انتظرت ما بینها و بین الوقت الذی تخرج منه الی عرفات فان طهرت طافت
بالسعی و سعت و ان لم تطهر فقد مضت متعتها و کانت حجة مفردة تقضی المناسک کلها ثم تعتمر بعد ذلک عمرة مبتولة فان طافت با
لبیت ثلثة اشواط ثم حاضت کان حکمها حکم من لم یطف و اذا طافت اربعة اشواط ثم حاضت قطعت الطواف و سعت بین الصفا والمروة
وقصرت ثم احرمت بالحج و قد تمت متعتها فاذا فرغت من المناسک و طهرت تممت الطواف و ان کانت قد طافت الطواف کله و لم تکن
صلت الرکعتین عند المقام فلتخرج من المسجد ولتسع ولتفعل ما قدمناه من الاحرام بالحج و تقضی المناسک ثم الرکعتین اذا طهرت و اذا
طافت بالبیت و سعت بین الصفا والمروة و قصرت ثم احرمت بالحج و خافت ان یلحقها الحیض فیما بعد فلا یتمکن من طواف الزیارة
و طواف النساء جاز ان تقدم الطوافین معا والسعی بین الصفا و المروة ثم تخرج فتقضی المناسک کلها ثم ترجع الی منی فان کانت قد
طافت طواف الزیارة و بقی علیها طواف النساء فلا تخرج من مکة الا بعد ان تقضیه و ان کانت قد طافت منه اربعة اشواط و ارادت الخروج
جاز لها ان تخرج و ان لم تتم الطواف و فی المبسوط المتمتع اذا اهل بالحج لا یجوز له ان یطوف و یسعی الا بعد ان یأتی منی و یقف بالموقفین
الا ان یکون شیخا کبیرا لا یقدر علی الرجوع الی مکة او مریضا او امراة تخاف الحیض فیحول ذلک بینهم و بین الطواف فلا باس لهم ان
یقدموا طواف الحج و السعی و اما المفرد و القارن فیجوز لهما ان یقدما الطواف قبل ان یاتیا عرفات و اما طواف النساء فلا یجوز الا بعد
الرجوع من منی مع الاختیار فان کان هناک ضرورة تمنعه من الرجوع الی مکة او امراة تخاف الحیض جاز لهما تقدیم طواف النساء ثم یاتیان
الموقفین و منی و یقضیان المناسک و یذهبان حیث شاءا و فی المبسوط فان حاضت قبل الطواف انتظرت ما بینها و بین الوقت تخرج
الی عرفات فان طهرت طافت و سعت و ان لم تطهر فقد مضت متعتها و یکون حجة مفردة تقضی المناسک کلها ثم تقضی العمرة بعد ذلک
و ان طافت بالبیت ثلثة اشواط ثم حاضت کان حکمها حکم من لم تطف و اذا طافت اربعة اشواط ثم حاضت قطعت الطواف و سعت
و قصرت ثم احرمت بالحج و قد تمت متعتها فاذا فرغت من المناسک و طهرت تممت الطواف فان طافت الطواف کله و لم تصل عند المقام
ثم حاضت خرجت من المسجد و سعت و قصرت ثم احرمت بالحج و خافت ان یجیئها الحیض فیما بعد فلا تتمکن من طواف الزیارة و طواف
النساء جاز لها ان تقدم الطوافین معا والسعی ثم تخرج فتقضی باقی المناسک و تمضی الی منی فان کانت طافت طواف الزیارة و
بقی علیها طواف النساء فلا تخرج من مکة الا بعد ان تقضیه فان کانت طافت منه اربعة اشواط و ارادت الخروج جاز لها الخروج
و ان لم تتم الطواف و فی الاقتصاد ان حاضت وقت الاحرام فعلت ما یفعله المحرم و تترک الصلوة و الغسل و متی حاضت قبل طواف
العمرة و فاتها ذلک بطلت متعتها و جعلتها حجة مفردة و تقضی العمرة فیما بعد فان حاضت فی خلال الطواف و کانت طافت اربعة اشواط
ترکت بقیة الطواف و قضتها بعد ذلک و تسعی و تقصر و قد تمت متعتها و ان طافت ثلثة اشواط او اقل و قد بطلت متعتها فتجعلها حجة مفردة
و متی خافت من الحیض عند عودها جاز لها تقدیم طواف الحج و طواف النساء قبل الخروج الی عرفات و فی جمل العقود فان حاضت وقت
الاحرام فعلت ما یفعله المحرم و تترک الصلوة فان حاضت قبل ان تطوف طواف العمرة و تخوفها جعلت حجها مفردة و تقضی العمرة بعد
ذلک و تسعی و تقصر و تمت متعتها و ان کان اقل من ذلک جعلت حجها مفردة فاذا خافت من الحیض جاز لها تقدیم طواف الحج و طواف
النساء قبل الخروج الی عرفات و فی الخلاف اذا حاضت المتمتعة قبل ان تفرغ من اعمال العمرة جعلته حجة مفردة و قال الفقهاء باسرهم

و تقضی المناسک کلها و تقضی الرکعتین اذا طهرت و ان طافت بالبیت و سعت بین الصفا [illegible] منه

یحتاج الی تجدید الاحرام ودلیلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفی الوسیلة والحایض هذه(؟) احرامها دون صلوته فان ترکت ظنا منها ان
لا یصح منها وتجاوزت المیقات فان امکنها الرجوع الیها رجعت واحرمت منها فان لم یمکنها احرمت من موضعها فاذا دخلت مکة
وامکنها الخروج الی خارج الحرم خرجت واحرمت منه فان لم یمکنها احرمت منها فان کانت طاهرا طافت وسعت وقصرت واحلت
فاذا کان یوم الترویة احرمت بالحج وقضت مناسکها علی ما ذکرناه فان حاضت خلال الطواف وقد طافت اربعة اشواط او اکثر قطع
وبنی علیه وخرجت من المسجد وسعت وقصرت واحلت ثم احرمت بالحج یوم الترویة وخرجت الی منی وعرفات فاذا رجعت الی مکة من
المناسك بها قضت مناسك الحج ثم اتمت الطواف وصلت رکعتیه وان حاضت قبل ان تطوف اربعة اشواط بطلت متعتها ولزمتها
الاقامة علی احرامها والخروج الی منی وعرفات والمشعر وقد صارت حجتها مفردة فاذا فرغت منها قضت العمرة مبتولة وان دخلت مکة
حایضا فحکمها مثل حکم من تحیض قبل ان تطوف اربعة اشواط فان لم تحض واتمت العمرة واحرمت یوم الترویة بالحج وخافت ا
لحیض جاز لها تقدیم الطوافین طواف الحج وطواف النساء والسعی فان حاضت خلال طواف النساء وقد طافت اربعة اشواط
لم یجز لها الرجوع حتی تطوف وفی الوسیلة ایضا العمرة ضربان مرتبة بالحج وغیر مرتبة فالمرتبة ضربان لما تقدمت علیها فاخرت …
لمتعة هی العمرة المتمتع بها الی الحج والمتاخر وهی عمرة القران والافراد فان تمتع بها لم تحل لما احرم فی اشهر الحج او فی غیرها فلا …
لا یجوز له ان یجعلها مفردة اذا نوی ذلك وان نوی التمتع جاز والثانی الاتیة واذا اعتمر بحجة القران ان شاء احرم بعد انقضاء
ایام التشریق وان شاء الی استقبال المحرم فاذا ارادها خرج الی التنعیم واحرم منها وشرط علی ما ذکرناه فی الحج ونوی العمرة لحج ولبی فاذا
دخل الحرم قطع التلبیة وطاف طواف النساء وان کان الحج واجبا او نفلا کانت العمرة کذلك **سؤال** هرگاه کسی رمی بعضی جمرات را
فراموش کرده آیا ترتیب لازم است یا آن فراموش شده را بعمل بیاورد واگر یك روز را فراموش کرده ترتیب روز بعد … قضا
کند یا نه **جواب** ظاهر اینست که رعایت ترتیب لازم باشد پس هرگاه رمی جمره اولی را فراموش کرده رمی هر سه جمره لازم است …
ورمی جمره ثانیه را فراموش کرده باشد رمی جمره ثانیه وثالثه عود … نماید واگر روز یازدهم مثلا رمی هر سه جمره را فراموش کرده
باشد در روز دوازدهم اول قضای روز یازدهم را بعمل بیاورد **سؤال** در قتل مار و عقرب وموش وکیك کفاره هست یا نه وهم چنین
در کشتن … زنبور وملخ و پشه **جواب** قتل مار وعقرب وموش جایز است در حق محرم وکفاره در آن نمی باشد اشکال در جواز
قتل آنها نیست در صورت خوف از آنها ودر صورت عدم خوف احوط اجتناب است ودر حدیث معتبر کالصحیح وارد است کل ما خاف
المحرم علی نفسه من السباع والحیات وغیرها فلا اثم وفی الصحیح اذا احرمت فاتق قتل الدواب کلها الا الافعی والعقرب والفارة
اما کشتن کیك پس ظاهر اینست که کفاره در آن نمی باشد بلکه حکم بحرمت آن نمیتوان نمود ولکن احتیاط مقتضی اجتناب از آنست واما
ملخ پس کفاره از آن یك … است ظاهر اینست که قتل زنبور هم چنین باشد کما فی الصحیح عن یحیی الازرق قال سالت ابا عبدالله
وابا الحسن … عن محرم قتل زنبورا قال ان کان خطاء فلیس علیه شیء قال قلت فالعمد قال یطعم شیئا من الطعام ودر قتل
ملخ بسیار کفاره آن یك گوسفند است و اما هرگاه ملخ بسیار باشد بحدی که احتراز از آن نتوان نمود در اینصورت کفاره نخواهد بود
واما قتل پشه … معتبر جواز است روی زرارة عن احدهما قال سألته عن المحرم یقتل البقة والبرغوث
اذا اراده قال نعم لکن چونکه مرحوم … در کتاب تهذیب حکم بعدم جواز فرموده اجتناب نمودن اسلم خواهد بود **سؤال** کفاره احرام
عمره را در مکه واجبست بعمل آورد یا مختار است وهمچنین کفاره احرام حج را در منی واجبست بعمل آورد یا مختار است در هرجا بخواهد
جواب هرگاه موجب کفاره را در حالتیکه محرم بعمره بوده باشد بعمل آورده باشد لازم است کفاره در مکه معظمه بعمل آورد واگر موجب
کفاره را در حالتیکه محرم بحج بوده باشد بعمل آورده باشد لازم است کفاره را در منی بعمل آورده باشد **سؤال** هرگاه نایب حج فوت
شود … تا دو سال واجبست که باید در بلدها تا در سال اینده حج کند یا نه واگر باید کند اگر برگشت بوطن دیگر ممکن او نیشود

چه حکم دارد **جواب** … از عود لازم است عمل بمقتضای آن لازم است در صورتیکه مدت ایجار دو سال باشد لازم است اعمال
حج را در این دو سال بعمل آورد و تاخیر از دو سال باعلام عدم جایز نیست **سؤال** هرگاه کسی داخل مکه شد متمتعا اعمال حج را
بعمل بیاورد میتواند از مکه بیرون برود یا نه **جواب** احتیاط در دین مقتضی اینست … و اعمال حج از مکه بیرون نرود مگر
در صورتیکه عود کند بمکه در همان شب که محرم شده باشد بحجه عمره تمتع تا آنکه محرم شود بحج بعد از آن بیرون رود از مکه
کند در او از انجا وقت وقوف بعرفات رود یا عود نماید بمکه بعد از آن برود بعرفات **سؤال** هرگاه کسی در حال احرام حیوانات …
را دور بر دست … یا بکشد کفاره دارد یا نه **جواب** اگر در حال راه رفتن باشد ظاهر اینستکه … از صید که بکشد کفاره
آن … لازم باشد بخلاف آنکه هرگاه بیابکشد **سؤال** در حال احرام اگر دروغ گفت در هر دفعه کفاره مخصوص دارد یا همه کفاره
یک … و برفرض مختلف بودن اگر در یك مجلس دو مرتبه بگوید یا … دو مرتبه بگوید مثلا تفاوت دارد یا نه **جواب**
کذب از جمله معاصی است مثل … فسوق در آیه شریفه لا رفث ولا فسوق مفسر است پس در جمیع احوال اجتناب از آن لازم خصوصا
در حالت احرام لکن اخبار در لزوم کفاره بسبب کذب مختلف است بعضی دلالت میکند که کفاره در آن نیست وبعضی دلالت میکند
که کفاره دارد و کفاره آن یك گاو است پس احتیاط رعایت آنست اگرچه حکم بوجوب نمیتوان نمود **سؤال** هرگاه کسی را عادل ندانند
ولکن مطمئن است که اعمال حج را بعمل بیاورد میتوان او را اجیر کرد یا نه **جواب** ظاهر اینستکه صحت اعمال او اعمال حج مشروط بعدالت
نایب نبوده باشد بلکه اعمال حج را بوجه صحیح بعمل بیاورد و او را اجیر برای حج میتوان نمود اگرچه عدالت او ثابت باشد لکن علم
بصحت مشکل است **سؤال** هرگاه محرم چشمش بد درد بیاید و قدری کرباس … بر پیش چشم بیاندازد … ضرورت و …
او را هم بده کفاره دارد یا نه **جواب** جایز است کفاره ندارد … لازم نیست **سؤال** هرگاه محرم لباس احرام ندارد و رخت …
ندارد برهنه است چکند **جواب** مخفی است جمیع احکام الهیه … منوط به اختیار و قدرت است با عدم قدرت تکلیف
از او ساقط است پس میگوییم وجوب … احرام و غیرها ساقط است بهمان حال محرم میشود **سؤال** هرگاه کسی رمی جمرات را
فراموش کند وقت آن باقی یا نیست واگر از مکه بیرون رفته چکند واگر یقین … کرده چکند **جواب** اگر رمی جمرات را
دو روز یازدهم که ایام تشریق است فراموش کرده در روز دوازدهم قضا نماید اول قضا را بعمل آورد بعد رمی جمرات …
رمی روز یازدهم بعد از فراغ رمی جمرات را بقصد روز دوازدهم به نیت قضا بعمل آورد و رمی روز سیزدهم بقصد ادا بعد از سیزدهم
… شود تلافی آن نماید در سال آینده اگر خود … واگر نه نایبی گرفته رمی جمرات **سؤال** هرگاه کسی ناخوش شد
یا کسی دیگر میتواند او را طواف بدهد و هم چنین رمی جمرات را به نیت او کند و هم چنین سایر اعمال را یا نه و برفرض جواز نیت …
هر دو بکند یا یکی از آنها **جواب** در صورتیکه این شخص متمکن از طواف نباشد دیگری او را حمل نموده طواف میدهد …
نیت شود و اما هرگاه حمل آن ممکن نبوده باشد در طواف استنابت نماید یعنی نایبی تعیین میکند که بنیابت او طواف نموده باشد
در اینصورت محل نیت شخص نایب میشود و هرگاه متمکن از رمی نباشد دیگری بنیابت او رمی نماید محل نیت نایب میشود یعنی
قصد نیابت مینماید در رمی **سؤال** هرگاه … گوسفند یافت نشود … قربانی یا کفارات … کند واگر بهم رسد و قیمت …
نداشته باشد چکند **جواب** در صورتیکه … مذکور یافت نشود ومتمکن از ثمن وقیمت باشد قیمت را نگاه دارد …
از اهالی مکه گوسفند خریده در دفعه شهر ذی الحجه کشته واگر در … الحجه امسال ممکن نشود تا … ذی الحجه سال آینده
چنین نماید واگر متمکن از ثمن نباشد عوض او منتقل میشود بصوم سه روز در مکه و هفت روز در غیر مکه **سؤال** هرگاه کسی
حجش فوت شود ثانیا لازم است که عمره را بعمل آورد تا از عمره محل شود یا همینکه حج فوت شد میتواند محل شود و بعد از فوت
هدی لازم است **جواب** کسیکه حج از او فوت شد لازم است اتیان بعمره مفرده تا محل شود … در این باب این است در ایخال

کهیج از او فوت شد نیت احرام مفرده نماید اعمال عمره مفرده را تمام نماید بعد از آن محرمات در حال بر او حلال میشود مستحب در حق
این شخص است که ایام تشریق را در منی توقف نماید بعد از اتیان بعمره مفرده نماید سؤال هرگاه کسی اجتناب نکرده در حال
احرام در هر باب از صید و زن لازم است که شب سیزدهم بماند در منی یا نه و اگر سهوا اجتناب از صید و زن ننموده باشد چه حکم است
در روز دوازدهم بعد از زوال کوچ نماید بیتوته در شب سیزدهم در منی لازم بر اوست هرگاه بعد از زوال کوچ نکرده تا غروب شد
آنوقت کوچ کردن از منی جایز نیست بلکه لازم است که شب سیزدهم در اینصورت در منی توقف نموده باشد جواب ظاهر این است
در اینصورت فرقی مابین اجتناب از صید و زن کرده باشد یا نکرده باشد نیست و کذا هرگاه اجتناب از صید و زن در احرام نکرده
باشد در اینصورت بیتوته در منی در شب سیزدهم لازم است سؤال هرگاه سنگ ریزه که برداشته اکتفا نکند و تجمره نخورد و
هرگاه ثانیا برود و سنگ ریزه بیاورد باید از سر بگیرد رمی جمره را یا از انجا که باقی مانده بگیرد و اگر سنگ بر چیزی بخورد و بعد
بخورد بجمره مجزی است یا نه جواب اگر از نصف تجاوز کرده است یا بعضی که چهار سنگ در هر فضا عدا بجمره واقع شده بنا
بیگذارد بر انچه بجمره واقع شده اتیان بباقی مینماید و اگر چنین نشده باشد از سر بگیرد سؤال هرگاه کسی بیتوته در منی را در
لیالی تشریق فراموش کند کفاره دارد یا نه و اگر از مکه بیرون رفته چگونه چیزی بر اوست یا نه جواب اگر اجتناب از صید و
زن در حال احرام کرده باشد چنین کسی اگر اخلال به بیتوته در منی کرده باشد کفاره این شخص آنست که دو گوسفند کشته و
بفقرا داده باشد و اگر اجتناب در حال احرام از صید و زن ننموده باشد در اینصورت کفاره آن سه گوسفند است سؤال زید
پول بجهه عمرو را بگیرد بعنوان قرض که در راه خرج نماید در احرام کاه تسلیم بکر نماید بکر را نایب کرفته بجهه عمرو را خرج نماید با حرام کاه
برسد پول بجهه را اگر زید تبدیل کرده سرقت میشود مثل اینکه زید اشرفی تومانی کرفت در حین اخذ گفت که این پول را من حج
بکنم در احرام کاه با جاقلو تسلیم بکر با نایب عمرو بکنم ببعضی در یکی از منازل با جاقلو را تعیین بکند و میگوید این پول بجهه است
و نخواهد مذکور مصروف میشود آیا در اینصورت که زید نخواهد ادا کرفته و تسلیم ننموده سرقت شد ضامن خواهد بود یا نه جواب
چونکه مفروض اینست که پول بجهه را زید بطریق قرض در ذمه گرفته و قرار چنین شده که پولی که در ذمه زید است در یکی
از مواقیت بفلان شخص داده که استنابه بجهه گرفته باشد بنا بر این پولی که قبل از وصول بمواقیت پیش خود تعیین نموده که عوض
آن پول باشد و آن پول را دزد ببرد موجب برائت ذمه زید نمیشود بلکه لازم است که عوض آنرا در یکی از مواقیت بمقتضای قرار
داد تسلیم آنشخص معهود نموده تا بری الذمه شود و هو العالم

کتاب لقطه سؤال هرگاه شخصی شمشیر برهنه در دست دارد و بکسی دیگر حمله ورد آیا واجب است آنکس هم برگردد و رو بان
شمشیر دار کرده دفع ضرر از خود بکند که شمشیر او را بگیرد یا سر او را ببرد یا نه جواب در صورتیکه شخص شد آنکس که شمشیر در دست
دارد اراده قتل این شخص دارد بهر نحو که ممکن بوده باشد میتواند دفع ضرر آن شخص را از خود دفع نموده باشد سؤال مسلم
میتواند بهر تدبیر و حیله که باشد از دزدی و فریب و حیله نمودن مال کافر حربی که غیر مطیع الاسلام را اخذ کند که شرعا
بر او حلال باشد یا اگر نمیتواند و دزدیدن زنان و اولاد ایشان جایز است یا نه و باین نحو ملک مسلم میشوند یا نه جواب
اما در خصوص مال حال جواب از آن معلوم گردیت و لکن دزدیدن و اسیر کردن زنان و اطفال ایشان جایز است مجملا اخذ
کردن زنان و اطفال کفار خواه بطریق قهر و غلبه بوده باشد و خواه بطریق اسیر بوده باشد یا بطریق بیع از کفار یا بعضی عوض
بدهد بکافر بنات کافر را یا زنان کافر را بان عوض بگیرد جایز است یعنی شخص مشتری مالک میشود پس در حق شرعی
جایز است هر نحو تصرفی که خواهد و هم چنین زنان نصاری و یهود که غیر مطیع الاسلام بوده باشند ظاهر اینست که
مالک میشود سؤال سارق بیت را قاتل او مواخذ و معاقب میباشد جواب دزد در خانه کسی که بیاید بقصد دزدی
قتل او جایز است و خون او هدر است مواخذه ندارد

کتاب الکفارات سؤال هرگاه در ذمه شخصی کفاره ماه مبارک رمضان قرار گرفته باشد و آنشخص خواسته باشد که
اطعام شصت مسکین کند تخییر سید باشند یا اگر سید باشند معتبر نیست جواب در صورتیکه حکم از سادات بوده باشد
جواز اشتراک سادات بغیر سادات در اطعام بل اختصاص ایشان باوجب الشکالست و هم چنین در وقتیکه خمس کفایه مؤنت یومیه
و لیلیه ایشان نکند هر چند که مکر غنی سادات بوده باشد اما در غیر این دو صورت پس خالی از اشکال نیست لکن جواز بجا شاید اقرب
بصواب باشد هر چند اجتناب اوفق باحتیاط و اقرب بسبیل نجاة است سؤال هرگاه بر ذمه شخصی کفاره ماه مبارک رمضان
لازم آید و بر ادای هیچیک از کفارات مقرره قادر نباشد بجهة فقر در خصوص عتق رقبه و اطعام شصت مسکین بجهة مرض در
خصوص شهرین متتابعین حکم این شخص در اینحال بر چه نسبت خواهد بود جواب در صورتیکه متمکن از ادای هیچیک از
کفارات ثلث نباشد لازم حصول امتثال بتصدق بقدر امکان لکن احوط اختتام صیام ثمانیه عشر یوم است بر او و اگر متمکن نباشد
و اگر متمکن نباشد بر تصدق هیچیک باشد استغفار نماید سؤال آیا تواند کسی که کفاره شش روز ماه رمضان بر ذمه او باشد که
شصت مسکین را سیر کند و هر یک از کفاره شش روز ایشان بدهد یک دفعه و اقل کفارات چه قدر گندم است و آیا نان خورش دادن
واجبست یا نه و تقدیر او چه قدر باید بدهد جواب سؤال مشتمل بر چند چیز است اول اینکه هر کس را دو دفعه و ازید زیاده
از کفارات میتواند داد ثانی اینکه اقل واجب چه قدر است ظاهر اینکه اکتفا در کفارات هر روزی بمدی که عبارت از چهار یک تبریز است
میتواند نمود پس هرگاه یک من و نیم بوزن تبریز در صورت مسطوره بهر یک هر چند یک دفعه باشد تسلیم نماید امتثال حاصل میشود
انشاء الله ثالث آنکه دادن نان خورش واجبست یا نه ظاهر عدم وجوبست لکن احتیاط با امکان دادن است سؤال زن مبتداه خون
دید که بودن آن بصفت حیض و علامت آن بر زوج معلوم نیست و بعد از چهار روز منقطع شد غسل کرد و زوج در روز ششم با او
مواقعه نمود و بعد از مواقعه خون ظاهر شد و ششم و هفتم خون میاید و بعد منقطع شد در روز هشتم نیز مواقعه واقع شد و بعد از آن

غسل نمود و در

نیز چون دید یکروز که مجموع نه روز بعد از آن صورت مذکوره کفاره بر زوج واجب باشد در صورت وجوب چون ضعف و ربع دینار
طلای مسکوک نمیباشد هر گاه بجای آن قدر مسکوک با پول سیاه بدهد چون است و مصرف کفارات بیان فرمایید که آنها آن دیگر
آن شرطست یا نه و صغیر میتوان داد یا نه جواب در صورت مفروضه اگرچه وطی در اثنای حیض شده است بلکه وطی اول در وسط
حیض شده لکن ظاهر اینست که اثم و کفاره هیچیک ثابت نبوده باشد نظر بجهل بموضوع و ظاهر اینست که وجوب کفاره در صورت علم بموضوع
سوال هر که در ماه رمضان روزه بفعل حرامی ضایع شده باشد کفاره جمع میخواهد بود جواب مسئله محل خلافست
بعضی عتق رقبه و شهرین متتابعین و اطعام ستین مسکین و بین جمع الجمیع از قول اینها است مثل شیخ صدوق در فقیه و شیخ طوسی
در تهذیب و استبصار و مرحوم علامه در کتاب صوم و کتاب کفارات از قواعد و هم چنین در کفارات تحریر و مرحوم شهید در دروس
و شهید ثانی در مسالک و روضه و غیرهم و مستند این قول حدیث حسنات که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا روایت نموده
عن عبد الواحد بن ... عن علی بن محمد بن قتیبه عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح قال قلت للرضا یا ابن رسول
الله قد روی عن آبائک فیمن جامع فی شهر رمضان او افطر فیه ثلث کفارات وروی عنهم ایضا کفارة واحدة فبای الخبرین ناخذ
قال بهما جمیعا متی جامع الرجل حراما او افطر علی حرام فی شهر رمضان فعلیه ثلث کفارات عتق رقبة وصیام شهرین متتابعین و
اطعام ستین مسکینا و قضاء ذلک الیوم وان کان نکح حلالا او افطر علی حلال فعلیه کفارة واحدة سوال در کفاره ماه رمضان
هر گاه صوم شهرین متتابعین اختیار کند و یکروز و دو روز افطار کرده ... تا سال دیگر یا پیشتر از یکسال
بلکه ... یکروز ... کفاره صحیح خواهد بود یا نه و بر فرض صحت اثم خواهد بود یا نه جواب این سوال
مشتمل است بر دو مطلب یکی آنکه بقیه صوم کفاره را تاخیر تا سال ثانی یا ثالث و هکذا جایز است یا نه و ثانی آنکه بقیه صوم کفاره
که ... بیست و نه یوم بوده باشد مثلا لازم است مراعات تتابع در بقیه آن یا نه بلکه متفرق مجوز خواهد بود جواب از ثانی آنست که
مراعات تتابع در بقیه صوم در صورت مفروضه واجب نیست بلکه اکمال شهرین متفرقا جایز است اگرچه ظاهر کلام شیخ مفید در
مقنعه مقتضی لزوم رعایت تتابع است قال فی المقنعة من وجب علیه صیام شهرین متتابعین فی افطار یوم من شهر رمضان
او قتل خطاء او کان ظاهر او نذر ... علی نفسه فافطر قبل ان یاتی بالصیام علی الکمال فحکمه یختلف وله احکام ان تعمد الافطار
لغیر عذر قبل ان یکمل صیام الشهرین او بعد ان اکمله من غیر ان یصوم من الثانی شیئا فعلیه ان یستقبل الصیام فان تعمد الافطار
بعد ان صام من الشهر الثانی شیئا فقد اخطأ وعلیه البناء علی ما مضی والتمام و وجه ظهور این کلام در لزوم تتابع در ما بقی آنست که
مقتضای عبارت مذکوره ... تعمد افطار ... شخص عاصی خواهد بود پس اجتناب از ...
تتابع تا فارغ شود و قال فی السرائر فمن افطر مختارا من غیر مرض او حیض فی الشهر الاول والثانی قبل ان یصوم منه یوما
کان مخطئا وجاز له البناء مختار جواز تفریق است یعنی بعد از آنکه یک ... کرفت ... ماه ثانی یکروز ... کرفت افطار
در حق او جایز است و تاخیر در صوم باقی ... نموده و بعد از آنکه شروع بباقی نمود رعایت تتابع در آن واجب نخواهد بود
و این مذهب اکثر فقها است و المستند صحیح ... فی الکافی ... عن الحلبی عن ابی عبد الله ع قال صیام کفارة الیمین
فی الظهار صوم شهرین متتابعین والتتابع ان یصوم من الشهر الاخر ایاما او شیئا منه فان عرض له شیء افطر ثم قضی ما بقی
علیه وان صام شهرا ثم عرض له شیء فافطر قبل ان یصوم من الآخر شیئا فلم یتابع اعاد الصیام کله والشیء العارض فی الاول والثانی
ینبغی حمله علی ما لا یکون معه الافطار فی الصوم کالحیض ... سوال کسیکه بر او قضای بعضی ایام ماه مبارک رمضان
با صوم کفاره افطاران بر ذمه او باشد و هیچیک را بجا نیاورد و در رمضان ثانیه ... و بعضی ایام کفاره افطار
آن بر ذمه او قرار کرفت ... تقدیم قضا بر کفاره یا جواز تقدیم قضا بر کفاره یا تقدیم کفاره بر قضا ...

فوری و عدم آن و کیفیت نیت در ادای آن و اگر کفاره جمع باشد و از بعض خصلات عاجز باشد باقی واجبست یا نه
ماه مبارک تاخیر شده تا سال دیگر بازای هر روز یک مد است که چهار شاه که عبارت از یک صد و نصف مثقال صیرفی است بعد از شش
مثقال صیرفی و ثمن و سه مثقال صیرفی علاوه است از یک چارک بنابراین اگر بازای ثمن من شاهی بدهد قلیل علاوه از واجب
داده خواهد بود و احتیاط دادن دو مد است و ظاهر اینست که از تکرار سنین تکرر کفاره لازم باشد بنابراین هر گاه تدارک قضای ماه
مبارک شده باشد تا سه سال ظاهر اینست که هر دو جایز بوده باشد لکن احتیاط مراعات تقدیم قضا است سیما در صورتیکه اتیان بکفارات
مستلزم تاخیر قضا شود تا سال دیگر یا که در آن وقت وسعت نیست متعین بوده باشد بجهه اجمال مسئله تصور بچند صورت میشود اول تقدیم
کفاره سالث بر قضای همان سال و ثانیه تقدیم کفاره سال ثانی است بر قضای سال سابق سوال کسیکه بر او قضای بعض ایام
ماه مبارک رمضان با صوم کفاره افطاران بر ذمه او باشد و هیچیک را بین الرمضانین بجا نیاورده و در رمضان ثانی هم بین جمع
از قضای بعض ایام و کفاره افطاران بر ذمه آن قرار کرفت و هیچیک از آنها اذکر از تقدیم قضای بر کفاره یا جواز تقدیم قضا بر کفاره
یا تقدیم کفاره بر قضا اولا و وجوب فوری و عدم آن و کیفیت نیت در ادای آن و اگر کفاره جمع باشد و از بعض خصلات عاجز باشد باقی
واجب باشد یا نه جواب آنچه از قضای ماه مبارک تاخیر شده تا سال دیگر بازای هر روز یک مد است که چهار شاه که عبارت از یک صد و
نصف مثقال صیرفی است بعد از شش مثقال صیرفی و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال صیرفی علاوه است از یک چارک بنابراین اگر
بازای هر روز ثمن من شاهی بدهد قلیل علاوه از واجب داده خواهد بود و احتیاط در دادن دو مد است و ظاهر اینست که از تکرار
سنین تکرر کفاره لازم باشد بنابراین هر گاه تاخیر در تدارک قضای ماه مبارک شده باشد تا سه سال ظاهر اینست که هر دو جایز بوده
باشد لکن احتیاط مراعات تقدیم قضا است سیما در صورتیکه اتیان بکفاره مستلزم تاخیر قضا شود تا سال دیگر یا که در آن وقت ...
که تقدیم قضا متعین بوده باشد بجهه اجمال مسئله تصور بچند صورت میشود اول تقدیم کفاره سالث بر قضای همان سال و ثانیه تقدیم
کفاره سال ثانی است بر قضای سال سابق و ثالث تقدیم قضای سال ثانی است بر کفاره سال اول ظاهر اینست که جمیع اینها مجوز بوده
مگر در صورتیکه مذکور شد و اینها هم در صورتیست که اختیار صوم در کفاره نموده باشد و اما غیر صوم مثلا اطعام و عتق رقبه پس
تشکیکی در جواز تقدیم آنها بر قضا نمی باشد اگرچه کفاره از سال ثانی بوده باشد و اما فوریت در قضا ظاهر اینست اگرچه محل خلاف
است لکن ظاهر اینست که فوری واجب نبوده باشد بلکه ... که خواهد مخیر است مگر در صورتیکه فرض شود که با تاخیر ممکن نخواهد
شد بجهه بعض از عوارض در اینصورت تاخیر نمیتواند نمود یا وقت تنگ شود در آن وقت واجبست عمل آوردن و معیار همان است
که با امکان تاخیر از ماه رمضان دیگر جایز نخواهد بود و اما در کفاره اگرچه مسئله عدم جواز تاخیر تا سال دیگر معلوم نیست لکن
رجحان عدم تاخیر ... مسلم است خصوصا در صورتیکه مظنون بوده باشد که با تاخیر ممکن از کفاره نخواهد بود باشد بلکه در
اینصورت تاخیر جایز نخواهد بود بجهه اگرچه حال ... بوجوب فوریت در مطلق کفاره مسئله از در نظر نیست ... کفاره ...
از معصیت بوده باشد ... علاج و تدارک آن معصیت ... باشد بمبادرت اقدام چنین کفاره لازم بوده باشد سوال
هر گاه کسی قضای ماه رمضان را اهمال کند تا ماه مبارک دیگر برسد کفاره آن چه قدر است و بار سیمین بسال دوم آیا کفاره تا
هم واجب میشود یا نه و ترک روزه ... با اطلاع ... نمودن با وجود جاهل بودن در مسئله چه صورت دارد ...
... یا نه جواب کفاره اهمال در قضای ماه رمضان ... یک مد از گندم است و مقدار مد ... چهار شاه که عبارت از ثمن
من شاهی است ... بوده باشد بعد از شش مثقال صیرفی و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال علاوه است از یک
پس هر گاه در مقام این کفاره بچهار بوزن شاه گندم بدهد بازای هر روزی یک مد واجب را ادا خواهد بود ... شش مثقال
و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال لکن احتیاط اینست که بازای هر روزی دو مد داده باشد که ... دوازده مثقال و هفت ثمن مثقال

از صد و دوم شاه کمتر است بعبارت اخری دو مد بقدر بیست و سه مثقال الا ثمن مثقال الا یکصد و دوم کمتر است و اما اگر به کفاره بشکر در سال
اگر چه حکم بوجوب آن نمیکنیم لکن احتیاط مقتضی رعایت اینست و اما کفاره مخالفت در صوم منذور و نظر اینست که مثل کفاره ماه مبارک
است که یکی از سه چیز که عتق رقبه مؤمنه یا صیام دو ماه متوالی یا اطعام شصت مسکین بوده باشد و این کفاره لازم است اگر چه
جاهل بوده باشد که کفاره مخالفت در صوم منذور این بوده باشد و اما عهد قلبی یا اینمعنی که کسی بقلب خود عهد نمود با خلاق عالم
که چنین کاری نکند لکن بلفظ بصیغه ننموده اگر چه این عهد یا نذری که در مخالفت آن کفاره بوده باشد نیست لکن چون بنده
ذلیل با خالق جلیل چنین عهد کرده و مخالفت نمود با عدم مرجح خارجی مناسب بندگی نیست

کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر سؤال شخصی عیالی دارد و هر چند ایشان را بامور دین میخواهد [illegible] چه باید
کرد جواب از باب امر بمعروف لازم است انها را بامور دین وا دارد اول بنصیحت و تهدید و تخویف از عقوبات الهی جل شانه
اگر ثمری ننمود [illegible] اگر [illegible] خلق و تندی سؤال امر بمعروف و نهی از منکر چه مقام است جواب هر کس دانست که فلان امر
منکر و حرام است و قدرت بر منع آن داشته باشد واجبست منع نماید سؤال هرگاه طفل غیر ممیز مس کتابه قرآن نماید منع آن بر کسی
که مطلع شود واجبست یا نه جواب بر ولی واجبست و بر دیگران لزومی ندارد سؤال هرگاه جماعه یهود و نصاری که در جنب
خانه مسلمی از نو احداث معبدی نمایند و لیکن نهادا بجهة امداد شد در معبد خود اوقات مسلمانی که در جنب معبد ایشان
میباشد تلخ نموده در شب خواب و دوام آرام از ایشان قطع نمایند که شب نگذارند اطفال مسلمانان آرام بگیرند آیا مسلمانان را میرسد
که نگذارند و منع نمایند که این طریق رفتار نمایند یا بهر طریق رفتار نمایند منع نکنند جواب چون که در حدیث صحیح از کاظم
الاسرار الذی ینبغی حضرت امام جعفر صادق نقل روایت که خراب کردن معبد یهود و نصاری بجهة آنکه در محل و مکان آن بنای
مسجد گذارند بجهة اهل اسلام جایز است لهذا احادیث این است که این شخص مسلمان آن معبد را خراب نموده بقصد آنکه در آنجا
بنای مسجدی بگذارد و اگر خود این شخص بانفراد مقدرت بنای مسجد ندارد سایر اهل اسلام امداد و اعانت او نمایند در بنای
مسجد در امکان محل النظر است که خراب کردن معبد کفار بجهة بنای مسجد در آن جایز است لهذا این شخص میتواند معبد یهود را
خراب نماید و در آنجا بنای مسجد بگذارد سؤال هرگاه زید در حال خود مخالف دین رضا نده دیگری کود و زدی باشد که [illegible] از
زید بالخصوص برسد و یک نوع از شارع مسلمین هم داخل در کوچه و در قرار داده و ضرر آن بر اهل بهم میرسد جواب تصرف
در شارع بنحوی که مضر بعبور بوده باشد جایز نیست خصوصا مسلمانان منع ایشان میتوانند نمود وهو العالم

کتاب التجارة سؤال بیان فرمایید حکم این مسئله شرعیه که چنانچه زیدی که اهل خبره است طلای مسکوک غیر
مسکوک از قبیل [illegible] بیع صحیح شرعی که تقابض ثمن و مثمن در مجلس بعمل آمده باشد بخرد از عمرو و بعد از دو سه روز که تصرف
در مبیع نموده باشد زید مذکور مشتری بر عمرو بایع ادعا نماید که یک جزو از جمله مبیع که نظم بجنب [illegible] خوب و خوش عیار میشود مغزات
مغشوش است و قدری از آن که وروست دارد چنین است که میگوید لکن عمرو بایع بجهة آنکه از آن مطلع نبوده [illegible]
مالک شده آیا در فرض مذکور زید را میرسد که فسخ بیع نماید یا ادعای غبن نماید یا در حال آنکه تفاوت غبن [illegible] تقریبا در یک از
کل مبیع بیشتر نمیشود جواب اصل در عقود لزوم است و بمحض ادعای مشتری غبن ثابت نمیشود و هم چنین ثبوت غش
در بعض موجب ثبوت در کل نمیشود بلکه ثبوت آن باعتراف غابن است که بایع است یا با قامه بینه از مشتری و مخالفه ثبوت
غبن یا عدم آن بدیل نظر نیست و که هست بدیل ثابت نمیشود و که هست میشود نظر با اینکه تحدید معنی غبن در شرع نشده
است بلکه فقها حواله بعرف فرموده اند اگر قدری است که مسامحه در عرف و عادة میشود غبن ثابت نمیشود و اگر چنین نبوده باشد
میشود بنا بر این که هست ده یک قد بیست مسامحه میشود در آن مثل اینکه یک شاهی در ده شاهی و که هست مسامحه نمیشود مثل
ده تومان در صد تومان و صد تومان در هزار تومان پس در صورتیکه غبن ثابت شد مغبون مخیر است ما بین امضاء معامله
بنحویکه شده یا فسخ آن در رجوع بحال خود مشهور ما بین فقها اینست که این خیار بتصرف ساقط نمیشود مگر در صورتیکه مغبون
مشتری بوده باشد و مبیع را منتقل بدیگری نموده باشد یا مانعی از رد نمودن او محقق شده باشد مثل استیلاد امه پس اگر تفاوت در محل
سؤال قدری است که مسامحه در آن شود و تصرف مشتری مثل تصرف مذکور نبوده باشد مختار بر فسخ خواهد بود و اگر شک
در ثبوت غبنی که موجب خیار بوده باشد در محل سؤال بوده باشد از راه دیگر هم ممکنست بیان [illegible] انواع خیار در
محل واحد بنا بر این در محل سؤال قطع نظر از غبن کرده ممکنست که گفته شود مبیع در چنین صورت بر فرض ثبوت آن معیب خواهد
بود و در خیار عیب مشتری مخیر است ما بین فسخ و ضبط مبیع و اخذ ما به التفاوت و چونکه صریح سؤال این است که مشتری تصرف
در مبیع نموده بنا بر این مشتری مسلط بر فسخ نخواهد بود لکن مسلط بر مطالبه ما به التفاوت خواهد بود و در صورت عدم معلومیت
قدر آن خلاصی در مصالحه است وهو العالم سؤال شخصی هرگاه ملک بایری را خرید بثمن مبلغ پنجاه تومان صرف تعمیرات نماید
و بعد ملک غیر لازم شود آیا مشتری مطالبه تعمیرات خود را میتواند نمود جواب در چنین صورت اصل ثمن را که عبارت از پنجاه تومان بوده
باشد بی اشکال مشتری مطالبه از بایع مینماید و اما سایر اخراجاتی که نموده است پس اگر عینی از اموال مشتری در آن املاک بوده
باشد مثل اینکه عمارتی ساخته درخت و نحو و امثال اینها در آن املاک انتزاع نموده متصرف شود و اگر چنین نبوده باشد پس اگر استیفای
منفعتی از املاک نموده باشد بازای خسارت و اخراجاتی که در املاک نموده باشد اقرب بسبیل نجاتست که اکتفا بآن نموده مطالبه
از بایع نماید و اگر استیفای منفعت ننموده باشد یا بقدر خسارت استیفا ننموده باشد در این صورت اگر بایع عالم بوده باشد که مبیع
ملک دیگری بوده باشد مظنون است در کلام جماعتی از اجله فقها است که رجوع و مطالبه این خسارت را از بایع تواند نمود و در نظر حقیر محل
اشکالست و اشکال از این در صورتیست که عالم نبوده باشد بلکه معتقد این بوده باشد که از مال خود بایع است مثل اینکه ملکی
در تصرف مورث او بوده و بفوت او منتقل باو شده چنین اعتقاد داشت که از مال مورث او بوده باشد منتقل باو شده و بعد از انتقال
بدیگری مشخص شد که مال دیگری بوده در اینصورت حکم بجواز مطالبه مشتری بجمیع خساراتی که در آن مبیع نموده از بایع اگر چه
استیفای منفعت کم نموده باشد بسیار بسیار در نظر حقیر محل اشکالست بلکه ظاهر است که نتواند نمود سؤال زید در [illegible] میخواهد
بعمرو ابتیاع سلف نماید آیا چنین معامله در شرع جایز است یا نه جواب جایز است سؤال در سنوات سالفه زید بعنوان
طریق معامله و مرابحه بعمرو داده و تنخواه در ذمه عمرو قرار و استقرار یافته و من جمله تنخواه مذکور قدری برات های فرنگی بوده که [illegible]

وخیار عیب بجهة مشتری حاصل بوده

ویغبونما ندبکر

انفرار داده مشتری تسلط ماله
کما [illegible] لازم

در هندوستان وکیل عمرو گرفته باشد و عمرو در اینولایت قدری از بروات های خود را منتقل به بکر نموده و تنخواه خود را گرفته
از سلطان عمرو از وجه اعتبار ساقط و تنخواه زید مبلغها به خطیر در نزد عمرو معیوب و الحال زید مدعی است که بروات های فرنگی
امانت بوده و عمرو غیر آن من حق خود برات و در ذمه بکر مشغول است چنانچه بکر ادعا نماید که بروات های مزبور در معرض تعلیق دادن و اشتری
بر طبق ادعای خود بشهادة شهود اثبات ما ادعا نتواند نمود حاکم شرع از او چیز برده باشد و اینکه بگوید که اگرهم بالفرض والتقدیر برات
مذکور امانت بوده باشد من چون عالم بامانت نبوده ام دیگر ولایت شما بوده از عهده این دو مذکور بر آمدن حق بکر درینمقام
مسموع است یا نه و در صورتیکه زید ادعا نماید که عمرو خود اقرار و اعتراف بامانت برات داده بکر و اینجا که بگوید که اقرار عمرو بامانت
از روی اضطراب و اضطرار است زید چون صاحب علو و استیلا است **جواب** اگر صاحب تنخواه معامله با عمرو نموده باین نحو که مبلغ
تفریق شد و حواله نموده طلبی اگر عمرو از او داشت عمرو یک یا غیر فرنگی که در هندوستان با غیر گرفته باشد و عمرو هم قبول اینطلب نموده بعد
برات زید او را اصفهان یا غیر اصفهان باشخاصی داده و وجه از او گرفته و وجه هندوستان تحول انها نموده در اینصورت صاحب تنخواه
که زید بوده باشد تسلط بر این اشخاص ندارد که مطالبه وجه خود را از ان اشخاص نموده باشد بلکه سلطان است بر مطالبه تنخواه از خود
عمرو اگر چنین که مذکور شد نبوده باشد بلکه عمرو وکیل صاحب تنخواه باشد در اینصورت اگر صاحب تنخواه او را وکیل مطلق نموده باشد
که تنخواه او را که در هندوستان است بهر نحو تصرف که خواهد نموده باشد ماذون این شخص وکیل برات صاحب تنخواه را در اصفهان
مثلا باشخاصی داده و وجه آنرا از انها گرفته که انها عوض وجه را در هندوستان گرفته باشند و این شخص وکیل وجه را تلف نموده باز صاحب
تنخواه تسلط بر این اشخاص ندارد که مطالبه وجه خود را از انها نموده باشد و اگر عمرو را وکیل نمود و لکن به طریق مذکور بلکه وکیل نمود که
بفلان هندوستان رفته این وجه را در انجا از ارباب برات گرفته باشد و تحویل بکر ماذون نبوده باشد و این شخص وکیل تعدی از مقتضای
وکالت نموده باشد برات را در انجا بشخص داده وجه را از او گرفته هرگاه این مطلب شرعا ثابت شود که چنین بوده ظاهر است صاحب تنخواه
مطالبه مال خود را از این اشخاص میتواند نمود نظر بانکه بعد از ظهور حقیقت حال مشخص شد که این اشخاص بدون سبب شرعی
مال او را تصرف نموده اند و این اشخاص طالب حق خود را از آن وکیل مینمایند [illegible] و حکم سایر صور [illegible] خواهد بود در صورت
اختلاف ما بین صاحب تنخواه و این اشخاص و وکیل در تشخیص صور مسطوره محتاج بمرافعه است **سؤال** هرگاه زید ملکی را بیع شرط
نموده و در بین مدت خیار بایع فوت شده و وارث مرحوم مجموع [illegible] شار الیه را بمشتری رد کرده باشند و مشتری را ماذون
نموده باشند که وجه طلب خود را از سایر منافع املاک مرحوم برداشته باشد و او وجه بیع خود را برداشته [illegible] تا انکه مدت خیار منقضی
شده آیا بیع لازم و خیار ساقط گردیده یا خیر **جواب** در چنین صورت که ورثه بایع معادل ثمن مبیع را از ترکه بایع بمشتری داده اند
در عوض ثمن بیع و فسخ مبایعه نموده اند در چنین صورت تسلطی بمشتری در مبیع نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد بلکه ورثه
ماذون نموده باشند مشتری را که معادل ثمن را از ترکه بردارد و آن مشتری بر قدر اشتراء باشد تا مدت منقضی شود در اینصورت مبیع ملک
لازم مشتری میشود و ورثه بایع را در این صورت تسلط در فسخ بیع شرطی نخواهد بود **سؤال** زید نامی بیتی را با صلحی بجهة دو مات
و نکته است که این بیتی را بنوعی بیدهم [illegible] لکن با شخص دیگر [illegible] است بعد از انقضای مدتی [illegible] زید [illegible]
پول البیتی را در وقت دادن میکند [illegible] مستحق پول البیوت [illegible] **جواب** اگر حکایت خرید و فروش ما بین
مذکور شده باین نحو که این شخص بقصد فروش [illegible] این شخص نیز بقصد خرید گرفته باشد بیع محقق نشده و مثل المستحق
میباشد اگر مثلی بوده باشد و عین را تلف نموده باشد و اگر عین باقی بوده باشد همان عین را لازم است رد نماید و اگر قیمی بوده باشد
لازم است [illegible] قیمت است حین المطالبه **سؤال** زید با عمرو معامله کرده است ثمن را بایع و عمرو مشتری مدعی است که من ثمن بایع
را من موعد را مشغول ذمه میباشم و زید مدعی است که من مستحق ثمن را حین العقد میباشم ایا عمرو مخیر است در اینکه هر یک از دو ثمن را

خواسته باشد بدهد میتواند داد یا الکه بایع تنصیف نماید دو ثمن را یا زید مخیر است مفروض اینستکه دو ثمن حین العقد حال گرفت
موعد است اختلاف بهم رسانید بایع یا مشتری مخیر است که هر یک را که خواهد بدهد یا تنصیف نماید **جواب** معتبر در ثمن ثمن حین
العقد است پس هرگاه ثمن در راس موعد مختلف بوده باشد با ثمن حین العقد خواه بزیادتی یا بنقصان لازم است که ادای انچه
معین بوده باشد حین العقد نماید بایع مطالبه علاوه بر ان در صورت زیادتی نمیتواند نمود چنانچه مشتری بدادن اقل در صورت
نقصان بری الذمه نخواهد بود الا برضای طرفین و اما انچه در استفتا قلمی شده که ثمن حین العقد مختلف بوده تعیین جنس ثمن
از شرایط بیع است پس لازم است حین العقد تعیین شود که ثمن اشرفی است یا روپیه یا بعضی از اول و بعضی از ثانی در صورت
عدم تعیین بیع صحیح نخواهد بود **سؤال** شخصی ظالمی مسلطی نخواهی از زید بدون حق حساب بخواهد و زید در وصول
تنخواه کال نقل و مضایقه نماید شخص ظالم زید را گرفته مقید و محبوس نماید و تا چند یوم متوالی چوب بسیاری بروی زند لهذا
متقبل حصول نشود و بعد از ان یکنفر از قبیله زید بی رضا و بدون اذن و اجازه زید ملک زید را بعمرو مبایعه میکند و ثمن او را گرفته
تسلیم ظالم مینماید در صورت مفروضه بیع املاک بدون اجازه و امضای مالک چه صورت دارد میتواند که اجرة المثل زمان تصرف عمرو را
از عمرو بگیرد یا نه و در صورت فساد بیع عمرو در خصوص وجه و ثمن بکدام یک رجوع مینماید **جواب** این شخص که مدعی این است که
ملک زید را باعلام اذن و امضا فروخته مدعی فساد عقد است و این ادعا از او مسموع نیست باید اثبات نماید و بعد از ثبوت
مشخص است که بیع فاسد است و مالک مطالبه اجرة المثل ایام تصرف را میتواند نمود و مشتری با جهل بحقیقت حال مطالبه اجرة
المثل ثمن را از بایع میتواند نمود و اما با علم بحقیقت حال که بایع مالک نبوده و ماذون نیز از قبل مالک نبوده پس حکم بمطالبه
در صورتیکه عالم بوده باشد که این ثمن را بایع ظالم خواهد داد مشکل است **سؤال** زید باغی که بیع خیار بعمرو فروخته به عمرو
لزوم بهم رسانیده بعد از چند سال که باغ باز بتصرف زید بوده که بیع رو نداده بود [illegible] بخالد میفروشد بمبلغی نقد عمرو که مشتری
اولست از فروختن زید باغ را بخالد مطلع میشود بخالد میگوید که این باغ در نزد من به بیع خیار لزوم بهم رسانیده و ملک [illegible]
زید [illegible] خالد [illegible] باغ [illegible] تا حال داده نشده است و زید در حال فروش بخالد
[illegible] کاشف فساد هم شده است [illegible] ابرا شود از عهده بر اید و حال انکه زید فوت شده و ورثه زید [illegible] **جواب**
برفرض ثبوت مضمون مسطور باغ مال عمرو است مادام که فسخ از عمرو واقع نشده باشد تصرف غیر در ان باعلام اذن عمرو جایز نخواهد
بود و باغ مزبور در ید ورثه زید یا ید خالد هر یک که بوده باشد لازم است که رد نمایند بعمرو یا بناقل شرعی از ان بخود منتقل
نمایند **سؤال** شخصی کوسفندی را به بیع فاسد [illegible] نتاج حاصله از او در ید [illegible] مشتری بوده مال مشتری است یا مال
بایع است **جواب** تمامی حاصل از ملک مال مالک است **سؤال** هرگاه زید ملک معینی را [illegible] در تصرف داشته باشد و عمرو گوید این ملک
از [illegible] زید [illegible] از وکیل [illegible] شرعا [illegible] بر حسب الاقرار زید بعمرو تعلق دارد یا نه و زید [illegible] ادعای
خود را ثبوت برساند یا نه **جواب** نظر باینکه زید تصرف خود را مستند کرده از وکیل عمرو و این بمنزله اقرار است باینکه ملک
متنازع فیه مال عمرو بوده و مدعی انتقال بخود میباشد لهذا زید باید انتقال را بخود و وکالت وکیل را اثبات نماید و با عدم
اثبات ملک مزبور بحسب قواعد شرعیه متعلق بعمرو خواهد بود **سؤال** در قریه [illegible] از املاک معین را شاعا
مالک بوده بتفاوت باین نحو که یک دانگ مشاعا مملوک یکنفر و دو دانگ از ان مشاعا متعلق به بکری مالک دو دانگ یکدانگ خود را
مشاعا فروخته [illegible] شخص دو دانگ دیگر را مشاعا فروخته به بکری بعد مشخص شد که این شخص زیاده از یکدانگ را مالک نبود
و یکدانگ دیگر مال دیگری بوده و این بطریق فضولی تصرف نموده و حال آن شخص مالک واقعی این یکدانگ خود را از مشتری یکدانگ
قیمت مطالبه مینماید یا از هر دو مشتری **جواب** اگر مبایعه یکدانگ [illegible] مقدم بوده بر مبایعه [illegible] بیع ان لازم و صحیح خواهد بود

و مالک واقعی یکدانک را بر آن مشتری تسلطی نخواهد بود پس مطالبه یکدانک را از مشتری یکدانک و نیم خواهد نمود و اما مشتری
نسبت را بیک باقی مختار بر فسخ مبایعه میباشد نظر بتبعض صفقه و اگر مبایعه یکدانک و نیم مشاعا سابق بوده باشد آن بیع نسبت
بیکدانک و نیم باطل خواهد بود و اگر مشتری یکدانک و نیم و در یکدانک بیع را ممضی نماید مالک یکدانک تسلط بر این یکدانک نخواهد
داشت لکن مطالبه نیم دانک از این یکدانک و نیم دیگر میتواند نمود **سؤال** هرگاه شخصی شیئی را بعزم رشد بوعده یکساله بمبلغ [illegible]
والان مستحق این مبلغ نیست و باز آن شیئی را بیع شرط نماید آیا بیع شرط صحیح است یا نه بر فرض عدم صحت بیع شرط هرگاه مجزوم شد آن
شیئی را بچند قیمة الشیئی در حین معامله النقد رشد باشد اما پول را قرض الحسنه میدهد تا اخذ که یکساله غرض صحت [illegible]
نوعی که تسلط بهم رساند بایع بر اخذ پول قرض الحسنه چه چیز است بیان فرمایند ادام الله ظلالکم **جواب** ظاهر اینست که نتواند [illegible]
با کسی بگوید فلان ملک را بشما فروختم بمبلغ ده تومان مثلا که از شما دو تومان قرض گرفته ام که برمن لازم است بعد از یکسال بشما داده
ضمن العقد شرط نمایم بلکه تا یکسال کل این وجه را بشما اداء نمایم مختار و مسلط بر فسخ مبایعه بوده باشم والا بیع لازم و خیار
ساقط بوده باشد **سؤال** هرگاه زید از عمرو ملکی را بمبلغ سیصد تومان خرید و بعد زید ادعای غبن نموده باشد و محض تفحص و
تعیین غبن رجوع بارباب وقوف و بصیرت کرده و ایشان ملک مزبور را بمبلغ یکصد و ده تومان مقوم نمایند و بتصدیق و
تعیین ارباب خبره غبن مشتری یکصد و نود تومان بوده باشد آیا در اینصورت که مبلغ سیصد تومان معامله یکصد و نود تومان
مشتری مغبون باشد مبایعه صحیح است یا باطل **جواب** حکم ببطلان صورت ندارد لکن بر فرض ثبوت مراتب مرقومه شبهه در
مغبون بودن نیست و در صورتیکه مشتری اسقاط غبن ننموده باشد مخیر خواهد بود مابین فسخ مبایعه و امضاء آن [illegible]
شد و در صورتیکه فسخ نمود استرداد ثمن از بایع خواهد نمود **سؤال** هرگاه زید ملکی را بعمرو فروخته بقیمت مبلغ هفتاد و پنج تومان مثلا
بتقویم اهل خبره و بصیرت و خود مشتری مزبور هم از اهل خبره میباشد و چند نفر از اهل خبره که قیمت نموده اند از خویشان و خیرخواه
وی بوده اند و بعد از انقضای یکسال یا ششماه یا پنجاه ماه یا دو سال از وقت مبایعه مدعی گردد چنین ملکی را بمبلغ پنجاه تومان
بیع و شرا نموده اند مشتری مزبور بعد از وقوع امر مزبور و انقضای مدت مسطوره خواهد که مسترد بوده از بایع مذکور رد نماید و
ثمن را بگیرد آیا شرعا میتواند یا نه و بر تقدیر نتوانستن آیا میتواند ادعای غبن فاحش تفاوت بین القیمتین نماید یا نه **جواب**
ثبوت خیار غبن در حق مشتری موقوف است که مشتری ثابت نماید به بینه معتبره در نزد حاکم که مبیع در وقت اجرای صیغه گنجایش آن
ثمنی که عقد بر آن واقع شده قیمت نداشته و مشتری نیز جاهل بحقیقت حال بوده و اگر این دو مطلب را باقامه بینه معتبره نزد حاکم شرع
یعنی مجتهد جامع الشرایط ثابت نمود و اسقاط خیارات خود را حین العقد بمصالحه و غیرها ننموده باشد آنوقت مشتری مخیر
خواهد بود مابین فسخ مبایعه و امضاء آن بهمان نحو که واقع شده پس هرگاه مشخص شد که حال [illegible] که مشتری خریده
نموده بلکه گنجایش آن ثمن را ندارد این موجب ثبوت خیار غبن نمیشود چه از سنه مختلف گاه هست یکسال قبل چیزی بمبلغی
گنجایش دارد و بعد [illegible] و گاه هست ترقی مینماید ملاحظه و معیار ثمن حین العقد است بشرط شرطین و عدم اسقاط غبن
و هو العالم **سؤال** هرگاه بایع بیع نماید ملکی را بشخص مشتری و ثمن بعد ملک را بتصرف مشتری نداده باشد بعد از آنکه مشتری
رفته از متصرفین ملک مزبور مبیع خود را تصرف کند متصرفین ادعای حقیت و مالکیت بعضی از آن را نموده اند و بتصرف نداده اند
آیا مشتری مزبور را میرسد که بخیار عیب مذکور فسخ مبایعه مزبوره نماید یا آنکه باید توزیع نماید صحیح را از الثمن اخذ کند
و فاسد را دست بردارد یا آنکه مجموع از صحیح و فاسد المبیع را [illegible] یا آنکه در حال بیع عالم نبوده بحال چنانکه جاری شد و در صورتیکه خیار غبن
داشته باشد اختیار بر فسخ دارد یا آنکه ارش بگیرد **جواب** هرگاه عقد واقع شده باشد بر مقدار معینی از املاک و بعد مشخص شود
بعضی از املاک از دیگری بوده نه بعضی مال بایع در اینصورت اگر آن مالک دیگر امضای معامله و مبایعه را نمود خوب و اگر امضا ننمود

بیع

بیع نسبت بهمان قدر از مال که فاسد خواهد بود و مشتری در بقیه مختار بر فسخ خواهد بود و هو العالم **سؤال** شخصی چهار دانگ
باغی بشخصی به بیع خیار فروخته و در اثنای مدت خیار مشتری فسخ نموده و سه دانگ و نیم از آن بیع لازم بتصدیق اهل خبره
خریده است و نیم دانگ دیگر بهمان حال بیع شرط اول باقی مانده و معادل آنهم ثمن باقی مانده و حال مدت خیار منقضی شده
آیا مبایعه این نیم دانگ ببیع خیار لزومی رسانیده یا نه **جواب** اگر فسخ مبایعه را بالاضافه بسه دانگ و نیم نموده باین معنی که
چهار دانگ باغ را فروخته بمبلغ [illegible] تومان و بیع شرط نموده که هر دانگ بازای ده تومان و بعد خواهش نموده بایع از مشتری [illegible]
طرفین قرار دادند چنین شد که سه دانگ و نیم را به بیع قطعی مبایعه عقد سابق را [illegible] سه دانگ و نیم فسخ نمود نیم دانگ بر حال
خود باقی مانده و مبلغ پنج تومان نیز نسبت به نیم دانگ لازم و خیار ساقط نیم دانگ ملک لازم مشتری میشود بایع را بعد از انقضا
مدت اختیاری نخواهد بود **سؤال** زید خانه معینه را ابتیاع نموده از عمرو بمبلغ معین و صیغه را باسم خود جاری نموده و حال
میگوید قصدم این بود که خانه معینه را بقصد بکر خریده باشم لکن صیغه [illegible] جاری شده و وجه ثمن را از بکر اخذ نموده و حال
میگوید قصدم از جهت بکر بوده و صیغه و قباله را باسم خود خوانده ام و نوشته ام آیا در اینصورت که بقصد بکر بوده و وجه گرفته و تحویل
صیغه نموده خانه مال زید است یا مال بکر و قصد بکر کفایت میکند یا احتیاج به صیغه مجدد میباشد **جواب** در اینجا دو مقام
یکی آنست که بکر را لازم است بمحض ادعای زید که این خانه را بقصد تو خریده ام تصدیق او نماید یا نه جواب آن اینست که اگر [illegible]
در خصوص مبایعه همان خانه بخصوص یا بعموم در اینصورت قول وکیل ماضی است لازم است بر موکل که قبول نموده باشد و مقام دوم
آنست که هرگاه تصدیق او نمود و ادعای کرد که این خانه بقصد تو خریده ام و خانه را متصرف شد آیا در انتقال خانه به بکر محتاج صیغه دیگر
هست یا نه جواب آن اینست که خیر حاجت صیغه دیگر نیست بلکه هرگاه زید نکول نماید و گوید که من خانه را بقصد خود خریده ام
بکر این سخن شرعا از او مسموع نیست **سؤال** اخذ ربا از کافر حربی جایز است یا نه بر فرض مختص است باینکه در ولایت کفر بوده
باشد یا در بلاد اسلام نیز اخذ ربا از ایشان میتوان نمود **جواب** اخذ ربا از حربی باتفاق علمای شیعه جایز است خلاف در
این مسئله مابین علما نیست بلکه علمای اهل سنت اختلاف کرده اند و در این شافعی و مالک و احمد و یوسف منع نموده اند از اخذ ربا از
کافر مثل مسلمین لکن ابو حنیفه جایز دانسته و اما اختصاص آن به بلاد کفر با ثبوت جواز اگرچه در بلاد مسلمین بوده باشد ظاهر اینست که حکم
مختص به بلاد کفر بوده باشد بلکه جایز است اخذ ربا از حربی خواه در بلاد کفر بوده باشد یا در بلاد اسلام بلی حدیثی از طرق عامه نقل شده
که موهم اختصاص است و آن حدیث است قال رسول الله لا ربا بین المسلمین و اهل الحرب لکن حدیث مروی در طرق شیعه
عام است اختصاص به بلاد کفر ندارد **سؤال** در خصوص اینکه زید بیع شرط خیار کرده ملک خود را نزد عمرو و قبل از بلوغ زمان خیار
مصالحه نموده خیار فسخ خود را ببکر بمبلغ معینی آیا بکر مزبور هرگاه اختیار فسخ معامله مسطوره نماید در زمان خیار ملک مسطور بمحض
فسخ منتقل میشود از عمرو باو یا نه **جواب** در مشار الیه بلفظ باو دو احتمال دارد اول این است که مقصود بکر فاسخ
بوده باشد و ثانی اینست که مراد زید بایع بوده باشد اگر مراد اول است پس اشکال [illegible] معامله از بکر و در فرض سؤال انتقال باو نمیشود چه
عقد بیع بحسب شرع موجب حدوث علاقه ملکیت است مابین مشتری و مبیع و فسخ عقد دافع آن علاقه است پس بر میگردد مبیع
بحال اول یعنی مملوکیت بایع و فسخ محدث علاقه ملکیت مابین فاسخ و مبیع نیست و اگر مراد ثانی است بعضی بعد از فسخ بکر مبیع منتقل
شود از عمرو بزید [illegible] و اشکالی در این مقام میتوان کرد اینست که اصل لزوم عقود است و فسخی که موجب ازاله
حکم عقد میتواند شد بمقتضای ادله همانست که ذکر فرموده اند فسخی که از خود بایع بوده باشد یا غیر بایع در صورتیکه در ضمن عقد شرط شده فسخ
او و در صورت مفروضه [illegible] مخصوص نیست اما اول پس ظاهر است [illegible] از غیر است لکن در ضمن فسخ او شرط نشده
اشکال هو المفروض لکن جواب این است این فسخ اگر از بایع نیست نظر باینکه این حقی بود از بایع حسب المصالحه منتقل شده ببکر

پس این هم آن منفی است که صحت بایع ثابت بود حسب المصالحه از عقود لازمه است منتقل نموده بود بغیر [illegible] در اینمقام اشکالی
در صحت اصل مصالحه بتوان نمود بیان آن است که مصالح عنه باید که عین مصالحه یا مملوک مصالح بوده باشد یا امکان [illegible]
در انوقت ثابت بوده باشد و این در صحت در صورت مفروضه محقق نیست نظر باینکه مفروض در سوال اینست که مصالحه
قبل از زمان خیار شده و معلوم است قبل از طلوع زمان خیار هنوز خیار بایع مالک نشده تا باید بدیگری منتقل نماید بصلح
حال در اینمقام مقتضی اینست که گفته شود عقد صلح عقدیست که مقتضی نقل شیء است عینا کان او منفعة او کلیهما از مالک بدیگری
یا مقتضی [illegible] اگرچه در اینصورت بتوان گفت که نقل محقق است پس محتاج بکلام اخیر نخواهد بود و معلوم است نقل و
انتقال موقوف بمالکیت و مملوکیت بالفعل است و بنابراین بگوئیم که صلح خیار بعد از طلوع زمان خیار شود تا ملکی در صحت
آن نخواهد بود نظر باینکه در انوقت بایع مالک خیار که حقی است از حقوق مالیه باشد و بعقد صلح این حق منتقل میشود از او
بمصالح له و اما قبل از طلوع زمان خیار هنوز بایع مالک شیء نشده است تا منتقل نماید بدیگری از اینست که فرموده اند قبل از
زمان طلوع خیار عقد لازم است بعد از طلوع آن جایز میشود بنابراین صلح متعلق نخواهد داشت پس صحیح نخواهد بود این است
حاصل اشکال در اینمقام لکن جواب اینست که دعوی کلیه در اینمقام که هر صلحی میباید مقتضی نقل شیء باشد بدیگری صحیح نیست
بلکه بعضی گاهی میباید مقتضی انتقال شیء بوده باشد از مصالح بمصالح له و از مصالح له بمصالح مسلم نیست چنانچه شهید در [illegible]
که صلح از ذمه [illegible] صحیح است در اینصورت انتقال از مصالح بمصالح له نباشد و اما از جانب مصالح له بمصالح کامات انتقال محقق
است و کامات محقق نیست چنانچه صلح بلا عوض بوده باشد و هم چنین ادعای غبن و صلح از وجه حقوق [illegible] و امثال
اینها در صلح و امثال این موارد اسقاط حقوق از مصالح بمصالح له در کلام اجله از علما نظر برسید که در تعریف صلح
نقل و انتقال را اخذ کرده باشد بلکه نظیر این ایراد متوجه است بتعریف بیع نظر باینکه علما نقل ملک را در تعریف بیع اخذ نموده اند
فی المبسوط و السرائر و کره و النهایة و الاحکام و القواعد و الروض و غیرها ان البیع هو انتقال عین مملوکة من شخص الی غیره بعوض
مقدر و عکس تعریف منقض میشود بسلف نظر باین است که حین العقد وجود نیست چه جای اینکه مملوک بایع بوده باشد در
[illegible] است مطلق بیع [illegible] در صورتیکه بایع مالک [illegible] در حین العقد بوده باشد مثل یکصد من گندم [illegible]
با آنکه در انوقت مالک [illegible] نیست [illegible] در چنین صورت نیست و کذا الحال فی البیع الفضولی در صورتیکه مالک
اجازه نماید بنابر مشهور که اجازه مالک کاشف از نقل [illegible] حین العقد نه اینکه ناقل بوده باشد اگرچه بعض این ایراد از تعریف
مبسوط و نحو [illegible] نظر باینکه ماخوذ در این تعریف انتقال عین است الی شخص مشتری و این اعم است از اینکه عین منتقل الیه
در حین العقد مملوک بایع بوده باشد یا نه و مملوکیه در کلام ایشان در مقابل ما لا یملک بوده باشد نه اینکه مراد این باشد
که حین العقد مملوک بایع بوده باشد لکن اشکال باقی است در کلام [illegible] و غیره نظر بانچه تصریح شده [illegible] انتقال میباید از
مالک بوده باشد و [illegible] مالکیت بالفعل در صورت مذکوره ثابت نیست بعلاوه اینکه بعد از تعریف [illegible] شرایط [illegible]
که میباید متعاقدین مالک عوضین بوده باشند حکم باینکه گفته شود که مالکیت اعم است از بالفعل و بالقوه سؤال هرگاه زید ملکی
فروخته باشد بعمرو [illegible] معتبر [illegible] باشد غبن در مبایعه را مصالحه نموده باشد [illegible]
و اسقاط خیار غبن را نیز نموده باشد بعد مشتری [illegible] ادعا نماید که من غبن [illegible]
در اینصورت میرسد بعمرو که دعوی غبن نماید [illegible] در صورتیکه دعوی غبن توان کرد آیا باید غبن زمان مبایعه [illegible]
دعوی نماید جواب بر فرض وقوع مراتب [illegible] دعوی غبن ثابت نیست [illegible] در ادعای غبن زمان مبایعه است سؤال
در مبایعه نقدین که قبض مجلس شرط است مختص است بصورت عدم انضمام بشیء اخری یا اعم از صورت انضمام و غیر آنست مثلا هرگاه کسی

طلا

طلا که در او سنگی که مبلغ خطیری قیمت آن است نصب نموده اند میفروشد بمبلغ صد تومان مثلا بر نسیه آیا این معامله صحیح است یا فاسد
جواب در بیع نقدین حفظ قبض مجلس شرط است خواه منضم بشیء آخر بوده باشد یا نه اما صورت عدم انضمام پس محتاج
ببیان نیست اما صورت انضمام بجیز دیگر جناب آن است که عبارتی که متعرض شده اند مذکور نمایند قال الشیخ الطائفة فی
النهایة و السیوف المحلاة بالذهب و الفضة فان کان محلاة بالفضة و علم مقدار ما فیها جاز بیعها بالذهب و الفضة نقدا
و لا یجوز نسیة فان بیع بالفضة فلیکن ثمن السیف اکثر مما فیه من الفضة جاز و ان کان اقل لم یجز ذلک فیه و کذلک ان کان
مثله الا ان یستوهب السیف و السیر و کذلک الحکم فیها اذا کانت محلاة بالذهب و علم مقدار ما فیها بیع بمثلها او اکثر منه بالذهب
لا یجوز بیعها باقل مما فیها من الذهب و لا یجوز بیعها بالفضة سواء کان اقل مما فیها من الذهب او فی اکثر اذا کان نقدا
و لا یجوز نسیة علی حال و متی لم یعلم مقدار ما فیها و کانت محلاة بالفضة فلا یباع الا بالذهب و ان کانت بالذهب فلا یباع الا
بالفضة او بجنس اخری سوی الجنسین مما بین السلع و المتاع و متی کانت محلاة بالفضة و اراد بیعها بالفضة و لیس لهم طریق
الی معرفة مقدار ما فیها فلیجعل معها شیئا اخر و بیع بالفضة اذا کان اکثر مما فیه تقریبا و لم یکن به باس و کذلک الحکم فیما کان
من الذهب و لا باس ببیع من السیوف المحلاة بالفضة نقدا بمثل ما فیها من الفضة و یکون ما یبقی من الثمن السیر و النصل
انتهی کلامه و فی مواضع من هذا الکلام و ان دل علی المرام کما لا یخفی علی اولی التامل و الافهام قال فی السرائر و السیوف المحلاة و المراکب
المحلاة بالذهب و الفضة فان کانت محلاة بالفضة و علم مقدار ما فیها جاز بیعها بالذهب و الفضة نقدا و لا یجوز نسیة فان بیع بالفضة
فیکون ثمن السیف اکثر مما فیه من الفضة جاز و ان اقل مما فیه من الفضة او مثله لم یجز بیع ذلک الا ان یکون یستوهب السیف و السیر
او یشتریهما بغیر الفضة [illegible] سؤال هرگاه زید و عمرو در مجلس گفتگو و صحبت در باب
ابریشم در ترقی و تنزل آن اختلاف نمایند زید مقدار ابریشم [illegible] عمرو [illegible] موسم [illegible] ابریشم ترقی
نماید عمرو بمقتضای مبایعه ادعای ابریشم خود از زید نماید [illegible] باشد که این معامله محض صحبت بوده [illegible] شده یا در معامله
شرط اعلا شده نظر باینکه با اختلاف [illegible] المجهول [illegible] آیا در جمیع صور بیع صحیح است یا فاسد جواب چونکه مفروض این است که
معامله مابین طرفین بر بیع سلف بوده و معتبر در بیع سلف آن است که مشتری در مجلس مبایعه تسلیم ثمن نماید ببایع و مفروض اینست که
تسلیم ثمن نشده بنابراین بی اشکال بیع باطل خواهد بود [illegible] معتبر در بیع سلف آن است که قبض ثمن حالا [illegible] بشود یا بایع مدیون
مشتری بوده باشد بعد از تحقق عقد ثمن را مشتری از دینی که در ذمه بایع است محسوب نماید پس در صورتیکه هیچیک [illegible] نشده
باشد بی اشکال معامله باطلست نه مشتری تسلط دارد که مطالبه مبیع نماید و نه بایع سلطنت که مطالبه ثمن نموده باشد و اگر فرض
شود که طرفین قرار داده باشند در حین عقد مبایعه بعد از آنکه بایع بعد از حلول اجل تسلیم مبیع نمود مشتری نیز در انوقت تسلیم
ثمن نماید در انوقت اگرچه مبایعه بطریق سلف که مذکور شد که در صورت سوال نشده لکن باز مبایعه باطلست نظر باینکه ثمن و
مثمن هر دو موجل خواهد بود و این نیز باطلست چنانچه از اجله و اعاظم فقها بر بطلان این دعوی اجماع نموده اند پس مبایعه که صحیح
است سه قسم است اول آنکه ثمن و مثمن هر دو معجل بوده باشد تعبیر از این مبایعه نقدی میکنند دوم آنکه مثمن معجل است و ثمن
موجل مثل اینکه ابریشم موجودات میفروشد بمشتری بمبلغ یکصد عدد روپیه معین و قرار دادند [illegible] چنین میشود که ثمن را بعد
انقضای دو ماه بدهد و این نیز صحیح تعبیر از این به بیع نسیه میکنند سیم عکس اینست یعنی ثمن معجل است و مثمن موجل تعبیر
از این به بیع سلف میکنند بی اشکال معتبر در این قسم آن است که ثمن را در حین العقد مبایعه قبل از تفرق تسلیم بایع نماید اگر
چنین بوده باشد این قسم نیز صحیح است و اگر تسلیم ثمن ننموده باشد بی اشکال باطلست سؤال هرگاه کسی جمله من [illegible]
از کسی بخرد بمبلغ معینی و [illegible] باشد و نصف مبلغ را صاحبش بدهد و نصف دیگر را مشتری گفت که هر وقت [illegible]

و المراکب المحلاة

من نصف پول را بیدا هم تو بخار بیچی گفته اند که من صد این پنبه را از تو خریدم به پنجاه تومان ان گفت من فروختم ایا لازم است یا نه
جواب اگر موجل بوده باشد یا بنحوی که مقصود هر دو این بوده که پنبه بعد از چهل روز که بیک ابد ده بدهد بیع لازم نیست بلکه صحیح
نیست از دو راه یکی بجهت عدم تعیین مدت و ثانی جهت عدم بذل کل ثمن و اگر موجل نبوده باشد بلکه مراد این بوده باشد که نصف
ثمن را گرفته تتمه را بیاورد و تتمه را اگر گرفته باشد عیب ندارد باید بدهد سوال زید بعضی املاک را به بیع شرط عمرو نموده
و خالد ضامن درک مبیع شد که هرگاه مال الغیر بیرون بیاید از عهده برآید ایا این نوع بیع شرط صحیح است با ضمانت یا انکه صحیح نیست
بیع شرط هم مجهول بعد از انکه صحیح باشد و مبیع مال غیر باشد ضامن باید از عهده برآید یا نه جواب هرگاه خالد در ضمن عقد لازم
برخود لازم نموده باشد بار عمل بمقتضای ان لازم است یعنی هرگاه مبیع مشخص شود که مال غیر بوده باشد و بایع ماذون در بیع
نبوده باشد و مالک امضا ننماید بر خالد لازم است که از عهده ثمن ان برآمده باشد و هرگاه در ضمن عقد لازمی یا عهد شرعی
نبوده باشد بلکه محض همین قول بوده باشد در اینصورت اگرچه حکم باینکه لازم است درصورتی که بر خالد از عهده ثمن برآمده باشد
مشکل است لیکن شکی نیست که راجح بلکه احتیاط در حق خالد این است که از عهده ثمن برآمده باشد سوال هرگاه زید به عمرو دو نام
نخواه داده باشد بلکه بیع شرط داشته باشد و دیگری نداشته باشد و زید ادعا بکند که نخواهی در سابق داده باشد و گوید ثمن این
نخواه را از بابت بیع شرط داده ام و عمرو میگوید بدین از بابت طلب دیگر محسوب داشته ام ایا معتبر کلام مدیون است یا صاحب دین
جواب این خلاف قیم است اول انکه مدیون در حین اوای دین میگوید که من و جه را از بابت وجه بیع شرط داده ام و عمرو
میگوید ثمن از بابت طلب دیگر محسوب بنمایم و مدیون راضی نشود بلکه گوید ثمن ان از بابت بیع شرط است هم در اینصورت معتبر قصد
و نیت مدیون است و کلام صاحب حق مسموع نیست و ثانی انکه مدیون میگوید ثمن وجه سابق داده ام از بابت وجه بیع شرط
صاحب حق منکر است میگوید از ان بابت نداده در اینوقت عمر ادعا است و اقامه بینه است بمحض ادعای زید کلام او مسموع
نیست سوال هرگاه زید ملکی را فروخته باشد بعمرو و قیمه معینی و در وقت معتبر تحمل ایجاد باشد و غبن در عقد بایعه را اسقاط نموده
باشد بمال المصالحه معینی و اسقاط اختیار غبن را نیز نموده باشد بعد از مدتی بایع بود به مشتری ادعا نماید که من غبن دارم سوال
سلم روغن و گوشت و پنبه چه صورت دارد جواب اما روغن و پنبه ظاهر اینست که بیع سلم در انها عیب بوده باشد و اما گوشت
بی حصر نزد فقها اینست که جایز نیست سوال بیع معاطات را بیان فرمائید جواب بیع معاطات بیع معاطاة است
ان بیع بیعی است که صیغه نداشته باشد لکن شرایط همه متحقق بوده باشد غیر از صیغه سوال غنا نمودن در مراثی جناب
اباعبدالله چه صورت دارد جواب حرام است و موجب عقوبت در اخرت خواه در مراثی بوده یا غیر مراثی سوال دنبالچه را
از عمرو نسیه خریدم و قرار بر اینکه ثمن ان قرار داد نقد چه صورت دارد استفتا اینکه نفوق را اروغ فروختن نقد و نسیه محسوب
و اشتر ما فی الذمه و فروختن ما فی الذمه موجل چه صورت دارد و هرگاه عمرو از مبیع در وصول ثمن موجل بوده باشد چه حکم دارد
و هرگاه قدری از ثمن نقد بوده باشد و قدری نسیه چه صورت دارد جواب در صورتیکه مبتاعی از مالک بجز و نسیه و بخواهد
نقدا بر ثمن قرار داده باشد اسلم شقوق انستکه قیمت نقدی ان متاع را ملاحظه نموده ان نفع را علاوه از قیمه نموده و عقد را بر ان واقع
سازند سوال هرگاه شیره نجس باشد یعنی موش در ان افتاده باشد میتوانند به یهود یا نصاری یا مجوس داد بدون اطلاع
اینها در نجاست یا نه جواب ظاهر اینستکه بجهت نجس بودن جایز نیست خواه مشتری مسلم باشد یا کافر و فرقی مابین انها در اعلام ... بدون
تطهیر نبوده باشد جایز نیست خواه مشتری عالم بوده باشد یا نباشد مگر در حق نجس شوند ... اعلام انها سوال هرگاه
ملکی بفروشند ... منافع ملک در بین مدت خیار با بایع است یا مشتری جواب ظاهر اینستکه مال مشتری است سوال

زید

زید میخواهد بعمرو ابتیاع سلف غاید ایا چنین معامله در شریعت جایز است یا نه جواب جایز است سوال مالی عمرو
و زید از عبدالغفار نام بوعده شراکت بخرند و عبدالغفار نام یک سهم شریک شود و چهار سهم عمرو و زید مشترک بفروشند
باصفهان هرگاه زید یکتومان بعمرو بدهد بعنوان قرض در مدت معین یکسال یا شش ماه و بکر را یا اکثر را بدهد و لکن
و قرض از او بخرد بهمان مدت ایا این بیع و قرض صحیح است یا خیر مسئله دیگر انکه شخص مبلغ یعنی پول بدهد بعمرو بعنوان مضاربه
و عمرو بیش از عمل ایام مال المضاربه را نتواند با شخص بفروشد یا نه جواب هرگاه قرض را باین شرط بدهد مثل اینکه او
مبلغ یکتومان بتومیدهم بشرط انکه یکمن روغن را بمن بفروشی بیکعباسی در اینصورت جایز نخواهد بود و اما هرگاه شرط
ننماید ظاهر اینستکه عیب نداشته باشد و بیع ربح مال المضاربه قبل از عمل صورت ندارد از چند راه اول انکه ربح بسا باید شخص و
معین بوده باشد در صورت مفروضه مشخص و معلوم نیست و ثانی انکه مال المضاربه شرکت مابین عامل و رب المال
کل ربح مشترک خواهد بود مابین دو نفر بمابعه شخص نخود النخس بصورت سوال زید نقد بعضی جواز عمرو بعنوان
قرض کرفته که در سال غاید و عهد عمرو مادیان برملا خوشه جو نزد زید و نخواهد مادیان بنزد عمرو مانده و تا حال قیمه جو را
بابکه یکر بستر کرفته اند و دانسته و قیمت تنزل و ترقی در جو بسیار دیده بسیار است الحال زید جو را بعمرو باید رد نموده و نخواهد کرفته
باشد یا انکه قیمه وقتیکه وعده نخواه مادیان بوده و نداده است باید محسوب شود چنانچه عمرو ادعای جو را نموده باشد و زید ملامت
باشد باید قیمه وقت مطالبه محسوب دارد جواب در صورت مسطوره زید مستحق جو است بقدری که جو میباشد یا قیمه ان در حین
محاسبه عمرو مستحق مادیان است سوال علمای اعلام اسلامیه بیان فرمایید در این مسئله شرعیه شخصی باغی دارد و الان
این شخص یک اصل توت و کردو در این باغ داشته یا چهار ذرع دور ذرع زمین که در درخت او بود و سر و در چهار ذرع
است بار مین مال بکری فروخته و اطراف او بعد در اصل مذکور از صاحب باغ است و شاخهای ان در اصل ایلاع بعضی اراضی
صاحب باغ را گرفته و سایه افکنده و هنگامی که سایه افکنده صاحب باغ متضرر می شود سوال هرگاه زید بوکالت ورثه ملکی و مجری
المیاهی را بعمرو بیع نماید و وجه را وکیل گرفته و حال ورثه منکر شده اند که ملک را نفروخته ایم ایا شرعا ورثه را میرسد که ادعا بعمرو
نمایند در صورت ثبوت وکالت جواب بر فرض ثبوت وکالت و شرایط از قبیل بلوغ و عقل و غیرها و تحقق مبایعه بنحو معتبر در شرع بیع
صحیح است و مبیع مملوک عمرو خواهد بود سوال هرگاه زید خانه بیع شرط نمود و خانه مشهور باشد که خانه زید است و زید ولدی
دارد که ادعا مینماید که خانه از والد من است ایا باید که ان ولد ثابت نماید یا ادعای حقیه مینواند کرد جواب خانه هرگاه در تصرف
زید بایع بوده باشد و زید انخانه را در معرض مبایعه در اورده باشد ان بیع بمقتضای قواعد شرعیه محکوم بصحت است خصوصا
در صورتیکه مشهور و معروف بوده باشد که خانه مال اوست چنانچه مفروض در سوال است و ولد زید بعد از تحقق مبایعه و انتقال
به بکری ادعا نماید بمشتری که خانه مال من است این کلام از او مسموع نیست بلکه محتاج بمرافعه شرعیه است و اقامه بینه است سوال
اطفال اولاد عیسوی که اهل انجیل اند ان محمد خان از تفلیس اسیر نموده اولاد بشرف اسلام مشرف شده اند غیر که بحد بلوغ نرسیده اند
یعنی ادنی کمسال اند که صاحب کتاب انجیل بوده باشند در صورتی موافق شریعت نبوی بیع و شرای انها جایز است یا نه جواب جمیع
این طوایف خواه صاحب کتاب بوده باشند یا نه در صورتیکه بعقد اسلام و طیع انها نبوده باشند بیع و شرای انها جایز است بعد از انکه
بکی از مسلمانان مالک اینها شوند مادامیکه بود الزاد نموده انکه هر کس که خواهد میتواند فروخت سوال بعض اشخاص معامله
میکنند با جمعی بلاده تومان را یکسال میدهد بیست من بوزن شاه بجهت شیره بوعده یکسال ثمن معجل و مثمن موجل بیع
ان بایع بازای بیست من شیره موجل ایا بیع کرده یا بازای موجل صحیح است یا نه جواب اگر مبایعه بطریق بیع شرط متعارف بوده
باشد که بایع در صورتیکه در مثل ثمن نمود اختیار فسخ مبایعه داشته باشد این با تاجیل ثمن چه صورت ثمن و اگر باین نحو نیست

بلکه مال معین مشخص را بفروشد بمبلغ ده من شیره شده و شرط نماید که ده من شیره را بعد از انقضای ده ماه ... و شرط
دیگر بکند که هرگاه بایع در راس موعد ده من شیره سابق را داد مختار و مسلط بر فسخ مبایعه ثانیه بوده باشد والا فلا بیع لازم باشد این
نحو صحیح است والله اعلم **سؤال** سید عبدالله نامی ... چهار محال ... ملازمان سامی ...
و بیان از مسائل که در انجا مردم از او سؤال نموده اند و ایشان جواب فرموده اند از جمله انها سؤال نموده اند که آیا پیه حیوان
ماکول اللحم مثل گوسفند و گاو بوده باشد میتوان خورد یا نه ایشان جواب فرموده اند که میتوان خورد این حکم ...
عالی بنمودند در میان اهل چهار محال باین تقریب ... حکم را بیان فرمایند **جواب** اولا حضرت سید
عبدالله نام را نمی شناسم که کیست و ثانیا نمیدانم که انچه جناب سید نقل نموده اند خود از ان سید استماع نموده اند یا دیگران
جعل نموده اند مجملا انچه ظاهر شد که سید عبدالله نام گفته که اکل شحم و پیه جایز و حلال است و این مطلب را نسبت باین خادم
شریعت مطهره داده ... حرام است قطعا بلکه احدی از علمای شیعه قایل بجواز اکل شحم
[illegible]

دموجب عقاب است ۹ زید از عمرو مالی خرید بود مدتی بکسال و تمسک داده در تمسک خواه طلب عمرو را از زید ریال داده و
منقال و شش نخودی قید کرده و در راس موعد عمرو از زید مطالبه طلب خود نمود زید جمیع طلب عمرو را باجاقلو شمرده داد عمرو
باجاقلو را تصرف کرده قبض رسیدی که طلب خود را از زید داد که فلان مبلغ از بابت طلب خود بموجب تمسک عاید خود کرد دید زید
قبض رسید را ضبط نموده ادعای رد تمسک نکرد بعد از مدتی عمرو ادعا کرد که تو ریال مدیون بودی باجاقلو دادی ریال
تفاوت ریال با باجاقلو بمن بده ـ ثبت در تمسک مناط اعتبار نیست بلکه معتبر وقوع عقد است پس مشخص شد اگر عقد
واقع شده با ریال ده منقال و شش نخودی البته ذمه مشتری مشغول بهمچنین ریال میشود و در وقتیکه اشرفی باجاقلو را اگر در انوقت
علما اشرفی مثل ریال بود که هر عددی معادل شش ربیع دو منقال است پس در این وقت اگر بعد المحاسبه مابین طرفین منقضی شده
باشد باینحو که مشتری گفت طلبی که از تو داشتم از امصالحه کردم بهر تو بااین باجاقلو را بیوقت بعد از این مصالحه مطالبه مابه التفاوت
نمیتواند نمود و اگر چنین نشده باشد بلکه محض گرفتن باجاقلو شده بوده و اسقاط ما به التفاوت بمحض اعطاء معتبر در شریعت مطهره نمود
باشد ظاهر آنست مطالبه ما به التفاوت را میتواند نمود اگرچه بعد از قبض دادن و تصرف نمودن در خواه بوده و هو العالم ۹
زید ملک شیره فروختن بعمرو و تا ملت معینی بعد از انقضاء مدت شیره را با ظرف تحلیل داده و کشیده بعمرو داده و حال عمرو مطالبه وزن
خیک شیره را نموده میکند یعنی وزن خیکها زیاد میگوید خیکها را هم بده تا شیره را بدهم اما عمرو میتواند که خیکها را ندهد ـ
مشتری مسلط همان مقدار شیره است که حین العقد معین بوده اما رشیده مسلط بر مطالبه ظرف شیره نیست بر بایع لازم است همان مقدار
شیره را تسلیم مشتری نماید بر مشتری لازم است ظرف شیره را در صورت مطالبه تسلیم بایع نماید ۹ دهل زدن در تعزیه جناب سید
الشهدا صلوات الله وسلامه علیه و شیپور زدن و نی زدن چه صورت دارد ـ اما دهل زدن ظاهرا جایز نیست خواه در تعزیه
جناب سید الشهداء بوده باشد یا در غیر تعزیه و اما شیپور پس حکم از عالم مختص حضرت نیست ۹ زید در ایام حیات خود املاک خود
بعمرو بیع شرطی نموده باین طریق که تا مدت معینی هر گاه ثمن را با بر اعواض اراده بمشتری داد فسخ مابعد با زید بوده باشد و قبل از انقضاء
مدت خیار زید متوفی شده و اولادش صغیر بوده و کسی که متصدی امور ایشان شود نبوده و مدت خیار منقضی شده اما اولاد زید بحد
اولاد زید با بیع را میرسد که بعد از بلوغ رد ثمن خواه او البوی عمرو نموده فسخ معامله را نموده نماید ـ بعد از انکه مدت خیار
منقضی شد رد مثل ثمن لیه مشتری لازم باشد و مقدار السلط انتزاع ملک از مشتری غایب شد خواه صغیر بوده باشد یا وارث
بالغ یا کبیر بوده باشد جاهل بعد از انقضاء خیار و عدم رد مثل ثمن بمشتری مبیع ملک لازم مشتری است و وارث را تسلط بر او نیست بلکه
رد نمودند چنین صورت موکول بودنا و مروت ناو است ۹ شخصی مثلا شغل و کسب او مثل بنای است اهن پیخ دیوار
و بعد میفروشند مثلا بگزوج مثلا میفروشند بصلحجی ... دیگر ... بطریق میفروشد ... زیاده و نقصان
بحسب وزن نشده باشد ـ اگر مقصود این است که اصل اهن را بوزن میخرد و مثل را بغیر وزن میفروشد چنین معامله صورت ندارد
یا شیخ ایا از ابیات که عیب ندارد اگر مقصود این است که مثل اسب مثلا مقدار معینی از اهن ... است و هم چنین مثل
تا مثلا مثل املاک و این شخص عدد اهن را کمتر قرار میدهد از مقدار ... و مشتری چنین اعتقاد دارد که بطریق متعارف است ظاهر
اینست که اگر معهودیت مقدار معینی در هر یک از اصناف ثابت باشد و مشتری چنین اعتقاد داشته باشد که بطریق معهود است
و در واقع چنین نبوده باشد چنین چیزی جایز نبوده باشد و اما هرگاه معهودیت مقدار معین ثابت نباشد لکن بخاطر اتفاق
میافتد بعضی کمتر است در وزن و بعضی زیاده تر در چنین صورت ظاهر اینکه بخصوص مشاهده میکند بیع ... و ظاهر آنست که
اختلاف در وزن در مثل اینصورت عیب نداشته باشد ۹ چه میفرمایند علمای اعلام و فقهای اثناعشریه که شخصی
علم دارد باینکه عامل فلکار کار قوات نجس ... و بعد از شستن ظاهر خواهد شد لکن با نجاست با مسلمانان بیع نماید

یا نه و مال انکه در وقت بیع اطلاع بدهد که این مال نجس است و باید ظاهر کرده و اگر نتواند بیع نمود ضرر کلی میباشد و فقرا خواهد رسید
بسبب انکه مال مرحوم مغفور میرزا عبد الکریم که فلکار ریخته در بحبیلی بند بهمین حال است و اگر بخواهد بشوید و بیع نماید در نظر
مشتری جلوه نمیکند و نصف قیمت آن نخواهد خرید تکلیف این شخص مجتهد چه نوع است و اگر در اکثر ... هم در وقت بیع بجهت این
شخص مصالحه اینوع دیگر داشته باشد تا ظاهر باید که اسباب محل احتیاج است و الحال بخصوص بیع و شرای بعضی اجناس که مثل فلکار
میباشد معطل میباشد ـ تفصیل در مسئله ما بیع نجس این است که هرگاه نجس العین بوده باشد مثل خمر و خنزیر و میته و نحو
اینها بیع نیست مگر بعضی اقسام کلب مثل کلب صید یا کلب زراعت بجهة اینکه در عدم جواز بیع نجس العین نیست و اشکالی
در بطلان چنین معامله نیست مگر در بعض اقسام کلب مثل کلب گله و صید و زراعت و اما هرگاه نجس العین نبوده باشد بلکه نجاست
عارض شده باشد این بر دو قسم میشود یک قسم آنست که قابل تطهیر نیست مثل اجسام مایعه مثل شیره و دوغ و ماست و نحو اینها
این قسم نیز معامله اش جایز نیست خواه اعلام مشتری نماید یا ننماید مگر روغن نجس در صورت اعلام بنجاست آن بیع از انجوز
فرموده اند مجتهدین بجهت سوزانیدن زیر آسمان و اما هرگاه قابل تطهیر بوده باشد مثل فلکار و نحو آن این قسم در صورت اخبار بایع بنجاست
آن بیع آن جایز است و با عدم اخبار جایز نیست ۹ چه میفرمایند بخصوص اینکه زید به هندوستان بخواهد برود ...
در نزد عمرو که از برای او فلکار خریده کرده و در نزد بکر گذارده او شهر میباشد ... سال عاید و بکر بعد از رسیدن فلکار ... بنجاست
شد در ده فروختند و تنخواه را وصول کرده بعد ... زید که مالک مال است ماده و بر زید علم حاصل شده که بهره کش این فلکار نجس
بوده و فلکار نجس شده و الحال عین فلکار باقی نیست و اشخاص که خریده بودند بمصرف فروش رسانیده اند این ... برای زید
چه صورت دارد و تکلیف زید چیست و اگر باید این تنخواه با شخاص که خریده اند پس بدهد خانه زید خراب خواهد شد
انکه فلکار ... هم پیدا نیست و اما که فلکار را خریده اند بمصرف رسانیده اند الحال تنخواه را باید بدهد و عوض پس بدهد و اگر
که واقع میشود ... خواهد بود و دیگر بکسان ... موجب عسر و حرج میشود و سد باب معاملات خواهد شد بینوا توجروا
ـ انکه شخص شد که وکیل زید که ... بود ... بود نجاست فلکار در صورت علم او بنجاست انکه اعلام
زید نشد که وکیل ... مال اعلام مشتری نموده بوده ... در صورت ... صاحب ... حرجی نیست والله
العالم بحقایق احکامه ۹ زمین ری مفتوح العنوه است یا نه بر فرضیکه مفتوح العنوه باشد کسی او را عمارت کرده بعد او فوت شده
و عمارتها خراب شده و وارث ندارد دیگری آمده او را تصرف کرده برای ورثه او میرسد که بگویند این زمین و تصرف ما میرسد
ـ مفتوح العنوه بودن ری ثابت نیست بلکه ظاهر اینست که نبوده باشد بنا بر این هرگاه ملکی در تصرف مسلمی بوده باشد
مادامیکه شخص متصرف یا وارثش معلوم بوده باشد و صاحب ملکیت بوده باشد دیگری تصرف نمیتواند نمود یا عدم اذن متصرف اگرچه
عمارات و ابنیه ملک منهدم شده باشد و اما هرگاه ملک ... بوده باشد مالک آن معروف نبوده باشد در چنین صورت آن ملک
از انفال میباشد که مختص بامام عصر است و تصرف مجتهد شیعیان آنرا جایز است ۹ زید عمرو را وکیل نمود که فلان جنس را بجهة
من بفروش و عمرو همان جنس را میتواند بقیمت بجهة خود بخرد که دیگری آنرا به قیمت زیاد تر بخرد ـ نظر باینکه تصرف در مال
غیر موقوف به اذن مالک است کلام مالک که بوکیل میگوید این مال را بفروش منصرف باین میشود که بجهة خود خریده باشد پس وکیل
در صورتیکه وکیل در فروش مال بوده باشد بنحو مذکور ظاهر اینست که نمیتواند بجهة خود ابتیاع نماید پس در صورت وکالت
بنحو مطلق هرگاه مال موکل را انتقال بخود نماید بنا بر این معامله بمقتضای ... خواهد بود بلکه فضولی واقع شد

[illegible]

دا بیع شده خواهد بود موقوف بامضای موکل است ... مطلع ... و چنین هرگاه زید بکری بفروشد ... شخص مشتری
با این شخص وکیل بفروشد در صورت رضای ... عیب خواهد بود ولکن از محل کلام خارج میشود و در صورت عدم
جواز که مذکور شد فرق نمیکند که متصدی طرفین عقد خود وکیل شود یا اینکه القاء ایجاب از جانب موکل نماید و قبول از جانب
خود یا خود وکیل متصدی ... شود مثل اینکه ایجاب را از جانب موکل خود وکیل متصدی شود و دیگری را از جانب خود وکیل نماید که
متصدی قبول شود یا بعکس یا اینکه دیگری را از جانب موکل وکیل نماید در اینکه متصدی ایجاب شود در صورت اذن ...
و خود وکیل متصدی قبول شود از جانب خود ... مسئله منصوص ... صورت میشود وکیل خود متصدی ایجاب و قبول شود یا دیگری را وکیل
نماید در اجرای ایجاب و قبول یا متصدی ایجاب خود شود و متصدی قبول دیگری ... این شخص یا بعکس ... اقسام ... مذکور
... صحیح نخواهد بود ...
... صحیح بوده ... در چنین صورت ... عیب خواهد بود ...
زید ... وصی کرده ... شد ...
... اجناس ... بفروشد ...
و ... ظاهر این است ... منتقل میتواند نمود ...
ظاهر اینست که نتواند نمود ... وصی ... در چنین صورت نمیتواند
[illegible]

کتاب الرهن سؤال شخصی یکدانه الماس خود را رهن شخصی نموده بمبلغ بیست تومان تا مدت یکسال مرهون را صاحب نخواهد تصرف نموده
بر راهن مزبور باجاره داده و مبلغ چهار تومان جمیعه شرعیه بینهما ... جاری شد بعد از انقضاء مدت یکسال باز بهمان نحو
داهن رهن نموده صاحب نخواهد اجاره داده و راهن باجاره کرده تا چهار سال و در این چهار سال مرهون بتصرف راهن بوده و هرگز در این
چهار سال یکساعت نبوده که صاحب نخواهد متصرف شود آیا در این صورت معامله صحیح است یا نه جواب شرط رهن آنست که مرهون مقبوض مرتهن
شود یا آنکه راهن وکیل نماید که از جانب او قبض نماید در صورتیکه هیچیک متحقق نبوده باشد رهن صحیح نخواهد بود و اما حکایت اجاره
اگر راهن منفعت مرهون را ببعضی از اسباب ناقله منتقل نموده باشد بمرتهن بعد عقد رهن منتقل نموده باشد بر راهن ظاهر آنست که صحیح بوده باشد
بنابراین مبلغ چهار تومان در هر سال که داده بازای منفعت خواهد بود و در جمله بیست تومان محسوب نمیتواند نمود و اگر منتقل نموده باشد ...
... سؤال هرگاه راهن بدون اذن مرتهن مرهون را
... جواب ...
[illegible]

مرتهن کرده بگوید که منافع رهن تا مدت منقضی نشود مال منست این عقد از او مسموع است و بنابر اسقاط الحق منافع را الی اجل مگر در صورتی که
مرتهن راضی شود **سؤال** هرگاه زید مبلغی از عمرو استقراض نموده و خانه خود را مرهون نموده الحال مدت منقضی شده زید بخواهد سرمایه را
دست داده و زید آن نخواهد مساهله و کوتاهی مینماید عمرو مطالبه طلب خود را مینماید زید میگوید تقاص حق خود را از مرهون مذکور نماید
و رهن فیما بین چند نفر شریک میباشد و باین خصوص هیچکس طالب مبایعه و معامله نمیباشد آیا شرعا عمرو را میرسد که از نخواهد
سرمایه زید مطالبه و تقاص حق خود را نماید یا خیر باید رهن را فروخته و تقاص حق خود را نمود **جواب** رهن موجب این نمیشود که ذمه راهن
از حق مرتهن بری شود بلکه با تحقق رهن ذمه راهن مشغولست بحق مرتهن و در صورت مطالبه مرتهن و عدم رضای او بتاخیر هرگاه
راهن تمکن بر اداء داشته باشد لازم است تعجیل در اداء آن نموده باشد و تاخیر در صورت مطلوب قطعا جایز نیست بجهت در صورت مطلق
استیفا که بجهت آنکه مرهون مشترک ما بین جمعی از شرکاء و باین جهت مشتری یافت نمیشود و راهن بغیر ما یون متمکن از اداء دین
اداء دیگرانست تاخیر در حق او قطعا در چنین صورت جایز نیست بلکه تعجیل بقدر امکان لازم و واجبست

احکام الولی علیه **سؤال** هرگاه زید اطفال صغیر چند داشته باشد و خود از عهده نفقه اطفال بر نیاید و عاجز باشد و صغار ملک
یا خانه یا غیر اینها چیزی داشته باشند و ضرورت بکشند پدر بولایت میتواند مال ایشان را فروخته صرف ایشان بکند که تلف نشوند **جواب**
در صورتیکه صورت مرقومه مطابق واقع بوده باشد بلی والد میتواند اموال اطفال صغیر خود را در معرض بیع در آورد و صرف ولد صغیر نماید بطوریکه صلاح ولد داند نماید
سؤال زید از فقر عیال خود و اطفال خود است و خرج کرده است و حال عیال و اطفال به عسرت و فقر دارند که زید یک باغ ملکی میباشد
باغ و ملکی دارد و هم از اینها تحصیل و دوانی بخواهند که عیال او را از او بکشد آیا در صورت تلف شدن عیال و اولاد او اختیار دارد یا مرخص
بفروشد که بیع ملک و حال ایشان را او بفروشد یا نه **جواب** بیع مطلب بحوزت برفرض ثبوت مطلب بطوریکه تلف شدن او موقوف بحاکم شرع
جمیع اینها خواهد نمود و مستور العمل بجهت اینها اقرار خواهد داد **سؤال** شخصی ملک دیبا از اعیان مالکی که در زمین خالصه واقع میباشد
با انضمام حق الاکره ملک دیگر دارد خالصه مرهون بوده و اکنون متصرف میباشد بولد صغیر خود و مصالحه نموده و حال صرفه و صلاح صغیر را در آن دانسته
که صلح نامه مرهون را که اعیان و حق الاکره بوده باشد در معرض بیع در آورده و وجه ثمن را از شخص امینی داده و نفعی که از آن حاصل شود که
بمصرف خرج و نفقه صغیر مرهون برساند نظر باینکه خود محتاج شده در این اتفاق و اکنون صغیر مرهون نمیباشد یا والد صغیر مرهون میتواند این عمل را
بکند یا نه **جواب** بدیهیست که صلاح و ضبط صغیر را چنین دانست ظاهر اینست که میتواند عین المال صغیر را بفروشد بمجرد در صورتیکه والد فروش عین
مال صغیر را صلاح حال صغیر داند از نفقه او ظاهر اینست که نتواند فروخت و هو العالم بحقایق احکام **سؤال** هرگاه کسی والد صغیری داشته باشد
و این والد محتاج و معسر شود آیا میتواند از مال صغیر خود بعنوان انفاق خود برساند **جواب** در صورتیکه والد معسر و فقیر بوده و ولد صغیر
ملی بوده باشد ظاهر اینست که والد نفقه خود را از مال ولد صغیر ملی خود انفاق خود میتواند نمود **سؤال** ظاهرا شرکت ما بین صغار
جمعی آیا شرکاء را جایز است که فیما بین خود تقسیم نموده هر یک در نوبه خود در آن تصرف نمایند یا باذن وصی و قیم شرعی تصرف ایشان در مال
خود جایز نیست و یا تعمل از وصول خدمت مجتهد عادل تکلیف ایشان چیست هرگاه از کیفیت قرعه و نوبه ایشان مطلع باشیم که آیا
فقیه شرعیست یا خیر بهم نمودیم در نوبه صغار غله خود کرده و اعمال ایشان را حمل بصحت نموده هر چند بی مبالات دانیم ایشان را با تجنس صورت
جواب تصرف در مال مشترک قبضه بهر شریک موقوف باذن سایر شرکاء و در صورتیکه احد شرکاء صغیر بوده باشد موقوف باذن ولی
یا وصی او و در صورت انتفاء وصی و ولی واذا با حاکم شرعیست و در صورت تعذر رجوع بمجتهد عادل مومنین بر خصوص صلاح صغیر را [illegible]
معمول داشت و در صورتیکه مجتهد ممکن نبوده باشد یعنی تصرف بالاذن وصی یا ولی نبوده باشد در حق خود شرکاء جایز نیست پس چگونه
در حق دیگری جایز بوده باشد و لذا هرگاه چنین اسباب مشترکی در تصرف ایشان بوده باشد و کیفیه تصرف مشخص نبوده باشد حمل آن
محمول بر صحت است بر سایر [illegible] نیست در خوردن و کوبیدن کندم و غیره **سؤال** عمارت مشترک صغار را باذن ولی یا وصی داخل میتوان
شد و از آن استفاده میتواند کرد یا مطلق صغار شرط است **جواب** ظاهر اینست که باذن وصی یا ولی دخول در خانه صغیر و بنا او در آن جایز بوده باشد
و لیکن با علم باذن وصی یا ولی اگر در دخول در آن خانه صغیر مشغول گردد چیزی با ایشان داده باشد ظاهر اینست که عیبی ندارد و اگر منفعت داشته باشد جایز
نیست **سؤال** ضعیفه شوهر او فوت شده یک طفل صغیر دارد و مادر اینکه شوهر بجهت نفقه [illegible] چند ماهست که نفقه از اصل ترکه
است [illegible] اطفال مال اطفال این باب الولایه میتواند تصرف کند یا نه **جواب** نفقه ضعیفه در مدت رضاع از مال خود ضعیفه خواهد بود
و اموال متعلقه بطفل مذکور در صورت انتفای وصی باید بر وجه حق منصوب از جانب حاکم شرع بوده باشد خواه اقرب بوده باشد یا غیر عم و غیره قطع
النظر از حقیقت کرده تسلط ندارد در تصرف اموال صغیر و الله اعلم **سؤال** اسمعیل نامی فوت کرده و ورثه او منحصر [illegible] صغیر [illegible]
و [illegible] کوسفند از مرحوم مرقوم مانده صغیرهای مرقومه [illegible] صغیرهای مرقوم بوده با ملحقات ایشان تصرف نموده
و میگوید که ملحقات مرقوم را صغیرها [illegible] تا اکنون کبیر شوند [illegible] میگوید که من صغیرهای مرقوم را از عین
المال خود متوجه میشوم ما کول و ملبوس ایشان را [illegible] **جواب** در صورت

مفوض بحکم ولی [illegible] میتواند تصرف در اموال صغیر نماید چون نظر این سوال آنست که والد صغیر [illegible] در چنین سوال
لازم است در امور صغیر رجوع بحاکم شرع یعنی مجتهد نماید بلکه از رجوع بمجتهد [illegible] هر کس را که صالح داند نصب نماید که متصدی
امور صغیر [illegible] بوده باشد یا [illegible] **سوال** شخصی دختری [illegible] صغیر خود نمود
[illegible] سال و قریب بیک سال که گذشته است دختر [illegible] است و شوهر کرده است قبل از انقضای مدت [illegible] سال [illegible]
ولی مدت [illegible] حکم [illegible] طلاق [illegible] نباشد و [illegible] خلاف شرع بوده [illegible]
مطلب بحاکم شرع باید [illegible] شود [illegible] حکم نمایم [illegible]
[illegible] شخص اول که شوهر کرده بخلاف شرع با شخص دیگر شوهر نماید [illegible] شهادت داده [illegible]
[illegible] سال شوهر کرده [illegible] مطلب نیست که محتاج [illegible] باشد [illegible] حکم
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سوال** [illegible] **جواب** [illegible]

دارد و طلبی [illegible] حال اگر مقصود اینست که شخصی عبدی داشته و آن عبد [illegible] بوده [illegible] تحصیل نموده بعد از این [illegible]
[illegible] بوده باشد [illegible] اگر [illegible] بعد از آزاد [illegible] نموده باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] **سوال** [illegible] صغیر [illegible] باشد بعد از آنکه [illegible] کبیر شود [illegible]
[illegible] **سوال** دختری که تقریبا هفت هشت سال [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سوال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] **سوال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سوال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] حاکم شرع
[illegible] **سوال**
[illegible]

کرده باشد و خواه ... هرکس که متصدی و اقبای ... داشته باشد بعد ... بجهت ... خود ... بگیرند و هفت ماه قبل از این شخصی ... که حضانت مذکور ...
از ... نماید بعلت عدم احتیاج صغیر ... قیم شرعی و ضرورة حضانت بجهة صغیر قبول نکردم و در ... بوده چند
... حضرت ... حضانت ... صغیر است ... حضانت ... بوده ... یکصد ... اجمال
تومان بعوض یکسال ... طالب ... بوده ... مبلغ یکصد ... تومان نقد و حال ... مبلغ
یکصد و هفتاد تومان نقد ... تومان بعوض یکسال مشتری ... بایضورة ... حضانت ... صورة دارد و هرگاه ...
و ... حضانت ... باشد ... خواهد بود ... قیمومة شرعی ... تصرف در اموال الصغیر ... صورة ... اعلا از کسی
بودن صغیر ... تمام ... داشتن و عدم احتیاج و ضرورة بجهة ... اموال الصغیر ... که
... کرده ... **جواب** ... هرگاه مطابق ... بوده باشد ... بالطلاع ...
انتقال بمشتری ... جمیع تصرفات مشتری ... مخالف شریعت مطهره ... در این ... خواهد بود
بلکه جمیع حرکات و سکنات ... خواهد بود ... تصرف در اموال الصغیر ... شریعت مطهره ... ولی الصغیر
و ولی صغیر ... در اموال ... وصی ... تصرفات در مال صغیر ... از حاکم
شرع ... ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن ... صغیر ...
حاکم شرع ... داشته باشد ... رجوع بحاکم شرع ممکن نبوده باشد ... عدول مؤمنین ... تصرف در مال صغیر
... حاکم شرع ... قیم شرعی ... عدول مؤمنین ... خواهد بود ... صغیر بوده
باشد ... حضانت ... یکصد و هفتاد تومان مشتری بوده باشد ... تومان ... یکسال ...
بود ... در مال صغیر ... باشد ... بوده باشد ...
... شریعت مطهره ... مشکلات ... بوده باشد ...
اتفاق ... بوده باشد ... صحیح خواهد بود
و ... باشد ... در قیمة ... بوده است ... در صورت
عدم امکان لازم است ... باشد ... بوده باشد ... صغیر ...
احداث نموده باشد ... هرگاه ... **سؤال**
هرگاه دو طفل ... و این دو طفل معسر باشند و جد ابی ... و این دو طفل موسر باشند ... این دو طفل با جد
ابی میباشند یا با اولاد ... اطفال **جواب** ... طفل معسر ... نفقه طفل معسر ... جد ابی است ...
جد ابی نفقه ... لازم نیست ... جد ... باشد ... نفقه طفل ... لازم است ...
مادری ... اتفاق ... است ... جد مادری ... نفقه طفل ... در صورت ...
یا نفقه طفل ... جد مادری ... لازم است **سؤال** هرگاه طفل ... داشته باشد یکی ... پدری ... و سؤال ...
و این ... که ... مرد ... حضانت نمایند ... اموال اطفال ... نمایند **جواب** ... این طفل
... نموده ... و ... نموده باشد ... طفل ... خواهد بود حضانت ...
... خواهد ... نمود ... طفل ... حضانت ...
... طفل ... و هرگاه ... طفل ... نموده باشد ... حال ... حاکم شرع
است هرکس ... خواهد نمود ... امور الطفل ... باشد ... حضانت ... خواهد

حضانت طفل ... نماید کسی ... حضانت ... اطفال نماید کسی ... نموده باشد ... مقدم
میباشد ... در صورت نزاع مابین ... هر ... خود ... اطفال نخواهد ... مقدم است و در صورتیکه ...
... باشد حضانت ... باشد ... است **سؤال** علمای اعلام و فقهای اثنا عشریه ... قیم ...
در این مسائل شرعیه که شخصی ... مجتهد جامع الشرائط قیم صغیر بوده و صغیر ... داشته و محتاج ... بوده ... قیم ... صغیر ...
خویش ... نموده و حال صغیر فوت شده ... طالب ... نموده باخبر ... صغیر ...
... مطالبه ... باخبر هرگاه ... حق الحضانة ... باشد ... حضانت صغیر ... مطالبه نماید
از قیم صغیر ... باخبر ... حاکم شرع قیم و ناظر ... تعیین فرموده باشد ... اطلاع ...
اخراج ... مال الصغیر نموده ... **جواب** ... طلب اول که قیم
... نموده باشد ... مال الصغیر ... نموده باشد ... استیفای حق خود را از مال
صغیر ... مقدم ... بعد از استیفای ... مال ... صغیر ... خواهد بود ...
هرگاه ثابت نباشد ... صغیر ... قیم نماید ... طالب ... حضانت ... در صورت ...
که صغیر ... مال صغیر ... در صورت ... قیم صغیر واجب است
... قیم است ... حضانت ... مال الصغیر ... در این باب ... که
... حضانت مطالبه نماید ... حضانت ... باشد ... حال
... مطالبه ... نماید ... مسئله محتاج ... باشد ...
اطلاع ناظر ... خمس از مال الصغیر نموده است ... ناظر ... صغیر ... قیم ... از مال الصغیر نماید ... الطلاع
ناظر یا عدم اطلاع ناظر بوده باشد

كتاب الدين

سؤال هرگاه زید طلبی از عمرو داشته باشد و ثابت کند که عمرو یا بکر جمیع اموال را میباشد یا بمحض ثبوت حق الـ[illegible]
نتواند طلب خود را از بکر مطالبه نماید **جواب** صاحب دین مسلط بر مطالبه حق خود از مدیون میباشد و مسلط بر مطالبه حق خود از غیر
مدیون نمیباشد اگرچه شریک مدیون بوده باشد بلی در صورت تعدد استیفای حق [illegible] الا اموال مدیون نتواند نمود **سؤال** [illegible]
[illegible] عمرو بعنوان [illegible] کرده [illegible] نماید بعد زید [illegible] عمرو [illegible] تنخواه [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] زید [illegible] عمرو [illegible] تنخواه خود [illegible]
باشد یا اگر [illegible] تنخواه [illegible] بوده است [illegible] باید محسوب شود چنانچه عمرو ادعای [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] طالب محسوب [illegible] **جواب** عمرو در صورت [illegible] باشد کرده [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] از اهل [illegible] از اهل اصفهان معامله داشته [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و [illegible]
مذکور [illegible] اصفهان [illegible] هستند [illegible] باشد [illegible]
ایشان موافق شرع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اموال [illegible] باشد که
[illegible] مذکور [illegible] شرعی
[illegible] تومان [illegible]
[illegible] مذکور [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] **سؤال** هرگاه زید مبلغ یکصد تومان از عمرو [illegible]
[illegible] تومان [illegible] زید [illegible] تومان [illegible]
[illegible] باشد [illegible] تومان [illegible] **جواب**
[illegible] تومان [illegible]
[illegible] تومان [illegible] **سؤال** هرگاه زید [illegible]

[illegible]

نخواهد استقراض کند ... معین و مانع مشروعه ... [illegible]

که این نخواهد از مال غیر ... بوده ... صاحب ... [illegible]

در صورت ... [illegible] ... تخواهی ... باشد ... [illegible]

بباشد و جنس داشته باشد و چنانچه خواهد جنس یا ملک خود را بعوض ... احتمال تلف ... باشد میتواند بطلبکار خود بگوید که بعوض

نخواه طلب خود جنس یا ملک ... **جواب** جواب ... [illegible] ... لازم نیست

[illegible] ... **سؤال** ... [illegible] ... **جواب** ... [illegible] ... **سؤال** ... [illegible]

[illegible] ... **جواب** ... [illegible] ... **سؤال** ... [illegible] ... **جواب** ... [illegible]

[illegible] ... **سؤال** ... [illegible] ... **جواب** ... [illegible]

کتاب الصلح سؤال ضعیفه ما یملک خود را صالحه نمود بزید بوجه معین معلوم و از خارج قرار داده شده که هر سال مقدار

یکصد من گندم بوزن سابق مصالح بدهد بمصالح برسانند بوجهی معین حال مصالح له متوفی شده آیا مصالح عنه داخل ترکه می باشد یا نه جواب اگر

مصالحه مستوفی شرایط بنحوی که مفروض در سؤال است مصالح عنه از جمله مال مصالح له می باشد بعد از فوت او مثل سایر ترکه او می باشد و مصالح

گندم را بورثه بتحقق مصالحه بناء بر [illegible] الطلاق تسلط بر مصالح عنه می باشد خواه در حال حیوة مصالح له بوده باشد یا بعد از ممات او و اگر [illegible] شده

در خارج معین و خارج عقد مصالحه قرار داده که هر سال از غله آن یکصد من بوزن سابق گندم داده باشد اگر چنین نبوده باشد بلکه این را مصالح

قرار داده باشد باین نحو مصالحه شده باشد که مصالح له هر سال از غله آن گندم بضعیفه که مصالحه نموده داده باشد اشکال در صحت صلح هم میرسد

سؤال اگر زید ملکی را باولاد خود صلح نموده و اولاد صغیر باشد میتواند که عوض اولاد را منظور داشته صلح را تغییر داده بصیغه وقف بهمان اولاد

منتقل سازد یا نه جواب در صورتیکه ملک را صلح نموده باولاد صغیر خود و ولایت از جانب صغیر قبول نموده صلح لازم میشود و ملک مملوک میشود وقف

والد در این صورت بی معنی است چه معتبر در وقف این است که موقوف مملوک واقف بوده باشد بلی هرگاه فرض شود که فسخ مصالحه صلح بجهة صحیح

بوده باشد مثل اینکه اگر طریق جایز بملکیت صغیر بوده باشد [illegible] ملک را [illegible] خواهد نمود میتواند بشرط آنکه بعد از فسخ وقف بر همان اولاد

صغیر نماید سؤال میتوان ملکی را باولاد صلح نمود و اختیار فسخ با خود واگذارد جواب بلی میتوان لکن هرگاه موت در زمان حیات انقضاء مدت

خیار فسخ منتقل بوارث میشود مگر در صورتیکه خیار مقید بمادام الحیوة باشد در این صورت نظر باینکه صلح صحیح بوده باشد دوام [illegible] اختیار [illegible]

بود توضیح مطلب اینکه اگر صلح نموده و خیار فسخ را معین نموده مثل اینکه تا ده سال مثلا اختیار فسخ مصالحه بوده باشد در اشکال صلح صحیح است و

لکن اگر موت در اثنای ده سال اتفاق افتد خیار منتقل بوارث میشود میتوانند فسخ نمود و اگر چنانچه خیار را متعلق بموت خود نموده مثل اینکه

مادام الحیوة اختیار فسخ مصالحه با خود بوده باشد در این اشکالی در صحت صلح بهم میرسد لکن در نظر حقیر صحت صلح است و بعد از ممات و [illegible]

اختیاری نخواهد بود سؤال هرگاه زنی اثاث البیت خود را مصالحه نموده بزوج خود بمال الصلح منافع املاکی که بعوض صداق بزوجه او منتقل

نموده و اسباب خانه و منافع املاک را شخص [illegible] که چه قدر است مشروعیت دارد یا نه جواب اگر مقصود از اثاث البیت است کل اثاث البیت

است و هم چنین مقصود از منافع املاک کل منافع املاک است در جمیع ازمنه صلح صحیح خواهد بود و اثاث البیت موجوده در وقت مصالحه مختص بزوج

خواهد بود بعد از او مثل سایر ترکه او بوارث زوجه خواهد بود و منافع املاک کما کان زوجه میشود بعد از زوج مثل سایر مخلفات زوج خواهد بود و همچنین ملک

مسلوب المنفعة مال زوجه خواهد بود و اگر مقصود از اثاث البیت بعض بوده است و تعیین نکرده و هم چنین از منافع املاک بعض منافع [illegible]

بوده یا کل منافع بوده لکن در جمیع ازمنه منظور نبوده باشد بلکه بعض بوده باشد نظر بعدم تعیین حین عقد مصالحه باطل است سؤال هرگاه کسی

در ایام حیوة خود چیزی را باولاد خود صلح نمود که بعد از حیات او بهم دیگر نصیبی در بعض از ترکه از منقول یا غیر منقول که شخص [illegible] که چه چیز است

مال [illegible] باشد صحیح است یا نه جواب هر چیزی که مملوک شخص بوده باشد حین وفات بعد از فوت او منتقل میشود بوارث او از قرار داده شارع

مگر اینکه مانع از ارث موجود بوده باشد انتقال بعضی اشیاء ببعض ورثه در حال حیوة مانع از ارث نیست و اگر در ضمن عقد مصالحه شرط نماید

باین نحو که این اشیاء را بتو مصالحه میکنم بشرط آنکه بعد از وفات من از ترکه من ارث مستحق نباشی چنین مصالحه باطل است سؤال عمرو بزید از [illegible]

ملکی را مصالحه کرد [illegible] است حقیقة شرعیه جاری شده است و مال المصالحه قبض نشده یکروز بعد یا پنج روز بعد هند نکول [illegible] از مصالحه نمود [illegible]

و المال [illegible] کرد قبض مال المصالحه نموده که در آن پنج یوم [illegible] مال المصالحه موجود نبود بعد از موجود شدن هند از [illegible]

مزبور مصالحه منفسخ میشود یا نه جواب مصالحه از عقود لازمه است عمل بمقتضای آن لازم است پس هرگاه عقد مصالحه واقع شد بنحوی که

معتبر در شریعت در ضمن عقد مصالحه شرط تاخیر در وجه مصالحه نشد تعجیل در ادای آن لازم بوده [illegible] در صورت تاخیر

در وجه مصالحه تاخیر در ادای حق لازم مصالحه نموده و الموجب فساد عقد یا ثبوت خیار در حق متعاقدین یا احدهما نمیشود بلی در بیع مقرر

چنین است که هرگاه مشتری تاخیر در ادای ثمن نموده در صورتیکه شرط تاخیر نشده بود در این صورت تاخیر در ادای ثمن غایتش تا سه روز بایع در چنین صورت

مختار بر فسخ بایعه میباشد نظر بخصوص ... در بیع ... شود حکم بثبوت خیار شود **سؤال**

هرگاه ... ملکی را بطریق مبایعه یا مصالحه منتقل بعمرو نموده بمبلغ معین و صیغه جاری شده ... قرار داده ... [illegible]

... منفسخ شده ... ملک زید ... یا بایع بامصالح ... **جواب** ... در صورت

... با امکان اخذ ثمن و مال المصالحه ... بوده باشد ... فسخ ... و مال المصالحه نبوده باشد

... والعالم بحقیقته **سؤال** هرگاه زید ... ملک را ... یا بعمرو ... یا مصالحه نموده باشد ... [illegible]

... شود ... بامکان ... منسلخ شده ... ملک ... [illegible]

صلح ... خواهد بود **جواب** هرگاه ... ملک ... منتقل نموده باشد فساد ... [illegible]

میباشد در صورت ... حال ... ثمن ... [illegible]

... **سؤال** زید ... خانه خود ... مصالحه نموده ... [illegible]

... منتقل ... زوج ... خود ... [illegible]

... [illegible]

... **جواب** ... مصالحه ... [illegible]

... مصالحه ... باشد ... [illegible]

... مطلع بوده باشد و مصالحه ... [illegible]

سؤال مصالحه ... واقع شده و مال المصالحه ... معین ... [illegible]

... صحیح بوده باشد ... **جواب** ... صحیح بوده باشد ... **سؤال**

زید ... وکیل ... باشد ... [illegible]

... شود ... وکیل ... تسلیم نماید ... [illegible]

... وکیل ... [illegible]

... مصالحه ... [illegible]

مصالحه نماید ... تومان ... مصالحه ... مال المصالحه

شود ... مصالحه ... مال المصالحه ... [illegible]

... [illegible]

... مال المصالحه ... **جواب** ... [illegible]

... صاحب ... باشد ... [illegible]

... مال ... منتقل نموده باشد ... [illegible]

... سؤال ... مصالحه ... [illegible]

... **سؤال** ... زید ... اموال خود را ... مصالحه نمود ... تومان

... [illegible]

... وکیل ... تومان ... [illegible]

... سال ... و تصرف ... مال ... زید ... املاک ... بوده

... املاک ... متصرف شود و حال آنکه

... **جواب** بر فرض ثبوت مصالحه ... اموال ... خواهد بود ... تومان ... زید

... نماید ... مصالحه واقع شده و مال المصالحه ... باقی بوده باشد ... زید

... مال زید بوده ... [illegible]

... **سؤال** زینب نامی اراده ... اموال ... [illegible]

... شهربانو ... صلح ... بیکصد دینار ... شرط ... شهربانو ... اموال و املاک ... زینب

... شهربانو ... اموال ... [illegible]

... زینب ... وارث شهربانو ... زینب اموال خود را ... صلح کرده ... مال

... مصالحه ... اموال ... وارث زینب ... شهربانو ... صحیح است

باشد **جواب** ... سؤال ... زینب ... شهربانو ... مصالحه ... [illegible]

... شهربانو ... زینب ... موت زینب ... شهربانو ... [illegible]

... مصالحه ... [illegible]

... شهربانو ... زینب ... مصالحه ... [illegible]

... مصالحه ... [illegible]

... شهربانو ... خواهد بود ... [illegible]

باشد و معلوم باشد ... زینب ... خواهد بود ... **سؤال**

... زینب ... وارث زینب ... مصالحه ... خواهد بود والله العالم

... اموال خود ... مصالحه ... تومان ... [illegible]

... **جواب** ... اموال ... [illegible]

... معلوم باشد ... مصالحه ... [illegible]

... [illegible]

... مصالحه ... [illegible]

... [illegible]

... اصل مصالحه است ... [illegible]

... باشد ... [illegible]

... عالم باشد ... [illegible]

... اموال ... نموده باشد ... [illegible]

... مصالحه نموده باشد ... [illegible]

... [illegible]

... باشد ... مصالحه نموده ... [illegible]

و در اثنای مدتی فوت شده و در این صورت ظاهر است که ورثه مسلط بر آن شخص نمیباشند چه حیات و شغل بوارث نشود و در اثنای مدت قادر بر فسخ میباشد و
اگر فسخ نموده اند مطالبه مجموع اموال را میتوانند نمود اگر اموال باقی باشد و اگر تلف نموده باشد اگر بمصالحت خود [illegible] صرف نموده باشد باز
مطالبه میتوانند نمود و اگر ثابت نماید که بمصالحت صرف نموده باشد و این شخص معترف [illegible] عالم وارث ادیب بوده باشد یا بیت
خود در حیات اعتراف نموده باشد که معدوم الوارثم نظر باینکه ورثه مسلط بر مطالبه نباشند و اگر چنین باشد بلکه آن شخص عالم باشد بوارث
احتمال بودن وارث نیز قایم باشد در نظر آن شخص میتواند نمود والله العالم **سؤال** ضعیفه مجموع اموال و مخلفات خود را بصیغه مصالحه
و فوت شده و حال ورثه ضعیفه مطالبه متروکات او را مینمایند با وجود مصالحه کلام ورثه مسموع میباشد یا نه **جواب** اگر مصالحه در
در حال صحت بوده باشد بی اشکال مصالحه صحیح است و ورثه آن شخص مصالح له را مسلط نمیباشند و هم چنین است اگر مصالحه در حال مرض بوده
و آن مرض شفا یافته و در مرض دیگر فوت شده باشد و اگر مصالحه در حال مرض واقع شده باشد و در همان مرض فوت باشد اگر مصالحه در حال
مرض بوده باشد و مرض [illegible] فوت در او بوده باشد و در همان مرض فوت شده باشد مسئله خالی از اشکال نیست **سؤال** هرگاه زید ملکی را
صلح نماید بعمرو [illegible] منتقل سازد [illegible] کور آن زید منصرف میتواند اخذ نماید یا نه **جواب** در صورت ثبوت مصالحه بعمرو
بلکه [illegible] غلط [illegible] زید [illegible] **سؤال** شخصی ملکی را مصالحه نمود بعمرو [illegible] اختیار فسخ مصالحه را [illegible]
[illegible] خود [illegible] و حال [illegible] شده مصالح [illegible] مصالحه نموده ام [illegible] الفسخ [illegible]
مسموع است [illegible] **جواب** مسئله [illegible] صورت است [illegible] که مصالح [illegible] مصالح [illegible]
این دعوی نمیکند بلکه تصدیق او میماید و این دعوی در این صورت [illegible] مصالح [illegible] مصالح نمیباشد و صورت دیگر اینکه [illegible]
[illegible] تصدیق و تکذیب مصالح [illegible] حاکم [illegible] و یمین [illegible]
[illegible] مسموع است یا نه صورت ثالث آنست که مصالح له [illegible] و این دو صورت نظر باینکه [illegible] مصالح حکم [illegible]
نمود بلکه محتاج [illegible] کما [illegible] لصاحب الخیار الفسخ والاعتبار فی حضور الآخر [illegible] بحکم الحاکم [illegible]
یتوقف علی الاشهاد [illegible] فی باب الشرط [illegible] من [illegible] عن ابی عبد الله [illegible] ان امیر المؤمنین [illegible] فی رجل اشتری ثوبا
بشرط الی نصف النهار فعرض له ربح فاراد بیعه قال لیشهد انه قد رضیه [illegible] ثم لیبیعه ان شاء فان اقامه فی السوق و لم یبع فقد وجب
علیه **سؤال** زید اموال و املاکات خود را مصالحه نموده با ولد ذکور خود [illegible] الصالحه [illegible] بکمال [illegible] [illegible] بکمن [illegible] کدام [illegible]
خود در ضمن عقد مصالحه شرط کرده است که مصالح له مادام حیوة خود از جهات کسوه و نفقه او و عیال واجب النفقه او [illegible] و کل [illegible]
صادرات و عوارضات دیوانی او نیز [illegible] آن جهات که در ایام اتفاق و مقدار [illegible] مصالحه میشود [illegible]
جهات شرطیت یا شرط [illegible] در ضمن عقد شده است که اخراجات دیوانی مصالح [illegible] بوده [illegible] شرعیه آن [illegible]
مصالحه میشود یا نه چون با وجود مصالح [illegible] دیوان [illegible] مصالح [illegible] رجوع نمینمودند **جواب** آنچه از سؤال [illegible] میشود اینکه اشکال در صحت مصالحه [illegible]
[illegible] آنکه مقدار نفقه مشروطه در ضمن عقد معین [illegible] است جواب آن اینست [illegible] اینکه مقدار نفقه اگر چه
معین نشده است در ضمن عقد مصالحه لکن عادة معین است [illegible] در خصوص [illegible] حکم شده است بوجوب نفقه بر واجب النفقه
در [illegible] تقدیر نفقه [illegible] و معلوم است [illegible] مختلف میشود بحسب اشخاص [illegible] کم [illegible] در ضمن عقد
منقطع که موجب نفقه نمیشود [illegible] شرط [illegible] نفقه [illegible] بفساد عقد نمیشود اگر چه تعیین [illegible] نفقه نشده باشد بالکه [illegible]
نکاح [illegible] در [illegible] موجب فساد نتوان شد [illegible] نفقه مشروطه در ضمن عقد مصالحه [illegible] و مین محل اشکال
جهالت شرط و جهالت شرط موجب جهالت احد عوضین است و تعیین عوضین در عقود از لوازم است و ممکن جواب از این که [illegible]
جهالت اینکه در مصالحه مضر نبوده باشد خصوصا در صورت عدم تمکن از تعیین چنانچه در ما نحن فیه است **سؤال** هرگاه شخصی ملک معین را

و در صورت خود مصالحه کند بشخصی که بعد از ممات او [illegible] بشخص [illegible] در حین حیات [illegible] بوده باشد [illegible] وقف [illegible]
جواب اگر ملک [illegible] صلح نموده و در ضمن عقد مصالحه شرط کرده مانع التملک مادام الحیوة باشد و مصالح بوده باشد چنین مصالحه با انعقاد
حتی صحیح [illegible] است بعد از ممات مصالح تسلیم مصالح له نماید و هو العالم **سؤال** هرگاه زید با عمرو بصیغه صلح [illegible] معین [illegible]
بصیغه صلح زید [illegible] مصالحه [illegible] زید مسموع است یا نه **جواب** نظر باینکه از جمله شرایط [illegible]
معلوم [illegible] مصالحه معلوم بوده باشد [illegible] مصالحه نموده باشد [illegible]
بنا بر این بی اشکال دعوی [illegible] و اگر چنین مصالحه معلوم نموده باشد بعد معلوم شود [illegible] محقق باشد و اسقاط نموده باشد
[illegible] دعوی او مسموع خواهد بود **سؤال** زید ملکی را صلح کرد بولد خود [illegible] مانع التملک را [illegible] مادام
الحیوة [illegible] منفعت الملک [illegible] باشد ولکن [illegible] عقد [illegible] تملیک [illegible]
[illegible] صحیح است یا نه **جواب** [illegible] صحیح است [illegible] مصالحه [illegible]
در مصالحه [illegible] تملیک زوجه خود نمود مال زوجه میشود [illegible] تا ممات [illegible]
[illegible] زوجه خواهد بود **سؤال** علمای [illegible] چه میفرمایند که [illegible] خود [illegible]
مصالحه نمود [illegible] مال [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] مصالحه [illegible] و شرط نمود که
[illegible] در حال حیات [illegible] باشد بعد از فوت [illegible] منتقل میشود [illegible] و اگر [illegible]
باشد [illegible] منتقل میشود [illegible] در صورت [illegible] و در صورت [illegible] خواهد بود [illegible]
عدم [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] **سؤال** هرگاه [illegible] زید [illegible] دو طاق [illegible]
بوده باشد و در حین [illegible] زید دو طاق [illegible] و نیم [illegible] معین [illegible]
خود [illegible] مصالحه نماید [illegible] ملکیه [illegible] مصالحه
باشد [illegible] صحیح است یا [illegible] مصالحه [illegible] فاسد است [illegible] ملکیه فی الجمله
[illegible] صحیح است **جواب** [illegible] محافظت
[illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] جواب [illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] صلاح [illegible]
معین [illegible] صحیح [illegible] مصالحه [illegible] نظر
باینکه مفروض اینست که [illegible] صحیح است [illegible] مصالحه در چنین
صورت [illegible] مصالحه خواهد بود **سؤال** علمای اسلام [illegible] چه میفرمایند در مسئله
شرعیه که [illegible] مصالحه [illegible] باشد و بعد از
[illegible] مصالحه [illegible] صحیح است یا نه **جواب** [illegible]
[illegible] در حال صحت بوده باشد یا در حال مرض [illegible] مصالحه [illegible] اگر مصالحه [illegible]
مصالح [illegible] باشد [illegible] اگر مصالحه [illegible] باشد

[illegible] معادل ان نبوده باشد [illegible] در نظر حقیر اینست که [illegible] است واز اصل محسوب نیشود خصوصا در صورتیکه در [illegible] شده باشد که در [illegible]

نبوده باشد وهو العالم **سؤال** [illegible] کل املاک و مستغلات و متروکات خود را [illegible]

[illegible] صالح [illegible] باخوان صالح [illegible] است [illegible] صالح [illegible] باخوان صالح زید [illegible]

[illegible] عمرو [illegible] صالح [illegible] باخوان [illegible] مختص [illegible] باشد یا اخوان [illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

وچگونه یکی از این مصالحه زید مذکور نموده وگفته که بعد از این اثر از وهمانه نیز [illegible] خواهم اورد [illegible] حال در ملک کسی از مصالحه مذکوره گذ
است [illegible] مرتهن و نیز ... مرهون مذکور از وهانه سهم [illegible] است ایا مصالحه مذکوره صحیح و مشروع است یا باطل
و در صورت بطلان ایا همان جزو که مرهون بوده باطل است یا اجزای دیگر نیز باطل است **جواب** مصالحه نسبت بخصوص مرهون که عبارت از
سه طاق مزرعه بوده باشد در صورت عدم اذن از مرتهن و عدم امضا و اجازه او بعد از اطلاع باطل و لکن نسبت به اما بقی سه طاق مرهون
صحیح است لکن خیار فسخ مصالحه در حق مصالح له ثابت میشود که فسخ نموده و مصالح به را متصرف شود **سؤال** زید زینب نام را بعقد خود در اورد
و باغ خود را در الوقت باو مصالحه و تملیک نموده و بیان حدود اربعه او نوشته شد که مطلع بود که زن باو چه خود موازی ده سهم از جمله هفت و نیم
سهم از جمله ... سهم یک باب باغ واقعه در فلان موضع ... مساحت ... از چهارده سهم تملیک نموده و زید ... شد
اولاد او و اعراف ... شوهر ... زیاده بر تملیک ... نموده ... بیان ... **جواب** اگر
مراد ... زوج و ... چهارده سهم از جمله ... سهم ... و ... سهم از جمله ... سهم ... مصالحه نموده و بعد
... چهارده سهم ... سهم ... موجب ... که ده سهم
ضعیف ... سهم است و اگر ... مصالحه نموده ... ده سهم از جمله ... سهم از جمله ... سهم
کمتر بوده باشد لکن ظاهر از سؤال ... حکم ان ... که مذکور شد **سؤال** ... مصالحه ... باشد ... ثمن که
مصالحه نیست **جواب** حکم ... شروط ... بالجانب ... مصالحه ... العقد ... از ... عقد
... داشته باشد ... بوده باشد ... نموده باشد که ... شود ... محض ... عوض
... بوده باشد ... خیار ... باشد در صورت اجتماع امور اربعه خیار ... خواه ... مصالحه بوده باشد
... **سؤال** هرگاه ضعیف ... خود ... مصالحه ... یا این مصالحه صحیح است
و این ... **جواب** بلی صحیح است باین نحو که ... مصالحه ... کند ...
دیگر ... مصالحه نموده ... صحیح ... لازم است
سؤال زید ... مصالحه ... از ... خود ... که ... فسخ کند
... عالم ... شرایط ... اصل ... صحیح ... شود ...
... صحیح است ... زید ... خود قبول کند ... باشد ... عقد
... **جواب** بلی مصالحه صحیح ... هرگاه ... باشد در چنین صورت نظر
... مصالحه ... نسبت ... مصالحه اتفاق ... خیار ... بوده
... مصالحه ... باشد ... در صورتی لازم است که ... مال ...
پس هرگاه مال ... باشد اگرچه مصالحه ... در چنین صورت ...
مصالحه ... ولکن هرگاه ... نسبت ... مصالحه اتفاق ... خیار ... مال خود ...
باشد بلکه ... **سؤال** شخصی ... زوجه ... ملک ...
... مصالحه نموده ... مذکور ... لکن زوجه ... است
... **جواب** چونکه ... زوجه ... لازم ... زوجه ... نصف صداق
یا اقل از نصف ... مصالحه نموده باشد ... در صورت تسلیم مصالحه **سؤال**
زید در ایام حیات خود ... مصالحه ... مرهون ... معین

مصالح

مصالحه شرعیه نموده و بعد از انقضای ... مزبور ... و ظرف ... مصالحه ... معین ... العقد ...
... مزبور ... مصالحه ... مزبور ...
... بعد از ... زید ... مزبور ... مصالحه ...
است ... مصالحه ... مزبور ... مال ... المصالحه ... نموده
است ... خود ... **جواب** ... المصالحه ... بعد
از ... زید ... سؤال ... مصالحه ... ولکن ... از ... مال مرهون ... مال
المصالحه نیست بلکه مرهون ... در صورت ... صحیح بوده باشد ... از محل کلام خارج
است **سؤال** زید مبلغ معین از مال خود را ... معین ... بعد از ... مرض ...
و ... سؤال ... مصالحه ... خیار فسخ ... خود ... تعیین
... خیار ... فسخ ... خود ... معین ...
... بعد ... مطالبه ... مبلغ مزبور ...
... مطالبه ... **جواب** ... متعارف شده که
... مصالحه ... خیار فسخ ... مصالحه ... صحیح
... خیار فسخ ... منتقل ... شرط ... صحیح نیست ... مخالف ... است ...
... خیار ... مورث ... باشد ... العقد ...
ثابت ... شرط ... العقد ... موجب فساد اصل عقد ...
... عقد ... مصالحه صحیح خواهد
بود لکن خیاری ... مورث ... منتقل بوارث ... خیار منتقل
... سؤال ... مصالحه ... بعد از فوت مصالح ... خیار منتقل ... بوارث ... صغیر ...
... صغیر ... خیار ... منتقل ... صغیر ... باشد پس ...
... صغیر ... خیار منتقل ... بوارث ... مصالحه ... در صورت ... مال ... در حکم مال ... مصالح است
خواهد بود ... طفل ... مال ... مورث ... منتقل ... بعد از فوت ...
اطفال ... طفل ... حکم مال مورث ... بعد از فوت ... حکم مال مورث او
... این مال ... وارث ... اول ... حال ... طفل است
سؤال ... از مال خود ... مصالحه ... طفل ... مصالحه ... خیار فسخ ...
... مال ... خیار ... بوارث ... طفل صغیر ... مصالح
... مال ... زوجه ... طفل صغیر ... طفل ... مصالحه ... شرعا
... خیار فسخ ... فسخ ... مال منتقل ...
... **جواب** سؤال مشتمل ... مصالحه ... عقد مصالحه شرط
... خیار فسخ مصالحه ... انتقال ... خیار منتقل بوارث ...
... انتقال ... خیار ... مورث بوارث ...

بعموم کتاب وسنت واجماع است پس شرط مذکور مخالفست با آنچه در شریعت مقدسه ثابت شده پس باطل خواهد بود بعد از تحقیق این امر میگویم
که [illegible] اشتراط شرط فاسد است ودر ضمن عقد موجب فساد اصل عقد میشود یا نه بلکه همان شرط فاسد است وعقد صحیح
است بنا بر قول اول [illegible] [illegible] اصل عقد مصالحه فاسد خواهد بود بنا بر قول ثانی چنانچه جماعتی از فقها قائل
[illegible] اصل عقد صحیح است لکن خیار [illegible] بود [illegible]
از انقضاء مدت منتقل بوارث او میشود [illegible] سوال بنا بر قول کسانیکه اشتراط شرط فاسد را در ضمن عقد موجب
فساد اصل عقد میدانند کل مال بعد از فوت مصالح منتقل میشود بطفل صغیر او وبعد از فوت طفل صغیر منتقل میشود بوالد او وبنا بر قول دیگر که
فساد مخصوص بشرط است واصل عقد صحیح است والعلم عند الله [illegible] بعد از فوت مصالح جایز [illegible] مصالحه منتقل میشود بوارث او که منحصر است بولد صغیر او
[illegible] طفل صغیر [illegible] انقضاء مدت خیار [illegible] فسخ مصالحه [illegible] ودر صورت فسخ نمودن مصالحه مال در حکم مال
اول که مصالح است خواهد بود [illegible] منتقل میشود [illegible] دیگر [illegible] مابین والد وطفل [illegible]
مصالح وجه انتقال بوالد طفل است که مصالح حین فوت [illegible] بوده [illegible] مقدم است [illegible]
[illegible] سلم [illegible] در صورت [illegible]
طفل [illegible] مصالحه [illegible] منتقل شود [illegible] فوت [illegible] والد طفل مصالحه [illegible]
[illegible] طفل [illegible] مال والد [illegible] فوت [illegible] والد [illegible] کتاب وسنت [illegible]
[illegible] منتقل میشود [illegible]
[illegible] سوال زید
[illegible]
[illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] جواب
[illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] مصالح [illegible]
بوده وهو العالم سوال هرگاه زید در مرض موت [illegible] مصالحه [illegible] صحیح است یا نه جواب صلح صحیح
[illegible] سوال [illegible]
صلح [illegible] جواب در صورت عدم معلومیت [illegible]
[illegible]
در صورتیکه مصالح [illegible] بوده باشد [illegible] بوده باشد

کتاب الصلح والحوالة سوال هرگاه زید متاعی از عمرو ابتیاع نموده باشد ووجه آنرا حواله بخالد بن بکر نموده وبعد هم خالد علیهم
قبول نموده [illegible] باشد [illegible] جواب در صورتیکه حواله [illegible] باشد
[illegible] حواله [illegible] باشد [illegible] سوال [illegible] حواله [illegible]
باشد لکن [illegible] سوال زید [illegible]
بیع [illegible] خالد ضامن [illegible] بیع [illegible]
نیست و بیع شرط [illegible] باشد [illegible] ضامن باید [illegible] جواب هرگاه خالد در ضمن
عقد لازمی [illegible] باشد که هرگاه مبیع مال غیر بوده باشد [illegible] صحیح [illegible] هرگاه مبیع شخص
[illegible] مال غیر بوده [illegible] خالد لازم است [illegible] باشد هرگاه
در ضمن عقد لازمی [illegible] باشد [illegible] لازم است در صورت استحقاق غیر خالد
[illegible] باشد [illegible] خالد [illegible] باشد [illegible] در صورتیکه شخص
باشد که مشتری [illegible] خالد [illegible] باشد وهو العالم سوال هرگاه زید از عمرو طلبکار شود [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] جواب در اینصورت [illegible] زید [illegible]
[illegible] ضامن [illegible] در صورت عدم
[illegible] سوال شخصی [illegible] دکان [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب
هرگاه [illegible] شخص [illegible] دکان [illegible]
[illegible] بالنسبة [illegible] شخص [illegible]
عمرو سوال زید ادعای طلبی از عمرو [illegible] خالد [illegible]
[illegible] عمرو [illegible]
[illegible] خالد ضامن [illegible] جواب هرگاه [illegible] زید طلبکار [illegible] خالد [illegible]

کتاب الشرکة

سؤال مالی عمرو و زید و عبد الغفار نامی بوجه شرکت مخلوط بود و یک سهم عبد الغفار نام شریک شود و چهار سهم عمرو و زید [illegible]

[illegible]

در این صورت دو صیغه کدام صحیح بوده باشد نظر باینکه تصرف در مال ... موقوف باذن مالک است و ارث ... بوده باشد بنابر

این ... سؤال

دو نفر شریک شده باشند ... اصفهان ... مشغول ... باشند و از اصفهان ...

شود ... شریک ...

... معامله ...

... تقسیم ...

شریک ... جواب ...

... سؤال ... صغیر و کبیر ...

... جواب ... سؤال ...

... صغیر ...

... کبیر ...

[illegible]

[illegible]

با اعلام اذن [illegible] است که احداث عمارت در ملک مشترک از مال مشترک باذن شریک نموده باشد [illegible]
[illegible] شخص متصدی عمارت در سهم این شخص که از وکیل او بوده در اینصورت تشکیکی نیست که این عمارت مثل محل مشترک مابینهما خواهد بود صورت
ثانیه آنست که احداث عمارت در ملک مشترک از مال مشترک نبوده لکن باعلام اذن شریک بوده در اینصورت این شخص شریک که غایب بوده ظاهر اینست که
مخیر بوده باشد مابین آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سؤال [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] و هو العالم

کتاب القسمه **سؤال** هرگاه ماهتابی که مشاع کل شرکا حاضر بوده باشد بعضی از شرکا حاضر خواسته باشد که ماهتابی [illegible]
تقسیم نمایند [illegible]
[illegible]
جواب [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible]

متصرف شوند جواب اگر انتقال ظاهر شد و صحت دارد یعنی در بین ورثه در حال حیوة ... که قسمت و مفروض نموده باشند ... سهم مفروض خود را

متصرف شده باشند در حال حیوة بعد از وفات اصل ... ورثه [illegible] که بگویند من این قسمت را قبول ندارم باید حال تقسیم نمایم

بلکه لازم است بمقتضای آن قسمت معمول شود و اگر کلام در اصل قسمت و اشتباه باشد یعنی ورثه منکر قسمت شرعی بوده باشند ... موقوف بر اثبات

کتاب المضاربه

سؤال شخصی نقدی دارد و اجناسی هم دارد و میخواهد اجناس را بعنوان مضاربه بعاملی داده باشد بنوعی که شرعا
بی عیب باشد بیان نمایید و همچنین در صورتیکه مال او مخصوص بجنس باشد و نقد نداشته باشد جواب مضاربه در غیر نقدین که [illegible]
و ذهب مخصوص بوده باشد متحقق نمیشود بلی شرعا تحقق مضاربه در صورت اولی ممکنست بجهت [illegible] اگر نقد را مال المضاربه داده بعاملی که [illegible]
مضاربه در نقد متحقق شود و بعد اجناس را بعامل [illegible] مال المضاربه و عامل [illegible] که اگر [illegible] خود مالک باشد
یا شود [illegible] رب المال [illegible] مال المضاربه [illegible] عامل آن اجناس [illegible] مال المضاربه
ابتیاع نماید [illegible] مال المضاربه [illegible] عوض ثمن اجناس تسلیم رب المال نماید [illegible] مضایقه نماید شرط
نماید [illegible] عقد [illegible] بیع [illegible] شرط [illegible] معین [illegible] رب المال نقد بعامل
داده بعنوان مضاربه [illegible] ابتیاع نماید و مشغول معامله شود و عامل [illegible] مال المضاربه [illegible] بالوکالة
ابتیاع نماید و ثمن [illegible] اجناس [illegible] رب المال [illegible] نقد [illegible] نموده بعامل [illegible] بعنوان
مضاربه [illegible] سؤال هرگاه زید [illegible] بطریق مضاربه [illegible] مشغول معامله بوده
باشد [illegible] شود [illegible] معامله [illegible] نموده باشد [illegible]
[illegible] مال المضاربه [illegible] که [illegible]
[illegible] مطالبه [illegible]
[illegible] مطالبه نماید جواب مطالبه [illegible] محتاج [illegible] نمیشود خصوصا [illegible]
هرکس [illegible] معامله [illegible] نموده [illegible]
[illegible] مال مشترک بوده [illegible] مال مشترک موقوف برضا و اذن کل شرکا است و ورثه مطالبه کل [illegible]
[illegible] بوده باشد مطالبه [illegible] نموده باشد
[illegible] سؤال هرگاه زید [illegible] بوده باشد
[illegible] بوده باشد [illegible] نموده باشند [illegible] عامل
[illegible] بوده باشد [illegible] شریک [illegible] با عامل [illegible] نموده باشد [illegible]
[illegible] معامله [illegible] نفع [illegible] شرعا
[illegible] جواب اگر [illegible] شرکا [illegible] مال [illegible]
[illegible] بوده [illegible] عامل [illegible] بمقتضای [illegible]
[illegible] بمقتضای [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بمقتضای [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] زید [illegible] معامله [illegible] خواهد بود [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] المال [illegible] باشد [illegible] حاصل شود [illegible] رب المال [illegible]
[illegible] اجناس [illegible] بوده [illegible] فروش [illegible]
[illegible] بوده [illegible] فروش [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] سهم [illegible] فروش [illegible]

[illegible] ... جواب ... [illegible]

[illegible] ... سؤال ... [illegible]

[illegible] ... جواب ... [illegible]

[illegible] ... سؤال ... [illegible]

[illegible] ... جواب ... [illegible]

[illegible]

سؤال ... [illegible] ... جواب ... [illegible]

[illegible] ... سؤال ... [illegible] ... جواب ... [illegible]

کتاب الودیعه

سؤال زید امانتی را نزد امینی ... [illegible]

[illegible]

جواب فی الحقیقه ... [illegible]

[illegible]

سؤال ... [illegible]

جواب ... [illegible]

کتاب العاریه

کتاب العاریه

سؤال ... [illegible]

جواب ... [illegible]

[illegible]

سؤال ... [illegible]

جواب ... [illegible]

[illegible]

باشد پس میگوییم در این مقام سه احتمال است اول آنکه عالم است بآنکه وارث ادای دین او را خواهد نمود دوم آنکه عالم است بآنکه وارث ادای دین
نخواهد نمود سیم آنکه نه عالم است باداء و نه عالم است بعدم اداء در صورت اولی ظاهر اینستکه لازم باشد تسلیم بوارث نماید و در صورت
ثانیه در وقتیکه تواند صرف در ادای دین نمود بعد از استیذان از حاکم شرع یا ممکن از استیذان از حاکم و با عدم تمکن در وقتیکه خود
تواند صرف در ادای دین نماید و اما اگر کاه از بابت وصیت نبوده باشد و هم چنین از بابت [illegible] بوده باشد در این صورت بعد از فوت عمرو ظاهر
اینستکه بوارث عمرو تسلیم نماید [illegible] بعد از آن جمله از معطی مال [illegible] مال است جواب از سؤال سیم آنکه لازم بوده بر این شخص
اعلام بان ضعیفه [illegible] پس احتیاطی که ذکر شد ساقط تکلیف شرعی نمیشود اولی اینست قبول این مطلب [illegible] لازم نبود که اظهار
کند این مال است که فلان شخص گفته که باید بشود [illegible] که در وقت تسلیم [illegible] این همان مال است که فلان شخص گفته تسلیم ضعیفه نماید
کفایت میکند و در صورت نبودن حکم تسلیم باولاد ضعیفه که گفته این وجه را بضعیفه [illegible] بعدم جواز تسلیم بان اولاد از آنچه در سابق
مذکور شد ظاهر میشود جواب از سؤال رابع اینستکه اصل این مطلب بچند طریق تصور میشود اول آنکه این جنس [illegible] بوده که مال امانت
با دو هزار و پنجاه بوده دیگر بجهت صاحب امانت بازای ثمن مال امانت [illegible] بوده در اینصورت ظاهر اینست که حق السعی بازای این ثمن نمیتواند اخذ
دوم آنکه این شخص وکیل عالم نبوده که این شخص مشتری که مال امانت [illegible] مال آن شخص است که بجهت صاحب امانت میبایست ابتیاع
بعد از آنکه طلب خود را از جانب صاحب امانت از آن شخص اخذ نمود مطلع شد که این شخص مالک آن جنس میباشد که بجهت صاحب امانت میبایست
ابتیاع نماید بعد همان جنس را از همان وجه که از او گرفته بود [illegible] طلب صاحب امانت از همان شخص ابتیاع نمود بجهت صاحب امانت ظاهر اینست
و چنین صورت اخذ حق السعی میتواند نمود [illegible] آنکه این شخص وکیل عالم بود که این شخص مشتری مالک آن جنس هست و شک کرده بود که چنین
جنس میبایست بجهت صاحب امانت ابتیاع نماید لکن ابتیاع مثل آن جنس را از جای دیگر و از شخص دیگر [illegible] حال صاحب امانت [illegible] هذا
طلب صاحب امانت از آن شخص مشتری گرفت بعد از آنکه [illegible] آن جنس را از آن شخص دیگر ابتیاع نماید [illegible] اعتقاد او [illegible] معلوم شد [illegible]
اعتقاد او بوده چنین نبوده [illegible] آن شخص مشتری ابتیاع نمود خواه با اعتقاد [illegible] این جنس [illegible] صاحب امانت یا با اعتقاد
مساوات در چنین صورت نیز ظاهر اینستکه اخذ حق السعی نتواند نمود [illegible] آنکه این شخص وکیل عالم بود که شخص مشتری مالک آن جنس است و
شک کرده بود که چنین جنس را بجهت صاحب امانت ابتیاع نماید و اعتقاد [illegible] در جای دیگر هم [illegible] لکن [illegible] بوده [illegible] آن جنس
از شخص مشتری بازای طلب که گرفته باشد یا آنکه طلب را از آن شخص بگیرد و بعد از آن وجه آن جنس را ابتیاع نماید لکن [illegible] بجهت آنکه
در اینوقت مستحق اجرت و حق السعی بود و اختیار ثانی نمود بجهت آنکه حق السعی اخذ نماید در اینصورت اخذ حق السعی محل اشکال است نظر بعدم
معلومیت اذن در اعمال در چنین صورت احتیاط در دین مقتضی اینستکه با اخذ حق السعی در چنین صورت [illegible] با اذن [illegible] صاحب امانت حاصل
نماید با اظهار و اعلام حقیقت حال [illegible] و هم چنین در کل حال از آنچه مذکور شد ظاهر میشود اشکال در اخذ حق السعی در صورتیکه
این شخص امین و وکیل عالم بود بآنکه شخص مشتری مال امانت [illegible] مالک آن جنس است که خواهد بجهت صاحب امانت از آن شخص مشتری گرفته
باشد لکن نظر باینکه هرگاه جنس را از شخص مشتری بازای طلب صاحب امانت میگرفت مستحق اجرت نبود و باین جهت ترک اخذ آن جنس بازای
طلب صاحب امانت نمود و اخذ ثمن نمود و جنس را از جای دیگر ابتیاع نمود تا حق السعی تواند اخذ نمود و جهت اشکال همانست که مذکور شد
که از آن عمل و اخذ اجرت در چنین صورت مشخص نیست و با اعلام آنکه صاحب خواهد بود و صاحب مستحق اجرت نخواهد بود والله تعالی عالم بحقایق
الاحکام سؤال ضعیفه گوشواره و دست بندی از ضعیفه عاریه نمود این گوشواره و دست بند از ضعیفه مستعیره مفقود شد تفریط ضعیفه
در آن معلوم نیست از ضعیفه سؤال نموده اند چنین جواب گفته که این ضعیفه مستعیره لازم است از عهده غرامت آن بر آمده باشد اگر چه تفریط
نکرده باشد التماس اینست حکم آن را بیان فرمایند تا رفع خصومت از طرفین شده باشد جواب این مسئله اگر چه محل خلاف است لکن اعتقاد
این خادم شریعت مطهره ضمان و غرامت در صورت عدم تفریط نیست بلکه ضمان و غرامت در صورت تفریط مخصوص است بر اینکه [illegible]

پس اگر کسی جاریه عمرو خواهد اشرفی باشد یا دو پیه ان اشرفی یا دو پیه مفقود شد از مستعیر اگر چه ظاهر تفریط در آن نمود باشد لازم است بر مستعیر
که از غرامت آن بر آمده باشد اما غیر از نقدین حکم آن چنین نیست اگر چه از جنس طلا و نقره بوده باشد پس گوشواره و دست بند که مفروض در
سؤال است اگر ضعیفه تفریط در آن نموده باشد لازم است غرامت آن بر آمده باشد و الا غرامت آن لازم نخواهد بود و قال فی المقنعة لیس علی المستعیر
ضمان فی العاریة الا ان یکون هو قد اوجب ما فی المراسم العاریة علی ضربین عین وورق وغیر ذلک فالعین والورق مضمون علی کل حال وما عداهما
علی ضربین مضمون وغیر مضمون فالمضمون ما یجب ضمانه علی کل حال وما لم یضمن لا یلزمه ذلک فیه الا بالتفریط انتهی وفی الغنیة العاریة علی ضربین مضمونة
وغیر مضمونة فالمضمونة العین والورق علی کل حال وما عداهما بشرط التضمین او التعدی وغیر المضمونة ما عدا ما ذکرناه بدلیل اجماع الطائفة
انتهی وفی الکافی لابی الصلاح وهی علی ضربین مضمونة وغیر مضمونة فالمضمونة العین والورق علی کل حال وما عداهما من الاعیان بشرط التضمین
او التعدی ففی هلاک او نقص او الحال هذه علی المستعیر ضمان ما هلک من المال وقیمة ما تلف من الاعیان وارش ما نقص فان اختلفا فی التضمین
والتعدی فعلی المالک البینة وعلی المستعیر الیمین ولو ردها مع دعوی التضمین علیه وایما حلف حکم بمقتضی یمینه وان اختلفا فی مبلغها او قیمتها اخذ
ما اقر به المستعیر ووقف ما زاد علیه علی بینة او یمین المستعیر وما لیس بمضمون من العواری ما عدا ما ذکرناه من الورق والعین قال فی الشرایع العاریة
علی ضربین مضمونة وغیر مضمونة فالمضمونة العین والورق شرط الضمان او لم یشترط تعدی او لم یتعد وما عداهما لا یضمن الا بشرط الضمان او التعدی
مخفی نماند که مقتضای این کلمات صادره از این اعاظم علمای مذکوره اختصاص ضمان است در صورت تلف اگر چه با عدم تفریط بوده باشد بنقدین
از ذهب و فضه نظر باینکه ورق بمعنی مسکوک است و مسکوک بنا بر معنی طلا مسکوک است قال فی الصحاح الورق الدراهم المضروبة وکذلک الرقة والهاء عوض
من الواو وفی الحدیث فی الرقة ربع العشر وتجمع علی رقین مثل ارة وارین وسرات الرقین یغطی افن الافین وعین العین الدینار وقیل العین التبر ما
کان من الذهب غیر مضروب فاذا ضرب دنانیر فهو عین انتهی والظاهر ان المرجح لتفسیر هو تبر غیر مضروب بعض تبر مضروب ودنانیر و فی
الورق ثلثة لکنه و جمیل الدراهم المضروبة جمعه اوراق و وراق کالرقة جمعه رقوق وعین العین الدینار والذهب وفی المصباح التبر والعین من
من الدنانیر وعین الورق بکسر الراء والاسکان للتخفیف النقرة المضروبة وفی القریبین الورق والورق والرقة الدراهم خاصة وفی المغرب الورق
بکسر الراء المضروب من الفضة وعین العین المضروب من الذهب فمعنی قولهم المضمونة العین والورق علی کل حال آنست یعنی مستعار هرگاه طلا
مسکوک یا نقره مسکوک بوده باشد و تلف شود بر مستعیر غرامت آن لازم است اگر چه تفریط از مستعیر نشده باشد پس ضمانت در صورت
عدم تفریط و تعدی و عدم شرط ضمان مختص بنقدین است و نعم ما عبر الفاضل الحسن بن داود فی تحصیل المنافع قال ولا ضمان الا بتفریط او شرط
او فی النقدین فتهم و فی الایضاح والاقوی عندی انه لا یضمن الا الدراهم والدنانیر و ما عبر بنقدین لیس مراد من [illegible] و ان مثبت در صورت تلف طلا
که تفریط کرده باشد یا عاریه مضمونه بوده باشد پس این مدلول علیه بکلام مقنعه و مراسم و کافی ابی الصلاح و غیره میباشد بلکه ظاهر غنیه
در این دعوی اجماع است و هو مختار الوسیلة ایضا قال و هی ضربان ثمن وهو مضمون و غیر ثمن فهو ضربان مضمون و غیر مضمون فالمضمون
ضربان پس مستفاد از کلام مقنعه و مراسم و کافی ابی الصلاح و وسیله و غنیه و سرائر و تحصیل المنافع و الایضاح اختصاص حکم بضمانت است با
عدم تفریط بدراهم و دینار بر مطلق ذهب و فضه بنا بر این حکم مسطور در گوشواره و دست بند که مذکور شد نمیباشد ثابت نیست بلکه با عدم
تفریط حکم بضمان ثابت نیست و مستفاد از جماعتی الحاق تعمیم است قال فی النافع ولیس علی مستعیر العاریة ضمان الا ان یشترط الا الذهب و
الفضة فانهما مضمونان شرط او لم یشترط و قال فی اللمعة والذهب و الفضة مضمونان شرط فیهما ذلک او لم یشترط و فی النهایة العاریة علی ضربین
ضرب منها یکون مضمونا علی کل حال اشترط ذلک او لم یشترط و هو کل ما کان ذهبا او فضة و یلحق بذلک من استعار من غیره ما لا یملکه فانه
یکون ضامنا له و ان لم یشترط المعیر و یکون المعیر ضامنا ما لصاحب الشیء والضرب الاخر لا یکون المستعیر ضامنا الا ان یشترط المعیر علیه فان شرط
علیه ضمانه ضمن علی کل حال و ان لم یشترط لم یکن علیه اذا هلک ضمانه الا ان یفرط فیها او یتعدی فانه یلزمه ضمانها او فی الجامع العاریة امانة
لا تضمن الا بالتفریط فان ادعی علیه التفریط ولا بینة حلف و ان ثبت التفریط ضمن بالقیمة منذ یوم تعدی و ان اختلفا فی القیمة ولا بینة حلف

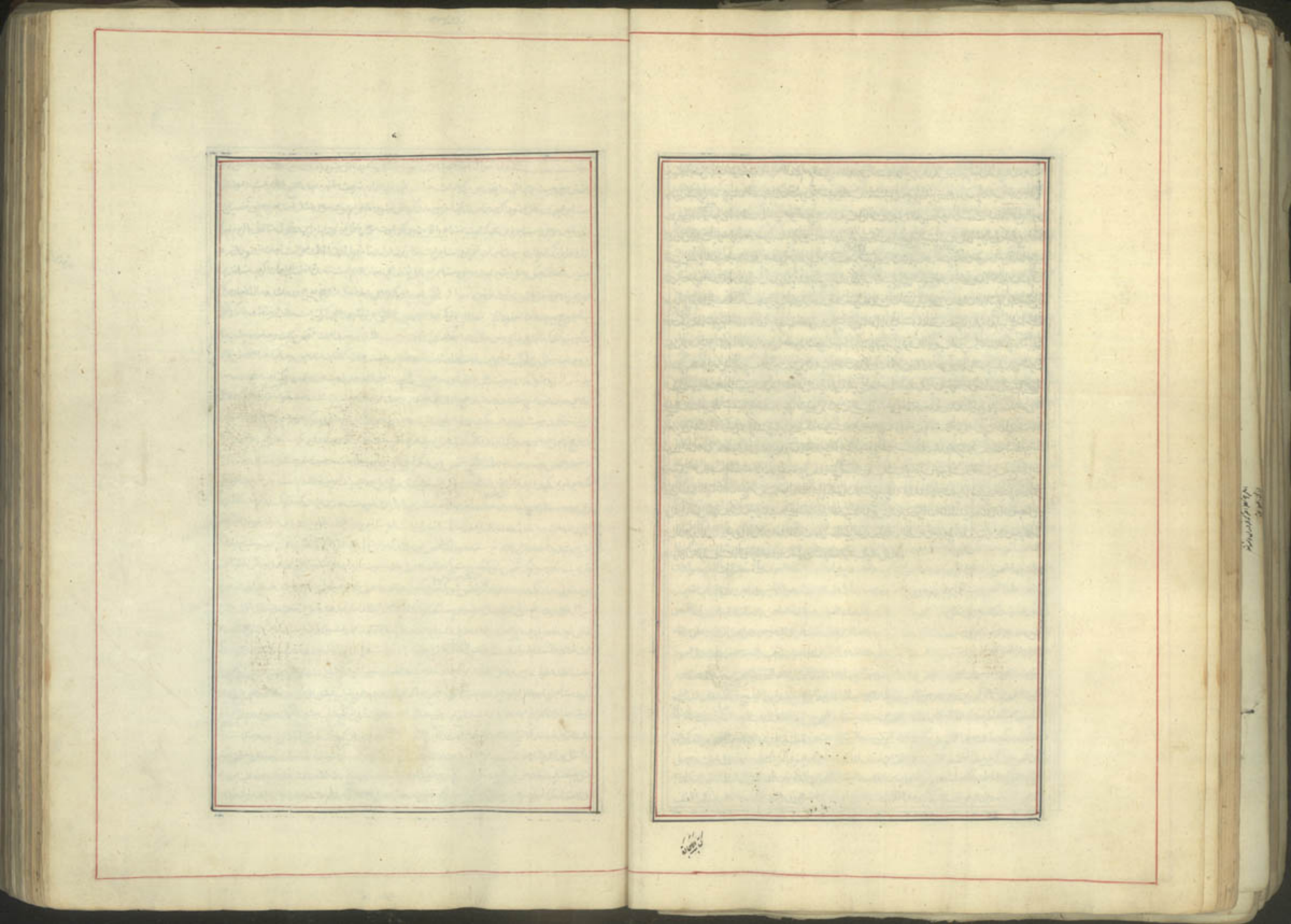
صاحبها فان شرط ضمانها ضمنها الا الذهب والفضة فانهما مضمونان شرط الضمان ام لم يشترط وفي مقدم المهذب العارية على ضربين مضمونة وغير
مضمونة فاما المضمونة فهو ما كان ذهبا او فضة فاما التي ليست بمضمونة فكل ما عدا ذلك الا ان يشترط الضمان فيها وفي الشرائع العارية امانة لا تضمن
الا بالتفريط في الحفظ او التعدي او اشتراط الضمان وتضمن اذا كانت ذهبا او فضة وان لم يشترط الا ان يشترط سقوط الضمان وفي النافع ولا يضمن
الا مع التفريط او عدوان او اشتراط الا ان يكون العين ذهبا او فضة فالضمان يلزمه وان لم يشترط وفي كنز [illegible] او الاستعارة الدراهم والدنانير كانت
مضمونة عليه سواء شرط المالك ضمانها عليه او لا وان كانت العارية في غيرهما لم تضمن على ما سبق وفيه ايضا العارية تضمن في مواضع الاول
اذا كانت العارية الدراهم والدنانير وان لم يشترط الضمان وقد سلف وفيه ايضا لو شرط سقوط الضمان في العارية المضمونة كالذهب والفضة
وغيرهما مما يجب فيه الضمان [illegible] فالاولى السقوط عملا بالشرط وفي عد العارية امانة لا يضمنها المستعير الا بالتفريط في الحفظ او التعدي
او اشتراط الضمان او كانت ذهبا او فضة وان لم يشترط الضمان الا ان يشترط سقوطه وفي دخول المصوغ نظر وفي التحرير العارية امانة غير مضمونة
الا مع التعدي او التفريط في الحفظ او اشتراط الضمان او كون العارية الذهب والفضة اذا لم يشترط سقوط الضمان وفي الارشاد فان نقص
من العين شيء بالاستعمال او تلف بغير تفريط لم يضمن الا ان يشترط [illegible] العارية او يستعير المحرم صيدا او من الغاصب او يستعير ذهبا
او فضة الا ان يشترط سقوط الضمان وفي التلخيص والعارية امانة لا يضمنها المستعير الا ان يكون ذهبا او فضة او يشترط او يكون العين غير مال المالك
او يستعير الصيد وهو محرم او يفرط وفي التبصرة ويضمن مع التلف بلا [illegible] التضمين او التعدي او كون العين اثمانا وفي الالفية المشهورات
العارية اذا لم تكن ذهبا او فضة لا يضمن الا بالتضمين او التعدي سواء كان حيوانا او غيره وقال ابن الجنيد وليس يضمن المعار ما تلف
[illegible] السلعة [illegible] الا ان يتعدى وما كان منها عينا او ورقا او حيوانا ضمن المعار تلف ذلك الا ان يشترط المالك سقوط الضمان عنه لان
الاصل عدم الضمان وانما اوجبناه في الذهب والفضة لتصور النفع بالعارية فيهما فكانهما في معنى الدين انتهى الحكم الثاني انما يحصل [illegible]
وفي اللمعة ويضمن العارية باشتراط الضمان وبكونها ذهبا او فضة [illegible] ظواهر هذه العبارات كون الذهب والفضة مضمونين ولو كانا غير
النقدين [illegible] اختصاص الضمان في صورة انتفاء التفريط بالنقدين فلا ضمان في غيرهما ولو كان ذهبا او فضة فهنا دعويان الحكم
انتفاء الضمان [illegible] شرط الضمان في غير [illegible] والدنانير [illegible]
الضمان والاجماع [illegible] العارية غير مضمونة الا ان يشترط صاحبها الضمان فان شرط ذلك كانت مضمونة [illegible]
[illegible] دليلنا اجماع الطائفة ونصوص معتبرة كالصحيح المروي في التهذيب عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال ليس على المستعير عارية ضمان
والصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن ابن سنان قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن العارية فقال لا غرم على المستعير عارية اذا هلكت الا كان [illegible]
[illegible] الصحيح المروي في الكافي عن عبد الله بن المغيرة عن عبد الله بن سنان [illegible]
عن ابن سنان قال قال ابو عبد الله عليه السلام لا تضمن العارية الا ان يكون قد اشترط فيها ضمان الا الدنانير فانها مضمونة وان لم يشترط فيها ضمانا [illegible]
الصحيح المروي في التهذيب عن محمد بن ابي عمير عن جميل بن صالح عن عبد الملك بن عمرو عن ابي عبد الله عليه السلام قال ليس على صاحب العارية ضمان الا ان
يشترط صاحبها الا الدراهم فانها مضمونة اشترط صاحبها او لم يشترط وهذان الحديثان [illegible] في ان الضمان في العارية
[illegible] مختص بالدينار والدرهم وغيرهما لا يكون كذلك ولو كان من الذهب والفضة وهو الظاهر [illegible]
الاسلام [illegible] بالورق والعين كما في المقنعة [illegible] والكافي والغنية والسرائر [illegible]
من الدراهم والدنانير ومنها ما وقع التعبير فيها بالثمن كما في الوسيلة والنصرة ومنها ما وقع التعبير فيها بالنقدين كما في تحصيل النافع [illegible]
[illegible] ومنها ما وقع التعبير فيها بالدراهم والدنانير كالذكرى والايضاح [illegible] العارية امانة بالاجماع
والمراد [illegible] الا بالتفريط او التعدي [illegible] او كانت دراهم او دنانير [illegible] عدم شمول هذه الاقسام
لمطلق الذهب والفضة [illegible] ومنها ما عبر فيه بالذهب والفضة كما في المقنع [illegible] والمهذب والجامع والشرائع والنافع وغيرهم وشارح التلخيص

والمختلف

والمختلف والمحقق فقول [illegible] وقع التعبير فيها بذلك لكن في بعضها قرينة على عدم شمول الذهب والفضة لمثل الحلي [illegible]
ايرادها في دخول المصوغ نظر ومعلوم انه لو كان المراد من الذهب والفضة [illegible] لكن في نقل الخلاف عن ابن الجنيد وغيره ذكره في مقام الاستدلال
في الاول [illegible] هذا الكلام [illegible] وان عنوان الكلام بلفظ الذهب والفضة لكن في نقل الخلاف عن ابن الجنيد [illegible]
ذكر في مقام الاستدلال ايماء الى ان المراد بما ذكر في الاول هو الدراهم والدنانير فانه حكى عن ابن الجنيد وهو قوله وما كان منها عينا او
ورقا [illegible] انما اوجبنا في الذهب والفضة لتصور النفع بالعارية فيهما فكانهما في معنى الدين [illegible] ومعلوم ان ذلك انما يتم اذا كان المراد من
الذهب والفضة الدراهم والدنانير اذ الظاهر الانتفاع في الحلي [illegible] وفي كلام الفاضل الحسن بن داود ايماء الى ان المراد من الذهب والفضة
في هذا المقام هو النقدان [illegible] في تحصيل [illegible] من الكتاب النافع ولا ضمان الا بالتفريط او شرط الا في النقدين فيضمن بلا اشتراط انتهى
سماه بالاسم المذكور لكونه جامعا للمطالب المدلول عليها بما في النافع والمذكور في النافع كما عرفت هو الذهب والفضة والمدعى فيهما [illegible] النقدان
انما هو [illegible] ان المراد من الذهب والفضة هو ذلك كما لا يخفى [illegible] من ذلك في التنبيه على [illegible] كلام المحقق فانه بعد ان عنون العبارة
المذكورة من النافع قال اعلم ان المشهور بين الاصحاب ما ذكره المصنف وهو مفهوم من الرواية المذكورة وتفصيله [illegible] الاول الضمان بالتعدي والتفريط
وهو اجماعي والثاني ضمان الذهب والفضة مطلقا الا ان يشترط عدمه والثالث الضمان مع الشرط وهو عام في الكل ويكون في النقدين تأكيدا الرابع
عدم ضمان ما عدا النقدين مع الاطلاق الى ان قال والسادس هل حكم المصوغ حكم النقدين في الضمان مع الاطلاق ام لا وجهان احدهما
الضمان لاطلاق النص وثانيهما العدم لان العلة في ضمان النقدين ضعف نفعهما مع بقائهما فاشبها القرض [illegible]
بخلاف الحلي فان الانتفاع به قوي وهو اللبس [illegible] انتهى كلامه رفع مقامه ومن جميع ما ذكرنا تبين ان الضمان في العارية [illegible]
غير تفريط ولا شرط مختص بالدراهم والدنانير [illegible] ولو كان مثل الحلي [illegible] كما عرفت مما اسلفناه [illegible]
[illegible] قال في جامع المقاصد بعد ان عنون العبارة السالفة من القواعد وفي دخول المصوغ نظر [illegible]
[illegible] في دخول المصوغ من الذهب والفضة [illegible] الكلام في دخولها في الحكم [illegible] الحكم [illegible]
الضمان [illegible] المصوغ [illegible] على اليد ما اخذت [illegible] شيخنا الشهيد الثاني في الروضة والمسالك [illegible] بعد ان ذكر عبارة
اللمعة ويضمن العارية باشتراط الضمان وبكونها ذهبا او فضة [illegible] سواء كانا دنانير ودراهم ام لا على اصح القولين [illegible] بين النصوص
المطلقة [illegible] بالنقدين [illegible]
[illegible]
[illegible] الحكم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحكم الشرعي [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الذهب والفضة [illegible] ابن سكان [illegible]
[illegible] عدم الضمان في العارية [illegible] بالاطلاق
[illegible] زرارة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام العارية مضمونة [illegible]
[illegible] الذهب والفضة [illegible] والذهب والفضة [illegible]

الك وان لم يشترط عليك تو... قال في المغرب ... ذهب والصحيح ... في الفقيه ... عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله ع وابي ابراهيم ع
قال العارية ليس على مستعيرها ضمان الا ان يشترط الا ما كان من ذهب او فضة فانهما مضمونان اشترطا او لم يشترطا الا بعد ان يكون الواو في وابي
ابراهيم بمعنى او كما لا يخفى ونحوه ... الاثبات بالامر ... والجواب ان الذهب والفضة منهما وان كانا مطلقين لكنهما محمولان ... القولية
في صحيح ابن سنان السالفة الا الدنانير و... في الحسن كالصحيح السالف عن عبد الملك بن عمرو الا الدنانير والدراهم ان قيل كما يمكن حمل الذهب والفضة على الدنانير
والدراهم لما ذكر يمكن العكس ايضا بان يقال ان المراد من الدنانير هو الذهب ومن الدراهم هو الفضة فما الترجيح قلنا الترجيح امور منها ان حمل الذهب و
الفضة على الدنانير والدراهم تقييد والعكس مجاز والتقييد خير من المجاز لكثرته والحاصل ان ذكر العام او المطلق وارادة الخاص او المقيد منه
شايع ذايع بخلاف العكس فانه ليس في الشيوع والكثرة مثله كيف وقد شاع ... عام وقد خص ... خاص ...
... العام ... ومنها الاعتضاد بالاصل ... المستعير ومنها الاعتضاد
بالاجماع المنقول ... ومنها الاعتضاد بفهم اكثر الاصحاب ...

[illegible]



کتاب الاجاره سؤال اجاره بموت موجر یا بموت مستاجر یا هر دو باطل میشود یا نه و در صورت خلاف این از عقود لازمه
دانستن [illegible] رای عالی در این خصوص بر کدام است جواب نظر در زمان خادم شریعت مطهره اجاره صحیح و لازم است و بموت موجر
و مستاجر هیچیک باطل نمیشود اگرچه جماعتی از فقها فرموده‌اند که باطل میشود خواه بموت موجر باشد یا مستاجر و بعضی تفصیل داده
اند ما بین موجر و مستاجر باین نحو که بموت مستاجر باطل میشود لکن بموت موجر باطل نمیشود بنابراین حرف قول منافی با لزوم اجاره
ندارد نظر باینکه شرط لزوم اجاره حیات موجر و مستاجر است بنابر قول اول و بنابر قول ثانی که ثالث [illegible] اجاره از عقود لازمه
بعنوان الاطلاق پس باطل نمیشود بموت موجر و مستاجر پس عمل بمقتضای اجاره لازم است تا مدت انقضای اجاره اگرچه متعاقدین
هر دو بمیرند حق منتقل میشود بوارث طرفین سؤال شخصی اجیر شده که از برای زید متوفی مثلا حج بعمل آورده باشد و مال الاجاره گرفته
تنها بعزم حج بیرون رفته مفقود الخبر و معدوم الاثر گردیده آیا چنین مستحق اجرت میشود و آنچه گرفته است مال او میباشد یا آنکه وصی زید
مذکور میتواند که [illegible] مال الاجاره [illegible] نماید جواب نظر باینکه بعقد اجاره شخص مالک وجه اجاره میشود بنابر
این وجه اجاره باقی بر مملوکیت موجر است تا خلاف آن ثابت شود و فرض اینست خلاف آن ثابت نشده پس وجه اجاره مال شخص خواهد
بود سؤال زید متوفی شده و وصیت بحجه بلدیه نموده و وصی شخصی را استیجار نموده از بلد میت [illegible] نموده [illegible] رفته [illegible] در سنه جنبه
[illegible] نموده [illegible] شده [illegible] اثبات حج [illegible] الاسلام مراجعت نموده و در حین رواز شدن نصف [illegible] اجاره را گرفته حال [illegible]
از میت [illegible] حجت [illegible] بلدیه [illegible] استیجار نماید یا اجیر اول وصی را وکیل نموده مگر شخصی دیگر را از موضعی که [illegible] استیجار [illegible]
که [illegible] اصل [illegible] و در صورتیکه [illegible] بحجه بلدیه بعمل آورده هرگاه [illegible] نکند چه باید کرد جواب نظر [illegible] فرض در سؤالات
که استیجار [illegible] در سنه [illegible] بود [illegible] التوکیل [illegible] وصی [illegible] ثمری نخواهد بود و [illegible] در صورت مفروضه عمل بمقتضای وصیت نشود که
[illegible] وصی تعیین [illegible] نماید که [illegible] [illegible] وجه حج بعمل [illegible] وجود [illegible] کالعدم است سؤال زید متولی [illegible]
[illegible] بوده [illegible] سالی [illegible] باجاره داده است و وجه اجاره سه ساله را [illegible] دریافت نموده است و در این اوقات که مدت یکسال [illegible] است که [illegible]
منقضی شده است زید متولی [illegible] اجاره سابقه بر قرار است [illegible] و مستاجر [illegible] سابق معامله میتوانند نمود یا آنکه
احتیاج بتجدید اجاره دیگر میباشد جواب در صورتیکه شخص بوده باشد که موجر متولی بوده عمل بمقتضای اجاره لازم است و احتیاج بتجدید اجاره
دیگر نیست [illegible] در صورتیکه شخص شود که [illegible] متولی [illegible] وقف موقوف علیهم [illegible] در این صورت صحیح نخواهد بود لکن اختصاص
بموت متولی ندارد بلکه در حال حیوة او اگر شخص شود که [illegible] متولی [illegible] وقف یا موقوف علیهم بوده چنین [illegible] نخواهد بود
سؤال هرگاه زید [illegible] سعیه [illegible] صالحه نماید [illegible] الملک [illegible] الاجاره [illegible] قبل از انقضاء مدت خالد متوفی و عمرو
مفلس شود [illegible] ادای [illegible] صالحه [illegible] باشد [illegible] زید [illegible] صالحه [illegible] مدت نمایند [illegible] در صورت زید [illegible] کار [illegible] الملک را
وارث خالد [illegible] نماید [illegible] جواب هرگاه [illegible] که خالد اجاره داده [illegible] باشد که
منفعت [illegible] مملوک عمرو بوده [illegible] بوده باشد [illegible] مدت اجاره منقضی نشود عمرو [illegible] ندارد [illegible] نظر باینکه [illegible]
که بموت مستاجر اجاره باطل نمیشود [illegible] در این صورت [illegible] صالحه [illegible] زید [illegible] نمیشود [illegible] خالد [illegible] اجاره
بشود [illegible] عمرو [illegible] اجاره نماید و بعد از فسخ اجاره [illegible] صالحه نماید [illegible] بیشود [illegible] در صورت عدم فسخ اجاره
زید [illegible] نمیباشد که [illegible] خالد [illegible] باشد سؤال زید در زمان [illegible] ملک [illegible] عمرو [illegible] نمود [illegible]
زید منتقل بود [illegible] شده [illegible] زید [illegible] کرده [illegible] عمرو [illegible] باید کرد جواب [illegible] عمرو مستحق [illegible]
المثل ایام تصرف [illegible] سؤال هرگاه زید ملکی را باجاره داده باشد [illegible] سال [illegible] ملک [illegible] عمرو بوده [illegible]
قبل از انقضاء مدت اجاره [illegible] اجاره که منقضی شده سال بعد [illegible] اجاره [illegible] حال [illegible] اجاره [illegible] باشد [illegible]

بکارید و مستاجر [illegible] اجاره سابق [illegible] و زرع نموده است بعد زید [illegible] ملک را اجاره [illegible]

دیگر داده [illegible] زرع محصول [illegible] مستاجر [illegible] فرض [illegible] مستاجر مستحق [illegible]

[illegible] مستاجر [illegible] مستحق اجرة المثل هست یا نه جواب [illegible] مالک [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

[illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

بلی [illegible] جواب عمرو عقد اجاره منفعت عین مستأجر است از وجه عین مستأجر هرگاه مفروض شود مطلق منفعت در عین [illegible] باشد [illegible]
باطل خواهد بود و [illegible] چنین اجاره ذمه مستأجر مشغول بوجه اجاره نمیشود لکن این در صورتی است که وجه مسلم داشته باشد که [illegible]
وجه در آن منفق نبوده باشد و در صورت حکم تسلیم [illegible] محتاج بر اعطاء است سؤال زید [illegible] عمرو را [illegible]
از آن منزل تجاوز نماید و زید [illegible] از آن منزل تجاوز نموده [illegible] یکسال طول کشید [illegible]
نموده میگوید [illegible] اجرة المثل ایام تصرف [illegible] جواب [illegible] محتاج
بر اعطاء است بعد از ثبوت [illegible]

[illegible]

[illegible]

موقوف بر ایجاب و قبول [illegible] بقبول [illegible] بتوان نمود لکن در جانب ایجاب لازم است که لفظ معتبر بوده باشد [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

كتاب الوقف والصدقات بسم الله الرحمن الرحيم وبه استعين واستعد واستعين للخلاص من شدائد يوم الدين

الحمد لله الواقف على سرائر عباده ... الصدقات الجاريات ... والصلوة والسلام على اكمل بريته وسيد انبيائه وعترته ...

من اهل بيته سيما ابن عمه الواقف بمواقف مرضاته اما بعد فيقول العبد ... ابن محمد تقي الموسوي ...

[illegible]

والشرط الاول محض الخلاف فيه ويبقى الحق عندنا واما الثاني ففيه اختلاف الائمة وخلاف … ان الواقف يجوز له ان يشترط … النظر لنفسه في الوقف

وما ذكر ينكشف الحال بما قلنا في المتولي … ان جميع النصوص الواردة الدالة

على اشتراط القبض في الموقوف … الى الواقف … قبل الوقف … المتولي والموقوف عليه واما اذا

كان … [illegible] … الاجماع

المنقول … الاجماع … الكشف … من شرط لزوم الوقف … القبض في

… محمد بن الحسن وقال الشافعي … ليس من شرط لزومه قبل القبض … ان القبض هو التمكين من التصرف …

[illegible]

على خلافه فيكون مخصصا للعموم في موارده والمخصص فيما نحن فيه النصوص المذكورة والاجماعات المنقولة فلا تعارض مقتضاها او انها تفسير بما لا يخل الكلام ولا تخصيص كما هو المفروض فلا بد من المصير الى مقتضاها وهو الظاهر على المستفاد من الآية الشريفة قاعدة كلية وهي ان كل عقد يجب الوفاء به بمقتضاه الا ما اقام الدليل على خلافه فيبقى وفي دلالات بالدليل [illegible] العمل بمقتضاه وهذا هو الوجه في قول من قال ان الاصل في العقود اللزوم فالاصل في المقام بمعنى القاعدة فقد تحقق مما ذكرنا انه يصح الانتصار عليه ولهذا ترى كثيرا من الاصحاب في امثال المقام يتمسكون بالآية الشريفة تصريحا او تلويحا ثم انا بعد الاستدلال بالآية الشريفة في نظير المسألة في المجلد الرابع من مجلدات مطالع الانوار اوردنا على الاستدلال بها بعض الايرادات ثم عقبنا الايرادات بتمهيد الاوضح احكام المراد فلا باس بان نذكر هنا [illegible] في المقام لبيان الايرادات وذكر احكام القصد وتنبيها لما ينبغي التنبيه عليه في اثبات المطلب فنقول من الايرادات احتمالات كثيرة منها ان يكون المراد من العقود فيها العهود كما يظهر مما رواه شيخنا الثقة الجليل علي بن ابراهيم في تفسيره في الصحيح عن عبد الله بن سنان عن مولانا الصادق ع قوله اوفوا بالعقود اي بالعهود ومنها ان يكون المراد منها العقود التي عهد الى اخذها رسول الله ص عليهم كما يظهر ايضا مما رواه في هذا التفسير عن ابن ابي عمير عن ابي جعفر الثاني ع في قوله ع يا ايها الذين امنوا اوفوا بالعقود قال ان رسول الله ص عقد عليهم لعلي ع بالخلافة في عشرة مواطن ثم انزل الله يا ايها الذين امنوا اوفوا بالعقود التي عقدت عليكم لامير المؤمنين ع ومنها ان يكون المراد منها العهود التي عقدها الله تعالى على عباده والزمها اياهم من الايمان به وتحليل حلاله وتحريم حرامه كما في [illegible] قال الله تعالى هي عقود الله التي عقدها على عباده والزمها اياهم فعلى الامر بالوفاء بجميع ما الزم الله على عباده من التكاليف ومنها ان يكون المراد منها العقود الشرعية اعم من ان يكون لازمة كالبيع والاجارة والصلح ونحوها او جائزة كالوكالة والعارية والشركة ونحوها او منها ان يكون المراد خصوص العقود الشرعية اللازمة والاستدلال انما يتم على الاخير دون غيره والحمل عليه دون غيره يفتقر الى مرجح وهو غير معلوم ولو من بل يجب الاثبات ويكفي في فساد الاستدلال قيام الاحتمال وانما قلنا ان الاستدلال لا يتم الا على الاخير لوضوح انه بعد الحمل على الرابع يكون العقود من العقود اللازمة والجائزة فح لا يمكن حمل اوفوا على الوجوب لاستلزامه الجمع بين المعنى الحقيقي والمجازي في استعمال واحد وهو غير صحيح فلا بد من حمل الامر على الرجحان المطلق فلا يمكن التمسك به في الوجوب ومع الحمل على غيره من الاحتمالات الثلثة الاول فلعدم الشمول مضافا الى انا نقول ان الحمل على خصوص العقود اللازمة انما يكون بعد العلم بانها من ذلك فلا يثبت اللزوم من الآية كما هو المدعى فالتمسك بالآية الشريفة في اثبات اللزوم غير صحيح على اي احتمال كان لا يتم المدعى هذا غاية ما يمكن ان يقال في المقام لكنه غير صحيح لان الحمل على خصوص العقود اللازمة وان كان الامر كما ذكر لكنه خلاف الظاهر لوضوح ان اللفظ من الجمع المحلى باللام والحمل على ما ذكر لا يكون الا بمخصص وهو غير معلوم مضافا الى ما ستقف عليه وكذا الحال في العقود الجائزة واللازمة لكون هذا المعنى من المعاني الاصطلاحية التي لا يمكن ان يحمل اطلاقات الالفاظ في الكتاب والسنة واما المعنى الثاني فكذلك ان اريد به الحصر لكونه خلاف الظاهر اللفظ جدا لا سيما الا اللام [illegible] في سنده مقدوح لاشتماله على المعلى بن محمد البصري وقد قال النجاشي انه مضطرب الحديث والمذهب فلا يمكن الاستناد اليه في الحصر سيما بعد المعارضة بما عرفت من الحديث الصحيح الذي فسر العقود فيه بالعهود واما مع عدم الحمل على الحصر فلا مانع فيه ولا يضر بالاستدلال لان الظاهر حمل العقود في الآية الشريفة على العهود المفسرة في الحديث الصحيح الذي ورد من معدن العلم والعترة فيشمل لجميع العقود لان العقد هو العهد المؤكد كما في مجمع البحرين والعقود جمع العقد بمعنى المعقود وهو اوكد العهود وفي الكشاف العهد الموثق شبه بعقد الحبل وفي انوار التنزيل العقد العهد الموثق فعلى هذا يكون العقد نوعا من العهد ولذا قال شيخنا الطبرسي في مجمع البيان الفرق بين العقد والعهد ان العقد فيه معنى الاستيثاق والشد ولا يكون الا بين اثنين والعهد قد ينفرد به الواحد فكل عقد عهد وبعد نقل الطبرسي في مجمع البيان وهو ما ذكر عن ابن عباس الله ورحمه ان اسانيا في التفسير لكن طريق غلط اهل التعبير فالصواب ان يقال فكل عقد عهد ولا عكس لما عرفت من ان العقد نوع من العهد فهو اتم وهو الصادق العقد العهد الموثق ويشمل العهد كل ما عقد الله على عباده والزم اياهم من الايمان به وبملائكته وكتبه ورسله واوصياء رسله وتحليل الحلال وتحريم الحرام والاتيان بالفرائض والسنن ورعاية الحدود والاوامر والنواهي وكل ما يعقد فيها المؤمنون على انفسهم لله وفيما بينهم من عقود الامانات والمعاملات الغير المحظورة انتهى وان ادرج السنن ما يقابل الفرائض فلا كلام مع ارادة الواجب منها او الاعم وما ستقف عليه من جميع ذكرنا يتبين ان العقود في الآية الشريفة تعم جميع العقود الاصطلاحية بل الايقاعات

كالايمان والعهود والنذور ونحوها ان قيل بانها من جملة العقود الجائزة وعدم لزوم العمل بمقتضاها بين قلنا نعم لكن غير ضائر بما نحن بصدده او كلما دل الدليل على جوازه نقول بخروجه من عموم الآية ويكون ذلك الدليل من ذلك دليلا للتخصيص وما سلم عنه والاوفق انحصر ولا يبقى بان الآية الشريفة اشتملت على لفظين احدهما صيغة الامر والاخر صيغة الجمع المحلى باللام وبعد قيام الحجة على عدم الوفاء بمقتضى كل عقد نبين احتمال حمل اللفظين على الظاهر فيهما ووضع المجاز في احدهما فكما يمكن بارتكاب مخالفة الظاهر في صيغة العموم يمكن بارتكاب مخالفة الظاهر في صيغة الامر بحملها على الرجحان المطلق وعلى الاول فان تم الاستدلال لكنه على الثاني لا يتم فاذا قام الاحتمال بطل الاستدلال لانا نقول ان ارتكاب مخالفة الظاهر في صيغة الامر هنا غير صحيح لانه اما يحمل على خصوص الندب او الرجحان المطلق المشترك بين الوجوب والندب وعلى الاول لا يخ اما ان يبقى ان المراد منها خصوص الندب او مع الوجوب وكلاهما غير صحيح اما الاول فلانه لا يخ اما ان يخصص صيغة العموم بالعقود الجائزة او لا بل يحمل على المطلق العقود الواجبة والجائزة وعلى الاول يلزم مخالفة الظاهر في كلا اللفظين ولا شبهة في كونه مرجوحا بالاضافة الى مخالفة الظاهر في احدهما وعلى الثاني يلزم الحكم بندب الواجب بخروج الواجب من كونه واجبا هف واما الثاني فلاستلزامه الجمع بين المعنى الحقيقي والمجازي في استعمال الواحد وعلى الثاني نقول ان الحمل على الرجحان المطلق مجاز وهو مرجوح بالاضافة الى تخصيص الراجح على المجاز الشايع فضلا من هذا المجاز النادر الاستعمال حتى انكر اصل الاستعمال المقطع فيه بعض المحققين مضافا الى ما يتوجه على الوجهين من ان دعوى مذهب الوفاء بمقتضى العقود الجائزة او مجاز الابدية ايضا مع وجه الاطلاق غير مسلم وكيف مع ان من جملة العقود الجائزة الوكالة فمتى شاء ان يتم الوكالة الى ذلك ومتى اراد عزله كذلك ورجحان الوكيل على العزل غير ظ وكذا الحال في العارية والشركة ونحوها واحتمال الحمل على الاباحة لا يخفى ما فيه مما ظهر مما ذكر وغيره فقد تبين من جميع ما ذكرنا حمل صيغة الامر في الآية الشريفة على الوجوب فالزم منه وجوب الوفاء بمقتضى كل عقد فان وجد في الادلة الشرعية من اجماع او غيره ما يقتضي جوازه فقد يكون ذلك من دليل تخصيص العام بغيره كما بقي ان مقتضى عموم البينة على المدعي واليمين على من انكر قاعدة كلية وهي ان كل مدع يلزمه اقامة البينة كما ان اليمين وظيفة كل منكر مع ان الامر في مدع القتل عند تحقق اللوث عكس فيحلف المدعي خمسين قسامة وهكذا الحال في غيره مما لا يخفى على الخبير بمباحث العرف انما هو لقيام الدليل الذي يدل عليه كالصحيح المروي في الكافي من صفوان بن يحيى عن ابي بكر عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال ان الله حكم في دمائكم بغير ما حكم في اموالكم ان البينة على المدعي واليمين على المدعى عليه وحكم في دمائكم ان البينة على المدعى عليه واليمين على من ادعى عليه لئلا يبطل دم من مسلم فيكون مخصصا لذلك وهكذا الحال في بعض الاحوال في محل الكلام فاذا تم دليل على عدم اللزوم الوفاء بمقتضى بعض العقود المطلق او على وقف اللزوم في بعض الاحوال على شرط يكون ذلك مخصصا للعموم في الآية الشريفة لكن لا بد في اقتصار في التخصيص على القدر الذي يكون المخصص ظاهرا فيه لان المقام الاقتصار فيما خالف الاصل على القدر المتيقن الاول كما في العقود الجائزة واما الثاني فكما فيما نحن فيه لقيام الدليل على توقف اللزوم على القبض فيما اذا كان الموقوف تحت يد الواقف وكان امره الى غيره ولم يكن تحت يده لكن يكون القبض وتصرفه على غيره بيد ولم يجعل التولية لنفسه سواء جعلها للغير ام لا كما علم مما فصلناه وامالو لم يكن كذلك فما نحن فيه لو المفروض ان الواقف يوقف بعض املاكه على جهة مخصوصة وجعل التولية لنفسه حال حيوته فلا بد من الحكم باللزوم بمحض تحقق الصيغة عملا بمقتضى العموم في الآية لعدم شمول المخصص بالاضافة اليه فلا حاجة في الحكم به الى القبض وهكذا الحال في غيره مما ستقف عليه والثاني من الامور التي يعول عليه في الحكم باللزوم في محل الكلام في غير الوقف الا على نوع مخصوص للفرق والحيلولة بين الموقوف عليه او ما يؤدي مؤداه هو الصحيح المروي في في عن محمد بن يحيى قال كتب بعض اصحابنا الى ابي محمد ع في الوقف وما روي فيها من الوقف تكون على حسب ما يوقفها اهلها ان شاء الله تم وجه الاستدلال انا نقول انه لم يوقف على جهة مخصوصة تكون التولية غير الواقف وجب انفاذه على حسب ما يقتضيه الواقف اما الصغرى فظاهرة واما الكبرى فللعموم في الصحيح المذكور لكون الوقوف فيه مفيدا العموم الاستغراقي لكونه جمعا محلى باللام فالمستفاد من الحديث قاعدة كلية وهي ان كل ما وقف من افراد الوقف وجب تقديره على النحو الذي قرره الواقف عليه فلو فرض ان الواقف وقف ملكا على المدرسة واهلها او جعل التولية لنفسه نقول ان مقتضى الحديث المذكور الوجوب انفاذ ذلك الموقوف على ذلك النحو المقرر كما يتحقق مخالفته بجعل صرف الموقوف لغير مدرسة واهلها يتحقق بغير التولي بجعل التولية لغير من جعلها الواقف كما يتحقق بجعل الموقوف الوارث والحكم بملكية [illegible] الوقف بل [illegible]

على التقدير الاخير اشد كما لا يخفى على من له ادنى تامل او الحكم بان المقدم من الحديث منحصر في التنبيه على عدم جواز صرف الموقوف الى غير الجهة التي عينها الواقف
لما كان ما شرى من غير الجهة التي وكيف ان المخالفة في صورة الحكم بالانتقال الى الوارث اشد واقوى من تلك الصورة اذ الى الغة هنا اعتبار الموضوع
والحكم هناك باعتبار الحكم فقط ومن قبيل الكلام في كلية الكبرى وانما الكلام في الصغرى بناء على ان صدق الوقف على ما يتوقف على الاقباض و
القبض فما لم يتحقق به الاقباض لم يتحقق ماهية الوقف فلا يمكن ان يقال فما لم يتحقق به الاقباض او وقف حقيقة قلنا هذا الكلام تطويل الشاد لما
عرفت من السلف من ان الوقف حبس الاصل واطلاق المنفعة واتفاقهم على ان اللفظ المعتبر لذلك هو وقفت ... والغرض يتحقق بتحققه تحقق
الوقف قطعا ولذا لك نقول فيما اذا وقف على الموقوف عليه الخاص او العام ولم يجعل الوقف التولية لنفسه لا شبهة في اقتضاء الحديث المذكور
الحكم بلزوم العمل بمقتضى هذا الوقف وعدم جواز تغييره وان لم يتحقق به الاقباض كما لا يخفى لكن لما قام الدليل على جواز الرجوع هنالك عند انتفاء
الاقباض عملنا بذلك الدليل بكون ذلك الدليل مخصصا للعموم الظاهر من الحديث ولكن كان التخصيص على خلاف الاصل فلا بد فيه من الاقتصار
على ما هو الظاهر من النص ... خالف الاصل على القدر المتيقن وقد عرفت مما نبهنا عليه انه اذا لم يجعل الوقف لنفسه ... مندرج تحت
العموم في الصحيح المذكور المشكوك لاندراجه تحت المخصص لعدم ظهور المخصص لعدم جواز التخصيص من غير مخصص فلا بد من الحكم بالاندراج في كل
الكلام على اقتضاء العموم في كلام الامام ثم ... في الحاق الاية على ما ... في هذا المقام ويزيل عنك بعض الشكوك والاوهام في
ذلك من العموم المذكور الصحيح المروي في ... عن جميل بن دراج قال قلت لابي عبد الله الرجل ... ولده وهم صغار الا ان يرجع
فيها قال لا الصدقة لله عز وجل ... الرواة كان ... التفسير بن الحكم قال قلت لابي عبد الله ان والدي
تصدق ... ثم بدا لي ان ارجع فيها ... انما الصدقة لله عز وجل فما جعل لله
فلا رجعة فيه الحديث فنقول الوقف الذي جعل الواقف ... صدقة وكل صدقة لا يجوز الرجوع فيها الكبرى ... ان قوله الصدقة لله عز وجل
ذكر في المقام التعليل للحكم بعدم جواز رجوع الصدقة ... فما جعل لله لا رجعة فيه كما لا يخفى واما الصغرى فهي مع
ظهورها في نفسها يظهر من تتبع النصوص الواردة ... النصوص منها الصحيح المروي في الفقيه عن يعقوب بن يزيد عن
محمد بن شعيب عن ابي الحسن عن ابي عبد الله قال ستة يلحق المؤمن من بعد وفاته ولد يستغفر له ومصحف يخلفه وغرس يغرسه وبئر يحفره وصدقة
يجريها وسنة يوخذ بها من بعد وقد ظهر ان المراد من الصدقة الجارية هو الوقف وقال العلامة ... ان اوله النبوي المعروف اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا
من ثلث ... ولد صالح يدعو له ... به بعد موته وصدقة جارية ... قال العلماء المراد بالصدقة الجارية الوقف والنصوص الموصولة الى
هذا المطلب في غاية الكثرة بل نقول ان النصوص الواردة في باب الوقف اكثرها مشتمل على لفظ الصدقة صريحا او ضمنا ... منها
اما النصوص المشتملة على لفظ الوقف ... الى ما ذكر كما لا يخفى على المتتبع ومنها الصحيحة لمحمد بن مسلم ... وعبيد بن زرارة
الحكم ... ومنها الصحيح المروي في ... عن ابي عبد الله قال تصدق امير المؤمنين علي بن ابي طالب ... في المدينة
في بني زريق فكتب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما تصدق به علي بن ابي طالب وهو حي سوي تصدق بداره التي في بني زريق صدقة لا تباع ولا توهب
ولا تورث حتى يرثها الله الذي يرث السموات والارض واسكن هذه الصدقة ... خالاته ما عشن ... فاذا انقرضوا فهي لذوي الحاجة من
المسلمين ومنها ما رواه في ... عن عجلان بن ابي صالح قال املى علي ابو عبد الله بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما تصدق به فلان ... بداره التي
في بني فلان ... صدقة لا تباع ولا توهب ولا تورث حتى يرثها وارث السموات والارض ... فاذا انقرضوا فهي
من ذي الحاجة من المسلمين ومنها الصحيح المروي ... عن ايوب بن عطية قال سمعت ابا عبد الله يقول قسم رسول الله الفيء فاصاب عليا
ارض فاحتفر فيها عينا فخرج منها ماء ينبعث في السماء كهيئة عنق البعير فسماها ينبع فجاء البشير ليبشره فقال بشر الوارث هي صدقة بتا بتلا في حجيج بيت الله وعابري
سبيله لا تباع ولا توهب ولا تورث فمن باعها او وهبها فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا والحاصل ان الصدقة
في نفسها وان كانت اعم من الوقف لكن الذي يظهر من تتبع النصوص الواردة في امثال المقام ان المراد منها هاهنا خصوص الوقف ولهذا ترى الاصحاب

حملوا

حملوا الصدقة في صحيحة محمد بن مسلم ... عبيد بن زرارة وغيرها مما اوردناه في اول البحث على خصوص الوقف وكلمات الاصحاب فيها اكثر من ان تحصى
منها في المقام فنقول في المقنعة والوقوف في الاصل الصدقات لا يجوز الرجوع فيها ... الوقف والصدقة شيء واحد ... في باب الوقف في الاصل
صدقة وفي ... الوسيلة كتاب الوقوف والصدقات ... هو الوقف ... بذكر ... الصدقة في ذلك المقام غير الوقف فيكون عطف تفسير الموقوف
وفي السرائر كتاب الوقوف والصدقات ... على ثلثة اقسام منها في حال الحياة وواحد بعد الوفاة فالذي بعد الوفاة الوصية وكتاب ...
ذكره ... واما ... الذي في حال الحياة فهما الهبة والوقف ... والصدقة ... او الوقوف ... الصدقة ... ذلك ... فنقول
ان المستفاد من صحيحة الحلبي وغيرها ايضا قاعدة كلية وهي ان كل وقف تصدق فيه التقرب الى الله تعالى لا يجوز للواقف الرجوع فيه سواء تحقق فيه الاقباض
ام لا خرج ما دل الدليل على الرجوع ... وهو ما عرفته ويبقى غيره ... تحت العموم ومن ... ما ... فيه ... انه لم يجز للواقف الرجوع فيه في حال الحياة
لم يجز له ... بعد الممات ... بان الوارث انما يطلب ما تركه المورث ... الامور المذكورة صحيحة محمد بن مسلم السالفة الدالة على ... لا يرجع
في الصدقة اذا ابتغى بها وجه الله عز وجل ... الدالة على ... مما ذكر من ... فيها انما ذكر الحديث في المقام
... الحلبي ... في ... عن محمد بن مسلم عن مولانا الباقر ... في الرجل يتصدق على ولده ... لم يقبضوا حتى يموت
فهو ميراث فان تصدق على من لم يدرك من ولده فهو جائز لان والده هو الذي يلي امره وقال لا يرجع في الصدقة اذا ابتغى فيها وجه الله عز وجل وقال الهبة و
النحلة يرجع فيها ان شاء حيزت او لم تحز الا لذي رحم فانه لا يرجع فيه ... كما في صحيحة جميل المذكورة الا ان ... منها ان ... فيها
بهم ... الصدقة في ... الحديث ... خصوص الوقف ... في ذيله ايضا ... في رواية عبيد بن زرارة ...
صحيحة محمد بن مسلم ... الاصحاب من الحديث ان المراد بالصدقة الوقف ... الشائع ... مر ... الحديث في باب الوقف
كما ... في محلها ان النكرة ... كان ... بين الاول ... ان النكرة المذكورة ... من ان يكون ما ذكر
صريحا او ضمنا كما لا يخفى ... ومنها ... في النحلة والهبة بجواز الرجوع فيهما ... قبل ... ان يضم الموهوب له الموهوب الى نفسه
... المدلول عليه باطلاق قوله ... يرجع فيها كما ان هذا الاطلاق هو المدلول عليه بقوله لا يرجع في الصدقة الى اخره والتصريح ...
... التولية حيزت ام لم تحز ... يؤكد ... ايضا ... اقتضاء الوقف اذا ابتغى به وجه الله عز وجل لا يجوز
الرجوع فيه سواء ضم الموقوف عليه الموقوف الى نفسه ام لا ومنها ان ... في صحيحة جميل ... التعليل ... المذكور في نوع
التعليل فيكون من باب منصوص العلة ... من مورد النص الى ... العلة ... عند ائمة الاصول
بخلاف العموم في صحيحة محمد بن مسلم ... الكلام لقوله لا يرجع في الصدقة اذا ابتغى بها وجه الله عز وجل ... الفعلان ...
او الفضول وان كان الثاني ... هذا الحديث ايضا ... ان كان الوقف لا يجوز الرجوع فيه
ما دل الدليل على الافتقار الى الاقباض ويبقى غيره ... تحت العموم ... تخصيص العام باخراج اكثر ... تسليم ...
... ليس ... اذ ... الذي ... تسليم الافتقار ... الاقباض ... وكان الوقف خاصا سواء جعل التولية للموقوف عليه
او لم يتعرض لامر التولية ... بل ... لم يكن الموقوف الموقوف عليه او المتولي ... فيما اذا كان الوقف عاما ... ذكر ... موضوع
منها ما اذا كان الوقف خاصا وكان تحت يد الموقوف عليه سواء جعله متوليا ايضا ام لم يتعرض لامر التولية ومنها مثله لكن جعل التولية لغير الموقوف
عليه وكان الموقوف تحت يد المتولي ومنها ايضا مثلها لكن في كون الوقف خاصا وجعل الامر التولية لنفسه ومنها ان يكون الوقف عاما وجعل امر التولية
لغيره وكان الموقوف قبل الوقف تحت يد المتولي ومنها مثله لكن جعل التولية لنفسه ... على تفصيل ... في هذا المقال ... المقال ...
في هذا المقال ... في ... منها ... صحيحة محمد بن مسلم المذكورة ... الدليل ... والحلف ... فيها
... في هذا المقام ... في ... الاستدلال ... الصحيح المروي في ... عن زرارة عن ابي عبد الله قال انما الصدقة محدثة
انما كان الناس على عهد رسول الله ... ينحلون ويهبون ولا ينبغي لمن اعطى الله عز وجل شيئا ان يرجع فيه ... وما ... كانت

او هبة خبرت ام لم تخبر [illegible] ان المراد من الصدقة في هذا الحديث اما اعم من الوقف او خصوص الوقف [illegible] القطع بتحقق
الاصل [illegible] انما الصدقات للفقراء والمساكين [illegible] الصدقة [illegible]
[illegible] الصدقات [illegible] على خصوص الوقف [illegible]
[illegible] ان كان ظاهرا في اصل الرجوع [illegible]
جواز الرجوع [illegible] عن ابراهيم بن عبد الحميد عن ابي عبد الله [illegible] قال قال رسول الله [illegible]
[illegible] عدم الجواز [illegible] الجواز [illegible] اللزوم
ومثله الحال في الموثق كالصحيح [illegible] عن ابن بكير عن عبيد بن زرارة قال سألت ابا عبد الله عن الرجل يتصدق بالصدقة [illegible]
في الصحة [illegible] الصدقة [illegible]
[illegible] المراد من الصدقة [illegible] الوقف وعلى خصوص الوقف [illegible]
[illegible] الدليل على جواز الرجوع [illegible] الدليل [illegible] الحكم باللزوم [illegible]
[illegible] النصوص [illegible] كالصحيح المروي [illegible] محمد بن مسلم عن احدهما [illegible] في الرجل [illegible] الصدقة [illegible]
[illegible] الوقف [illegible] الصدقة والاقباض [illegible]
[illegible] الصحيحة [illegible] محمد بن مسلم عن ابي جعفر [illegible]
الرجل [illegible] الصحيح المروي [illegible] عن ابي بصير [illegible] سألت ابا عبد الله [illegible]
الناس [illegible] محمد بن مسلم [illegible]
الناس [illegible] الصدقة [illegible] الاقباض والقبض [illegible] الصدقة [illegible]
[illegible] الوقف [illegible]
[illegible] لزوم الوقف [illegible] الاقباض [illegible]
صيغة الوقف [illegible] المسألة [illegible]
[illegible] تحقق القبض والاقباض [illegible] القبض والاقباض [illegible] الجواب [illegible]
[illegible] الحال [illegible] ايضا [illegible]
[illegible] تحصيل علوم [illegible]
[illegible] املاك [illegible] وقف [illegible]
[illegible] الكذائي [illegible] املاك [illegible]
[illegible] شخص [illegible]
[illegible] ادامه [illegible]
[illegible] قبل از انقضاء [illegible] شخص [illegible]
[illegible] قبل [illegible]
[illegible] **الجواب** [illegible]
[illegible] موقوف [illegible]
[illegible] عموم اوفوا بالعقود [illegible] محمد بن الحسن الصفار [illegible] الوقف [illegible]

تحقق

تحقق آن دلیل که عنوان عموم [illegible] موقوف [illegible]
[illegible] موقوف [illegible] موقوف علیهم داده است وقف لازم است [illegible]
[illegible] تخصیص عمومات لازم است [illegible]
کلام [illegible] تحقق [illegible] لازم است [illegible] عموم میکوئیم [illegible]
[illegible] تحقق وقف [illegible] کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] کما هو المستفاد من الصحیح المروی [illegible]
محمد بن مسلم عن ابی جعفر [illegible] فی الرجل [illegible] الصدقة فی الحدیث
الوقف [illegible] الموقوف علیه [illegible] الوقف لازما
[illegible] الوقف [illegible]
[illegible]

[illegible]

دکسیکه قبض را شرط صحت میداند بلا قبض وقف نمیداند تا این صحیح نمیدانکد و از این معلوم شد که آنچه محقق در عبارات [illegible] الشرایع بیان نموده
بیوجه است بلکه بسیار غریب است [illegible] از این شخص عالم صادر شده چنانچه [illegible] بنظر رسیده [illegible]
[illegible]

اوقاف بواویه [illegible]

بباشد هست باز اگر هست پس ایشان در این صورت بغیر قبض را شرط نخواهند دانست پس کلام این شخص عزیز و اگر اولا در انقسام خلاف اکرده [illegible]
ذکر بنا بر اصطفا و این شخص کلمات مذکوره شامل نیست پس کلمات تمام اوقات اخر بن دلال بر اشتراط قبض در محل کلام نخواهد بود پس تمسک
بکلمات انها در انقسام بی وجه است و ایضا این شخص عزیز قبض را در انقسام شرط باز بلکه میگوید که قبض متولی کفایه میکند اگر گویید
پس حکم باینکه اول در انقسام اکره غیر صحیح و اگر عبدالله با قبض متولی ضرور میدانند و علی العقدیه بی نسبت شد و در داون قول بکفایه قبض متولی
درست نیست اگر نسبت شد و داون قول بکفایه قبض متولی بل یکرجه داده لکن سیاق کلام او دال حق بر این است که در مقام توهم این را ذکر نمود
مجملا بکلام او بعید جهات محل النظام است از عدم تامل شده تحقیق حال مختلف است که گفته شود که کلمات اهل انا الموقوف علیه قبض است شامل
کلام نیست نظر باینکه مراد از قبض در انقسام تخلیه ما بین موقوف و موقوف علیه است مثلا ظاهر است در صورتیکه تولیه وقف در حق خود
واقف بوده باشد پس شرطیه قبض در کلمات ایشان در چنین صورت مفروض است چنانچه اقباض در جمله از عبارات و تسلیم در جمله اخری هر یک
تنبیه بر اینمطلب پس فرق میان ابن حمزه و غیر او ایشان [illegible] بر اینمطلب شده و تصریح و تنبیه بر اینمطلب نمودند بخلاف
دیگران که ملتفت اینمعنی نشده اند بعد از مطلع هر اینچه شد چنانچه صریح در کلام ابن حمزه عدم اشتراط قبض است در صورت مفروض ظاهر میشود عجیب
مطلب از کلمات جمع کثیری از فقها پس نیست خلاف ابن حمزه در این صورت مناسب نیست اگرچه الحیض صادر شده مثلا تامل و در مسلم
و اطراف آنست بعد از آن فرموده معطلا بر اجماع اوله توضیحه دیگر دلالت بر اشتراط قبض [illegible] اصالة عدم لزوم با ترتب الزوال از قبض و آن
دلالت قوی بر اشتراط ذلک بالزوم [illegible] این کلام ظاهر میشود از انقسام در سابق مذکور شد توضیح مطلب تحقیق آنست که گفته شود صریح
در کلام این شخص عزیز آنست که در قبض کلیه بدیع باشد که الزوال موقع سوابع الاعتراض موقوف علیه چنانچه بود خواهد آمد بلکه فرموده که
از انجاب بر این تعبیر موی باجماع کرده اند مراد این است که از دلالت میکند بر شرطیه قبض بر اینمعنی که با جمله اداد خصوص ما نحن فیه ظاهر اگر
مراد اولیت اینمطلب مسلم است بلکه محل اشکال نیست و لکن نافع در محل کلام نیست و اگر ثابت بر جمیع اینچه استمسک و الی باینمطلب خواهد بود
باز پس میگوییم انما اجماعات پس شخص شد که تمسک بانها در انقسام بی وجه است و اما اصالة عدم پس ظاهر است که تمسک باصل در صورت
انتفای نص است و ما بعد از وجود نص پس الذی بأن نیست انهم چنانچه اگر ادله داله بر اشتراط قبض در موارد یکه مدلول انها است عمومیت
تو ان تمسک باصالة عدم شد بلکه قطعا حکم میکنیم بر لزوم عقد نظر باینکه عمومات سابقه و لکن در موارد یکه ادله خاصه دلالت بر اشتراط
قبض نمایند شویم بتخصیص عمومات پس چگونه تمسک میتوانیم شد در حکم بعدم تحقق بامر لزوم باصالة عدم در موارد یکه ادله دال بر اعتبار
قبض شامل انها نیست اگرچه تصحیح این مرادات میگوییم که اگر کسی ملکی را وقف نماید بر کبار اولاد خود من دون اقباض حکم میکنیم بجواز عدول اگرچه بعد
الانقضای یکسال ضایع بوده باشد [illegible] ابن سلام خیر چنانچه اگر فرض کنیم که این اولا نمیشود قطعا حکم میکنیم بر لزوم و عدم جواز الرجوع بمثل
بیان از عقود و تمسک باصالة عدم در حکم بعدم لزوم نمیتوان کرد شد قطعا نظر با عموم فصلا بیان شد اوله داله بر اعتبار قبض شامل آن نیست و اما
حدیث کال الدین فقد اوضحنا الحال بحیث لا یبقی للمنصف ارتیاب توضیح الحال فی بیان هذا الاجمال بتسدیعی ان یقع ان السؤال والجواب
عن المحل المسطور فی ذلک الکتاب هکذا اما ما سالت عنه من امر الوقف علی ناحیتنا و ما یجعل لنا ثم یحتاج الیه صاحبه فکل ما لم یسلم فصاحبه فیه بالخیار
کلما سلم فلا خیار لصاحبه فیه احتاج الیه او لم یحتج افتقر الیه او استغنی عنه فنقول ان الداعی للمورد والتمسک به فی المقام اما الاثبات شرطیة القبض فی
الوقف فی الجملة او الاثباتها فی خصوص ما نحن فیه و علی الاول فنقول ان الدلالة علیه و ان کانت مسلمة لکن التمسک به فی هذا المقام مما لا وقع له
اصلا و من ذی الذی انکره او یعتقد و علی الکل مع کونه من الامور التی استفاضت بها النصوص فالتمسک به فی المقام من الامور اللاغیة
و علی الثانی فنقول ان الدلالة علی المرام ممنوعة لو صح ان یسلم من باب التفصیل فلا بد من التسلیم الیه فهو اما من یقوم مقام الجهة المقدسة
او من یجعله الواقف متولیا للموقوف کما یومی الیه ما روینا فی ذلک المقام من الکتاب مما اوردنا و فیما سلف و علی التقدیرین یکون المستفاد
منه اعتبار الاقباض فیما اذا لم یکن امر الوقف مفوضا الی الواقف فلا وجه للتمسک فی الاعتبار فیما اذا کان مفوضا الیه کما لا یخفی ان لا یبقی ان العبرة

بعموم اللفظ بخصوص المحل فمقتضی الجواب بعد حمله علی العموم ان کل وقف لم یتحقق فیه تسلیم الموقوف والاقباض للموقوف علیه او المتولی یجوز للواقف
فیه الرجوع لانا نقول ان الاثبات بهذا اللفظ فی غیر موضعه لوضوح ان ذلک ان ما یتم اذا لم یکن فی الجواب ما یعطی السؤال صریحا او ظاهرا و فیما نحن
فیه لم یکن کذلک لان قوله فکل ما لم یسلم الی اخره من الشرط المذکور و قوله و اما ما سالت عنه من امر الوقف الی اخره و الجمل الجزئیة الاخری التی هی تتمة لما
ذکره ربطها بالجمل الشرطیة و الربط فی محل و ان لم یکن مذکورا بکسر فی نوع المذکور التقدیر فکل ما لم یسلم من ای الوقف الذی ناحیتنا الی اخره کما
اقتضاه سوق الکلام و علی التقدیر الاول لا اشکال علی ذلک و غلبنا ان المعنی الکلام کل وقف لم یتحقق فیه اقباض الموقوف الی الموقوف علیه او المتولی یجوز
للواقف فیه الرجوع لقول ان التسلیم و الاقباض ظاهر فیما اذا کان امر الوقف الی غیر الواقف فالمستفاد صریح ان کل امر وقف لم یکن امره مفوضا الی الواقف
اذا لم یتحقق تسلیم الموقوف علیه مثلا یجوز الرجوع فیه و هو مسلم فلا دلالة علی اعتبار القبض اذا کان امر الوقف مفوضا الی الواقف فلا وجه للتمسک به
فی محل الکلام او المفروض فیه تفویض امره الی الواقف و غیره یفید ثبوت الحکم المستفاد من الجواب فی القسمین فالملازم منه اعتبار الاقباض و لو فی صورة
ثبوت التولیة للواقف فلا عموم فی الجواب بحیث یوهم ثبوته فی صورة تحقق تولیة الواقف لما عرفت من ان معناه تسلیم الواقف الموقوف الی الموقوف علیه
و المتولی لو ادلیم کما اسلم فصاحبه بالخیار لوضوح ان معناه کلما لم یسلم صاحب الوقف الموقوف الی الموقوف علیه مثلا فالحاصل ان اثبات الاستفصال انما
یقتضی ثبوت الحکم المستفاد من الجواب فی الجمیع محتملات السؤال اذا لم یکن الجواب ظاهرا فی بعضها او اما ما هو کما نحن فیه علی ما عرفت کما لا یخفی
فالحاصل ان الاقباض و التسلیم للموقوف علیه ان اطلق الوقف فلا بد للواقف ان یسلمه الی احدهما الا فی صورة کون الوقف علی الخاص بغیر التسلیم الی
الموقوف علیه فالامر بعیدین الواقف الناظر فی ضمن صیغة الوقف الی الناظر فیما اذا کان الوقف علی الجهة فلو فرض التسلیم لا بد من التسلیم الی الناظر
لیدخل الموقوف تحت تصرفه معلوم ان ذلک انما هو اذا لم یجعل النظارة لنفسه و اما معنی التسلیم للموقوف و الاقباض الی الغیر لما عرفت من ان المقتضی
لاعتبار التسلیم انما هو فی غیر تلک الصورة و العمومات فیه سالمة من المعارضة فلا بد من المصیر الی مقتضاها او مما ذکرنا تبین انه لا یبقی فی المقام من الزام
احد الامرین اما المصیر الی انه لا یجوز للواقف ان یفوض امر الوقف الی نفسه او الاعتبار الاقباض علی سبیل الاطلاق او المصیر الی تجویز ذلک و نفی
اعتبار التسلیم و الاقباض فی غیر تلک الصورة و حیث تقدم علم بما بیناه فی سالف بطلان الاول تعین الثانی هو مستلزم للاعتراف بالزوم فی الوقف
من غیر اقباض و هو الذی نحو و یستفاد علی مرید التوضیح ذلک و مخادم امر زمیر اجبین بخاطر رسید که صاحب این فتوی مطلع بحدیث کال الدین
بوده و بعد التبیهات نجیبین است اگرچه انصاف اینست که در اول وقت باصل کتاب کال الدین رجوع نمودم لکن همین حدیث حقیر از ذهاب وقت که
در فتوی نوشته میشود و در کتاب و سایل بنظر رسید و هم چنین همین مذکورات در کفایه و شرح کبیر هم در این کتاب ندانی نحو بر فتوی رجوع شد
قطعا و لکن چون از اول با سند یعنی تداعیم از مراحی که مذکور شد هذا اللفقات بان نمود و از این جهت که در فتوی تعلیل شد با این عبارت مجملا
جمیع انها مشترکند در صورتیکه موقوف در تصرف متولی بوده باشد بلکه رسم انظار سال به همه توالیهم نیز تامل فاختلاف با معنی منصوص است
بر هم الفاد در اول انصال است و ثانی بوصل علم اینست سال و در عبارات صدیقه و اما ما سلف صحیح فاعل است پس و صاحب خط شریف مخدوم
عزیز ظاهر مناسب است مثال المحقق شریف در حاشیه و در شرح تجرید تصریح نموده بر اینکه سالت در خطبه تجرید بصیغه مبنی مفعول است و اما تمسک
محقق مجلسی بن سالم در انقسام پس توجیه میشود بر اینچه در سابق مذکور شد بنا بر این میگوییم که مراد این است که الحدیث دلالت دارد بر اشتراط
قبض در مطلق وقف حتی در خصوص ما نحن فیه بر این از قرائب امور است چه مستفاد از این حدیث نیست مگر اینکه هر گاه کسی چیزی را وقف نمود
بر کبار اولاد و بتسلیم و اقباض انها بدان ناید مگر وقف و بعد نمود موقوف مثل سایر ترکه واقف در چنین صورت متعلق بورثه خواهد بود و تا اینکه
تولیه وقف داد و افتض نموده بود و حکم در حدیث اشعاری بر این نیست بلکه سیاق حدیث تحقیق اینست که واقف خود متعرض امر تولیه نشده
در این صورت تشکیکی نیست که امر تولیت مفوض بخود موقوف علیه خواهد بود نظر باینکه وقف خاص است و اما دعوی اجماع مرکب در انقسام
بیان ایضا موضع است جهت اینکه اگر مراد این است حکم وقف بر غیر اولاد که شامل وقف بر اولاد است در اینکه وقف خاص است و تولیه در حق
واقف مفوض نیست باجماع مرکب میگوییم که اعتبار اقباض و قبض در انقسام ثابت است باجماع بسیط و تمسک باجماع مرکب حاجت نیست بلکه

مجيت نظر باينكه اجماع مركب مشهور در محل خلاف است مثل اينكه علماء در مسئله كه مشتمل بر جزئيات متعدده بوده باشد مختلف باشند جمعى در آن
مسئله قائل شده باشند [illegible] در جميع افراد آن وجمعى ديگر قائل شده اند [illegible] دليل بر خود ديده ايم كه دلالت ميكند بر [illegible]
احد قولين در بعض افراد آن مسئله در اينمقام حكم ميشود باطلاق ساير افراد [illegible] و در آن حكم نظر باجماع مركب بمثل نجاست [illegible] نجاسات
شهود اينكه نجس ميشود هر [illegible] تعليل بملاقات نجاست [illegible] دليل [illegible] كه دلالت ميكند [illegible] تعليل بملاقات بعضى از
نجاسات در اينمقام حكم ميشود بنجاست جميع افراد [illegible] جميع نجاسات نظر باجماع مركب [illegible] در مسئله منعقد بوده باشد [illegible] جميع
افراد آن [illegible] در اينمقام استدلال [illegible] كه دلالت ميكند بحكم [illegible] در بعض افراد آن در اينمقام الحاق ساير [illegible] اجماع مركب [illegible]
نيست بلكه [illegible] نظر بعدم قول بفصل [illegible] از اجماع مركب [illegible] اينكه
در مقام استدلال [illegible] باشد [illegible] من غير حاجة الى ضميمة من الخارج تمسك بان در اثبات مرام اولى خواهد بود از
چيزيكه [illegible] استدلال موقوف باشد [illegible] كه مفروض نيست [illegible] كه تمسك شود [illegible] السالفة
وهو قوله وان كانوا اكابر [illegible] فلان يرجع فيها لانهم [illegible] الاستدلال هو ان
حاصل [illegible] للواقف الرجوع [illegible] على اولاده الكبار [illegible] ومعلوم ان مفهوم التعليل عام فيفيد جواز الرجوع
فى الوقف فى كل ما انهم لم يتحقق القبض من الموقوف عليه [illegible] نيست كه مورد نص
رجوع [illegible] در صورتيكه وقف بر كبار من اولاده بوده باشد و موت واقف قبل از اقباض و قبض موقوف عليه واقع شده باشد [illegible]
و موقوف [illegible] بوده باشد [illegible] موقوف عليه [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] باجماع مركب [illegible] باجماع مركب در آن مقام [illegible]
موقوف عليه [illegible] بوده باشد [illegible] در جميع موارد وقف حتى در صورتيكه
وقف بر جهة بوده باشد [illegible]
[illegible] بر جهة بوده باشد مثل وقف بر مساجد و مشاهد و مدارس و رباط و قناطر و نحوها [illegible]
قبض نيست [illegible]
امر توليت [illegible]
مثل وقف بر مدارس [illegible]
[illegible]
[illegible] قال فى الجامع [illegible]
[illegible] القبض [illegible]
[illegible] الموقوف عليه [illegible] القبض [illegible]
[illegible] والقبض [illegible]
[illegible] الوقف [illegible] القبض [illegible]
[illegible] الموقوف عليه [illegible]
[illegible] القبض والتسليم [illegible] الموقوف [illegible]
[illegible] الموقوف [illegible]
[illegible] الولى [illegible]

وكان

لو كان الوقف على الاصاغر [illegible] الولى [illegible] فى اللزوم من اقباض الواقف [illegible] للموقوف الى وليهم [illegible] هو المناط فى اللزوم انا نعلم
وانا نقول ان كفاية [illegible] الولى فى الحكم باللزوم [illegible] انما هو لثبوت ولايته على [illegible] على الاصول [illegible] انما
هو بتوسط ولايته [illegible] فى الحكم باللزوم [illegible] الاكتفاء به فيما نحن فيه [illegible] ان ولايته على الموقوف
فى [illegible] ثم [illegible] التفصيل [illegible] فى الارشاد [illegible] ان الحكم باللزوم فى محل الكلام
من غير قبض [illegible] بجميع كتبه [illegible] المقام [illegible] الحال وان كان [illegible] هذا المقام
[illegible] الاقباض [illegible] الوقف [illegible]
وقف ما لا يمكن اقباضه كالعبد الآبق والجمل الشارد [illegible] التسليم وهو شرط [illegible] الوقف [illegible]
الموقوف الى الموقوف عليه [illegible] الاقباض الذى جعل من الشرائط [illegible] وهو [illegible] القابض عليه
[illegible] الاشبه [illegible] عدم [illegible] امر التولية مفوضا الى نص الواقف [illegible] اما القول بعموم هذا الشرط
فى جميع افراد الوقف [illegible] التولية لنفسه كما ذهب اليه ابن ادريس [illegible] العموم فى هذا الشرط
[illegible] فى كثير من كتبه [illegible] التولية [illegible] بشرط التولية لنفسه او لغيره
او يطلق [illegible] والموقوف عليه [illegible]
[illegible] فى هذا الباب [illegible] ان الواقف يجوز ان يشترط [illegible] فى الوقف
هذا القول لو وقف الواقف [illegible] التولية لنفسه [illegible] الموقوف [illegible] هذه الصورة
[illegible] فى ذلك [illegible] الحكم باللزوم فى الصورة المذكورة من غير
[illegible] القبض [illegible] العلماء العظام [illegible] الواقف ان يفوض امر التولية لنفسه [illegible]
بيان الشرط [illegible] القسم الرابع فى شرائط الوقف وهى اربعة الدوام والتنجيز والاقباض [illegible]
يجوز ان يجعل الواقف النظر لنفسه ولغيره [illegible] وان يجعل الواقف النظر لنفسه [illegible]
فى جواز ان يجعل الواقف تولية العين الموقوفة والنظر اليه لنفسه [illegible] صاحب المفاتيح [illegible] الاقباض
[illegible] الشارح [illegible] من كلمات كثير منهم انهم لا يعتبرون القبض فى محل الكلام [illegible]
الولى على [illegible] لو كان الواقف [illegible] من قبض جديد والاقرب [illegible]
القبض من [illegible] الاصحاب [illegible] هو الحكم بلزوم الوقف فى محل
الكلام من غير [illegible] قبض والاقباض [illegible]
فى المقام [illegible] الاجماع المركب [illegible]
[illegible] الاصحاب عدم [illegible] كلام الجامع
الارشاد [illegible] هذا المطلب [illegible] فى هذه الشرط
[illegible] فى بعضها الاقباض وفى بعضها التسليم وفى بعضها القبض [illegible]
[illegible] التسليم [illegible] الاجماع المركب [illegible] ان المراد من القبض فى هذا المقول
هو [illegible] موقوف عليه [illegible] الاجماع [illegible] القبض [illegible]
[illegible] الاقباض والتسليم [illegible] هذا الاختلاف [illegible]
[illegible] الموقف [illegible] جواز رجوع [illegible]

نداده دیگر که والذی [illegible] مقام [illegible] در این خصوص ذکر فرموده [illegible] عدم جواز رجوع صحیح [illegible] که علم رجوع بجهة
حصول القیاس [illegible] مفهوم [illegible] والذی هو الذی بیده [illegible]
[illegible] کلام [illegible] سابق است [illegible] که این شخص [illegible] که اجماع منعقد است
[illegible] شرح [illegible] در مقام بیان [illegible] معلوم شد [illegible]
حال بیان [illegible] کلام [illegible]
[illegible] در صورتیکه [illegible] کلام [illegible] رجوع بجهة حصول القیاس است
[illegible] اول کلام [illegible]
[illegible] لکن [illegible] صحیح [illegible] والحدیث [illegible] الرجل
[illegible] والذی [illegible]

[illegible]

جريان المفهوم بناء على ما سبق العمومات المذكورة المقتضية للزوم في محل الكلام [illegible] الى مقتضاها والحاصل ان [illegible]
اللزوم في صورة كون الموقوف على جهة العامة في تصرف الواقف المتولي وان كان [illegible] كون الموقوف على المولى عليه في تصرف الواقف
الولي في لزوم الوقف يستدعي كما انه يكون الموقوف على الجهة في تصرف الواقف المتولي في ذلك بطريق اولى لكن الاستلزام العدم هنا [illegible] يستلزم
العدم هنا الفرق بينهما وطلب اشتراط القبض هناك [illegible] بخلافه هنا [illegible] يكون عموم التعليل معاضدا [illegible] كون الموقوف على الجهة تحت
يد الواقف المتولي لكن المفهوم [illegible] لم يكن تحت يده ولا معاضد [illegible] يكون المقتضي [illegible] في العمومات بخلاف الاول
[illegible] يكون التعليل معاضدا [illegible] تسليم كون [illegible] الاجماع [illegible] في تصرف المالك وهو غير صحيح [illegible]
الاستدلال [illegible] في محل الكلام لوضوح انه كما يكون العمومات المذكورة مقتضية للجهة كذلك الحال في عموم التعليل في صحيحة المذكورة ومن هذا
التفصيل الدقيق ظهر حال الاجمال في [illegible] الفتوى [illegible] تسليم ثبوت اشتراط بعنوان عموم [illegible]
[illegible] الفتوى [illegible] لكن المقام لم يكن التفصيل [illegible]
[illegible] عدم اشتراط [illegible] عمومات [illegible] اشتراط [illegible]
بر اشتراط [illegible] لوضوح ان انتفاء الدليل على الاشتراط يكفي في نفي الاشتراط وبعبارة اخرى الدليل على التخصيص دليل على انتفاء التخصيص [illegible]
في [illegible] الحكم بالتخصيص [illegible] تخصيص عام [illegible] لازم است [illegible]
[illegible] محمد بن مسلم است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الايجاب [illegible] هذا الكلام [illegible] العقود [illegible]
والقبول وهو غير صحيح لوضوح ان هذا [illegible] هو اصطلاح خاص [illegible] الكتاب والسنة [illegible]
[illegible] المذكور هو الجزم بعدم كون الوقف على الجهة [illegible] القبول في ماهية العقود [illegible]
بعنوان الاطلاق ليست من الامور [illegible] الكلام [illegible] الاصحاب
[illegible] الوقف على الجهة الى القبول مع ان [illegible] الوقف [illegible] من الامور [illegible] المحقق [illegible]
[illegible] الوقف [illegible] القبول [illegible] الوقف [illegible]
لفظ الوقف [illegible] من غير تعرض للقبول [illegible] الايجاب والقبول [illegible]
الشهيدين ايضا [illegible] الاصحاب بعدم افتقار الوقف الى القبول حيث ذكر الايجاب من غير قبول [illegible]
عليه [illegible] القبول بين القطع والتفصيل [illegible] في مباحث العقود بلزوم الاقتران بين الايجاب والقبول
وعدم لزوم اقتران القبض من الموقوف عليه [illegible] بالقبول [illegible] من الايجاب [illegible] اصل الايراد

لزوم

لزوم اعتبار القبض [illegible] الوقف على الجهة العامة [illegible] الواقف [illegible] في خصوص ذلك [illegible]
على وجه الاطلاق [illegible] ان اعتبار القبول في ماهية العقود ليس من الامور البينة [illegible] من جملة من العبارات [illegible]
[illegible] الى [illegible] مباحث الوصايا [illegible]
[illegible] العقود [illegible] خصوص [illegible] غير صحيح بل [illegible]
من [illegible] الوقف تحبيس الاصل وتسبيل المنفعة [illegible] الوقف [illegible] تحقق هذا الحبس
[illegible] على لزوم الوفاء [illegible] كل عقد [illegible] تحت هذا العموم الوقف على الجهة [illegible]
[illegible] الدليل على خروجه [illegible] العموم [illegible] الاستدلال [illegible] خصوص [illegible] در زمان نزول آية
[illegible] در زمان نزول آيه [illegible] مسلم است ولكن
عقد [illegible] در زمان نزول آيه [illegible] مسلم نيست [illegible] تسليم [illegible] در زمان نزول آيه [illegible]
[illegible] مطلق عقد [illegible] بعنوان [illegible] عقد در اصطلاح [illegible]
از ايجاب وقبول [illegible] در زمان نزول آيه [illegible]
[illegible] نيست ولكن كلام [illegible] كه عدم قبولست [illegible]
[illegible] تسليم [illegible] در زمان نزول آيه [illegible] كلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] كه قبض [illegible] وقف [illegible]
[illegible] معلوم شد كه [illegible] عدم اشتراط قبض [illegible]
[illegible] عليهم [illegible] السلام [illegible]
[illegible] معلوم شد كه قبض [illegible] لزوم وقف [illegible]
[illegible] قبض [illegible] اجماع [illegible] قبض [illegible]

تصرف موقوف علیه پس اگر اجماع منقول حجت بودی با نص اجماع در مسئله ثابت شدی حکم باینکه [illegible] کفایت در لزوم وقف میکند [illegible] ولکن
هر دو [illegible] نزد حقیر محل نظر است دوم چنین میدانیم که انعقاد کفایت در تحقق قبض نمیکند چه میبینیم اگر کسی ملکی بر دیگری بفروشد [illegible] مثلا
فاصله باشد میان مشتری و آن ملک و آن ملک مشغول بچیزی از بایع نباشد [illegible] مانعی نباشد و مشتری را امر بتصرف کند این را در عرف قبض
نمیگویند [illegible] که چون این دو مقدمه معلوم شد [illegible]

[illegible]

وخلاف درآنکه وقف موقوف بر قبض است چنانکه بعض عبارات ایشان مذکور شد که مرحوم در همان کتاب در بیان معنی قبض القبض هو التمکین من

التصرف ...

... کالارضین ... التخلیة ...

کالوثاب ... الطائفة ومنهم صاحب ... وقد سمعت عبارته وکلامه فی بیان معنی القبض هذا الاختلاف فی حقیقة القبض علی قولین الاول

به التخلیة ...

المشتری ... والثانی التخلیة فی ... فی الحیوان ... وهذا هو الحق والیه الفتوی

ومنهم شیخنا الشهید الثانی فقد سمعت عبارته ایضا وکلامه فی بیان معنی القبض ...

الواقف عليهم غيره يكون المتولي للقبض عنهم والا لم يدخل في تصرفه والاحتياج الى القبض في صورة كون الواقف هو الولي لحصول الغاية المطلق
من القبض ح وهي كون الموقوف في تصرف الولي مضافا الى امتناع تحقق القبض بالمعنى السالف هناك وهذا الكلام وان كان صريحا في وقف
الولي على اولاده الصغار لكنه مستلزم لعدم الافتقار الى القبض فيما اذا فوض الواقف امر التولية الى نفسه بطريق اولى كما نبهنا عليه فيما سلف وفي الجامع
وشرط اللفظ [illegible] وهو وقفت او حبست او سبلت وتصدقت صدقة محرمة مؤبدة توجب وان قبضه الموقوف عليه او وليه فان وقف على ولده
الطفل صح وهو كالصريح في عدم كون القبض شرطا فيما اذا كان الوقف على ولده الصغير وهو في قوة الاستثناء من السابق كانه قال وشرط الوقف
ان قبضه الموقوف عليه او وليه باختصاص الواقف الا اذا كان الواقف هو الولي وكان الموقوف عليه ولده الصغير فان الوقف فيه غير مشروط
بالقبض ومنه يتضح الحال فيما اذا كان الوقف على المصلحة كبناء المدرسة ونحوها اذا كان امر الوقف مفوضا الى نفسه فان المقتضي لانتفاء اشتراط
القبض هناك متحقق هنا بل بطريق اولى كما لا يخفى ويدل عليه ايضا ما ذكره فيما بعد في صحيح الوقف على المساجد والقناطر الى ان قال وان
شرط الوقف عليه بنفسه جاز فان لم يذكر وليا فولاية الحاكم ان كان الوقف عاما كالمساجد والجوامع او الفقراء وان كان على معين اولاده وهو
رشيد على نفسه والاولية والمستفاد من هذا الكلام من غير شك والابهام عدم افتقار الوقف الى القبض الذي هو تخلية بين المالك وبين
التي هي من التصرف في الموقوف عليه فيما اذا فوض الواقف امر التولية الى نفسه وقال في [illegible] والاشتراط الوقف على الاولاد صغارا والقبض
وكذا الجد والوصي وقد علمت معناه وهو صريح في عدم افتقار الوقف في [illegible] الى القبض فيما اذا وقف على ولده الصغير هو وكذا الجد [illegible]
على صغاره والوصي على الموصى له وقد عرفت ان ذلك انما هو لثبوت الولاية للواقف على الموقوف عليه فبتوسطها ثبت له الولاية على الموقوف وكونه
في تصرفه يغني عن القبض وكذا قال والاشتراط الوقف على صغاره او [illegible] القبض الى اخره وهو صريح في الاشتراط في محل الكلام من غير شك و
ارتياب والاتجهي ان كلمات هؤلاء الاجلة العظام صريحة او كالصريحة في عدم افتقار الوقف فيما ذكرنا الى القبض فالصحيح قول تمام الفقهاء عليهم الرحمة
تخلية ورفع مانع والاستيلاء [illegible] وقبض شرط [illegible] الى ان قول ان احدا من الفقهاء لم يعتبر التخلية فيما ذكرنا [illegible]
[illegible] على المحقق في [illegible] القبض ولو كان [illegible]
الطفل قبضه الولي كالاب والجد والوصي ولو وقف عليه الاب والجد صح لانه مقبوض بيده واشار بقوله ولو وقف عليه الاب والجد صح الى عدم
الافتقار الى القبض [illegible] قوله ولو كان على الطفل قبضه الولي ومن عموم التعليل المستفاد من قوله لانه مقبوض بيده يظهر عدم الافتقار الى القبض
في محل الكلام ايضا كما لا يخفى [illegible]
عليه بقوله لانه مقبوض بيده وقال السيد الاستاد اعلى الله شانه [illegible] في شرح [illegible] المذكورة ولو وقف عليه اي على الطفل
في [illegible] الاب والجد صح ولزم [illegible] في شرح الصغير [illegible] فيما سلف [illegible]
على اولاده الصغار [illegible] القبض [illegible] والحاصل ان المستفاد من اكثر الاصحاب [illegible] كلام [illegible] ابن ادريس [illegible]
الوقف [illegible] فيما اذا فوض الواقف امر الوقف الى نفسه [illegible]
[illegible]
[illegible] وعدم الاطلاع [illegible] الحال [illegible] كون الموقوف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عليه تنها ايجاب فرموده چه دانستی که تمام فقهاء عليهم الرحمة تخليه و رفع مانع را از قبض [illegible] در مقام بيان
معنی قبض ذکر فرموده اين بود که [illegible] مقام فرموده باشند تخليه و رفع مانع را از تصرف موقوف عليه [illegible] لازم اين بود که چنين فرموده
باشند که تمام فقهاء عليهم الرحمة قبض را تفسير فرموده اند [illegible] و رفع مانع از تصرف موقوف عليه [illegible] کلام اين
شخص [illegible] بيان [illegible] که [illegible] فرموده بعضی از اصحاب دعوی اجماع کرده اند بر اينکه قبض [illegible] از تخليه
[illegible] تمام
فقهاء عليهم الرحمة تخليه و رفع مانع [illegible]
[illegible]
[illegible] تمام فقهاء ذکر
فرموده باشند [illegible] کلام [illegible]
فقهاء تصريح فرموده اند [illegible]
[illegible] منقول [illegible] غير منقول کذا
[illegible] اجماع [illegible] کل فقهاء [illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible] در مقام [illegible]
کل فقهاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الموقوف عليه [illegible]

في كرة حيث قال الاصح وقف ما لا يمكن اقباضه لان الاقباض شرط في صحة الوقف من بناء ما تقدم فلو وقف على الغير ما هو مقبوض في يده اما بايداع او
عارية او غصب او غيره فالاصح لان حقيقة القبض موجودة ولا يفتقر الى مضي زمان يمكن القبض فيه ولو حل غير المتبت فان القبض صحيح والا بطل و
في موضع شهادة الامر على لزوم الوقف فيما اذا كان على المساجد في صورة المفروضة منها قطعا او بغير ذلك لظهور شمول الاجارة ايضا كما لا يخفى
قوله ولو وقف على غير المتبت الى اخره واوضح ان مقتضاه انه لو وقف على المتبت لم يفتقر الى الاقباض وكذا يتخذ الشهيد الثاني وجماعة في
لما كان المعتبر من القبض رفع يد الواقف ووضع يد الموقوف عليه وكانت يد الولي بمنزلة يد المولى عليه كان وقف الاب والجد وغيرهم من الاولياء
فيما للطفل لما في يده على مولى عليه مقتضيا بالايجاب والقبول لان القبض حاصل قبل الوقف فيستصحب وينصرف الى المولى عليه بعد لما ذكرنا والظاهر
عدم الفرق بين القصد بعد ذلك الوقف القبض عن المولى عليه الوقف وعدمه لتحقق القبض الكلي الحاصل ودليل على ان يد من يختص اليه له
وفي بعض ما ذكرنا لو كان الموقوف تحت يد الموقوف عليه قبل الوقف بوديعة وعارية ونحوهما لوجود المقتضي الصالح وهو القبض فان استدامته
كالابتداء انه لم يكن اقوى والدليل على اعتباره كونه [illegible] ابعد الوقف وغريب من مالك الكفاية وشرح المفاتيح وغيرهما والحاصل ان المسألة مما
لا يبقى الاشكال فيه و[illegible] في اثبات لزوم الرجوع في مباحث الهبة فهنا ايضا كالوقف من الافتقار الى القبض قال العلامة في التحرير ان وهب
على المساجد صح والقواعد ولو وهب ما في يد المتهب صحت ولا يفتقر الى تجديد القبض ولا الاذن ولا مضي زمان يمكن فيه القبض وفي [illegible] او كان
له في يد غيره مال وديعة او عارية او كان غصبا فيه لمالك منه صحت الهبة ولزمت ان كانت مما يلزم بالقبض لانه في يد المتهب فكان مقبوضا ولا
لم يفتقر الى تجديد اقباض ولا مضي زمان يمكن فيه اقباض وهو اشهر الروايتين عن احمد قال الشافعية ان اذن له في القبض ومضى زمان يمكن
فيه القبض تمت الهبة [illegible] فتبين من جميع ما ذكر ان الحكم بلزوم الوقف في الصورة المفروضة من غير افتقار الى قبض مما لا يبقى الشك فيه وكذا
الحال في القسم الثاني لبعض ما ذكر بل الحكم فيه اشكل من السابق من بعض الوجوه وكل من صرح باللزوم في القسم الاول يلزمه الحكم به في هذا
القسم لوضوح ان حكمهم باللزوم هناك انما هو لكون الموقوف تحت يد الموقوف عليه الذي دلت الادلة الشرعية على لزوم الاقباض الموقوف عليه
لو لم يكن تحت يده ايضا وان لم يقع التصريح به في كلامهم والتصريح به في كلماتهم اذا كان الوقف على مصلحة لا بد من اقباض الموقوف الى من يتولى امر
واللازم مما ذكروه في هذا القسم عدم الافتقار الى الاقباض فيما اذا كان الموقوف تحت يد المتولي وانما قلنا ان الحكم هنا اسهل من القسم الاول لانه
لو لم يكن المستأجر فيه موقوفا عليه لم يكن موقوف عليه سواه حتى يتحقق منه القبض لم يمكن الحكم بلزوم الوقف فيه بل وجب [illegible] المقتضي
للادلة الشرعية في مثله الافتقار الى القبض والقبض [illegible] في القسم الثاني فان المفروض فيه ان الوقف على جهة لم يكن المستأجر فيه ممن يعرض اليه
امر الولاية لم يكن الحكم باللزوم فيه بعيدا كما هو الظاهر من الحلبي كما عرفت مما سلف لامكان ان يقال ان الادلة الدالة على اعتبار القبض في الوقف انما هو اذا
كان الموقوف عليه قابلا للقبض كما لا يخفى [illegible] واما اذا لم يكن في المفروض فلان الادلة العامة على لزوم العمل بمقتضى كل عقد [illegible]
فيه من غير معارض للمعارضة فلا بد من المصير الى مقتضاها وستعرف في القسم السادس ما يزيد توضيحا لهذا المطلب واما القسم السادس اعني الثالث اي
كان الوقف على مصلحة وكان الموقوف هو العين المؤجرة وكان امر الوقف مفوضا الى الواقف كما هو المفروض في محل السؤال فقد عرفت ظهور الحال مما ذكر
في هذا المقام ومما سلف لكن نقول تاكيدا للمطلب وازالة الغفلة عن الغافل ان الحكم باللزوم هنا ايضا مما لا يبقى الاشكال فيه لوجود المقتضي له
[illegible] وانتفاء المانع للقطع بانتفاء الادلة الدالة على اعتبار الاجارة بنفسها كما لا يخفى وكيف مع تلك فقد عرفت الصحة واللزوم في الصحيحين المذكورين
مع تحقق الاجارة المانع لصورة انتفاء الاقباض المعتبر في الوقف فقد علمت مما ذكرنا [illegible] فيه الجواب حاصل ان اعتبار الاقباض في لزوم الوقف
ليس من الامور العقلية بل من الامور الوضعية [illegible] اعتبارها [illegible] على مدلولها ومقتضاها وعلى الموارد التي لم يكن [illegible]
[illegible] فيبقى الحكم بلزوم الوقف فيه ايضا وقد قال الحلبي وابن حمزة بل ظاهر [illegible] من كلام المتأخرين اما الحلبي فلما عرفت من تصريحه بان الوقف
على المصلحة محكوم باللزوم من غير حاجة الى اقباض وقبض وانما الافتقار اليهما فيما اذا كان الوقف على من يصح منه القبض وقد عرفت المفروض في
محل الكلام كون الوقف على مصلحة لا يصح منها القبض فمقتضى كلامه هو الحكم باللزوم مع عدمه واما ابن حمزة فلما عرفت من تصريحه بان شرطية [illegible]

الا لم يعوض الواقف تولية الوقف الى غيره واما استفادة المطلب من كلمات المتأخرين فلانهم على طائفتين احديهما ان المعتبر في الوقف الاقباض كما
تحصل من العبارات والتسليم كما في [illegible] والقبض كما في الثالثة وقد عرفت ان المراد من القبض في هذا المقام هو التخلية بين الموقوف ومستحقه سواء
كان موقوفا عليه او متوليا وهو المراد من الاقباض والتسليم لظهور ان المراد اقباض الموقوف وتسليمه الى مستحقه فالمال فيهما واحد وان كان اللفظ
متعددا والمطلب الثاني انه يجوز للواقف ان يفوض تولية الوقف الى نفسه وقد سمعت دعوى نفي الخلاف في ذلك من العلامة في التذكرة [illegible]
مثلا انما يكون [illegible] امر الوقف الى غير الواقف ففي صورة كون امره اليه لا معنى لذلك فحاصل هذا يكون مقتضى كلماتهم هو الحكم باللزوم في الصورة
المفروضة من غير حاجة الى ما ذكر وهو المطلوب فالحكم بلزوم الوقف في الصورة المفروضة مما دل عليه بالادلة الشرعية ومقتضاها [illegible]
[illegible] المسألة يتوقف على مزيد توضيح فيه انك قد عرفت ان الامر من الوجه المذكور وان كان كما ذكر لكن هنا مانع من وجه اخر وهو ان العين المستأجرة
لا يمكن الانتفاع بها قبل انقضاء مدة الاجارة وقد عرفت ان الوقف هو حبس الاصل واطلاق المنفعة والظاهر منه ترتب المنفعة على جهة الوقف بمحض
تحقق الوقف وهو [illegible] تحقق الوقف في اثناء مدة الاجارة غير محقق قلنا هذا غير صحيح لوضوح انه [illegible] وكيف مع انه [illegible] تحقق الوقف [illegible]
المنفعة عليه [illegible] على عدم اشتراط فورية الاقباض فهناك قد تحقق الوقف ولا تحقق الاقباض الا بعد مدة [illegible] في صحة
الوقف [illegible] ما نحن فيه ايضا كذلك قال في التذكرة يصح وقف كل عين ينتفع بها مع بقائها [illegible] ولو
حين [illegible] وكذا الشجرة الصغيرة والارض البيضاء والشاة الصغيرة والحاصل ان لزوم ترتب المنفعة على عقد الوقف حين وقوعه [illegible]
[illegible] ايضا هذا تحقيق الحال في اصل المسألة ان الحكم بصحة الوقف ولزومه فيما اذا وقف العين المؤجرة على مصلحة ويفوض
التولية الى نفسه [illegible] في خصوص المفروض في السؤال فان الحكم بالصحة فيه اسهل لان المفروض ان الوقف بعد الاجارة [illegible] المستأجر
[illegible] الاجارة في بناء المدرسة في [illegible] الوكيل [illegible] الملك في المصرف المذكور ثم وقف الاملاك المذكورة حال كونها في يد المستأجر
الوكيل من الواقف المتولي للوقف في مصرفها [illegible] الموقوف في يد وكيل المتولي للوقف وان لم يكن وكيلا في قبض الموقوف [illegible]
لكنه وكيل في [illegible] الملك الموقوف في صرفه في بناء المدرسة التي وقعت الاجارة [illegible] الواقف بالاجارة واما القسم الرابع
اي يكون الموقوف هو العين المؤجرة [illegible] المستأجر ولم يفوض تولية الوقف الى المستأجر والقسم الخامس ان يكون الموقوف المؤجر وقفا على
مصلحة ولم يكن امر الواقف الى المستأجر ولا الى الواقف بل الى غيرهما لكن يتحقق الاقباض في القسمين بعد انقضاء مدة الاجارة فالظاهر في القسمين في
الحكم لزوم الوقف ايضا بعد تحقق الاقباض اذ ليس فيهما الا الاخلال بفورية الاقباض بعد القبض والظاهر انه غير ضائر [illegible] التراخي بين العقد والاقباض
[illegible] باللزوم ايضا [illegible] وجامع المقاصد والتنقيح [illegible] وغيرهم قال في التحرير لو وقف [illegible]
[illegible] الواقف قبل القبض بطل الوقف لوضوح ان مقتضاه انه [illegible] قبل الموت [illegible] ولو تخلل فصل طويل بين العقد والقبض [illegible]
[illegible] الكلام السالف من الحلبي [illegible] على [illegible] الوجوه المذكورة والشهيد [illegible]
[illegible]
الى القبض [illegible] العقد [illegible] التراخي في الوقف اسهل [illegible]
الايضاح [illegible] الى جواز التراخي [illegible] جامع المقاصد [illegible] عدم الاشتراط [illegible] التنقيح [illegible] الاشتراط فورية
[illegible] العقد جاز [illegible] والاقوى انه لا يشترط فيه الفورية للعقد للاصل وانتفاء دليل يدل عليه [illegible] بعدم صحة وقف العبد الابق
لتعذر التسليم [illegible] لكن يشكل بان القبض [illegible] غير فوري [illegible] فيصح الوقف [illegible]
طال الزمان [illegible] فورية [illegible] الكفاية والاقوى عدم اشتراط الفورية للعقد واحتمل [illegible] ذلك [illegible] في شرح
المفاتيح في وقف العبد الابق والبعير الشارد [illegible] على المنع لتعذر اقباضهما وتسليمهما الى الموقوف عليه واستقرب الشهيد [illegible] مع امكان
تحقق الاقباض فان حصل ذلك [illegible] لعدم لزوم فورية الاقباض والمسألة [illegible]

ولذا قد ادركوا ان الزام [illegible] بموت [illegible] لو صح ان المستفاد منه انه لو تحقق القبض قبل موت الواقف يكون الامر لو تاخر القبض من
وشله [illegible] القوليه [illegible] ولو كان ابنا لم يسلمها اليهم ولم [illegible] فلان [illegible] الانهم لا يجوز [illegible]
عنه [illegible] يمكن استفادة الزام منه في موضعين احدهما التعليل [illegible] الجائز اي ضم اخذ الموقوف من الواقف [illegible] الفصل
بين العقد والاخذ ام لا والثاني قوله لم يسلمها اليهم [illegible] ذلك [illegible] فنقول لو وقف العين [illegible]
على معين او [illegible] الموقوف عليه والمتولي بعد انقضاء مدة الاجارة يكون الوقف صحيحا [illegible] من غير اشكال واما القسم [illegible]
اي لو وقف العين الموجرة على الموقوف عليه المعين ولم يتحقق الاقباض الى ان مات الواقف [illegible] وان كان الوقف باطلا لكن [illegible]
في ذلك [illegible] لو كان الموقوف غير العين الموجرة [illegible] ولم يتحقق الاقباض الى ممات الواقف يحكم بالبطلان [illegible] في ذلك
[illegible] مذكور [illegible] مذكوره [illegible] بحكم [illegible] وبطلان والحق [illegible] موجره [illegible]
[illegible] في اجارة العين الموجرة [illegible] المورد من
[illegible] صحيح [illegible] العلامة [illegible] الاجارة يكون
هذا الوقف باطلا [illegible] كعلامه [illegible] صحيح [illegible] مستاجر صحيح [illegible]
قبض واقباض بالاجارة [illegible] صحيح [illegible] بطلان [illegible] عدم امكان [illegible]
في ذلك [illegible] هذا الدعوى [illegible]
[illegible] الاحكام [illegible] العلامة [illegible] المستاجر [illegible] على المستاجر
[illegible] المستاجر [illegible] الوقف [illegible] معين [illegible]
وتحقق الاقباض بعد انقضاء مدة الاجارة [illegible] المستاجر وصحة الوقف [illegible] المذكورة لا يمكن ان [illegible]
من [illegible] الكلام فيما اذا وقف العين الموجرة لا على غير المستاجر ولم يتحقق [illegible] يحكم بفساد [illegible]
[illegible] الوقف بغير العين الموجرة [illegible]
[illegible] الدعوى المذكور [illegible] الدعوى [illegible]
من [illegible] على صحة وقف العين الموجرة في بعض الصور [illegible] هذا المقام فنقول [illegible]
[illegible] ان القبض [illegible] بالشرائط المذكورة [illegible]
في الحال [illegible] صحة الوقف [illegible] المستاجر [illegible] القبض [illegible] لزوم الوقف [illegible]
[illegible] القبض الى [illegible] صحة الوقف في جميع الصور [illegible] الوقف [illegible]
[illegible] الى جواز وقف العين الموجرة [illegible] صحة الوقف العين الموجرة من الامور المسلمة [illegible] وقف الورثة للموصى [illegible] الوقف
المستاجر اي كون المالك العين الموجرة [illegible] على صحة الوقف في الموصى [illegible] المستاجر اي كون المالك العين [illegible]
[illegible] على صحة الوقف في الموصى [illegible] هذه العبارة [illegible] الوقف للمستاجر [illegible]
[illegible] من الامور المسلمة [illegible] العبارة المذكورة [illegible] على عدم صحة الوقف
من المستاجر في [illegible] القائل [illegible] الواقف [illegible] منفعة [illegible]
العبد الذي استحقت منفعته على التابيد [illegible] العين الخالية من المنفعة كذا
[illegible] المنفعة من [illegible] العين [illegible] المستاجر [illegible] في هذا
الكلام [illegible] صحة الوقف الموجر [illegible] العبد الذي استحقت منفعته على التابيد [illegible] التابيد

الاصوب المنع [illegible] جواز الوقف فيما الزام [illegible] منفعة تابيد بل [illegible] الوقف في [illegible] العين الموجرة ايضا
[illegible] التقرير [illegible] الظهور [illegible] الموردين [illegible] ان يكون
المستاجر في [illegible] اسم المفعول [illegible] العبارة [illegible] الوقف من المستاجر [illegible] المالك [illegible]
[illegible] المستاجر [illegible] المستاجر في [illegible] وهو الموصى [illegible] الحكم [illegible] صحة الوقف [illegible]
[illegible] على الاطلاق [illegible] من الموصى [illegible] الورثة [illegible] الوصية [illegible]
[illegible] الصورة [illegible] السابقة [illegible] الذكر [illegible] في جامع المقاصد [illegible]
الوصية [illegible] صحة الوقف [illegible] العين [illegible] منفعة [illegible] كلام الاصحاب [illegible]
من [illegible] في صحة الوقف [illegible] الصورة [illegible] الوقف على الموصول [illegible]
لكن يكون التولية [illegible] الواقف [illegible] الموقوف عليه [illegible] انقضاء مدة الوصية [illegible] بكلام
الاصحاب [illegible] الوقف للورثة الموصى [illegible] المستاجر [illegible]
اسم المفعول [illegible] الوقف للورثة للموصى [illegible] المالك [illegible] المستاجر [illegible] الكلام ان [illegible]
[illegible] من الامور المسلمة [illegible] مستاجر [illegible]
[illegible] مستاجر [illegible] قبض واقباض بالاجارة [illegible]
[illegible] عين مستاجر صحيح [illegible] مستاجر [illegible] قبض واقباض [illegible]
[illegible] وقف [illegible] صحيح [illegible] مستاجر [illegible] وقف [illegible]
[illegible] قبض واقباض [illegible] مستاجر [illegible]
[illegible]

خصوص العلی الاعلی [illegible] نعوذ بالله رب العالمین و بعد از آن فرموده ما نحن فیه بعد از تسلیم اشتراط قبض [illegible] تسلیم [illegible]
میکند و در تحقق شرط صدق [illegible] موقوف در تصرف [illegible] است بعد از تحقق الی آخر کلام تا تمام است [illegible]
و در اجاره و دیگر [illegible] است [illegible] میکند و انواع [illegible] میکند [illegible] در قبض مالک و در تصرف اوست [illegible] زید ملک [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اینکه [illegible] باشد [illegible]
ملک [illegible] است خواهد [illegible] ملک و در تصرف [illegible] سبب [illegible] باشد و این دلیل تصرف
نیست یا حکم خواهد کرد [illegible] در تصرف عمرو است [illegible] زید خواهد بود [illegible] خواهد خلاف اجماع [illegible] و اگر [illegible] گوید پس
معلوم میشود [illegible] کردن و امثال آنها تصرف است [illegible] ملک [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شود [illegible] بیان [illegible] نیست [illegible] شود که [illegible] قبض در انضمام [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] و محقق شد [illegible] عبارت [illegible] و تسلیم است
[illegible] الاطلاق [illegible] الوقف [illegible] است [illegible]
است [illegible] در انضمام [illegible] قبض [illegible] نیست [illegible] است [illegible]
مذکور شد پس [illegible] الاصحاب رضی الله [illegible] شروط قبض است [illegible] مذکور شد [illegible]
[illegible] دعوی اجماع [illegible] کلام ایشان [illegible] شد [illegible] در دعوی [illegible]
[illegible] الوقف [illegible] مذکور [illegible] وقف نیست [illegible]
محل [illegible] مذکور شد [illegible] دعوی [illegible] مذکور شد [illegible] ادریس [illegible]
[illegible] قال [illegible] الوقف من الموقوف علیه [illegible] الوقف [illegible]
[illegible] الشرط [illegible] القبض شرطا [illegible] القبض شرطا [illegible]
[illegible] الشرط [illegible] الشرط [illegible] ان اللازم هو [illegible]
[illegible] لزوم [illegible] التخصیص [illegible] الاصل [illegible] الوقف [illegible]
[illegible] قبض الموقوف علیهم الی ان مات الواقف [illegible] الولیة الوقف [illegible] الواقف [illegible]
القبض [illegible] الی الواقف [illegible] الوقف [illegible] الولیة [illegible] الی الواقف [illegible] التسلیم
الموقوف [illegible] الواقف [illegible] الواقف [illegible] الموقوف [illegible]
الدلیل علیه [illegible] الاصحاب [illegible] العلامة [illegible] الولیة [illegible] اللازم [illegible]
[illegible] التسلیم الموقوف [illegible]
الدلیل علیه [illegible] شرط قبض در انضمام [illegible] لازم است که حکم کرده شود [illegible] وقف [illegible] تحقق [illegible]
[illegible] سؤال میکنیم [illegible] موقوف بر قبض [illegible] است [illegible] وقف [illegible] باشد
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] وقف [illegible] باشد [illegible] وقف [illegible] قبض [illegible] لازم [illegible]
[illegible] الموقوف [illegible] عموم الدلیل [illegible] التخصیص [illegible]
حکم بلزوم وقف [illegible] تحقق [illegible] کلام [illegible] است [illegible] شرط [illegible] عموم [illegible] حکم [illegible]

بعضم نیز

بعدم شرطیة ان مسلم شد لکن [illegible] قبض [illegible] شرطیت آن در انضمام [illegible] تخلیه مابین موقوف و مستحق [illegible]
[illegible] و تسلیم است چنانچه مکرر مذکور شد [illegible] بیان کردیم که دلیل [illegible] و قبض [illegible] چنانچه [illegible] ظاهر
میشود در انضمام مناسب نیست چه مراد از قبض در انضمام [illegible] است و مراد از آن تخلیه مابین موقوف و مستحق است [illegible]
[illegible] قبض [illegible] و دیگر است بلکه مراد [illegible] بر فرض تسلیم عموم شرطی [illegible] عموم این شرط [illegible]
آنچه در اول مذکور شد [illegible] الوقف مشروط بقبض است [illegible] و دیگر نیست [illegible] قبض [illegible] شرط است [illegible] شده [illegible]
بعد از تسلیم [illegible] شرطیت آن شد [illegible] بعد از تسلیم ثبوت [illegible] عموم [illegible]
[illegible] قبض [illegible] مذکور تصرف بوده موقوف [illegible] موقوف علیه [illegible] تحقق [illegible]
و در تحقق شرط [illegible] و تسلیم قبض [illegible] باشد [illegible] قبض [illegible]
[illegible] تصرف [illegible] موقوف [illegible] موقوف علیه [illegible] باشد [illegible] عبارت [illegible]
ذکر اشتراط [illegible] قبض [illegible] شرط [illegible] تحقق شرط [illegible] مناسب بود [illegible]
شود شرط قبض [illegible] موقوف [illegible] تصرف [illegible] والفرق بین قبل التسلیم و بعده و [illegible]
قبل التسلیم [illegible] العمومات [illegible] لزوم العمل [illegible] کل وقف [illegible] العقود [illegible] الدلیل [illegible]
[illegible] الموقوف فی تصرف الواقف [illegible] الحکم [illegible] الادلة الدالة
علی اشتراط القبض [illegible] العموم [illegible] الحکم بلزوم الوقف [illegible] التولیة [illegible]
فی اجارة [illegible] تصرف المالک [illegible] التسلیم [illegible] التولیة [illegible]
الی الواقف هو کون الموقوف فی تصرف المتولی [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] است [illegible] مذکور [illegible] بعد از تسلیم اشتراط قبض [illegible] حکم [illegible]
[illegible] قبض [illegible] است [illegible] میشود [illegible] وقف [illegible] قبض [illegible]
مذکور است [illegible] وقف [illegible] بوده باشد و تولیت [illegible] واقف بوده باشد و این [illegible] است چنانچه [illegible]
[illegible] کلام فرموده [illegible] و دیگر [illegible] میکند [illegible]
میکند [illegible] در قبض مالک و در تصرف اوست [illegible] قبض [illegible] در انضمام [illegible] دعوی اجماع [illegible]
[illegible] کلام [illegible] کلام [illegible] است [illegible]
[illegible] مذکور شد [illegible] قبض [illegible] است [illegible]
عموم [illegible] تصرف [illegible] است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] العموم [illegible] باشد [illegible] اجماع [illegible] تصرف [illegible]
[illegible] باشد [illegible] تصرف [illegible] الملک [illegible] التصرف [illegible] الهدم والاجارة [illegible]
[illegible] الشهادة بالملک المطلق [illegible] التصرف بالبناء والهدم والاجارة [illegible] الملک المطلق [illegible]
[illegible] الهدم والاجارة والبناء [illegible] الشاهد [illegible] الاجارة [illegible]
[illegible] الاصحاب فی کل من [illegible] المالک [illegible] الاجارة [illegible]
[illegible] الاجارة [illegible]
[illegible] الجواب [illegible] اجاره [illegible]

این جا روا از ضعیف او خارج شده بود و تصرف او نیست و آنچه فرموده در آن را نافذ میکند و انواع تصرفات میکند چگونه در قبض مالک و در تصرف
اوست ملکی که اجاره نموده بجهة زوائد غیر از ذات [illegible] و منفعت دیگر تصرف میتوان نمود پس انواع تصرفی که فرموده [illegible] حاصل آن چه
خواهد بود و اقرب من کل قریب مسئله تنازع ما بین مالک و مستاجر است که فرموده اگر زید ملکی را بعمرو باجاره دهد [illegible]
[illegible] باشد پس [illegible] ملکیة [illegible] بمرافعه و [illegible] باشند [illegible] کرده است الی آخره [illegible]
زمان [illegible] و در آن است [illegible] شد [illegible] در مجلس [illegible] نموده باشد [illegible]
[illegible] مستاجر [illegible] در مسئله بعد از حضور در مجلس مرافعه یا بر حاکم شرع [illegible] است مالکیة [illegible]
[illegible] مالک [illegible]
مستاجر است [illegible] مطلب است پس [illegible]
[illegible] باشد [illegible] حاکم
است با آنکه زید مالک [illegible] مستاجر [illegible] بطریق [illegible] است آنچه فرموده [illegible] تصرف [illegible]
[illegible] باشد [illegible] تصرف نیست [illegible] خواهد [illegible]
اگر اول [illegible] خلاف اجماع است [illegible] این شخص [illegible] این کلام [illegible]
قول مستاجر و مطالبه بینه از مالک نمودن [illegible] اجماع [illegible] در مقام [illegible] مستاجر [illegible]
مالکیة [illegible] شود که تصرف [illegible] ملک [illegible] استیجار بوده [illegible] مالکیة [illegible]
[illegible] شرع [illegible] شود [illegible] مستاجر [illegible]
[illegible] مطالبه بینه [illegible] انتقال ملک از [illegible] مالک [illegible] البطلان [illegible] الالباب
و شاهد بر [illegible] مطلب [illegible] تصرف [illegible] در حق مالک باجاره [illegible]
[illegible] مالکیة [illegible] در مجلس [illegible] نموده [illegible] مالک [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] این شخص [illegible] مالک [illegible] مستاجر [illegible] تصدیق [illegible] این ملک [illegible]
[illegible] این شخص [illegible] اجاره [illegible] باشد مطالبه بینه [illegible]
[illegible] مطالبه بینه [illegible] مطالبه [illegible] از این شخص [illegible] تصرف [illegible] مطالبه بینه [illegible]
[illegible] در اطلاق [illegible]
[illegible] مقدم است [illegible] تصرف [illegible] از باب [illegible]
و تصرف بودن [illegible] تصرف [illegible] مستاجر نیست [illegible] تصرف مستاجر [illegible]
[illegible] تصرف [illegible] من باب الملکیة است [illegible] این شخص [illegible] کلام [illegible] مستاجر [illegible]
تصرف نباشد [illegible] تصرف [illegible] مستاجر [illegible] نیست [illegible]
بعض تصرفات مالک [illegible] تصرف [illegible]
[illegible] عدم تصرف مستاجر نیست [illegible] تصرفات [illegible]
[illegible] تصرفات [illegible] تصرف [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] تصرف بودن [illegible] تصرفات [illegible] معلوم
شد که [illegible] تصرف [illegible] تصرف [illegible] تصرف [illegible]

تصرف

تصرف تام میشود که قبض و تصرف [illegible] و اما ممنوع بودن [illegible] کردن [illegible] پس [illegible] منفعت [illegible]
شود منفعت بعقد اجاره [illegible] مالک [illegible] پس مالک [illegible] مستاجر
[illegible] منفعت [illegible] منفعت [illegible] اجاره بوده باشد
[illegible] اجاره [illegible] تصرف [illegible] مستاجر [illegible] تصرف نیست بعد از آن فرموده [illegible]
تصرف بودن باشد [illegible] مالک [illegible] ممنوع [illegible] تصرف مالک خواهد بود [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] ملک مغصوب را وقف [illegible] لازم نیست [illegible] نظر
[illegible] متصرف بودن مالک [illegible] متصرف بودن مالک [illegible] ملک مغصوب [illegible] خواهد بود [illegible]
مالک [illegible] در اثبات [illegible] قیاس [illegible] مجوز نیست [illegible]
المحققین من القائلین [illegible] الاحکام [illegible] قیاس عند القائلین [illegible] بالاضافة [illegible]
[illegible] بالاضافة [illegible] تنازع فیه [illegible]
[illegible] لازم [illegible] تنازع فیه [illegible] محقق [illegible] بالاضافة [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] مستاجر [illegible] مالک [illegible]
مالک [illegible] اجاره [illegible] مستاجر [illegible] منفعت ملک [illegible] مالک [illegible] مغصوب [illegible]
[illegible] در حق مالک بوده باشد [illegible] بالاضافة [illegible]
[illegible] تنازع فیه [illegible] مغصوب [illegible]
[illegible] بیع [illegible] مغصوب [illegible]
[illegible] مالک [illegible] اجاره [illegible]
قال العلامة [illegible] فی النهایة [illegible] المالک مال المغصوب [illegible] الغاصب [illegible] البیع [illegible]
والعادیة [illegible] المشتری [illegible] لعدم امکان التسلیم [illegible] المشتری المبیع
[illegible] التسلیم علی البایع [illegible] الحکم [illegible] العبد [illegible] التسلیم [illegible]
القبض [illegible] العین [illegible] منفعة [illegible] الوقف [illegible] الزمان [illegible]
[illegible] الجانبین [illegible] امکان التسلیم العوضین فی الحال [illegible]
که ملک مغصوب را وقف [illegible] لازم نیست [illegible] صاحب [illegible] مالک [illegible]
[illegible] مغصوب [illegible] وقف مغصوب [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible] کلام [illegible] فرموده [illegible]
خواهد بود [illegible] تصرف [illegible] مغصوب [illegible]
[illegible] وقف [illegible] ملک [illegible]
مستاجر [illegible] وقف [illegible] لازم است [illegible]
خواهد بود [illegible] وقف ملک مغصوب [illegible] لازم نیست [illegible]
[illegible] وقف ملک مغصوب [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] وقف [illegible] کلام [illegible] ملک مغصوب [illegible] وقف [illegible] لازم [illegible]

مقتضی اینست که همه فقها تصریح باین مطلب نموده اند پس همه فقهاء وقف را با عدم قبض وقف [illegible] خلاصه آنست [illegible] که از کلام ایشان
فهم میشود ممنوع بلکه بسیار بسیار غریبست توضیح مطلب مقتضی اینست که [illegible] از سابق کلام [illegible] میشود مراد ایشان آنست چونکه صاحب
فتوی تصرفات مذکوره از دلیل تصرف بودن [illegible] و امثال ان در [illegible] و لزوم وقف [illegible] و این مستلزم آنست که وقف مخصوص
نیز صحیح و لازم بوده باشد نظر باینکه این تصرفات در [illegible] محقق است و این مستلزم آنست که وقف مخصوص نیز صحیح و لازم بوده باشد
کرانچه فقهاء ذکر فرموده اند لغو بوده باشد و این بسیار [illegible] در صورتی است که واقف ملک وقف [illegible]
عوض [illegible] بفرض تسلیم ملازمه میگوئیم [illegible] از فقهاء متعرض [illegible] الکل چنانچه مذکور شد [illegible]
بلکه مراد صورتیست که تولیت [illegible] بوده باشد یا اینکه متعرض [illegible] باشد ملازمه ممنوع بلکه ادعای این از عجایب [illegible]
[illegible] متحقق شد [illegible] لزوم وقف [illegible] تصرفات مذکوره [illegible] تسلیم متحقق است [illegible]
[illegible] موقوف علیه [illegible] لزوم وقف مطلقا
[illegible]
[illegible] کلام [illegible] فقهاء [illegible]
[illegible] کلام [illegible] غصب [illegible] لازم نیست
[illegible]
[illegible] غاصب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکرتم [illegible]
[illegible] القبض [illegible] الغصب [illegible] الکفاء
به نظر [illegible] القبض [illegible] ارکان العقد [illegible]
عنه [illegible] القبض [illegible] الغصب [illegible] الکفاء [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
فقهاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن مسلم [illegible]
[illegible] محمد بن مسلم [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] الحال [illegible]
والقبض [illegible] شیخ الطائفة [illegible]
شرط اللزوم الوقف [illegible] القبض [illegible] محمد بن الحسن [illegible] اللزوم [illegible] الوقف [illegible]
الا بقبض الموقوف [illegible] لم یقبض [illegible] الوقف [illegible]

الوقف

[illegible] القبض [illegible] اللزوم [illegible] ومنهم شيخنا [illegible]
[illegible] على [illegible] ومات قبل التسليم [illegible] الصدقة [illegible]
[illegible] باحكام [illegible] الوقف [illegible] ومات قبل التسليم يكون الحكم [illegible]
[illegible] اجازة الورثة [illegible] اللزوم [illegible] الورثة ومنهم السيد ابن زهرة [illegible] الغنية
[illegible] القبض الموقوف عليه [illegible] اللزوم [illegible] الاجماع عليه ومنهم ابن ادريس [illegible] السرائر [illegible] الوقف [illegible]
[illegible] القبض الموقوف عليه [illegible] ولم يقبضوا [illegible] الوقف [illegible] الرجوع [illegible] ومنهم المحقق [illegible]
ومنهم العلامة [illegible] الشافعية [illegible] القبض [illegible]
[illegible] لزوم الوقف [illegible] ومنهم المحقق في جامع المقاصد [illegible] القبض
القبض [illegible] لزوم الوقف [illegible] ومنهم شيخنا الشهيد [illegible] في اللمعة [illegible] القبض [illegible]
من هذه العبارات ان القبض شرط اللزوم [illegible] من [illegible] الوقف من غير القبض [illegible] زوال الملك [illegible]
[illegible] الرجوع قبل القبض [illegible] في شرح المفاتيح [illegible]
[illegible] الوقف [illegible] الموقوف عليه [illegible] الوقف [illegible]
[illegible] الانسان [illegible]
[illegible] صحة الوقف [illegible] ان يكون الوقف [illegible] وفي الوسيلة [illegible]
[illegible] الموقوف عليه [illegible] والقبض [illegible]
في [illegible] الوقف ولم يقبض [illegible] القبض [illegible] الوقف [illegible]
في المقام [illegible] القبض [illegible] شرط اللزوم [illegible]
[illegible] شيخنا الشهيد الثاني [illegible] خلاف بين اصحابنا في ان
القبض شرط [illegible] الوقف [illegible] الايجاب من القبول [illegible] القبض جزء السبب [illegible] اللزوم [illegible]
[illegible] القبض شرط [illegible] العقد [illegible]
القبض [illegible] الموقوف عليه [illegible] الوقف [illegible] اللزوم [illegible]
[illegible] العقد [illegible] الكفاية [illegible] القبض [illegible]
[illegible] صحة الوقف [illegible] القبض [illegible] العقد [illegible]
[illegible] الخلاف في [illegible] شرط اللزوم [illegible] الخلاف في كون
القبض شرط العقد [illegible] القبض جزء [illegible] الملك [illegible] القبض جزء السبب [illegible] الملك [illegible]
بان النقل انما يتحقق من العقد ومن المعلوم ان العقد انما يحصل من الايجاب والقبول [illegible] العقود [illegible]
الترتيب [illegible] من العقد [illegible] السبب [illegible] الكفاية [illegible]
[illegible] الحكم [illegible]
[illegible] الموقوف [illegible] القبض شرط اللزوم [illegible]
في المسئلة [illegible] القبض شرط [illegible]
[illegible] الوقف [illegible] من غير قبض [illegible] الموقوف

حين مات الواقف قبض متولي تلك الضيعة والظاهر من الحديث خلافه اذ الظاهر ان بمجرد الموت يكون ميراثا ومقتضاه بقاء الملك على الوارث الواقف حتى
غير القبض فيكون الانتقال متوقفا على القبض هو الظاهر وشمل رواية عبيد بن زرارة ويمكن الاستدلال للقول بان من شرط اللزوم بعد ان الانتقال
قد تحقق بالعقد لكن يجوز له الرجوع قبل القبض بما مر من التوقيع السالف كلما لم يسلم فصاحبه فيه بالخيار وكلما اخرجه فصاحبه فيه [illegible]
مندوب هو المختار والمستند في ذلك مضافا الى ما ذكر الصحيح الذي اطبقت المشايخ الثلاثة نور الله مراقدهم على روايته في الفقيه و[illegible]
والاستبصار عن علي بن مهزيار قال كتبت الى ابي جعفر ان فلانا ابتاع ضيعة فوقفها وجعل لك في الوقف الخمس ويسأل عن رأيك في بيع حصتك
من الارض او يقومها على نفسه بما اشتراها به او يدعها موقوفة فكتب الي اعلم فلانا اني آمره ببيع حقي من الضيعة وايصال ثمن ذلك الي وان ذلك
رأيي ان شاء الله او يقومها على نفسه ان كان ذلك اوفق له والحديث في غاية القوة والاعتبار لاطباق المشايخ العظام على روايته بصحيح في الاصول
الاربعة ودلالته على المدعى ظاهرة اذ المفروض ان الرجل وقف الضيعة وجعل الخمس الموقوف للامام وسأل عن بيعها قبل الاقباض فامر ببيع حصته
وايصال ثمنها اليه فهو دليل على تحقق الانتقال بمجرد العقد لقوله امر ببيع حقي من الضيعة وبوجه آخر وهو انا نقول لو لم يخرج بالعقد عن
ملك الواقف لما صح تقويمه على نفسه اذ يصح ان الاوجه تقويم الشخص ماله على نفسه والالزام باطل لقوله او يقومها على نفسه ان كان ذلك اوفق
به مضافا الى ان الضمير في تقويمها عائد الى حصته من تلك الضيعة على نفسه ومعلوم انها انما يكون كذلك اذا تحقق الانتقال بالعقد وهو المطلوب
ويوجه ذلك ان الظاهر من السؤال اعتقاد السائل انتقال الموقوف عليه بمجرد تحقق الوقف ولو لم يحصل الاقباض لقوله ويسأل عن رأيك في
بيع حصتك من الارض الى آخره وقوله عليه السلام بل ذكر ما يرشد الى صحة الاعتقاد كما عرفت وتقريرهم عليهم السلام كافعالهم واقوالهم حجة عند الشرع على
المدعى مع الاحتياج اليه وقد لا يرتب الترتيب المسائل في غاية القوة والاعتبار فلابد من المصير الى مقتضاه وهو بانه جواز الرجوع الى الواقف ان ذلك
ان الوارد فالمراد به يبعد حصول ثمنه اليه يسقط جواز الرجوع كما لا يخفى وليس هناك الا بيع الموقوف ويمكن ان يقال ان جوازه انما هو بعد
اللزوم وامامثاله فلا دلالة للحديث الصحيح عليه كذلك بالضافة الى البيع مثلا يجوز له قبل اللزوم وما بعده وان ابيت عن ذلك نقول يمكن ان يكون
ذلك الموضع من المواضع التي نطقت الادلة الشرعية على جواز البيع للموقوف فيها والحاصل ان المقتضي موجود والمانع مفقود فلابد من المصير الى
مقتضاه اما الاول فلما عرفت مضافا الى ان وضع العقود انما هو لذلك واما الثاني فلانا لم نجد مانعا من ذلك عدا ما يقتضي جواز الرجوع قبل الاقباض
من النصوص السالفة والمجهولات المنقولة وشيء منها غير صالح للمانعية لوضوح انه كما يتحقق من غير منافاة مع تحقق الانتقال وعدم اللزوم كذلك
معلوم ان العلم الدالة على الخاص بل الرجوع المشتمل عليه صحيحة صفوان بن يحيى السالفة يأتي على الثاني على الاحتمال واما صحيحة محمد بن مسلم
فهي ايضا غير منافية لذلك ان غاية ما يستفاد منها ان الموقوف يكون ميراثا اذا مات الواقف قبل القبض الموقوف عليه واللازم من بطلان
العقد بالموت ولا يلزم انتفاء ترتب الثمرة مطلقا قبل الموت فلا يجوز ان يتحقق الانتقال الى الموقوف عليه بمجرد العقد ويكون الموت قبل الاقباض
مبطلا للرجوع والفسخ حال الحيوة كالعقد الجائزة مثل الوكالة فانه بمجرد العقد يترتب عليه الثمرة وتترتب تلك الثمرة فيها اذا فسخ العقد او مات
العاقد فلم يكن عقد الوقف قبل الاقباض ايضا كذلك ومما ذكر يظهر الحال في رواية عبيد بن زرارة والحاصل ان المقتضي للانتقال موجود وما
ذكر غير صالح للمانعية المطلقة فوجب القول به الا ان ما ذكروه وان كان شيئا لكنه متوقف على امكان المصير الى ما يقتضيه صحيحة محمد بن
مهزيار المذكورة وهو متوقف توضيح الحال فنقول مراد المرام يستدعي ان يقال ان تلك الصحيحة قد اقتضت جواز البيع الموقوف قبل تحقق الاقباض لا
يمكن الحمل على ذلك الاستثناء الاصحاب المواضع التي جاز البيع الموقوف فيها ولم يعد احد منهم ذلك منها انه مما اختلفوا فيه وكذا ترى
شيخنا الصدوق نور الله مرقده حمل الحديث على غير الوقف الذي كالساقية في الفقيه بعد ان اورد الصحيح المذكور بما هذا لفظه قال مصنف هذا
الكتاب هذا وقف كان عليهم دون من بعدهم ولو كان عليهم وعلى اولادهم ما تناسلوا ومن بعد على فقراء المسلمين الى ان يرث الله الارض ومن
عليها لم يجز بيعه ابدا فلنا انه هو المرجحات وانه لم يبق اليه الكلام الا بعد التسليم دلالة الحديث الصادر عن المصدر العلوم الا عند
الاوصل اليها باطباق المشايخ الاجلة على روايته باسانيد صحيحة في الاصول الاربعة المتمسك بذلك المستند الى عدم تعرض لذلك

[illegible] الاحكام السعادة اصحابنا قدس الله ارواحهم اكثر من ان تحصى ومن اراد ان يطلع على حقيقة الحال وصدق المقال فعليه بمطالعة
[illegible] الانوار وهذا من اوضح الادلة واقويها الدالة على حقيقة ائمتنا الطاهرة عليهم الاف التحية والثناء حيث حاصل الحال انه
[illegible] منهم ثم واستخرج الاقوال من اسلاف القائلين على قدر استعدادهم ويكون الامر كذلك الى قيام القائم عجل الله فرجه فكل من يخوض فيما
[illegible] ان يطلع على ما لم يطلع عليه من تقدم عليه بقدر القابلية والاستعداد والاستمداد من الفياض المطلق الرؤف بالعباد يكون ما استفاد
منها حجة عليه وعلى من هو حجة عليه الا اذا عارضه ما هو اقوى منه من عقل او اجماع قطعي ونحوهما اذا عرفت ذلك نقول ان الصحيح المروي في الجامع
الاقوى من حيث الرجحان من الحمل انتقال الى الموقوف عليه قبل الاقباض فلابد من المصير اليه انتفاء ما يصلح المعارضة ومقتضاه الجواز بيع الموقوف
في تلك الصورة فلا يرتب الاعتراض فيه وكذلك في الارتضاء بمضمونه واما ما افاده شيخنا الصدوق بعد ايراده فلعله غريب من مثله وما ذكره
يرجع الى ان الموقوف هناك كان حبسا على تلك الطبقة دون من بعدهم ولا شبهة ان امر البيع اشكل لوضوح ان المحبوس باق على ملك الحابس
ويرجع اليه او الى ورثته بعد موت المحبوس له فكيف يسوغ لهم بيعه ولا ريب ان التزام بيع الموقوف في صورة التي نبهنا عليها اولى من ذلك لانه
مضافا الى انا نقول يكون اوراج النص فيما ذكر لك وعده من المواضع التي يسوغ فيها البيع للموقوف فيها انهما الا اذا وردنا ذيل الحديث على حقيقة
الحال فنقول روى المشايخ العظام عن علي بن مهزيار بعد ما تقدم نقله من غير فصل كتب اليه ان الرجل ذكر ان بين من وقف هذه الضيعة
عليهم اختلافا شديدا وانه ليس يأمن ان يتفاقم ذلك بينهم بعده فان كان ترى ان يبيع هذا الوقف ويدفع الى كل انسان منهم ما كان وقف له من ذلك
امرته فكتب بخطه اليه واعلمه ان رأيي له ان كان قد علم الاختلاف ما بين اصحاب الوقف ان بيع الوقف امثل فليبع فانه ربما جاء في الاختلاف تلف الاموال
والنفوس فنقول ان من المواضع التي حكم المشهور بجواز البيع الموقوف هو ما اذا وقع بين الموقوف عليهم خلف يؤدي الى خراب الوقف والظاهر
ان مستندهم في ذلك الصحيحة المذكورة ويدل دلالة عليه هذا الحديث ان الموقوف عليه هو حصص هذه الضيعة وامره ببيع حصته منها العلم بوقوع
الخلف والاختلاف بين من وقف عليهم تلك الضيعة كما ظهر من شيخ الطائفة مما ذكره في التهذيب والاستبصار بعد ان اورد الحديث المذكور
بتمامه فلما احتاج الى هذا الاشكال يمكن في المقام ايراد آخر ينبغي التعرض له وهو ان يقال ان الوقف على ما هو الكلام فيه بتفسير تحبيس الاصل وتسبيل
المنفعة وهو اما حقيقة او خاصته وعلى التقديرين نقول كل موضع يحكم فيه بتحقق الوقف ينبغي الحكم بتحقق المعنى المذكور هناك وهو انما يناسب القول
بان القبض من شرائط الصحة دون اللزوم لوضوح انه على الثاني قد يتحقق الوقف من عدم الاقباض مع انتفاء ذلك المعنى فيه لوضوح جواز تصرف
الواقف فيه على اي نحو شاء من بيع وصلح وهبة وغيرها بخلاف على الاول فان الوقف بناء على غير متحقق فلا مانع من تصرفات المذكورة ويمكن
الجواب عنه من وجهين احدهما ان التفسير المذكور انما هو للوقف اللازم لا مطلقا فلا اشكال الا من جهة اطلاق كلماتهم في مقام التفسير لكن ما ذكر وجها
بل له على جواز تصرف الواقف في الموقوف قبل الاقباض وانما يلزم بعدم قرينة التقييد فلا اشكال والثاني ان المراد من تسبيل المنفعة انما هو
بالاضافة الى الموقوف عليه اي سوغ له الواقف التصرف في نماء الموقوف على اي نحو شاء كتصرف المالك في املاكه فيكون المراد من حبس الاصل حبس
بالاضافة اليه ايضا فلتصرفه في الوقف هذا المعنى فلا ينافيه جواز تصرف الواقف في الموقوف في بعض الاوقات بل على انواع تصرفات ولا يخفى عليك
ابتناء هذا الجواب يمهد ببيان بعض ما اوردناه في توجيه بيع الوقف المدلول عليه بالصحيحة المذكورة فقد حوى الذي احد تحت الموضع الكلام
نوفق النظر حتى يتجه الى حقيقة الحال ويمكن الجواب عن الاشكال بجواب اخرى وهو ان حبس الاصل الذي جعل التفسير الوقف المستلزم لعدم جواز
التصرف فيه للواقف انما هو مع بقاء الوقفية والتصرف الذي من الواقف في الموقوف قبل الاقباض من قبيل الفسخ للعقد فلا اشكال ويمكن ان
يقال تنويع من الاعتبار ايراد الى الجواب الاول وعلى التي الانتقال على الثاني بالانتقال بعد استفادته من الحديث المخصوص بانواع الصيانة الشكر
والحمد والثناء في كل آن وحال ومما ينبغي ان يقال في هذا المقام استحكام بيان بعض ما نبهنا عليه في بعض مباحث السالفة واحلنا عليه بيانه الى المباحث
الآتية فله الحمد والشكر والمنة ومن الثمرة بين القولين استحقاق النماء الحاصل بين العقد والقبض للموقوف عليه على المختار وللواقف على الغير وقد
التي هو الذي فعلى ذلك من المباحث السالفة من المواضع التي لا يتوقف لزوم الوقف فيها على القبض بالمعنى المذكور هو ما اذا ثبت الولاية للواقف على

الموقوف عليه وهو مما لا اشكال فيه ولا ريب بغير [illegible] وانما الكلام في هذا المقام في انه هل يتوقف على نية الولي القبض عن المولى عليه [illegible]
نفسه ام لا [illegible] الصيغة حال كون الموقوف في تصرف الولي يكفي في الحكم بالقبض ولا يتوقف اللزوم على قصد القبض عنهم [illegible] من المحقق الثاني
الاول قال في جامع المقاصد بعد ان عنون القواعد ولو وقف على اولاده الاصاغر كان قبضه قبضا وكذا الجد والوصي ما هذا لفظه المتبادر من قوله كان
قبضه قبضا عنهم انه بمجرد كونه مقبوضا في يده كاف في حصول القبض عنهم وان لم يقصد القبض عنهم ويشكل بان القبض انما يحسب للذي اليه [illegible] بقصد الغير
من له ولاية عليه ونحو ذلك [illegible] ان القبض من الموقوف عليه مما لابد منه في اللزوم وهو انما يتحقق [illegible] الوضوح [illegible] بقصد الغير يكون
لذلك اليد ولا يتحقق شرط اللزوم [illegible] عليه [illegible] اذا كان الواقف غير الولي [illegible] الا [illegible] عليه المذكور [illegible]
[illegible] الا ان [illegible] عليه من ان الظاهر من صحيحة محمد بن مسلم [illegible] في بعض المباحث السالفة والمختار [illegible]
[illegible] النهاية والمهذب والوسيلة [illegible] وشرح [illegible] والكفاية والمفاتيح وشرح رياض المسائل [illegible]
[illegible] وان [illegible] في المباحث السالفة لكنها [illegible] في هذا المقام [illegible] الحال [illegible]
[illegible] الكبار فلا بد من تقبيضهم الوقف [illegible] على [illegible] في الاجنبي وان كان اولاده الصغار جاز الوقف وان يقبضهم [illegible]
القبض عنهم [illegible] عليهم [illegible] تقبيضهم [illegible] الوقف [illegible] ومعلوم ان الافتقار الى القبض [illegible]
[illegible] انما هو الدخول الموقوف [illegible] هذا [illegible] اذا كان الواقف هو الوالد [illegible] اللزوم [illegible]
الافتقار الى القبض عنهم [illegible] الاولاد الصغار وكبار [illegible] الكبار لم يكن [illegible] عليهم وان لم يقبضهم [illegible]
الوقف [illegible] مجرى الاجنبي [illegible] الوقف باطلا [illegible] الصغار [illegible] القبض
[illegible] في حال صغرهم [illegible] الذي يتولى ذلك والولي [illegible] في كلام النهاية [illegible]
حقيقة المال [illegible] استفادة اللزوم [illegible] الرجوع [illegible] الانسان الذي [illegible]
كان [illegible] مقبوضا [illegible] يكن مقبوضا [illegible] الرجوع فيه وان مات كان ميراثا [illegible]
على حال لان قبضه قبضهم [illegible] الذي لا يجوز له الرجوع فيه من ذلك [illegible] الاصاغر [illegible] الحكم باللزوم
وان لم يقبض [illegible] كما لا يخفى [illegible] الرسالة [illegible] الوالد [illegible] الطفل [illegible]
وتسليم الوقف من الموقوف عليه [illegible] الوقف [illegible] يكون الموقوف عليه ولده الصغير [illegible]
اللزوم [illegible] الولد على الصغير [illegible] كبيرا [illegible] الرجوع [illegible]
[illegible] وكذا الولد الصغير لان قبض الوالد [illegible] لا يحتاج الى القبض [illegible] الى القبض [illegible]
[illegible] القبض السابق من غير حاجة الى نية القبض عن الصغير وهذا [illegible] لا فرق بين الوقف والهبة في ذلك [illegible]
اشتراط القبض [illegible] كما لا يخفى [illegible] الموقوف عليه [illegible]
الطفل [illegible] ان [illegible] الوقف [illegible] قبضا عنهم وكذا [illegible] الاب [illegible] الوصي [illegible]
المعتبر من القبض [illegible] الواقف [illegible] الموقوف عليه [illegible] المولى عليه كان [illegible] الاب والجد [illegible]
على المولى عليه [illegible] الايجاب والقبول لان القبض حاصل قبل الوقف [illegible] المولى عليه [illegible]
[illegible] الوقف القبض عن المولى عليه [illegible] وعدم تحقق القبض الذي [illegible]
[illegible] لان [illegible] الفارق بين [illegible] السابق الذي كان [illegible] الوقف [illegible] كلام المحقق الثاني [illegible]
[illegible] القبض [illegible] الولي كالاب والجد [illegible] مقبوض [illegible]
[illegible] الى نية القبض [illegible] من [illegible] السيد الاستاد [illegible] كثير [illegible]

الكافي

[illegible] بقبضها وان يخرج من نية القبض [illegible] ولا يشترط في الوقف على صغار اولاده القبض وكذا الجد والوصي [illegible]
[illegible] كان الوقف على ولده الصغير كان قبضه قبضا [illegible] لم يفتقر الى نصب وكيل يقبض عنه [illegible] ان يمكن نية الاقباض [illegible]
قبض الوقف [illegible] وكذا الجد والوصي [illegible] ولو كان الواقف [illegible] يده من قبض [illegible] والاقرب انه لا يفتقر الى نية
القبض عن المولى عليه [illegible] لو وقف على اولاده الاصاغر [illegible] القبض [illegible] قبل الوقف [illegible] ان يقصد [illegible]
عنهم للوقف [illegible] الصحيح السالف عن صفوان بن يحيى عن ابي الحسن [illegible] عن رجل [illegible] ان يحدث في ذلك
شيئا فقال ان كان [illegible] لولده الصغار [illegible] لم يكن له ان يرجع [illegible] لم يكن له ان يرجع
فيها [illegible] ان الضمير المستتر في [illegible] الى الولد والضمير البارز الى الضيعة الموقوفة [illegible] التصدق عنهم
[illegible] ضروس منها صحيحة محمد بن مسلم السالفة [illegible] وان تصدق على من لم يبلغ [illegible] جائز لان [illegible]
[illegible] الصدقة [illegible] من وجهين احدهما [illegible] ان المراد من الجواز
هنا هو اللزوم [illegible] الحكم باللزوم [illegible] القبض عن المولى عليه كما لا يخفى والثاني [illegible] الصدقة [illegible]
[illegible] عن رجل [illegible] عبيد بن زرارة عن ابي عبد الله [illegible] في رجل [illegible] محمد بن مسلم [illegible]
عن [illegible] في رجل تصدق على ولد له [illegible] ادركوا [illegible] فان تصدق على من
لم يدرك [illegible] جائز لان الوالد هو الذي يلي امرهم [illegible] الصدقة اذا تصدق بها ابتغاء [illegible] والتقرب [illegible] الصحيح
المروي [illegible] عن جميل [illegible] الرجل يتصدق على ولده [illegible] صغار [illegible] الصدقة [illegible] رجل [illegible]
[illegible] الكافي والثاني باسناده [illegible] بن علي بن محبوب عن علي بن [illegible] ابن ابي عمير عن جميل بن دراج والكلام
في هذا السند [illegible] الانوار [illegible] الحسان [illegible]
[illegible] السند الكافي صحيح [illegible] الصحيح [illegible] الاشتراط [illegible]
[illegible] الوالد القبض عن الصغار [illegible] ثبوت الحكم [illegible] التعليل [illegible] اللزوم [illegible]
[illegible] الجواب عن صحيحة صفوان بن يحيى السالفة [illegible] الوقف الصغار [illegible] عدم جواز
[illegible] الواقف [illegible] الرجوع في الوقف [illegible] الرجوع مع عدم [illegible]
[illegible] النصوص السالفة [illegible] الوقف [illegible] المعارضة [illegible]
[illegible] اشتراط نية القبض عنهم [illegible] الوقف [illegible] اشتراط [illegible]
[illegible] المسألة [illegible] المذكورة على الاشتراط [illegible] الصغار حتى يبلغوا [illegible]
[illegible] الحديث [illegible] الوقف [illegible] الرجوع [illegible]
[illegible] حتى يبلغوا [illegible] الاجماع [illegible]
من الكتاب والسنة [illegible] النصوص المذكورة [illegible] الطائفة [illegible]
[illegible] الصغير [illegible] في هذا المقام [illegible] ثبوت الحكم [illegible] الشرط [illegible]
[illegible] حتى يبلغوا [illegible] ذكر الشرط [illegible] كما لا يخفى [illegible]
[illegible] الحديث [illegible] سالت عن الرجل يوقف الضيعة ثم يبدو له ان يحدث في ذلك شيئا فقال ان كان اوقفها لولده ولغيرهم ثم جعل لها
قيما لم يكن له ان يرجع [illegible] الموقوف عليه غير الولد [illegible] القيم للوقف [illegible] الرجوع [illegible] الموقوف عليه [illegible]
[illegible] الوقف [illegible] القيم [illegible] الاقباض [illegible] النفس [illegible]

يمكن التعويل عليه في مقابلة ما ذكره [illegible] بين القولين [illegible] عدم [illegible] العلم بكون الشيء موقوفا على الصغار [illegible]
في غالب الاحوال ثم على تقدير [illegible] ذكره والتسليم والالتزام القبض من اولاده الصغار هل يكفي [illegible] القبض عن الموقوف عليه
عليهم [illegible] الواقف تولية الوقف الى نفسه [illegible] ان التعبير [illegible] الى الصغار المذكورين في الكلام الذي [illegible]
الوقف [illegible] لا يجوز ان يكون ذلك لثبوت التولية للموقوف عليهم فالحاصل ان مورد النص الدال على الحكم المذكور على التسليم [illegible] الصغار
اثبات الحكم في غيرهم [illegible] من مورد النص فلا يكون [illegible] فالحكم [illegible] على القياس [illegible] الاساس ان المقيس عليه
هو الوقف [illegible] ثبوت الولاية للواقف والحكم توقف اللزوم على القبض على الموقوف عليه [illegible] الثبوت في المقيس عليه [illegible]
[illegible]
[illegible] ان [illegible] في المقيس عليه [illegible] القبض [illegible] في جانب المقيس [illegible] ثبوت الولاية
[illegible] الواقف [illegible] القياس [illegible] بان تحقق الجهة الجامعة [illegible] الولاية [illegible] في جانب المقيس
عليه انما هي الولاية على [illegible] في جانب المقيس [illegible] الولاية على الوقف [illegible] ثم على [illegible] ان ذلك
انما هو اذا كان الموقوف عليه [illegible] القبض [illegible] والشكر [illegible]
كثيرا [illegible] على [illegible] **سؤال** هر گاه [illegible] وقف [illegible] اولاد خود [illegible] موقوف عليهم [illegible]
[illegible] موقوف عليهم [illegible] موقوف عليهم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] موقوف عليهم [illegible] باشد [illegible] موقوف عليهم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] **جواب** [illegible] موقوف عليهم [illegible]
[illegible] موقوف عليهم [illegible] موقوف [illegible] باشد [illegible]
[illegible] موقوف [illegible] خواهد بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] موقوف [illegible] باشد وقف [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] **سؤال** [illegible] موقوف عليهم [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] موقوف عليهم [illegible] وليس لارباب الوقف بعد الوفات الواقف ان [illegible]
[illegible] الوقف [illegible] من سلطان [illegible]
[illegible] ولا يجوز [illegible] مع عدم ما ذكرناه من الاسباب والضرورات [illegible]
الموقوف [illegible] الكلام [illegible] الوقف [illegible]
[illegible] ولا يجوز بيع الوقف [illegible] على الوقف [illegible]
الوقف [illegible] بيع الوقف [illegible] وقوع الخلاف بينهم [illegible]
[illegible] من الوقف ولا يجوز بيع الوقف مع عدم شيء من ذلك [illegible] بيع الوقف [illegible]
[illegible] الواقف [illegible]
[illegible] الوقف حتى لا ينتفع [illegible] الموقوف عليهم [illegible]
[illegible] بيع الوقف للموقوف عليه [illegible]
[illegible] لا يجوز بيع الوقف [illegible] للموقوف [illegible]

وان [illegible]

[illegible] الامامية [illegible] القول بان من الوقف جاز [illegible] في حال [illegible] بيعه والاستقلال [illegible] والقول [illegible] ان الوقف
[illegible] بحيث لا يجدي نفعا [illegible] هو وقف عليه بيعه والانتفاع [illegible] ارباب [illegible] جاز لهم بيعه
ولا يجوز لهم ذلك مع فقد الضرورة وخالف باقي الفقهاء في ذلك [illegible] الوقف [illegible] ولا بيع الوقف على حال من الاحوال الى
ان قال [illegible] ابو علي بن الجنيد [illegible] ان يشترط [illegible] بيعه [illegible] هو وقف عليه
[illegible] ابن الجنيد [illegible] الطائفة [illegible]
[illegible] الوقف بحيث لا يجدي نفعا [illegible] ارباب الضرورة [illegible] من جواز بيعه [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] درين مسئله [illegible]
[illegible] موقوف [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] موقوف عليه بوده باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] الوقف [illegible]
الوقف ان بيع الوقف [illegible] والنفوس [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** هر گاه املاك [illegible] وقف [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] موقوف عليهم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بين الناس [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] موقوف [illegible]
جايز باشد [illegible] موقوف [illegible] وقف [illegible] موقوف [illegible] باشد [illegible]
[illegible] موقوف بوده باشد [illegible] موقوف عليهم [illegible] بوده باشد [illegible] **سؤال** [illegible]
وقف [illegible] بوده باشد [illegible] موقوف [illegible]
[illegible] **جواب** وقف [illegible] **سؤال** [illegible] املاك [illegible] وقف [illegible]
[illegible] موقوف عليهم [illegible]
[illegible] باشد **جواب** وقف [illegible]
[illegible] باشد [illegible] املاك [illegible] وقف [illegible]
[illegible]
[illegible] موقوف عليهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موقوف عليهم [illegible]

و به تولیت خارج از نسل واقف شود یک عشر از حق التولیه قرار داده [illegible] سؤال هرگاه املاک [illegible]

باشد و متولی شرعی املاک مزبوره را بعقد اجاره [illegible] و بعد از تحقق عقد اجاره معلوم شود [illegible]

[illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

ذکوراً و اناثاً ما داموا و ما تناسلوا و بعدهم بر اولاد اولاد خود و هکذا ما تعاقبوا و تناسلوا بطناً بعد بطن و نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب و کذا
و اکر العیاذ بالله اولاد واقف مشار الیه منقرض شوند بر اقربای مشار الیه که منسوب باشند از جانب [illegible] بسید [illegible] واقف الاقرب
فالاقرب للذکر مثل حظ الانثیین [illegible] جمیع المراتب و تولیت را بخود قرار داده مادام الحیوة و بعد بر اکبر اولاد ذکور [illegible] شرعی نموده حضرت
واقف مشار الیه کرشا [illegible] موقوفه بهم رسد بعد از وضع مؤنات و سایر اخراجات نیم عشر [illegible] صیغه حق تولیت و [illegible] نیم
باقی را موقوف علیهم و در هر مرتبه از مراتب که بوده باشند للذکر ضعف الانثی عاید سازد و اکر احدی از موقوف علیهم در مرتبه از مراتب متوفی
و از او اولادی مخلف شده باشد حصه معینه موقوفه [illegible] متعلق باولادش و با سایر موقوف علیهم [illegible] محسوب خواهد بود [illegible]
حضرت واقف که متوفی شده هفت اولاد داشته و موقوفات را تقسیم نموده اند و یکنفر که فوت شده سهم متوفی را باولادش داده [illegible]
تا هفت نفر فوت شده اند و از آن هفت نفر اولادی [illegible] محسوب میشوند در یک مرتبه و در این صورت هر یک [illegible] حصه [illegible]
[illegible] اکر [illegible] باشند [illegible] باید تقسیم شود که بعد از فوت واقف [illegible] باید تقسیم نمود که هر کس سهم [illegible]
و در هر مرتبه اولاد موجودی که در یک مرتبه میباشند للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمایند و هر کاه طبقه اولی منقرض شوند [illegible]
[illegible] طبقه اولی باقی باشد طبقه متاخره [illegible] جواب این سؤال مشتمل بر دو مطلب است یکی آنکه طبقه متاخره [illegible]
طبقه سابقه [illegible] خواهد بود [illegible] جواب [illegible] در این مقام مابین متاخره و سابقه اکر از باب [illegible] بوده باشد
[illegible] که [illegible] والد اولاد [illegible] نخواهد بود و اکر چنین نبوده باشد بلکه از قبیل این باشد که اولاد در [illegible] شده باشد [illegible]
این صورت [illegible] واقف [illegible] سهم متوفی منتقل باولاد او میشود [illegible] موقوف علیه در طبقه سابقه [illegible] در چنین صورت [illegible]
علیهم خواهد بود و مطلب دیکر [illegible] موقوف [illegible] در طبقه اولی که متصل بطبقه واقف بوده باشد مابین موقوف علیهم بالمساوات
[illegible] و تفاوتی که بوده مابین ذکور و اناث بود که سهم ذکور ضعف سهم انثی بوده [illegible] طبقات [illegible] است بلکه سایر طبقات [illegible]
[illegible] حاصل میشود باین نحو که سهمی که در طبقه اولی است بهر یک از موقوف علیه معین باشد همان سهم مختص بوارث شرعی او میشود [illegible]
رجوع نمیباشد پس هر کاه یکی [illegible] باشد [illegible] و موقوف علیهم در طبقه اولی فرض شود که منحصر در [illegible]
سه نفر بوده بعد از انقراض [illegible] سهم هر یک منتقل باولاد او میشود بنا بر این سهم [illegible] اولاد از یکنفر مساوی خواهد بود با سهم [illegible]
[illegible] که چنین نبوده باشد [illegible] در طبقه اولی لازم بود که منافع موقوف مابین کل موقوف علیهم بالمساوات منقسم شود و تفاوت
که بوده مابین ذکور و اناث بوده [illegible] در جمیع طبقات [illegible] بر این کلام واقف [illegible] حضرت واقف مشار الیه که [illegible]
حاصل که از رقبات موقوفه بهم رسد بعد از وضع مؤنات و اخراجات [illegible] نیم باقی را بموقوف علیهم در هر مرتبه از
مراتب که بوده باشند للذکر ضعف الانثی عاید سازد [illegible] اکر احدی از موقوف علیهم در مرتبه از مراتب متوفی و از او اولادی
مخلف شده باشد حصه معینه متوفی [illegible] متعلق باولادش و با سایر موقوف علیهم [illegible] محسوب خواهد بود [illegible] مذکور
شد [illegible] اولاد متوفی در این صورت [illegible] خواهد بود اکر چه متعدد بوده باشد [illegible] واقف پس هر کاه فرض [illegible]
علیه در طبقه دوم سه نفر شود هر کاه یکنفر صاحب ده ولد بوده باشد [illegible] داشته باشد [illegible] پس هر کاه فرض
شود [illegible] صاحب ده ولد بوده فوت شد بمقتضای قرار داد واقف ده ولد [illegible] متوفی خواهد بود [illegible] موقوف مابین این ده ولد و دو عم
بالمساوات منقسم خواهد شد هر کاه فرض شود که هر سه نفر فوت شده اند موقوف علیهم در این صورت منحصر خواهد بود در سیزده نفر اولاد در این صورت
عبارت [illegible] واقف شامل این صورت نیست [illegible] کلام واقف [illegible] موقوف علیهم [illegible] محسوب خواهد بود [illegible] که مراد در این
صورت [illegible] طبقه لاحقه با سابقه [illegible] باشد و در صورت مفروضه چنین نیست [illegible] مفروض شده است که کل طبقه سابقه منقرض شده اند پس
موقوف علیهم در این صورت کل طبقه لاحقه خواهد بود بمقتضای عبارت واقف که اول مذکور شد [illegible] نیم [illegible] مابین همه ذکور بالمساوات منقسم

[illegible] شود باشد و هم چنین اناث لکن اناث نصف آنچه که سهم هر ذکور که قرار داده و از آنچه مذکور شد مشخص شد که هر کاه یکی از موقوف علیه در طبقه فوت شود
و از او اولادی ظاهر نبوده باشد سهم او [illegible] خواهد بود بسایر موقوف علیه که در آن طبقه موجود است که مقتضای ارث معمول شود [illegible] اکر فرض
شود این شخص متوفی عدیم الولد هر کاه مادری داشته باشد که منسوب بواقف نبوده باشد مادر او وارث او در این صورت نظر [illegible] موجود نخواهد بود
بلکه سهم او باید باخوان او منتقل شود و نظر بقرار داد واقف تفاوتی در اولاد متوفی مابین ذکور و اناث نیست بلکه [illegible] اکر اولاد متوفی منحصر در ذکور بوده
باشد سهم متوفی مختص بآن ولد ذکور خواهد بود و اکر منحصر در اناث بوده باشد [illegible] و اکر در اولاد آن متوفی هم ذکور و هم اناث هر دو جمع باشند
[illegible] در آن نیست که سهم متوفی منقسم مابین همه باید بشود بلکه احتمال مساوات مابین ذکور و اناث در این مقام تمام است لکن ظاهر اینست که در این
صورت نیز للذکر ضعف الانثی بوده باشد و هو العالم بحقایق الاحکام سؤال در خصوص املاکی که وقف شده باشد بر جماعتی و حال در تصرف
شخصی میباشد که خود مدعی تولیت آنها است از جانب الواقف نیست و شخص دیکر که مدعی تولیت آنها است از جانب الواقف [illegible] ایا بر شخص متصرف لازم است
که تخلیه ید تصرف را از و املاک مزبوره نماید و متصرف شخص ثانی بید حکمی [illegible] جواب هر کاه شخص متصرف معروف بوده باشد که این
متولی نیست نه بعنوان خصوص و نه بعنوان عموم و هم معروف بوده باشد که تصرف او در آن موقوفه [illegible] مسلم بودن متولی نیست نه متولی خاص
و نه متولی عام در چنین صورت لازم است که تخلیه ید از موقوف نموده متصرف مدعی تولیت بالعهده [illegible] شخص متصرف [illegible]
عام باشد [illegible] معلوم باشد یا تصرف خود را مستند بآن متولی خاص یا متولی عام نماید [illegible] معلوم باشد در چنین صورت
اکر تولیت شخص مدعی تولیت از جانب واقف ثابت باشد [illegible] لازم است متصرف را تخلیه ید نموده تصرف [illegible] اکر [illegible]
در چنین صورت تسلط [illegible] موقوف از ید متصرف سابق که مدعی [illegible] از متولی [illegible] نموده باشد سؤال [illegible]
[illegible] چند [illegible] سال قبل از این تقریبا [illegible] تفصیل کرده وقف [illegible] صادر [illegible] و تولیت آن [illegible]
[illegible] مادام الحیوة بنفس خود [illegible] تولیت را باولاد ذکور مفوض داشته [illegible] وقف [illegible] اجارات [illegible]
و تعزیه سید الشهداء [illegible] از [illegible] صیغه [illegible] نموده و [illegible] نوشته است که الآن
[illegible] املاک و رقبات [illegible] تولیت است [illegible] مالکانه خود [illegible] نموده ام و الآن [illegible] نموده اولاد ذکور [illegible] نوبت
تولیت [illegible] خواهد قرار داد و [illegible] عمل نماید اولاد اناث و [illegible] بعد از آنکه سالها از اجرای صیغه وقف گذشته و [illegible]
[illegible] مذکور نموده که [illegible] املاک و رقبات [illegible] مالکانه [illegible] وقف [illegible] لزوم بهم نرسانیده [illegible]
[illegible] در صورتیکه اجرای صیغه شرعیه [illegible] از [illegible] شده باشد و تولیت آن رقبات مادام الحیوة با خود واقف بوده باشد و [illegible]
واقف متولی [illegible] بعد [illegible] و تعزیه جناب سید الشهداء [illegible] شده باشد وقف لازم است [illegible] که واقف بعد از چند
سال بکوید که وقف [illegible] شرعا اختیاری دارد یا اینکه وقف لزوم بهم رسانیده [illegible] واقف شرعا مسموع نیست جواب در صورتیکه ثابت
شود این دو مطلب [illegible] صیغه وقف را جاری نموده [illegible] تولیت وقف را مادام الحیوة [illegible] قرار داده ظاهر اینست که وقف لازم [illegible]
وقف واجب خصوص در صورتیکه اعتراف نموده باشد که تصرف [illegible] موقوف بعنوان تولیت میباشد [illegible] نموده وقف لازم [illegible]
بمقتضای وقف واجب [illegible] واقف خارج [illegible] بمقتضای قرار داد و شریعت مقدسه تغییر و تبدیل و تصرف مالکانه در آن جایز نخواهد بود
خواه از وقف بوده باشد یا غیر واقف و آنچه در اخر استفتا [illegible] شده که واقف بعد از [illegible] سال که از زمان وقف [illegible] شده مذکور نموده که
[illegible] وقف را بر هم [illegible] بر فرض ثبوت [illegible] در این کلام [illegible] واقف [illegible] نیست بعد از آنکه مراتب [illegible] مسلم بوده باشد سؤال هر کاه یکی
[illegible] وقف [illegible] کرده باشد و بعد از آن [illegible] خراب شود و چند [illegible] گذشته باشد و اثری [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و الآن حاکم شرع [illegible] بدهد که [illegible] از برای رفع [illegible] صلاح و صرفه وقف باخیر جواب هر کاه
واقف شرط نموده باشد که [illegible] باشد لکن موقوف علیهم [illegible] ساختن [illegible] باشد [illegible]

بلکه [illegible]

[illegible] شده [illegible]

او تمکن از ساختن خانه در این صورت اجاره دادن آن زمین را بجهت جامع [illegible] کویب نداشته باشد **سؤال** زید متولی ملک [illegible] بوده است

و سه سال بعمرو باجاره داده است و وجه [illegible] سال را جمیعا بازیافت نموده است و در این اوقات که حق یکسال دیگر است که حکم اجاره [illegible]

زید متولی وفات یافته است آیا عقد اجاره سابقه برقرار است یا مردم متصاحبی [illegible] ایشان نخواهد و سابق [illegible] بالاکراه [illegible]

تجدید اجاره دیگری باشد **جواب** در صورتیکه شخص بوده باشد که موجر متولی بوده عمل بمقتضای آن اجاره لازم است و [illegible] بعقد اجاره

دیگر نیست مگر در صورتیکه شخص شود که آن اجاره برخلاف مصلحت موقوف علیهم بوده در اینصورت اجاره صحیح نخواهد بود لکن اختصاص [illegible]

متولی ندارد بلکه در حال حیوة اگر شخص شود که تصرف متولی مخالف با مصلحت وقف بوده باشد یا موقوف علیهم بوده چنین تصرفی [illegible]

بود **سؤال** هرگاه زید دکان وقف را سالها تصرف داشته و اعیان او خراب شده و احداث اعیانی از خود نموده و حال ورثه عمرو [illegible]

موروث ما وجه اجاره از ایشان حق الکلی [illegible] بین العوام [illegible] حال [illegible] در اینصورت ورثه [illegible]

نمایند **جواب** [illegible] موقوف علیهم با متولی وقف [illegible] اگر [illegible] از متولی و موقوف علیهم [illegible]

[illegible] اگر با موقوف علیهم بوده باشد تصرف متصرف در آن موقوف محتاج باذن ایشان است [illegible] اجاره [illegible]

[illegible] بآنها خیر [illegible] الکن اگر متعارف بوده باشد [illegible] اجاره [illegible] وهو العالم

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible]

سال سیم [illegible] وقف نموده [illegible] سال چهارم مثلا تولیت وقف [illegible]

[illegible] باطل **جواب** اگر تولیت وقف را واقف [illegible] قرار داده باشد وقف صحیح و لازم است [illegible]

[illegible] باشد لکن وقف بر مساجد [illegible] باشد باز صحیح و لازم است و هم چنین وقف صحیح و لازم است هرگاه موقوف علیه [illegible]

[illegible] باشد و هم چنین هرگاه [illegible] مساجد [illegible] موقوف علیه

[illegible] باشد باذن واقف در اینصورت باز صحیح و لازم است و هم چنین [illegible] لازم است [illegible]

باشد در اینصورت [illegible] واقف [illegible] خواهد بود [illegible]

باطل بوده باشد والله العالم **سؤال** هرگاه شخصی ملکی را وقف نماید [illegible] اولاد [illegible]

[illegible]

[illegible] **جواب** [illegible] تولیت وقف [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible]

[illegible] خود را [illegible] تا تکلیف خود را

[illegible] بسم الله [illegible] متولی و ناظر [illegible] موقوف [illegible]

[illegible] لازم است [illegible] سهام [illegible]

متولی و ناظر [illegible] متولی و ناظر [illegible]

[illegible] حکم تکلیفی [illegible]

[illegible] متولی [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible] **جواب** [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible] **جواب**

این سؤال مشتمل بر دو مطلب است یکی آنکه کسی که خادم مدرسه است تصرف در اطاق از اطاقهای مدرسه نموده که تصرف در آن اطاق بجهت

خادم بودنست باجتیکه تصرف در آن اطاق محتاج الیه آنشخص است بجهة خادم بودن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... جواب ... في جواب هذا السؤال [illegible] نقل الكلام في مقامات

الاول في ذكر ما يدل على [illegible] من النص مما ورد عن اهل العصمة عليهم الاف السلام والتحية والثاني في بيان ما يدل على هذا المرام من كلمات علمائنا الاعلام عليهم رضوان الله الملك العلام والثالث في بيان ما يدل على حجية الاستفاضة فنقول اما المقام الاول فمما يدل على حجيته [illegible] مما ورد عن العترة الطاهرة عليهم الاف السلام والتحية ما اطبق المشايخ الثلاثة نور الله ضرايحهم على روايته [illegible] الاسلام [illegible] من كتاب الشهادات من الكافي [illegible] ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين [illegible] باب [illegible] يجب قبول شهادته [illegible] شيخ الطائفة [illegible] ابو جعفر محمد بن الحسن [illegible] باب البينات [illegible] في الكتب الثلاثة [illegible] الى القسم بن يحيى عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث عن ابي عبد الله ع قال قال له رجل ارايت اذا رايت شيئا في يد رجل ايجوز لي ان اشهد انه له قال نعم قال الرجل اشهد انه في يده ولا اشهد انه له فلعله لغيره فقال ابو عبد الله ع افيحل الشراء منه قال نعم فقال ابو عبد الله ع فلعله لغيره فمن اين جاز لك ان تشتريه ويصير ملكا لك ثم تقول بعد الملك هو لي وتحلف عليه ولا يجوز ان تنسبه الى من صار ملكه من قبله اليك ثم قال ابو عبد الله ع لو لم يجز هذا لما قامت للمسلمين سوق [illegible] في الكتب الثلاثة [illegible] القسم بن يحيى [illegible] ابراهيم بن هاشم [illegible]

[illegible]

ومما يدل على [illegible] ايضا ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره في سورة الروم في ترجمة وآت ذا القربى حقه والمسكين وابن السبيل بالسند [illegible] عن ابيه عن ابن ابي عمير عن عثمان بن عيسى وحماد بن عثمان عن ابي عبد الله ع قال لما بويع ابو بكر [illegible] فقالت فاطمة ع يا ابا بكر تمنعني ميراثي من رسول الله ص واخرجت وكيلي من فدك وقد جعلها لي رسول الله [illegible] فقال [illegible] على ذلك شهود فجاءت بام ايمن فقالت لا اشهد حتى احتج يا ابا بكر عليك بما قال رسول الله ص فقالت انشدك الله يا ابا بكر الست تعلم ان رسول الله ص قال ان ام ايمن امرأة من اهل الجنة قال بلى قالت فاشهد ان الله اوحى الى رسول الله ص وآت ذا القربى حقه فجعل فدك لفاطمة [illegible] وجاء علي ع فشهد بمثل ذلك فكتب لها كتابا [illegible] فاخذ عمر الكتاب من فاطمة [illegible] فقال هذا فيء المسلمين [illegible] اوس بن الحدثان وعائشة وحفصة يشهدون على رسول الله ص انه قال انا معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة وان عليا زوجها يجر الى نفسه وام ايمن فهي امرأة صالحة لو كان معها غيرها لنظرنا فيه فخرجت فاطمة ع من عندهما باكية حزينة فلما كان بعد هذا جاء علي ع الى ابي بكر وهو في المسجد وحوله المهاجرون والانصار فقال يا ابا بكر لم منعت فاطمة ميراثها من رسول الله ص وقد ملكته في حياة رسول الله ص فقال ابو بكر ان هذا فيء المسلمين فان اقامت شهودا ان رسول الله ص جعله لها والا فلا حق لها فقال امير المؤمنين ع يا ابا بكر تحكم فينا بخلاف حكم الله في المسلمين قال لا قال فان كان في يد المسلمين شيء يملكونه ادعيت انا فيه من تسأل البينة قال اياك كنت اسأل البينة على ما تدعيه على المسلمين قال فاذا كان في يدي شيء فادعى فيه المسلمون تسألني البينة على ما في يدي وقد ملكته في حياة رسول الله ص وبعده ولم تسأل المسلمين البينة على ما ادعوا علي كما سألتني البينة على ما ادعيت عليهم فسكت ابو بكر ثم قال عمر يا علي دعنا من كلامك فانا لا نقوى على حجتك فان اتيت بشهود عدول والا فهو فيء المسلمين لا حق لك ولا لفاطمة فيه [illegible] الحديث وهو طويل [illegible] ومروي في الاحتجاج عن حماد بن عثمان عن ابي عبد الله ع ايضا [illegible]

[illegible]

ملكه بعد الشراء كما تقدم التصريح به في النص المذكور مع ان الخلف لا يمنع الاصل القطع والثاني ان يكون ذلك الا للقطع بحصول السبب الشرعي

وهو مشترك بين الصورتين كما لا يخفى على من اوتي من التحقيق البين [illegible]

[illegible]

يكون به السماع كالنسب والموت والملك المطلق لتعذر الوقوف عليه بشاهده من الخطب ويتحقق كل واحد من هذه بتوالي الاخبار من جماعة [illegible]
تبدل المواطاة ويستفيض ذلك حتى يتاخم العلم وفي هذا اشكال [illegible] انتهى كلامه ومقصوده ان السماع اما ان يكون من جماعة يكون [illegible]
العلم او لا بل يفيد الظن المتاخم للعلم والجواز في الاول [illegible] الفصل الثالث في مستند
علم الشاهد وضابط العلم القطعي [illegible] واما السماع خاصة وذلك فيما يثبت بالاستفاضة وهو النسب والموت و
الملك المطلق والوقف والنكاح والعتق وولاية القاضي ويشترط توالي الاخبار من جماعة يغلب على الظن صدقهم [illegible] يتاخم العلم على اشكال
[illegible] والضابط في تحمل الشهادة العلم بالسماع والرؤية او بهما معا ويكفي الاستفاضة في تسعة النسب والملك
المطلق والوقف والنكاح والموت والولاية والولاء والعتق والرق والمراد بها اخبار جماعة يتاخم قولهم العلم [illegible]
في قوله ويكفي الاستفاضة [illegible] بالاستفاضة سبعة النسب والموت والملك المطلق والوقف والنكاح والعتق وولاية القاضي [illegible]
العلم على قول [illegible] كثير من الاصحاب الاستفاضة بما يتاخم العلم وبعضهم بحصول العلم وهذا ماخوذ من [illegible] المستفيض [illegible]
[illegible] بالاستفاضة اثنان وعشرون النسب الى الابوين والموت والنكاح والولايات والولاء
والعزل والرضاع وتضرر الزوجة والوقف والصدقات والملك المطلق والتعديل والجرح والاسلام والكفر والرشد والسفه والحمل والولادة والوصاية
والحرية واللوث [illegible] والغصب والدين والعتق والاعسار [illegible] نقول ان هنا مقامات الاول هل يجوز الشهادة بالسماع المستفيض المفيد للظن
الى الحكم بذلك في الامور المذكورة او لا والثاني هل يجوز الحكم بالسماع المستفيض [illegible] مفيد الظن للحاكم
[illegible] في الحكم ام لا والعبارات المذكورة [illegible] المقام الاول [illegible]
[illegible] الشاهد [illegible]
[illegible] السماع [illegible] الشهادة المستند الى السماع ان
يكون ذلك من جماعة [illegible] جواز الشهادة المستند الى السماع المستفيض المفيد للظن
المتاخم للعلم [illegible] المقام الاول والثاني [illegible] المقام الثالث
[illegible] الاستفاضة [illegible] القول بجواز الشهادة بالسماع المستفيض
وجواز الحكم بشهادة العدلين المستفيض المستند الى الاستفاضة [illegible] جواز الحكم بالاستفاضة [illegible] الدليل على حجية
شهادة العدلين [illegible] الى الاستفاضة [illegible] الاستفاضة [illegible]
[illegible] الشهادة بالاستفاضة [illegible] جواز الشهادة [illegible]
[illegible] جواز الشهادة [illegible]
[illegible]
في مقام الحاكم [illegible] جواز الشهادة بالسماع المستفيض [illegible] في مقام الحكم [illegible] الشهادة
[illegible]
[illegible] جواز الشهادة بالسماع المستفيضة المفيدة للظن [illegible]
يجوز للحاكم الحكم بالشهادة [illegible] في مقام الحكم [illegible]
الشهادة [illegible] بجواز الحكم بالسماع المستفيض [illegible] الاول والثاني الثالث [illegible]
الثالث [illegible] بجواز الحكم بالاستفاضة [illegible] الحكم بالشهادة التي يكون مستندها الاستفاضة
[illegible] الاستفاضة [illegible] شهادة العدلين [illegible] الاستفاضة [illegible] العلم للحاكم [illegible]

بجي

حجية قول العدلين ظاهرة [illegible] من القول بالحكم بالاستفاضة الحكم بالشهادة التي يكون مستندها
الاستفاضة [illegible] شهادة العدلين [illegible]
[illegible] الاستفاضة [illegible] الاول [illegible] المقام الثاني [illegible] الشهود التي يكون
مستندهم الاستفاضة الظنية [illegible] الاستفاضة يكون جواز الحكم [illegible] جواز الحكم بالاستفاضة
[illegible] الكلام [illegible] الحكم بعدم الجواز لانتفاء الدليل على حجية ذلك [illegible] على [illegible]
الشاهد [illegible] الشهود التي مستندهم الاستفاضة الظنية [illegible]
[illegible] الاستفاضة الظنية [illegible] جواز الحكم [illegible] الاستفاضة [illegible]
[illegible] الاصحاب [illegible] الاول عدم جواز الحكم [illegible]
[illegible] المذكورة [illegible] من جماعة من المحققين
[illegible] الاستفاضة [illegible]
[illegible] شهادة الاستفاضة [illegible] الاستفاضة مع المعارضة [illegible]
هو التحقيق [illegible] والاجماع واما الاستفاضة [illegible] على حجيتها الا بعض [illegible]
[illegible] المعارضة [illegible] المحققين ان الاستفاضة [illegible]
[illegible] الاستفاضة [illegible] هذا القبيل [illegible]
بحث الاستفاضة [illegible] الملكية [illegible] بالوقف [illegible]
[illegible] الملكية [illegible]
[illegible] الوقف [illegible] الملكية [illegible]
الوقف [illegible] الوقف [illegible]
[illegible] بالاستفاضة [illegible] عن المعارض **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حكم باختصاص [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
وقف [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]

شيخ الطائفة [illegible]

که معتبرات نسبه بصیغه وقف پس بیان طلب طریقی اجمال محتاج است بنقل کلام در چهار مقام مقام اول در امور معتبره در وقف میگوییم که

چند چیز است اول آنکه چنانچه بالغ باشد پس وقف غیر بالغ صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد پس وقف مجنون و سفیه جایز نیست

سیم آنکه ممنوع نباشد از تصرف در مال خود مثل محجور علیه مثل اینکه کسی مدیون بوده باشد [illegible]

و در چنین صورت هر گاه ارباب طلب خواهش نمایند از حاکم شرع که او را ممنوع نماید از تصرف در مال خود که تصرفات نافذ نشود حاکم شرع

در چنین صورت حکم بحجر او میکند بعد از آنکه محجور علیه شد تصرفات او نافذ نیست مثل آنکه اموال خود را [illegible] بکری نماید یا فروخته

باشد بعض ارباب طلب [illegible] بعد از حکم حاکم شرع بحجر او چنین تصرفات او نافذ نخواهد بود چهارم آنکه [illegible]

در رضا و رغبت خود وقف نماید پس هر گاه مجبور در وقف کردن باشد صحیح نخواهد بود اگرچه [illegible]

کرده باشد وقف صحیح نخواهد بود اگرچه مالک بعد از اطلاع [illegible]

صحیح نبوده باشد مقام دوم در بیان امور معتبره در موقوف یعنی آنچه را که وقف میتوان نمود پس آن چند چیز است اول آنکه عینی بوده باشد

که انتفاع از آن با بقای عین ممکن بوده باشد پس وقف منفعت صحیح نخواهد بود مثل اینکه [illegible]

که انتفاع در آن با بقای عین ممکن نباشد [illegible] دوم آنکه چیزی باشد که [illegible]

علیه یا متولی وقف بدهد پس هر گاه چنین نبوده باشد وقف صحیح نخواهد بود [illegible]

[illegible]

واقف که ولی شرعی صغیر است کفایت میکند در لزوم وقف و هم چنین جد ابی [illegible] در این حکم دوم آنکه موقوف در تصرف موقوف

علیه بوده باشد پس اگر فرض شود ملکی مثلا در تصرف شخصی بوده باشد باجاره یا بعاریه بعد از آن مالک همان ملک را بهمان شخص وقف

نمود همان تصرف سابق کفایت میکند در لزوم وقف سیم آنکه موقوف واقف خود متولی وقف بوده باشد پس هر گاه مالک ملکی را وقف

نمود و تولیت وقف را بجهت خود قرار داد در چنین صورت لزوم وقف [illegible] همان تصرف داشتن متولی کفایت میکند چهارم

آنکه ملکی در تصرف شخصی بوده بعد مالک آن را وقف نمود بر مصارف خاصه و تولیت وقف را بهمان شخص متصرف داد در این صورت [illegible]

بقبض نیست همان تصرف سابق متولی کفایت میکند در لزوم وقف مقام چهارم در بیان صیغه وقف و صیغه وقف متعدد است

[illegible]

جهة کردن کوچه شده که بیان او رضای [illegible] واقف بوده باشد از غایی موقوف [illegible] چنین چیزی در وقف موجب فساد وقف است یک

وقف باطل و سابقه که نموده صحیح است و اگر خواهد آنچه که [illegible] بوضع [illegible] وقف [illegible] اوات [illegible] جاریه و

وباقیات صالحات [illegible] زید در اندرون خانه مریض شده [illegible] کرده [illegible] بیرون خانه بعد از [illegible] بیرون خانه

[illegible] اولاد ذکور نموده ام و بعد از دو سه یوم [illegible]

[illegible] ثابت میشود [illegible] در صورت ثبوت وقف قبض [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

[illegible]

خود شده و اگر مراد وقف بر موجودات که خود از موقوف علیه که در ایام حیوة از آن منتفع شود در نظر و عموم ظاهر نیست بلکه خلاف ظاهر است چنانکه مخفی نیست
بر خبیر و بصیر و اما ثانیاً پس اراده دین از مال مدیون در وقف [illegible] که وجه اول بغیر از آن متصور نباشد و ممکن نشود و مثل اگر کسی [illegible] اراده دین [illegible]
یا تبعی عاید هر چند بدون اذن و اطلاع مدیون بری الذمه خواهد شد و دین متعلق بترکه نخواهد گردید و هکذا اگر [illegible] از سهم غارمین در زکوة
محسوب شود [illegible] و هکذا [illegible] و اتفق [illegible] از انحاء
[illegible] عموم [illegible] وقف شامل [illegible] مثل الوقف علی حسب ما یوقفها اهلها [illegible] وقف بر صوم و صلوة
در مظالم عاید و بعد از آن [illegible] مقطوع الاموات و حکم [illegible] صوم و صلوة [illegible] اختصاص
بایام تکلیف [illegible] و هکذا [illegible] باید وقف [illegible] باشد [illegible]
نامید باشد [illegible] کلام [illegible] و الله یعلم [illegible] کلام [illegible] است [illegible]
[illegible] الا [illegible] بلکه خلاف ظاهر است [illegible] که وقف [illegible] در حال حیوة [illegible]
[illegible] غیر [illegible] باشد [illegible] که وقف [illegible] بعد الموت که [illegible]
وقف موقوف بوده باشد [illegible] در این صورت وقف معلق خواهد بود [illegible] بالاتفاق [illegible] پس وقف [illegible]
[illegible] وقف [illegible] بوده باشد در حال حیوة لکن [illegible] موقوف [illegible] در حال حیوة [illegible] بعد از ممات سؤال [illegible]
علمای [illegible] و فقهای کرام [illegible] وقف [illegible] بطریق [illegible] مال [illegible]
[illegible] بوده باشد [illegible] وقف [illegible] اولاد بوده باشد [illegible] نصف [illegible] باشد وقف باشد بر سید کمال الدین
[illegible] وقف [illegible] سید شمس الدین و سید نور الدین بینهما علی السویه و بعد از ایشان [illegible] اولاد ایشان
[illegible] بر اولاد [illegible] بطریق ترتیب [illegible] بعد از آن [illegible] و نسلاً بعد نسل و عقباً بعد
عقب [illegible] بعد انقطاع [illegible] وقف باشد [illegible] مذکور [illegible] کلام الواقف [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] بطون [illegible] بعد از بطون [illegible] الی یوم القیمة [illegible]
[illegible] تعلق [illegible] الی یوم القیمة [illegible] موقوف علیهم [illegible] باشند [illegible] معلوم است [illegible]
[illegible] معلوم نیست که موجودین از اولاد سید کمال الدین میباشند یا از اولاد [illegible] صورت [illegible]
تقسیم موقوفات [illegible] اولاد [illegible] بترتیب یا بالسویه [illegible] موقوف علیهم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] موقوف علیهم [illegible]
[illegible] الله و رسول [illegible] یوم لا ینفع مال و لا بنون
[illegible] خواهند بود جواب [illegible] شاید [illegible] از طبقات [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible] کمال الدین [illegible] استحقاق [illegible] موقوف [illegible] که نصف [illegible]
[illegible] موقوف علیه بودن [illegible] واقف [illegible] و اولاد ایشان [illegible] موقوف علیه بودن [illegible] عدم [illegible]
[illegible] موقوف [illegible] معلوم نیست
[illegible] بعد از آن [illegible] اولاد و اولاد اولاد [illegible] نسلاً بعد نسل [illegible]
صحیح ترتیب [illegible] باشد [illegible] ترتیب باشد پس [illegible]
[illegible] ترتیب نبوده باشد [illegible] در طبقه [illegible] بر تقدیم [illegible] طبقه [illegible]
[illegible] در جمیع طبقات [illegible]

نظر عقت

نظر عقت موقوف علیه و عدم انتشار موقوف علیه مقتضی دعاء بر ترتیب است در صورت انتشار موقوف علیه [illegible] از طریق اول [illegible]
[illegible] و واقف دعاء بر ترتیب بوده باشد در صورت انقراض اولاد و اولاد اولاد [illegible] و هکذا [illegible] واقف چنانچه [illegible] در کلام واقف [illegible]
[illegible] استصحاب [illegible] مقتضی عدم انتقال است در صورت وجود [illegible] در صورت عدم وجود [illegible]
پس معلوم نیست همین [illegible] حکم بر [illegible] ترتیب در کل طبقات [illegible] اینکه شخص [illegible]
معلوم نیست که موجود از اولاد میر کمال الدین میباشد یا از اولاد [illegible] تصور [illegible] صورت [illegible]
میر کمال الدین [illegible] موجود میباشند لکن مشخص نیست [illegible] میباشد که [illegible] اولاد میر
کمال الدین میباشیم و معارض [illegible] معلوم نباشد [illegible] میر کمال الدین [illegible]
[illegible] اولاد و اولاد اولاد [illegible] و هکذا [illegible] ذکور و اناث بوده باشد [illegible] جمیع موقوف علیهم میباشند و اگر [illegible]
[illegible] نبوده باشند [illegible] مشخص است اخفاد میر کمال الدین [illegible] موجود میباشند و لکن مشخص نیست که
کدام یک از اخفاد میر کمال الدین میباشد و کدام یک از اخفاد [illegible] بوده باشد لکن معارض موجود باشد اگر [illegible]
[illegible] ممکن بوده باشد [illegible] تشخیص [illegible] در صورت علم [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] که مشخص است که اخفاد واقف موجودات لکن مشخص نیست که [illegible] میر کمال الدین بوده باشد یا [illegible]
در صورت [illegible] نیست [illegible] لکن [illegible] میر کمال الدین [illegible]
[illegible] میر کمال الدین [illegible] شد [illegible] صورت [illegible]
که از اخفاد میر کمال الدین موجودات و لکن از اخفاد [illegible] میر کمال الدین موجود نیست یا از اخفاد [illegible] موجود نیست [illegible]
در کلام واقف [illegible] صورت نیست لکن [illegible] در مثل این صورت [illegible] حکم شود [illegible] منتقل شود
[illegible] واقف چنانچه [illegible] منقرض شود [illegible] نسل میر کمال الدین منقرض شود و نسل [illegible]
باشد و احتمال [illegible] در صورت انقراض نسل [illegible] میر کمال الدین [illegible] منتقل شود [illegible] واقف [illegible] است
[illegible] منقطع الآخر [illegible] که مراد از انقراض نسل [illegible] انقراض نسل [illegible] موقوف علیه [illegible]
[illegible] واقف [illegible] معلوم [illegible] معلوم است [illegible]
[illegible] میباشند [illegible] و الله سبحانه هو العالم بحقایق احکامه و [illegible]
الکاملة [illegible] الاسرار

کتاب الهبات سؤال هرگاه زید در حال حیات خود بگوید که فلان اشیا را بولد خود و اکذاشتم و در صیغه صلح و در صیغه هبه

در صیغه هبه معروف و شرعی جاری کرده باشد بعض و اکذاشتم اشیا مال ان ولد خواهد شد یا نه جواب این ولد در اطفال یا کبیر بوده یا صغیر

در صورت اولی تصرف او در ان مال اگر کبیر بوده و تصرف کرده باشد این نحو یا گفته باشد که فلان چیز را بتو و اکذاشتم و او نیز گفته باشد که قبول

کردم و تصرف او نیز داده باشد ظاهر اینست که همین مال ملک او میشود و دیگری را در ان حقی نیست و اگر قبول نحوی متحقق نشده باشد لکن شخص بوده

باشد که والد ان را قصد قربت نموده باشد و تصرف او داده باشد و با ان شخص مالک میشود و اگر چنین نبوده باشد ظاهر از کلمات فقها انست

که این شخص مالک نمیشود پس جمیع ورثه در ان شریک خواهند بود مگر اینکه فرض شود این وصیت بوده در ان وقت مثل وصیه در ثلث میشود

و اگر ولد صغیر بوده باشد و چنین گوید که فلان مال را بفلان ولد صغیر خود و اکذاشتم و در ملکی او ایجاب او قبول کردم در این وقت ظاهر اینست که متحقق

بهمان صغیر میشود و همان قبض ولی کفایت میکند در لزوم ان و اگر قبول نوایشان محقق نشده باشد کلام در ان چنانست که مذکور شد

سؤال شخصی ملکی را بشخصی هبه نموده و بعد نادم شده میتواند رجوع نماید یا نه جواب هرگاه ملک را قبض موهوب له نداده باشد بی اشکال

رجوع میتواند نمود و اگر قبض او داده باشد پس اگر قصد قربت در ان نموده باشد رجوع نمیتواند نمود و اگر قصد قربت نموده باشد خالی از این نیست

یا هبه معوضه است یا غیر معوضه است اگر هبه معوضه است باز رجوع نمیتواند نمود و اگر عین موهوبه باقی باشد خالی از این نیست از هبه

یا از ذوی الارحام است بولد یا از ولد است بوالدین یا غیر پس اقسام سه است اول انکه هبه از والدین بوده بولد مرحوم علامه در مختلف دعوی اجماع

نموده که رجوع نمیتواند نمود و ثانی عکس اینست و مرحوم محقق و ربیع در این دعوی اجماع نموده که رجوع نمیتواند نمود ثالث غیر ایشان مذکور این

و این نیز بر سه قسم است یا هبه از زوج است بزوجه یا بالعکس یا از شخص است بذی رحم خود یا باجنبی سؤال هرگاه ضعیفه در حین مرض

موت در حالتیکه … شرعیه … باشد … زید … هبه نماید بشرط انکه زید موهوب له … را

نماید ایا در اینصورت که ضعیفه در مرض موت چنین عملی نماید و بعد از پنجاه یوم دیگر فوت شود شرعا صحیح است یا نه جواب

… هرگاه قبض موهوب له داده باشد و … شخص مستغفی … شرعیه …

نمود مگر موت او پنجاه یوم بعد بوده … سؤال زید اجابی چند دارد که نهایت قرب دارند …

و زید مذکور بکرات و مرات … ایشان … معاشرت ایشان …

نهایت ضرر دارد و با وجود این کیفیات که زید … هرگاه قطع … ایشان و صله نکند ایا در اینصورت معاقب خواهد شد

… جواب معاشرت … ترک میتواند نمود … لکن موجب ترک

صله … بلکه موجب … مطلوب خواهد بود سؤال هرگاه …

… بعد از … ابن عباس … از …

باشد … شخص … بعد از فوت او …

… بعد از ان … حق …

… مطالبه نموده … شخص …

بعد از این … بعد از … فوت شد ایا …

شخص … مال … وفات ازان …

… جواب اما … لزوم … در اینصورت معلوم نیست …

… رجوع … مقتضای …

… موهوب له … باشد … موهوب باقی بوده باشد …

چون مسلط بر رجوع نبوده بنا بر این نمیتواند مال موهوب را از متهب انتزاع نماید پس در نبودن آن با خیار این شخص بوده و موجب غالب
شرع و اما احکام ملک علم قوم پس در آن تفصیل است بیان آن این است که در اغراض الملک را بتصرف داد و بعد الحضور اگر آن شخص معترف هست که
مال ملک همین محل گفت که در ملک او نباشد در حال غیبت او و در این صورت ظاهر این است که انتقال بعمل یا مع کل ملک را او در هبه استرداد
نتواند نمود اگر آن شخص معترف بانتقال نیست بلکه مدعی این است که مال مستحق هنوز منتقل نموده و در این صورت محتاج بمرافعه است و با نقضا
حقیر در نظر شریف حال آن شخص است و در بنا بر این ملکیت خود شان دلیل عدوان او را نماید اگر خبر بتصرف او داده باشد ملکم را در هبه
این بوده باشد که بعد از معاشرت او باشد بتصرف او بیان هبه در این صورت حکم هبت خواهد داشت از ثلث محسوب نشود کلا او بجمع
سؤال بعرض میرساند که عالیحضرت ستوده خصلت حاجی زین العابدین ولد مرحمت و غفران پناه حاجی محمد علی الشهیر بعبد الباقی یکیم از
یک دانگ خانه را هبه نموده با شخاص چند بعوض تحویل معینی ذهبیه نام نامی بیان که هبه صحیحه شرعیه نموده محکم و ممضی یک باب خانه
شش دانگ و نصف [illegible] بجمیع توابع شرعیه و لواحق [illegible] کل [illegible] بحضرت [illegible]
[illegible] بقبول و الاول و قیم او با این قسم که نصف آن یکسهم موهوب مال [illegible] باشد و در بعضی از [illegible]
[illegible] در حاشیه مفروزا ذکر کرده مبلغ بیست تومان [illegible] که از ثلث ترکه مرحمت و غفران پناه [illegible] حاجی [illegible]
موضوع و از وجوهات بر محسوب شده الی الحین [illegible] و بعد ذلک این مکتوب بنظر [illegible] رسید و بنظر این صورت مسئله نوشته
باین عبارت که از ثلث ترکه مرحوم حاجی محمد علی [illegible] رجوع [illegible] و محسوب شده است [illegible] خواهد داشت یا بایع معوض بوده
جواب شود و هبه [illegible] معلوم نیست و هبه غیر معوضه در غیر ذی رحم [illegible] اعتمادی و اختیاری باین نوشته نیست
[illegible] مکتوب [illegible] در اجتماع [illegible] حق و صواب لکن [illegible] مکتوب [illegible]
که طلب از [illegible] است که بیست تومان که در عوض یکسهم خانه میباشد [illegible] محسوب داشته [illegible] سهم خانه از
قرار مکتوب اگر چه باز این طلب صاحب ثلث [illegible] لکن چون تصرف و تصدیق آن حاجی زین العابدین [illegible] این شخص
[illegible] سهم خانه را [illegible] سایر [illegible] باشد بعد از آن [illegible] نموده باشد [illegible]
مبلغ مرحوم [illegible] ثلث [illegible] بوده باشد مثلا این بیست تومان که از اشخاص [illegible] صاحب طلب شد از بابت
ثلث کرده [illegible] محسوب داشته باشد بنا بر این [illegible] خواهد داشت [illegible] سهم خانه از [illegible] ثلث [illegible] بوده
باشد باز [illegible] نظر [illegible] بنا بر این [illegible] داشته باشد که [illegible]
[illegible] که [illegible] نموده باشد [illegible] سهم خانه که از ثلث [illegible]
[illegible] معروف [illegible] باز این سهم خانه از آن اشخاص [illegible]
اشخاص از بابت ثلث [illegible] محسوب داشته باشد [illegible] خواهد داشت [illegible] غیر معوضه [illegible] از ایشان است
مکتوب [illegible] که هبه معوضه است **سؤال** زید یکنفر جاریه مملوکه خود را [illegible] بپسر صغیر بولد خود منتقل نموده [illegible]
موهوب [illegible] موهوب [illegible] از آن ولد خود بغلام خود تزویج [illegible] حاصل میشود [illegible]
از زید است یا از موهوب له در صورتیکه زید [illegible] الوارث [illegible] **جواب** هرگاه
در زید [illegible] بوده باشد [illegible] جاریه را منتقل نموده [illegible] و بعد از [illegible] باعلام آن
موهوب له جاریه را تزویج نموده [illegible] بغلام خود [illegible] که ولد جاریه مختص بهمان موهوب له خواهد بود و سایر اولاد را در آن
جاریه و ولد [illegible] خواهد بود [illegible] زید [illegible] هبه بوده باشند [illegible] باشد هبه و قبض و الا کل [illegible]
این بوده باشد که باذن موهوب له تزویج نموده مسئله محتاج بمراجعه است **سؤال** یکی از اولاد زید [illegible]

شده که از [illegible] خود بجای دیگر [illegible] نموده موزید نیز بوطابق خواهش اولاد [illegible] خانه [illegible] خود را او اگذارده و خود زید [illegible]
خود رفته در سرای [illegible] خانه [illegible] اگر [illegible] باولاد خود و اگذارده که این [illegible] و [illegible] بعد از چند سال وفات یافته [illegible]
خانه و [illegible] بان اولاد هبه است و یا ملک مشترک بین الوارث **جواب** این مطلب متصور بچند صورت میشود یکی اینکه [illegible]
[illegible] خواهش نموده و [illegible] قبول نموده [illegible] مکان [illegible] کرد [illegible] خود و اگذارده [illegible]
[illegible] نموده و قبول [illegible] شد دویم اینکه قول از طرف [illegible] صادر شد [illegible] مکان را [illegible] واجب
[illegible] قبول [illegible] شد [illegible] احداث [illegible] نموده و قبول [illegible] صادر شد سیم اینکه [illegible] صادر شد
اینکه [illegible] قبول کردیم لکن [illegible] از ایشان صیغه عربی نبود [illegible] تملک
هر دو [illegible] از ایشان صیغه عربی [illegible] تملک [illegible] صیغه عربی نموده [illegible] انتقال تحقق نشده است [illegible] در صورت
ثانیه که ایجاب [illegible] قبول [illegible] مسئله محل اشکال است لکن [illegible] عدم انتقال است
و در صورت [illegible] که [illegible] کل [illegible] شود لکن اولی [illegible] در صورت ثانیه [illegible] سهام
خود از آن گذشته بهمان [illegible] در صورت ثالثه اشکالی در انتقال نیست [illegible] مختص بهمان شخص متصرف خواهد بود سایر
ورثه را در آن حظی و بهره نخواهد بود و اما [illegible] از ایشان عربی بوده [illegible] حکم [illegible] انتقال مشکل است
بلکه ظاهر عدم است **سؤال** زوج زوجه دائمه خود را چیزی بخشد که عین آن چیز [illegible] باقی بوده باشد یا آنکه بعضی از عین آن باقی
بوده باشد و بخواهد بخشیده خود را از زوجه خود پس بگیرد میتواند که عین باقی مانده را پس بگیرد یا نه و هم چنین زوجه دائمه شوهر
خود چیزی می بخشد که عین [illegible] زوج باقی بوده باشد یا بعضی از عین آن باقی باشد و بخواهد پس بگیرد از زوج خود میتواند
یا نه زوجه دائمه و منقطعه [illegible] **جواب** هرگاه هبه محقق شده باشد بصیغه عربی با امکان و بغیر عربی با عدم امکان از
عربی در این صورت اگر عین موهوبه کلا باقی بوده باشد [illegible] زوج از زوجه یا زوجه از زوج استرداد میتواند نمود و اما هرگاه کل تلف
شده باشد یا بعض تلف شده باشد و بعضی باقی باشد [illegible] باشد که عین موهوب باقی نباشد در این صورت با تحقق صیغه [illegible]
[illegible] رجوع نمیتواند نمود [illegible] صیغه [illegible] صورة تلف بعض و بقای بعض [illegible]
استرداد میتواند نمود و اما [illegible] عوض نمیتواند نمود **سؤال** شخصی ملکی از املاک خود هبه نموده و ضمن العقد شرط [illegible]
[illegible] تا حین وفات [illegible] منافع آن [illegible] آیا چنین شرطی جایز [illegible]
هبه صحیح است یا فاسد **جواب** حکم [illegible] چنین شرطی [illegible] مشکل است **سؤال** در صورتیکه زید [illegible]
[illegible] که از زوجه سابقه بوده [illegible] چند باب [illegible] هبه نموده که بخانه زوج خود برده اند و هم چنین بجهت اولاد
صغار از زوجه لاحقه هبه نموده آیا موهوبات صغار [illegible] ایشان وارد با آنکه [illegible] سایر [illegible] بین الورثه قسمت میشود **جواب**
در صورتیکه هبه صغار ثابت باشد [illegible] که [illegible] شرعی صغار است کفایت میکند در لزوم هبه [illegible] موهوبه در صورت مفروضه
مختص صغار خواهد بود و اما هرگاه اصل هبه ثابت نباشد [illegible] دیگر

کتاب الهدایا والعطایا **سؤال** شخصی که او را یعنی قاضی ولایت که جامع الشرائط باشد مثل والی این طرف هدایا آورند آیا حلال باشد **جواب** اگر از باب رشوه باشد البته حرام است بلکه از معاصی کبیره است و اگر از باب هدیه بوده باشد ضرری ندارد و عرفی در این باب وجوه را دیدند تا مادامی که جامع الشرائط بوده باشد باکی نیست

کتاب الاجاره سؤال زید وجهی گرفته که [illegible] استیجار حجة الاسلام و صوم و صلوة کرده باشد و مجموع مخلفات او از منقول و
غیر منقول [illegible] نبوده [illegible] و در مدت عمر تقلید مجتهد نکرده هرگاه وصی خواهد که حجة الاسلام و صوم و صلوة او را استیجار کرده
[illegible] در اینصورت صوم و صلوة بجا آورده یا حجة الاسلام [illegible] یا [illegible] جواب [illegible]
استیجار نموده بشخص معتمدی داده از معتمد استیجار نماید سؤال علمای اسلام [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
سؤال [illegible]
[illegible]

[illegible] سؤال هرگاه شخص [illegible] داشته باشد ثلث مال [illegible]
[illegible] جواب
[illegible]

بانجمعی که ارباب دیون تسلط داشته باشند که استیفای حقوق خود را از عین المال وصی نموده باشند یا بی تقصیر وصی او مطالبه اموال موصی حاکم
شرع او را جبر میتواند و مطالبه با عزل او خواهد نمود و شخص دیگر تعیین مینماید که متصدی امور موصی شود و هو العالم بحقایق احکامه
سؤال شخصی فوت شده اوصیای چندی در امور خود قرار داده و بعضی از آن اشخاص را که ناظر قرار داده حضور ندارند و از جمله وصایای
آن شخص اخراج مال و ایصال به مستحقین سادات میباشد در چنین صورت لازم است صبر نمودن تا ناظر غایب حضور هم رساند یا اجازت
اخراج خمس مال و ایصال بارباب استحقاق جواب ادای خمس و زکوة از جمله واجبات فوریه است و عمل بمقتضای وصیت در صورت [illegible]
تاخیر باشد واجب نیست بلکه جایز نیست اما اینکه ادای خمس و زکوة از واجبات فوریه است [illegible]

[illegible]

که این در صورتی است که مشخص نبوده باشد که مراد موصی چه چیز است معلوم است با علم به اینکه مراد موصی سدس نیست حمل بر این نمی‌توان نمود و در
این اعصار علم حاصل است که مراد موصی که میگوید جزئی از مال من فلان را بدهید سدس نیست مجملا احتیاط در امثال این ... [illegible]
گذاشته باشد **سؤال** هرگاه زید عمرو را اجیر نماید ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

سؤال هرگاه شخصی در [illegible]

[illegible]

جواب این سؤال مشتمل بر چند مسئله است [illegible]

[illegible]

ورثه اند دعل بوصیه نکرده‌اند در این حمام [illegible] کرد یا نه و دیگر آنکه کسی صوم [illegible] آیا میتواند صوم و صلوة [illegible]

[illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

سوال [illegible]

جواب [illegible]

سوال [illegible]

[illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

باشد والمستند فيه الصحيح المروي في في عن محمد بن قيس عن ابي جعفر عليه السلام قال قضى امير المؤمنين عليه السلام في رجل اوصى لآخر والموصى له
غايب فتوفي الموصى له الذي اوصى له قبل الموصى قال الوصية لوارث الذي اوصى له قال ومن اوصى لاحد شاهدا كان او غايبا فتوفي الموصى
قبل الموصى فالوصية لوارث الذي اوصى له الا ان يرجع في وصيته قبل موته وما رواه فيه عن محمد بن عمر والباهلي قال سالت
ابا عبد الله عليه السلام عن رجل اوصى الي وامرني ان اعطي عما له في كل سنة شيئا فمات العم فكتب اعطه ورثته والصحيح المروي فيه عن عباس بن
عامر قال سالته عن رجل اوصى له بوصية فمات قبل ان يقبضها ولم يترك عقبا قال اطلب له وارثا او مولى فادفعها اليه
هركاه موصى وصيت نموده ووصيت نامه قلمي واوّلا كه اول بخواه اخراج خمس شود ومن بعد نوشته باين عبارت كه بعد
از ان فلان مبلغ را بوالده مرا سازند وايضا قلمي نموده كه مواجب فلان مبلغ از مال فلان وفلان مرتز وحقوق ... بد
ايا در اينصورت اخراج خمس مقدم بر اخراج ديون مرقومه بالا كه اوّلا اخراج ديون نمايند ومن بعد اخراج خمس ونفر قمه
ديون مرقومه بمقتضاي عبارت موصى باشد يا اخراج رد مظالم ووصيت ثلث كرده ... كرده ... ابين استثنا قلمي شد
است مفصلا بيان فرمايند ... اين منصوص چند صورت ميشود يكصورت انست كه ثلث الخمس قلمي ووصيت نموده كه بفلان
وفلان بدهند مقتضاي الشك اخراج خمس از كل بخواه نمايند ... بخواه الخمس واكه فرموده موصى ... از قرار مرقوم
وصيت نامه اخراج نمايند ... كه اخراج خمس از كل مال ... بطريق ... بوده ... لازم نموده يا بالا كه خمس بكل المال
موجوده تعلق كرفته باشد والخمس وصيت نموده كه بفلان وفلان بدهند مبلغ را از صاحبان كرفته عصارف ...
ان مبلغ را صرف نموده باشند در حال الحيات بنابر اين لازم است كه اخراج خمس از كل بخواه شود وبقيه ديون از بقيه بخواه اداشود
صورت ثانيه انست كه الخمس را وصيت نموده كه بفلان وفلان بدهند ... موصي ... باشد بلكه امانتي بوده باشد
... موصي خواه مخلوط بمال موصي بوده باشد يا باشد در اينصورت اخراج خمس از ما عداي اينها ميباشد اخراج خمس از كل الخمس
... بوده لازم نيست در عبارت وصيت نامه ... بت كه ... الخمس قلمي شده كه بفلان وفلان بدهند
... بوده باشد ... موصي ... عبارت استثنا ... شده صورت سيم الشك بعضي از قبيل قسم اول بوده باشد وبعضي
از قبيل قسم ثاني حكم ان از الخمس ... وصورت ثالث هم شد مذكور ظاهر ميشود باين نحو كه الخمس امانت بوده اخراج خمس از ان
نمايند واز ما عداي ان اخراج نمايند ... مرحوم ... سوم وصلوة وحج وصيت نموده اند كه سالي مبلغ
شش تومان تبريزي ... صوم وصلوة نمايند وصلوة ليلة الوحشة ... الدفن نفري مبلغ ... هزار ... دينار تبريزي
بدهند ... اولاد ... ايشان ... باشند ... مبلغ ... تومان تبريزي ... نموده
وصلوة ليلة الوحشة را نفري يكصد ... مبلغ دو تومان ... از مال موصي ... الله بدهند ... ان
مستاجرين ... هركاه ... صوم وصلوة ... نموده ... لازم است ...
از مرحوم ... صوم وصلوة نمايند مبلغ شش تومان تبريزي ... هركاه ... مرحوم ... ومخلفات ...
اداي ديون وفا بوصايا نمايد مرا ... صوم وصلوة ... سالي شش تومان بدهند ... نه

كتاب الخلع سؤال زيد نامي طفل رضيعه از عمرو متعه نموده بمدت نه سال وبعد از چند مدت
ان طفل رضيعه فوت كرديد وبعد از مدت ... ديكر مفارقت ميان عمرو ومذكور وزوجه خود بديد امده
ايا زيد كه دختر عمرو را صيغه نموده ودختر متوفي شده ميتواند زوجه عمرو را حبالة خود دراورد يا نه
جواب هركاه چنين شخصي صيغه يعني صيغه انقطاع در مدت نه سال از ولي صغيره صادر شده باشد
چنين عقدي محكوم بصحت است مادر صغيره مادرزن ميشود پس عقد ان بعد از مفارقت ما بين زوج
وزوجه خواه بطلاق بوده باشد يا بممات در شريعت مطهره ممنوع وحرام است وهو العالم سؤال هركاه
شخصي را جاريه بود بغلام خود داد واز جاريه وغلام صبيه بهم رسيده ودر عرض مدت يكماه روزها جاريه پسر زاده
مالك را شير داده وشبها طفل شير مادر خود را خورده است الحال صبيه جاريه وغلام را مالك به پسر ديكر خود
كه از زوجه واشتر هبه نموده است الحال ان پسر كه مالك وصاحب صبيه جاريه وغلام شده كه با برادرزاده اين
خود شير خورده است جايز است يا نه جواب بلي ظاهر اين است كه ميتواند تصرف نمود خصوصا در روزها كه شير
ميداده وتعداد پانزده شير متوالي نكرده باشد مجملا در فرض سؤال مانعي از تصرف نمي باشد اكرچه حد رضاع معتبر
در شرع متحقق شده باشد بجهت انكه در اينصورت دختر جاريه خواهر برادرزاده ميشود ودليلي برحرمت اين
نداريم مكر در صورتي كه بنت اخ بوده باشد ومقتضاي يحرم بالرضاع ما يحرم بالنسب اينست كه اكر اين علاقه يعني
بنت اخ بودن بسبب رضاع هم رسد موجب تحريم ميشود واين علاقه در صورتي هم ميرسد كه زوجه برادر از شير
برادر دختر را شير دهد وحد رضاع در شريعت متحقق شود در اين صورت اين بنت اخ رضاعي ميشود وبنت
اخ در نسب حرام است پس در رضاع نيز حرام ميشود واين در فرض سؤال موجود نيست بلكه موجود اين است كه
جاريه از شير غلام برادرزاده را شير داده است پس تصرف نمودن برادر به طفل صبيه كه ولد برادرش را شير داده
ممنوع در شريعت نيست بلي اين برادر كه اين جاريه طفل او را شير داده است اكرچه حد رضاع معتبره در شريعت مطهره متحقق
شده باشد نميتواند بنت جاريه را تصرف نمايد واما برادر ديكر چنانكه مذكور شد مانعي بجهت او نيست سؤال
هركاه زيد نامي نامزد كرده باشد دختري را وبعضي تكلفات برده باشد بخانه ان دختر ومتعارف ان قريه است
كه هرچه تكلف مي برند از انكه ميدادند تا دختر را كه مي برند داخل جهاز ميكنند همراه دختر ميدهند كه ببرد
بخانه شوهر حال زيد فوت شده پيش از دخول وبعد از عقد ايا مادر زيد تسلط دارد كه ان تكلفات را پس بكيرد
يا نه جواب اكر عين انچه برده است باقي بوده باشد مطالبه ميتواند نمود واكر عين ان تلف نموده باشد در همان
اوقات بلكه در حيات زيد مطالبه عوض نميتواند نمود سؤال زيد زني كرفته وتصرف نموده وحال معلوم
شد كه خاله كوچك ان زن با خواهر كوچك ان زوجه او شير خورده ومعلوم نيست كه شير كامل خورده باشند يا نه
وميكويند كه خاله كوچك در مدت بيست روز در اغا بوده واو را شير داده وشير تمامي نداشته كاهي شير
از ان خورده كاهي از غير جواب اكر صورت مكتوب واقع بوده باشد اشتباهي در تقرير وتحرير نبوده باشد
مانعي از تزويج نميباشد مجملا اكر زوجه زيد شير با خاله زيد خورده باشد بلكه خواهر زوجه زيد شير خورده
باشد با خاله زيد اين موجب تحريم زوجه زيد نميشود وهو العالم سؤال از براي دختر عاقله بالغه كفو بهم رسيده
ووالد او هم حاضر نيست جد دختر يا والده او ميكويند كه والد دختر مرا اذن داده در تزويج دختر پس در اينصورت
اذن دختر يا والده وجد ... او ... كه مذكور شد كفايت ميكند يا نه جواب در صورتيكه عاقله رشيده بوده

باشد ووالد او غايب باشد واستيذان از ان صعوبتي داشته باشد وطالب دختر كفو باشد باذن دختر او را عقد
ميتوانند نمود خصوصا در صورتيكه والده دختر ادعا نمايد كه والد دختر اذن داده است كفوي كه بهم رسيده
اجابت كرده باشد سؤال زيد تمليك زوجه خود نموده اشيا چندي را بطريقه هبة العقد بنحو والاستطاعة
يا انكه بطريق القوام كه از عين المال خود تسليم حليله خود نمايد ايا زوج شغل ذمة زوجه خود ميباشد
يا خير هم بكه زوج قرار داده كه ظلمات اشيا را بعنوان تمليك از براي حليله خود بر ذمه زوج قرار ميكيرد يا خير
جواب انچه زوج قرار ميدهد كه عند القدرة والاستطاعة اكر بنحوي از انحا شرعيه بر خود لازم نموده كه داده
باشد وقدرت واستطاعت متحقق شده باشد البته دادن ان لازم است واكر بمحض وعده دادن وعده ورسم
القبالة بوده باشد ظاهر اينست كه لزومي نداشته باشد لكن شبهه نيست كه عمل بمقتضاي ان بالامكان و
قدرت مستحب است سؤال هركاه شخصي صبيه زيد را خواسته باشد بكيرد كه عمه يا خاله ان صبيه در خانه
ان شخص باشد احتياج باذن ايشان هست يا خير جواب حقيقة كه زوجه شخص بوده باشد واين زوج
خواسته باشد دختر برادر او يا دختر خواهر او را بعقد خود دراورد موقوف باذن ورضاي عمه وخاله
وباعدم رضا نميتواند عقد نمود سؤال هركاه زيد صبيه عمرو را بعقد نكاح دايمي خود دراورده باشد وهدايا
وتحف چند بجهت والدين زوجه اورده باشد كه در ميان عوام مشهور باسم شيربها ميباشد وهمچنين
اخراجات چند بجهت عروسي خود اورده باشد در زوجه خود دراهم منصرف شده باشد وبعد از چندي اراده
طلاق وفراق را داشته باشد ايا انچه برسم هديه اورده واخراجاتي كه نموده ميتواند بعوض مهر زوجه محسوب
دارد يا نه جواب انچه را قبل از عقد نموده بعنوان تحف وهدايا برده باشد يا برسم اخراجات عروسي
برده باشد وصرف نموده باشد يعني عين انها باقي نبوده باشد نميتواند مطالبه نمود وهمچنين نميتواند از
صداق محسوب دارد وانچه كه عين انها باقي بوده باشد ميتواند مطالبه واسترداد نمود وبعد از تصرف ... كه
خواهد ميتواند معمول داشت خواه بازاي صداق تسليم زوجه خود نمايد يا غير ان والله العالم سؤال چه ميفرمايند
در اين مسئله شرعيه كه هركاه طفل زيد از زوجه عمرو شير داده باشد ايا خود زيد ميتواند خواهر عمرو را در حبالة
نكاح دراورد يا نه جواب از ابيان فرمايند كه انشاء الله مثاب ومأجور خواهند بود ... جواب
ظاهر اين است در صورت مرقومه زيد نواند خواهر عمرو را كه زوجه او طفل زيد را شير داده تزويج نموده باشد
سؤال زنهاي دو برادر دو طفل يكديكر شير داده اند در مدت دو سال والحال زن يك برادر صبيه برادر
شوهرش را از براي برادر خود ميخواهد بنكاح دراورد جواب اكر خود اين دختر شير از هم شير اين شخص
خورده باشد رضاع متحقق شده باشد چنانچه مفروض سؤالست عقد ان دختر بهمين حرام است واما هركاه خود
اين دختر شير از هم شير اين شخص نخورده باشد لكن خواهر اين دختر با برادر اين دختر شير از هم شير اين شخص
خورده باشد ظاهر اينست كه عقد اين دختر بجهت اين شخص جايز بوده باشد اكرچه شرايط رضاع متحقق
شده باشد نظر باينكه در چنين صورتي اين دختر خواهر بنت رضاعي اين شخص ميشود ودليل بر حرمت خواهر
بنت اخت رضاعي نداريم مكر در صورتي كه بنت اخت بوده باشد واين در فرض سؤال نيست بلكه ميكوييم
عقد خواهر بنت اخت در نسب حلال وجايز است مثل اينكه همشير عمرو در حبالة زيد است وزيد دختري
بي داده او هر دو زن دختر دارد شبهه نيست كه عمرو دختر زيد را كه از غير خواهر عمرو بوده باشد ميتواند عقد

نمايد يا اينكه اين دختر خواهر بنت اخت عمرو ميشود پس در رضاع چكونه جايز نبوده باشد سؤال ما تقول في
هذه المسئلة ان المرأة الحامل لو كانت معتدة بعدة باينة مطلقا سواء كانت عن عقد دائم او منقطع هل تستحق
شرعا نفقة زمان العدة من الزوج ام لا وعلى فرض الثبوت هل يكون لها حد او يرجع فيها الى العرف بين حكمها
كما ينبغي جواب الابهام لا يمنع الابهام ان المرأة في عدة عقد الانقطاع غير مستحقة للنفقة ولو كانت حاملا
الا مع اشتراطها في متن العقد لكن الاخلال بالنفقة في صورة عدم الاشتراط وان لم يترتب عليه العقاب لكنه
في العادة يوجب الملام مهجور عما يقتضي به الانصاف سؤال زيد صبيه عمرو را بحباله خود بعقد دوام بمهر وتمليكات
معينه دراورده وزوجه مزبوره ميكويد كه مادامي كه مهر وتمليكات خود را اخذ ننمايم اطاعت وتمكين شوهر
خود را نمي نمايم در اينصورت شرعا زوجه را ميرسد كه تمكين را موقوف باخذ مهر وتمليكات داشته باشد يا نه
در صورتيكه زوجه تسلط داشته باشد كه اطاعت وتمكين ننمايد تا اينكه اخذ مهر وتمليكات خود را نمايد در صورت
قدرت وعدم قدرت تفاوت دارد يا نه جواب صداق در صورتيكه موجل نبوده باشد زوجه قبل از دخول ميتواند
تمكين را معلق نمايد باداي صداق وباعدم اداي ان ميتواند تمكين ننمايد واين در صورتي است كه زوج متمكن
از اداي صداق بوده باشد ظاهر اين است كه محل خلاف نبوده باشد واما هركاه معسر بوده باشد يعني متمكن از
اداي صداق نبوده باشد اكرچه در اينصورت مطالبه صداق نميتواند نمود ولكن بنابر مشهور وحق در مسئله
اين است كه باز ميتواند تمكين را معلق باداي صداق نمايد سيما در صورتيكه زوجه در حين عقد معتقد ايسار
زوج بوده باشد دو حرمت مطالبه صداق در حين اعسار باعث اين نمي شود كه واجب بوده باشد بر زوجه تسليم
نفس خود نمايد بر زوج اينها همه در صورتي است كه دخول اصلا نشده باشد واما هركاه در اول امر امتناع ننموده
وتمكين نموده ودخول واقع شد بعد مشكل است كه تواند منع نمود والله العالم سؤال هركاه زيد در هنكام اجراي
صيغه نكاح بلفظ متعت وانكحت وزوجت اجراي صيغه نمايد ووي نيت عقد دائمي در نظر بوده ايا در اين
صورت بدوام عمل نمايد يا انكه بتمتع معمول دارد جواب اكر ايان بهر واحد از صيغ ثلث بانفراده نموده ودر ان
عقد اقتصار بران نموده باشد بهر يك از صيغتين اخيرتين كه بوده باشد عقد صحيح واكر اقتصار بر صيغه اولي
نموده حكم بصحت عقد مشكل است واكر اكتفا بمتعت ننموده بلكه بغير او از صيغتين اخيرتين هم تلفظ نموده باشد
باز عقد صحيح وبي عيب است وهمچنين در صورتيكه تلفظ بجميع صيغ ثلث مجتمعا نموده باشد خصوصا در صورتيكه
صيغه اولي مقدم يا متوسط بوده باشد وظاهر اينست كه جميع اينها در صورتي است كه قصد ديكر در عقد از دواج
ديكر نبوده باشد ومعلومات عقد در جميع صور موصوفه بدوام است واحتمال عقد انقطاع غير صحيح است سؤال
شخصي در حال اختيار صيغه عقد را جاري سازد وايجاب وقبول ان عقد بمحض واحد بوده باشد وشخص
عاقل معاني صيغ وتركيب صيغ را نداند ومعنا انشا را نداند ودر اين حال صيغه را جاري سازد ايا عقد صحيح است
يا فاسد جواب در صورت مسئوله ظاهر اينست كه عقد فاسد وغير منعقد ووقفي در اين باب بين حالت اختيار و
اضطرار ظاهر نيست بلي اكر در حالت اضطراري كه مفهوم از سؤال ميشود عدول از عربي نمايد وطرفين عقد را
مثلا بفارسي جاري نمايند ظاهر اين است كه في اشكال عقد صحيح ومنعقد است سؤال زيد مدت يكعام ميباشد
كه اخت باكره عمرو را عقد نموده وتصرف ننموده ومدعي اينست كه چندين سال قبل از اين با عمرو وطي نموده و
ايقاب بعمل امده وثابت شده واذعان مي نمايد كه در حين عقد جاهل بمسئله بودم وعقد را كردم وبعد

شنیدم که اخت عمرو را نمیتوانم کرفت و عمرو از مذهب بر زید منکر است و معقودهٔ زید مدعیه است کر زید ...
تصرف نموده و مواقعه عمل آورده و زید منکر است و در این حالت کسوه و نفقهٔ معقوده خود نداده در صورت
مذکوره فیما بین ایشان چه باید کرد و اکر تفریق باید بشود احتیاج بطلاق می باشد یا نه و معقوده مستحق مهر
و تملیک و نفقه و کسوه می باشد یا خیر یا اینکه عقد صحیح است و باید زوجه خود را تصرف نماید اما فیما بین زید و اخت
عمرو چه باید کرد جواب حکم مسئله ظاهرا بنا بر قواعد شرعیه اینست که اکر دعوی زید فی الحقیقه واقع است داشته باشد
بینه و بین الله حرام است بر او مباشرت و مواقعه و جمیع انواع استمتاعات از ضعیفه اما قول او بر غیر مسموع نیست
و بنا بر ظاهر شرع عقد ثابت بحقوق نظر بعدم ثبوت دعوی بنا بر این زوجه مستحق نصف صداق و نفقه و
کسوه در مدت مزبوره میباشد اما اکر از راه دیکر مانعی نباشد و همچنین نسبت بمعقوده و دیکران محتاج بطلاق
میباشد باین معنی که بدون طلاق خود بدیکری شوهر نتواند کرد و دیکری هم او را نمیتواند کرفت و قول معقوده در
باب تصرف بر خود محتاج بر ثبوت و مرافعه است و اکر دعوی زید قبل از بلوغ خود یا طرفین باشد استفتای دیکر
بکند تا جواب ملی شود و اولی اینست که بمصالحه که تراضی بینهما بوده باشد فرق نموده و بعد طلاق کفته شود
سؤال زید زوجه دارد و استطاعت ندارد بر نفقه او و زید بکوید هر چه ممکن بشود از قوت خودم میدهم اما
ان طور که زوجه خواهش دارد من نمیتوانم هر چه بکنم خودم کرسنکی میخورم و می اورم از برای ضعیفه آیا میتواند
که ضعیفه را مجبور از زوجیت او بکنند جواب اکر مقصود این است که کسی میتواند جبر از زوج در حال عدم قدرت
او بر انفاق زوجه طلاق کرفته باشد بی اشکال ظاهرا ثابت نیست لکن خلاف ما بین فقها است که در صورت
علم قدرت زوج بر نفقه آیا زوجه میتواند فسخ عقد نمود یا نه ظاهر این است که فسخ نمیتواند نمود سیما در صورتیکه فقر
زوج در حین عقد ثابت بوده ضعیفه قبل از عقد مطلع بر حقیقت حال بوده باشد مجملا ظاهر اینست که فقر خواه
سابق بر عقد بوده باشد یا بعد از عقد بهم رسانیده باشد ضعیفه بسبب این تسلط بر فسخ عقد ندارد و هو العالم
سؤال هرکاه یائسه زنی باشد در عده وفات کسی آیا عقد نماید و عالم بحرمت او بوده باشد که زن یائسه عده
دارد یا نه بلکه چنین توهم نموده که زن یائسه را مطلقا عده نمیباشد اکرچه عده وفات بوده باشد در چنین صورتی
عقد موجب تحریم موبد میشود یا نه جواب هرکاه عقد در عده نموده و وقاع هم نموده باشد بی اشکال ضعیفه
بر آن شخص حرام موبد است و اما هرکاه عقد نموده و وقاع ننموده باشد با جهل بحرمت چنانچه مفروض در سؤال است
با موضع با جهر دو و اکرچه عقد مزبور فاسد است لکن ظاهر اینست که ضعیفه حرام نباشد یعنی بعقد اخری بتواند او را
عقد نماید لکن اجتناب او در امثال مقام از مستحسنات ارباب ایمانست سؤال صیغه نکاح را بلفظ فارسی بخواند
با وجود عربی خوان بر فرض جواز محض اینکه بکوید بنکاح در آوردم موکله خود را یا تزویج نمودم موکله خود را بصداق
مبلغ معین و ندانند که نکاح و تزویج چه معنی دارد آیا در این صورت نکاح واقع میشود یا نه و هرکاه ملای فارسی
خوان الفاظ عربی را در رساله خوانده و یاد کرفته باشد اما ندانند که این لفظ چه معنی دارد هرکاه صیغه نکاح و صیغ
عقود دیکر را ایجابا و قبولا بخواند صحیح است یا نه جواب هرکاه خود عاقد متمکن از صیغه عربی نبوده باشد و متمکن
از توکیل شخصی که عارف و عالم بصیغه عربی بوده باشد هم نبوده باشد ظاهر این است بی اشکال اکتفا بصیغه فارسی بنحوی
که مذکور شد در سؤال توان نمود و اما هرکاه خود متمکن از صیغه عربی نبوده باشد لکن متمکن از توکیل شخصی که
عارف و عالم بصیغه عربی بوده باشد احتیاط در دین مقتضی اینست که رعایت توکیل نموده شود و اما آنچه مذکور در سؤال

شده

شده که شخص محض الفاظ صیغه را حفظ نموده و عالم بمعنی و اعراب آنها نمی باشد ظاهر اینست که عقد از چنین شخصی
صورتی ندانسته باشد سؤال یکنفر صیغ عقود را ایجابا و قبولا میتواند خواند یا نه جواب ظاهر اینست که تواند لکن اولی
احتیاط بر ایشان تعدد است سؤال آیا دختر که بحد ده سال رسیده احتیاج بقیم دارد یا نه جواب در صورت عقل
و رشد محتاج بقیم نیست سؤال هرکاه زید صبیه صغیره خود را ایجابا لعقد عمرو در آورده و الاجرای صیغه نکاح
نموده باشد بعد از آنکه صبیه زید کبیره شود راضی نباشد آیا میتواند عقد را بر هم بزند یا نه جواب در صورتیکه
عقد والد مشخص نبوده باشد که بر خلاف مصلحت صغیره بوده قطعا عقد لازم و اختیاری بجهت دختر بعد از بلوغ
نخواهد بود سؤال شخصی هرکاه مادرش طفل را شیر داده باشد که زید مثلا اسم رضیع بوده باشد خودش میتواند
خواهر که رضاعا فاطمه نام دارد تزویج نماید یا نه جواب بلی ظاهر اینست که میتواند کرفت مانعی بنا بر شهور و حق در
مسئله نمیباشد زیرا که بر فرض تحقق رضاع شرعی اینکه دختر که میخواهد بکیرد اخت خواهر رضاعی این شخص
میشود و تزویج اخت خواهر در نسب جایز است مثل اینکه کسی زنی کرفت و این زوجه از شوهر دیکر دختری داشته
و از شوهر ثانی نیز دختری بهم رسانید و این شوهر ثانی پسری دارد از زوجه دیکر میتواند این پسر دختر [illegible] مادری
خود را که از شوهر دیکر دارد بکیرد یا آنکه اخت خواهر او میباشد پس هرکاه در نسب چنین امری مجوز باشد در رضاع
بطریق اولی مجوز خواهد بود لکن مع ذلک اکر اجتناب نماید بهتر خواهد بود سؤال دو همشیره بودند یک همشیره [illegible]
نفر اولاد اناث داشته همشیره دیکر نیز دو نفر اولاد اناث داشته ولد چهارم همشیره بزرک با اولاد دویم همشیره
کوچک بیست یوم شیر خورده و همشیره کوچک فوت شده همشیره بزرک دختر اول خود را شوهر داده از او پسری
بهم رسیده الحال آن پسر بالغ است و دختر اول همشیره کوچک را میخواهد بجهت خود در آورده است آیا دختر اول همشیره
کوچک در حباله پسری که از دختر اول همشیره بزرک بهم رسیده چه صورت دارد جواب در صورتیکه مادر آن پسر
شیر از مادر آن دختر نخورده باشد وصلت می تواند نمود اکرچه خواهر او شیر مادر دختر خورده باشد و هو العالم
سؤال هرکاه غلامی بدون اذن مولای خود دختری را عقد نموده و تصرف کرده باشد و مولای او بعد از دو
ماه مطلع شده غلام فرار نموده است و بعد از آن دختر را بدیکری عقد نمود و آن دیکر دختر را ایجابا لخود در آورده
و متصرف شده و حمل بهم رسانیده حال مطلع شده که این دختر عقد غلامی بوده آیا این عقد صحیح است یا باطل و
چه صورت دارد جواب در صورتیکه عقد عبد بدون اذن مولی بوده باشد و بعد از اطلاع تا کنون مولی مضی
نداشته چنانچه صاحب استفتا در خارج تقریر نمود که بعد از انقضاء دو ماه که مولی مطلع شد متغیر شد بشدت
تمام و کج خلقی بسیار بر عبد نمود بنحوی که عبد از خوف کج خلقی مولی فرار نموده در اینصورت بی اشکال عقد اول
باطلست و عقد ثانی صحیح و بی عیبست و اکر باذن مولی بوده یا با علم اذن بوده لکن بعد از اطلاع مولی اجازه
نموده باشد در این صورت عقد عبد صحیح و عقد ثانی باطلست بلکه ضعیفه بر شخص ثانی حرام موبد است در صورتیکه
دخول نموده باشد یا عقد بعد از علم بمعقوده بودن دختر نموده باشد سؤال زید میتواند زوجه اجنبی خود را که جده
او باشد عقد نماید جواب عقد بر معقوده جد جایز نیست خواه جد ابی بوده باشد یا امی این شخص بوده باشد
روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام انه قال لو لم یحرم علی الناس ازواج النبی لقول الله
عز و جل و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا حرم علی الحسن و الحسین علیهما السلام
بقول الله تبارک و تعالی و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء و لا یصلح للرجل ان ینکح امراة جده انتهی و من هذا الحدیث یظهر

ان صیغة الجمع فی الآیة الشریفة یمکن ان یکون بالاضافة الی کل فرد من افراد المکلفین بان یکون المراد من الآباء اب شخص و
جد من جانب الاب و من جانب الام فلا حاجة الی ان یقال ان هذا الجمع هنا بالاضافة الی تعدد الاشخاص سؤال
شخصی زنی را بعقد دوام کرفته و با او دخول نموده و اولاد نیز از او بهم رسانیده و حال مدت چند سال که مجنون
شده و اقسام معالجات نموده مفید نیفتاده در چنین صورت زوجه میتواند فسخ نکاح خود نموده مفارقت نماید
از زوج خود یا نه جواب در صورتیکه جنون قبل از عقد بوده باشد یا بعد از عقد بهم رسد قبل از دخول بی اشکال
زوجه میتواند فسخ عقد خود نمود لکن زوجه میباید اول رجوع بحاکم شرع نماید و حاکم شرع یکسال مدت بجهت
او قرار دهد و هرکاه یکسال منقضی شد و زوج باقی بر همان عیب بوده باشد زوجه فسخ عقد می نماید بهر کس که
خواهد شوهر می نماید و اما هرکاه جنون بعد از دخول بهم رسد در آن خلاف بین فقها و شیخ مفید و جماعتی بر آنند
که باز ضعیفه قادر بر فسخ عقد می باشد لکن مشهور ما بین فقها خلاف آنست و هو المختار لما رواه ثقة الاسلام فی
الصحیح عن صفوان بن یحیی عن عباد الضبی عن ابی عبد الله ع قال فی العنین لو اعلم انه عنین لا یاتی النساء فرق
بینهما و لو اوقع علیها وقعة واحدة لم یفرق بینهما و الرجل لا یرد من عیب و روی ایضا عن السکونی عن ابی عبد الله ع
من اتی امراة [illegible] ثم احدث فیها فلا خیار لها سؤال شخصی فوت شده زوجه غیر مدخوله داشته و بعد از یکماه
از فوت او کسی با زوجه مذکوره زنا نموده و چهار ماه از وقت زنا کذشته ضعیفه مزبوره حمل از زانی بهم رسانیده
الحال زانی میخواهد آیا میتواند زانیه مذکوره را بعقد خود در آورد یا نه جواب اکرچه از کلمات جماعتی از فقها ظاهر میشود
که زنا در عده رجعیه موجب تحریم نشود بلکه بعضی از متاخرین که چند [illegible] توقف و اعتقاد بثبوت نفی خلاف در آن نموده
لکن چنین نبوده بلکه حکم بعدم تحریم نهایت محل اشکال دارد و نظر باینکه عقد در عده مطلقا اکرچه عده وفات بوده با
با علم بحقیقت حال یا با دخول موجب تحریم ابدیست و این منصوص است پس بطریق اولی حرمت در زنا ثابت
خواهد بود و ممن استغرب التحریم فی محل الکلام العلامة رفع الله مقامه فی التحریر قال لو زنی بذات عدة بائن او
عدة وفات فالوجه انها لا تحرم علیه عملا بالاصل و علی ما قلناه فی العقد یحتمل التحریم مع العلم لان تأبیدا بثبوته مع العقد
فمع التجرد عنه بطریق اولی و هو الاولی و ممن تمسک بالاولویة ایضا فیما نحن فیه المولی المعتمد الفقیه بلغه الله المنزل
الرفیع فی الکشف اللثام و المولی المحقق الاستاد العلی العالی ادام الله تعالی ظلاله علی رؤس الاقاصی و الادانی فی
شرحه الکبیر علی النافع و قال فی شرحه الصغیر و قیل بالالحاق فی ذات البعل المذکورة و لا یخلو عن قوة انتهی کلامه
الشریف سؤال هرکاه دو طفل را اولیای آنها بیکدیکر ولایتا عقد نموده باشند و بعد عقد مدتی که کذشت پدر دختر
بپدر پسر کوید که تو قبل از وقوع عقد کفتی که این دختر سه شبانه روز شیر از من خورده لکن من از مادر این پسر [illegible]
من از این حکایت حین عقد غافل بودم آیا بر تقدیر اعتراف والد پسر که بکوید من کفتم لکن حال میدانم که این حکایت
بی اصل بوده یا آنکه بکوید بعد از آنکه کفتم فهمیدم اشتباه بوده یا انکار نماید بالمره و بکوید من چنین حرفی نکفتم حکم
هر یک از این سه شق را بیان فرمایید و بر تقدیر انکار تعزیر نمایید که پدر دختر [illegible] و این کلام را [illegible]
حاکم شرع ثابت کند موجب فساد عقد میشود یا نه و بر تقدیر عدم قدرت بر اثبات حکم آن چه چیز است جواب
در صورتیکه بکوید من کفتم لکن در همان وقت یعنی قبل از عقد مشخص من شد که بی اصل بوده ظاهر اینست که عقد
محکوم بصحت بوده باشد و اکر کوید که من اعتراف بتحقق رضاع قبل از عقد نمودم و در حین عقد نیز معتقد بصحت
آن یعنی تحقق رضاع بودم و لکن حال یا بعد از وقوع عقد مطلع شدم که حقیقت نداشته بوده است ظاهر اینست که

عقد فاسد

عقد فاسد بوده باشد نه باعتبار اینکه نهی در اینجا مقتضی فساد است بلکه بجهت آنکه بیعت عقد ولی بعنوان
عموم حق در صورتیکه ولی معتقد عدم تحقق شرایط بوده باشد بلکه معتقد این بوده باشد که معقود علیها [illegible]
رضاعی اوست و مع ذلک عقد نماید بر قبر خود ثابت نیست و در صورتیکه انکار نماید که من نکفتم و مدعی
اثبات نماید شهود و این اعتراف را از او در نزد حاکم شرع ظاهر اینست که عقد محکوم بفساد بوده باشد خصوصا
این اثبات در حال صغر طرفین بوده باشد و لکن احتیاط در جمیع صور مقتضی اینست که تفریق ما بین آنها بطلاق
شده باشد و در صورتیکه مدعی متمکن از اثبات آن نبوده باشد تسلط فسخ خواهد داشت و اکر قسم خورد که من
نکفته ام عقد صحیح خواهد بود بحسب ظاهر و اکر نکول نمود ظاهر اینست که محکوم بفساد بوده باشد لکن احتیاط در
در جمیع صور مقتضی اینست که تفریق بطلاق شده باشد سؤال زید ضعیفه داشته فوت شده یک طفل از او
باقی مانده دایه بجهت او کرفته و این طفل حاله داشت که مدت ده سال که اولاد از او نشده بود بعض اوقات
پستان بدهن این طفل میکذاشت از اتفاق این حاله شیر بهم رسانیده کاه کاهی شیر باین طفل میداده و آن دایه
مستمر شیر میداده حال زید میخواهد خواهر زن خود را بعقد خود در آورد آیا میتواند یا نه جواب در صورتیکه
صورت مرقوم مطابق واقع بوده باشد یعنی حاله مادری طفل در حین شیر دادن طفل حمل نداشته باشد و
این شیر از حمل نبوده باشد چنانچه مقتضای سؤال است که قبل از حاله ده سال که حمل بهم نرسانیده اکرچه این
است دختر دیکر ضعیفه را اکر ما ادخوله زن اوست میتواند تزویج نمود و مانعی از تزویج نمیباشد اکرچه شیر [illegible]
در صورت مسطوره بطفل داده باشد و الله اعلم سؤال دختری که تقریبا هفت هشت ساله بوده باشد و پدر او
فوت شده و وصی را معین نموده باشد میتواند که صیغه عقد دوام او را اذن دهد که جاری و واقع سازند [illegible]
کر امثال و اقران او دوامی بوده یا آنکه وصی مزبور را در این باب اختیاری نیست جواب تزویج نمودن در چنین
صورت چنین نیست که جایز نبوده باشد لکن کلام در این است که هرکاه وصی عقد نمود آیا این عقد لازم میشود یا
آنکه مثل عقد فضولی است میتواند دختر بعد از بلوغ امضاء نداشته باشد مشهور ما بین فقها ثانی است یعنی دختر
بعد از بلوغ میتواند مضی نداشته باشد سؤال ضعیفه مدت پنج شش سال است که شوهر او مسافرت نموده
و تا بحال هیچ ساله کاه کاهی ادم و کاغذ آمده و حال مدت یکسال یا بیشتر است که مفقود الخبر است و در این اوقات
نزد ملای [illegible] وکفته اکر من علم بفوت زوج خود دارم و او را با این شخص برای احدی عقد نموده است که او هم زوج را
مفقود الخبر میدانسته است و بعد از وقوع عقد جمعی کثیری از اهل آن محل [illegible] و اغلب اقوام و اقارب آن
ضعیفه که شش نفر آنها از عدول اند اتفاق دارند که ما اهالی علم همه قطعا که ضعیفه در ادعای خود ذیحق است که اطلاع
دارد بفوت زوج مثل ما اهالی اکر از اقارب سابق بر عقد و لحق بر آن و قرائن دیکر [illegible] اوقات او و غیرها [illegible]
داشته ایم در صورت مسطوره آن مرقومه عدول و غیرهم با حاکم شرع بر فرض وجود تفریق میتوانند نمود آنها را یا
و بر فرض جواز یا لزوم تفریق آیا آنکس که امر بعقد نموده میتواند امر او در جمیع آنها نماید مثل اینکه این چنین [illegible]
شهود بحالت هر چند عدول باشند یا نه و بر فرض عدم جواز بر مؤمنین ردع و منع این امر بعقد و سایر جمیع
شده ن زوجین لازم است یا نه و بر چنین شخصی اقتدا توان نمود و اخذ مسائل از او نمود یا نه مرقوم الی الله شقوق را
علی فرمایند که ضرور و وقت ضیق است و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته جواب بر عدول بلکه بر هر کس که عالم بکذب
ضعیفه مزبوره در دعوی علم بموت زوج میباشد لازم است از باب نهی از منکر سعی در تفریق ما بین آنها نماید

[illegible] باشند هرگاه همین عدول اقامه شهود نزد حاکم شرع نمایند که این ضعیفه زوجه [illegible]
[illegible] انکه بر حاکم این مطلب ثابت شد و حکم بفساد عقد ثانی نمود و بر قاطبه ناس
[illegible] که سعی در تفریق انها نمایند واما تکذیب شخص عاقل جماعت عدول را
[illegible] بی صورت و بی وجه است بلکه مخالف قرار داد شریعت است [illegible]
[illegible] زینب را بعقد و حباله خود در اورد و در ضمن العقد شرط نماید که زینب را
[illegible] از شهر بیرون نبرد و بعد از تصرف نکول کند و خواهد زوجه خود را بولایت
[illegible] ضمن العقد رضا نباشد ایا شرعا حالا زید [illegible] کور را میرسد که زینب
[illegible] جواب ظاهر اینست که با شرط در ضمن العقد نقل زوجه و [illegible] دیگر نمیتواند کرد
[illegible] اثنا عشر ادام الله ایام افاداتهم الی قیام الساعة چه میفرمایند در این مسئله
[illegible] که زینب نام دارد مصالحه کند که زوج جمیع حقوق خود را [illegible] گذارد و [illegible]
[illegible] و زوج هم کسی را وکیل نموده که طلاق بگوید و صیغه مصالحه با شرط خوانده شد بعد از
[illegible] وکل پشیمان شد و وکیل را معزول ساخته ایا طلاق لزوم می پذیرد در
[illegible] با نه مسئله دویم زید مثلا زینب را بحباله نکاح در اورده پس چون که چهار سال
[illegible] چهار ماه و زید ولی بعد از وطی بقیه مدت را بخشید و ان زن [illegible]
[illegible] بصورت عقد ثانی باطل است که ولی طلاق را [illegible] که برای عوضی خواهد
[illegible] است و اگر باطل شد باشد زوج اخر موافقه بعمل نیاورده و مدت چهار ماه
[illegible] عقد جدید نماید [illegible] انکه بمحض عقد در مدت انقطاع حرام میشود [illegible]
[illegible] شرط در ضمن العقد مصالحه شده باشد لازم است بر زوج که عمل بمقتضای ان نماید
[illegible] مخصص است کسی که [illegible] مواخذه الهیه جلت عظمته بوده باشد مخالفت نخواهد
[illegible] مخالفت نماید [illegible] لازم است از باب امر بمعروف و نهی از منکر منع او نمایند
[illegible] مخالفت نماید ضعیفه میتواند متوسل شود بحکام شرع با امکان و بعد الحاکم
[illegible] متوسل بحاکم شرع که ان شخص را جبر نماید در لزوم عمل بمقتضای شرطی که در ضمن عقد
[illegible] در صورت عجز ضعیفه از توسل بشخص که او را جبر نماید در روز [illegible] ضعیفه
[illegible] جواب مسئله ثانیه واما حکایت هبه نمودن ولی بقیه مدت را [illegible] عقد انقطاع
[illegible] با انکه ان عقد از ولی صادر شده محکوم بصحت خواهد بود در اینصورت و بنا بر این هبه
[illegible] صغیره دوان نباشد حکم بترتب ثمرات هبه بران نمیتوان نمود و عقد شخص ثانی بنا بر این
[illegible] نموده باشد این ضعیفه بر ان شخص حرام خواهد بود عقد دیگر [illegible] نخواهد داشت
[illegible] که تفریق طلاق شده باشد و اگر موافقه نشده باشد و ان شخص جاهل [illegible]
[illegible] مدت انقطاع عقد دیگر نماید بی عیب خواهد بود سؤال زید ولی شرعی خالد
[illegible] که صغیره بوده باشد عقد نماید [illegible] که عبد المطلب [illegible]
[illegible] خواهد زوجه خود را [illegible] نماید و صبیه عمرو گوید [illegible]

بکم

[illegible]

تنقضی عدتها باستبراء رحمها من ماء الفجور فلو ان یتزوجها بعد ان یقف علی توبتها والسند فیه وان کان مرسلا لکن رواه
فی یب باسناده الی احمد بن محمد بن عیسی وطریقه الیه صحیح عن اسحق بن جریر فالحدیث موثق وظاهر من شیخنا المفید
وجماعة المصیر الی مضمونه قال فی المقنعة ولا ینبغی له ان یتزوجها بعد الفجور الا بعد ان یستبرء رحمها قال فی یب بعد
ان عنون العبارة المذکورة ما هذا لفظه روی احمد بن محمد بن عیسی عن اسحق بن جریر عن ابی عبد الله ع قال قلت له
الرجل یفجر بالمرأة ثم یبدو له الی آخره وقال شیخ الطائفة فی النهایة ولا یجوز له ان یجمع بین الاختین فی نکاح الدوام ولا
نکاح المتعة فی حالة واحدة فان عقد علیهما فی حالة واحدة کان مخیرا ایهما شاء وان عقد علی واحدة
ثم علی اختها کان العقد علی الثانیة باطلا فان وطی الثانیة فرق بینهما ولم یرجع الی الاولة حتی تخرج التی وطیها من
عدتها انتهی ومعلوم ان عند بطلان العقد الثانیة یکون وطیها زنا الا عند فرض الجهل واعتقاد الصحة لکن الکلام
مطلق فعند حمل الکلام یکون المدلول لزوم العدة فی الزنا ویمکن ان یقال ان العبارة التی ذکرها بعد العبارة المذکورة
قرینة علی حملها علی حال العلم بعدم جواز العقد فیکون محمولا فی الصورة الاولی الزنی والحاصل ان اللازم من هذا
الکلام لزوم العدة بالزنا ایضا اما الزانی بالاضافة الی الزانیة فلا قال فی الوسائل باب فی وجوب العدة علی الزانیة اذا
ارادت ان تتزوج الزانی وغیره واورد فیه الحدیث المذکور ثم روی عن تحف العقول عن ابی جعفر محمد بن علی الجواد
انه سئل عن رجل نکح امرأة علی زنا ایحل له ان یتزوجها فقال یدعها حتی یستبرئها من نطفته ونطفة غیره اذ لا یؤمن منها ان یکون قد
احدثت مع غیره حدثا کما احدثت معه ثم یتزوج بها **سؤال** زید متوفی وعمرو پسر زید وطی نماید وتشکیکی در
غیبوبت حشفه است بجهت وطی و حکم بغیبوبت حشفه یا عدم غیبوبت نتوان کرد که حکما غیبوبت حشفه بالکلیه شده است
ویا شاید است مشکوک فیه است عمرو وطی در اینصورت میتواند مادر همان پسر را بعقد خودش در آورد یا نه **جواب**
اگر مقصود اینست که قطع دارد که بعضی از حشفه داخل شده چنانچه مقتضای سؤال اینست که فرض شده عمرو با پسر زید
وطی نموده بحد اقل قطع دارد که بعض از حشفه داخل شده باشد در اینصورت اجتناب لازم عقد مادر موطوء نمیتواند نمود
واگر شک در اصل دخول حشفه اگرچه بعض بوده باشد دارد این منافی با مکتوب در سؤالست نظر باینکه نمیتوان گفت در
این صورت وطی کرده پس تعرض حکم آن منفرع ثمری نخواهد بود **سؤال** شخصی متوفی شده وزوجه او ادعای
مهر بری نماید و بطبق مدعای خود قباله را ابراز کرده ودر قباله زوجه معینی ودو پارچه طلا مکلل بالماس نوشته اند
وقیمت طلا را مشخص نکرده اند ایا بعد از ثبوت اشتغال ذمه بطلای مسطور را بچه طور باید تسلیم زوجه نمود و بچه قیمت
الماس و طلا را منظور میتوان کرد که زوج مشغول الذمه شود **جواب** در صورتیکه حین العقد دو قطعه طلای مکلل بالماس
حاضر بوده باشد که مشاهده شود قیمت و وزن طلا و الماس هیچیک از شخص معین نموده باشد باطلست ولکن
عقد صحیح رجوع بمهر المثل یعنی مهر امثال و اقران خود می شود بجهت ضعیفه در صورت مسطوره که دو قطعه طلای مکلل
بالماس حاضر بوده و تعیین وزن و وصف و قیمت هیچیک نشده باشد ضعیفه در اینصورت مستحق مهر امثال و اقران خود
خواهد بود آنچه در قباله قلمی شده بعنوان ابهام **سؤال** زید متوفی و زینب زوجه او مدعیه مهر خود بر او و نکاح نامچه
بلدت او دارد که نوشته اند [illegible] و امهار اشخاص معتبر [illegible] وان اشخاص حیوة احیا هستند ایا مجمل ابراز این نکاح نامچه
ثابت است که زوجه مذکوره اثبات نماید و بالا [illegible] کاتب و نویسنده و [illegible] داخل [illegible]
تعلق باینها [illegible] **جواب** اعتماد [illegible] در حکم بثبوت نمیتوان کرد بلکه محتاج باقامه بینه است
و بعد از اقامه بینه محتاج بقسم است اگرچه با اعتماد این فاضل نویسنده و کاتب داخل [illegible] لکن احتیاط در دین مقتضی

ابن است

ابن است کامر بمهر امثال آنها منقضی بمصالحه بشود و هو العالم **سؤال** زید از زوجه متوفیه چند دختر دارد و دو شیره
عمرو میخواهد از تزویج نموده الحال عمرو مذکور میخواهد دختر زید را که از زوجه متوفیه دارد تزویج فرمایند بیان فرمایند
جواب آنچه از صورت سوال ظاهر میشود اینست شخص همشیره احدی را بعقد خود در آورده و همین دختری
دارد از زوجه دیگر برادر این زوجه جدید میخواهد دختر این شخص را که از زوجه سابقه داشته تزویج نموده باشد
اگر مقصود همین است ظاهرا عیبی ندارد و منعی در این عقد نیست خواه این زوجه سابقه در حیوة بوده باشد یا فوت شده
باشد **سؤال** زید دختر خود را بحباله نکاح پسر عمرو در آورده است بصداق معینی از نقد وطلا و یک ثلث خانه که عمرو
جزو صداق زوجه ولد خود کرده و بعد از تصرف کردن پسر عمرو دختر زید را عمرو یک ثلث خانه را بتصرف نکوحه ولد
خود داده میگوید من بخانه خود رجوع کردم و عبد هم ابا عمرو مزبور میتواند رجوع کند و در صورتیکه بتواند رجوع کند
قیمت خانه تحریر شده یا نه و اگر قیمت خانه میرسد شغل ذمه منکوحه زوج است یا والد او واسند عاچنانست که صورت
مسئله را بیان فرمایند **جواب** در صورتیکه صورت مسطوره مطابق واقع بوده باشد یعنی یک ثلث خانه مخصوص را جزو
صداق قرار داده باشد که عقد بر آن واقع شده باشد زوجه ولد او را مالک می شود بعقد بعد از تصرف نمودن زن
زوجه را او والد رجوع نمیتواند کرد مگر برضا و رجوع زوجه **سؤال** زید خاله داشته باشد که آن خاله را مادر زید از زید بیکی
بیا باشد و از مادر بود تا ایبا باشد خاله مذکوره با مردی شیر خورده است و رضاع هم تحقق شده است الآن زید خواهر
آن مردی که شیر خورده است با خاله زید میخواهد بگیرد و عقدهم کرده اند **جواب** مقتضای آنچه قلمی شده است
انست که آن مرد که با خاله زید با هم شیر خورده اند اگر حال رضاع شرعی بعمل آمده باشد آن شخص خال رضاعی زید می شود
اگر چنین است و اشتباه در تقریر و تحریر نشده باشد حکم بحرمت تزویج کرده نمیتوان عقد و بلکه صحیح است چه اخت
در صورتی حرام است که خال آن شخص بوده باشد و این در فرض سوال محقق نیست والله یعلم **سؤال** هرگاه شخص زنی را
متعه خود کرده باشد که آن زن بی شوهر باشد باین قسم که ابتدا بلفظ فارسی آن مرد او را راضی کرده باشد که مدت
یکسال متعه او بوده باشد بمبلغ شش ریال و ضعیفه هم رضا شده باشد و بعد از لفظ فارسی لفظ عربی بگوید باین قسم که
مرد تعلیم او کند که زن بگوید متعت نفسی بک بالمبلغ المذکور فی المدة المعینة و مرد بگوید قبلت و انشاء و اخبار را ضعیفه نداند
لیکن میداند صیغه که باین قسم میگوید درست می شود آیا در شریعت جایز است یا نه و بعد از مدت دو سه ماه دیگر هم
مدت یکسال تمام نشده بهمان قسم صیغه که اول مذکور شد صیغه صد ساله را میخوانند ولکن این را نداند است باشد که باید
تتمه سال را ضعیفه ببخشد خواسته باشد صیغه صد ساله بخوانند تتمه سال را بعد از باقی مسئله که صیغه را خوانده
بود ببخشید آیا چنین صیغه صحیح است یا خیر اما شخص جاهل مسئله می باشد چون بسیار در ورش وجهول است که
احدی مطلع نباشد که او را منع نماید از خواندن صیغه چنین عملی را کرد آیا صحیح است یا فاسد **جواب** در صورتیکه
صیغه فارسی باین نحو خوانده باشد که زن بگوید که خود را متعه دادم بتو از این وقت تا فلان وقت بمبلغ معین و ذکر
مبلغ نماید و مرد بگوید قبول کردم بهمین نحو که مذکور شد با عدم تمکن از صیغه عربی ظاهر اینست که عقد کفایت خواهد
نمود و اگر احد طرفین متمکن از صیغه عربی باشد و طرف دیگر متمکن نبوده باشد آنکس که متمکن از عربی نیست بنحوی
که مذکور شد تعبیر نماید و طرف دیگر که متمکن هست مثل اینکه مرد بوده باشد ایشان بعربی نماید کفایت می نماید در چنین
صورت اگر زن را تعلیم عربی نماید با تفهیم معنی آن هر دو ایشان بصیغه عربی نمایند و بعد از آن ضعیفه همان مرد را وکیل
نماید که ایشان بایجاب و قبول عربی نماید غایت احتیاط خواهد بود و اما تجدید صیغه در اثنای مدت بلی صحیح نیست بعد

الاطلاع بر مسئله اگر همان مدت اولی باقی مانده باشد بقیه مدت را یعنی استحقاقی که بجهت مرد بود ابراء ذمه زن نماید از
حق خود باین نحو که حقی تعلق که بشود داشتم قصر نمودم از حق خود مری ساختم و اگر بعد از این نحو باین نحو بگوید بقیه مدت
را بتو بخشیدم ضعیفه بگوید قبول نمودم غایت وقت خواهد بود بعد از آن تجدید عقد نماید و اگر آن مدت منقضی شده
و مدت ثانیه داخل شده باشد و چونکه این عقد جدید در اثنای مدت اولی شده باید که اول مدت ثانیه را بعض از
مدت اول قرار داده صحیح نخواهد بود چاره اجمال این است که تجدید صیغه نماید بعدی که منظور طرفین بود **سؤال**
شخصی از مردم دهات اجرای صیغه نکاح از قبله را مع احتیاطات را میخواهد اگر کسی عالم بعربیت نباشد همین قدر میداند
که در انکحت موکلتی موکلک علی الصداق مثلا ایجاد نکاح سال باید بکند و زوجه را مع زوج وصداق معین نماید کفایت
میکند یا باید در هر کدام از الفاظ اربعه قصد هر کدام نماید **جواب** هر کدام از لفظ نکاح و تزویج استعمال میشود متعدی
بنفس نسبت بمفعول اول الا غیر و اما نسبت بمفعول ثانی جایز است استعمال شود متعدی بنفس چنانچه استعمال می شود
متعدی بمن ولام و لفظ تزویج بعلاوه استعمال می شود نسبت بمفعول ثانی بباء هر یک از اینها بتقدیم مرد میشود و بر زن و بر مرد
پس این چهار ده قسم می شود اول وکیل زن میگوید انکحت موکلتی موکلک علی الصداق المعهود و وکیل مرد میگوید قبلت النکاح
لموکلی علی الصداق المذکور دویم وکیل زن میگوید انکحت موکلک موکلتی علی الصداق وکیل مرد همان که مذکور شد میگوید
سیم انکحت موکلتی من موکلک علی الصداق چهارم انکحت موکلک من موکلتی علی الصداق پنجم انکحت موکلتی لموکلک علی الصداق
ششم انکحت موکلک لموکلتی علی الصداق در هر و وکیل مرد میگوید آنچه را که اول مذکور شد هفتم وکیل زن میگوید زوجت موکلتی
موکلک محمدا علی الصداق الفلانی هشتم مثل آن لکن بتقدیم مرد بر زن نهم زوجت موکلتی زینب بموکلک محمد علی الصداق
دهم مثل آن لکن بتقدیم مرد بر زن و ادخال باء بر زن هکذا زوجت موکلک محمدا بموکلتی زینب علی الصداق یازدهم زوجت
موکلتی فلانه من موکلک فلان علی الصداق دوازدهم زوجت موکلک من موکلتی فلانة علی الصداق سیزدهم زوجت موکلتی لموکلک
علی الصداق چهاردهم عکس آن هکذا زوجت موکلک لموکلتی علی الصداق در هر و وکیل مرد میگوید قبلت التزویج لموکلی
فلان علی الصداق و چونکه اتصال ایجاب و قبول مطلوبست بنابراین در صورت ذکر صداق مفصلا هر گاه ذکر
صداق را مقدم دارد بر صیغه نکاح یا تزویج رعایت غایت احتیاط را کرده خواهد بود مثل آنکه چنین گوید علی الصداق
الذی هو عشر تومان ... وکل تومان ثمانیة ریالات کل ریال ... انکحت لو زوجت موکلتی
زینب موکلک محمدا و وکیل مرد بلا فصل گوید قبلت النکاح والتزویج لموکلی محمد علی الصداق المذکور و چونکه تحقق و کات
بنحوی که در شریعت مطهره مقرر است غالبا صعوبتی دارد نظر باینکه آن موقوف بر شاهد عدل است و این مشکل است
لهذا در این صور مذکوره اولی است که بجای لفظ موکل ایشان نماید بسیار خوبست انکحت المرأة المسماة بزینب الرجل المسمی
بمحمد المشخص با تقدیم ذکر صداق یا تاخیر آن و وکیل مرد گوید قبلت النکاح للرجل علی الصداق اینها غایت احتیاطست و هر گاه
ایشان بیک صیغه از یک نحوی که صحیح بوده باشد کفایت میکند مثل اینکه اول ذکر صداق بکند و تعیین نماید که اشرفی است
یا روپیه اشرفی در یک تومانی بیشتر مجملا بعد از تعیین صداق بگوید زوجت موکلتی زینب موکلک محمدا علی الصداق المعهود و
وکیل مرد میگوید قبلت التزویج لموکلی علی الصداق المعهود و هر گاه طرفین کلاهما او احدهما عالم بعربیت نبوده باشند
بفارسی صیغه خوانند مثل اینکه بگوید خود را بنکاح و تزویج تو در آوردم بصداق معین که عبارت از ده تومان بوده باشد
و دیگری جاهل در اینصورت کفایت میکند مگر آنکه عالم نیست بفارسی بگوید و آنکه عالم است بعربی احتیاط آنست که تعلیم عربی بآنکه
جاهل است با تفهیم معنی نماید مع ذلک خود را از قبل او وکیل شود اجرای صیغه بکات نماید غایت احتیاط خواهد بود

سؤال زید

سؤال زید همشیره داشت فوت شد و از او طفلی مانده شیرخوار و حال بفرمایند که میتواند زوجه او طفل را شیر بدهد
جواب ظاهر اینست که مانعی نداشته باشد اگر این صورت مطابق واقع بوده باشد **سؤال** چه میفرمایند در اینکه هرگاه
شخصی با زنی در عده وفات زنا کرده باشد آیا جایز است که بعد از منقضی زمان عده او را تزویج نماید و بعقد خود در
آورد یا نه و طریق بیان اینکه آن زنا حامل بوده و داشته باشد هست یا نه **جواب** اگرچه مقتضی این انهم الاجماع عن اجله
فقهاء ذکر نموده اند حکم بحرمت و عدم جواز عقد مشکل است در صورت مفروضه لکن بنابر نصوص ابن قاصر حکم بجواز
اشکال است سیما در فروج احتیاط در آن مطلوب و مستحسن است البته اجتناب اقرب بسبیل نجات و اوفق بطریق
سداد و اجماعی از فقها حکم بحرمت فرموده اند و هو العالم **سؤال** هرگاه مردی که با زنی باشد در عده وفات عقد کند
و عالم بحکم نباشد و عالم نباشد باینکه زن جانب از وفات عده دارد بلکه هم چنین گمان کند که جانب از وفات عده ندارد
و اما مید اینکه در عده وفات نمی باشد و بر فرض عده داشتن عده او منقضی نشده آیا حرام مؤبد می شود یا نه **جواب**
هرگاه عقد در عده نموده و وقاع هم نموده بی اشکال آن ضعیفه بر آن شخص حرام مؤبد است و اما هرگاه عقد نموده و وقاع نموده
باشد با جهل بحکم یا بموضوع یا بهر دو عقد مزبور اگرچه محکوم بفساد است لکن ظاهر اینست که حرام مؤبد نشود یعنی بعقد
دیگر میتواند او را عقد نماید **سؤال** هرگاه ضعیفه طفل را تغذیه نبی وجهل روز شیر داده باشد و بعد ضعیفه شیر بده
دختری بهم رسانیده حالا آن طفل صبیه ضعیفه مزبوره را اگر شیر داده است خواستگاری و در حباله خود در آورده باشد
و از سوی ایشان اینها نظر او اولاد بهم رسیده باشد آیا در این صورت مراتب مزبور چه حال دارد و وجه مزبور بر زوج مزبور
حرام است یا حلال **جواب** اگر آنچه قلمی شده مطابق واقع بوده باشد و در بین سی و چهل یوم آن طفل شیر از ضعیفه
دیگر نخورده باشد بلکه یکشبانه روز هرگاه شیر از ضعیفه تنهائی خورده باشد و در بین شیر از ضعیفه دیگر نخورده باشد تمامی
دختران آن ضعیفه مرضعه خواهر رضاعی آن طفل می شوند قطعا نمیتواند دختران ضعیفه را بگیرد مجملا آنچه در استفتا
قلمی شده اگر واقعیت دارد یعنی کسی که سی یوم از ضعیفه شیر خورده باشد و در بین آن شیر از کسی دیگر نخورده باشد نمیتواند
دختران ضعیفه را عقد نموده باشد اگر عقد نموده باشد آن عقد باطل و تفریق ما بین ایشان لازم است **سؤال** هرگاه زنی
شیر چهل روز بیک دفعه بیاد و دفعه پسر دختر زن دیگر را اگر این زن مادر این دختر بود چون بیمار بوده و خود مادر
این دختر را شیر میداده و کفایت او را نمیکرده این زن که مادر او نبوده نیز این دختر را شیر میداده و حال میخواهند که خواهر
این دختر این شیر خورده را از برای برادر این زن که مادر رضاعی این دختر است نکاح کند آیا شرعا این نکاح صورت
دارد یا نه **جواب** بر فرض صدق مرقوم و عدم اشتباه در تحریر رضاع شرعی بعمل نیامده و بر فرض تحقق رضاع مانع از
تزویج در صورت مرقوم نخواهد بود **سؤال** طفل زید از زوجه عمرو شیر داده باشد آیا خود زید میتواند خواهر عمرو را
در حباله نکاح در آورد **جواب** ظاهر اینست در صورت مرقوم زید میتواند خواهر عمرو را که زوجه او طفل زید را شیر داده
نکاح نموده باشد **سؤال** چه میفرمایند که هرگاه عمرو از زوجه زید شیر خورده یک شبانه روز بلکه زید و آنکه چنین دیگر بخورد
که نشر حرمت بکند حال همان عمرو دختر دیگر زید را که از آن زوجه یا از زوجات دیگر دارد میتواند بگیرد و هم چنین
برادر عمرو آن دختر را میتواند بگیرد یا نه بیان فرمایند **جواب** در صورتیکه عمرو از زوجه زید شیر خورده باشد یا
زوجات دیگر زید پس عمرو تزویج هیچیک از دختران زید را نمیتواند نمود بجهت مذکور این شخص فرزند رضاعی زید
میشود و جمیع دختران او خواهر رضاعی او میشوند خواه دختر از زوجه باشد که عمرو از آن شیر خورده باشد یا از زوجات
دیگر زید پس عمرو تزویج هیچیک از دختران زید را نمیتواند نمود و اما برادر عمرو پس ظاهر این است که تزویج هر یک از دختران

زیاده کرده باشد میتواند نمود ولکن مکروهست **سؤال** زید ولد خود را شاغل می سازد و ... لباس از برای زوجه او
بهم رسید که او پوشد و او را ... از طرف شرعیه بولد خود منتقل نساخته باشد و زوجه موی الیها بعضی از آنها را پوشیده
و بعضی را نپوشیده یا آنکه مجموع را تصرف کرده و بعد از زمانی فوت شده باشد لباس معهوده مال زوج خواهد بود یا مال
والد و یا مال زوجه متوفاة و ایضاً در قبالهٔ که مهر و تملیک معین شده سطورات که عند القدرة و الاستطاعة زوج
فلان مبلغ را بزوجه برساند و باین عبارت نوشته می شود که زوج بر ذمه خود لازم ساخته که عند القدرة و الاستطاعة
فلان مبلغ را بدهد ... زوج چیزی لازم می آید یا نه ایضاً هرگاه زوج از مال والد خود چیزی خریده باشد مال
زوج خواهد بود یا مال والد **جواب** مطلب اول آنست مادامی که باحد اسباب ناقله شرعیه آن لباس را بپسر ...
منتقل ننموده باشد مال والد خواهد بود خواه کل را زوجه ولد تصرف نموده باشد یا ننموده باشد و جواب از مطلب
ثانی آنست که اگر مجرد نوشتن بوده باشد که زوج بذمه خود لازم کرده چنین نموده باشد و در واقع باحد اسباب مقتضیه لزوم
بر خود لازم ننموده باشد این حکم وعده خواهد بود عمل بمقتضای وعده بنا بر مشهور ما بین فقها و مقرون بتحقق ...
در صورت تحقق قدرت واجب است و اما جواب از مطلب ثالث آنست که چیزی را ولد خرید بثمن کلی مثل ...
را خرید بثمن ده تومان بروپیه دو مثقال و شش نخودی مثلا و عقد مبایعه را باین نحو واقع ساخت و بعد ادای ثمن
از مال والد نمود در این صورت این مبیع مال ولد می شود نه مال والد ... ولد مشغول می شود بمثل آن ده تومان که
در ثمن صرف نموده و صورت ثانیه آنست که مبایعه را بثمن مشخص معین واقع ساخته مثل اینکه گفته که این ملک را خریدم
باین ده تومان مثلا لکن ماذون بود از قبل والد ... والد مطالبه ثمن ... را از ولد میتواند نمود و تسلط بر مبیع نخواهد داشت
و صورت ثالثه مثل ثانیه است لکن بعدم اذن از والد در این صورت ولد در تصرف در آن مبلغ غاصب خواهد بود
ظاهر است که مبایعه ... نبوده باشد مگر در صورتیکه والد مطلع شود و امضا نماید مع اشکال ... در اینصورت بعد
از امضا ... مال والد می شود نه ولد و اینها همه در صورتی است که ولد مبایعه را بجهت خود نموده اما هرگاه بقصد والد نموده
باشد تشکیکی نیست که مال والد میشود و ولد حکم وکیل داشته باشد در خصوص این مبایعه و اگر ماذون ... نبوده باشد
لکن بقصد والد نموده باشد چنانکه فرض شد در اینصورت مبایعه فضولی خواهد بود و لزوم آن موقوف بامضاء
والد است بعد از اطلاع و بعد از امضاء مختص بوالد خواهد بود و بولد رجوعی نخواهد داشت و اینها همه در صورت
معلومیت قصد و عدم نزاع و اختلاف و در صورت اختلاف مسئله محتاج بمرافعه است **سؤال** عمرو دو زن داشت
یکی مثلا مسماة بفاطمه و دیگری مسماة بزینب زینب اولاد ... زید را شیر داده باشد و پسر ... شیر خورده است
میتواند که دختر فاطمه که غیر مرضعه است بگیرد و دو خواهر را ... **جواب** بلی میتواند لکن اجتناب احوط است
سؤال هرگاه مرد کافری زن کافره داشته باشد و زن کافره مسلمان شود و مرد مسلمان در اثنای عدّه بان زن دخول
نماید یا بعد از انقضاء عدّه آن شخص مسلمان آن زن را تزویج میتواند نمود یا نه **جواب** این مسئله بچند صورت متصور
میشود یک صورت آنست که شوهر کافره در اثنای عدّه اسلام اختیار کند در اینصورت بی اشکال دیگر میتواند آن زن را
تزویج نماید دویم آنست که زوج کافر در اثنای عدّه مسلمان نشود آنچه از جماعتی از فقها ظاهر میشود آنست که زنا
در چنین عدّه موجب تحریم مؤبد باشد مخصوص بذات عدّه رجعیه نبوده باشد بلکه زنا در عدّه مطلقا موجب حرام ابدی
میشود نظر بانچه از نصوص مستفیضه ظاهر میشود که کسی عقد کند زنی را در عدّه و دخول کند این موجب تحریم ابدی
و مقتضای اطلاق نصوص ثبوت حکم است در مطلق عدّه پس میگوئیم هرگاه ... دخول با عقد موجب حرمت شود پس

ثبوت حرمت

ثبوت حرمت با دخول یا علم عقد بطریق اولی خواهد بود قال العلامة فی ... لو زنی بذات عدّة باین او عدّة وفاة فا
لوجه انها لا تحرم علیه عملا بالاصل و لیس لاصحابنا فی ذلک نص علی ما قلنا من التنبیه یحتمل التحریم مع العلم لانا
قد بینا ثبوته مع العقد مع العلم التحریم فهنا اولی و هو الاقرب انتهی کلامه و ممن تمسک بالاولویة فیما نحن فیه المولی الفقیه
المعتمد فی کشف اللثام و السید المحقق الاستاد ادام الله ظلاله فی شرحه علی النافع بلی در اینمقام بحثی ... واهی
دیگر میتوان گفت بیان آن اینست که مصرح به در کلام جمع کثیری از فقها آنست که هرگاه زن کافره اسلام اختیار
کرد و شوهر کافر اسلام اختیار نکرد تا عدّه منقضی شد در اینوقت ظاهر می شود که بینونت و قطع علاقه ما بین زوجین
حین اسلام زوجه حاصل شد پس بعد از انقضاء عدّه ظاهر میشود که زنا با بقای علاقه زوجیت نشده است چه
شود زنا در عدّه که موجب حرمت است چنین نبوده که علاقه زوجیت باقی بوده باشد چنانچه مقتضای ... از
فقهاست که ظاهر میشود حکم مختص بعدّه رجعیه است نزد ایشان بنا بر این تمسک باولویت میتوان شد لکن جواب
این آنست که آنچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب و هم چنین از نصوص وارده در باب آنست که هرگاه کسی ضعیفه را عقد
کند در اثنای عدّه و دخول کند این موجب حرام مؤبد است و مقتضای اطلاق ... کلمات اصحاب ثبوت حکم است خواه در عدّه
زن کافره باشد یا غیر و خواه زوج کافر در عدّه اسلام اختیار کند یا نه پس هرگاه فرض کنیم که عقد و دخول در عدّه زن
کافره شده باشد و زوج کافر در عدّه اسلام اختیار نکند ظاهر آنست که حکم مزبور که عبارت از تحریم مؤبد بوده باشد که
در اینصورت نیز ثابت بوده باشد بنا بر این ظاهر میشود که احتمال مذکور مدخلیتی ندارد پس حکم میکنیم بر ثبوت تحریم در
ما نحن فیه بطریق اولی کما لا یخفی علی المتامل لکن احتیاط شدید در آنست که بعد از تفریق میان مرد مسلمان اگر عقد
نموده باشد صیغه طلاق را اجاری سازد **سؤال** شخصی را غلام زرخرید و مملوکی بوده باشد و زید ... واسطه تعیین
نماید که صبیه حرم مرا بجهت غلام خود عقد زوجیت بگیر و مولی بگوید که من نمیخواهم و راضی نیستم که غلام من زوجه حرم داشته
باشد و بعد مولی را سفری اتفاق می افتد و زید باصرار صبیه خود را بغلام میدهد و اولادی چند از آن بهم رسد که
مولی از سفر مراجعت می نماید و باز باین تزویج راضی نیست آیا این اولاد چه حالت دارد مملوک خواهد بود و بر لقای غلام
میرسد یا نه و آیا مولی میتواند منع غلام را بکند یا نه که ترک زوجیت صبیه زید را بکند یا نه در صورت تسلط منع آیا
احتیاج بطلاق دارد یا نه **جواب** این سوال مشتمل بر چند مطلب است اول آنست که شخصی دختر خود را عقد
نمود بعبد دیگری با عدم اذن مولی بلکه با عدم رضای مولی باین عقد قبل از عقد و بعد از عقد بالجمله قبل از عقد
راضی نبوده و بعد از عقد امضا ننموده و اولادی چند از آن دختر بهم رسیده از آن عبد این اولاد بنده اند یا آزاد
جواب این است که اگر آن دختر عالم بوده باینکه عقد مملوک جایز نیست مگر باذن مولی و مع ذلک عقد شده در این
صورت اولاد بنده اند و تابع پدر اند در اینکه بنده ... خواهند بود و اگر دختر جاهل بوده یعنی نمیدانسته که
تزویج بنده در صورت عدم اذن مولی او جایز نیست در اینصورت اولاد تابع مادر خواهند بود یعنی آزاد می باشند
و مطلب ثانی آنست در صورتیکه شخصی دختر خود را عقد نموده بمملوک شخصی با عدم اذن و عدم رضای مالک
میتواند منع نمود عبد خود را از آن ضعیفه یا نه جواب بلی میتواند بلکه هرگاه راضی بعقد نشود عقد باطل خواهد بود
سؤال بعد از مطالبه نمودن زوجه مهر و حقوق خود را و مماطله نمودن زوج و ملا بودن زوج حق تعلق بمال الزوج
میگیرد یا نه یعنی که هرگاه خواسته باشد زوج که مال خود را بدیگری مصالحه نماید بقدر حقوق زوجه را باید وضع
نمود یا نه **جواب** اگر صداق معین باشد حین عقد مثل آنکه عقد واقع شده بمبلغ ده تومان معین مشخص یا ملک

شخص معین در اینصورت زوجه خواه مطالبه کند یا نه عین آنچه عقد بر آن واقع گردیده شده مال زوجه است تصرف زوج
در آن جایز نیست مگر باذن زوجه خواه تصرف ناقل بوده باشد مثل اینکه مصالحه بدیگری نماید یا تصرف غیر ناقل و اگر
عقد بچیزی معین مشخص در خارج واقع نشده باشد بلکه در ذمه زوج قرار گرفته باشد مثل آنکه عقد را جاری نموده اند بده
تومان مطلق در این صورت صداق بر ذمه زوج قرار میگیرد و مطالبه نمودن زوجه باعث این نمیشود که حق زوجه تعلق
بگیرد بچیزی معین از مال زوج مادامی که زوج معین ننماید **سؤال** طفلی پیش از تکلیف بگوید ... دوازده سال از عمر
من گذشته بود یا ده سال و با طفل دیگر که تخمینا در سن شش سال بوده لواطه واقع گردیده است و شک در دخول ...
آن نیز دارد و مذکور میکند که یقین دارم که درست این امر واقع نشده است و حال چندی قبل از این همشیره مفعول
برادر بجهت عقد دوام داده و آثار حمل هم ظاهر گردیده آیا حرام میشود یا نه **جواب** نعوذ بالله سبحانه من غضبه اگر قطع دارد به
عدم دخول اگرچه بعضی از حشفه بوده باشد مسئله محل اشکال است احتیاط در دین مقتضی این است که تفریق شود
ما بین ایشان لکن بطلاق از اینکه امر فروج و نسل امری است که غایت احتیاط در آن مطلوبست و جمع کثیری از فقها حکم
فرموده اند باینکه موجب تحریم مؤبد میشود مسامحه در این مطلب از طریقه احتیاط دور است که تخلص از آن بطلاق است
پس ... متابعت شیطان نمود ضعیفه را در صورت مفروضه مطلقه نماید **سؤال** هرگاه زید ... با ضعیفه زنا کرده باشد
در زمان جهل خود و زید جاهل مسائل بوده و من بعد همان زید آن ضعیفه را بحبالهٔ عقد دوام خود در آورده و از آن
ضعیفه ولدی بهم رسیده باشد آیا ... آن ضعیفه در حباله زید چه صورت دارد و ولد او چه حال دارد **جواب**
اگر آن ضعیفه در آنوقت در عقد دیگری نبوده باشد و هم چنین در عدّه دیگری نیز نبوده باشد ظاهر این است خلل
در عقد این شخص نبوده باشد یعنی محض زنا موجب عدم جواز عقد زانی نمیشود بنا بر این عقد صحیح و زوجه زوجه او
و ولدی که بعد از عقد بهم رسیده فرزند حلال اوست و اگر نعوذ بالله سبحانه در آنوقت زنا معقوده کسی بوده یا در
اثنای عدّه بوده خصوصا در عدّه رجعیه عقد بعد از آن باطل و تفریق ما بین ایشان لازم است اما دختران ضعیفه ...
آن زانی میتواند عقد کند یا نه جمع کثیری از معتمدین فقها حکم فرموده اند باینکه هرگاه کسی زنا بضعیفه نموده دختر او را
عقد نمیتواند نمود و احادیث صحیحه در این باب وارد است حکم بحرمت صریحا از آنجمله حدیث صحیح است که ثقة الاسلام
روایت فرموده عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام انه سئل عن الرجل یفجر بالمرأة ایتزوج بابنتها قال لا ...
و در دین مقتضی این است که تفریق شود ما بین ایشان ... غایت اهتمام است **سؤال** واطی میتواند
خواهر یا مادر موطوءه را ... یا نه و بر فرض عدم جواز هرگاه جاهل بمسئله عقد نموده و دخول بجهل ... باشد تفریق لازم است
بدون طلاق یا مع الطلاق و ولدی که بجهل ... ولد شرعیست یا نه بیان فرمایید **جواب** تشکیکی در آن نیست که بر
واطی حرام است عقد مادر موطوءه و دختر او و خواهر او و مسئله محل اجماع است در صورتیکه واطی بالغ بوده خواه موطوءه
بالغ بوده باشد یا غیر بالغ فرقی در این باب ما بین اینکه واطی عالم بمسئله بوده باشد یا جاهل نیست باین معنی که در هر دو
صورت تفریق ما بین آنها لازم است و حاجت بطلاق نیست بلی در صورتیکه عالم بحرمت بوده باشد ولد ولد زنا است
اما در صورت جهل ممکن است که گفته شود ولد ولد شبهه است حکم ولد زنا در آن جاری نبوده باشد ظاهر اینست
فرقی ما بین اینکه خواهر از پدر تنها بوده باشد یا از مادر تنها یا هر دو نبوده باشد در جمیع صور حرمت عقد ثابت است
سؤال زید کنیزی دارد ام ولد و حق استخدام او را بکسی داده باشد و بعد از مدتی ولد آن جاریه وفات نموده باشد
آیا در اینصورت جاریه بملک مالک می شود که حق استخدام باطل میشود یا نه و بر تقدیر اول مالک وجه استخدام را باید

استخدام

استرداد نماید از مستاجر که حق استخدام را قبول نموده یا نه و بر تقدیر اول حق استخدام بالکلیه باطل و رد نماید یا بقسط ...
و السنین بیان فرمایند و حق دیگر مستاجر آن جاریه را باذن مالک صریحا یا باذن ... که مالک راضی هست بحباله
خود در آورده باشد آیا بر تقدیر آن جاریه عقد ثانی باطل میشود یا نه و بر تقدیر بطلان بمالک میرسد که حق الصداق
جاریه را مطالبه نماید یا نه و بر تقدیر اول مهر مسمی میگیرد یا مهر مثل و بر تقدیر ثانی مهر آن جاریه نسبت باقوام ...
که کافر هستند می شود یا آنکه بهم اسنان خود که مسلمان هستند و مهر المثل ... نسبت به پیری و شباب تفاوت
میکند یا نه مثلا هند در پیری مهر دو تومان دارد و امثال و اقران که شاب هستند بیست تومان است کدام
مراعات میشود **جواب** نویسنده این است فقرات بسیار ... بوده اول آنکه جاریه ام ولد از مملوکه بودن بیرون نمیرود
قطعا بلکه فرقی در مملوکه بودن قبل از اینکه ام ولد شود یا بعد از آن نیست بلی اینقدر هست دوام ولد بودن موجب
این میشود که مولی تصرف ناقله در آن نمیتواند نمود یعنی به بیع یا غیر بیع از اسباب ناقله دیگر ... منتقل بدیگری نماید
ممکن نیست مگر در بعض صور که بیان آن در اینمقام محل حاجت نیست اما حق استخدام که مالک ام ولد دارد و خواهد
بدیگری منتقل نماید مطلقا یا در مدت معینه ظاهر این است که تواند نمود و در صورتیکه حق استخدام منتقل نمود ببعض اسباب
ناقله شرعیه بعد از آن ولد او فوت شد فوت ولد موجب فساد آن عقدی که بان حق استخدام را منتقل بدیگری نموده
نمیشود بلکه حق استخدام مختص بشخص منتقل الیه است فرقی بعد از انتقال ما بین بعد از فوت ولد و قبل از آن نمیشود
نمی باشد بلی بعد از فوت ولد خود جاریه را بهمان شخص اگر خواهد منتقل میتواند نمود و هم چنین بغیر آن شخص لکن در
صورت اذن او یا علم دیگری بحقیقت حال و اما عقد چنین جاریه بشخصی که حق استخدام باو منتقل شده است اگر جاریه را
باذن مولی عقد نمود عقد صحیح است و فوت ولد موجب فساد عقد او نمیشود تفریق ممکن نیست در چنین صورت مگر
بطلاق از جانب زوج و اگر با عدم اذن از مولی عقد نموده باشد و مولی بعد از اطلاع امضا ننموده در چنین صورت
چنین عقدی باطل است و هم چنین است در ام ولد در صورت عدم اذن و انتقال حق الخدمه موجب اباحت عقد با عدم
اذن مولی نمیشود و هو العالم بحقایق احکام **سؤال** هرگاه زید در ایام صحت بدن دو ... زوجه ... در حباله
او بوده اند و زید ... در ایام صحت بدن از این دو زوجه دائمه اولادی بهم نرسیده و زید ... قریب بیکسال علیل و
ناتوان و ناخوش شده و سه ماه قبل از فوت ... مبتلا شده بحیثیتی که احدی از ... قضای
حاجت ... لکن ... در زیر پای او حفر شده ... توانائی حرکت نبوده و بعد از فوت او یکنفر
از زوجه او که در ایام ... زید متهم بوده بعد از مضی مدت ده ماه ... اولادی آورده که ... متولد شده ...
از تولد ... فاصله فوت شده در اینصورت که زید را در ایام صحت توانائی اولادی نشده بوده و سه ماه قبل از فوت بالمره
از کار افتاده ... ناخوشی ... احدی نزدیک او نمی رفته و قادر بر مقاربت نبوده آیا این ولد ملحق بزید
میشود یا نه ... که حکم شرعی آن را بیان فرمایند که از آن قرار عمل نمایند که هر اینه عند الله ضایع نخواهد شد **جواب**
این مسئله محتاج بمرافعه است از کجا مشخص میشود که زوج در حال مرض با او مقاربت ننموده باشد خصوصا در صورتیکه
ضعیفه ادعا نماید که زوج با او مقاربت نموده و این هم مشخص شده که تولد طفل بعد از انقضاء ده ماه از وفات زوج او
بوده است بنا بر این طفل مزبور ملحق بان زوج خواهد بود و هو العالم بحقایق احکام **سؤال** تحدید در ختنه را بیان
فرمایند **جواب** تحدید در ختنه آنست که بشره بریده شود بحدی که سر حشفه ظاهر شود اگر نشود ثانیا ببرند تا سر
حشفه منکشف شود و هو العالم **سؤال** هرگاه زوج عین گندم و جو ... حاصل ... نماید بگندم و جو ...

دیگر یا بفروشند نقد و بعد اموال خود را بغبن صلح نماید با حاصل تملک زوجه حکم الهی در صورت مذکوره چه چیز است جواب
اگر ثمن آن ملک بذر شده مال الصغیره بوده باشد حاصل آن بذر محض صغیره و ملک او میباشد تبدیل زوج آن حاصل
را بکلام و جوز فی دیگر موجب خروج از ملکیت صغیره نمیشود اگرچه با علم اذن و امضای صغیره بوده باشد اصل معامله
و معاوضه باطل و اگر با اذن و امضای صغیره شده تبدیل صحیح لکن انچه بازای حاصل ملک عاید شده مال الصغیره خواهد
بود مصالحه زوج بدیگری مال خود را باعث این نمیشود که مال الصغیره از ملکیة صغیره خارج شود منتقل شود بمصالح له
پس باقی بر ملکیت صغیره خواهد بود و اگر ثمن مبذور مال زوج بوده باشد حاصل ملک از آن ثمن که مال زوج بوده ملک
زوج خواهد بود مصالحه آن بدیگری صحیح و باعث انتقال بمصالح له میشود و بودن ملک آن صغیره منافی با آنکه حاصل
از آن ملک مال زوج خواهد بود نشود در چنین صورت که مفروض شد نیست نظر باینکه فرض شود که ثمن مبذور ملک
زوج بوده سؤال هرگاه زوجه خواسته باشد بطریق مقاصه شرعیه اخذ حقوق خود را بطریق تقاص از اموال زوج
نماید میتواند یا نه جواب در صورتیکه زوجه مطالبه حق خود را نماید و زوج متمکن از ادای آن بوده باشد مماطله در ادای
آن نماید و زوجه متمکن از استیفای آن بوجه بوده باشد اگرچه بتوسل بحاکم شرع یا غیره بوده باشد در اینصورت
ظاهر آنست که استیفای حق خود را میتواند نمود از مال زوج سؤال زید صبیه رضیعه خود را بنکاح منقطعه عمرو صیغه جاری
نموده باشد در مدت معینی که زمان بلوغ داخل بوده و بعد از صیغه آن طفل فوت شده باشد ایا عمرو بمادر آن طفل محرم
میباشد یا نه و هرگاه بعد از فوت مادر همان طفل را شوهرش طلاقه نماید عمرو میتواند او را بنکاح دائمی خود در آورد یا نه
در صورتیکه عمرو نکاح نموده باشد حال چه کند جواب بلی محرم میشود پس تزویج آن صغیره بعد از طلاق زوج او یا بعد از ممات
زوج نمیتواند نمود سؤال چه میفرمایند هرگاه زوج بزوجه خود در قبال آنچه بنکاح او ماده گاوی مصالحه نموده بمبلغ از
مهر زوجه و حال زوجه متوفی است ایا وارث آن صغیره میتواند ادعای نتاج ماده گاو مزبور را از زوج حین حیات و بعد
موت از وارث او مطالبه نماید یا همان ماده گاو و تنها را مطالبه نماید جواب اگر ماده گاوی که زوج بزوجه خود مصالحه
نموده ماده گاو معین مشخص بوده باشد البته همان ماده گاو و نتاج او هرچه بوده باشد مال زوجه میباشد و در صورت
وفات آن صغیره در صورت مفروضه آن ماده گاو مع نتاج او کلا منتقل میشود بوارث او که از جمله انها زوج اوست هرگاه
در حین وفات زوجه حی بوده باشد و اگر ماده گاو مشخص نبوده باشد بلکه کلی بوده باشد و زوج در حال حیوة زوجه باو
ماده گاوی نداده باشد بعوض طلب او در اینصورت مطالبه همان ماده گاو را میتوانند نمود و مطالبه نتاج نمیتوانند
نمود سؤال هرگاه مرد و زن یکنفر را وکیل کنند که از طرفین صیغه نکاح را ایجابا و قبولا جاری نماید باین نحو که از جانب
موکله خود بگوید انکحت موکلتی زینب بموکلی محمد علی المهر الموصوف و بلا فاصله از جانب موکل دیگر خود بگوید قبلت النکاح
لموکلی بالمهر ایا صحیح است یا نه جواب مسئله مبنی بر اینست که شخص واحد میتواند مباشر دو طرف عقد شود یا نه یعنی
که وکیل از جانب ایجاب و قبول شخص واحد بشود یا نمیتواند بعضی از علما انکار کرده اند این مطلب را لکن ظاهر اینست که جایز
بوده باشد اما صیغه نکاح بنحوی که مذکور شد یعنی استعمال انکحت در مفعول ثانی بنا بر این خالی از نظر نیست اگرچه بعضی
از علما ذکر کرده اند لکن تقدیر آن بنفس یا بمن و لام هر یک که بوده باشد بی عیب است سؤال اگر طفل ابتداء شیر در زمان
شیر مادر از غیری در مدت هشت ماه خورده باشد که همه اهل عرف بگویند نبت لحم و شد عظم از غیر شیر مادر است ایا نشر
حرمت میکند جواب در صورتیکه نبت لحم و شد عظم طفل از شیر آن صغیره مرضعه شده باشد آن طفل طفل رضاعی آن صغیره
میشود و آن صغیره مادر رضاعی آن طفل میشود و جمیع دختران آن صغیره اخت رضاعی آن طفل میشوند و حصلت مابین این

طفل

طفل رضیع و بنات آن صغیره جایز نیست سؤال صغیره شیر داده است صبیه همشیره خود را در حالتی که رضیعه در سن
شش ماهه بوده در مدت ده دوازده یوم متوالی و بعد از آن رضیعه از برای مادر او و هم چنین از برای مرضعه اولاد بسیار
بهم رسیده و حال میخواهند که دختری یعنی نواده پسری مادر رضیعه را از برای پسر مرضعه خواستگاری نمایند و این دو
پسر هر دو بعد از رضاع رضیعه متولد شده اند جواب اگر اشتباهی در نحو مرتشد باشد مانعی از تزویج نمیباشد
سؤال چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که هرگاه مرضعه در دو زمان مختلف از دو فحل پسری و دختری را ارضاع نماید
ایا این پسر و دختر بر یکدیگر حرام میشوند و در رضاع اتحاد فحل شرط است یا نه جواب بلی ظاهر این است که اتحاد فحل شرط
بوده باشد لکن معنی اشتراط اتحاد فحل این نیست که هر موضع که فحل متعدد شد باید حرمت منتفی بوده باشد چنانچه
صغیره دختری دارد از شوهری و بعد شوهری دیگر اختیار نمود از شیر این زوج ثانی پسری را شیر داد و حد رضاع شرعی محقق
شد در این صورت اگرچه فحل متعدد است لکن بی اشکال تزویج میانه این پسر رضاعی آن صغیره و مابین آن دختر
او جایز نیست قطعا با آنکه فحل متعدد است پس ثمره اشتراط اتحاد فحل در دو طفل رضاعی است باین معنی که هرگاه صغیره
از شیر فحلی طفل دیگری را شیر داده و حد رضاع محقق شد و از شیر فحل دیگری را شیر داد بحد رضاع در این صورت ظاهر اینست
تزویج مابین این دو رضیع و رضیعه جایز است نظر بتعدد فحل اگرچه مرضعه متحد است سؤال هرگاه زید دو زن داشته باشد
از یک زن دختری دارد و آن دختر شوهری کرده و از یک زن دیگر پسری رضیع دارد و آن زن که پسر رضیع دارد مرده است آن دختر
از زن دیگر شیر میدهد این پسر رضیع را ایا نشر حرمت میشود یا نه جواب تشکیکی که در این مقام میتوان نمود از دو راه است
که همشیره برادر خود را شیر داده بحد رضاع این همشیره مادر رضاعی برادر خود میشود مادر زنی برادر بر زوج اخت حرام است
پس ام رضاعی زن حرام میشود جواب از این است که اگر برادر رضاعی زن حرام میشود جواب از این است که مادر برادر زن
زوج خواهر و زوج حرام است که مادر برادر و مادر خواهر بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد حرمت ثابت نیست
و در این صورت که حرام است باعتبار این است که مادر زن اولست و آن نسبت باخت برادر که ام رضاعی اوست محقق نیست
دویم آنست که اخت بعد از آنکه برادر خود را شیر داد بحد رضاع برادر رضاعی میشود بلکه بنتی برادر بر خواهر حرام است پس
بلکه رضاعی او بنتی حرام میشود پس همشیره بمحض شیر دادن برادر خود بر زوج خود حرام میشود جواب این نیز تمام نیست چه
در شیر دادن همشیره برادر یا خواهر خود را حرمتی نیست و موجب حرمت همشیره بشوهر خود نمیشود سؤال صغیره در حبالهٔ
نکاح مردی بوده و آنمرد عاجز از تصرف او بوده و در آن اثنا شخص دیگر آن صغیره را عقد نموده و آن هم تصرف نموده و
الحال شوهرش ابن الطلاق گفته و عاقد ثانی بهمان عقد اراده تصرف نمودن دارد و صغیره را نمیخواهد که مجددا عقد
شود و عاقد میخواهد که همان عقد بوده باشد صورت مسئله را موافق شرع بیان نمایند جواب قطعا بهمان عقد
که قبل از طلاق واقع شده صغیره را تصرف نمیتواند نمود چه آن عقد باطل و وجود او کالعدم است بلکه عقد دیگر در
صورت علم مرد با آنکه معقوده دیگری بوده بسیار بسیار مشکل است و احتیاط شدید در اجتناب از آنست سؤال
ما تقولون فی تزویج الابن الحرة الاجنبیة التی لمسها ابوه او نظرها و کلاهما من شهوة هل هو جایز ام لا و علی تقدیر عدم
الجواز لو تزوج الاب تلک الملموسة او المنظورة بابنه الصغیر جهلا او نسیانا فهل یمنع ذلک التزویج تزویج الاب ایاها بنفسه
ام لا جواب اما الحکم فی الاول فالاظهر عدم الجواز فلا یسوغ للابن تزویج ملموسة والده او المنظورة بشهوة و اما الحکم فی الثانی
فالجواز فیه و ان لم یکن بعیدا لکن الاحتیاط فی الاجتناب فان امر الفروج مما یکون الاحتیاط فیه مطلوبا فالمناسب لاهل الایمان
الاجتناب عما فیه شبهة الهلاک فان جماعة من الاعیان قد قضوا بجواز تزویج الابن ملموسة والده مع الکراهة فعلی هذا

دیگر طفل

یکون التزویج الصادر من الاب للابن صحیحا فیندرج المعقودة بها علیه تحت عموم قوله تعالی و حلائل ابنائکم فالاحتیاط فی
امثال المقام من ملائمات الایمان سؤال شخصی متاهل شده و خداوند عالم اولاد متعدده بایشان شفقت فرموده
و بعد عنن طاری و عارض شده و صغیره اظهار مینماید که مرا شوق شدید و میلی تمام بشوهر میباشد بحیثیتی
که خوف تهیج در معصیت الهی است جواب عنن هرگاه بعد از دخول بصغیره بهم رسیده اگرچه جماعتی از فقها حکم
فرموده اند مثل عنی است که قبل از دخول بوده باشد صغیره اختیار فسخ عقد را دارد و لکن مشهور و حق در مسئله
خلاف است پس صغیره اختیار فسخ نکاح را ندارد و شوق صغیره بشوهر موجب این نمیشود که اختیار در حق صغیره
ثابت شود بلکه مکلف است باجتناب از معصیت بلی هرگاه شوهر در این صورت همت نموده صغیره را طلاق نماید بسیار
بجا و خوبست سؤال زوجه متوفی عنها زوجها با طفل هم دارد در ایام عده وفات میتواند از خانه شوهر خود بیرون رود بجای
دیگر و نفقه او در ایام عده از مال شوهر است یا نه و یا شوهر میتواند مانع رفتن او بشود و خلفه از خانه شوهر یا نه که تا
مطمئن نشیم که این صغیره جای دیگر برود بلکه حمل طفل باشد او را امیر مسکه او را بخانه خود اجبارا بیاورد مادام عده
با آنکه بمحض این توهم ایشان را قبول نماید و در چنین خلاف شرع ساکت بمانند جواب لازم نیست زوجه متوفی عنها
زوجها در ایام عده توقف نماید در خانه زوج متوفی بلکه اختیار با خود زوجه است هر جا که خواهد میتواند ماند تا ایام عده
منقضی شود بنا بر این والد زوج تسلطی ندارد که زوجه را ممانعت نماید از بیرون رفتن در ایام عده از جمله اخباری که مستند
مسئله است صحیحه سلیمان بن خالد است قال سئلت ابا عبد الله عن المراة توفی عنها زوجها این تعتد فی بیت زوجها
تعتد او حیث شائت قال حیث شائت و اما انچه در استفتا ظاهر شده در چنین خلاف شرع ساکت باشد بیرون رفتن زوجه
متوفی عنها زوجها از خانه شوهر خلاف شرع نیست بلکه خلاف شرع اعتقاد کردن و حکم کردن باینکه نمیتواند بیرون رفته
باشد و اما نفقه در ایام عده وفات پس ظاهر اینست که حق نفقه بجهت صغیره در این عده نمیباشد اگرچه در خانه زوج
خود بوده باشد بلکه حال صغیره از حیث استحقاق نفقه در ایام عده مثل حال اوست بعد از انقضای عده در هر دو حال
حق نفقه بجهت او از مال متوفی یا ترکه ثابت نیست و هو العالم سؤال عبد زید بی اطلاع و اذن او صغیره را از برای
خود عقد نموده بعد از مدتی مولی که زید است مطلع شده صغیره را بخانه خود برده کفیل کسوه و نفقه و سایر مایحتاج
او بوده است تا مدت دو سال مثلا بعد از دو سال علم رضای او از تزویج مذکور موجب حرمت مشار الیها بر عبد مزبور میباشد
یا نه جواب این مطلب محتاج بمقدمات است نظر باینکه گاه هست مولی حکم امضا و اجازه بوده باشد کلام در اینمقام نیست که آیا
اجازه مولی بعد از اطلاع موجب لزوم عقد میشود یا نه ظاهر اینست که اجازه موجب لزوم عقد شود بعد از طی این مرحله کلام در
اینست که آیا اجازه مختص بلفظ و قول است یا فعلی که کاشف از رضای مولی بوده باشد بعنوان قطع یعنی فعلی از مولی صادر
شود که مفید قطع برضای مالک و امضای مولی فعل مملوک را بوده باشد کفایت میکند ظاهر اینست که اختصاص بقول و لفظ
نداشته باشد بلکه فعلی که کاشف از امضای مولی بوده باشد کفایت میکند مثل اینکه مطلع شد که عبد چنین عقدی بر خود نموده
اظهار نفی و عدم رضا ننموده بلکه اظهار رضا نمود و آدم فرستاد و صغیره را آورد یا بعبد خود امر نمود صغیره را بخانه بیاورد و
یا امر مولی صغیره را آورد بخانه و مولی متکفل نفقه و کسوه او شد ظاهر اینست که همین قدر کفایت میکند در امضا بعد از طی
این مرحله و انقضای مدت از زمان اطلاع و علم رضای از مولی بعد از این موجب حرمت نمیشود بلکه محتاج بطلاق است
سؤال در باب آنکه عمرو را پسری و مادر او کم شیر بوده این پسر را بمرضعه داده که از ابتدا تا انتها بیست روز متوالی بی در پی از قرار
هر روز یومیا دو ابن بیست روز روزی دو دفعه طفل را شیر داده هر روز دو دفعه مادر شب شیر نداده بعد از این تقصیر شش سال

گذشته بود

گذشته بود که اتفاق زید را دختری شده و زید دختر خود را بهمان شیر ده سابقه داده که مدت یکسال تمامی متوالی شب و
روز متصل دختر زید را شیر داده که شیر اول و اخیر هر دو از یک شوهر شده که دختر و پسر هر دو از شیر یک شوهر خورده اند
ایا پسر عمرو و دختر زید که از یک شیر شوهر خورده اند میتوانند ایشان از تزویج بکنند بهم یا نه جواب هرگاه صورت مرقومه مطابق
واقع بوده باشد و اشتباهی در نحو مرتشد باشد یعنی صغیره مرضعه پسر عمرو را در مدت مزبوره در هر روز علاوه از دو دفعه
که قلمی شده شیر نداده باشد در اینصورت بمقتضای شریعت مطهره بنا بر مشهور و معروف ما بین علمای قدس الله ارواحهم
این پسر پسر رضاعی آن صغیره مرضعه نشده اگرچه دختر زید از قرار تحریر در استفتا دختر رضاعی آن صغیره مرضعه بحسب
شریعت مطهره شده است بنا بر این تزویج این دختر زید را با آن پسر عمرو جایز خواهد بود و این در صورتیست که صورت ملفوفه
مطابق واقع بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد اگر حقیقت حال مشخص است صورت واقعه را استفتا نمود و اگر
مشتبه بوده باشد و حقیقت حال مشخص نبوده باشد چونکه امر نکاح و تناسل در آن احتیاط مطلوب و مستحب است
اجتناب نمودن اقرب بسبیل نجات و اوفق بطریق سداد خواهد بود بلکه در صورتیکه در مدت مزبوره در هر روز پسر عمرو اگر
چه علاوه از دو دفعه شیر نخورده باشد باز اجتناب نمودن خالی از احتیاط نخواهد بود سؤال صغیره مدت شش یوم بلیالی
نه دفعه و در لیلی یک دفعه فرزند برادر صلبی غیر بطن خود را شیر داده در زمانی که اولاد خود دو ساله بود در آنوقت صغیره
مذکوره نیز حمل بهم رسانید و شیرش در آنوقت مبدل یا غوز بوده و در بین موعد شش روز دیگر هم آن طفل را شیر داده
ایا صغیره مزبوره آن طفل شیر خورده را میتواند از برای ولد خود تزویج نماید جواب اگر صورت مرقومه مطابق واقع بوده
باشد اشتباهی در نحو و تفرقی نشده باشد ظاهر این است که تواند آن دختر را بجهت فرزند خود تزویج نماید لکن چونکه
امر تزویج و تناسل در آن احتیاط مطلوب است اگر احتیاط نمایند اقرب بسداد بوده باشد سؤال چه میفرمایند در حق دو
همشیره که طفل یکی را دیگری شیر داده بواسطه اینکه آن همشیره شیر نداشته باشد و هم چنین در شکم دیگر نیز بدستور مسطور
فوق طفل همشیره که شیر نداشته همشیره دیگر شیر داده و آن طفل که شیر همشیره خود را خورده پسر بوده و بحد تکلیف رسیده
متاهل میشود و از او دختری بهم میرسد ایا این دختر را میرسد که بر پسر آن صغیره که شیر داده بدهند یا نمیرسد و توضیح
اینست بعد از آنکه شیر داده اولاد بعد بهم رسیده است جواب در صورتیکه صورت مکتوب مطابق واقع بوده باشد و
این پسر که شیر از خاله خود خورده حد رضاع شرعی محقق شده باشد چنانچه مستفاد از استفتا میشود پس این پسر ولد
رضاعی خاله میشود و دختر این پسر بنت اخ رضاعی اولاد خاله مرضعه میشود پس اولاد خاله مرضعه دختر این پسر را قطعا
نمیتوانند تزویج نمود نظر باینکه دختر برادر رضاعی انها میشود رساله بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مبدع السموات و
الارضین و الصلوة علی من ختمت به الرسالة و هو سید المرسلین و علی ابن عمه الذی فاق الانبیاء و الملائکة المقربین و
آله الذین هم الشفعاء لقاطبة العاصین و بعد یقول المتلجی الی باب سیده الغافر ابن محمد تقی الموسوی محمد باقر
اطبق الاصحاب علی حرمة ام الموطوء و بنته و اخته علی الواطی المکلف و دعوی الاجماع علیه مستفیضة فهو مما لا شبهة فیه
و انما الکلام فی ان الواطی الغیر المکلف هل یکون حکمه حکم المکلف فتحرم علیه النساء المذکورات ام لا الظاهر من المقنعة و
الانتصار و النهایة و الخلاف و الوسیلة و الکافی و المراسم و المهذب و الغنیة و السرائر و الجامع و الشرایع و النافع و غیرهم
هو الاول و ها انا اورد عباراتهم فی المقام للاطلاع علی حقیقة الحال قال فی المقنعة من فجر بغلام فاوقبه لم تحل له اخت
الغلام و لا امه و لا ابنته ابدا و وجه الظهور ان کلمة من من ادوات العموم فیشمل الغیر المکلف ایضا و فی الانتصار مما انفرد
به الامامیة القول بان من تلوط بغلام فاوقب لم تحل له ام الغلام و لا اخته و لا بنته ابدا و حکی عن الاوزاعی و ابن حنبل

ان من تلوط بغلام يحرم عليه تزويج بنته والطريقة في هذه المسئلة كالطريقة فيما تقدمها من المسائل اشار بقوله والطريقة
في هذه المسئلة الى التمسك بالاجماع فيها وفي النهاية من فجر بغلام فاوقب حرم عليه العقد على امه واخته وبنته
على جميع الاحوال وفي الخلاف اذا فجر بغلام فاوقب حرم عليه بنته وامه واخته وقال الاوزاعي اذا لاط بغلام حرم عليه بنت
هذا الغلام للقابعت من دخل به دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وطريقة الاحتياط يقتضي تجنب ذلك وفي الوسيلة
والمحرمات من النساء على ضربين اما تحرم بالنسب او بالسبب ثم قال والسبب ضربان اما يحرم نكاحه ابدا او في حال دون
حال والاول اربعون صنفا الى ان قال والتي تلوط بابنها او اخيها او ابيها فاوقب وفي الكافي وانما المحرمات بالاسباب
ام المراة المعقود عليها وابنتها المدخول بها الى ان قال وام الغلام الموقب واخته وابنته قبل العقد عليهن وفي المراسم في
بيان شرايط النكاح ومنها ان يكون الزوجة من غير المحرمات الى ان قال وان تكون غير ام غلام قد فجر به الناكح فاوقبه
ولا اخته ولا بنته فانهن لا يحللن له ابدا وفي المهذب لابن البراج من فجر بغلام فاوقب حرم عليه العقد على امه وبنته واخته
وفي الغنية يحرم العقد على الزانية وهي ذات بعل او في عدة رجعية ممن زنى بها وعلى ام الغلام الموقب وعلى اخته وبنته
ممن لاط به الى ان قال يدل على ذلك كله اجماع الطائفة وفي السرائر من اوقب غلاما او رجلا حرم على اللائط الموقب بنت المفعول
به وامه واخته تحريما ابدا ويدخل في تحريم الام تحريم الجدة وان علت لانها ام عند اهل الحقيقة وكذا بنت البنت وكل بنت
ابن وان سفلن لانهن بنات حقيقة واما بنت الاخت فلا تحرم لان بنت الاخت ليست اختا وفي الشرايع الجامع يحرم على
الفاعل اخت المفعول به بالايقاب وامه وبنته وان كانت زوجته انفسخ نكاحها وقيل لا ينفسخ ولا يحرم من دون الايقاب
وفي الشرايع من فجر بغلام فاوقبه حرم على الواطي العقد على ام الموطوء واخته وبنته ولا يحرم احداهن لو كان عقدها سابقا
وفي النافع من لاط بغلام فاوقبه حرم على الواطي العقد على ام الموطوء واخته وبنته ولا تحرم احداهن لو كان عقد هذا سابقا
والحاصل ان المستفاد من هذه العبارات ونحوها ان حرمة العقد تابعة للايقاب سواء كان الموقب مكلفا او غير مكلف
والفرق للمكلف ظاهر وفي غير المكلف بكون تعلق التحريم بعد ان استجمع شرايط التكليف والحاصل ان الاحتمالات هنا اربعة
الاول ان يكون الموقِب والموقَب كلاهما مكلفا والثاني ان يكونا كلاهما غير مكلف والثالث ان يكون الموقب مكلفا والموقَب
غير مكلف والرابع عكسه والتحريم في القسمين منها انما الارتياب فيه وهو القسم الاول والثالث اي فيما لو كان الموقب مكلفا
سواء كان الموقب مكلفا ايضا كما في القسم الاول او غير مكلف كما في الثالث وانما الكلام في القسمين الباقيين وهما اذا كان كلاهما
غير مكلف او يكون الموقب الفاعل غيره وان كان المفعول مكلفا وقد عرفت ان مقتضى العموم في كلماتهم ثبوت التحريم بعنوان
العموم وهو المصرح به في التحرير والايضاح وجامع المقاصد والتنقيح والروضة والمسالك والكفاية والمفاتيح قال في التحرير ولما
الزنا السابق على العقد فالمشهور ان من زنى بعمته او خالته حرمت عليه ابنتاهما ابدا ويلوح من كلام ابن ادريس المنع وكذا
لو لاط بغلام او رجل فاوقب فانه يحرم على ام المفعول به واخته وبنته تحريما مؤبدا سواء كان اللواط بايقاب الحشفة بكمالها او
بعضها بعد ان يتحقق الايقاب وسواء كانا صغيرين او كبيرين او بالتفريق ولا يحرم على المفعول به امهات الفاعل ولا يحرم مع عدم
الايقاب من الطرفين ويحرم مع الايقاب جدات المفعول وان علت وبنات وان نزلن ولو كان له ام او اخت او بنت من الرضاع
فالاقرب تحريمهن ايضا ولا يحرم بنت اخيه ولا اخت ابيه ولو لاط المجنون فالاقرب التحريم عليه بعد زوال عذره ولو لاط مكرها
على اشكال او يشتبه عليه بامرأته فكذلك وفي الايضاح بعد ان نقل كلام والده وفي الرضاع والفاعل الصغير اشكال ما هذا
لفظه الثاني الفاعل الصغير من حيث العموم المتناول له من ان من المجازات والاستفهام العموم ومن انتفاء الوطي الاثم
لان التحريم تكليف وبعدم الاثم والحق عندي الاول لانه من باب الاسباب والتكليف على الولي كما لو زوجه ابوه فانه يحرم

عليه

عليه ام زوجته بمعنى انه يحرم على الولي انكاحه اياها وبعد البلوغ يتعلق به خال العقد وجد الاثر وفي جامع المقاصد [illegible]
الاصحاب على ان من لاط بغلام او رجل فاوقبه حرم عليه اخته وبنته الى ان قال وكذا الاشكال لو كان الفاعل صغيرا او [illegible]
ان التحريم الوارد في النص دليل على ان هذا الحكم انما هو في البالغ لامتناع تعلق التحريم بالصبي ومن ان النص خرج مخرج
الغالب لان هذا الفعل يقع غالبا من البالغ ولانه بعد البلوغ يصدق عليه انه رجل اوقب غلاما فيتعلق التحريم لعموم النص
لما تقدم ايقابه على البلوغ وما تاخر عنه ويكون الحكم بالتحريم قبل البلوغ متعلقا بالولي ولان احكام المصاهرة لا يفرق فيها
بين البالغ والصبي والفرد النادر يلحق بالاعم الغالب والتحريم اقوى وفي التنقيح لا فرق بين كون المفعول به غلاما او رجلا
اما الفاعل فهل يشترط بلوغه يحتمل ذلك لان التكليف انما في النص حرام على الموقب ويحتمل العدم للعموم ولان من في
المجازات والاستفهام كذلك وهو الاقرب لانه من الاسباب فهو من باب الوضع ولهذا لو زوجه الولي فانه يحرم
عليه ام زوجته بمعنى انه يحرم على الولي انكاحه اياها وبعد البلوغ يتعلق به خال الفعل وجد الاثر وفي الروضة ولا فرق
فيهما بين الصغير والكبير على الاقوى للعموم فيتعلق التحريم قبل البلوغ بالولي وبعده به وفي المسالك لا فرق في الفاعل
بين الصغير والكبير على الاقوى فيتعلق التحريم قبل البلوغ بالولي وبعده به جعلا للفعل من باب الاسباب التي لا يشترط
بالتكليف ولا يحرم على المفعول بسببه شيء للاصل وانما يحرم المذكورات مع سبق الفعل على النكاح كالزنا اما مع تاخره
فيستصحب الحل لان الحرام لا يحرم الحلال وفي الكفاية والاقوى انه لا فرق في الفاعل والمفعول بين الصغير والكبير وفي المفاتيح
والاظهر عدم الفرق بين الصغير والكبير في الطرفين وفي شرحه والاظهر عدم الفرق فيما اتفقوا عليه بين الصغير والكبير في الفاعل
والمفعول لعموم النص والمستند في المسئلة مضافا الى الاجماعات المنقولة المستفيضة نصوص معتبرة منها الصحيح المروي
في الفقيه عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله ع في رجل يعبث بالغلام قال اذا اوقب حرمت عليه بنته واخته
ومنها الخبر المروي في الكافي ايضا عن حماد بن عثمان قال قلت لابي عبد الله ع رجل اتى غلاما اتحل له اخته قال فقال ان
كان ثقب فلا ومنها الموثق المروي فيه عن حماد بن عيسى عن ابرهيم بن عمر عن ابي عبد الله ع في رجل لعب بغلام هل تحل
له امه قال ان كان ثقب فلا ومنها المرسل المروي في باب عقاب اللواط من محاسن البرقي وفي باب عقاب اللواط من عقاب الاعمال
للشيخ الصدوق قال المروي عن ابي عبد الله ع في رجل لعب بغلام قال اذا اوقب لم تحل له اخته ابدا وهذه النصوص لاشتمال
بعضها على البنت والاخت وبعضها على الام وبعضها على الاخت فقط يكون المتحصل منها حرمة ام المفعول وبنته واخته على
الموقب كما هو المصرح به في كلام الاصحاب لكن لاشتمالها على الرجل لا يكون المستفاد منها الا التحريم على البالغ لكون الرجل
ظاهرا فيه فلا ينصرف الى الصغير عرفا ولغة قال في الصحاح الرجل خلاف المرأة والجمع رجال ورجالات مثل جمال وجمالات
وارجل وفي المغرب الرجال جمع رجل خلاف المرأة وفي القاموس الرجل بضم الجيم وسكونه وانما هو اذا احتلم وشب او هو رجل
ساعة يولد تصغيره رجيل لكن الظاهر من كلمات الاصحاب ثبوت الحكم في كل من اوقب ولو لم يكن حال الايقاب كبيرا كما عرفت
ومما يؤيد ارادة العموم منهم في كلماتهم عدولهم الا من شذ منهم عن ظاهر النص من طرف الفاعل دون جانب المفعول حيث عبروا
في الاول عن اللفظ العموم الشمول لما قبل البلوغ ايضا وفي الثاني بلفظ غلام كما هو المذكور في النص ويؤيده ايضا ذكر الرجل
بعد ذكر الغلام في جانب المفعول في جملة من العبارات بخلافه في طرف الفاعل ولا يبعد ان يقال ان النكتة في اختيار لفظ
الرجل في الاخبار في طرف الفاعل والغلام في المفعول هو ان الغالب صدور الفعل من البالغ على غيره كما لا يخفى و
الحاصل هو المستفاد من العمومات كقوله تعالى فانكحوا ما طاب لكم من النساء وقوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم وان كان جواز
العقد الا ما دل الدليل على خروجه وهو ام الموطوء وبنته واخته فيما اذا كان الواطي بالغا لما عرفت لكن المستفاد من كلمات

والمفعول

الاصحاب ثبوت الحكم في كل ما يتحقق فيه الايقاب ولو كان للموقب غير بالغ فهذا هو المختار والمستند في ذلك مضافا الى استصحاب
تحريم الوطي الثابت قبل العقد هو الاجماع في كلام الانتصار والخلاف والغنية فلاحظ عباراتهم المذكورة قال في الغنية يحرم
العقد على ام الغلام الموقب واخته وبنته ممن لاط به الى قوله يدل على ذلك كله اجماع الطائفة وشمول هذا الكلام لما قبل
البلوغ مما لا ينبغي التامل فيه وكذا الحال في عبارة الخلاف والانتصار وغيرهم من علمائنا الاخيار عليهم رضوان الله الملك الغفار
واما التمسك في اثبات العموم بان من في المجازات والاستفهام للعموم كما في كلام الايضاح وغيره فلا يخفى ما فيه كالتمسك
في كلام شارح المفاتيح بعموم النص لعدم وجود من في شيء من النصوص الواردة في المسئلة كما عرفت مما اوردناه ثم هو مذكور
في كلمات الاصحاب وقد علمت الوجه في عدول الاصحاب عما اقتضاه ظاهر النص ثم انه ينبغي التنبيه في المقام على امور الاول ان
الايقاب الذي هو المناط في التحريم وجودا وعدما هو الادخال ولو ببعض الحشفة وان لم يجب معه الغسل وهو المصرح به في كثير من
كلماتهم قال في السرائر وحد الايقاب المحرم لذلك ادخال بعض الحشفة ولو قليلا وان لم يجب عليه الغسل لان الغسل لا يجب
الا بغيبوبة الحشفة جميعا والتحريم لهولاء المذكورات يتعلق بادخال بعضها لان الايقاب هو الدخول وفي التحرير بعد الحكم
بالتحريم سواء كان اللواط بايقاب الحشفة بكمالها او بعضها بعد ان يتحقق الايقاب وفي القواعد وحد الايقاب ادخال بعض الحشفة
ولو قليلا اما الغسل فانما يجب بغيبوبة الجميع وفي المهذب البارع ويتعلق الحكم بادخال بعض الحشفة وان لم يجب الغسل وفي
التنقيح والمراد هنا ادخال اصل الذكر ولو ببعض الحشفة وفي الروضة من اوقب غلاما او رجلا بان ادخل به بعض الحشفة وان
لم يجب الغسل حرمت على الموقب ام الموطوء الخ وفي المسالك يتحقق الايقاب بادخال بعض الحشفة وان لم يوجب الغسل
لان اصل الادخال هو محقق بذلك وفي الشرح الصغير والكبير لسيدنا الاستاد نور الله ضريحه من لاط بغلام او رجل
فاوقبه ولو بادخال بعض الحشفة حرمت عليه ام الغلام الخ والمستند في ذلك العموم في النصوص السالفة لقوله اذا اوقب حرمت
والايقاب هو الادخال قال في الصحاح وقب الشيء يقب وقبا اي دخل تقول وقبت الشمس اي دخلت في الوقبة وفي القاموس
الوقب نقرة في الصخرة يجتمع فيها الماء كالوقبة الى ان قال والوقبة الكوة العظيمة واوقب الشيء ادخله في الوقبة فنقول ان معنى
قولهم اوقب ادخل الشيء فيه وادخال الشيء يصدق حقيقة بادخال كله ويصدق حقيقة بادخال بعضه تقول ادخلت اصبعي
في الماء والاشبه انه صادقة فيما اذا ادخل بعض اصبعه فيه فعلى هذا يكون معنى قولهم اذا اوقب اذا ادخل ذكره في دبره
وقد بينا انه يصدق ولو بادخال بعضه فيه وهذا القدر يكفي في المقام سيما مع عدم ظهور الخلاف في المسئلة ايضا
الاستاد قدس الله تربته في شرحه الكبير من لاط بغلام بادخال بعض الحشفة لصدق الايقاب عليه مع تامل
في انصراف اليه الا ان الاتفاق في الظاهر واقع عليه والثاني لا شبهة في ثبوت التحريم فيما اذا كان الفجور سابقا على العقد فلا تحرم
لو عقدهن وانما الكلام فيما اذا كان مسبوقا به وقد اختلفت فيه كلمات الاصحاب في ذلك فالظاهر من اكثر الاصحاب اختصاص الحكم
بالاول فلا يوثر فيما اذا كان مسبوقا بالعقد منهم شيخنا المفيد قال في المقنعة اذا لاط الرجل بغلام فاوقبه لم تحل له ابدا بنت
ولا كان منه فيه تفاوت فيقام فيه الحد بالقتل ثم تاب من ذلك او لم يتب حرم عليه بما فعله بالغلام نكاح اخته وابنته وامه بعد
ذلك ولم يحل واحدة منهن له باستيناف عقد النكاح على حال وفي موضعين من هذا الكلام دلالة على اختصاص التحريم بما
اذا كان الفجور سابقا على العقد كما لا يخفى ومنهم شيخ الطايفة في النهاية قال من فجر بغلام فاوقب حرم عليه العقد على امه واخته وبنته
على جميع الاحوال اذ في قوله حرم عليه العقد على امه دلالة على ان مراده فيما اذا سبق الفعل على العقد كما لا يخفى ومنهم شيخنا
ابو الصلاح قال في الكافي واما المحرمات بالاسباب فام المراة المعقود عليها الى قوله وام الغلام الموقب واخته وبنته قبل العقد
عليهن ومنهم الفاضل ابن البراج قال في المهذب من فجر بغلام فاوقب حرم عليه العقد على امه وبنته واخته ومنهم السيد ابن زهرة

قال في

قال في الغنية يحرم العقد على الزانية وهي ذات بعل او في عدة رجعية ممن زنى بها وعلى ام الغلام والموقب واخته وبنته ممن لاط
به اذ قوله وعلى ام الغلام عطف على قوله على الزانية فيكون التقدير يحرم العقد على الزانية ومنهم شيخنا المحقق وكلامه صريح
في ذلك قال في الشرايع من فجر بغلام فاوقبه حرم على الواطي العقد على ام الموطوء واخته وبنته ولا يحرم احداهن لو كان عقدها
سابقا ومثله كلامه في النافع ومنهم العلامة قال في التحرير الزنا الطاري لا ينشر الحرمة فلو زنى بام امرأته بعد العقد او بابنتها او
لاط باخيها او ابيها او ابنها لم يحرم عليه امرأته وفي القواعد ولو سبق العقد لم تحرم وفي الارشاد ولا تحريم ولو سبق العقد
وفي التلخيص يحرم العقد على الام الى ان قال ولا من اوقب ما به واخته وبنته مع الناشئ والمراد من قوله مع الناشئ ان حرمة
العقد عليهن انما هو اذا كان متاخرا عن الايقاب وفي التبصرة ولو سبق عقدهن لم يحرمن ومنهم الشيخان الشهيدان
قال في اللمعة ولو سبق العقد لم تحرم وكذلك وانما يحرم المذكورات مع سبق الفعل على النكاح كالزنا اما مع تاخره فيستصحب
الحل ولا يحرم الحرام الحلال ومنهم السيد السند صاحب المدارك قال في شرحه على النافع وانما يحرم المذكورات مع سبق الفعل
على العقد عليهن فلو سبق العقد على الفعل فلا تحريم للاصل ولقوله لا يحرم الحرام الحلال وذهب شيخنا السديد يحيى بن
سعيد الى انتفاء التفرقة بين الصورتين وثبوت التحريم في الحالين قال في الجامع وان كانت زوجته انفسخ نكاحها وقيل
لا ينفسخ بل الظاهر ندرة القائل بالاختصاص كما لا يخفى ووافقه في ذلك او مال اليه السيد الاستاد نور الله ضريحه قال
في الشرح الصغير وهل يحرم المذكورات بذلك مطلقا ام بشرط سبق الوطي على العقد عليهن والا لم يحرمن وجهان بل قولان
احوطهما الاول ان لم يكن الاظهر وفي شرحه الكبير بعد هذا لما يظهر من الفاضل الشيخ الخراساني وشارح المفاتيح من الوفاق
ونفي الخلاف في المسئلة فلا يخفى ما فيه قال في الكفاية من فجر بغلام فاوقبه حرمت عليه امه واخته وبنته اذا سبق الفعل على النكاح
لاخبار معتدة والظاهر انه عليه مع اعتضادها بالشهرة البالغة حد الاتفاق ولا يحرم احداهن لو كان عقدها سابقا لقاعدهم في
شرح المفاتيح ولو كان الايقاب متاخرا عن عقدهن فلا يحرم كالزنا الطاري لاستصحاب الحل وعموم الاخبار المعتبرة القائلة
بان الحرام لا يحرم الحلال والظاهر انه لا خلاف فيه ايضا والمستند في الاول لما في التحريم في صورة تقدم الفجور على العقد
الاجماعات المنقولة والنصوص المعتبرة السالفة واما في انتفائه في صورة تاخره عنه فاستصحاب الحلية السابقة والنصوص
المعتبرة الحاكمة بان الحرام لا يفسد الحلال كالصحيح المروي في الفقيه عن محمد بن مسلم عن احدهما انه سئل عن الرجل يفجر بالمراة ا
يتزوج ابنتها قال لا ولكن ان كانت عنده امراة ثم فجر بامها او ابنتها او اختها لم يحرم عليه امراته ان الحرام لا يفسد الحلال والصحيح
المروي فيه عن الحلبي عن ابي عبد الله ع في رجل تزوج جارية فدخل بها ثم ابتلي بها ففجر بامها اتحرم عليه امراته فقال لا انه لا يحرم الحرام
الحلال والصحيح المروي فيه ايضا عن زرارة عن ابي جعفر ع انه قال في رجل زنى بام امراته او بابنتها قال لا يحرم ذلك عليه امراته ثم قال
ما حرم حرام قط حلالا والخبر المروي فيه ايضا عن زرارة عن ابي جعفر ع في رجل زنى بام امراته او بابنتها قال لا يحرم ذلك عليه
امراته ان الحرام لا يفسد الحلال ولا يحرمه والمستند في الثاني مضافا الى العموم المذكور لوضوح ان قوله اذا اوقب حرمت عليه
بنته واخته يعم صورة سبق العقد على الفجور ايضا خصوص الصحيح المروي في الكافي عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله
عليه السلام في رجل ياتي اخا امراته فقال اذا اوقب فقد حرمت عليه المراة والجواب عما ذكر هنا الاول هو ان الاستصحاب
انما يعول عليه عند انتفاء المعارض ولنا النصوص المذكورة فاول ما يتوجه عليها هو ان دليلها معارض بعد ذلك الوضوح
ان المستفاد من دليلها انتفاء التحريم مطلقا فلا مجال للعقد عليها قبل الفجور المحرم فالحكم بتحريم العقد بعده يستلزم الحكم بان
الحرام حرم الحلال وايضا ان الحكم بان حرامها لا يحرم حلالا لا فقط منقوض بما اذا حصل الاختلاط والامتزاج بين الحرام و
الحلال بحيث لا يتميز احدهما من الاخر كما اذا حصل الامتزاج بين الشيء المغصوب والمباح على النحو المذكور في المبحث كله

ولا استحالة فيصدق ان الحرام قد حرم حلالا وايضا ان الحيوان المحلل الاكل يحرم بالوطي المحرم فيصدق عليه ان الحرام حرم
الحلال وايضا ان العقد على المعتدة بالعدة الرجعية يحرم فيما اذا كان عالما بالموضوع والحكم فصار وقوعه يكون ذلك موجبا
لتحريمها عليه ابدا وقد كانت محللة عليه بعد انقضاء العدة ومثل ذلك كثير ويمكن الجواب عنه بان ذلك انما يتجه اذا كان لفظا
الحرام والحلال في النصوص باقيين على اطلاقهما وهو ليس بلازم فيمكن ان يقال ان المراد من الحرام التصرف في البضع بغير
محلل شرعي اي الزنا ومن الحلال هو البضع الذي حلله محلل شرعي كالعقد ونحوه فعلى هذا يكون حاصل المعنى ان الزنا
لا يحرم البضع الذي حلله قبله محلل شرعي وهذا وان كان خلاف الظاهر اللفظ الا انه في قولهم ما حرم حرام فصار حلالا لكنه
مما لا بد منه ولك ان تقول انه بناء على ما ذكر وان اندفع الايراد لكن لا يصح التمسك بالنصوص المذكورة فيما نحن فيه الا ان
يحمل الحرام على اعم من الزنا واللواط وان اتجه الاستدلال لكنه انما يتم عند انتفاء المعارض ويحتمل ابن ابي عمير المذكور
مقيد لها بغير اللواط فلا يتم الاستدلال الا ان يقال ان النصوص المذكورة لاعتضادها بالاشتهار ان تم حتى لحكم
القائل به صاحب الجامع اقوى من الحديث المذكور ولا يخفى عليك ان ما ذكر في دفع الاشكال انما يجدي بالاضافة الى
النصوص المذكورة المتفرقة فيها بين قبل العقد وبعده فيخص بالحرمة في الاول دون الثاني واما ما اشتمل على العلة المذكورة
في مقام الاستدلال على انتفاء التحريم ولو كان الفجور قبل العقد فلا يجدي فيه هذا الكلام ومنه الصحيح المروي في يب عن سعيد
بن يسار قال سألت ابا عبد الله عن رجل فجر بامرأة يتزوج بابنتها قال نعم يا سعيد ان الحرام لا يفسد الحلال ومنه الموثق المروي
فيه ايضا عن علي بن الحسن بن رباط عمن رواه عن زرارة قال قلت لابي جعفر رجل فجر بامرأة هل يجوز له ان يتزوج بابنتها قال
ما حرم حرام حلالا قط ومنه الصحيح المروي فيه ايضا عن صفوان قال سأله المرزبان عن رجل يفجر بالمرأة وهي جارية قوم اخرين ثم
اشترى ابنتها ايحل له ذلك قال لا يحرم الحرام الحلال ورجل فجر بامرأة حراما ايتزوج ابنتها قال لا يحرم الحرام الحلال فعلى هذا
يقع التعارض بينها وبين النصوص في المسألة لوضوح ان مقتضى النصوص في المسألة انه يحرم على اللائط ام الموطوء وبنته
واخته ومقتضى النصوص المذكورة انتفاؤه للقطع بان الايقاب حرام فلا يكون محرما للحلال ويمكن الجواب عنه بان النصوص
في المسألة اخص فلا بد من حمل النصوص المذكورة على غير ما نحن فيه والمحصل من ذلك انه لا يكون الحرام محرما للحلال الا في
الايقاب فانه حرام ويحرم الحلال ثم والثالث لا اشتباه في اختصاص الحكم المذكور باخت الموطوء فلا يثبت في بناتها وهو
اتفاقي لوضوح ان مقتضى العمومات كقوله تعالى فانكحوا ما طاب لكم من النساء وقوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم جواز النكاح خرج
اخت الموطوء بالاجماع والنصوص المذكورة لاشتمالها على لفظ الاخت فيبقى بناتها مندرجة تحت العمومات وهذا مما لا ريب
فيه وانما الكلام في بنت بنت الموطوء وان نزلت وكذا في بنت ابنه كذلك وفي ام الام وان علت لكن المقطوع به في كثير من كلماتهم
ذلك قال في السرائر يدخل في تحريم الام تحريم الجدة وان علت لانها ام عندنا وكذا بنت البنت وكذا بنت ابنه وان سفلت
لانهن بناته حقيقة واما بنت اخته فهي لا تحرم لان بنت الاخت ليست اختا قال المحقق في نكت النهاية ومن فجر بعمته او خالته لم
تحل له بناتهما ابدا هل تدخل بنت الابن او بنت البنت في ذلك ام لا نعم تدخل في ذلك لان بنت الابن وبنت البنت بنت حقيقة
فيدخل في عموم التحريم وهذا وان ذكر في بنت العمة والخالة لكن مقتضى كلامه ثبوت الحكم فيما نحن فيه ايضا وفي التحريم بالوطي
مع الايقاب جدة المفعول وان علت وبناته وان سفلن وفي القواعد ويتعدى التحريم الى الجدات وبنات الاولاد دون بنت
الاخت وفي اللمعة وشرحها من اوقب غلاما او رجلا حرمت على الموقب ام الموطوء وان علت واخته دون بناتها وبنته وان
نزلت من ذكر وانثى من النسب اتفاقا ومن الرضاع على الاقوى وفي التنقيح تحرم الام وان علت والبنت وان نزلت لا بنت
الاخت لعدم تناول الاخت لها وفي المهذب البارع من اوقب ذكرا حرمت عليه امه ابدا وان علت وكذا بنته وان نزلت وكذا

عليه اخته خاصة دون بناتها وفي المسالك ويتعدى الحكم الى الام وان علت والى البنت وان سفلت اما من حيث شمولهما لذلك
حقيقة او للاتفاق عليه كالاصل والاولى الكلام في التعدي بحال وفي المفاتيح فكذا تنحل الام من علت والبنت من سفلت اما الاخت
فلا يتعدى الى بنتها اتفاقا وفي رياض المسائل من لاط بغلام فاوقب حرمت عليه ام الغلام والرجل وان علت وبنته وان نزلت من
ذكر وانثى من النسب اتفاقا ومن الرضاع على الاقوى واخته دون بناتها اتفاقا ومثله في شرح الصغير اذا سمعت ذلك
فنقول ان لفظ الام والبنت وان كان الظاهر منهما في نحو الجدة وولد الولد فاطلاق الام لا ينصرف الى الجدة والبنت الى بنت البنت
او الى بنت الابن لكن يمكن ان يقال ان فتاويهم قرينة على ان المراد منهما الاعم من غير الواسطة ومعها فالمراد من الام هو الام والجدة وان
علت ومن البنت هو البنت وبنت البنت وان نزلت فكانه لاح عليهم هذا المعنى من الخارج فحملوا اللفظين عليه فعلى هذا يحرم
على اللائط ام الموطوء وجدته وكذا ابنته وان نزلت ولو كانت من ابنه لكن لا يمكن الحكم بتحريم الجدة من الاب عليه الا بقاعدة
العدول عن مقتضى العمومات من الكتاب والسنة بالاضافة اليها كما لا يخفى على من احاط خبرا بما قررناه والرابع في ان الحكم المذكور
هل يختص بالاضافات المذكورة اذا كانت من النسب او يعمها والرضاع ايضا فيحرم عليه امه في الرضاع وكذا اخته وبنته الرضاعيات
اشكال من ان المتبادر من الام والبنت والاخت من اتصفت بهذه الصفات في النسب فلهذا يصح السلب عما اذا كانت له امرأة
ارضعته لم وكذا الحال في البنت والاخت فالنصوص المحرمة تنصرف اليها فيبقى العمومات من الكتاب والسنة مقتضية للتحليل ومن الخصوص
الناطقة بانه يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب كالصحيح المروي في يب عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله قال سمعته يقول
يحرم من الرضاع ما يحرم من القرابة وما رواه فيه عن ابي الصباح الكناني عن ابي عبد الله قال سئل عن الرضاع فقال يحرم من الرضاع
ما يحرم من النسب وما رواه فيه عن داود بن سرحان عن ابي عبد الله قال يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب والصحيح المروي في
باب النوادر في الرضاع منه عن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن رجل عن ابي عبد الله قال سئل وانا حاضر عن امرأة ارضعت
غلاما مملوكا لها من لبنها حتى فطمته هل لها ان تبيعه قال فقال لا هو ابنها من الرضاعة حرم عليها بيعه واكل ثمنه قال ثم قال
اليس رسول الله قال يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب والصحيح المروي في الفقيه عن بريد العجلي عن ابي جعفر قال قال رسول
الله يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب والصحيح المروي في يب عن الحلبي قال سألت ابا عبد الله عن الرضاع فقال يحرم منه ما يحرم
من النسب اعلم ان كلمة من في الاول اما للتعليل كما في قوله تعالى مما خطيئاتهم اغرقوا وقال الفرزدق في شأن علي بن الحسين
يغضي حياء ويغضى من مهابته فلا يكلم الا حين يبتسم ومنه قوله في دعاء السحر في شهر رمضان اللهم اني اسألك من بهائك
الخ او للظرفية كما في قوله تعالى اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله وكذا الحال في الثاني فهنا احتمالات اربع التطابق
والتخالف فمنها ان يكون من فيهما للتعليل والمعنى يحرم بسبب الرضاع ما يحرم بسبب النسب ومنها ان يكون فيهما للظرفية والمعنى
يحرم في الرضاع ما يحرم في النسب ومنها ان يكون الامر في الاول كالاول وفي الثاني كالثاني والمعنى يحرم بسبب الرضاع ما يحرم
في النسب ومنها عكسه فيكون من في الاول للظرفية وفي الثاني للتعليل والمعنى يحرم في باب الرضاع ما يحرم بسبب النسب وفي
جميع الاحتمالات المذكورة ان الموصول لما يعم من او لا بل يحمل على ظاهره فالاحتمالات ثمانية والمعنى على الاول يحرم بسبب الرضاع
او في الرضاع الاصناف المحرمة في النسب او بسبب النسب كالام والبنت والاخت وبنات الاخ والاخت والعمة والخالة والمعنى على الثاني
يحرم بسبب الرضاع او في الرضاع كما انه يحرم بسبب النسب والمحرم عليه في الاول هو الذي يتحقق في حقه بالرضاع احدى العلاقات
المذكورة وهو المرتضع بالاضافة الى الام والاخت وبنات الاخ وبنات الاخت والعمة والخالة وصاحب اللبن بالاضافة الى البنت
والمحرم اليهما هو التزويج قال الله تعالى حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم الاية فكما يحرم تزويج الام والبنت و
الاخت وبنات الاخ والاخت والعمة والخالة في النسب يحرم تزويجهن في الرضاع ايضا هذا اذا كان المرتضع ذكورا واما اذا كان

ايا فالمحرم عليها في النسب ابوها وابنها واخوها وابن اخيها وابن اختها وعمها وخالها فكذا في الرضاع فابوها في الرضاع
صاحب اللبن واخوها ابنه كما ان اختها بنته وابنها من ارتضع من ثديها فيما اذا لم تولدها مع تحقق الشرائط المقررة في
محلها وكذا الحال في غير ما ذكر والحاصل انه على تقدير حمل ما في الحديث على من يكون معناه يحرم بسبب الرضاع عقد التي
يحرم عقدها في النسب اي العلاقة التي اوجبت حرمة العقد في النسب لو وجدت تلك العلاقة بسبب الرضاع يكون موجبة للحرمة
ايضا واما المحرم عليه في الثاني فهو اعم منه في الاول كان المحرم ايضا كذلك وستقف على حقيقة الحال في ذلك اذا علمت ذلك
فنقول ان التمسك بالنصوص المذكورة في اثبات المرام في محل الكلام اي في حرمة الام الرضاعي للموطوء على الموقب انما يتم على
المعنى الثاني دون الاول وكذا الحال في بنته واخته الرضاعيين اما صحته على الثاني فظاهر لان معنى قوله تعالى عليه هو انه يحرم
بسبب الرضاع كما يحرم في النسب وقد عرفت ان من جملة المحرمات في النسب هو العقد على ام الموطوء وبنته واخته على الموقب
بالاجماع والنصوص السالفة فيلزم ان يكون العقد على ام واخت وبنت الرضاعية كذلك واما عدم صحته على الاول فلما عرفت من ان
معنى هذا الحديث انه لو حصل بين المرتضع وغيره احدى العلائق التي اوجبت حرمة التزويج في النسب يكون ذلك موجبا
لحرمته بينهما فلا دخل له فيما نحن بصدده كما لا يخفى لكن الظاهر هو المعنى الثاني اما اولا فلان حمل ما على من خلاف الظاهر لا داعي
المصير اليه واما ثانيا فللصحيح السالف المروي عن علي بن محبوب عن عبد الله بن سنان عن رجل عن ابي عبد الله قال سئل وانا حاضر
عن امرأة ارضعت غلاما مملوكا لها من لبنها حتى فطمته هل لها ان تبيعه قال فقال لا هو ابنها من الرضاعة حرم عليها بيعه واكل ثمنه
ثم قال اليس رسول الله قال يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب فنقول عقد ام الموطوء في النسب حرام على الموقب وكل ما يحرم
في النسب يحرم بالرضاع اما الاولى فبالاجماع والنصوص واما الثانية فلقوله عليه السلام يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب ثم
نقول ان عدم استقامة الاستدلال على تقدير حمل كلمة ما على من انما يكون اذا حمل الكلام على النحو السابق وهو غير لازم لامكان
ان يقال ان معناه يحرم بسبب الرضاع من يحرم في النسب او بسبب النسب وهو اعم من ان يكون لنفس السبب كما في المحرمات
السبعة النسبية او لامر خارج كالايقاب وان كان ذلك لتحقق النسب بين المحرم والمفعول به وبعبارة اخرى وهو اعم من
ان يكون النسب بين المحرم والمحرم عليه او لا يكون كذلك بل يكون النسب بين المحرم والموطوء سببا للتحريم فمقتضى الحديث
المذكور ثبوت التحريم بسبب الرضاع كذلك فعلى هذا مقتضاه عدم جواز التزويج للموقب بالام الرضاعي للموطوء ولا بنته ولا اخته
وما هو المختار وفاقا للتحرير وجامع المقاصد والتنقيح والروضة ورياض المسائل قال في التحرير ولو كان له ام او اخت او بنت من
الرضاع فالاقرب تحريمهن ايضا وفي جامع المقاصد هل الام والاخت من الرضاع كالنسب في التحريم فيه اشكال ينشأ من ان
صدق الام والبنت والاخت عليهن انما هو بطريق المجاز لان الحقيقة انما هي مع الولادة فلا يتناولهن النص الوارد بالتحريم ومن عموم
قوله يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب الى ان قال والتحريم اقوى لعموم الاحاديث في الرضاع وفي التنقيح لا فرق بين من ذكر
منهن بالنسب وبالرضاع لعموم قوله يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب وفي الروضة حرمت على الموقب ام الموطوء واخته
وبنته وان نزلت من ذكر وانثى من النسب اتفاقا ومن الرضاع على الاقوى ومثله في رياض المسائل والمحكي عن الحريري في المسائل
غير ما نعم ظهر من فخر المحققين في الايضاح مع تردد منه في الاخر حيث قال بعد ان حكى كلام والده وفي الرضاع والفاعل
الصغير اشكال ما لهذا عند ومنشؤه ان الام لقوله تعالى وامهاتكم اللاتي ارضعنكم فسماهن امهات والاصل في الاستعمال الحقيقة
الى ان قال ولقوله يحرم من الرضاع ما يحرم من الولادة ويروى ما يحرم من النسب ومن حيث ان الاستعمال اعم من الحقيقة
والمجاز ولا دلالة للعام على الخاص فلا بد من الترجيح والحق ترجيح المجاز لما قرر في الاصول ولهم ان يقولوا الفهم عند التجرد عن
القرائن بين ارباب اللسان من خواص الحقيقة انتهى وما يظهر من كلامه ولهم ان يقولوا انه غير جيد للقطع بان المتبادر من الام

ماكان سبب الولادة فلا ينصرف الى الرضاعة وهكذا الحال في البنت والاخت ثم لا يخفى ان ما ذكر في هذا المقام يكشف عن
حال المصاهرة فمن نكح امرأة كما يحرم عليه امها وبنتها في النسب يحرم عليه امها وبنتها الرضاعيتان وكذا الحال في غيرهما لقوله
يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب بناء على ما عرفت من معنى قوله يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب ان يحكم بحرمة ترك الانفاق الام
الرضاعي وكذا بنت الرضاعي وكذا يحكم بحرمة عقوق الاب والام الرضاعيين وغير ذلك بثبوت حرمة ما ذكر في النسب الا ان يقال
ان المراد بالاضافة الى جميع المحرمات النسبية وما ذكر انما هو بالاضافة الى بعضها بمعنى قوله يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب انه
يحرم بسبب الرضاع كما يحرم في المحرمات النسبية كالاخت وبناتها وغيرها فالمناط المحرم بالاضافة الى جميع الاصناف السبعة
كالاخت وبناتها ومن المعلوم ان الاخت ليس مما يحرم ترك انفاقها او اكسائها فالمطلق ومن بقي في المقام شيء ينبغي التنبيه عليه وهو
هو ان المحرمات بالرضاع باسرها هل هي مثل المحرمات في النسب في المحرمية وجواز النظر الى ما يجوز النظر اليها ام لا فنقول
هنا مقامان احدهما ثبوت المحرمية بين المرتضع وبين من تحقق فيه احدى العلائق التي اوجبت المحرمية في النسب فيجوز
له النظر الى امه الرضاعية واخته وبنات الاخ وبنات الاخت والعمة والخالة الرضاعيات وبالعكس وكذا الحال في الرضيعة
بالاضافة الى ابيها في الرضاع واخيها وابن اخيها او اختها وعمها وخالها او بالعكس والظاهر ان المحرمية في هذا المقام مما لا اشكال فيه
وقد ادعى عليه فخر المحققين الاجماع قال لا شك ان من احكام النسب ما لا يثبت بالرضاع بالاجماع كالتوارث واستحقاق
النفقة والولاية والحضانة وتحمل العقل وسقوط القود والمنع من الشهادة ومنها ما ثبت اجماعا وهو المحرمية والتحريم ومنها ما
اختلف فيه وهو العتق بالملك ونقل حكي له شم بالام ثلثة اصناف من النساء الوالدة وتستوعب جميع احكام النسب و
المرضعة وهي مخصوصة على التحريم والمحرمية وعلى ولي العتق وازواج الرسول ونسائه في التحريم اجماعا وفي المحرمية قولان
الامامية على عدم المحرمية لقوله تعالى ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى ولما ورد في خبر ابن ام مكتوم وقد تقدم وقال قوم من الجمهور
بثبوت المحرمية لقوله تعالى وازواجه امهاتهم والمساوات انما تثبت حقيقة مع التساوي في جميع الاحكام الممكنة والاصل في الاطلاق
الحقيقة والجواب المساواة في جميع الاحوال محال فلا يدل على الكل لانتفاء العموم بل المراد التعظيم والاجلال والتكرمة انتهى كلام
رفع مقامه والذي حق وان كان الكلام لا يخلص من مناقشة **سؤال** ما تقولون في امرأة يقبل الرجل تزويجها الولد الصغير لمجرد
حصول المحرمية هل تصير محرما له ويحرم نكاحها وتزويجها بنفسه ام لا بل هذا النكاح لا يوجب المحرمية **جواب** لا اشكال في ثبوت
الولاية للاب على ولده الصغير في تزويج المرأة به وغيره فاذا زوجه بها يكون زوجا لها وتكون زوجته اذ صحة العقود غير متوقفة
على قصد جميع الغايات والثمرات المترتبة عليها حين العقد بل قصد بعض ترتب الثمرات كاف في الصحة فاذا زوجه امرأة ينوي
حين العقد الزوجية ومحرمية الوالد بالزوجة صح العقد فيكون المرأة من محارم الوالد فاذا فرض موت الولد او صار وطلاق
من الولد بعد البلوغ لا يسوغ للوالد تزويجها وهذا لا اشكال فيه اذا كان التزويج صلاحا للولد وكذا اذا فرض انتفاء المصلحة
مطلقا فالحكم لا يخلو من اشكال وان كانت الصحة لا تخلو من وجه الا مع المفسدة للولد فيفسد العقد اصلا **سؤال** هرگاه صبيه را
مجبور ابعقد دوام بنكاح رجلي در آورند ومهمت علم رضای ضعيفه تمكين زوج ننمايد ومجبوريت خود را نتواند بحكم
شرع اثبات نمايد در اين صورت آن ضعيفه در خانه آن شخص چه صورت دارد **جواب** بعد از اجرای صيغه عقد دعوی
جبر بر ان ضعيفه مسموع نيست مگر در صورتيكه زوج معترف بوده باشد كه عقد با رضا واختيار زوجه نبوده بلكه مجبور بوده
در اين صورت عقد باطل خواهد بود يا آنكه ضعيفه ادعای جبريت خود را به بينه شرعيه ثابت نمايد نزد حاكم شرع در اين
صورت بعد از ثبوت حاكم شرع حكم بفساد خواهد نمود **سؤال** شخصی زوجه خود را طلاق داده وشخص ديگر العياذ بالله با
ضعيفه مطلقه بعد انقضای عده رجعيه زنا نموده بعد شخص مذكور ضعيفه در عده بوده يا بعد از انقضا ادعای عده التحريم

زانی ان ضعیفه وانیه را میتواند بحباله نکاح خود در آورد یا نه جواب اگر ضعیفه مطلقه در عده رجعیه بوده باشد الشرائت
ضعیفه بر شخص زانی حرام ابدی است پس نمیتواند او را تزویج نماید اگرچه بعد از انقضاء عده بوده باشد و ظاهر در نظر حقیر
انست که چنین است اگرچه عده رجعیه نبوده باشد پس زنا بضعیفه در عده خواه رجعیه بوده باشد یا غیر رجعیه ظاهر اینست
که موجب حرام ابدی است بر زانی سؤال شخصی در سفر فوت شد بعد از انقضاء پنج ماه از فوت زوجه او مطلع شده است
بر فوت زوج آیا بعد از اطلاع ضعیفه بر فوت زوج شوهر میتواند نمود یا آنکه لازم است بعد از اطلاع بحیض حال چهار ماه
ده روز عده داشته بعد شوهر نماید جواب لازم است که بعد از اطلاع زوجه عده داشته انچه قبل از اطلاع منقضی شده
از عده محسوب نمیشود اگرچه یکسال بوده باشد بلی در عده طلاق علم زوجه بطلاق ضرور نیست پس هرگاه زوج در سفر
طلاق زوجه خود را بگوید و زوجه مطلع نشود مگر بعد از انقضاء سه قرء در اینوقت ثابت شود که زوجه را مطلقه نموده می
تواند شوهر نمود بعد از بلوغ خبر بزوجه در چنین صورت صبر بعد له عده لازم نیست مرحوم ابی الصلاح فرق در ما بین دو
مقام نگذاشته در هر دو صورت اگرچه در طلاق بوده باشد عده را لازم دانسته که بعد از بلوغ خبر بمطلقه عده داشته باشد بنا
بر این هرگاه زوج غایب زوجه را مطلقه نماید و بعد از انقضاء یکسال یا علاوه زوجه مطلع شد بر طلاق بنابر این قول ایشان
لازم است که عده داشته اکتفا بزمان گذشته نمیتواند نمود عبارت انمرحوم در کتاب کافی اینست اذا طلق الغایب او مات
فعلیها ان تعتد لکل منهما من یوم بلغها الطلاق او الوفاة لان العدة من عبادات النساء وافتقار العبادة الی نیة یتعلق بابتدائها
انتهی کلام عبادت بودن عده طلاق ظاهر نیست سؤال هرگاه کسی با زنی در عده متعه زنا کند میتواند بعد او را عقد کند یا
نه جواب حقیر را اعتقاد اینست که حرام موبد است سؤال بعرض میرساند که در این اوقات ضعیفه متوفی عنها زوجها را
در بین عده وفات تزویج بشخص نموده و چون عاقد معروض ربطی بمسائل شرعیه ندارد و او سواد علم فقه ندارد بخیال آنکه
اولیاء زوجه میگویند که گفته بود هر وقت معقوده مریضه چهار حیض دید میتواند شوهر بکند و بعد از حیض چهارم آن
بیچاره را بحباله نکاح بیچاره دیگر در آورده و حال که معلوم شده سه ماه از عده گذشته بود و سیزده یوم هم طرفین در زوق وصله
یکدیگر گذرانیده در صورتیکه زوجه اعتقاد بقول الشخص کرده و تکلیف خود را در عده چهار حیض دانسته و زوج میگوید که علم
بعده اشتباه ام و والده ام وساطت کرده زن بمن داده و امارات و الرصد فی قول طرفین هست آیا از مهر مستحق العقد
با سایر احوالات یا غیر مهر چیزی را از زوج معروض بگیرد یا نه جواب سبحان الله نعوذ بالله من غضبه بمثل انام [illegible]
و بی انصافی کیست که چنین چیزی از لسان محض اجاری شده شاید این جعل بوده باشد نسبت بمسلمانی بمجلا الکرام
امر واقعیت دارد و شکی نیست که چنین چیزی حکم بغیر ما انزل الله است نظر بآنکه ما انزل الله حکم است مفهوم از آیه
شریفه والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا مطابق صریح آیه
شریفه عده وفات چهار ماه و ده روز است اکتفا بکمتر از آن جایز نیست اگرچه چهار حیض یا بیشتر در اقل از این مدت دیده
باشد اگر واقعیت دارد چنین غلطی از کسی صادر شده باشد بلا شبهه چنین شخصی فاسق و مستوجب مواخذه الهیه است
و بمقتضای حدیث حق مضمون من افتی الناس بغیر علم لعنه لعنة الله ملائکة السموات والارضین چنین کسی مستوجب
لعن ملائکه و زمین است و علی ای حال اگر چنین امری مطابق واقع بوده باشد یعنی عقد در عده و دخول شده باشد
شکی در فساد عقد نیست و ضعیفه بر ان شخص حرام موبد میشود و تفریق ما بین انها لازم است و حاجت طلاق
نیست و ظاهر اینست که ضعیفه مستحق مهر هست لکن نه صداق مسمی فی العقد بلکه استحقاق مهر المثل در حق او ثابت است
و بر زوج معروض لازم است نظر بآنکه معروض اینست که دخول هم شده است مهر المثل ضعیفه را داده شد است در صورت

عدم تمیز

عدم تمیز و معلوم نیست مهر المثل مناسب این است و طی امر بینهما بمصالحه شده باشد وهو العالم بحقایق احکام ضعیفه
شوهرش فوت شده و سن او پنجاه و پنج سالست و غیر علویه است در چهار ماه و ده روز بعد از فوت شوهر دیگری اقدام بعقد کرده است و او را
وتصرف کرده و چه میفرمایند جواب عده وفات ثابت است در حق هر زن که بوده باشد اگرچه یائسه بوده باشد بنابر این انچه
معروض در استفتا است عقد ضعیفه مزبوره در اثنای عده شده و معروض این است که تصرف هم کرده است بنابر این عقد
باطل و ضعیفه بر این شخص حرام ابدی می شود بلی ضعیفه یائسه در طلاق محتاج بعده نیست و فرقی در عده وفات ما بین
یائسه و غیر یائسه نیست سؤال هرگاه زید زنی شوهرش در مدت دوازده سال مفقود شود و در یکی از سنوات بعضی از
مکاریه خبر داده اند که دیدیم در فلان بلد ناخوش بود و دو سال دیگر رفته بآنجا و امده اند که فوت شده زوجه اش بانضمام این جهات
و بانضمام بعضی از قرائن عادیه از قبیل ابتلای او ببعضی ناخوشیهای مهلکه و بعضی امارات علم قطعی بفوتش بهم رسانیده و جماعتی
هم علم بهم رسانیده اند ولیکن بثبوت شرعی نمیرسد آیا ضعیفه میتواند بعد از انقضاء عده بعلم خود شوهر کند یا انکه احتیاج بتعمیم
هست یا نه آیا بشهادت عدل واحد با قسم جزء بینه ثابت میشود شوهر میتواند کرد یا نه جواب این مسئله محل اشکال است محتاج
بتامل بسیار است حال انچه بنظر می آید اینست که کسانی که علم دارند بموت شوهر این ضعیفه این اشخاص بی اشکال
ضعیفه را میتوانند که تزویج کنند بعد از انقضاء عده و هم چنین اشخاص که احتمال این دهند ضعیفه مطلع نبوده باشند که این
ضعیفه مفقود الزوج است در اینصورت چنین اشخاص اعتماد بقول ضعیفه کرده بلا مانع میباشند از تزویج نمودن در این
قول بر ضعیفه اعتماد میتوانند نمود و اما اشخاصی که عالم بفوت زوج نیستند در چنین صورت اعتماد نمودن بادعای زوجه
بسیار بسیار مشکل است بلکه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد و اما در صورت شهادت عدل واحد با یمین پس اگر مقصود
زوجه دعوای اخذ ارث از ترکه زوج بوده باشد دور نیست در این صورت حکم توان نمود بحال ضعیفه هرگاه ادعا نماید
که زوج من متوفی شده مقدار ارث من از ترکه او را میخواهم و بر ادعای خود شاهد اقامه نماید عدل واحد ادای شهادت نماید
بر موت زوج و ضعیفه اتیان یمین نماید بموت زوج حاکم حکم بموت زوج و تقسیم ترکه او می نماید ضعیفه در چنین صورت
شرعا محکوم بآن می شود که شوهر او متوفی شده است بمقتضای ان معمول میتواند نمود خود زوجه و دیگران که مطلع بر حکم حاکم
شده باشند وهو العالم مسئله حکم معلوم رضا قلیخان بوده باشد که ادعای آقا یوسف ضعیفه مهر بانو نام کرده است که آقا
محمد خان که زوجه معقوده اوست بهتان است و عقدی که ادعا نماید بر فرض وقوع باطل است نظر بآنکه آن عقد بر فرض
وقوع در زمانی بوده که در حباله معقوده علی محمد ولد کربلائی رضا خان بوده با ادعای آنکه علی محمد نام عنین بوده این کلام
خلاف مقتضای شریعت مطهره است نظر بآنکه انچه در شریعت حضرت خیر الزمان مقرر است انست که هرگاه زوج نزد حاکم شرع
اقرار نماید بعنن خود یا دو شاهد عادل نزد حاکم شرع ادای شهادت نمایند که زوج اقرار نموده و ما از او شنیدیم که اعتراف
بعنن خود نمود در انوقت حاکم شرع یکسال مهلت قرار میدهد بجهت زوج و زوجه و بعد از انقضای یکسال اگر زوج باقی بر
عنن خود باشد در انوقت زوجه میتواند فسخ عقد نمود و بعد از فسخ کردن بدیگری شوهر میتواند نمود در این واقعه با غوغای
طرفین علی محمد نام چنین اقرار نزد حاکم شرع ننموده و دو شاهد عادل که از او این اقرار استماع نموده باشند نزد حاکم شرع
ادای شهادت بر اقرار او ننموده باشند واقع نشده با اعتراف هم بعلاوه علی محمد نام در همان اوقات تا حال دیگر نموده زوجه خود
متصرف شده و حال مذکور [illegible] که سه فرزند از ان زوجه دارد عقد یوسف نام بر فرض وقوع بمقتضای شریعت مطهره
و حکم لازم الاذعان خلاق جهان جلت عظمته باطل است و چونکه وکیل علی محمد نام در حضور این خادم شریعت مطهره مهر بانو
مسطوره زوجه شاه حسین میباشد و یوسف نام [illegible] تسلطی بر ان نمیباشد مطلقه نموده و بعد از طلاق همین مهر بانو را شاه حسین

والد کربلائی معلی عقد نموده لهذا بمقتضای شریعت حضرت خیر الزمان ضعیفه مسطوره زوجه شاه حسین میباشد و یوسف نام را
بهیچ وجه تسلطی بر او نمیباشد بر ذمه اهل ایمان لازم است که بمقتضای ان معمول داشته یوسف نام را از مخالفت شریعت
مطهره ممانعت نمایند سؤال شخصی در سال گرانی زوجه خود را که اختر در قریه کوپایه رفته بعد از یکسال ان ضعیفه
دفعه شوهر کرده باین شخص حال اولاد هم رسیده است و مدت شش سال است که هیچ خبری از ان شوهر سابق نرسیده و
این ارباب ضعیفه را وادار بفسخ اقدام نمیکنند جواب اگر انچه قلمی شده واقعیت داشته و فوت زوج شرعا ثابت نشده باشد چنین
عقدی باطل و این شخص ارباب که او را گرفته اگر معترف باشد که زوج او یکسال و نیم بوده که غایب بوده و فوت او شرعا ثابت
نشده بآنکه او را عقد نموده است البته ان زوجه بر این شخص حرام است بعنوان تأبید اجتناب نموده خود را از سوء حال شدید
روز قیامت متخلص نموده بود و اما بر و ضار نماید زوجه مرقوم و اگر زوج اعتراف ندارد مسئله محتاج بمرافعه است سؤال
هرگاه دختر شیرخور بچه خود را شیر دهد در مدت بیست یوم و شیر هم در این میانه داده اند و از ایشان مادرش هم شیر خورده
اینها باهم میخواهند مواصلت نمایند جواب اگر بیست روز شیر خورده باشد بلکه حاجت به بیست روز نیست همینکه یک روز
و شب شیر خورده باشد از ان ضعیفه در چنین صورت ان ضعیفه مرضعه مادر رضاعی ان طفل شود و برادر ضعیفه خالوی
ان دختر میشود بسبب رضاع و ان دختر دختر رضاعی او میشود قطعا او را تزویج نمیتواند نمود سؤال هرگاه والدین صبیه خود را
جهاز بدهند آیا بعد از وفات والدین وارث ایشان را میرسد که مطالبه نمایند که این اشیاء حق والدین میباشد جواب
هرگاه جهاز والدین صبیه خود طریق متعارف بوده باشد یعنی صبیه اعتراف نماید بآنکه مثل متعارف بوده و بعضی باعث اسباب
تا قلم شرعیه منتقل باو نموده باشد در اینصورت انچه از ان جهاز تلف شده باشد در حال حیوة والدین دیگر راه مطالبه
نیست و انچه از جهاز باقی بوده باشد بعد از ممات والدین مثل ترکه والدین است ما بین کل ورثه باید قسمت شود سؤال
چه میفرمایند در باب شخصی که بسبب آنکه با اخت زوجه خود وطی نموده بود زوجه او بر او حرام شد بعد از اطلاع نظر بآنکه اطفال صغیر
میدارد و از انجمله طفل رضیعه میباشد که از خود ساعتی جدا نمیتواند نمود و محبت زوج و زوجه هم بجائی بوده باشد که هرگاه تفریق
نمایند باعث هلاکت یکدیگر میشود پس بنابر این میتواند شد که جده امی زوجه را از زوج مزبور صبیه نکاح خود در آورده
که والده زوجه و زوجه هم محرم این شخص که زوج می بوده باشد یا نمیتواند شد جواب در صورت مسطوره عقد خواهر موطوئه
باطل و تفریق ما بین لازم و متعین است و مساهله در این باب موجب خسران دنیا و اخرت همان فعل اول که لواط بوده باشد
از اعظم محرمات الهیات است چاره از ان توبه و انابه و تضرع و ابتهال بدرگاه کریم متعالی در جلال نموده تا از مواخذه روز جزاء
ببرکت توبه و انابه و فضل و رحمت پروردگار عالم جل شانه خود را مستخلص نماید بحال تفریق ما بین واطی و اخت موطوئه لازم است
و حاجت بطلاق ندارد نظر ببطلان اصل عقد و اما ذکر آنکه محبت میان طرفین بمرتبه ایست که تفریق موجب هلاکت است
پس این از جمله خیالات شیطانیات و وساوس ابلیس لعین است کسی که بنده ذلیل خلاق ملک جلیل باشد محرمات خالق
جلیل در نظر او باید حرام و مبغوض و محبوب سبحانه جلیل بر او محبوب و مطلوب بوده باشد حب مبغوض جناب احدیت جل جلاله
منافی با مسلک عبودیت و غیر ملایم با طریقه بندگی است و اما سؤال از عقد جده امی ضعیفه مسطوره پس ان نیز بجهات نظر
بآنکه مقطوع به در کلام فقهاء اقدس الله ارواحهم است که مادر موطوئه و جده ان نیز بر واطی حرام است بعلاوه در اینمقام وطی
شبهه نسبت به بنت دختر واقع شده بجهات بمقتضای انچه مصرح به در کلمات فقهاء است مادر موطوئه و جده ان نیز بر واطی حرام
میشود پس عقد بجهات بمقتضای شریعت مطهره جایز نیست و اما طفل رضیع پس این ضعیفه مسطوره ممنوع از شیر دادن
ان نیست میتواند شیر داد سؤال هرگاه شخصی زنی را بنکاح خود در آورد و بعد از یکروز بسفر برود و در همان سفر بمیرد خود را

وکیل [illegible]

وکیل نماید در طلاق و بعد بهمان وکالت طلاق بگوید و بعد از طلاق زوجه او غوغا نماید که میخواهم زوج بیند بعد از انکار
بچند نفر گفته باشد که او را تصرف ننموده ام و بعد از طلاق و بعد از اجل عده طلاق زن مزبوره بدیگری شود و بعد از تزویج
او بدیگری زوج اول گوید که زوجه خود را در عده رجوع نموده ام زوجه گوید مرا عده نبوده و طلاق من باین بوده و قول کدام مقدم
است و عدالت کسانیکه در حضور ایشان بعدم دخول اقرار نموده شرط است یا نه جواب در صورت صدق عبارت مرقومه
زوجه زوج ثانی است زوج اول را بر زوج و زوجه هیچ تسلطی نیست مگر اینکه ثابت کند که زوجه را دخول نموده بوده است
و در اثنای عده رجوع نموده است و در صورت عدم تمکن از اثبات هر دو مطلب زوجه بموجب شریعت مطهره زوجه زوج
ثانی است زوج اول را بر انچه مذکور شد تسلطی نیست نمیباشد وهو العالم سؤال ضعیفه طفل همشیره زوج خود را با طفل
خود مدتی مدید که قطعا از رضاع عمل الماء شیر داده است و حال الطفل مرضعه که پسر است میخواهد طفل غیر خود را که دختر است
باهم شیر خورده اند نکاح کند جواب هرگاه صورت مرقومه مطابق واقع بوده باشد یعنی دختر شیر از مادر پسر خورده باشد
و حد رضاع متحقق شده باشد دختر خواهر رضاعی این پسر میشود قطعا او را تزویج نمیتواند نمود البته از این خیالات
شیطانی اجتناب نموده که شکی در حرمت ان نیست سؤال زوجه بکر از شیر طفلی که از دیگر بهم رسانیده پسر خالد را از
حین ولادت الی حین مدت بیست یوم متوالیا شیر داده و بعد از بیست یوم نیز بعضی اوقات متفرق او را شیر داده و بعد از
مضی چند سال از شیر طفل دیگر که باز از دیگر بهم رسانیده صبیه زید را در حین ناخوشی و بیماری والده او قریب دو سه ماه شیر
داده و بعد از ان پسر خالد بزرگ همان صبیه زید مزبور را بحباله نکاح خود در آورد آیا این عقد و نکاح صحیح است یا باطل
در صورت بطلان آیا احتیاج بطلاق هست یا نه خلاصه مرضعه مزبوره از شیر دو طفل که از شوهر واحد بهم رسانیده همین دختر
و پسر را شیر داده آیا نکاح ایشان شرعا چه صورت دارد جواب از صورت استفتا مشخص می شود که صبیه زید که شیر از زوجه
بکر خورده سن او کمتر از دو سال بوده یا علاوه اگرچه نظر بعبارت باید کمتر از دو سال بوده باشد پس هرگاه این صبیه زید کمتر
از دو سال بوده باشد و شیر او منحصر در شیر زوجه بکر بوده باشد در صورت معروضه چنانچه ظاهر سؤال اینست بنابر این
همین دختر با پسر خالد که هر دو شیر از زوجه بکر خورده اند بنحوی که مسطور در استفتا بی اشکال برادر و خواهر رضاعی میباشند
باتفاق علمای شیعه قدس الله تعالی ارواحهم تزویج احدهما بدیگری جایز نیست عقدی که شده باطل و تفریق ما بین انها
لازم است و حاجت بطلاق نخواهد بود سؤال دختر زید متوفی در حیات پدر خود در خانه او لوازم جهاز از مال پدر بوده
و از سرمایه پدر کار کرده و جهاز درست نموده و هنوز بخانه شوهر نرفته پدر او فوت شده آیا این جهاز داخل ترکه میت است
و دیگر آنکه زوجه زید متوفی دو صغیر از او دارد که یکی را شیر خواره است و او را شیر میدهد آیا نفقه عده او با کیست جواب
احوالات والد با والد بودن موجب این نمیشود که دختری نموده مختص والد و از ترکه او محسوب شود و اگر در ایام حیات
سرمایه والد بدختر داد که عمل نموده عاید ان مال دختر بوده باشد در اینصورت انچه را که دختر بهم رسانیده مختص بدختر
میباشد معادل سرمایه در صورت عدم انتقال والد بدختر از جمله ترکه والد محسوب خواهد بود نفقه ایام عده وفات با
خود زوجه است رجوع بترکه ندارد سؤال با زنی یا دختر کسی زنا کند بعد از ان او را نکاح کند یا متعه میتواند کرد جواب
اگر با ضعیفه نعوذ بالله زنا کند بعد او را بعقد دوام یا انقطاع میتواند تزویج نمود سؤال شخصی مجنون بوده در سابق
چند سال رفع جنون از او شده زوجه را بعقد خود در آورده بعد از عقد قبل از دخول جنون الشخص عود نموده ضعیفه در این
صورت بعقد راضی نیست چه باید بشود جواب در صورت سبق جنون بر عقد ظاهر اینست که ضعیفه مختار بر فسخ عقد
میباشد بلی اگر جنون بعد از عقد و بعد از دخول طاری شود در این صورت خیاری ثابت نیست و اما اگر طریان جنون

بعد از عقد و قبل از دخول بوده باشد چون استمراری داشته باشد دور نیست که در ابنوت از مختار مرضی عقد بوده باشد

سؤال که قبل از تکلیف مثل اینکه در سن دوازده سال مثلا بوده با طفل که در سن هفت سال بوده لواطه نموده و چنین دارد که درست دخول شده حال همشیره او را عقد نموده چنان عقدی صحیح است یا باطل و تفاوت مابین اینکه این امر قبل از عقد شایع باشد یا بعد از عقد دارد یا نه الفاضل ابن ان صورت مسئله را مفصلا بیان نموده که بسیار محل حاجت **جواب** نشکیکی نیست در حرمت اخت موطوء بر واطی در صورتیکه واطی مکلف بوده باشد و اگر هر کدام واطی غیر مکلف بوده باشد اگر چه صاحب تنقیح و شهید ثانی حکم فرموده اند بر حرمت ان لکن مسئله محل اشکال است نظر باینکه نصوص وارده در مسئله مشتمل بر لفظ رجل است و ظاهر از لفظ رجل مکلف است قال فی الصحاح الرجل خلاف المرأة والجمع رجال و رجالات مثل جمال و جمالات والراجل وفی المغرب الرجال جمع رجل خلاف المرأة وفی القاموس الرجل بضم الجیم و سکونه و انما هو اذا احتلم و شب او هو رجل ساعة یولد تصغیره رجیل محل الظاهر اضراب رجل بغیر مکلف در لغت و عرف ظاهر نیست بلکه خلاف ان ظاهر است و کلام قاموس او هو رجل امحض احتمالات مثمر ثمری نیست خصوصا بعد از تصریح باینچه اول ذکر نموده و کلام شهید ثانی اعلی الله مقامه که فرموده و لا فرق فیها بین الصغیر والکبیر علی الاقوی للعموم مسلم نیست بلکه عموم در جانب واطی که شامل صغیر شود نداریم بلی در جانب موطوء مسلم است بلکه اکثر نصوص نسبت بموطوء مشتمل بر لفظ غلام است چنانچه در جانب واطی مشتمل بر لفظ رجل است و این موید اینکه ظاهر است از لفظ رجل بنا بر این حکم بحرمت اخت موطوء مثلا در صورت صغر واطی مشکل است بلکه اکثر کلمات اصحاب نظر باشتمال بر لفظ من عام است شامل واطی صغیر نیز هست قال شیخنا المفید فی المقنعة و من فجر بغلام فاوقبه لم تحل له اخت الغلام و لا امه و لا ابنته ابدا و فیه ایضا فی مباحث الحدود و اذا لاط المسلم بغلام فاوقبه و لم یقم علیه بینة بذلک و لا کان منه فیه اقرار یقام فیه الحد بالقتل ثم تاب من ذلک او لم یتب حرم علیه اضطر بالغلام نکاح اخته و ابنته و امه بعد ذلک و لم یحل و احد منهن له ابدا سیما ان عقد النکاح علی حال و قال الشیخ الطایفة فی النهایة و من فجر بغلام فاوقبه حرم علیه العقد علی امه و اخته و بنته علی جمیع الاحوال بل الظاهر من السید المرتضی دعوی الاجماع قال فی الانتصار و مما انفردت به الامامیة القول بان من تلوط بغلام فاوقب لم یحل له ام الغلام و لا اخته و لا بنته ابدا و حکی عن الاوزاعی و ابن حنبل ان من تلوط بغلام یحرم علیه تزویج بنته والطریقة فی هذه المسئلة کالطریقة فیما تقدم من المسائل انتهی اشار بقوله والطریقة فی هذه المسئلة الی اخره الی التمسک بالاجماع فیها و کذا الحال فی السید ابن زهرة قال فی الغنیة یحرم العقد علی الربائب و هی بنات بعل امهن من زوجته فمن دخل بها و علی ام الغلام الموقب و اخته و بنته بدلیل الاجماع الی ان قال یدل علی ذلک کله اجماع الطایفة و فی السرائر من اوقب غلاما او رجلا حرم علی اللائط الموقب بنت المفعول به و امه و اخته تحریما مؤبدا و یدخل فی تحریم الام تحریم الجدة و ان علت لانها ام حقیقة و کذلک بنت البنت و کذلک بنت ابنه و ان سفلن لانهن بناته حقیقة و اما بنات اخته فانها لا تحرم لان بنت الاخت لیست اختا و حد الایقاب الموجب لذلک ادخال بعض الحشفة و لو قلیلا و ان لم یجب علیه الغسل لان الغسل لا یجب الا بغیبوبة الحشفة جمیعا والتحریم بهؤلاء المذکورات یتعلق بادخال بعضها لان الایقاب هو الادخال و فی الجامع و یحرم علی الفاعل اخت المفعول به بالایقاب و امه و بنته و ان کانت زوجته انفسخ نکاحها و قیل لا ینفسخ و لا یحرمن بل دون الایقاب فیه و فیما بعد و روی فی الموقب لا تحل له تزویج ابن احدهما ابنت الاخر و فی الخلاف اذا لاط بغلام فاوقب حرم علیه بنته و امه و اخته و قال الاوزاعی اذا لاط بغلام حرم علیه بنت هذا الغلام لانها من نسل من دخل به دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم و فی المراسم فی بیان شرایط النکاح و منها ان تکون الزوجة من غیر المحرمات الی ان قال و ان تکون غیر ام غلام قد فجر به اللائط فاوقبه و لا اخته و لا بنته فانهن لا یحللن ابدا و فی الوسیلة والمحرمات من النساء ضربان اما تحرم بالنسب و بالسبب ثم قال والسبب ضربان اما یحرم کما صار ابدا او فی حال دون حال و الاول اربعون

صنفا الی ان قال والتی تلوط بابنها او اخیها او ابیها فاوقب و فی الکافی و اما المحرمات بالاسباب اما المرأة المعقود علیها الی ان قال و ام الغلام الموقب و اخته و بنته قبل العقد علیهن و فی المهذب لابن البراج

سؤال شخصی با زن اجنبیه ملامسه نموده از روی شهوت یا تقبیل او نموده بشهوت یا نظر بیدن او یا عورت او نموده از روی شهوت لکن دخول نموده ایا چنین شخصی میتواند دختران ضعیفه یا مادر او را تزویج نماید یا نه **جواب** انچه ظاهر میشود از مرحوم شهید ثانی این مسئله محل خلافست میان فقهاء قال فی شرحه علی اللمعة فی شرح عبارة المتن و تکره ملموسة الابن و منظورته علی الاب و بالعکس و تحرم علی ابنه ما هذا لفظه هذا حکم المنظورة والملموسة بالنسبة الیهما و هل یتعدی التحریم الی امهاتهما و ابنتهما فی حق الفاعل قولان ماخذهما اصالة الحل و اشتراط تحریم البنت بالدخول بالام فی الایة و لا قائل بالفرق و صحیحة محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام الدالة علی التحریم و یمکن الجمع بحمل النهی علی الکراهة انتهی و اصرح منه فی تحقق الخلاف فی المسئلة کلام فخر المحققین فی الایضاح قال اختلف القائلون بان الزنا ینشر حرمة المصاهرة فی ان النظر المحرم الی الاجنبیة واللمس هل ینشر الحرمة فیحرم بالام و ان علت والبنت و ان نزلت ام لا والحق ان الام لیس کذلک فان الخلاف علی ما نظنه من الخلاف و غیره انما هو فی ام الملموسة والمنظورة التی یباح الاستمتاع منها و بینها قال فی الخلاف اللمس بشهوة مثل القبلة واللمس اذا کان مباحا او بشهوة ینشر التحریم و تحرم الام و ان علت والبنت و ان نزلت و به قال عمر بن الخطاب والیه ذهب اکثر اهل العلم ابو حنیفة و مالک و هو المنصوص للشافعی و لا یعرف له قول غیره و صرح اصحابه قولا آخر انه لا یثبت به تحریم المصاهرة فالمسئلة مشهورة بالقولین دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم و ایضا اجماع الصحابة فان عمر قاله و لم ینکر علیه انتهی کلامه رفع مقامه و مقتضی هذا الکلام ان نشر التحریم باعتبار النظر او اللمس انما هو فی غیر الاجنبی ای فیما یجوز له الاستمتاع لوضوح ان تعلیق نشر الحرمة علی فعلها انما اذا کان مباحا مقتضاه ذلک و اصرح منه کلامه فی المبسوط قال فاما الکلام فی المباشرة من غیر ایلاج فی فرج کالقبلة واللمس بشهوة والوطی فیما دون الفرج فان کان بغیر شهوة لم یتعلق به تحریم مصاهرة بحال بلا خلاف و ان کان بشهوة نهوتها فلمشترک کان فی ضمن الجماع مباح و محظور صریح و محظور الشبهة فان کان محظورا مثل ان قبل المرأة الغیر او امة الغیر بشهوة او بغیر شهوة فانه لا یتعلق به تحریم مصاهرة و لا ثبوت حرمة و ان کان مباحا او محظور الشبهة المباح فی زوجته او ملک یمینه فهل یثبت تحریم المصاهرة قیل فیه قولان احدهما و هو الصحیح تحرم علیه امهاتها و امهات امهاتها و بنتها و بنات بناتها و هو قول اکثر اهل العلم بنابر این حکم باینکه مسئله مفروضه در سؤال محل خلافست نمیتوان نمود بس جواز عقد دختر و مادر در چنین صورت محل تامل نیست والمسئلة فی البنت قوله تعالی و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم بناء علی ان مقتضاه تحریم البنت علی الدخول بالام فمع انتفائه لا یکون محرمة مطلقا و مع القبلة واللمس بشهوة کما لا یخفی فاذا کان الامر کذلک مع العقد یجری بطریق اولی والصحیح المروی فی الکافی عن صفوان بن یحیی عن عیص بن القاسم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل باشر امرأة و قبل غیر انه لم یفض الیها ثم تزوج ابنتها فقال اذا لم یکن افضی الی الام فلا باس و ان کان افضی الیها فلا یتزوج ابنتها والصحیح المروی عنه عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل کان بینه و بین امرأة فجور فهل یتزوج بنتها فقال ان کان من قبلة او شبهها فلیتزوج ابنتها و لیتزوجها هی ان شاء و اما فی الام فاصالة الاباحة والعمومات من الکتاب والسنة و حصر المحرمات من النساء التی خارجة عن مفروض المسئلة و یدل علیه ایضا ما دل علی ان اللمس والقبلة والنظر بشهوة مع التزویج

لا یمنع العقد علی البنت والام بعد الطلاق فمع عدم التزویج بطریق اولی کالصحیح المروی فی الکافی عن جمیل بن دراج و حماد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال الام والابنة سواء اذا لم یدخل بها یعنی اذا تزوج المرأة ثم طلقها قبل ان یدخل بها فانه ان شاء تزوج امها و ان شاء تزوج ابنتها فعلی هذا ینبغی حمل ما ورد فیه النهی علی الکراهة کالصحیح المروی عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن رجل تزوج امرأة فنظر الی رأسها او الی بعض جسدها ایتزوج ابنتها قال لا اذا رأی منها ما یحرم علی غیره فلیس له ان یتزوج ابنتها والصحیح المروی فیه عن ابن محبوب عن خالد بن جریر عن ابی الربیع قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل تزوج امرأة فمکث ایاما معها لا یستطیعها غیر انه قد رأی منها ما یحرم علی غیره ثم طلقها ایصلح له ان یتزوج ابنتها فقال اتصلح له وقد رأی من امها ما رأی والنهی فیهما محمول علی الکراهة للصحیح المذکور المعتضد بالایة الشریفة والشهرة بین الطائفة واصالة الاباحة و فی العمومات من الکتاب والسنة و مخالفة العامة و لعله لذلک ذهب شیخ الطائفة فی النهایة الی الکراهة قال و متی عقد الرجل علی امرأة و لم یدخل بها غیر انه رأی منها ما یحرم علی غیره النظر الیه فانه یکره له العقد علی ابنتها فلیس ذلک بمحظور و کذا الحال فی الاستبصار فانه حمل النصوص الدالة علی الکراهة کما یومی الیه قوله فی حدیث ابی الربیع و هو دلیل العدول عما ذهب الیه فی المبسوط

ضعیفه متعه شخصی بوده بعد از انقضاء مدت تمتع و انقضاء چهل و پنج روز شخصی دیگر ان ضعیفه را بعقد خود در آورده بعد از دخول شخص ثانی ضعیفه از ان شخص اول حمل داشته ایا ان ضعیفه نسبت بعاقد ثانی حلال است یا حرام **جواب** انچه از بیانات کلمات فقهاء ظاهر میشود این است که بانقضای چهل و پنج روز عده متمتع بها منقضی می شود مطلقا اگر چه ذات حمل بوده باشد قال فی الشرایع اذا انقضی اجلها بعد الدخول فعدتها حیضتان و روی حیضة واحدة و هو متروک فلو کانت لا تحیض و لم تبلغ خمسة و اربعون یوما و تعتد من الوفاة و لو لم یدخل بها باربعة اشهر و عشرة ایام ان کانت حائلا و بابعد الاجلین ان کانت حاملا علی الاصح والتفصیل فی عدة الوفاة بین الحائل و غیرها و ترکه فیما قبله دلیل علی انتفائه هناک و قال فی المختصر اذا دخل بها و انقضی اجلها او وهبها ایامها فان کانت من ذوات الحیض وجب علیها الاعتداد بحیضتین و ان لم تکن من ذوات الاقراء و هی فی سن من تحیض اعتدت بخمسة و اربعین یوما و ان لم تکن دخل بها فلا عدة علیها و لو مات عنها فی الاجل اعتدت باربعة اشهر و عشرة ایام سواء دخل بها او لا ان کانت حائلا و قیل شهران و خمسة ایام والمعتمد الاول و ان کانت حاملا اعتدت بابعد الاجلین و فی القواعد مع الدخول و انقضاء المدة تعتد بحیضتین و ان لم تحض و هی من اهله فخمسة و اربعین یوما و من الوفاة باربعة اشهر و عشرة ایام و ان لم یدخل بها و بابعد الاجلین مع الحمل و فی التبصرة و مع انقضاء الاجل تعتد بحیضتین و تعتد بخمسة کانت لا تحیض و هی فی سن من تحیض بخمسة و اربعین یوما و لو مات فباربعة اشهر و عشرة ایام و نصف ذلک ان کانت امة و ان کانت حاملا فبابعد الاجلین و فی المقنع اذا تزوجت بامرأة متعة الی اجل مسمی فلا انقضی اجلها فلا یجب ان تتزوج و لا تحل له حتی تنقضی عدتها و لا تتزوج بامرأة قد تمتعت بامها و سئل ابو عبد الله علیه السلام عن المتعة فقال هی کبعض امائک و عدتها خمس و اربعون لیلة فاذا جاء الاجل کانت فرقة بغیر طلاق ثم قال و اذا تزوج الرجل المرأة متعة ثم مات عنها فعلیها ان تعتد باربعة اشهر و عشرة ایام و اذا انقضی ایامها او هو حی فحیضة و نصف مثل ما یجب علی الامة و فی الهدایة اذا انقضی الاجل کانت فرقة بغیر طلاق و تعتد منه خمسا و اربعین لیلة و فی المراسم المتوفی عنها زوجها علی قسمین حرة و امة فعدة الحرة اربعة اشهر و عشرة ایام دخل بها او لم یدخل بها و عدة الامة نصف عدتها و هی شهران و خمسة ایام و کل حکم المتمتع بها الی ان قال المتوفی عنها زوجها علی ضربین حامل فالحامل عدتها ابعد الاجلین فان وضعت فی دون اربعة اشهر و عشرة ایام تمت اربعة اشهر و عشرا و شهرین و خمسة ایام ان کانت امة او متمتعا بها فان وضعت بعد ذلک اعتدت بالولادة ثم قال والمطلقة غیر المتوفی عنها زوجها علی ضربین احدهما یجب علیها العدة والاخر لا یجب علیها العدة فمن لم یبلغ المحیض و غیر المدخول بها والایسة من

الحیض و لیست فی سن من تحیض و قد حد فی القرشیة والنبطیة ستون سنة و فی غیرهما خمسون سنة فاما من یجب علیها العدة فعلی ضربین حرة و امة و هما علی ضربین احدهما تعتد بالاقراء والاخر تعتد بالشهور فمن تعتد بالاقراء الحرة فعدتها ثلث حیضات و عدة الامة والمتمتع بها حیضتان و اما من تعتد بالشهور فالمدخول بها التی لم تحض و هی فی سن من تحیض و هو تسع سنین و من ارتفع حیضها او طلبها ممن تحیض فان کانت حرة فعدتها ثلثة اشهر و ان کانت امة او متمتعا بها فالنصف من ذلک فاما الحوامل من المطلقات فعدتهن وضع الحمل و لو بعد الطلاق بساعة انتهی و قوله و اما الحوامل من المطلقات الی اخره یدل علی ان الحوامل من المتمتع بها لیس الامر کذلک بل العدة فیهن کما ذکره قبله مطلقا و لو کانت حوامل و فی المقنعة اذا طلق الرجل زوجته الحرة بعد الدخول بها وجب علیها ان تعتد منه بثلثة اطهار ان کانت ممن تحیض الی ان قال و ان کانت حاملا فعدتها ان تضع حملها و لو وضعته بعد الطلاق بساعة او اقل منها خرجت بذلک من العدة و حلت للازواج و قال فیما بعد ذلک و عدة المتمتع بها من الفراق القرآن و هما الطهران و ان کانت ممن لا تحیض فعدتها خمسة و اربعون یوما کما ذکرنا فی عدة الاماء و عدتها من وفاة الزوج شهران و خمسة ایام و فی الوسیلة و الامة ام ولد و غیرها فام الولد اذا زوجها غیر سیدها ثم طلقها بعد الدخول بها و عتقت فی العدة فعدتها عدة الحرائر و ان لم یکن علیها رجعة او لم تعتق فی العدة کما کان حکمها حکم الاماء و غیر ام الولد ان کانت من ذوات الشهور فعدتها خمس و اربعون یوما و ان کانت من ذوات الاقراء فعدتها قرآن والمتمتع بها عدتها مثل عدة الاماء الی ان قال والمتمتع بها عدتها مثل عدة الحرة فی عدة الوفاة و فی النهایة والمتمتع بها اذا انقضی اجلها فعدتها قرآن و ان کانت ممن لا تحیض و مثلها تحیض فعدتها خمسة و اربعون یوما و عدة المتوفی عنها زوجها اربعة اشهر و عشرة ایام اذا کانت حرة سواء کانت زوجة علی سبیل الدوام او متمتعا بها و سواء دخل بها الرجل او لم یدخل و فی الکافی لابی الصلاح انما الطلاق فان وقع من حر او عبد بحرة او امة قبل الدخول او بعده و قبل ان تبلغ تسع سنین او بعد ما یئست من الحیض و مثلها لا تحیض فلا عدة علیها و ان کان بحرة بعد الدخول و قبل الحیض او بعد ارتفاعه لعلة و مثلها من تحیض فعدتها ثلثة اشهر و ان کانت امة فخمسة و اربعون یوما و ان کانت الحرة ممن تحیض فعدتها ثلثة قروء والامة قرآن فان اعتقت و هی فی العدة تممتها عدة الحرة ثم قال و ان کانت الحرة او الامة حاملا فعدتها ان تضع ما فی بطنها و عدة المتمتع بها قرآن فان کانت ممن لا تحیض فخمسة و اربعین یوما الی ان قال و کما ان عدة الحرة من الوفاة قبل الدخول و بعده مع الحیض و ارتفاعه اربعة اشهر و عشرا فان کانت حاملا فعدتها ابعد الاجلین والتعرض للتفصیل بخصوص الحمل فی عدة الطلاق و عدة الوفاة و ترکه فی عدة المتمتع بها مع الحکم بعنوان الاطلاق فی قوله و عدة المتمتع بها الی اخره یومی الی انتفاء الخصوصیة للحمل فی غیر الوفاة هناک کما لا یخفی علی المتامل و فی المبسوط العدة علی ثلثة اضرب عدة بالاقراء و عدة بالحمل و عدة بالشهور فاما العدة بالاقراء تعتد بثلثة اقراء و هی عندنا الاطهار و عند بعضهم الحیض والعدة بالحمل تعتد بوضع الحمل و تبین به ان کانت مطلقة بلا خلاف فلا تعتد من الوفاة به عندنا و عند المخالفین تعتد به و قوله والعدة بالحمل تعتد بوضع الحمل و تبین به ان کانت مطلقة یقتضی ان انقضاء العدة بوضع الحمل لا یکون الا فی الطلاق و مقتضاه عدم انقضائها به فی العدة المتعة هذه هی العبارات التی اقتضت بظاهرها انه لا مدخلیة للحمل و وضعه فی عدة المتعة و انقضائها فلو انقضی الاجل و هی ذات حمل او وضعت الحمل بعده بیوم لا یکون ذلک کافیا فی انقضاء العدة بل یجب علیها الصبر الی ان تحیض مرتین او انقضی خمسة و اربعون یوما و اذا انقضی علیها اربعة و خمسون یوما انقضی بذلک العدة و لو مع عدم وضع الحمل هناک و فی الغنیة العدة علی ضربین عدة من طلاق و ما یقوم مقامه و عدة من موت او ما یجری مجراه والمطلقة علی ضربین مدخول بها و غیر مدخول بها فلا عدة علیها بلا خلاف والمدخول بها لا تخلو اما ان تکون حاملا او حائلا فان کانت حاملا فعدتها وضع الحمل حرة کانت او امة بلا خلاف یعتد به الی ان قال و اما ما یقوم مقام

الطلاق فانقضاء اجل المتمتع بها وعدتها قرآن ان كانت ممن تحيض وخمسة واربعون يوما ان كانت ممن لا تحيض بدليل اجماع
الطائفة والمتوفى عنها زوجها ان كانت حرة حائلا فعدتها اربعة اشهر وعشرة ايام سواء كانت صغيرة او كبيرة مدخولا بها او غير
مدخول بها بلا خلاف وقد دخل في هذا الحكم المطلقة طلاقا رجعيا اذا توفي عنها زوجها وهي في العدة لانها زوجة على ما بيناه فيما
مضى وهذه عدة المتمتع بها اذا توفي عنها زوجها قبل انقضاء ايامها وعدة ام الولد لوفاة سيدها وعدتها لوفاة زوجها سيدا كان
او غيره زوجها وان كانت الوفاة بعد ما انقضت ايام المتمتع بها فعدتها شهران وخمسة ايام سواء كان في العدة ام لا وهذه عدة
الزوجة اذا كانت امة فان اعتقت وهي في العدة فعليها ان تتم عدة الحرة كل ذلك بدليل اجماع الطائفة وان كان المتوفى عنها زوجها
حاملا فعليها ان تعتد عند نا خاصة بابعد الاجلين انتهى والتفصيل في عدة الطلاق بين الحامل وغيرها وكذا في عدة الوفاة
وتركه في عدة المتمتع بها مع ذكره متوسطا بينهما يقتضي عدم مدخلية الحمل هناك كما لا يخفى ومثله ذكر في السرائر واما
العبارات الدالة على خلافه وان وضع الحمل يكفي في انقضاء العدة ولو كان بعد انقضاء الاجل فمنها ما في المذكور في عدة من
الكتب منها الجامع قال ويشترط الى المتمتع بها عليها بعد الدخول وانقضاء الاجل عدة الامة اما حيضتان او خمسة واربعون يوما
وروي حيضة واحدة والحامل وضع الحمل ومنها المبسوط قال في ضمن الاحكام المتعلقة بالولادة المرتابة هي التي تشك في حال
نفسها او ترتاب بحملها هل هي حامل او حائل وقد تحدث الريبة قبل انقضاء العدة وقد تحدث بعد انقضائها وقبل التزويج
وقد تحدث بعد انقضاء العدة وبعد التزويج ولا تنكح المرتابة فان خالفت ونكحت فان كانت الريبة قبل انقضاء العدة واستمرت
مع الريبة وتزوجت على تلك الحال فالنكاح باطل وان انقضت العدة ولا ريبة ثم حدثت الريبة وتزوجت بعد ذلك قال قوم
انه باطل وقال المحرزون صحيح وهو الاقوى عندي لانها ريبة حدثت بعد انقضاء العدة فلا تؤثر في النكاح انتهى ومعلوم ان
عدم جواز النكاح وبطلانه مع تحقق الريبة بالحمل في ايام العادة يستلزم عدم الجواز مع القطع بالحمل هناك بطريق اولى كما
لا يخفى وفي الكافي لابي الصلاح اما نكاح المتعة فمن شرط صحته امران تعيين الاجر والاجل الى ان قال وضعته ان يقول
مريد عقد نكاح المتمتع بها ونحوه ولايتها في نفسها والعقد عليها بلوغها وكمال عقلها وخلوها من زوج وعدة وحمل الى اخره
وهو صريح في مانعية الحمل من التمتع بها وفي جامع المقاصد في شرح عبارة القواعد في المتمتع بها وبابعد الاجلين مع الحمل اما
هذا كلام اي لو كانت حاملا وتوفي عنها الزوج اعتدت بابعد الاجلين من اربعة اشهر وعشرة ايام ووضع الحمل اما اذا كانت
الاشهر ابعد فظ واما اذا كان الوضع ابعد فلامتناع الخروج من العدة مع بقاء الحمل ومثله قال في المسالك وفي الكفاية في عدة
الحامل وهي تعتد في الطلاق بوضعه ولو بعد الطلاق بلحظة على المعروف من مذهب الاصحاب وفي المفاتيح تعتد المتمتع بها
المدخول بها بعد انقضاء اجلها او اتمامه بحيضتين الى ان قال وان كانت لا تحيض ولا تياس فخمسة واربعون يوما للاجماع
والمعتبرة حرة كانت او امة وان كانت حاملا فبالوضع لعموم الاية ومن الوفاة مع عدم الحمل باربعة اشهر وعشرا كما هو العموم و
خصوص الصحيحين وقيل بل نصف ذلك للامر الحسن وهو ضعيف ومع الحمل بابعد الاجلين والمستند في الاطلاق الاطلاق
المستند كالصحيح المروي في الكافي عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال ان كانت تحيض فحيضة وان كانت لا تحيض فشهر و
نصف والموثق كالصحيح المروي فيه ايضا عن ابن بكير عن زرارة قال عدة المتعة خمسة واربعون يوما كاني انظر الى ابي
جعفر عليه السلام يعقد بيده خمسة واربعون يوما ووجه الاستدلال هو ان قوله ان كانت لا تحيض فشهر ونصف يقتضي ان كل
من لا تحيض تكون عدتها ما ذكر سواء كان الباعث بعدم الحيض هو الحمل او الارضاع او غيرهما كما لا يخفى والحاقه وان
اقتضى ان يكون الامر في المتوفى عنها زوجها ايضا كذلك لكنها خارجة بدليل خاص وصرح الحال في قوله عدة المتعة خمسة
واربعون يوما فاللازم من ذلك ان المتمتع بها اذا وضعت حملها قبل مرور المقدار المذكور لم يكن ذلك موجبا لانقضاء عدتها

الا يسوغ

الا ان يسوغ العقد عليها بخلافه فيما اذا انقضى المقدار المذكور ولو مع عدم وضع الحمل واما المستند في ان ما ذكر انما هو في الحائل
واما الحامل فعدتها وضع الحمل فمع عدم وضعه لا تنقضي العدة واما مع انقضاء خمسة واربعين يوما بل ومع اضعاف ذلك
تنقضي وبعد انقضاء الاجل فبناء على عموم قوله واولات الاحمال اجلهن ان يضعن حملهن بناء على ان عمومها المطلقة وغيرها
خرجت المتوفى عنها زوجها بالاجماع والنصوص اذ المناط هناك ابعد الاجلين من الوضع وانقضاء اربعة اشهر وعشرا وبقي
غيرها داخلا تحت العموم ويمكن الاشكال فيه بان الكلام مسوق في بيان احكام المطلقة والاية هكذا واللائي يئسن من
المحيض من نسائكم ان ارتبتم فعدتهن ثلاثة اشهر واللائي لم يحضن واولات الاحمال اجلهن ان يضعن حملهن

سؤال بفرمايند در صورتی که پدر وجد یا حاکم شرع و اولیای بالغه غیر رشیده مید آنند بالغه وهم نبوت ولایت حاکم
ولایت اجباریست یا موقوف باذن بالغه غیر رشیده هم هست جواب این سؤال اجمالی دارد تحقیق حال در جواب
این سؤال محتاج است بتفصیل مقالی پس میگوئیم مقصود از سؤال از ولایت یا ولایت در اموال است یا تزویج و اگر مقصود
ولایت در اموال است شکی در این نیست که در صورت فقد والد وجد وصی ولایت در اموال صغار ثابت است ثابت
بحاکم شرع وهم چنین بعد از بلوغ مجرد بلوغ لکن بشرط عدم ظهور اتصاف بوصف رشد چنانچه مجمع علیه ما بین فقها است دعوی
علیه بکتاب وسنت است قال الله تعالی وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم قال شیخ الطائفة فی المبسوط فی مقام بیان
علامات البلوغ ما هذا لفظه واما السن فحده في الذكر خمس عشرة سنة وفي الاناث تسع سنين وروي عشر سنين وقد
ذكرنا ان الصبي لا يدفع اليه ماله حتى يبلغ فاذا بلغ واونس منه الرشد دفع اليه ماله واما ايناس الرشد منه ان يكون
مصلحا لماله عدلا في دينه فاما اذا كان مصلحا لماله غير عدل في دينه او كان عدلا في دينه غير مصلح لماله فانه لا يدفع اليه
ماله ومتى كان غير رشيد لا يفك حجره وان بلغ وصار شيخا ووقت الاختبار يجب ان يكون قبل البلوغ حتى اذا بلغ اما ان يسلم اليه
ماله او يحجر عليه وقيل انه يكون الاختبار بعد البلوغ ادى الى الحجر على البالغ الرشيد الى ان يعرف حاله وذلك لا يجوز فاذا ثبت
ذلك فنحن نبين كيفية اختباره فنقول الايتام على ضربين ذكور واناث فالذكور على ضربين ضرب يبتذلون في
الاسواق ويخالطون الناس ويتبذلون في الاسواق بالبيع والشراء وضرب يصانون عن الاسواق فالذين يخالطون الناس
ويتبذلون في الاسواق فيعرف اختبارهم بان يامر الولي ان يذهب الى السوق ويساوم في السلع ويقاول فيها ولا يعقد العقد
فان رآه كيسا في ذلك وتيقن علم انه رشيد والا لم يفك عنه الحجر الى ان قال وان كان اليتيم ممن يصان من الاسواق مثل اولاد
الرؤساء والامراء فان اختبارهم اصعب فيدفع الولي اليهم نفقة شهر يختبرهم بها فينظرون فان دفعوا الى اكرتهم وغلمانهم و
عمالهم ومعامليهم حقوقهم من غير تبذير واقتصدوا في النفقة على انفسهم في مطاعمهم ومشاربهم ومكاسبهم سلم اليهم المال وان
وجدهم بخلاف ذلك لم يسلم اليهم المال واما الاناث فانه يصعب اختبارهن لانهن لا يطلع عليهن احد ولا يظهرن لاحد
فيدفع اليهن شيئا من المال ويجعل نساء ثقات تشرف عليهن فان غزلن واستغزلن ونسجن واستنسجن ولم يبذرن سلم
المال اليهن فان كن بخلاف ذلك لم يسلم اليهن واذا بلغت المراة وهي رشيدة دفع اليها مالها وجاز لها ان تتصرف فيه سواء
كان لها زوج او لم يكن فان كان لها زوج جاز لها ان تتصرف في مالها بغير اذن زوجها ويستحب لها ان لا تتصرف الا باذنه وليس بواجب انتهى كلام
المبسوط وقال في الخلاف بعد ان حكم بانه لا يفك حجر الصبي الا ببلوغ السن والرشد وحد الرشد ان يكون مصلحا لماله

عدلا في دينه فاذا كان مصلحا لماله غير عدل في دينه او كان عدلا في دينه غير مصلح لماله فلا يدفع اليه ماله والظ انه لا يخفى ان مقتضى
ما ذكره اعتبار العدالة في الرشد ولا يخفى ما فيه فان الظ ان المعتبر هو الاصلاح وملكة حفظ المال وهو الظ مما ذكره فقهاء الذين يخالطون
الناس الى قوله علم انه رشيد لوضوح ان المعنى المدلول لهذه العبارة الكافي في صدق الرشد غير موقوف على العدالة كما
لا يخفى على ذي حجى ودراية وهكذا الحال في قوله وان كان اليتيم ممن يصان من الاسواق الى قوله سلم اليهم المال وهو ظاهر
ثم نقول ان المعنى المدلول عليه بالكلامين المذكورين وان لم تنفك عن الرشد لكن الظ انتفاء الحاجة الى تحقق المعنى المذكور
بالفعل بل الظ كفاية الحالة الموصلة الى المعنى المذكور وان لم يتحقق بالفعل كما قد يحدس من قرائن الاحوال قال العلامة نور الله
مرقده في كره واما الرشد فقال الشيخ هو ان يكون مصلحا لماله عدلا في دينه او كان عدلا في دينه غير مصلح لماله فانه لا
يدفع اليه وبه قال الشافعي والحسن البصري وابن المنذر لقوله تعالى فان آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم والفاسق موصوف بالغي
لا بالرشد وروي عن ابن عباس انه قال في قوله تعالى فان آنستم منهم رشدا هو ان يبلغ ذا وقار وحلم وعقل ومثله عن مجاهد
ولان الفاسق غير رشيد فلو ارتكب شيئا من المحرمات مما يسقط به العدالة كان غير رشيد وكذا لو كان يبذر ماله ويصرفه في الملاذ
النفيسة والثياب الرفيعة والركوبات الجليلة التي لا تليق بحاله كان سفيها فلم يكن رشيدا وقال اكثر اهل العلم الرشد الصلاح في
المال خاصة سواء كان صالحا في دينه او لا وهو قول مالك وابي حنيفة واحمد وهو المعتمد عندي انتهى ثم قال يتوقف الحال ان يستدعي
ان يقال ان الرشد قد يطلق ويراد به خلاف الغي ومنه قوله تعالى قد تبين الرشد من الغي قال في الصحاح الرشاد خلاف الغي وقد
يطلق ويراد به الاصلاح في المال وحفظه المقتضي لنوع انتفاع والظ ان المراد من الرشد الذي جعل في الاية الشريفة موقوفا عليه
لدفع المال هو هذا المعنى كما هو المستفاد من جملة من النصوص المعتبرة منها الصحيح المروي في باب انقطاع يتم اليتيم من الفقيه وباب
وصية الصبي والمحجور عليه من كتاب وصية يب عن صفوان بن يحيى عن عيص بن القسم عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن اليتيمة متى
يدفع اليها مالها قال اذا علمت انها لا تفسد ولا تضيع فسألته ان كانت قد زوجت فقال اذا تزوجت فقد انقطع ملك الوصي
عنها وهو مروي في اواخر باب كتاب الوصية من الكافي لكن سند الفقيه ويب اقوى ومنها ما في الباب المذكور من الفقيه قال
وقد روي عن الصادق عليه السلام انه سئل عن قول الله عز وجل فان آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم قال ايناس الرشد حفظ المال ومنها
الصحيح المروي في الباب المذكور عن ابن ابي عمير عن مثنى بن راشد عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن يتيم قد قرأ القرآن
وليس بعقله باس وله مال على يدي رجل فاراد الذي عنده المال ان يعمل به حتى يحتلم ويدفع اليه ماله قال وان احتلم ولم يكن له
عقل لم يدفع اليه شيء ابدا وهو المروي في اواخر كتاب الوصية من الكافي ايضا بسند مشتمل على ارسال ومنها الصحيح المروي في اواخر
كتاب الوصية من الكافي والباب المذكور من الفقيه وباب وصية الصبي والمحجور عليه من كتاب وصية يب عن منصور بن حازم عن
هشام عن ابي عبد الله عليه السلام قال انقطاع يتم اليتيم الاحتلام وهو اشده وان احتلم ولم يؤنس منه رشدا وكان سفيها او ضعيفا فليمسك
عنه وليه ماله ويؤيده ما رواه في باب الحجر على الافلاس من الفقيه ايضا باسناده الى الاصبغ بن نباتة عن امير المؤمنين عليه السلام
انه قضى ان يحجر على الغلام المفسد حتى يعقل فحاصل اعتبار ظهور رشد بعد از بلوغ در جواز دفع اموال ایتام بایشان محل وفاق
ما بین فقها و وجه آن معلوم شد لکن کلام در تفسیر رشد است ظاهر این است که مراد از ظهور ملکه اصلاح مال وحفظ وضبط
است پس بعد از اختبار هر گاه شخص شک که بعد از بلوغ متصف باین صفت می باشد جایز است دفع اموال ایشان بایشان
بلکه لازم است وشبهه این است که در صورتیکه جواز انها را ضمی باشند خواهند شد واما ولایت در تزویج پس ثبت بحکام شرع در صورت
مذکوره یعنی صورت انتفای والد وجد ووصی پس ظاهر اصحاب این است که قبل از بلوغ والبته در تزویج ثبت بحکام شرع
ثابت نمی باشد واما بعد از بلوغ پس انچه بعد از تصفح در کلام اصحاب ظاهر می شود این است که مسئله محل خلاف است نظر باینکه جمعی

الرجل

از علما کلمات قدمای اصحاب اینست که ولایت در تزویج ثبت بحکام شرع مطلقا ثابت نیست منهم شیخنا الصدوق قال في الفقيه لا ولاية
لاحد على المراة الا لابيها ما لم تتزوج وكانت بكرا فاذا كانت ثيبا فلا يجوز عليها تزويج ابيها الا بامرها فاذا كان لها اب وجد
فالجد عليها اولى ما دام ابوها حيا فانه يملك ولده وما ملك فاذا مات الاب فتزويجها الجد الا باذنها ومنهم شيخنا ابن حمزة
قال في الوسيلة فصل في بيان من اليه العقد على النساء الذي بيده عقدة النكاح اربعة المراة اذا كانت بالغة رشيدة وعلى قول
بعض الاصحاب باشتراط الثيوبة والاب والجد مع وجود الاب اذا كانت طفلا او بالغة غير رشيدة ويجوز لها العفو عن بعض
المهر ووكيل المراة اذا كانت ما لكة امرها انتهى ومقتضى هذا الكلام عدم ثبوت الولاية في العقد للحكام اصلا كما لا يخفى ومنهم
شيخ الطائفة قال في المبسوط الذي له الاجبار على النكاح الاب والجد مع وجود الاب وان علا وليس لغير ذلك وفي الخلاف الذي
له الاجبار على النكاح الاب والجد مع وجود الاب وان علا وفيه ايضا في موضع اخر الذي بيده عقدة النكاح عندنا هو الولي
الذي هو الاب والجد وفي النهاية والذي بيده عقدة النكاح الاب والجد والاخ اذا جعلت الاخت امرها اليه ومن وكلته
في امرها وعند في التبيان لا ولاية لاحد عندنا الا للاب والجد على البكر غير البالغ واما من عداهما فلا ولاية له الا بتولية منها
ومنهم شيخنا ابو الصلاح قال في الكافي اما نكاح الغبطة وهو نكاح الدوام فمن شرط صحته الولاية المختصة بارباب المعقود عليها
وجدها الى ان قال فاذا حضر اي الجد او الولي وجب لكل منهما ان يعقد من دون اذن صاحبه الى ان قال فان كانت صغيرة
جاز عقدهما عليها ولا خيار لها بعد البلوغ وان عقد عليها غيرهما كان العقد موقوفا على بلوغها وامضائها وان كانت بالغا
لم يجز لها العقد عليها الا باذنها فان عقد بغير اذنها خالفا السنة وكان لها القبول ولها الفسخ فان ابت العقد بطل ولا
يجوز لهما العقد على نفسها بغير اذنهما فان عقدت خالفت السنة وكان العقد موقوفا على امضائهما انتهى او الحكم باختصاص
الولاية في العقد بالاب والجد لا يقتضي انتفائها في غيرهما ظ ومنهم السيد ابن زهرة قال في الغنية ومن شرطه ان يكون صادرا
ممن له الولاية والولاية التي يجوز معها تزويج الصغير غير البالغ سواء كانت بكرا او قد ذهبت بكارتها بتزويج او غيره ولا يكون
لها بعد البلوغ خيار بلا خلاف بين اصحابنا وتزويج البكر البالغ من غير اذنها على خلاف في ذلك مختصة بابيها وجدها له
في حياته وان لم يكن الاب حيا فلا ولاية للجد ومن يختار الجد وليس لاحدهما فسخ العقد الذي سبق الاخر اليه وان كان بغير
اذنه والاولى بالاب استيذان الجد بدليل اجماع الطائفة الى ان قال فاما الولاية لغير الاب والجد على البكر فلا ولاية لها ولا لغيرها
على البنت البالغ الرشيدة الا ان تضع نفسها مع غير كفو فيكون لابيها وجدها فسخ العقد والكفاءة يثبت عندنا بامرين الايمان
وامكان القيام بالنفقة بدليل الاجماع المشار اليها اليه ولعله الظ مما حكاه العلامة في المختلف عن شيخ الطائفة ايضا حيث قال المراة
اذا كانت صغيرة او مجنونة كانت الولاية في نكاحها لكل واحد من الاب والجد للاب وان علا سواء كانت بكرا او ذهبت بكارتها
بوطي او غيره فان فقدا معا كانت ولاية المجنونة الى الحاكم من جهة اعتبار المصلحة قال الشيخ المراد بالحاكم هنا الامام او من يامره
الامام خاصة والولاية على الصغيرة لو فقد الحاكم انتفت الولاية عنها ايضا وان كانت بالغة رشيدة انتهى وجه الظهور هو ان
الظاهر ممن يامره الامام غير الحاكم ولما كان الكلام المذكور دالا على انحصار الولاية على المجنونة عند فقد الاب والجد في الامام
ومن يامره الامام اقتضى انتفاء الولاية عنها الحاكم بل نقول ان حكايته عن شيخ الطائفة من غير اشارة الى رده يومي الى اعتقاده
صحته ثم نقول التعبير بالحاكم الى شيخ الطائفة وان كان مدلولا عليه بما ذكر في المبسوط اول الامر لكن كلامه بعد بقليل النص على
خلافه كما ستقف عليه ومنهم ابن ادريس قال في السرائر باب من يتولى العقد على النساء عندنا انه لا ولاية على النساء الصغار اللاتي
لم يبلغن تسع سنين الا للاب والجد من قبل الاب الا ان لولاية الجد رجحانا او اولوية بغير خلاف بين اصحابنا الا من شيخنا
ابي جعفر في نهايته فانه يجعل ولاية الجد منوطة بحياة الاب في هذه الحال والصحيح انه لا ولاية بعد الاب الا لحاكم تثبت ولايته في ماله وغير ذلك

والاصل ابا وجها وقال ايضا والذي يقوى في ظني ويقتضيه اصول المذهب ويشهد بصحته النظر والاعتبار والادلة الظاهرة ان ذلك
ان الاب او الجد من قبله مع حيوتهما او موتهما اذا عقد احد على غير البالغ فلهما ان يعفو انما يستحقه من نصف المهر بعد الطلاق اذا رايا
ذلك صلاحا لها وتكون المراة وقت عفوهما غير بالغ ومنهم شيخنا يحيى بن سعيد قال في الجامع والذي بيده عقدة النكاح الاب
والجد ومن اوصى اليه ومن يولته امرها وهي رشيدة ولا يخفى عليك ان مقتضى الكلمات المذكورة انتفاء ولاية التزويج للحاكم
ولو بلغت غير رشيدة كما لا يخفى لكن قال شيخ الطايفة في المبسوط اذا بلغت الحرة رشيدة ملكت كل عقد من النكاح والبيع وغير ذلك
وفي اصحابنا من قال اذا كانت بكرا لا يجوز لها العقد على نفسها الا باذن ابيها وفي الخلاف من قال لا يجوز نكاح الا بولي وغير
خلاف واذا تزوج من ذكرناه بغير ولي كان العقد صحيحا الى ان قال النساء على ضربين عاقلة ومجنونة فان كانت مجنونة نظرت
فان كان لها اب او جد كان لهما تزويجها صغيرة كانت او كبيرة بكرا كانت او ثيبا فان لم يكن لها اب ولا جد وكان لها اخ او ابن اخ
او عم او مولى نعمة فليس له اجبارها صغيرة كانت او كبيرة بكرا كانت او ثيبا بلا خلاف ولا يجوز للحاكم تزويجها او عند الحاكم
للحاكم تزويجها ان كانت كبيرة بكرا كانت او ثيبا وعندنا يجوز ذلك للامام الذي يلي عليها او من يامره الامام بذلك وان كانت
عاقلة نظرت فان كان لها اب او جد اجبرها ان كانت بكرا صغيرة كانت او كبيرة وان كانت ثيبا كبيرة لم يكن لها ذلك على حال
ان كان لها اخ او ابن اخ او عم او ابن عم او مولى نعمة لم يكن له تزويجها صغيرة بحال وان كانت كبيرة لم تزوجها بامرها بكرا كانت
او ثيبا والحاكم في هذا كالاخ والعم سواء في جميع ما قلنا الا في المجنونة الكبيرة فان له ان يزوجها وليس للاخ والعم ذلك فهذا
ترتيب النساء على الاولياء فان اردت ترتيب الاولياء على النساء قلت الاولياء على ثلثة اضرب اب وجد واخ وابن اخ وعم وابن عم
ومولى نعمة وحاكم فان كان لها اب او جد وكانت مجنونة اجبرها صغيرة كانت او كبيرة ثيبا كانت او بكرا وان كانت عاقلة اجبرها
ان كانت بكرا صغيرة كانت او كبيرة وان كانت ثيبا لم يجبرها صغيرة وعندنا ان له اجبارها اذا كانت صغيرة ولا تزويجها
باذنها اذا كانت كبيرة فان كان لها اخ وابن اخ وعم وابن عم ومولى نعمة لم يجبرها احد منهم صغيرة كانت او كبيرة بكرا كانت او ثيبا
عاقلة كانت او مجنونة والحاكم يجبرها اذا كانت مجنونة صغيرة كانت او كبيرة وان كانت عاقلة فهو كالعم انتهى كلام المبسوط ولا يخفى
ما في هذا الكلام من المنافات للاول قال اولا ولا يجوز للحاكم تزويجها وعند المخالف للحاكم تزويجها ان كانت كبيرة بكرا كانت او ثيبا
وقال بعد والحاكم في هذا كالاخ والعم سواء في جميع ما قلنا الا في المجنونة الكبيرة فان له ان يزوجها وقال ايضا والحاكم يجبرها اذا كانت
مجنونة صغيرة كانت او كبيرة ورفع المنافات يمكن باحد وجهين الاول ان يكون المراد من الحاكم في الموضعين الاخيرين هو الامام
او من يامره الامام بذلك لقوله وعندنا يجوز ذلك للامام الى اخره ويكون المراد من الحاكم في الاول هو الفقيه الجامع لشرائط الفتوى
والثاني ان يكون المراد من الحاكم في المواضع الثلثة هو هذا الفقيه ويكون ذلك من باب تغير الراي وتبدل الفتوى ولا يبعد
ان يقال ان الكلام المذكور من العلامة في المختلف مبني على الاول لبعد التغير في الراي مع اتصال الكلامين ويؤيده نسبة ثبوت
الولاية للحاكم في الاول الى المخالف وتذييله بقوله وعندنا يجوز ذلك للامام الى اخره والحاصل انه ليس في كلمات الجل
الاعاظم المذكورة دلالة على ثبوت الولاية للحاكم في التزويج اصلا الا ما علمت من كلام شيخ الطايفة في المبسوط من التصريح بثبوت
الولاية في التزويج للحاكم لكن قد عرفت حقيقة الحال في ذلك ومثله ما ذكره الفاضل ابن البراج في جملة من كلامه قال الاولياء
اب وجد واخ وعم وابن عم ومولى نعمة او حاكم ثم تعرض لتفصيل المسئلة لكن لم يذكر ما يعلم منه ان الولاية للحاكم في اي مقام يمكن
ان يكون الامر فيه كالاخ والعم وابن العم هذا على الحقيقة التي عندي ولكن الظاهر انهم والمراد انه لم يظهر من كلماتهم المذكورة ما
يدل على حكمهم بثبوت الولاية للحاكم في التزويج اصلا لكن صرح بذلك شيخ الطايفة في المبسوط بعد ذلك قال وقد بينا ان الولاية
للاب والجد لا غير فان عقدها كانت هي والية نفسها تولى امرها من شاءت اذا كانت رشيدة وان كانت صغيرة فلا عضل في امرها بلا

بلاخلاف

بلا خلاف ولا ولاية للسلطان على المراة عندنا الا اذا كانت غير رشيدة او مولى عليها او مغلوبا على عقلها ولا يكون لها مناسب
لكن لم نعرف كلماتهم ضبط امرها المتاخرون مع اختلافهم في التعبير فها انا استقصي كلماتهم لتحقيق الحال في المسئلة فاقول قال في
الشرايع وليس للحاكم ولاية في النكاح على من لم يبلغ ولا على بالغ رشيدة وتثبت ولايته على من بلغ غير رشيد او تجدد فساد عقله اذا
كان النكاح صلاحا له ولا ولاية للوصي وان نص له الموصي على الانكاح على الاظهر وللوصي ان يزوج من بلغ فاسد العقل اذا
كان به ضرورة الى النكاح وفي النافع ولا يزوج الوصي الا من بلغ فاسد العقل مع اعتبار المصلحة وكذا الحاكم وقال في
الارشاد والاقرب ولاية الوصي على الصغيرين وان نص الموصي على الانكاح على راي ويثبت ولايته على من بلغ فاسد العقل مع
الحاجة وحكم الحاكم حكم الوصي في انتفاء ولايته على الصغيرين وثبوتها على المجنونين مع الحاجة وفي القواعد ولاية الحاكم تختص في
النكاح على البالغ فاسد العقل او من تجدد جنونه بعد بلوغه ذكرا كان او انثى مع الغبطة والولاية على الصغيرين والا على الرشيدين
وفيه ايضا الولاية في النكاح الاعلى اخص بصغر او جنون او سفه او رق وفي التذكرة المراد بالسلطان هنا الامام العادل او من
اذن له الامام ويدخل فيه الفقيه المامون القائم بشرائط الحكم وليس له ولاية عامة فليس له ولاية على الصغيرين بل على من بلغ رشيدا
ذكرا كان او انثى وانما تثبت ولايته على من بلغ غير رشيد او تجدد فساد عقله اذا كان النكاح صلاحا له الا ان انتفاء الولاية
واما ثبوت الولاية على من ذكرناه فلانه ولي في مالها اجماعا فيكون وليا في النكاح لانه من جملة المصالح ولرواية عبدالله بن سنان
الصحيحة عن الصادق قال الذي بيده عقدة النكاح هو ولي امرها ولا نعلم خلافا بين العلماء في ان للسلطان ولاية على تزويج فاسد
العقل وفي التبصرة انما الولاية للاب وان علا والوصي والحاكم فالاب على الصغيرين او المجنونين والخيار لهما بعد زوال
الوصفين والبالغ الرشيد لا ولاية عليه ذكرا كان او انثى والحاكم والوصي على المجنون ذكرا كان او انثى مع المصلحة ويقف عقد
غيرهم على الاجازة وفي التلخيص وللاب والجد لا هم ولاية النكاح على الصغيرين وان كانت الانثى ثيبا والبالغين مع الجنون
لا بدونه وفي الكافيين الى ان قال والحاكم والوصي على البالغ المجنون خاصة وفي اللمعة ولاية القرابة على الصغيرة او المجنونة او
البالغة سفيهة وكذا الذكر لا على البكر الرشيدة في الاصح الى ان قال والحاكم والوصي يزوجان من بلغ فاسد العقل مع كون النكاح
صلاحا له وخلوه من الاب والجد وزاد في الروضة بعد قوله فاسد العقل قوله او سفيها وفي كنز العرفان الثاني ولاية الحاكم وهي
تختص بمن بلغ فاسد العقل ليس له ولي او فسد عقله او ابرا بعد بلوغه ورشده ويراعي في كل ذلك مصلحة المولى عليه في الكل
وفي الكفاية وليس للحاكم الولاية على البالغ الرشيد بلا فرق بين الذكر والانثى الى ان قال وفي ثبوت الولاية للاب والجد او
الحاكم على السفيه المتصل سفهه بالصغر قولان اما الطاري بعد البلوغ والرشد فالمشهور انها للحاكم وفي المسالك تثبت الولاية للحاكم على
من تجدد فساد عقله بشرط الغبطة وفي ثبوتها له على من بلغ فاسد العقل وجهان تنقيح المقام يستدعي ايراد النصوص الواردة
في الباب ثم العود الى تحقيق المقام فنقول منها الصحيح المروي في باب حد الغلام والجارية من حدود الكافي وباب حدود الزنا من
التهذيب عن ابن محبوب عن ابي ايوب الخزاز عن يزيد الكناسي عن ابي جعفر قال الجارية اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتم
وزوجت واقيمت الحدود التامة عليها ولها وليس في السند من يتامل فيه سوى الراوي المذكور وقد حكى العلامة في الايضاح
عن محمد بن سعد الموسوي انه حكى عن الدار قطني انه قال انه شيخ من شيوخ الشيعة روى عنه الحسن بن محبوب في الكتاب صحيح
وهو من اصحاب الاجماع ومنها الصحيح المروي في باب الابكار من نكاح الكافي عن ابن ابي عمير عن رجل عن ابي عبدالله قال اذا
الجارية بكم ابنتكم لا تستصبى ابنة ست او سبع فقال لا ابنة تسع لا تستصبى واجمعوا كلهم على ان ابنة تسع لا تستصبى الا ان
يكون في عقلها ضعف والا فاذا هي بلغت تسعا فقد بلغت قوله واجمعوا الى اخره يمكن ان يكون من كلام ابن ابي عمير او غيره الا انه
واحتمال كونه من كلامه عليه السلام وان كان قائما لكنه بعيد ومعنى قوله عليه السلام لا ابنة تسع لا تستصبى ان كمال تسع سنين [illegible]

سنين لا يكون في الحكم بخروجها عن الصباوة بل اذا اكملت تسع سنين لا تعد صبية ومنها الصحيح في باب الحجر عن صفوان بن يحيى عن ابرهيم
بن محمد الاشعري عن ابرهيم بن محمد الخثعمي عن محمد بن مسلم قال سالته عن الجارية يتمتع منها الرجل قال نعم الا ان يكون صبية تخدع
قال قلت اصلحك الله فكم الحد الذي اذا بلغته لم تخدع قال بنت عشر سنين وهو مروي في باب المتعة من نكاح الفقيه ايضا لكن
سنده اقوى او ليس فيه من يتامل فيه الا محمد بن ابراهيم الخثعمي لكونه مهملا غير مذكور في الرجال لكن السند الى صفوان بن
يحيى صحيح وهو من اصحاب الاجماع ومنها ما رواه في باب الزيادات من فقه النكاح من التهذيب عن محمد بن هاشم عن ابي الحسن الاول
قال اذا تزوجت البكر بنت تسع سنين فليست مخدوعة ولا يخفى عليك ان المستفاد من النصوص المذكورة ان البنت اذا اكملت
تسع سنين ذهب عنها اليتم فيسوغ لها التزويج فالمستفاد منها امران وهي ان كل بنت اذا اكملت تسع سنين ذهب عنها اليتم
وجاز لها التزويج ومعلوم ان الغالب في الاناث البالغة تسع سنين عدم اتصافهن بالرشد المعتبر في دفع اموالهن اليهن فيبنى
هناك الحكم بجواز تزويجهن وعدم جواز دفع اموالهن اليهن كما انه قد يتحقق في الاناث البالغة تسع سنين الترقي على الغالب
فيكون متصفة بالرشد المعتبر في دفع المال اليها كما انه قد يتفق الترقي على الغالب في البالغة الحد المذكور فعلى الاول يحكم بجواز
التزويج وعدم جواز دفع المال كما انه يحكم في الثاني بجواز الامرين وفي الثالث بعدم جواز شيء منهما لوضوح حمل الالفاظ الواردة
في الكتاب والسنة على ما هو المعهود والغالب وهذا النص هو المدلول عليه بقوله تعالى وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان
انستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم اذ المراد من بلوغ النكاح هو اكمال تسع سنين في الاناث وخمس عشرة سنة في الذكور اطلاقا
للسبب على المسبب وتسمية للمسبب باسم السبب ومدلول الاية الشريفة ان البلوغ بحد النكاح قد يجتمع مع الرشد المعتبر في دفع
الاموال وقد ينفك عنه فالاية بمعونة الشرط ومفهومه مصرحة في ان الرشد المعتبر في دفع المال الى اليتيم غير معتبر في نكاحه كما ان
فالاية الشريفة موكدة للاطلاق في النصوص المذكورة ولذا ترى جماعة من عظماء الاصحاب عبروا بما اقتضاه ظاهر الكتاب وما ذكر
من الاخبار قال شيخنا الصدوق في المقنع ولا تتزوج المراة حتى تبلغ تسع سنين فان تزوجتها قبل ان تبلغ تسع سنين فاصابها
عيب فانت ضامن وفي المقنعة والمراة البالغة تعقد على نفسها ان شاءت ذلك وان شاءت وكلت من يعقد عليها او دون
الاباء من الابكار ينبغي لها ان لا يعقدن على انفسهن الا باذن اباءهن وفي النهاية لا باس ان يتزوج الرجل متعة بكرا ليس
لها اب من غير ولي وبلا دخل بها فان كانت البكر بين ابويها وكانت دون البالغ لم يجز العقد عليها الا باذن ابيها وان كانت
بالغا وقد بلغت حد البلوغ وهو تسع سنين الى عشر جاز العقد عليها من غير اذن ابيها وفيه ايضا وحد الجارية التي يجوز لها العقد
على نفسها او يجوز لها ان تولي من يعقد عليها تسع سنين فصاعدا او قال فيما بعد ذلك والبكر البالغ اذا لم يكن لها اب جاز لها
ان تعقد على نفسها اي نكاح شاءت من غير ولي ولها ان تولي من شاءت ان يعقد عليها وفي المبسوط الاقوى نكاح الثيب الا باذنها
واذنها نطقها بلا خلاف واما البكر فان كان لها ولي له الاجبار مثل الاب والجد فلا يفتقر نكاحها الى اذنها والى نطقها فان لم يكن
له الاجبار كالاخ وابن الاخ والعم فلابد من اذنها والاحوط ان يراعى نطقها وهو الاقوى عند الجميع وقال قوم يكفي سكوتها لعموم
الخبر وهو قوي اذا كان ولي فحال الحال جاز ان يزوجها من نفسه باذنها وعند قوم لا يجوز وفيه خلاف ومتى اراد ان يزوجها من غيره
وكانت كبيرة جاز باذنها بلا خلاف وان كانت صغيرة لم يكن له تزويجها من احد بلا خلاف ايضا وفيه ايضا اذا كان الولي الذي هو
الاب او الجد غايبا مفقودا لا يعرف خبره او يعرف خبره فهو على ولايته وليس لاحد تزويج بنته الصغيرة فاذا بلغت كان لها ان
تزوج نفسها او توكل من يزوجها وفي المراسم واما من ذكرناه مع نكاحه فانما سنبينه من ذلك ان تعقد المراة على نفسها او
من توكل اذا كانت بالغة فاما الصغار فيعقد لهن اباءهن ولا خيار لهن بعد البلوغ وكذا ان عقد عليهن اجدادهن بشرط وجود
الاب فان عقد عليهن غير من ذكرنا من الاخ او العم او الخال كان موقوفا على رضاهن عند البلوغ والحاصل ان كلماتهم على اقسام

منها

منها الاكتفاء بالبلوغ وعدم وقد عرفته ومنها اعتبار الرشد ايضا قال في الوسيلة الذي بيده عقدة النكاح على النساء اربعة المراة اذا
كانت بالغة رشيدة والاب والجد مع وجود الاب اذا كانت طفلا او بالغة غير رشيدة الى ان قال والحرة البالغة والطفل او البالغة
رشيدة وغير رشيدة فاذا بلغت الحرة رشيدة ملكت جميع العقود وزالت الولاية عنها على قول المرتضى ولم تزل اذا كانت بكرا على
قول الشيخ ابي جعفر ومن وافقه الى ان قال وبلوغ المراة يعرف بالحيض او بلوغها تسع سنين فصاعدا ورشدها بوضعها الاشياء
مواضعها مما يتعلق بالمراة وفي السرائر وحد الجارية التي يجوز لها العقد على نفسها او يجوز لها ان تولي من يعقد عليها بلوغ تسع
سنين فصاعدا مع الرشد والسلامة من زوال العقل فاذا اتصلت الى ذلك الحد وهي مجنونة او زائلة العقل فان ولاية الاب عليها
وانه حكى فيه عن شيخنا المفيد انه قال في كتاب في باب احكام النساء من النكاح والمراة اذا كانت كاملة العقل سديدة الراي كانت
اولى بنفسها في العقد عليها للازواج من غيرها كما انها اولى بالعقد على نفسها في البيع والابتياع والتمليكات والهبات والوقوف و
الصدقات وغير ذلك من وجوه التصرفات غير انها اذا كانت بكرا ولها اب او جد لاب فمن السنة ان يتولى العقد ابوها او جدها
لابيها ان لم يكن لها اب بعد ان استاذنها في ذلك فاذنت فيه ورضيت ولو عقدت على نفسها بغير اذن ابيها كان العقد ماضيا
ولا يخفى عليك ان المستفاد من العبارات الاولى هو ان المراة البالغة تسع سنين يجوز لها ان تعقد على نفسها من غير افتقار الى
اذن احد لوضوح ان مع اذن الولي يتحقق الاستقلال ولو قبل بلوغ التسع كما لا يخفى بحيث لاعتبار كمال التسع يعلم انه اريد على وجه
الاستقلال ولم يشترطوا وصفا في ذلك فظهر انه اراد الاكتفاء في ذلك بالحالة التي يكون عليها اغلب البنات التي اكملت
تسع سنين ومن المعلوم ان الغالب فيها انتفاء الرشد المعتبر في دفع المال واما العبارات الثانية فمنها عبارة الوسيلة ومقتضاها
منها ان البالغة الغير الرشيدة يتولى امرها في التزويج ابوها او جدها من جهة الاب ومنها عبارة السرائر والمدلول عليه بها
ان البالغة تسع سنين اذا كانت مجنونة او زائلة العقل يكون الولاية في العقد الثابتة لوالدها قبل ان تبلغ تسعا محكوما بالبقاء
هناك ولا دلالة في شيء منهما على ثبوت الولاية للحاكم لا في تلك الصورة ولا في غيرها كما لا يخفى ويمكن ان يكون الوجه في ذلك
هو ان الولاية على التزويج عليها قبل البلوغ التسع لما كانت ثابتة للاب مثلا حكمت بالبقاء بعد للاستصحاب وذلك لا يجري في
الحاكم اذ بناؤهم على انتفاء الولاية في العقد للحاكم على الصغيرين مطلقا ولو مع فقد الاب والجد ومما ذكرناها تبين الحال في العبارة المحكية
عن شيخنا المفيد اذ ليس المستفاد منها الا استقلال المراة في عقدها اذا كانت كاملة العقل سديدة الراي ومقتضاه انتفاء الاستقلال
فيما اذا لم يكن كذلك ولا يلزم منه ثبوت الولاية للحاكم كما لا يخفى ومنها العبارات التي صرح فيها بثبوت الولاية للحاكم وقد استقصيناها
فليلاحظ اذا احطت بذلك فلنعد الى تحقيق المسئلة فنقول الظاهر استقلال البنت البالغة تسع سنين الفاقدة للاب والجد من
طرف الاب في تزويجها اذا كانت على الحالة التي عليها اغلب البنات من العقل والرشد وان لم تتصف بالرشد الذي هو المعتبر
في دفع الاموال لقوله تعالى وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان انستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم امر سبحانه باختبار
الايتام لدفع اموالهم اليهم ومقتضاه ان يكون الابتداء بالاختبار قبل بلوغهم لقوله تعالى حتى اذا بلغوا النكاح وقد نبهنا على
ان المراد من بلوغ النكاح هو البلوغ حد البلوغ وهو اكمال تسع سنين في الاناث وخمس عشرة سنة في الذكور وقد عرفت ان
اطلاق النكاح من باب تسمية السبب باسم المسبب لاطلاق المسبب على السبب فالاية الشريفة بعد ملاحظة ذيلها وهو قوله تعالى فان
انستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم اقتضت ان البالغين حد النكاح بعد الاختبار ان علم منهم الرشد يدفع اليهم اموالهم وان
لم يعلم منهم الرشد فلا يدفع اليهم اموالهم ومعلوم ان جواز دفع الاموال وعدم جوازه على من بلغ حد النكاح فالبلوغ حد النكاح
متحقق في القسمين فاللازم منه ان الرشد المعتبر في دفع الاموال غير معتبر في النكاح فيسوغ لهم نكاحهم مع عدم اتصافهم بذلك
ان قلت ان غاية ما يلزم مما ذكر هو ان الرشد المعتبر في دفع الاموال غير معتبر في النكاح ولا يلزم منه استقلال البنت مطلقا في ذلك

الامكان كونه باستصواب الولي قلنا ان الكلام في الايتام لقوله وابتلوا اليتامى واستقلال من لم يحد البلوغ في النكاح مع الاتصاف
بالرشد المعتبر في دفع الاموال الخ مما وقع بين الاصحاب وانما الخلاف في البكر الرشيدة مع ابيها وجدها فقد ثبت الاستقلال في
احد القسمين يكون هو المراد في القسم الاخر اي غير المتصف بالرشد المذكور ان قيل ان فقد الاب يكفي في صدق اليتيم فيحتمل
ان يكون ذلك مع الجد من طرف الاب فلا يكون الاية مقتضية للاستقلال قلنا هذا غير صحيح اما اولا فللوضوح ان النكاح الذي
حصل من الجد الذي لا يتوقف على البلوغ حد البلوغ بثبوت ولايته في التزويج على الصغيرة مضافا الى ان الظاهر من ارجاع الضمير
الى اليتامى في قوله اذا بلغوا النكاح عدم توقف ذلك البلوغ الى النكاح على اذن الغير كما لا يخفى فظاهر الاية الشريفة استقلال البالغ
حد البلوغ في نكاحه وان لم يتصف بالرشد المعتبر في دفع الاموال وهو المطلوب ويدل عليه النصوص السالفة ايضا كالصحيح السالف
عن ابن محبوب عن ابي ايوب الخزاز عن يزيد الكناسي عن ابي جعفر قال الجارية اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتم وزوجت
والظاهر منه جواز تزويجها من غير توقف على اذن احد فقوله اذا بلغت تسع سنين في قوة كلما بلغت لكونه مسابقا في مقام البيان
ولكون العموم مفهوما منه في المقام العرفي وهو اعم من كونها متصفة بالرشد المعتبر في دفع الاموال وغيره سيما بعد كون الغالب
عدم الاتصاف بذلك كما لا يخفى وهكذا الحال في قوله ابنة تسع لا تستصبى في جواب سؤال السائل ابنة كم لا تستصبى
لوضوح ان الظاهر ان مراد السائل تحديد السن الذي يرتفع فيه الاحكام الثابتة للصبية التي منها عدم جواز العقد عليها من غير
اذن وليها واجاب عليه السلم بما حاصله انها اذا بلغت تسع سنين تخرج عن تلك الاحكام وما ترك عليه السلم التفصيل في ذلك ظهر
ان المراد خروجها من جميع تلك الاحكام ومنها عدم توقف نكاحها على اذن وليها المعتبر في ذلك وصفا مخصوصا فظهر ان المراد بعنوان
الاطلاق وهو المطلوب وكذا الحال في قوله بنت عشر سنين في الجواب حيث سئل عن الجارية يتمتع منها الرجل قال نعم الا ان تكون
صبية تخدع قال قلت اصلحك الله فكم الحد الذي اذا بلغته لم تخدع قال بنت عشر سنين وهكذا قوله اذا تزوجت البكر بنت تسع سنين فليست مخدوعة
فنقول ان المستفاد من النصوص المذكورة استقلال البنت اذا بلغت تسع سنين في نكاحها وان لم يتصف بالرشد المعتبر في
دفع الاموال ويرشد اليه ايضا الصحيح المروي في باب انقطاع يتم اليتيم من الفقيه عن صفوان بن يحيى عن عيص بن القسم عن ابي
عبد الله قال سألته عن اليتيمة متى يدفع اليها مالها قال اذا علمت انها لا تفسد ولا تضيع فسألته ان كانت قد زوجت فقال اذا
تزوجت فقد انقطع ملك الوصي عنها وقد نبهنا فيما سلف على انه مروي في اواخر كتاب الوصية من الكافي ايضا لكن سند الفقيه
اقوى وجه الاستدلال انه عليه السلم افاد اصلا في جواز دفع مال اليتيم اليه وهو انه اذا علم انه لا يفسد المال ولا تضيعه ثم سأل فقوله ان كانت
قد زوجت لعل المراد من ذلك انه هل يجوز الاكتفاء في دفع المال الى اليتيمة بتزويجها فاجاب عليه السلم بقوله اذا تزوجت فقد
انقطع ملك الوصي عنها لعل المراد ان محض التزويج انما يوجب سلب ولاية الوصي على نفسها ولا يكفي ذلك في سلب ولايته عن
مالها فلا يسوغ الاجتزاء في دفع المال بالتزويج بل لا بد من العلم بعدم افسادها المال وعدم تضييعها اياه فالمستفاد منه على ما ذكرنا
ان ما يعتبر في دفع المال الى اليتيم غير معتبر في تزويجه فربما يجوز التزويج ولا يجوز دفع المال اليه ويدل عليه ايضا الصحيح المروي في باب الولي
والشهود والخطبة من نكاح الفقيه عن داود بن سرحان عن ابي عبد الله انه قال في رجل يريد ان يزوج اخته قال يؤامرها فان
سكتت فهو اقرارها وان ابت لم يزوجها فان قالت زوجني فلانا فليزوجها ممن ترضى واليتيمة في حجر الرجل لا يزوجها الا ممن ترضى
وهو مروي في الكافي ايضا لكن في سنده سهل بن زياد وسند الفقيه اقوى وذيل الحديث على ما في الكافي هكذا واليتيمة في
حجر الرجل لا يزوجها الا برضاها ويمكن الاستدلال بما دل على حصر امر النكاح في الاب كالصحيح المروي في الكافي عن زرارة بن
اعين قال سمعت ابا جعفر يقول لا ينقض النكاح الا الاب اذا تحقق ذلك فنقول ان مقتضى الاية الشريفة والنصوص المذكورة
هو جواز تزويج من اكمل تسع سنين من البنات الفاقدة للاب من غير افتقار الى اذن احد من الحكام وغيرهم فلا بد من المصير اليه

الا عند وجود المعارض المقتضي لثبوت ولاية الحاكم وهو اما الاجماع او الكتاب او السنة وانتفاء الاخيرين ظاهر وكذا الاجماع وكيف
مع انك قد عرفت ان جملة من عبارات قدماء الاصحاب مطابقة لما اقتضاه الاية الشريفة واطلاق النصوص المذكورة بل
لم نظفر على من صرح بثبوت الولاية في التزويج بما نحن فيه للحاكم ممن تقدم على المحقق قدس الله روحه وقد عرفت ان المصرحين
بذلك كلماتهم مختلفة والمحقق في يع حكم اولا بعدم ثبوت الولاية للحاكم على بالغ رشيد ثم حكم بثبوت الولاية على بالغ غير رشيد او من
تجدد فساد عقله اذا كان النكاح صلاحا له وظهر من قوله او تجدد فساد عقله ان المراد من قوله غير رشيد من بلغ فاسد العقل
كما صرح بذلك عند بيان ثبوت الولاية للوصي مضافا الى التصريح بذلك في خصوص الحاكم ايضا في النافع المتأخر عن الشرايع ولاحظ
عبارته السالفة وكذا العلامة في القواعد وكره قال في الاول ولاية الحاكم تختص في النكاح على البالغ فاسد العقل او من تجدد جنونه بعد
بلوغه فقوله او من تجدد جنونه قرينة على ارادة الظاهر من قوله فاسد العقل لا ان المراد منه من بلغ غير رشيد كما لا يخفى على المتأمل والمصرح به
في الارشاد والتلخيص والتبصرة ان ولاية الحاكم في التزويج انما هي على المجنون وقد اوردنا عباراتهم في الكتب المذكورة فيما سلف كما لاحظ
هذا الاختلاف في العبارات منهم دليل على انه ليس مرادهم من الوصف الذي جعلوه مناطا لثبوت ولاية الحاكم في التزويج هو وصف محض عدم الرشد
المعتبر في دفع المال لوضوح انه لو كان مرادهم ذلك لعبروا بما عبر به المحقق في الشرايع في الاول وحمل ما وجد في عباراتهم من فاسد
العقل او المجنون على غير معناه الحقيقي الذي هو المتبادر منه سيما بعد ما عرفت من تحقق الداعي على خلافه والحاصل انما ذكروا ان المجنون هو الفرد
المتفق عليه فالقدر الذي يمكن دعوى اطباقهم عليه بعد تسليمه انما هو ثبوت الولاية للحاكم على المجنون خاصة فلم يتم التطرق الى
السالف حتى يحصل الاشكال ثم ان الظاهر من المصرحين بثبوت الولاية للحاكم في التزويج اطباقهم على ان محض الجنون او فساد العقل
غير كاف في الحكم بثبوت الولاية للحاكم بل لا بد هناك من شرط اخر وقد اختلفت كلماتهم في افادة ذلك ايضا ففي الشرايع والنافع
اكتفى في ذلك بكون النكاح صلاحا كما في كره والتبصرة مع انه اعتبر في الشرايع في ولاية الوصي الضرورة حيث قال وللوصي ان يزوج
فاسد العقل اذا كان به ضرورة الى النكاح والفرق بين القيدين ظاهر واعتبر في الارشاد الحاجة الى النكاح وهو اخص من اعتبار المصلحة
فالقدر المتفق عليه هو اعتبار الحاجة كما اذا بلغ الصبي مجنونا او فاسد العقل فان مثل هذا الشخص يحتاج الى من يخدمه بل قد يحتاج
الى المعالجة فيكون محتاجا الى زوجة واما الصبية فقد تكون الحاجة داعية الى نكاحها لانتفاء ما يصرف في مخارجها او لما ذكر
فظهر الاشكال في الحكم بثبوت الولاية فيما اذا كانت مليئة لكن احتيج الى التزويج لاحتمال ان يتفق لها مثل هذا الزوج لمثل هذه المصلحة
مضافا الى ان هذا الاحتمال يعارضه احتمال اتفاق من هو خير منه لها كما لا يخفى فمن جميع ما ذكرنا تبين ان القول بثبوت الولاية للحاكم
في محل الكلام ليس له مستند يصح التعويل عليه الا اذا بلغت مجنونة وتكون الحاجة داعية الى النكاح اذ حينئذ يمكن دعوى الاجماع على
ثبوت الولاية للحاكم قال في المبسوط اما المجنون فان كان جنونه مطبقا مستمرا لا يفيق فان لم يكن به الى النكاح حاجة لم يزوجه فان كان
اليه حاجة مثل ان يرى يتبع النساء ويحسن اليهن او يظهر فيه امارات الشهوة زوجه ولك ان تقول انه يمكن الاستدلال على
المرام بالصحيح المروي في الكافي والفقيه عن الفضيل بن يسار ومحمد بن مسلم وزرارة وبريد بن معوية عن ابي جعفر انه قال المرأة
التي قد ملكت نفسها غير السفيهة ولا المولى عليها تزويجها بغير ولي جائز وجه الاستدلال هو ان الظاهر ان قوله غير السفيهة ولا
المولى عليها تفسير لقوله قد ملكت نفسها فالمراد ان المرأة التي لم تكن سفيهة ولا المولى عليها يجوز لها ان تزوج نفسها
من تريد من غير توقف على الاستيذان من احد فالمستفاد منه عدم جواز تزويج السفيهة ولا المولى عليها بغير ولي واما
المولى عليها فالظاهر ان المراد منها مثل الاماء فالامر فيها غير مفتقر الى البيان لوضوح ان تزويجها موكول الى مواليها فالكلام في
السفيهة فنقول ان مقتضى الصحيح المذكور عدم جواز تزويجها بغير ولي فنقول ان البالغة السفيهة اما ذات اب او جد للاب او لا
فعلى الاول فاحدهما لها ولي اذا كان حيا او لا هذا ولا ذاك والمستفاد من الصحيح المذكور عدم جواز تزويجها في شيء من الصور المذكورة بغير

ولي واما الكلام في الولي والظاهر انه في الصورة الاولى هو الاب او الجد له لوضوح ان الولاية في التزويج وكذا في المال كانت
ثابتة لها قبل بلوغها فالاستصحاب يقتضي بقائها الى ان يتحقق الرافع ولم يتحقق فيما اذا بلغت سفيهة وفي الصورة الثانية هو
الوصي المقطوع بثبوت الولاية لها في مالها قبل ان بلغت فالوصي ولي لها قبل بلوغها ومن تخصيصه عدم جواز تزويج السفيهة
بغير ولي يعلم جوازه مع وليها فنقول ان الوصي في الصورة المفروضة وليها فيسوغ تزويجها مع اذنه اما الصغرى فظاهرة للقطع
بثبوت الولاية له قبل بلوغها فهي محكومة بالبقاء الى ان يتحقق الرافع ولم يتحقق فيما اذا بلغت سفيهة واما الكبرى فلما عرفت من ان
عموم تخصيص عدم الجواز في التزويج بغير ولي يقتضي جوازه بثبوت الجواز معه وهو مطلق يعم ما نحن فيه ايضا ولك ان تقول
ان ما ذكر يؤول الى التمسك باستصحاب ثبوت الولاية في المال فيمكن المعارضة في ذلك باستصحاب عدم ثبوت الولاية في التزويج للوصي
قبل بلوغها ولو سفيهة ويمكن الجواب عن ذلك اما على القول بثبوت الولاية للوصي على الصغيرين مطلقا كما هو المحكي عن المبسوط فظاهر
وكذا الحال بناء على القول بثبوت الولاية في التزويج للوصي فيما اذا نص للوصي بذلك كما هو مختار شيخ الطائفة في الخلاف و
العلامة في المختلف وشيخنا الشهيد في غاية المراد والمحقق الثاني في جامع المقاصد وشيخنا الشهيد الثاني في الروضة والمسالك
قال في الخلاف اذا اوصى الى غيره بان يزوج بنته الصغيرة صحت الوصية وكان له تزويجها ويكون صحيحا سواء عين الزوج او لم يعين
وان كانت كبيرة لم يصح وفي المختلف بعد ان حكى القول بالاطلاق عن المبسوط والتقييد عن الخلاف ما هذا لفظه والوجه ما قاله
الشيخ في الخلاف وفي غاية المراد والمختار مذهبه في المختلف وفي جامع المقاصد مشيرا الى ثبوت الولاية في تلك الصورة هذا هو
المختار وقال اذا عرفت ذلك فهل يثبت ولاية الوصي في النكاح بتعميم الوصية ام لا بد من التصريح بالوصية في النكاح يلوح من
عبارة القائلين بالثبوت الثاني حيث فرضوا المسألة فيما اذا اوصى اليه بان يزوج ولده الصغير وهذا هو الذي ينبغي لان
النكاح ليس من التصرفات التي ينتقل الذهن اليها عند الاطلاق فلا يكاد يعلم التفويض فيها من دون التصريح به وفي الروضة و
في ثبوت ولاية الوصي على الصغيرين مع المصلحة مطلقا او مع تصريح له في الوصية بالنكاح اقوال اختار المصنف هنا انتفاءها مطلقا وفي شرح
الارشاد اختار الجواز مع التنصيص او مطلقا وقبله العلامة في المختلف وهو حسن لان تصرفات الوصي منوطة بالغبطة وقد تتحقق في نكاح
الصغير بعموم من بلوغه انتهى ثم اقول ان ما حكاه العلامة في المختلف عن المبسوط حيث نقل اجمل الشيخ في المبسوط للوصي ولاية النكاح
على الصغيرين وقال في الخلاف اذا اوصى الى غيره الى اخر ما سلف غير مطابق لما في كتاب الوصية منه حيث قال واما التزويج فليس
للوصي ان يزوجها لانه ليس من اهله وربما اتهم وكذلك ليس له ان يزوج الصغيرة التي يلي عليها الا ان ولاية النكاح لا تستفاد بالوصية
اذا ثبت هذا فان بلغ هذا الصغير نظرت فان بلغ رشيدا فانه يدفع اليه ماله وبطل ولاية الوصي وان بلغ غير رشيد نظرت فان كان
مجنونا فالحكم فيه كالحكم في الصبي سواء وان كان غير مجنون غير انه كان سفيها سواء كان غير رشيد في ماله او في دينه فانه لا ينفك
الحجر عنه بالبلوغ بلا خلاف ويكون ولاية الوصي على ما كانت في جميع الاشياء الى ان قال واما التزويج فان كان لا يحتاج اليه فانه
لا يزوجه وان احتاج اليه من حيث انه يتبع النساء فانه يزوجه حتى لا يزني فيحد لان التزويج اسهل من الحد عليه ولا يزوجه
الا من واحدة فان فيها الكفاية انتهى كلام المبسوط وقوله وان احتاج اليه من حيث انه الخ صريح في ان المراد من بلغ غير رشيد فمقتضاه ولاية
الوصي في التزويج عليه وقت حاجته اليه وانما الكلام على القول بعدم ثبوت الولاية للوصي في التزويج على الصغيرين مطلقا او مع
تنصيص الموصي به فالشيخ يقول كما ان الولاية الثابتة في المال قبل البلوغ محكومة بالبقاء على الاستصحاب كذلك انتفاء الولاية في
التزويج قبله محكوم بالبقاء فلا وجه للتمسك بالاستصحاب في الحكم بثبوت الولاية في التزويج لمن بلغ سفيها فلا يمكن الحكم
بثبوت الولاية في التزويج للوصي حينئذ بل نقول ان الولي في التزويج انما يكون هو الحاكم لقوله صلى الله عليه وآله السلطان ولي من
لا ولي له لوضوح انه يصدق على تلك السفيهة انه لا ولي لها في التزويج لما عرفت انه مقتضى الاستصحاب لكن يمكن التمسك في اثبات

ولاية الوصي في التزويج بالصحيح المروي في الشرح والفقيه عند الجامع وجود الاب عن ... عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله
قال الذي بيده عقدة النكاح هو ولي امرها وجه الاستدلال هو ان الولاية في المال انما هي للوصي فيصدق عليه انه ولي امرها
فمقتضى الصحيح انه وليها في التزويج فاستصحاب عدم الولاية لا التفات اليه بعد دلالة الصحيح عليها وستقف على ما ينبغي التطلع
عليه في الكلام فيما اذا لم يكن البالغة السفيهة ذات اب ولا جد ولم يكن لها وصي ايضا فنقول ان المدلول عليه بصحيحة الفضلاء
المذكورة ان تزويجها بغير وليها جائز فنقول ان وليها حينئذ هو الحاكم لقوله السلطان ولي من لا ولي له فيجوز له تزويجها ويدل عليه
ايضا صحيحة عبد الله بن سنان المذكورة للقطع بثبوت الولاية له في التصرف في اموالها فيصدق عليه انه ولي امرها فيكون وليها
في التزويج ايضا بالصحيحة المذكورة ثم تحقيق المقام يستدعي ان يقال انه وان كان مبينا لكن تحقيق الحال يتوقف على معرفة السفاهة
التي هي المعتبرة في ثبوت الولاية في التزويج بمقتضى الصحيحة المذكورة فنقول السفاهة في اللغة والعرف فساد العقل وخفته قال
ابن الاثير في النهاية السفه في الاصل الخفة وقال الهروي في الغريبين في تفسير قوله تعالى فان كان الذي عليه الحق سفيها السفيه الخفيف
العقل وفي الصحاح السفه ضد الحلم واصله الخفة وفي القاموس السفه محركة وكسحاب وسحابة خفة الحلم او نقيضه او الجهل
وهذا المعنى هو المتبادر منه في العرف فالسفيه هو ضعيف العقل والميزان في كل صنف هو اغلب النفوس في ذلك الصنف فا
لسفيه من الرجال هو الذي يخف عقله بالاضافة الى اغلب افراد الرجال والسفيه من النساء هي التي يخف عقلها بالنسبة الى اغلب
افراد النساء والسفيه من الذكور الذي اكمل خمس عشرة سنة هو الذي خف عقله بالاضافة الى اغلب افراد هذا الصنف
والسفيهة من الاناث من اكمل تسع سنين هي التي قل عقلها بالنسبة الى اغلب افراد هذا الصنف والحاصل مما ذكر ان البالغة تسع
سنين على قسمين قسم يكون على ما فيه اغلب افراد هذا الصنف من العقل والفطانة والاخر ليس كذلك بل قل عقله بالاضافة الى
اغلب افراده والاول لا يقال لها سفيهة فلا ولاية للحاكم في تزويجها بل هي مستقلة في ذلك بخلاف الثاني فان له ولاية عليها
في تزويجها عند الحاجة اليه والسفاهة المدلول عليها بصحيحة الفضلاء هي هذا المعنى ومرادهم بفساد العقل في هذا المقام هو هذا
المعنى وانما لم يعبر واحد بالسفه لان لفظ ولاية الحاكم على من بلغ سفيها او السفيهة لئلا يحمل السفيه في هذا المقام على
ما اشتهر في مباحث الحجر اي الذي يصرف امواله في غير الاغراض الصحيحة قال في الشرايع اما السفيه فهو الذي يصرف امواله
في غير الاغراض الصحيحة وفي النافع والسفيه هو الذي يصرف امواله في غير الاغراض الصحيحة والحاصل ان السفاهة والتبذير
لا يكفي البلوغ في زوال الحجر بدون الرشد فلا ينفذ تصرف المجنون ولا السفيه وهو الذي يصرف امواله في غير الاغراض الصحيحة
والحاصل ان السفاهة المانعة عن دفع المال مغايرة للسفاهة المانعة عن الاستقلال بالتزويج والموجبة لثبوت الولاية للحاكم
عليه لان السفاهة المانعة عن دفع المال هي في مقابلة الرشد المعتبر بحفظ المال وضبطه واصلاحه المعتبر في دفع المال فاذا
لم يكن له ملكة حفظ المال وضبطه واصلاحه لم يكن رشيدا فلا يدفع اليه المال لقوله تعالى وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان
آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم اذ مقتضى المفهوم انه عند عدم استيناس الرشد لا يدفع اليهم اموالهم وانما عبر عمن لم يكن
رشيدا بالسفيه لقوله تعالى ولا تؤتوا السفهاء اموالكم التي جعل الله لكم قياما وارزقوهم فيها واكسوهم وقولوا لهم قولا معروفا ولما كان
على غير الرشد المراد منه من لم يكن له ملكة حفظ المال واصلاحه لفظ السفيه تبعا للاية الشريفة فلم يكن المراد من السفه في مباحث
النكاح المعتبر في ثبوت ولاية النكاح هذا المعنى بل لو اعمل اطلاق لفظ السفيه عليه لما لا يوضع في الغالط بل عبروا عنه بفساد العقل
ونحو ذلك هذا ما استفدته من شيخنا الشهيد الثاني في الروضة حيث قال ولو بلغ سفيها اعتبر عبارة اللمعة فاسد العقل فليس على ما
ينبغي الحاصل هكذا الحاكم والوصي يزوجان من بلغ فاسد العقل وزادوها او سفيها والمراد من بلغ فاسد العقل ان سفيها الوصف
شمول فساد العقل لذلك او لغرق ان سفيه ومجنون وفساد العقل شامل لهما والظاهر ان الداعي لهذه الزيادة حمل السفيه في

الفضلاء على ما صرح به في مباحث الحجر اي من لم يكن له ملكة حفظ المال واصلاحه او من يصرف المال في غير الاغراض الصحيحة وهو
غير صحيح بل الظاهر ان المراد منه ما هو المتبادر منه في العرف والعادة فان قلت ان حمل السفيه في الصحيح المذكور على ما ذكروه في مباحث
الحجر متعين لما ذكر في اوله والحديث هكذا المرأة التي قد ملكت نفسها غير السفيهة ولا المولى عليها تزويجها بغير ولي جائز بناء على
ان المراد من التي ملكت نفسها هي المالكة امرها اما يتعلق بها فلا تكون الا رشيدة فتمام قوله عليه السلم ملكت امرها بل قوله ملكت
نفسها اي الاختيار على نفسها وايضا الامر فسرها بقوله غير السفيهة الى اخره فعلم ان المرأة التي ملكت نفسها التي هي عبارة عن
غير السفيهة ولا المولى عليها فان تزويجها بغير ولي جائز ودل بهذا على ان المراد بالمولى عليها الاماء والمراد بالسفيهة خفيفة العقل
بناء على المتبادر الذي قد نبهنا عليه فالمراد ان المرأة اذا لم تكن خفيفة العقل ولا مملوكة فانها مستقلة في امر تزويجها بخلاف السفيهة
على المعنى المذكور وهو راجع الى ما ذكروه من فساد العقل فالحاصل مما ذكر ان السفيه على المعنى المعروف في مباحث الحجر اعم من
السفيه المذكور في مباحث النكاح في مقام ثبوت الولاية عليه في التزويج والنسبة بينهما عموم ومطلق فكل سفيهة في مباحث النكاح
سفيهة في مباحث الحجر ولا عكس اذ بعض السفيهة في مباحث الحجر وهي التي لم تكن لها ملكة حفظ المال وضبطه واصلاحه ليست
بسفيهة في مباحث النكاح فلم يكن للحاكم عليها في التزويج بل النكاح الصادر منها محكوم بالصحة واللزوم وليس للحاكم نقضه وابطاله
ومن الكلام في الداعي لذلك التفسير اي التخصيص والتعميم فنقول ان الداعي لذلك وان ظهر مما سلف لكنا نتعرض اليه ثانيا
تتميما للمطلب وتنبيها لما لم ننبه عليه فيما سلف فنقول الداعي لذلك امور الاول الاستصحاب بناء على ان الصغيرة في حال الصغر
لم يكن للحاكم عليها ولاية في التزويج كما هو المعروف بين الاصحاب فهو محكوم بالثبوت والبقاء الى ان يتحقق الرافع ولم يتحقق الا
في السفيهة بحقيقة العقل الا في [illegible] وفيه تامل اما اولا فلانه معارض باستصحاب عدم استقلال البنت في تزويجها للقطع بان
في حال صغرها هو محكوم بالبقاء والثبوت الى ان يتحقق الرافع والقدر المسلم تحقق الرافع فيما اذا كانت رشيدة للاجماع دون
غيرها واما ثانيا فهو انا نقول ان الرافع لحكم الاستصحاب الا اشارة الى الحكم الحاكم موجود وهو الصحيح المذكور اي صحيحة عبد
الله بن سنان عن ابي عبد الله ع قال الذي بيده عقدة النكاح هو ولي امرها للقطع بان امرها في الصورة المفروضة هو الحاكم
اذ المفروض انتفاء الاب والجد والوصي فوليها في المال هو الحاكم فيكون وليها في النكاح وهو يكفي لدفع الاستصحاب المقتضي
لعدم ثبوت الولاية للحاكم بخلاف الاستصحاب من طرف البنت لانتفاء المعارض له فلا يكون مستقلة في تزويجها في الصورة
المفروضة وانما الولاية هنا للحاكم وسنقف على الجواب عن ذلك والثاني قوله تعالى وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان
آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم بناء على ما نبهنا عليه من ان المستفاد منه ان البالغ حد النكاح على قسمين قسم تتصف
بالرشد الموقوف عليه دفع المال والثاني غير متصف به فلا يسوغ دفع المال اليه والبلوغ في النكاح المقتضي لحقه متحقق في
القسمين فمقتضى الآية الشريفة استقلالهم في ذلك فلابد من القول به لا يقال ان اللازم منه استقلالهم في ذلك ولو على الاتصاف
بالسفاهة بالمعنى السالف قلنا نعم لكنه مخصص بغير تلك الصورة لصحيحة الفضلاء والاجماع والثالث صحيحة الفضلاء المذكورة المروية
في الكافي والفقيه المرأة التي قد ملكت نفسها غير السفيهة ولا المولى عليها تزويجها بغير ولي جائز وجه الدلالة هو انك قد عرفت
ان السفيه في اللغة والعرف هو ضعيف العقل فلابد من حمله عليه الا عند الاقتران بالقرينة الصارفة كما في قوله تعالى ولا تؤتوا السفهاء
اموالكم الآية لما نبهنا عليه فيما سلف وهي منتفية في محل الكلام فمقتضى الاصل في استعمال الحقيقة لزوم حمله على المعنى المتبادر المذكور
فمقتضاه ان المرأة التي لم تكن سفيهة ولا مملوكة يصح تزويجها بغير ولي واللازم من ذلك استقلال البالغة تسع سنين فيما اذا
لم يصدق عليها انها سفيهة في نكاحها وهو المطلوب لا يقال ان المستفاد منه وان كان ذلك لكنه معارض بقوله ع في الصحيح السالف
الذي بيده عقدة النكاح هو ولي امرها لما عرفت من ان ولي امرها في اموالها في الصورة المفروضة هو الحاكم فيكون بيده نكاحها

قلنا

قلنا ان التعارض بين الصحيحين تعارض العموم والخصوص مطلقا بناء على ان المدلول عليه بصحيحة ابن سنان هو ان نكاح المولى
عليها في المال موكول الى وليها سواء كانت سفيهة او لا وصحيحة الفضلاء دالة على ان ذلك مختص بصورة السفاهة واما في
غيرها فلا توقف له على الولي فهي دليل على تخصيص صحيحة ابن سنان بما اذا كانت سفيهة فلا اشكال والرابع النصوص المعتبرة
السالفة منها الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن الحسن بن محبوب عن ابي ايوب الخزاز عن بريد الكناسي عن ابي جعفر ع قال
الجارية اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتم وزوجت واقيمت الحدود التامة عليها ولها وجه الاستدلال هو ان قوله ع وزوجت
عطف على الجزاء اي قوله ذهب عنها والمعطوف على الجزاء في حكمه والظاهر من الشرط والجزاء هو ان تحقق الشرط كاف في تحقق الجزاء من غير
توقف له على شيء فالبلوغ تسع سنين في الجارية اليتيمة كاف في تزويجها نفسها من غير توقف له على شيء اصلا وهذا الاطلاق يقتضي
الارادة في البالغة تسع سنين اذا كانت رشيدة فيكون كافيا فيها اذا لم يكن رشيدة لكونه مقتضى هذا الكلام فاهذا الوجه
[illegible] على المعنى الفاعل كما هو الاصل في الاصل كان الامر في الدلالة الظاهر خرجت السفيهة بالاجماع والنص فبقي غيرها داخلا
تحت النص ومقتضاه استقلال البالغة تسعا في تزويجها فلا توقف له على الاذن من الحاكم وهو المطلوب ومنها الصحيحة المروية في الفقيه عن
داود بن سرحان عن ابي عبد الله ع في اليتيمة في حجر الرجل لا يزوجها الا من ترضى وفي الكافي الا برضاها وجه الدلالة هو ان المراد
من اليتيمة في قوله ع هي البالغة تسعا فصاعدا واطلاق اليتيمة انما هو باعتبار ما كان كما في قوله تعالى وآتوا اليتامى اموالهم فحكم
عليه السلم بان تزويجها لا يصح الا برضاها فيكون مستقلة في ذلك فلا ولاية للحاكم عليها وهو المدعى ثم انه وان كان شاملا
للسفيهة ايضا لكن وجب حمله على غير السفيهة لصحيحة الفضلاء السالفة ومنها الصحيح المروي في الكافي عن محمد بن اسمعيل بن بزيع
قال سألته عن رجل مات وترك اخوين وابنة والبنت صغيرة فعمد احد الاخوين الوصي فزوج الابنة من ابنه ثم مات ابو الابن
المزوج فلما ان مات قال الاخر اخي لم يزوج ابنه فزوج الجارية من ابنه الى ان قال في الرواية فيها انها للزوج الاخير وذلك انها قد كانت
ادركت حين زوجها وليس لها ان تنقض ما عقدته بعد ادراكها وهو وان كان مضمرا لكن الظاهر ان المسؤول هو المعصوم وجه
الدلالة هو انه عليه السلم حكم بانها للزوج اللاحق وعلله بانها قد كانت ادركت حين زوج الاخير اياها و[illegible] اذا كانت
المناط في تزويج الاناث نفس الادراك الذي عبارة عن البلوغ كالاصح و[illegible] قوله ع وليس لها ان تنقض الى اخره كالصحيح ومنها
الصحيح المروي في الكافي عن ابن ابي نصر عن ابي عبد الله ع قال قلت الجارية ابنة كم لا تستصبى ابنة ست او سبع فقال لا ابنة تسع
لا تستصبى واجمعوا الكل على ان ابنة تسع لا تستصبى الا ان يكون في عقلها ضعف والا فاذا هي بلغت تسعا فقد بلغت ومنها
ما رواه في التهذيب في الشرح والبكر اذا كانت بين ابويها وكانت بالغة فلا باس بالتمتع بها باسناده عن محمد بن احمد بن يحيى عن العباس
بن معروف عن سعدان بن مسلم عن رجل عن ابي عبد الله ع قال لا باس بتزويج البكر اذا رضيت من غير اذن ابويها وليس في
سنده من يقدح في الحديث الا سعدان وما تراه فيه من الارسال ويمكن ان يقال ان المصرح به في كلام شيخ الطائفة في الفهرست
ان سعدان ذو اصل يروي عنه جماعة من الاجلة قال سعدان بن مسلم العامري اسمه عبد الرحمن وسعدان لقبه له اصل
اخبرنا به جماعة الى ان قال محمد بن عذافر عنه وعن صفوان بن يحيى عنه ثم قال واخبرنا ابن ابي جيد عن ابن الوليد عن الصفار
عن العباس بن معروف وابي طالب عبد الله بن الصلت القمي واحمد بن اسحق كلهم عنه ولا يخفى ما في هذا الطريق من الكلام
على شدة الاعتبار وقال النجاشي سعدان بن مسلم اسمه عبد الرحمن بن مسلم ابو الحسن العامري الى ان قال وروى عن ابي
عبد الله وابي الحسن عليهما السلم وعمر عمرا طويلا ثم قال له كتاب يرويه جماعة الى اخر ما ذكر ومما ذكر يظهر الوجه في رواية ابن اسحق
عنه مع كونه من اصحاب الامام مولانا العسكري ع وله احكام الارسال فنقول ان شيخ الطائفة وان رواه في الموضع المذكور
كما ذكر لكن رواه في شرحه وان عقد الاب على ابنته البالغة بغير اذنها احتياطا للستر باسناده عن محمد بن علي بن محبوب عن

العباس عن سعدان بن مسلم قال قال ابو عبد الله ع لا باس بتزويج البكر اذا رضيت من غير اذن ابيها وقد علم من النجاشي انه من
اصحاب الصادق ع فلا يبعد في كون الرواية عنه تارة مع الواسطة واخرى من غيرها ومنها الصحيح المروي في التهذيب عن صفوان بن يحيى
عن ابرهيم بن محمد الاشعري عن ابرهيم بن محمد الخثعمي عن محمد بن مسلم قال سالته عن الجارية يتمتع بها الرجل قال نعم الا ان تكون صبية
تخدع قال اصلحك الله فكم الحد الذي اذا بلغته لم تخدع قال بنت عشر سنين وقد نبهنا فيما سلف انه مروي في باب المتعة من كتاب
الفقيه ايضا ومنها ما رواه في الباب السالف من التهذيب عن محمد بن هاشم عن ابي الحسن الاول ع قال اذا تزوجت البكر بنت
تسع سنين فليست مخدوعة اقول الظاهر ان المراد من العشر في الاول هو الدخول في السنة العاشرة ومن التسع هو كمالها وحمله
ارصد اكمال التسع يكون الدخول في العاشرة فمفاد المقالين يؤولان الى شيء واحد ثم اقول ان نسبة الخدع وعدمها الى التسع
انما يكون لو كان المرجع في التزويج الى نفسها فهما يدلان على جواز تزويجها نفسها اذا ملكت تسع سنين من غير ولي ومعلوم ان البالغة
تسع سنين في الغالب ليست حائزة للرشد المعتبر في دفع المال وهو ظاهر فمقتضاهما استقلالها في التزويج وعدم توقفه على الولي ولو مع
انتفاء الاتصاف بالرشد الموصوف وهو المطلوب فان قلت ان الامر فيهما وان كان كما ذكر لكن صحيحة عبد الله بن سنان المذكورة تقتضي حملهما
بالزام تصف المرأة بالرشد المعتبر في دفع المال اذ قوله ع الذي بيده عقدة النكاح هو ولي امرها يقتضي عدم استقلالها في النكاح
مع تحقق الولي لها ومعلوم ان امر المال لها عند انتفاء الاتصاف بالرشد الى الولي فلا يمكن القول باستقلالها في الحكم باستقلال البالغة
تسع سنين في تزويجها بعنوان الاطلاق قلنا قد نبهنا فيما سلف ان صحيحة عبد الله بن سنان محمولة على ما اذا اتصف بخفة
العقل لصحيحة الفضلاء السالفة فقد تقرر الترجيح بضعف تلك الحال والخامس الصحيح المروي في باب التزويج بغير ولي من كتاب
الكافي عن زرارة قال سمعت ابا جعفر ع يقول لا ينقض النكاح الا الاب وهو مروي في التهذيب لكن سند الكافي اوجه
المروي في التهذيب وموثقة تزوجت البكر بغير اذن ابيها كان له ان يفسخ العقد من التهذيب عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع قال
لا ينقض النكاح الا الاب وجه الدلالة هو انه اذا تزوجت البالغة تسع سنين [illegible] للاب [illegible] فيستفاد انه
المعتبر في دفع المال لها لسفاهتها في العرف والعادة بالمعنى السالف من غير رجوع الى الحاكم نقول لا ان الحاكم غير الاب
ليس له نقض نكاحها اما الصغيرة فبما عرفت واما الكبيرة فلقوله ع لا ينقض النكاح الا الاب فاللازم منه عدم ثبوت الولاية
للحاكم في الصورة المفروضة وهو المطلوب بل نقول ان جميع النصوص يكفي [illegible] الاستقلال البنت في تزويجها [illegible]
وحمل [illegible] السؤال [illegible] الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن عبد الله بن الصلت قال سالت ابا
الحسن ع عن الجارية الصغيرة يزوجها ابوها الها امر اذا بلغت قال لا امر لها وسالته عن البكر اذا بلغت مبلغ النساء الها مع ابيها امر قال
ليس لها مع ابيها امر ما لم تثيب [illegible] السفيه [illegible] الا ان هذه النصوص المذكورة وان كان كذلك لكن ينبغي المصير الى
مقتضاها فيما انتفى المعارض [illegible] فالمعارض فيما نحن فيه موجود وهو ما رواه شيخ الطائفة في التهذيب باسناده
عن علي بن اسمعيل الميثمي عن فضالة بن ايوب عن موسى بن بكر عن زرارة عن ابي جعفر ع قال اذا كانت المرأة مالكة امرها تبيع و
تشتري وتعتق وتشهد وتعطي من مالها ما شاءت فان امرها جائز تزوج ان شاءت بغير اذن وليها وان لم يكن كذلك فلا
يجوز تزويجها الا بامر وليها وما رواه في كتاب الوصية منه في الموثق عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله ع قال سأله
ابي وانا حاضر عن قول الله عز وجل حتى اذا بلغ اشده قال الاحتلام قال فقال يحتلم في ست عشرة وسبع عشرة سنة ونحوها فقال
لا اذا اتت عليه ثلث عشرة سنة كتبت له الحسنات وكتبت عليه السيئات وجاز امره
الا ان يكون سفيها او ضعيفا فقال وما السفيه فقال الذي يشتري الدرهم باضعافه قال وما الضعيف قال الابله
والجواب عن الاول فنقول قد عرفت ان شيخ الطائفة رواه باسناده الى علي بن اسمعيل المذكور وطريقه اليه غير معلوم الحال

بحيث

بحيث يمكن الحكم بذلك الخبر مضافا الى ان في سنده موسى بن بكر وعلى فرض الاغماض عنه نقول انه متروك الظاهر
فيمكن دعوى اطباقهم على خلافه اذ قد عرفت من ان الرشد المعتبر في دفع اموال الايتام اليهم هو ملكة حفظ المال واصلاحه والمعاملة
البيع والشراء فلا يكون للقطع باختلاف الاشخاص في ذلك فقد لا يكون عارفة بطريقة البيع والشراء ام كالنجباء والعفايف المستورات
لكنها رشيدة بالمعنى المذكور ومقتضى ذيل الحديث المذكور انه لم يكن كذلك فلا يجوز تزويجها الا بامر وليها عدم جواز التزويج
لو مع اتصافها بالرشد المعتبر في دفع المال وهو مما لم يقل به احد وعلى تقدير الاغماض عنه ايضا نقول انه عديم الحجة لمعارضته بما
قد مضى من الآية الشريفة الصريحة في انه قد يتحقق بلوغ النكاح ولا يجوز دفع المال والنصوص المعتبرة المستفيضة فنقول ان قوله ع
وان لم يكن كذلك فلا يجوز تزويجها الا بامر وليها اعم من اتصافها بوصف السفاهة بالمعنى المتقدم اولا فيحمل على الاول لصحيحة الفضلاء
السالفة والحاصل مما ذكر ان اليتيمة البالغة تسع سنين تكون على اقسام منها من تكون خالية عن الرشد المعتبر في دفع الاموال وكذا
عن السفاهة الموجبة لانحطاطها عن وصف الكمال وهو الاغلب ومنها من اتفق لها الترقي والصعود الى درجة الكمال فقد
تحقق فيها الرشد المعتبر في دفع المال ومنها التي اتفق فيها الانحطاط الى صفة النقصان فتتصف بالسفاهة الموصلة لفساد
العقل وضعف الاستعداد ويحمل على الثاني ما اشتمل عليه المروي في باب حد الغلام والجارية من حدود الكافي وباب الحدود من
الزيادات من التهذيب عن حمران قال سالت ابا جعفر ع قلت له متى يجب على الغلام ان يؤخذ بالحدود التامة ويقام عليه ويؤخذ بها
فقال اذا خرج عنه اليتم وادرك قلت فلذلك حد يعرف به فقال اذا احتلم او بلغ خمس عشرة سنة او اشعر او انبت قبل ذلك اقيمت عليه
الحدود التامة واخذ بها واخذت له قلت فالجارية متى تجب عليها الحدود التامة وتؤخذ بها ويؤخذ لها قال ان الجارية ليست مثل
الغلام ان الجارية اذا تزوجت ودخل بها ولها تسع سنين ذهب عنها اليتم ودفع اليها مالها وجاز امرها في الشراء والبيع واقيمت
عليها الحدود التامة واخذ لها وبها كما يحمل على الثالث قوله ع وان لم يكن كذلك فلا يجوز تزويجها الا بامر وليها واما القسم الاول وهو الاغلب
فيرجع في حكمه الى الآية الشريفة والنصوص المعتبرة المستفيضة السالفة وهو استقلالها في عقد نفسها واما الجواب عن الثاني
فنقول الظاهر ان المراد منه تعريف السفاهة التي في مقابل الرشد المعتبر في دفع المال فالمراد من قوله الذي يشتري الدرهم باضعافه
انه لم يكن له ملكة حفظ المال واصلاحه لقوله ع وجاز امره الظاهر في جواز جميع تصرفاته فلا تعارض بينه وبين ما ذكرناه كما لا يخفى ثم
ينبغي ختم الكلام بالتكلم في ولاية الوصي على الصغيرين فنقول قد عرفت ان اختلاف الاصحاب في ذلك على اقوال الثبوت مطلقا وقد عرفت
انه حكي عن المبسوط والعلامة وكثير من المتأخرين ومنهم شيخنا الشهيد الثاني في المسالك والروضة الى الشهرة والثبوت في صورة التصريح والاطلاق
هو مختار شيخ الطائفة في الخلاف والمستفاد من عبارته السالفة من المبسوط والعلامة في المختلف وشيخنا الشهيد في غاية المراد والمحقق
الثاني في جامع المقاصد وشيخنا الشهيد الثاني في الروضة وقد سمعت عباراتهم وما ذكره شيخنا يحيى بن سعيد يحتمل التقييد
والاطلاق قال في الجامع والذي بيده عقدة النكاح الاب والجد ومن اوصى اليه ومن ولته امرها وهي رشيدة ثم ان المستند في
ذلك النصوص المعتبرة منها الصحيح المروي في باب طلاق التي لم يدخل بها من الفقيه عن الحلبي عن ابي عبد الله ع في قول الله عز وجل
وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم الا ان يعفون او يعفو الذي بيده عقدة
النكاح قال هو الاب او الاخ او الرجل يوصى اليه والذي يجوز امره في مال المرأة فيبتاع لها ويشتري فاذا عفا فقد جاز
ومنها الصحيح المروي في باب المطلقة التي لم يدخل بها من الكافي ومن الباب المذكور من الفقيه عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع
في قول الله عز وجل وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم الا ان يعفون او يعفو الذي
بيده عقدة النكاح قال هو الاب او الاخ او الرجل يوصى اليه والذي يجوز امره في مال المرأة فيبتاع لها فتجيز فاذا عفا فقد جاز في الكافي وفي كتاب
الفقيه فاذا عفا فقد جاز ومنها الموثق المروي في البابين من الكتابين عن سماعة عن ابي عبد الله ع مثله ومنها الصحيح المروي

في الباب المذكور من الكافي عن الحلبي عن ابي عبد الله ع في قول الله عز وجل او يعفو الذي بيده عقدة النكاح قال هو الاب والاخ والرجل يوصى اليه والرجل يجوز امره في مال المراة فيبيع لها ويشتري فاذا عفى فقد جاز ومنها ما رواه في شرح وانما يجوز عقد الجامع وجوه الاب عن احمد بن محمد بن عيسى عن البرقي او غيره عن صفوان عن عبد الله عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال سالته عن الذي بيده عقدة النكاح قال هو الاب والاخ والرجل يوصى اليه والذي يجوز امره في مال المراة فيبتاع لها [illegible] فاي هولاء عفى فقد جاز ومنها الصحيح المروي في الموضع المذكور من التهذيب عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله ع قال الذي بيده عقدة النكاح قال هو الاب والاخ والموصى اليه والذي يجوز امره في مال المراة من قرابتها فيبيع لها ويشتري قال فاي هولاء عفى فعفوه جائز في المهر اذا عفى عنه ومنها الصحيح المروي هناك عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع مثله فهذا القول هو المختار وفاقا لمن عرفته من علماء الاصحاب وجه الدلالة ان النصوص المذكورة على المرام هو انه عليه السلام جعل من الذي بيده عقدة النكاح الموصى اليه اي الذي اوصى اليه من طرف الاب والوصية من طرف الاب تكون على اقسام منها ان يوصى الى الوصي بخصوص تزويج الصغيرين ومنها ان يوصى بعنوان العموم بان يقول للوصي كلما كان لي تسلط على ما يتعلق من الصغير من اولادي فقد فوضته اليه ومنها ان يقول انت وصيي في ثلثي وصغاري والنصوص المذكورة وان كانت شاملة لكل من الصور الثلث لكن القدر المتيقن هو الصورة الاولى والثانية فيبقى القول بدلالتها مضافا الى ان القائل بالاطلاق غير معلوم عدا ما يظهر من العلامة من الاستدلال المبطوقة عرفت الحال في ذلك ان قيل يمكن الاشكال في الاستدلال بالنصوص المذكورة في المقام بان ذلك هو ان الظاهر ان المراد منها تفسير عقدة النكاح المذكور في الاية الشريفة وهي قوله تعالى وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن ولوضوح ان الطلاق لا يكون الا من المكلف فلا يشمل الصغير والصغيرة في قوله تعالى وان طلقتموهن عائد الى النساء وفي الاية السابقة على الاية الشريفة المتصلة بها وهي قوله تعالى لا جناح عليكم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فريضة مضافا الى قوله تعالى ما لم تمسوهن لان المراد من قوله المس هو الدخول وهو انما يسوغ بعد ان اكملت تسع سنين فلا يشمل الصغيرة ايضا فالمراد منها ان من طلق زوجته قبل الدخول بها وقد عين لها صداقا فالواجب عليه ان يعطيها نصف الصداق الذي عينه لها الا ان يصدر العفو من النساء فلا يجب عليه شيء ان تحقق العفو منهن لكل النصف او تمام النصف ان كان العفو لبعض النصف او يصدر العفو من اولياء الزوجة سواء كانت الزوجة بالغة ممن يمكن العفو منها كما اذا كانت رشيدة او لا كما اذا كانت سفيهة وعلى التقديرين لا يكون شاملا للصغيرين فلا يجوز التمسك بالنصوص المذكورة الواردة في تفسيرها كما لا يخفى ثم نقول في المقام اشكال آخر وهو ان العفو المدلول عليه بالاية الشريفة انما هو بعد الطلاق فكيف يمكن صدور العفو من الولي الصغير لوضوح ان تصرف الولي في الامور المتعلقة بالمولى عليه منوط بالغبطة والصلاح فاي صلاح للعفو من حق الثابت فلا بد من حمل الاية الشريفة على ما اذا كان المراد من الذي بيده عقدة النكاح وهو وكيل المراة على تقدير الاغماض عنه نقول ان معنى الاية الشريفة على ما ذكر هو انكم ان طلقتم النساء قبل الدخول وقد عينتم لهن الصداق يجب عليكم نصف ما عينتم لهن من الصداق الا ان اصدر العفو منهن فيما اذا كانت قابلة للعفو او صدر العفو من الذي بيده عقدة النكاح والاول محمول على ما اذا كانت النساء ممن يصح العفو منهن والثاني فيما اذا لم يكن كذلك وذلك بقرينة النصوص الواردة في المقام هو الاب عند وجوده والوصي عند عدمه وعلى التقديرين يكون المطلقة ممن يصدق عليها انها من النساء ومعلوم انه بعد البلوغ فلا بد من حملها فيما اذا بلغت سفيهة فلا يلزم منه ثبوت الولاية للوصي في التزويج على البالغة سفيهة وهو ما تقدم التصريح منهم في كون ولاية الوصي مختصة بمن بلغت سفيهة فلا يلزم منه ثبوت الولاية للوصي على الصغير ولعله لذلك خصوها بمن بلغ فاسد العقل ويمكن الجواب عنه بان العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المحل فيصح الحال في ذلك

يستفي

بسلامتي ان يبقى ان المدلول عليه بالاية الشريفة لزوم نصف الصداق الا اذا صدر العفو من المطلقة او ممن بيده عقدة النكاح وقد دلت النصوص المسطورة انه الاب والوصي فالمستفاد منها ثبوت الولاية للاب في النكاح بعنوان الاطلاق وكذا الوصي خرج منه حال البلوغ وعقلها ابقى غيره مندرجا تحت العموم فاللازم منه ثبوت الولاية للاب في النكاح والوصي على الصغيرة ايضا كالاب وغاية ما يلزم مما ذكر بعد ملاحظة سياق الاية الشريفة ان العفو المذكور فيها للاب من الوصي انما يتحقق فيما اذا كانت البنت فاسدة العقل واين ذلك من اختصاص الولاية بتلك الصورة على انه يمكن ان يقال ان المراد من النساء في الاية الشريفة هو ما يعم الصغيرة ايضا فالمراد منها انه اذا طلقتم الزوجات قبل الدخول بهن وهو اعم من ان يكون قابلة للدخول او لا فهذا يكون المدلول عليه بالاية الشريفة هو انه اذا طلقتم زوجاتكم قبل الدخول بهن وقد عينتم لهن الصداق وجب عليكم لهن نصف الصداق الا اذا صدر العفو منهن فيما اذا كن من اهل العفو او صدر العفو ممن في يده عقدة النكاح فيما اذا لم يكن من اهل العفو كما اذا كانت صغيرة او سفيهة وقد دلت النصوص المعتبرة السالفة ان الوصي عند انتفاء الاب ثم نقول ان النصوص المذكورة مع استفاضتها وصحة سند اكثرها واطباق المشايخ العظام على ايرادها في الكتب المعتبرة دالة على ثبوت الولاية في التزويج للوصي وقد عمل بها جماعة من اعاظم الاصحاب كشيخ الطائفة وشيخنا يحيى بن سعيد والعلامة وشيخنا المحقق الثاني و شيخنا الشهيد الثاني ووافقهم في ذلك السيد السند صاحب المدارك قال في شرحه على النافع والاقرب ثبوت ولايته على الصغير والصغيرة ومن بلغ فاسد العقل لان الحاجة قد تدعو في ذلك الى ان قال وعلى القول بثبوت ولايته فهل يشترط تعميم الوصية ام لا بد من التصريح بالوصية في النكاح الاظهر الثاني لان النكاح ليس من التصرفات التي ينتقل اليها الذهن عند الاطلاق فيتوقف على التصريح به انتهى فعلى هذا لا يبقى الاشكال في المسألة اي في ثبوت الولاية في صورة تخصيص الاب او الجد بالانكاح في مقام الوصية لما عرفت ومنها الصحيح المروي في باب المراة يزوجها الوليان غير الاب والجد من الكافي عن محمد بن اسمعيل بن بزيع قال سال رجل عن رجل مات وترك اخوين والبنت والبنت صغيرة فعمد احد الاخوين الوصي فزوج الابنة من ابنه ثم مات ابو الابن المزوج فلما ان مات قال الاخر اخي لم يزوج ابنه فزوج الجارية من ابنه فقيل للجارية اي الزوجين احب اليك الاول او الاخر قالت الاخر ثم ان الاخ الثاني مات وللاخ الاول ابن اكبر من الابن المزوج فقال للجارية اختاري ايهما احب اليك الزوج الاول او الزوج الاخر فقال الرواية فيها انها للزوج الاخير وذلك انها قد كانت ادركت حين زوجها وليس لها ان تنقض ما عقده بعد ادراكها فهو وان اقتضى انتفاء ثبوت الولاية في التزويج للوصي على الصغيرة كما لا يخفى على المتامل في السؤال و الجواب لكنه محمول على ما اذا كانت الوصاية بعنوان الاطلاق لوضوح عدم انصراف قول الموصي فلان وصيي في اولادي الى الولاية الاجبارية في التزويج **سؤال** صغيرة كه زوج او مدت ده سال متجاوز است كه غايب كرديده وحال مدت چهل سالست كه خبر موت او بزوجه او رسيده واز براي زوجه او علم قطعي بموت زوج خود حاصل شده ايا در حق اين ضعيفه جايزاست كه بمقتضاي علم خود عمل نموده شوهر كند يا انكه جايز نيست بعد فرض جواز ايا جايز است در حق كسانيكه اطلاع داشته باشند بر غايب بودن زوج ضعيفه وعلم قطعي بموت او از براي ايشان حاصل نشده باشد بلكه ظن حاصل شده يا انكه شك داشته باشند بموت ايشكال نمايند بر ادعاي علم ضعيفه بهم كه از براي او حاصل شده باشد يا انكه جاهل باصل واقعه باشند واطلاع بر غياب وعدم غياب وخبر ذلك اصلا نداشته باشند **جواب** اگر انچه قلمي شده مطابق واقع بوده باشد ظاهر اين است كه اعتماد بقول ضعيفه در اين باب ميتوان نمود اگرچه عادل قطع بموت زوج غايب نبوده باشد لكن بعد از ادعاي ضعيفه علم بموت زوج وانقضاي زماني كه در شريعت مطهره معين شده بحيثيتي كه بعد از انقضاء اين مدت لزوم كه ضعيفه دعوي علم نمايد [illegible] بايد ضعيفه در اين باب [illegible] باشد او را ميتوان عقد نمود **سؤال** هرگاه مردي شخصي

ذكر نموديم ميكوييم چگونه وصف رشد را در مباحث حجر ذكر فرموده اند بتعريفي كه راجع ميشود باينكه رشيد كسي است كه ملكه حفظ وضبط مال واصلاح مال داشته باشد وصرف ننمايد در اغراض غير صحيحه وغير رشيد انست كه چنين نبوده باشد بلكه ملكه ضبط وحفظ واصلاح مال نداشته باشد واغلب بنات كه نه سال را اتمام ميكنند اين وصف در انها نيست واگر لفظ عدم رشد را در مباحث نكاح در مسئله ثبوت ولايت ذكر ميفرمودند موهم اين ميشد كه ولايت حاكم در مثل چنين اشخاص هم ثابت باشد ومسئله چنين نبوده ولهذا اعلام ال فرموده اند از اين لفظ وتعبير فرموده اند كه بفساد عقل وبفساد در عرف وعادت اطفال دختران كه نه سال را اتمام كرده باشند نميگويند انها فاسد العقل ميباشند ولكن گفته ميشود كه ملكه ضبط وحفظ واصلاح مال ندارند وهم چنين اطفال چنين اطفال را در عرف سفيه نميگويند كه بالنسبه باغلب اين صنف يعني بنات كه باين سن بوده باشند نقصان وفسادي در عقل او نيست باغلب اين صنف بوده باشد وفي الحقيقة مراد در اين مقام بايد سفاهت باشد يعني ولايت حاكم در تزويج ثابت است بر دختري كه سفيهه بوده باشد مثلا يعني فساد ونقصان در عقل او بوده باشد نسبت باغلب صنف خود ولكن چونكه در مباحث حجر سفيه را تعريف كرده اند باهم از اين معني حاصل انچه در مباحث حجر ذكر فرموده اند انست كه سفيه كسي است كه فاقد رشد بمعني مذكور بوده باشد واگر لفظ سفيه را در مباحث نكاح اخذ ميفرمودند موهم اين بود كه مراد از سفيه در مباحث نكاح همان معني است كه در مباحث حجر فرموده اند بفساد عقل با تحقيق اين مطلب را در جاي ديگر نموده ايم **سؤال** وهم چنين بفرمايند كه عدم رشد در تزويج حاكم شرع هرگاه ثابت شد باشد وعقد او ولايه جاري ساخت دو نوع كه صلاح بالغه رشيده باشد وكفو او هم باشد وبعد مشخص شود كه شخص با دعاي انكه رشيده است باذن بالغه مذكوره او عقد از براي ديگري كرده قبل از عقد حاكم شرع ايا حكم صحت كدام يك از دو عقد اين مذكورين مي شود ناديگري خلاف ثابت نمايد **جواب** عاليجنابا بمقتضاي القابا وفقكم الله لكل خير اين سؤال خوب سؤالي نيست نظر باينكه مفصلا بيان كرديم كه فهم ان علم رشد را مناط در ثبوت ولايت حاكم شرع نميدانند چنانچه مفصلا بيان ان نموده ايم ملاحظه خواهند فرمود بلي هرگاه چنين بوده باشد كه حاكم شرع حكم بر سفاهت صغيره كه در سابق ذكر كرديم نموده بعد از ان در محل حاجت بجوي كه دانسته شد سفيه را تزويج نموده بمقتضاي ولايت شرعي بعد مشخص شد كه ديگري بادعاء انكه رشيده است باذن او عقد نموده در اين صورت ميگوييم اگر ديگري كه عقد او را باعتقاد رشد معقوده نموده مجتهد است وعقد او سفيه محكوم شد است عقد او محكوم بصحت وعقد ثاني كه از حاكم شرع ديگر صادر شده باعتقاد عدم رشد با عدم اطلاع بر فعل مجتهد اول صادر شده بر معقوده بعقد صحيح شرعي پس عقد لاحق واقع شده است بر ذات بعل در واقع پس صحيح نخواهد بود واگر از غير مجتهد ازمن غير بصير صادر شده حاكم شرع بعد از انكه ثابت بر او شد كه عقد او با عدم بصيرت صادر شد وفي الحقيقة مستجمع شرايط صحت در واقع بوده است در اين صورت حكم بصحت عقد مي شود عقد حاكم شرع محكوم بصحت خواهد بود اگرچه در اين مقام تشكيكي در عقد فضولي و در امضاي بعد از بلوغ هست جاري ميشود لكن ظاهر اين است كه در چنين صورت كه محل ضرورت حاجت بوده حاكم شرع حكم بر فساد ان عقد ميتواند نمود پس عقد صادر از غير مجتهد من غير بصيرة را حكم بر فساد ان مي نمايد **سؤال** بفرمايند هرگاه حاكم شرعي متولي امر صغيره شد و قبل تعيين نمود صغيره را بالغه شد هنوز رشد او ثابت نشده در تزويج حاكم شرع اول ايا حاكم شرع ديگر بعد از اذن حاكم شرع اول ميتواند عقد كند يا نه **سؤال** وهم چنين بفرمايند كه هرگاه خواهند [illegible]

كه ولد بجهت او شده باشد تسلط در مطالبه نفقه وكسوه خود دارد و مستحق خواهد بود اين دو چيز را هرگاه همين ضعيفه بي اذن شوهر و بدون رضاي شوهر خود را محل سكناي قرار داده عبادات فريضه وغير فريضه او چه صورت دارد وهرگاه همين ضعيفه بدون رضاي شوهر خواهد زيارت رود چه صورت دارد **جواب** زوجه از جمله واجب النفقه والكسوات يعني لازم است بر زوج انفاق واكساء زوجه خود نموده باشد خواه زوجه ذات ولد بوده باشد يا نه وجوب انفاق واكساء در صورتي است كه زوجه مطيعه بوده باشد يعني از اطاعت زوج بيرون نرود پس هرگاه زوجه با عدم اذن وعدم رضاي زوج در قريه مسكن نمايد باين نحو كه زوج گويد كه من راضي نيستم و در ان مسكن نمايي ومع ذلك زوجه مخالفت نمايد و در انجا مسكن قرار دهد در چنين صورت زوجه مطالبه نفقه وكسوه نميتواند نمود واما معاملات ضعيفه در مال خود بي توقف ان توقف ندارد باذن زوج بلكه با عدم اذن زوج صحيح است لكن تصدقات زوجه اگرچه در مال خود بوده باشد با عدم اذن زوج صحيح نيست وهم چنين مسافرت زوجه در اسفار مستحبه يا مباحه مثل زيارت ارض اقدس مشهد مقدس با عدم اذن و رضاي زوج صحيح نخواهد بود **سؤال** بفرمايند در صورت عقد پدر وجد يا حاكم شرع ولي بالغه غير رشيده ميباشند يا نه يا در صورت ولايت او [illegible] ولايت اجباريست يا موقوف باذن بالغه غير رشيده هم هست **جواب** بلي در صورت فقد پدر وجد و وصي حاكم شرع ولي هست لكن ولايت حاكم در تزويج باعتقاد اين خادم شريعت مطهره بر مطلق بالغه غير رشيده ثابت نيست بلكه در بالغه سفيهه ثابتست لكن نه مطلقا بلكه در حال حاجت وضرورت مثل اينكه محتاج باشد بنفقه وكسوه هست واز خود چيزي ندارد حاكم شرع او را تزويج بخصوص ميتواند نمايد بجهت حاجت در چنين صورت ولايت در تزويج در حق حاكم شرع ثابتست وولايت اجباريست **سؤال** وهم چنين بفرمايند كه مراد از عدم رشد وفساد عقل شرعا چه چيز است **جواب** اولا عدم رشد باين نحو كه حاكم شرع ولايت در تزويج داشته باشد بر بالغه غير رشيده در مباحث نكاح نديده ام احدي تصريح نموده باشد مگر مرحوم شيخ طوسي در كتاب مبسوط در يك موضع نظر بهمين عبارت ذكر فرموده اند و مشاهير كل اعراض از ان عبارت فرموده اند نظر باينكه موهم خلاف مقصود ايشانست پس مناسب اين است اولا ذكر جمله از عبارات ان بزرگواران شده باشد بعد از ان ارشاد نمايم مطلب پس ميگوييم قال في النافع ولا يزوج الوكيل الا من بلغ فاسد العقل مع اعتبار المصلحة وكذا الحاكم وقال العلامة في الارشاد ولا يثبت ولاية الوصي على الصغيرين وان نص الموصي على الانكاح على راي ويثبت ولايته على من بلغ فاسد العقل مع الحاجة وحكم الوصي حكم الوصي في انتفاء ولايته على الصغيرين وثبوتها على المجنونين مع حاجة وفي القواعد ولاية الحاكم تختص في النكاح على البالغ فاسد العقل او من تجدد جنونه بعد بلوغه ذكرا كان او انثى مع الغبطة ولا ولاية له على الصغيرين ولا على الرشيدين ثم قال ايضا ولاية الولاية في النكاح الاعلى ناقص بصغر او جنون او سفه او رق وفي التخليص للاب والجد له مطلقا ولاية النكاح على الصغيرين وان كانت الانثى ثيبا والبالغين مع الجنون الا بعد رق النكاحين الى ان قال وللحاكم والوصي على البالغ المجنون خاصة وفي التبصرة انما الولاية للاب وان علا والوصي والحاكم الى ان قال والوصي والحاكم على المجنون ذكرا كان او انثى مع المصلحة وقال شيخنا الشهيد في اللمعة ولاية القرابة على الصغيرة والمجنونة او البالغة سفيهة وكذا الذكر لا على البكر الرشيدة على الاصح الى ان قال والحاكم والوصي يزوجان من بلغ فاسد العقل مع كون النكاح صلاحا له وفي كنز العرفان ان الثاني ولاية الحاكم وهي مختصة بمن بلغ فاسد العقل في ليس له ولي او فسد عقله او [illegible] بعد بلوغه ورشده [illegible] في كل ذلك [illegible] مرحوم محقق در شرايع ومرحوم علامه در [illegible]

مكلفينم

نجف

تعلیل تعطیل و در مرابحه کند و معطل کند صاحبان عقد و لایق را و از وجه مذکور دو خانه او باشد ایا جبر میشود که دختر را از او
گرفت یا نه و دعوای او ساقط میشود یا نه جواب نظر باینکه در جواب از سوالهای سابق تعلیق شد حاجت در تعرض جواب
بخصوص این نیست بلکه جواب این از سابق مشخص میشود و هو العالم سوال دو نفر در حین طفولیت بفریب شیطان لواطه ما
بین ایشان اتفاق افتاده و بعد فاعل همشیره مفعول را بحباله نکاح خود در آورده در حالت در حرمت ایشان بهم دیگر چه میفرمایند
جواب اما حکایت عقد همشیره موطوء بواطی باین تفصیل که کسی العیاذ بالله وطی به پسری نموده بعد همشیره او را عقد نمود چنین
عقدی باطل و تفریق ما بین طرفین لازم است باعتقاد این خادم شریعت مطهره و فرقی نیست ما بین انکه واطی بالغ باشد
یا غیر بالغ در هر دو صورت عقد باطل و همشیره موطوء بر واطی حرام است لکن اگر در صورت عدم بلوغ تفریق ما بین بطلاق
بشود اقرب باحتیاط خواهد بود و در صورتیکه طرفین جاهل باشند با انکه عالم نشده اند اولادی که از ایشان بهم رسیده
ولد زنا نباشند بلی هرگاه بعد از اطلاع بمساله نطفه منعقد شد ولد زنا خواهد بود سوال هرگاه کسی استطاعت
بر ادای نفقه زوجه خود داشته و مساهله نماید ایا اطاعت زوجه من زوج لازم است که اگر خواسته باشد زوج او را از مکانی
بمکانی برد و باشد اطاعت نماید یا نه و مطلب ثانی انکه هرگاه زوج مدت چند لازم است سال هم نباهم نفقه و کسوه بسوی
زوجه خود نموده باشد ایا میتواند زوجه طالبه نفقه ایام ماضیه را نماید جواب وجوب انفاق و اکساء بر زوج موقوف
بر اطاعت زوجه است پس در صورت تحقق اطاعت زوجه بر زوج لازم است که انفاق و اکساء زوجه نموده باشد و در
صورت اطاعت زوجه و اخلال زوج بنفقه و کسوه با تمکن زوج و قدرت ان زوجه میتواند طالبه نفقه و کسوه ایام ماضیه را
که زوج اخلال نموده است نموده باشد و هو العالم سوال سه نفر خواهر هستند سکینه خانم و مولود خانم و رضا خانم مولود خانم
طفل رضا خانم را شیر داده و رضا خانم شیر بدختر سکینه خانم داده بوضعی که در رضاع بعمل امده و سکینه دختر مولود خانم را بحباله
پسر خود عقد نموده چه صورت دارد جواب هرگاه سکینه خانم شیر بدختر مولود خانم که منکوحه پسر خود است داده نداده باشد
وهم چنین مولود خانم همان پسر سکینه خانم را شیر نداده باشد عیب ندارد سوال مدت دو سال قبل از این خواهر طفلی بحضیر
لطف مرحومه و شیر مادر خشک شده و مدت چهار دو ماه بلکه بیشتر طفل را جد او که مادر زن بوده باشد شیر داده ایا در اینصورت
زوجه بر زوج حرام است یا نه جواب در صورت مسطوره مادر طفل بر شوهر خود حرام میشود و تفریق ما بین زوج و زوجه
لازم است و هو العالم سوال دختریست باکره و عاقله و رشیده و شخصی اراده تزویج او را دارد و پدر او غایب است ایا بی حضور
پدر و علم او و اطلاع ان میتوان ان دختر را عقد نمود جواب در صورت بلوغ و عقل و رشد دختر و غیاب پدر بنحوی
غیبتی که معلوم نباشد که در کجاست اشکالی نیست در اینکه برضا او ان دختر او را میتوان عقد نمود سوال هرگاه ضعیفه از
شوهر اول خود پسری داشته باشد و پسر بعد از بلوغ و رشد زنی را گرفته باشد و از این زن پسری بهم رسانیده که ضعیفه
مزبوره بعد از شوهر اول شوهری دیگری کرده باشد که شوهر ثانی او زوجه کوچکی دائمه داشته باشد که هر دو ایشان
بوده باشند و زوجه پسران ضعیفه بچه ای را شیر داده باشد و گرچه شوهر ثانی و لد پسر شوهر اول را اگر داشته مدت هفتاد و
داده باشد که تولی بعمل امده باشد و زوجه پسر همان ضعیفه نیز کوچکه را شیر داده باشد ضعیفه مزبوره را میرسد که دختر
شوهر ثانی که از زوجه دائمه داشته بپسر اول که از زوج اول خود دارد تزویج نماید و اگر تزویج نموده ایا نکاح صحیح است
یا باطل جواب نظر باینکه معرض در سوال این است که کوچکه زوج ثانی در مدت هفتاد شیر داده طفل کسی که مقصود از
سوال این است که ایا اینکس میتواند دختر زوج ثانی را که از زوجه دائمه دارد تزویج نموده باشد یا نه لهذا اینکس میتواند
دختر را تزویج نموده باشد نظر باینکه این دختر از کسی است که کوچکه او شیر او طفل اینکس را شیر داده حرام است بر اب مرتضع

تزویج

تزویج نمودن مخدره صاحب شیر را خواه ان دختر از ان زن باشد که شیر طفل اینکس داده یا از زوجه دیگر بوده باشد تفاوتی در عدم
جواز تزویج در این دو صورت نیست پس ضعیفه مزبوره سوال نمیتواند دختر زوج ثانی را در صورت مفروضه به پسری که از
زوج اول دارد عقد نموده باشد و این مطلب مصرح به است در حدیث صحیحی که ثقة الاسلام روایت نموده روی علی بن مهزیار
انه قال سئل عیسی بن جعفر بن عیسی اباجعفر الثانی ع ان امراة ارضعت لی صبیا فهل یحل لی ان اتزوج ابنة زوجها فقال لی ما
اجود ما سئلت من ههنا یؤتی ان یقول الناس حرمت علیه امراته من قبل لبن الفحل هذا هو لبن الفحل لا غیره فقلت له الجاریة
لیست ابنة المراة التی ارضعت لی هی ابنة غیرها فقال لو کن عشرا متفرقات ما حل لک منهن شیء وکن فی موضع بناتک سوال
زید با خواهر زوجه خود وطی نموده زوجه زید بر زید حرام می شود یا نه و وطی در قبل یا دبر فرقی دارد یا نه جواب ظاهر اینست
که زنا نعوذ بالله منه با خواهر زوجه خود موجب حرمت زوجه بر زوج زانی نشود فرقی ما بین انکه وطی در قبل بوده باشد یا در
دبر در این باب نیست سوال زید زوجه مطلقه خود را در عده طلاق میتواند مجدد صیغه بخواند در صورتیکه حق رجوع
خود را اسقاط کرده باشد و فرقی در میان عده متعه و دائمی هست یا نه جواب ظاهر اینست فرقی در این باب ما بین عده تمتع و دوام
نبوده باشد چنانچه در عقد انقطاع در عده خود مجدد صیغه بدوام یا انقطاع میتواند نمود در دوام هم چنین است حال در عده طلاق
در صورتیکه حق الرجوع خود را اسقاط کرده باشد مجدد صیغه میتواند نمود سوال بیان فرمایید که زید جاریه را او عبد خود و از
او اولاد اناث بهم رسیده و شیر خورده از خاصه پدر زید و عبد متوفی شد زید مر بوده بریکی کرده جاریه ملک کوچ ایا پسر زید
میتواند ان اولادی که از جاریه و عبد متوفی بهم رسیده بگیرد یا خیر ان الله لا یضیع اجر المحسنین جواب اگر مقصود این است
که دختری که از جاریه بهم رسیده شیر خورده است از خاصه پدر زید و حد رضاع متحقق شده است ان دختر اخت رضاعی زید میشود
و فرزند زید او را نمیتواند تزویج نمود و هو العالم سوال صبیه بالغه عاقله رشیده که پدر داشته باشد و زید می ان را
خواسته باشد که او شوهر نماید و پدر او بگوید که من تو را بزید شوهر نمیدهم و دختر رسیده هم ایا جایز است کسی بدون پدر صبیه
بالغه عاقله رشیده را عقد نمودن یا نه و در صورتیکه بی اذن پدر خطبه شده باشد بعد پدر بگوید که من تو را بزید نمیدهم
و دختر بگوید من بغیر زید شوهر نمیکنم ایا جایز است در صورت کفو بودن او را تزویج بزید کردن بدون اذن پدر جواب
از صورت نوشته چنین معلوم می شود که خطبه بزید باذن و اطلاع والد بوده و مع ذلک با اعلام اعراض زید الحکوم والد
اراده نموده که بدیگری شوهر داده باشد با انکه جمعی از صحابه نهی از خطبه مخطوبه غیر را در صورت عدم اعراض نموده
اند پس در صورت مسطوره صلاح و اولی این است که از اراده جدید بخود گذشته نظر بخطبه سابقه همان زید کفو را عقد نماید
و تخلف از ان ننماید و خواهش دختر همان زید عقد نموده و تخلف از ان ننماید سوال هرگاه زید زوجه خود را طلاق
خلع گفت ایا میتواند در اثنای عده خواهر مطلقه مزبوره را عقد کند برای خود یا نه و در صورتیکه نتواند ایا عکس می تواند
بکند یعنی زوجه جدیده را طلاق باین بگوید و در عده او اخت او را که مطلقه اول باشد عقد کند ایا فرقی در این باب ما بین
عقد دائمی و انقطاعی هست یا نه جواب این سوال مشتمل بر سه مطلب است اول انست که کسی زوجه خود را مطلقه کرد بطلاق
خلع ایا میتواند قبل از انقضای عده اخت او را عقد نماید یا نه جواب انست که میتواند بلکه حکم بجواز اختصاص بخلع ندارد بلکه
ثابت است در مطلق طلاق باین مثل مطلقه بطلاق خلع و مبارات و مطلقه بثلث تطلیقات بلکه ثابت است در غیر طلاق مثل انکه فسخ
عقد شده باشد باحد اسباب مقتضیه فسخ عقد و این مصرح به در کلمات اصحاب است قال فی المقنع اما الخلع فلا یکون الا من قبل
المراة وهی ان تقول لزوجها لا ابر لک قسما الی ان قال فاذا قالت هذا لزوجها فقد حل له ما اخذ منها وان کان اکثر مما اعطاها من
الصداق وقد بانت منه وحلت للازواج بعد انقضاء عدتها وحل له ان یتزوج اختها من ساعته و من کان عنده اربع

زوجات فطلق واحدة منهن تطليقة واحدة يملك فيها الرجعة لم يجز له ان يعقد على امرأة حتى تخرج المطلقة من العدة فان
خلع واحدة من الاربع او بارئها لم يحرم عليه العقد على امرأة اخرى في الحال لانه لا سبيل له على المختلعة والمبارات رجعة وكذا
ان كانت التي طلقها لم يدخل بها جاز له العقد في الوقت على اختها وعلى غيرها من النساء لانه لا عدة له عليها وكذا ان طلقها
طلاق العدة ثلثا لم يحرم عليه العقد على غيرها اذ لا رجعة له عليها واذا كانت عند الرجل امرأة قد دخل بها وطلقها
طلاق السنة لم يجز له العقد على اختها حتى تخرج المطلقة من عدتها فان خلعها او بارأها او طلقها قبل الدخول بها او طلقها للعدة
ثلثا فلا حرج عليه ان يعقد على اختها في الحال اذ لا رجعة له عليها كما ذكرناه وفي المبسوط واما اختها وعمتها وخالتها فانه يحرم من
تحريم جمع فان كان الطلاق رجعيا فالتحريم قائم لان الرجعية في حكم الزوجات فلا يجمع بين المرأة وعمتها وكذا بينها وبين خالتها
وان كان الطلاق بائنا او خلعا او فسخا جاز العقد على اختها وعمتها وخالتها قبل انقضاء عدتها وكذا ان كانت عنده واحدة
فطلقها جاز له العقد على اربع ان كان الطلاق بائنا فان كان رجعيا فليس له ان يعقد الا على ثلاث وان كانت عنده اربع فطلقهن
كان له العقد على اربع او اقل منهن ان كان بائنا وان كان رجعيا لم يكن له ان يعقد على واحدة حتى يخرجن من العدة وفي الخلاف اذا
وابان زوجته بخلع او مبارات او فسخ جاز له ان يتزوج باختها وعمتها وخالتها قبل ان يخرج الرجل من العدة وبه قال زيد بن
ثابت والزهري ومالك والشافعي وذهب قوم الى انه لا يجوز قبل الخروج من العدة كما على كل حال حكوا ذلك عن علي ع وابن عباس
وبه قال الثوري وابو حنيفة واصحابه وهكذا الخلاف فيما اذا كان تحته اربع فطلق واحدة منهن هل يجوز له نكاح اخرى قبل
انقضاء عدة هذه ام لا ولو طلقهن كلهن لم يكن له ان يتزوج غيرهن لا واحدة ولا اربعا حتى تنقضي عدتهن وهكذا لو كان له
زوجة واحدة فطلقها كان له العقد على اربع سواها وقالوا لا يجوز دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفي الوسيلة في مقام بيان
المحرمات بالسبب ما هذا لفظه والاختان معا سواء عقد عليهما عقدا مقارنا او عقد متابعة وعقد المتابعة يحرم على من عقد عليه
او لا فان دخل بالثانية فرق بينهما ولم يرجع الى الاولى الا بعد خروج الثانية من العدة ولا يجوز له ذلك الا بعد مفارقة الاولة
منه بالموت او بالطلاق فان طلقها رجعيا لم يجز له العقد على اخرى الا بعد خروجها من العدة وفي المراسم ومن طلق طلاقا يملك
فيه الرجعة واراد العقد على اخت المطلقة او كانت رابعة وعنده ثلث فلا يجوز له حتى تخرج من العدة وان طلق الطلاق البائن يحله
وفي الكافي الضرب الخامس المحرمات في حال دون حال الكافرة حتى تسلم وان اختلف جهات كفرها واخت المعقود عليها حتى تبين
حلتها بموت او ردة او لعان او طلاق بائن او تخرج عن عدة الرجعي واخت الامة الموطوءة حتى تخرج من الملك وفي المهذب
ومن طلق زوجته طلاقا رجعيا حرم عليه العقد على اختها حتى تنقضي عدتها الى ان قال وان كان عنده اربع زوجات فطلق
واحدة منهن طلاقا يملك فيه الرجعة حرم عليه العقد على الاخرى حتى تنقضي عدة المطلقة فان كان الطلاق ثلثا جاز له العقد على الاخرى
في الحال وفي الغنية واما من يحرم العقد عليهن في حال دون حال فاخت المعقود عليها بلا خلاف الى ان قال والخامسة حتى تنقضي
الاربع بما يوجب البينونة والمطلقة للعدة ثلثا او للسنة على ما بيناه حتى تنكح زوجا آخر وتبين منه وكذا الكل من زوجة والمعتدة من
الطلاق الرجعي حتى تخرج من عدتها كل هذا بلا خلاف وفي السرائر واذا طلق الرجل واحدة من الاربع طلاقا يملك فيه الرجعة
فلا يجوز له العقد على اخرى حتى تخرج تلك من العدة فان كان طلاقا لا يملك فيه الرجعة جاز له العقد على اخرى في الحال وفيه
ايضا ومتى عقد على امرأة ثم عقد على اختها او امها او بنتها فرق بينهما فان وطئها وجاءت بولد كان لاحقا به وروي انه
لا يقرب الى زوجته الاولى حتى تنقضي عدتها فان كانت المطلقة لا رجعة له عليها في تلك العدة بعد تلك التطليقة جاز له العقد
على اختها في الحال وكذا كل عدة لا رجعة للزوج على الزوجة فيها يجوز العقد على اخت المعتدة في الحال متمتعة كانت او مفسوخ
نكاحها او مطلقة او مبارات او مختلعة وفي الجامع وتحرم في حال دون حال الكافرة حتى تسلم والمرتدة وذات الزوج والمعتدة من زوج

عقد رجعة

عقد رجعة او بائنة على غيره من اياتها والمطلقة ثلثا في الحرة والثنتين في الامة على طلقها الى العدة وعلى غيره وبعد العدة عليه
حتى تنكح زوجا غيره ويدخل بها وتبين منه الى ان قال والجمع بين الاختين في نكاح غبطة او متعة نسبا او رضاعا او بوطي في الملك
فان جمع بينهما في العقد اختار ايتهما شاء فان عقد على واحدة ثم على اختها فالاولى حلال والاخرى حرام فرق بينهما ولم يقرب الاولى حتى
تخرج هذه من عدتها وكذلك في الام وبنتها واذا تمتع بامرأة ثم بانت منه بعد الدخول بها لم يتزوج اختها الا بعد انقضاء عدتها واذا
طلق زوجته طلاقا رجعيا لم يحل له التزويج باختها حتى تخرج عدتها ولو كانت رابعة وطلقها رجعيا لم يحل له الاخرى حتى تنقضي
العدة فان طلق بائنا حل له ذلك في المسلمين وكذا لو ماتت زوجته وفي الشرايع اذا طلق واحدة من الاربع حرم عليه العقد
على غيرها حتى تنقضي عدتها ان كان الطلاق رجعيا ولو كان بائنا جاز له العقد على اخرى في الحال وكذا الحكم في نكاح اخت الزوجة
على كراهية مع البينونة وفي النافع اذا طلق واحدة من الاربع حرم عليه ما زاد غبطة ودواما حتى تخرج المطلقة من العدة او تكون
المطلقة بائنة وكذا لو طلق امرأة واراد نكاح اختها وفي القواعد ولو طلق رجعيا حرمت الاخت حتى تخرج من العدة وفي التذكرة
لو طلق الاولى طلاقا بائنا بخلع او مبارات او فسخ جاز له نكاح الثانية لانه طلاق باين فجاز له العقد على اختها كما لو طلقها قبل الدخول
الى ان قال ولو كان الطلاق رجعيا لم يجز نكاح اختها ما لم تنقض عدتها لان الرجعية في حكم الزوجة وفي الارشاد لو طلق واحدة
من كمال العدد بائنا جاز له نكاح غيرها واختها في الحال على كراهية ولو كان رجعيا حرمت الاخرى والاخت الا بعد العدة وفي التبصرة
لو طلق احدى الاربع رجعيا لم يجز ان ينكح بدلها حتى تخرج من العدة ويجوز في البائن وفي اللمعة وشرحها اما الاخت للزوجة
فتحرم جمعا بينها وبينها لا عينا فلو فارق الاولى بموت او فسخ او طلاق باين وانقضت عدتها حلت الاخرى بعد از احاطه بعبارات مذكوره
ظاهر ميشود باينكه حكم نفيا او اثباتا اي عدم جواز عقد اخت مطلقه بطلاق رجعي در اثناى عده وجواز آن در غير طلاق رجعي محل
وفاق است ومستند في ذلك ما اوردناه مضافا الى ذلك النصوص الاتية فلا اشكال في المسئلة مطلب ثاني آنست يا بعد از آنكه
اخت مطلقه را در اثناى عده عقد نمود ميتواند معقوده ثانيه را مطلقه بطلاق خلع نمايد در اثناى عده او مطلقه اولى را عقد
نمايد جواب اينست كه چنين نميتواند نظر باينكه طلاق خلع باختيار اين شخص نيست بلكه در صورتي است كه كمال نفرت از جانب
زوجه بوده باشد وگاه هست ضعيفه هرگز راضي بطلاق نيست بلي هرگاه فرض شود كه شرط خلع متحقق باشد البته ميتواند پس
مقصود اين است كه اين كليت ندارد كه بتوان اين را حيله وتدبيري قرار داد در تزويج اخت مطلقه در اثناى عده او وهم چنين
است حال در طلاق بطريق مبارات اين نيز باختيار زوج نيست بلكه در صورت تحقق نفرت وكراهت از طرفين زوج وزوجه
اين نيز هرگاه فرض شود تحقق آن جواز آن نيز محل تامل نخواهد بود بلي طلقه ثلث تطليقات ممكن است يا بعض معقوده ثانيه
سه طلاق گفت دراينصورت تزويج اخت او در اثناى عده جايز است خواه طلقه اولى بوده باشد يا اخت ديگر او ولكن عود
بعقد طلقه ثالث طلاق مجوز نخواهد بود مگر بعد از تخلل محلل مطلب ثالث آنست كه آيا جايز است عقد اخت متمتع بها بعد از
انقضاي اجل متعه وقبل از انقضاي عده آن خواه عقد اخت در اثناى عده بطريق دوام بوده باشد يا انقطاع جواب اين مسئله
محل خلاف ما بين فقها است جماعتي از اعاظم فقهاء قدس الله ارواحهم حكم فرموده اند بعدم جواز آن منهم شيخنا الصدوق قال في المقنع
اذا تزوجت بامرأة متعة الى اجل مسمى فلما انقضى اجلها احببت ان تتزوج اختها فلا تحل لك حتى تنقضي عدتها ومنهم شيخ الطائفة
فان الظاهر منه في التهذيب والاستبصار والخلاف ذلك قال في التهذيب ومتى طلق الرجل امرأته طلاقا يملك رجعتها فيه فلا يجوز له العقد
على اختها ومتى طلقها طلاقا باينا او ماتت عنه او بانت منه باحد وجوه البينونة فلا بأس عليه بالعقد على اختها في الحال فاما المتعة
فقد روي فيها انه اذا انقضى اجلها فليس له ان يجمع باختها حتى تنقضي عدتها ويقرب منه ما ذكره في النهاية قال ومتى
طلق الرجل امرأة طلاقا يملك فيه الرجعة لم يجز له العقد على اختها حتى تنقضي عدتها فان كانت تطليقة باينة جاز له العقد على اختها

فالحال وقد روي في المتعة اذا انقضى اجلها انه لا يجوز له العقد على اختها في الحال وسمعت عبارته في الخلاف وستقف على كلامه في الاستبصار ومنهم صاحب الجامع قال لو تمتع بامراة ثم بانت منه بعد الدخول بها لم يتزوج اختها الا بعد انقضاء عدتها قال ايضا فيما بعد ذلك ويجوز ان يتمتع بامراة مرارا كثيرة واذا انقضى اجلها جاز له العقد عليها في عدتها ولا يجوز له العقد على اختها حتى تخرج عدتها ومنهم صاحب المدارك قال في شرحه على النافع قال المفيد في المقنعة فاما المتعة فقد روي فيها انه اذا انقضى اجلها فلا يجوز العقد على اختها حتى تخرج عدتها ومنهم صاحب الكفاية قال في شرحه على النافع قال المفيد في المقنعة فاما المتعة فقد روي فيها انه اذا انقضى اجلها فلا يجوز العقد على اختها الا بعد انقضاء عدتها واورد الشيخ في التهذيب روايتين او تحصل لما رواه في الصحيح عن الحسين بن سعيد قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا عليه السلام الى ان قال والعمل بهذه الرواية متجه لصحة سندها وسلامتها من المعارض ومنهم صاحب الوسائل فانه صرح بذلك في مواضع من رسائله منها ما ذكره بقوله باب من تمتع بامراة لم تحل له اختها حتى تنقضي عدتها وكذا المتعة اذا انقضت عدتها ويجوز في العدة من الطلاق البائن ومن الوفاة ومنهم صاحب الكفاية قال واذا انقضى اجل المتعة فلا يجوز العقد على اخت المتمتع بها حتى تنقضي العدة عملا بالنص الصحيح والمستند في ذلك مضافا الى الاستصحاب نصوص معتبرة منها ما رواه ثقة الاسلام في باب الجمع بين الاختين من نكاح الكافي عن الحسين بن سعيد انه قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن عليه السلام جعلت فداك الرجل يتزوج المراة متعة الى اجل مسمى فينقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها من قبل ان تنقضي عدتها فكتب لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها ولا يخفى ان رواية ثقة الاسلام عن الحسين بن سعيد من غير واسطة غير ثابتة على المعهود وروايته عنه بواسطتين محمد بن يحيى واحمد بن محمد بن عيسى فقد مشى هنا على غير عادته من ضبط الواسطة او الصا انه ما ذكره قبل ذلك بقليل لكن الظاهر انه اخذه من كتاب الحسين بن سعيد الثابت لديه انه من كتابه فحمل الواسطة على تسليمه غير مضر بالحكم بصحة حديثه ومنها ما رواه ثقة الاسلام في الباب المذكور ايضا عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسمعيل بن مرار عن يونس قال قرات كتاب رجل الى ابي الحسن عليه السلام جعلت فداك الى اخر الحديث المذكور وروى شيخ الطائفة في يب عن ثقة الاسلام قال فاما المتعة فقد روي فيها انه اذا انقضى اجلها فلا يجوز العقد على اختها الا بعد انقضاء عدتها روى ذلك محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسمعيل بن مرار عن يونس قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن عليه السلام وروى الحسين بن سعيد ايضا قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا عليه السلام جعلت فداك الرجل يتزوج المراة متعة الى اجل مسمى فينقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها قبل ان تنقضي عدتها فكتب لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها ولو قد عهد اللفظ وروى ثقة الاسلام من غير تغيير اصلا الا في ذكر الرضا بعد ذكر ابي الحسن عليه السلام في الثاني مع عدم ذكره في غالب نسخ الكافي وعلى هذا فما في الوسائل والكافي من اسنادها الى الحسين بن سعيد الى اخر التهذيب محمول على ما ستقف عليه من توضيح الحال بسند صحيح ما في الكافي ويب والاستبصار ثم الاشارة الى الامام فنقول الموجود في الكافي علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسمعيل بن مرار عن يونس قال قرات كتاب رجل الى ابي الحسن عليه السلام وروى الحسين بن سعيد انه قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا عليه السلام جعلت فداك الرجل يتزوج المراة متعة الى اجل مسمى فينقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها من قبل ان تنقضي عدتها فكتب لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها انتهى بعين ما في الكافي وقد علمت ما في يب خلا عنه وفي الاستبصار فاما ما رواه محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسمعيل بن مرار عن يونس قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا عليه السلام وروى الحسين بن سعيد ايضا قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا عليه السلام جعلت فداك الرجل يتزوج المراة متعة الى اجل مسمى فينقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها قبل ان تنقضي عدتها فكتب لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها فالوجه في هذا الخبر احد شيئين احدهما ان يونس والحسين بن سعيد لم يرويا عن امام معصوم ولا عمن رواه

عن الامام

عن امام وانما قال اوجد في كتاب رجل وليس كل ما يوجد في الكتب يكون صحيحا ولو سلم لجاز لنا ان نخصه بالمتعة دون عقد الدوام انتهى ما في الاستبصار ولا يخفى عليك ان الظاهر مما في يب والاستبصار ان المحكي عن يونس والحسين بن سعيد كليهما حكاه شيخ الطائفة عن الكافي فما في الوسائل والوافي غير جيد لكن الموجود في اكثر نسخ الكافي لا ياء عن تخلو عن ذكر الحسين بن سعيد فان الموجود في اكثر نسخه هكذا علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسمعيل بن مرار عن يونس قال قرات كتاب رجل الى ابي الحسن عليه السلام جعلت فداك الرجل يتزوج المراة متعة الى اجل مسمى فينقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها من قبل ان تنقضي عدتها فكتب لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها فما في الوسائل والوافي مبني عليه لكن الظاهر ان ما في اكثر النسخ الكافي مبني على السقط سقط من قلم الناسخ ما كان بعد ابي الحسن الاول الى قوله الى ابي الحسن عليه السلام وما كان بعد رجل في قوله في كتاب رجل في الاول المتحول الى كتاب رجل في الثاني فسرى النقصان الى سائر النسخ لانتساخهما منه والدليل على ذلك وجداني بعض النسخ كاتبها عليه لوضوح اولوية الحمل على النقصان فيما اذا دار الامر بينه وبين الزيادة ولان التهذيب والاستبصار يرشد اليه كما لا يخفى على المتامل ومنها ما رواه في باب المتعة من نكاح الفقيه باسناده الى القسم بن محمد الجوهري عن علي بن ابي حمزة قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن عليه السلام رجل تزوج بامراة متعة الى اجل مسمى فاذا انقضى الاجل بينهما هل يحل له ان يتزوج باختها قال لا يحل له حتى تنقضي عدتها ثم قال لا اقول ان المكاتبة المذكورة لكونها من الخبر بالحسين بن سعيد يكون صحيحة ومما اخبر به يونس بن عبد الرحمن يكون معتبرة لاشتمال السند على اسمعيل بن مرار الذي يكون حديثه معتبرا عندي ولكونها مما اخبر به علي بن ابي حمزة يكون موثقة وهي في غاية الوثوق لما نقلها المشايخ الثلاثة قدس الله ارواحهم ثم مر تلقيهم بالقبول لايرادهم اياها في الكافي والفقيه ويب فهي صريحة في عدم جواز عقد الاخت المتمتع بها قبل انقضاء عدتها وقد افتى بمضمونها شيخنا الصدوق في المقنع والكليني على ما حكاه العلامة في المختلف عنه وصاحب الجامع وصاحب المدارك وشيخنا الحر العاملي وصاحب الكفاية وهو الظاهر من ثقة الاسلام لايرادها في الكافي وشيخنا الصدوق في الفقيه لذلك وقد تقدم ما قاله وشيخ الطائفة على ما عرفت وهو الظاهر منه في الخلاف فلا اختصاص بالرواية المتقدمة ولعل الظاهر من المقنعة والوسيلة والمراسم والكافي والغنية والشرايع والنافع والقواعد والارشاد والتبصرة واللمعة وشرحها جوازه بناء على ان المستفاد منها ان جواز العقد على اخت المراة في اثناء العدة انما هو اذا كان للزوج عليها رجعة فيها واما البائنات منهن لم يكن له عليها رجعة فيها فيجوز العقد على اختها قبل انقضاء عدتها ومما نحن فيه من هذا القبيل القطع بانه بعد انقضاء اجل المتعة لا يجوز له الرجوع عليها الا بعقد جديد وهو المصرح به في المهذب والسرائر والتحرير والمختلف قال في المهذب اذا انقضى اجل الزوجة المتمتع بها جاز العقد على اختها في الحال وقبل انقضاء عدتها وقد روي ان ذلك لا يجوز حتى تنقضي العدة وهو احوط وفي السرائر فان كانت المطلقة لا رجعة له عليها في تلك العدة بعد تلك التطليقة جاز له العقد على اختها في الحال وكذلك كل عدة لا رجعة للزوج على الزوجة يجوز له العقد على الاخت في العدة في الحال متمتعة كانت او مفسوخا نكاحها او مطلقة او مباراة او مختلعة وقد روي في المتعة اذا انقضى اجلها انه لا يجوز العقد على اختها حتى تنقضي عدتها وهذه رواية شاذة مخالفة لاصول المذهب لا يلتفت اليها وفي التحرير يجوز ان يعقد على المراة عقد المتعة مرات كثيرة بعد اخرى اذا خرج مدة العقد الاول وان لم يخرج بعد من العدة وكذا يجوز في المتعة ان يعقد على اختها بعد الاجل قبل خروج العدة ولا يجوز لغيره العقد عليها الا بعد خروج عدتها وفي المختلف يجوز العقد بعد انقضاء اجل المتعة التزويج باختها وان لم ينقض عدتها على الاشهر بين علمائنا وقال الصدوق اذا انقضى اجلها الى اخره لنا انها بائنة ثم قال ونمنع الكبرى لنا انه فرقة باين فاشبهت المطلقة ثلثا وغيرها من البوائن ولا تحل الحرمة عليها بعقد سابقه فساغ التزويج بالاخت كالنكاح الدائم والمستند في ذلك الكتاب والسنة اما الكتاب فالايات الظاهرة

قوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم بناء على ان الاشارة الى المدلول عليه بقوله تعالى حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات الاخ وبنات الاخت وامهاتكم اللاتي ارضعنكم واخواتكم من الرضاعة وامهات نسائكم وربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن فان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم وحلائل ابنائكم الذين من اصلابكم وان تجمعوا بين الاختين الا ما قد سلف ان الله كان غفورا رحيما والمحصنات من النساء الا ما ملكت ايمانكم كتاب الله عليكم واحل لكم ما وراء ذلكم ان تبتغوا باموالكم بناء على ان اخت المتمتع بها مغايرة لما اشتملت عليه الاية الشريفة فيسوغ التزويج بها ولو قبل انقضاء العدة اما الصغرى فغير مفتقرة الى البيان واما الكبرى فلعموم قوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم واما السنة فمنها الصحيح المروي في باب المختلعة والمباراة من طلاق الكافي عن ابي بصير يعني المرادي عن ابي عبد الله ع قال سالته عن رجل اختلعت منه امرأته ايحل له ان يخطب اختها من قبل ان تنقضي عدة المختلعة قال نعم قد برئت عصمتها وليس له عليها رجعة والصحيح المروي في باب الجمع بين الاختين من نكاح الكافي عن الحلبي عن ابي عبد الله ع في رجل طلق امرأته او اختلعت او بارئت اله ان يتزوج باختها قال فقال اذا برئت عصمتها ولم يكن له عليها رجعة فله ان يخطب اختها ومنها الصحيح المروي في الباب المذكور عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن الفضل عن ابي الصباح الكناني عن ابي عبد الله ع قال سالته عن رجل اختلعت منه امرأته ايحل له ان يخطب اختها قبل ان تنقضي عدتها فقال اذا برئت عصمتها ولم يكن له رجعة فقد حل له ان يخطب اختها رواه عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن اسمعيل بن بزيع الى اخره وجه الاستدلال من وجوه الاول ان التفرقة في النصوص المذكورة بين المطلقة بالطلاق الرجعي والباين في الحكم بعدم جواز العقد على اختها في اثناء العدة في الاولى وبجوازه في الثانية يرشد الى ان المناط في الجواز انما هو البينونة وهي متحققة في المتعة بعد انقضاء الاجل ايضا فينبغي الحكم بجواز العقد على اختها ولو في اثناء العدة والثاني ان قوله او بانت في كلام السائل في صحيحة الحلبي عطف على طلق في قوله في رجل طلق فهو مقابل له بالطلاق يرشد الى ان المراد البينونة هو البينونة التي في غير الطلاق فالاطلاق يشمل ما نحن فيه ايضا والثالث هو ان قوله ع في النصوص المذكورة وليس له عليها رجعة ونحوه في قوة التعليل فالمستفاد منه قاعدة كلية اي كل امرأة بانت من زوجها ولم يكن له عليها رجعة يجوز له العقد على اختها في اثناء العدة فيشمل محل الكلام وغيره كما لا يخفى والجواب اما عن الاية الشريفة فنقول ان العموم فيها وان كان مسلما لكن باعتبار الاشخاص لا باعتبار الاحوال ايضا وتوضيح الحال في ذلك يستدعي ان يقال ان المقصود من قوله تعالى حرمت عليكم امهاتكم الى قوله واحل لكم ما وراء ذلكم اثبات التحريم على وجه التابيد اي حرمت عليكم امهاتكم على وجه الدوام والتابيد وهكذا الحال في البنات والاخوات والعمات والخالات وبنات الاخ وبنات الاخت وامهات النساء ولهذا قيد الحكم في الربيبة بقوله تعالى وربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن بناء على ان قوله من نسائكم قيد لقوله تعالى وربائبكم اي كون الربيبة محرمة عليكم على وجه الدوام والتابيد انما هو اذا كانت الربيبة من النساء اللاتي دخلتم بهن واثبات التحريم في الجملة لم يكن محتاجا الى ذكر القيد فعلى هذا يكون المقصود من قوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم اي ما عدا المذكورات يجوز لكم العقد عليهن في الجملة اي عند خلوهن من موانع النكاح فيندرج تحته ذوات البعول وذوات العدد وغيرهن فالحاصل ان المذكورات لا يتطرق اليهن احتمال جواز العقد بخلاف غيرها كذوات البعول فانها يتطرق اليهن احتمال جواز العقد بخلاف غيرها كذوات البعول فانها يتطرق اليهن تحليل العقد فيها اذا طلقت وخرجت من العدة فلا اصل هذا اقول ان مقتضى الاية الشريفة ان اخت المتمتع بها ممن يسوغ العقد عليها في الجملة فنقول انه فيما اذا خرجت اختها من العدة الا ترى انه لا يمكن لاحد ان يقول ان الاية دلت على جواز العقد على اخت المتمتع بها مع كونها ذات بعل لمكان بالاضافة الى ما نحن فيه من العموم في الاية الشريفة بالاضافة الى الذوات لا بالاضافة الى الاحوال ايضا كما لا يخفى على المتامل فالمتمسك بالاية الشريفة في اثبات الجواز في

المتمتع بها

المتمتع بها غير مقرون بالصواب والصحة كما لا يخفى على ذي فطنة ودراية وعند الجهاد الشكر والمنة واما عن الوجه الاول من الاوجه المذكورة فنقول ان المناط مستنبط فهو من القياس الفاسد الاساس فلم لا يجوز ان يكون هناك خصوصية تكون مقتضية لذلك فلاجل انتفائها في محل الكلام لا يمكن الحكم بالاشتراك فلا يمكن التعدي عن مورد النص واما عن الوجه الثاني فنقول ان الضمير في بانت عايد الى امرأته في قوله في رجل طلق امرأته والمتبادر من قولك هذه المرأة امرأة فلان هو الدوام فلا يمكن التمسك به في اثبات الحكم في الانقطاع واما عن الوجه الثالث فنقول ان الضمير في قوله ع فله ان يخطب اختها عايد الى امرأته في قوله في رجل طلق امرأته وقد عرفت ان المتبادر من هذا اللفظ المعقودة بالعقد الدوام فالمدلول عليه بهذا الكلام ان المقصود بالعقد الدائمي التي بانت من زوجها سواء كانت البينونة بالطلاق او الخلع او الفسخ يجوز لزوجها تزويج اختها في اثناء العدة واين ذلك من الدلالة على تزويج اخت المتمتع بها قبل انقضاء عدتها فالنصوص الصريحة الدالة على عدم حلية عقد اخت المتمتع بها في اثناء عدتها سالمة عما يصلح للمعارضة فيجب المصير الى مقتضاها ومما ذكرنا ظهر الحال في صحيحة ابي بصير المرادي لوضوح ان الضمير في اختها في كلام السائل عائد الى امرأته في قوله اختلعت منه امرأته وقد عرفت في ذلك من ان المتبادر من هذا اللفظ المضاف الى الرجل هو المعقودة بالعقد الدائمي فالسؤال في قوة ان يقال هل يجوز للرجل ان يخطب اخت امرأته المعقودة بالعقد الدائمي بعدما اذا اختلعت منه فعلى هذا يكون جوابه عليه السلام بنعم في قوة ان يقال يجوز له العقد على اخت الزوجة المختلعة قبل انقضاء عدتها واين ذلك من الدلالة على الجواز في محل الكلام ان قلت ان ذلك كله انما يتجه اذا لم يوجد قوله ع وليس له عليها رجعة كما في صحيحة المرادي ولم يكن له عليها رجعة في صحيحة الحلبي ولم يكن له عليها رجعة كما في صحيحة الكناني واما معه فلا لكونه في قوة التعليل كانه ع قال لانه ليس له عليها رجعة قلت لنا فرق بين التصريح بالعلية في كلام المعصوم وبين ما يستنبط منه العلية اي ذكر ع حكم الموضوع مخصص ثم اورد بعده كلاما يظهر منه ان مقصوده ع هو التنبيه على علة ذلك الحكم ويكون ذلك الكلام مما يرتبط بذلك الموضوع فح يكون يمكن التعدي من ذلك الموضوع الى ما شاركه في افراده بل لعله لاقتضاء العلية لذلك واما التعدي منه الى ما شاركه في الجنس او النوع فمشكل بل غير ممكن لعدم ظهور مقتضيه لا نرى بكون التعدي من مورد النص مع عدم ظهور مسوغ توضيح الحال في ايراد المرام يستدعي ان يقال انه قد وقع السؤال في صحيحة المرادي عن تزويج الرجل باخت امرأته المختلعة قبل انقضاء عدتها فاجاب ع بالجواز بقوله نعم وعقبه بقوله قد برئت عصمتها وليس له عليها رجعة والظاهر ان المراد من برأة عصمتها هو انقطاع الزوجية لكن هذا الانقطاع قد يكون منزلة لا كما اذا جاز للزوج الرجوع وقد يكون لا كما اذا لم يجز للزوج الرجوع اليها فالمدلول عليها عليه بهذا الكلام هو ان العلة في جواز التزويج باخت امرأتها المختلعة قبل انقضاء عدتها انقطاع علاقة نكاحها وعدم امكان رجوع الزوج اليها فالعلة المستفادة من العلية هو انقطاع علاقة النكاح من الزوجة الا وعدم امكان الرجوع اليها فيتحصل من ذلك ان كل امرأة دائمية اذا انقطعت عنها علاقة النكاح ولم يجز للزوج الرجوع اليها يجوز له التزويج باختها في اثناء عدتها كالمختلعة والمبارات والمطلقة بثلث تطليقات والمفسوخ عقدها فقد تعدينا عن مورد السؤال وهو الزوجة الدائمية المختلعة الى ما شاركها في صنفها من المبارات والمطلقة ثلثا والمفسوخ عقدها لقوله ع قد برئت عصمتها وليس له عليها رجعة الدالة على ان العلة في جواز تزويج الرجل باخت زوجتها الدائمية هو الامران المذكوران وهما متحققان في المبارات والمطلقة بثلث تطليقات والمفسوخ عقدها واما المتمتع بها بعد انقضاء اجلها فهي وان تحقق فيها الامران ايضا لكن لما كان المذكوران في كلامه ع ضميرين عايدين الى الزوجة الدائمية احتمل ان يكون انقطاع العلاقة في الدوام له مدخلية في ذلك فلا يطمئن النفس في التعدي عن مورد النص اليها لانتفاء الاطمينان في وجود المقتضي لذلك بخلاف ما لو كان التعليل صريحا في كلامه بان يقول نعم لانه ليس له عليها رجعة فان الضمير فيه وان كان عايدا الى الزوجة

الدائمة لكن المدلول العرفي من هذا الكلام هو ان العلة عدم التسلط على الرجوع فيتعدى الى المتمتع بها ايضا لذلك كما في
قول الطبيب للمريض لا تشرب الخل لانه حامض فان المدلول العرفي هو المنع عن شرب كل ما هو حامض وان كان الضمير في انه
لانه حامض عايدا الى الخل المذكور اولا والحاصل هو ان ايجاد التفرقة في ذكر علة الحكم بين التصريح بالعلة وعدمه على القول بحجية
منصوص العلة فيتعدى في الاول الى كل ما يوجد فيه العلة ولو في غير النوع بخلاف الثاني ثم على فرض تسليم انتفاء التفرقة نقول ان
ذلك في نحو منصوص العلة الدالة انما هو بعنوان العموم ومعلوم ان حجية الادلة العامة مشروطة بانتفاء المخصص والمخصص
فيما نحن فيه موجود وهو النصوص المذكورة الصريحة في عدم جواز التزويج باخت المتمتع بها في اثناء عدتها فيخصص عموم التعليل
على فرض تسليمه لغير المتمتع بها ان قيل ان العموم لاعتضاده بالاشتهار بين الاصحاب مترجح قال في المختلف يجوز للرجل بعد
انقضاء اجل المتعة التزويج باختها وان لم ينقض عدتها على الاشهر الاظهر بين علمائنا قلنا ان هذه الدعوى وان صدرت
من العلامة في المختلف لكنها استنباطية لانا لم نجد من صرح بجواز ذلك قبله عدا ابن البراج وابن ادريس بل المصرح بعدم الجواز
قبله اكثر من المصرح بجوازه لما عرفت من المصرح بعدم الجواز قبله هو شيخنا الصدوق والكليني وصاحب الجامع وقد عرفت انه
الظ من شيخ الطائفة في يب والاستبصار بل هو الظ من ثقة الاسلام في الكافي لانه اورد الرواية المانعة عن عقد اخت المتمتع بها
في اثناء العدة ثم اورد رواية ابي الصباح الكناني الدالة على الجواز في اخت المختلعة متصلا بالاول ومعلوم ان الظ من هذا النحو من
الترتيب ارتضاء صاحب الكتاب بمضمون الخبرين كما لا يخفى على المتتبع فقد استبان من ذلك ان النصوص المانعة قد افتى بها كل
المشايخ العظام اما ثقة الاسلام فلما عرفته واما شيخنا الصدوق فلما حكيت من الفتوى بمضمونها في المقنع وايراده رواية علي بن ابي حمزة
في الفقيه مع انه قال في اوله ما قال واما شيخ الطائفة فلما عرفته فمن ذلك تبين ان ما صدر من ابن ادريس من نسبة الرواية
الى الشذوذ كلام صدر من غير تامل لظهور الاعتناء به فنقول ان القول بالمنع هو الظ من ثقة الاسلام في الكافي والصدوق في الفقيه
وشيخ الطائفة في يب والاستبصار والمصرح به في المقنع والجامع والمحكي عن الكيدري فمن اين صار القول بالجواز مشهورا بين
الاصحاب والظ ان الداعي لدعوى الاشتهار ملاحظة ما صرحوا به في المطلقة بطلاق البائن من جواز العقد للمطلق باخت
المطلقة قبل انقضاء عدتها فيتوهم من ذلك جوازه في اخت المتمتع بها في اثناء العدة لتحقق البينونة وعدم جواز الرجوع بل بطريق
اولى لكنك قد علمت الحال في ذلك مما اشير عليه ومما يرشدك الى صحة ما نبهنا عليه ملاحظة كلام الشيخ الطايفة في يب قال
ومتى طلق الرجل امرأته طلاقا يملك رجعتها فيه فلا يجوز له العقد على اختها ومتى طلقها طلاقا بائنا او بانت منه او بانت منه باحد
وجوه البينونة فلا باس عليه بالعقد على اختها في الحال ثم استدل لذلك بصحيحة الحلبي وموثقة ابي الصباح الكناني
ثم قال فاما المتعة فقد روي فيها انه اذا انقضى اجلها فلا يجوز له العقد على اختها الا بعد انقضاء عدتها الى اخر ما سلف منه ومن
هذا الكلام يظهر انه ينكر الاولوية ويحذو المناط في المقامين كما هو في الواقع وان كانتا متماثلتين في بادي النظر والظاهر ان
الداعي لعدم تعرض من تاخر عن شيخ الطائفة للمسئلة هو الاشكال فيها حيث ان الحكم من جواز العقد على اخت المطلقة بالطلاق البائن
في اثناء العدة مسلم دون المطلقة بالطلاق الرجعي فيتوهم من ذلك ثبوته في اخت المتمتع بها في اثنائها هذا قبل ملاحظة النصوص
المانعة واما بعد الالتفات الى النصوص المصرحة بعدم الجواز في اخت المتمتع بها فيشكل الامر في النظر سيما بعد ملاحظة ما سلكنا
من شيخ الطائفة مما سمعته انفا والظ ان هذا هو الحق الداعي لعدم تعرضهم للمسئلة فمن اين يعلم ان الحكم بالجواز هو الاشهر بين
علمائنا مع ما علمت مما اسلفناه فالمختار عدم الجواز وفاقا لما يظهر من الكافي والفقيه وفي يب والاستبصار والمصرح به في المقنع
والجامع وشرح النافع لصاحب المدارك والوسائل والكفاية والمحكي عن الكيدري خلافا للمهذب والسرائر والمختلف والتحرير
فنسبة المنع الى الاكثر اقرب بالصواب من نسبة الجواز اليهم وان كنت في ريب مما تلوناه عليك فاستمع لما نتلو عليك فنقول ان الحكم

بكون جواز العقد على اخت المتمتع بها في اثناء عدتها مشهورا بين علمائنا اما مستند الى تصريحهم به او مستنبط من باب الاستنباط
وكلاهما غير تام اما الاول فلما علمت من ان المصرح به قبل العلامة غير ظاهر عدا ابن البراج وابن ادريس واما الثاني
فلعدم الظهور ما استنبط ذلك منه من كلماتهم عدا ما صرحوا به من جواز العقد على اخت المطلقة بالطلاق البائن قبل انقضاء
عدتها لعدم الفرق بين المطلقة بالطلاق البائن والمتمتع بها بعد انقضاء اجلها فمن صرح بجواز العقد على اخت المطلقة بالطلاق
البائن قبل انقضاء العدة نقول بجوازه على اخت المتمتع بها قبل انقضائها ومعلوم ان الحكم في الاولى مشهور بل لم يظهر فيها
خلاف مخالف فيكون الامر في الثانية كذلك وهو غير تام لان الحكم بجواز العقد على اخت المطلقة بطلاق البائن قبل انقضاء العدة
كما صدر ممن صدر منه الحكم بجواز العقد على اخت المتمتع بها قبل انقضاء عدتها كابن البراج وابن ادريس كذا صدر ممن قضى
بعدم جوازه على اخت المتمتع بها الا بعد انقضاء عدتها كالشيخ الصدوق في المقنع وشيخنا يحيى بن سعيد في الجامع وغيرهما قال
في المقنع اما المختلعة فلا يكون الا من قبل المراة الى ان قال فاذا قالت هذا لزوجها فقد حل له ما اخذ منها وان كان اكثر مما اعطاها
من الصداق وقد بانت منه وحلت للازواج بعد انقضاء عدتها وحل له ان يتزوج اختها من ساعته مع انك قد علمت انه قال
اذا تزوجت امراة متعة الى اجل مسمى فلما انقضى اجلها احببت ان تتزوج اختها فلا تحل لك حتى تنقضي عدتها وقال في الجامع
ونحوه في حال دون حال الكافر الى ان قال والجمع بين الاختين في نكاح غبطة او متعة نسبا ورضاعا الى ان قال واذا طلق
زوجته طلاقا رجعيا لم يحل له التزويج باختها حتى تخرج عدتها ولو كانت رابعة طلقها رجعيا لم تحل له الاخرى حتى تنقضي العدة
فان طلق بائنا حل له ذلك في المسئلتين وكذا لو بانت زوجته مع التصريح قبله متصلا به اذا تمتع بامراة ثم بانت منه بعد الدخول
بها لم يتزوج اختها الا بعد انقضاء عدتها وهكذا الحال في ثقة الاسلام فانك قد عرفت انه اورد اولا الرواية الدالة على عدم
حلية العقد على اخت المتمتع بها الا بعد انقضاء عدتها ثم اورد الرواية لابي الصباح الدالة على جواز ذلك في اخت المطلقة بالطلاق
البائن متصلا بالاول ثم نقول ان الشيخ الطائفة قد صدر منه كلام في يب والنهاية والاستبصار والمبسوط وان اورد الجميع
في المباحث السالفة لكنا اعدناها هنا احكاما للالزام قال في يب ومتى طلق الرجل امراته طلاقا يملك رجعتها فيه فلا يجوز له العقد
على اختها ومتى طلقها طلاقا بائنا او بانت منه او بانت منه باحد وجوه البينونة فلا باس عليه بالعقد على اختها في الحال فاما
المتعة فقد روي فيها انه اذا انقضى اجلها فلا يجوز له العقد على اختها الا بعد انقضاء عدتها وقريب منه ما في النهاية وفي الاستبصار
باب انه اذا طلق الرجل امراته تطليقة واحدة بائنة جاز له العقد على اختها في الحال الى ان قال فاما ما رواه محمد بن يعقوب عن
علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسمعيل بن مرار عن يونس قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا ع ورواه الحسين بن سعيد
ايضا قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا ع جعلت فداك الرجل يتزوج المراة متعة الى اجل مسمى فينقضي الاجل
بينهما هل له ان ينكح اختها قبل ان تنقضي عدتها فكتب لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها فالوجه في هذا الخبر احد شيئين
احدهما ان الحسين بن سعيد ويونس لم يرويا عن امام معصوم والائمة رووه عن امام وانما قالا وجدنا في كتاب رجل وليس كلما
يوجد في الكتب يكون صحيحا ولو سلم لجاز لنا ان نخصه بالمتعة دون عقد الدوام وقال في المبسوط وان كان الطلاق بائنا او
خلعا او فسخا جاز له العقد على اختها الى اخر ما سلف فنقول انه قد صرح في غير المبسوط من الكتب الثلثة المذكورة بكلام يدل على
مغايرة اخت المتمتع بها لاخت المطلقة بطلاق بائن فمن اين يمكن ان يدعى ان مراده في المبسوط ان اخت المتمتع بها مماثلة لاخت
المطلقة بالطلاق البائن فيما ذكر مع ما علمت من الكتب المذكورة بل نقول ان الظن القوي حاصل بانه لو كان مراده المماثلة لنبه
عليه لئلا يذهب الوهم الى ما دلت عليه النصوص السالفة ومما ذكر يظهر الحال في كلمات من تاخر عن شيخ الطائفة فان
من لاحظ كلام الشيخ في يب وكان فهمه ان اخت المتمتع بها مماثلة لاخت المطلقة بالطلاق البائن فيما ذكر نبه على ذلك والظ

ان سكوتهم عن التصريح بالجواز والعدم انما هو للتخيير في ذلك بناء على ان ثبوت الحكم في المطلقة بالطلاق البائن برشد الى ثبوته
في اخت المتمتع بها والالتفات الى النصوص المصرحة بخلافه يوجب خلاف ما يجب علم التخيير في المسئلة فليكن الاعلى ذلك فنقول
قد علم مما ذكر ان المطلقة بالطلاق البائن كالمختلعة والمبارات والمطلقة بثلث تطليقات والمراة التي فسخ عقدها يجوز
للزوج التزويج باختها قبل انقضاء عدتها كما ان المطلقة بالطلاق الرجعي لا يجوز له ذلك الا بعد انقضاء عدتها وهذا مما
لا كلام فيه وانما الكلام في هذا المقام في امرين ينبغي التنبيه عليهما الاول ان ما ذكر من عدم جواز العقد على اخت المطلقة
بالطلاق الرجعي هل يكون مختصا بما اذا لم يسقط حق رجوعه اولا بل يعم صورة الاسقاط ايضا بالمصالحة وغيرها اشكال من
انه بعد الاسقاط يصدق انه ممن لا يجوز له الرجوع اليها وكل من لا يجوز له الرجوع اليها يجوز له العقد على اختها قبل انقضاء عدتها
اما الصغرى فلان المفروض انه اسقط حق رجوعه اليها واما الكبرى فللعموم في قولهم فلم يكن له عليها رجعة ومن انه يصدق عليها
انها مطلقة بالطلاق الرجعي وكل من كان كذلك لا يجوز العقد على اختها قبل انقضاء عدتها اما الصغرى فظاهرة واما الكبرى
فلانها الظاهر من كلمات الاصحاب والمختار هو الثاني والجواب عن وجه الاشكال هو انه قبل اسقاط حق الرجعة كان له عليها
رجعة قطعا فلا يكون مندرجة تحت قولهم لم يكن له عليها رجعة لوضوح ان كلمة لم يقلب المضارع ماضيا والحاصل ان جواز
خطبة العقد على الاخت في قولهم فلا ان يخطب اختها معلق بقولهم ان برئت عصمتها ولم يكن له عليها رجعة فالحكم بالجواز معلق
بامرين الظاهر ان الثاني قيد للاول ومقتضى تعليق الحكم على الشرط انتفاؤه عند انتفاء الشرط فمقتضاها انتفاء جواز العقد على
اخت المطلقة في اثناء العدة فيما اذا برئت عصمتها وكان له عليها رجعة وما نحن فيه كذلك وان اسقط حق الرجوع فيما بعد باسقاط
ومنه يظهر الحال في ذيل صحيحة ابي بصير المرادي قد برئت عصمتها وليس له عليها رجعة الثاني قد علمت ان المطلقة المختلعة يجوز
لمطلقها الزوج العقد على اختها ولو في اثناء عدتها وانما الكلام في هذا المقام في ان ذلك مختص بما اذا لم ترجع المطلقة عن البذل اولا
بل يعم ولو فيما اذا رجعت عن بذلها فيه اشكال من انه بعد رجوعها عن بذلها يجوز للزوج الرجوع اليها فاذا جاز للزوج الرجوع اليها
لم يجز له العقد على اختها لكون المطلقة حينئذ بمنزلة زوجته ومن قولهم في صحيحة المرادي قد برئت عصمتها وليس له عليها رجعة
بناء على ما عرفت من كون قولهم وليس له الى آخره فيه احتمالا لكونه في قوة ان يقال يجوز العقد على اخت المختلعة لانها برئت
عصمتها في الحالة التي ليس له عليها رجعة ومعلوم انه بعد رجوعها عن البذل يجوز رجوعه اليها حين يصدق عليها انه طلقت في
تلك الحالة فينبغي الحكم بجواز العقد على الاخت قبل انقضاء العدة ولو مع جواز رجوعه اليها وايضا انها مطلقة بالطلاق الخلعي
وكل مطلقة كذلك يجوز لزوجها العقد على اختها في العدة واما الصغرى فلوضوح ان الرجوع عن البذل لا يخرج الطلاق
عن كونه خلعا واما الكبرى فلعدم التفصيل في النص وكلمات الاصحاب ولترك الاستفصال في النصوص المعتبرة السابقة
والمختار هو الاول وفاقا للعلامة في القواعد قال الرابع للمختلعة ما لم ترجع في البذل فان رجعت في العدة انقلب رجعيا يجوز
للزوج الرجوع في البضع وهل يتبعه وجوب الانفاق وتحريم الرابعة والاخت والاقرب ذلك والجواب عما ذكر في الثاني اما
عن قولهم قد برئت عصمتها وليس له عليها رجعة فلانه ليس المراد منه ان يتحقق براءة العصمة وعدم جواز الرجعة في وقت يكفي
في جواز العقد على الاخت في اثناء العدة بل المراد انه لا يلزم فيما اذا طلقت المراة بطريق الخلع ثم عقد عليها ثم طلقها بالطلاق
الرجعي ان يحكم بجواز العقد على الاخت في اثناء العدة بل المراد ان جواز العقد على اخت المطلقة قبل انقضاء عدتها مشروط
ببراءة عصمتها وعدم جواز الرجوع اليها فلا يجوز التزويج على الاخت لانتفاء شرطه وهو الظ ومنه يظهر الجواب عن الثاني
لما علم مما ذكرناه من منع العموم في الكبرى وكذا الحال في التمسك بترك الاستفصال اذ مقتضى قولهم ما نبهنا عليه فهو عين
التفصيل **سؤال** هند در عده وفات زيد از وكيل عمرو در ضمن عقد لازم كه بعد از انقضاء عده او را بعقد عمرو در آورد

بصداق

بصداق معين وقبل از انقضاى عده پشيمان شد از توكيل وزيد نظر بوكالت از جانب هند كه در ضمن عقد لازم وكيل شده
بود او را اختيار عزل نداشت اعتنا بندامت موكله ننموده و بعد انقضاى وكالت هند را بعد از انقضاى عده بعقد عمرو در
آورده آيا در اين صورت عقد نكاح صحيح است يا نه **جواب** مستفاد از كلمات اصحاب قدس الله ارواحهم آنست كه چنين
وكالت صحيح نيست نظر باينكه مدلول عليه كلمات اصحاب اين است كه توكيل در صورتى معتبر هست كه در زمان تحقق وكالت
موكل متمكن بوده باشد شرعا از مباشرت ان امر قال العلامة في القواعد والرابع في متعلق الوكالة وشرطه ثلثة الاول ان
يكون مملوكا للموكل فلو وكله على طلاق زوجة سينكحها او عتق عبد سيملكه او بيع ثوب سيشتريه لم يصح وفي الارشاد انما
يثبت به الوكالة بشرطين ان يكون مملوكا للموكل وقبوله النيابة فلو وكله في طلاق زوجة سينكحها او عتق عبد سيشتريه لم
يصح وفي التحرير وشرطه ان يكون مملوكا للموكل فلو وكله في طلاق امراة ينكحها او بيع عبد يشتريه لم يجز وفي التذكرة النظر الاول
ان يكون مملوكا للموكل يشترط فيما يتعلق الوكالة به ان يكون مملوكا للموكل فلو وكله في طلاق زوجة سينكحها او بيع عبد سيملكه او اعتاق
رقيق يشتريه او قضاء دين يستدينه او تزويج امراة اذا انقضت عدتها او طلقها زوجها وما اشبه ذلك لم يصح لان الموكل لا
يتمكن من مباشرة ذلك بنفسه فلا ينتظم فيه اقامة غيره مقامه وهو احد وجهي الشافعية والثاني انه يصح ويكتفي بحصول الملك عند
التصرف لانه المقصود من التوكيل وقال بعض الشافعية الخلاف عائد الى ان الاعتبار بحال التوكيل او بحال التصرف فلو
وكله في شراء عبد وعتقه او في تزويج امراة وطلاقها او في استدانة دين وقضائه صح ذلك كله لان ذلك مملوك للموكل
وقال المحقق الثاني في جامع المقاصد في شرح العبارة السالفة من القواعد من شرط صحة الوكالة ان يكون التصرف مملوكا
للموكل في وقت صدور عقد التوكيل والظ ان ذلك متفق عليه عندنا وللشافعية خلاف في ذلك واكتفى بعضهم بكونه مملوكا
حال التصرف فلو وكل المحرم في النكاح بعد الاحلال لم يصح عندنا وفي الشرايع اما بيان من يجوز له التوكيل فكل من يصح تصرفه في
شيء مما تدخله النيابة صح التوكيل فيه سواء كان الموكل رجلا او امراة عدلا او فاسقا مسلما او كافرا حاضرا او غائبا الى ان قال كلما
صح ان يتصرف الانسان فيه بنفسه صح ان يتوكل فيه لغيره اذا كان مما تدخله النيابة واما ما لا يملك التصرف فيه بنفسه فلا
يصح ان يتوكل فيه وفي المبسوط اما بيان من يجوز له التوكيل ومن لا يجوز له التوكيل فكل من يصح تصرفه في شيء تدخله النيابة
صح التوكيل فيه سواء كان الموكل رجلا او امراة عدلا او فاسقا حرا او مكاتبا مسلما او كافرا حاضرا او غائبا لان المكاتب
لم يملك التصرف الا باذن من جهة سيده فيكون تصرفه موقوفا على اذنه وانما ملك التصرف في كسبه بالكتابة فيما يدخل في شيء
يدخله النيابة كان له ان يباشره بنفسه وكان له ان يوكل فيه من غير ان يرجع الى السيد في شيء من ذلك واما العبد الذي
ليس بمكاتب فنظر فيه فان كان ماذونا له في التجارة لم يكن له ان يوكل الا باذن سيده لانه كالوكيل لسيده ولا يجوز للوكيل ان يوكل
فيما جعل اليه الا باذن الموكل فان كان غير ماذون له في التجارة فلا يجوز له ايضا ان يوكل وكيلا لانه لا يملك التصرف حتى باذن
له سيده فاما ما يملكه العبد بغير اذن السيد فله التوكيل فيه اذا كان مما يقبل النيابة مثل الطلاق والخلع لانه يملك التصرف
في ذلك بنفسه من غير ان يقف صحته على اذن غيره وفي الشرايع ولا يوكل المحرم في عقد النكاح ولا ابتياع الصيد ظاهره عدم
الجواز ولو عقد الوكيل بعد انقضاء زمان احرام موكله وفي الجامع ولا يجوز ان يتوكل فيما لا يجوز له مباشرته تحقيق الحال
يستدعي ان يقال ان المقصود من الوكالة اما بيع شيء او شراؤه او عقد امراة او طلاقها وهكذا وكل ذلك يوجب تحقق خلاف الاصل
لوضوح ان التصرف في المبيع قبل تحقق البيع كان حراما للمشتري وحلالا للبائع وينعكس الامر بعده والمبيع قبل البيع كان مملوكا
للبائع والانتقال منه الى غيره مخالف للاصل وتحريم النظر الى المراة قبل العقد كلمسها وتقبيلها والمضاجعة معها وتحلل كل ذلك
بعده وينعكس الامر في الطلاق فالامور المحللة قبله تحرم بعده ومعلوم ان هذه الاحكام الثابتة محكومة بالبقاء الا عند تحقق

السبب الداعي للاشتغال او المزيل للعلاقة المقتضية لجواز النظر واللمس والقبلة والانفاق وغيرها ومعلوم ان هذه الاسباب
اسباب شرعية فلا يصار الى الحكم بوجودها الا بعد قيام الدلالة عليها والدليل اما الاجماع او النص اما الاجماع فمنقول ان
الفقهاء اتفقوا من اطباقهم هو الزام فعل الوكيل على الموكل فيما اذا كان الموكل متمكنا على ايقاع متعلق الوكالة عند صدور عقد
الوكالة والا اذا لم يكن كذلك فلا وكلماتهم في الدلالة عليه مختلفة بعضها على وجه الظهور كعبارة المبسوط والسرائر ونحوهما وبعضها
صريح في ذلك كالتذكرة والقواعد والارشاد والتحرير وجامع المقاصد فلاحظها فانهم السابقة لتفيض لك الحال واما
النص فالذي يحضرني منه مما يتوهم صحة الاستناد اليه في التعميم وعدمه اخبار منها في ان المناط في صحة الوكالة هو تمكن
الموكل في ايقاع متعلق الوكالة عند تحقق الوكيل سواء كان متمكنا من حال التوكيل او لا ما رواه في باب الوكالة من الفقيه
عن جابر بن يزيد ومعوية بن وهب عن ابي عبد الله عم انه قال من وكل رجلا على امضاء امر من الامور فالوكالة ثابتة ابدا حتى
يعلمه بالخروج منها كما اعلمه بالدخول فيها وطريقه الى جابر بن يزيد وان كان ضعيفا لاشتماله على عمرو بن شمر لكن طريقه
الى معوية بن وهب صحيح قال في المشيخة وما رويته عن جابر بن يزيد الجعفي فقد رويته عن ... وما كان فيه عن معوية بن وهب فقد رويته
عن محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه عن محمد بن يحيى العطار عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن ابي القسم
معوية بن وهب البجلي الكوفي ورواه شيخ الطائفة في باب الوكالة من يب ايضا قال محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن خالد
الطيالسي عن عمرو بن شمر ضعيف اعلم ان مقتضى ما في مشيخة الفقيه ان معوية بن وهب كنيته ابو القاسم فهو مخالف لما في
جش وصه قالا معوية بن وهب البجلي الكوفي ابو الحسن عربي صميم ثقة حسن الطريقة وجه الدلالة ان من في قوله من وكل
رجلا من ادوات العموم كامر من الامور في قوله في امضاء امر من الامور فنقول ان عقد ذات العدة بعد انقضاء امر من الامور
فمقتضى الحديث المحكي صحة توكيل رجل لغيره في عقد ذات العدة بعد انقضاء عدتها لقوله فالوكالة ثابتة والجواب عنه هو
ان الظاهر من سياق الحديث انه مساق في التنبيه على ان اي موضع يلزم فعل الوكيل على موكله وفي اي موضع لا يكون كذلك
حاصله ان فعل الوكيل اما مع بقاء الوكالة او مع عزله وعلى الثاني اما مع علم الوكيل بالعزل او مع عدمه وفي قسمين منها يجب
على الموكل امضاء فعل الوكيل وهو اذا كان فعل الوكيل مع بقاء الوكالة وعزله مع عدم علمه بالانعزال بخلاف في قسم واحد وهو
اذا كان فعله مع علمه بالانعزال فقوله فالوكالة ثابتة ابدا حتى يعلمه بالخروج منها الظاهر ان المراد منه انه يجب على الموكل امضاء
فعل الوكيل على ما اصدره منه حتى يخرجه منه الاعلام بعزله ويقرب منه ما رواه في الكتابين اما في الفقيه فباسناده عن محمد بن ابي
عمير عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله عم واما في التهذيب فباسناده عن محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن عيسى بن
عبيد عن محمد بن ابي عمير عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله عم عن رجل وكل اخاه على وكالة في امر من الامور واشهد له بذلك
شاهدين فقام الوكيل فخرج لامضاء الامر فقال اشهدوا اني قد عزلت فلانا عن الوكالة فقال ان كان الوكيل امضى الامر
الذي وكل عليه قبل ان يعزل عن الوكالة فان الامر واقع ماض على ما امضاه الوكيل كره الموكل ام رضي قلت فان الوكيل امضى
الامر قبل ان يعلم بالعزل او يبلغه انه قد عزل عن الوكالة فالامر ماض على ما امضاه قال نعم قلت له فان بلغه العزل قبل ان يمضي الامر
ثم ذهب حتى امضاه لم يكن ذلك بشيء قال نعم ان الوكيل اذا وكل ثم قام عن المجلس فامره ماض ابدا والوكالة ثابتة حتى يبلغه
العزل عن الوكالة بثقة يبلغه او يشافهه بالعزل عن الوكالة والحديث في الكتابين صحيح لكن في الفقيه اصح لاشتمال سند
يب على العبيدي وهو وان كان ثقة عندنا لكنه مطعون عند جماعة بخلاف سند الفقيه فانه لا تامل لاحد في صحته لانه
قال وما كان فيه عن محمد بن ابي عمير فقد رويته عن ابي ومحمد بن الحسن رضي الله عنهما عن سعد بن عبد الله والحميري جميعا
عن ايوب بن نوح وابراهيم بن هاشم ويعقوب بن يزيد ومحمد بن عبد الجبار جميعا عن محمد بن ابي عمير رحمه الله [illegible]

بل الامر

بل الامر هنا اسهل اذ قوله فقام الوكيل فخرج لامضاء الامر قرينة على ان الموكل هنا من حين التوكيل كان متمكنا الايقاع متعلق
الوكالة كما لا يخفى فلا يجوز الخروج من مقتضى ما ذكرناه لانتفاء ما يقتضي ذلك فعلى هذا لا يصح الوكالة الا اذا كان الموكل متمكنا
من ايقاع متعلقها عند عقد التوكيل فلا يصح التوكيل من ذات العدة كعقدها بعد انقضائها لكن هنا امور ينبغي التنبيه
عليها الاول لو كان هذا الشرط ان يكون ثانيهما مترتبا على الاول فعند انفراد الثاني من الاول لا يصح التوكيل ويصح على وجه
الاجتماع فاذا قال انت وكيلي في عتق عبد سامليكه او في شرائه لم يصح واما اذا قال انت وكيلي في شراء عبد وعتقه او في نكاح امرأة
وطلاقها او في بيع دار ووقفها او في شرائها فهو صحيح اما الصحة في الثاني فلكونه مقدورا للموكل حين التوكيل لا يقال ان عتق
العبد هنا غير مقدور لعدم تحقق الملك فيه لانا نقول ان متعلق الوكالة ليس العتق فقط كما في القسم الاول بل شراؤه
وعتقه وهو مقدور له عرفا واما عدمها في الاول فلوضوح ان متعلق الوكالة فيه ليس الا العتق وهو غير مقدور للموكل ان
قيل انه متمكن من شرائه وعتقه قلنا فلا عبرة لان الكلام في متعلق الوكالة وهو ليس الا العتق وهو غير مقدور على انا نقول ان
الحكم بالصحة لا يكون الا بدليل واما الفساد فيكفي عدم ترتب الاثر وتحقق السبب الشرعي فيكفي في الحكم به عدم ظهور
الدليل على الصحة كما لا يخفى فعلى مدعي الصحة الاثبات ان قلت لو كان المعيار في الصحة تمكن الموكل من التصرف حين التوكيل
لما امكن الحكم بالصحة فيما اذا كان متعلق الوكالة في البلاد البعيدة فلا يجوز لمن في اصبهان ان يوكل من في الهند مثلا لشراء
شيء له قلنا التمكن من التصرف هناك ثابت لكن تقديرا بمعنى انه لو فرض كون ذلك الشيء في اصبهان او كون الموكل في ذلك
البلد كان الموكل متمكنا من شرائه والثاني هو انه قد يكون متعلق الوكالة موقتا عبادة كان او غيرها وهو خارج عن القاعدة
بمعنى انه يصح فيه التوكيل قبل وقته مع انه لم يتمكن الموكل من التصرف فيه حالا كالذبح في منى فان وقته اربعة ايام اولها يوم
النحر فان من لم يتمكن منه في وقتها يوكل في غير وقته من يذبح في وقته قال في الفقيه قال ابي في رسالته الي ان وجدت ثمن
الهدي ولم تجد الهدي فخلف الثمن عند رجل من اهل مكة ليشتري ويذبح عنك في الحجة فان مضت ذو الحجة ولم يشتر
اخره الى قابل من ذي الحجة لان ايام الذبح قد مضت وقال شيخ الطائفة في النهاية ومن وجب عليه الهدي ولا يقدر عليه فان
كان معه ثمنه خلفه عند من يثق به حتى يشتري له هديا يذبح عنه في العام المقبل في ذي الحجة والمستند في ذلك الصحيح
المروي في الكافي عن حريز عن ابي عبد الله عم في متمتع يجد الثمن ولا يجد الغنم قال يخلف الثمن عند بعض اهل مكة ويامر من يشتري
له ويذبح عنه وهو يجزي عنه فان مضى ذو الحجة اخر ذلك الى قابل من ذي الحجة وفي الفقيه مرسلا قال وقال الصم ما يمنع احدكم من
ان يحج كل سنة فقيل له لا يبلغ ذلك اموالنا فقال اما يقدر احدكم اذا خرج اخوه ان يبعث معه بثمن اضحيته ويامره ان يطوف عنه
اسبوعا بالبيت ويذبح عنه ولك ان تقول انه يمكن ان يكون ذلك من باب التخيير في الوكالة والتعليق في التصرف كما اذا قيل
لعمرو وكلتك في طلاق زوجتي لكن اذا انقضى ستة اشهر ولم يجيئك خبر مني فطلقها فنقول انه متمكن من طلاق الزوجة في كل ان لكن
علق تصرف الوكيل في ذلك بمضي ستة اشهر وعدم بلوغ الخبر من الموكل فيمكن ان يقال ان محل الكلام من ذلك فان الموكل متمكن
من شراء الهدي وذبحه في كل ان لكن اراد من الوكيل ايقاعه في مكان معين وزمان كذلك فلا يكون محل الكلام خارجا عن القاعدة
وللقائل ان يقول ان التوقيت على قسمين احدهما ان يكون من قبل الشارع والثاني ان يكون من قبل الموكل والثاني وان لم
يكن منافيا للقاعدة لكن الاول مناف لها للقطع بان المامور به من الشارع في زمان ومكان معينين لم يكن مقدورا في غيرهما
وانما المقدور شيء اخر مشارك معه في نوعه الا ان يدعى ان القدرة على النوع يكفي في ذلك فتم والثالث التوكيل للطلاق فانه
قد يكون مع تسلط الموكل على ايقاعه حين التوكيل كطلاق غير المدخول بها او في الطهر الذي لم يواقعها فيه ولا كلام في ذلك
وقد لا يكون كذلك كالتوكيل لطلاق المدخول بها فيما اذا كانت حائضا او في الطهر الذي فيه الوقاع والمستند في ذلك ما رواه في

الفقيه عن عبد الله بن سكان عن ابن هلال الرازي قال قلت لابي عبد الله ع رجل وكّل رجلا بطلاق امرأته اذا حاضت وطهرت
وخرج الرجل فبدا له فاشهد انه قد ابطل ما كان امره به وانه قد كان بدا له في ذلك فقال فليعلم اهله وليعلم الوكيل وطريقه اليه
صحيح لانه قال وما كان فيه عن عبد الله بن سكان فقد رويته عن ابي ومحمد بن الحسن رضي الله عنهما عن محمد بن يحيى العطار عن محمد بن
الحسين بن ابي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن عبد الله بن سكان وهو مروي في طلاق الكافي والاستبصار وباب الوكالة
من يب ايضا لكن سند الفقيه اقوى لان السند في غيره مما اشتمل على علي بن فضال قال في الكافي محمد عن احمد بن محمد عن ابن فضال
عن ابن سكان عن ابي هلال الرازي وفي الاستبصار الحسن بن علي بن فضال عن ابن سكان عن ابي هلال الرازي وفي يب عن محمد
بن علي بن محبوب عن يعقوب بن يزيد عن ابن فضال عن عبد الله بن سكان عن ابي هلال الرازي قال قلت لابي عبد الله ع رجل
وكّل رجلا الى اخره فهو موثق كالصحيح لما اشتمل السند في الاصول الاربعة على المعدود من الاصحاب الاجماع وكان السند اليهما
صحيحا لم يضر الجهل في الراوي اي ابن هلال على ما في الفقيه وابو هلال على ما في الكافي ويب والاستبصار ووجه الدلالة هو ان
الظ ان قوله اذا حاضت وطهرت ظرف لقوله بان يكون المعنى رجل وكّل رجلا بعقد ان حاضت امرأته وطهرت طلاقها وان كانت فيها
لكنه خلاف الظ فنقول ان الحديث المذكور مع ما فيه من كمال الاعتبار والقوة وكونه مما اطبقت المشايخ الثلث على ايراده في الكتب
الاربعة ظاهر الدلالة على صحة التوكيل للطلاق في الطهر الذي غير الوقوع فينبغي العمل بمقتضاه لما فيه من كمال الاعتبار والقوة و
كونه مما تلقاه المشايخ العظام بالقبول في الاصول الاربعة فيخرج به عن القاعدة والرابع التوكيل في مطالبة الدين المؤجل قبل
حلول اجله كما اذا كان له دين مؤجل واراد المسافرة الى بيت الله العظيم مثلا قبل حلول اجله فيستنيب من يوكل في ذلك الوقت
في مطالبته بعد حلول اجله مع ارتحال التوكيل ليس له تسلط على المطالبة فقد تحقق التوكيل مع انتفاء التسلط على التصرف
حال العقد وهذا وان لم يحضرني التصريح به في كلام احد لكنه كان مما لا ينبغي التأمل فيه ولك ان تقول بانتفاء الثمرة المهمة في هذا
المقام يكفي الحكم بلزوم دفع المديون الحق الى ذلك الشخص ولو لم نقل بصحة الوكالة لكفاية الاذن من المالك في ذلك المفهوم
من التوكيل في ذلك والحاصل ان الثمرة بالاضافة الى المديون عدم تسلط المالك في الاعتراض عليه في دفع حقه اليه وقد علمت
انه يكفي في ذلك تحقق الاذن من المالك وان لم نقل بصحة التوكيل الشرعي والمفروض تحققه وان كان في ضمن التوكيل الفاسد
ومنه يعلم الحال بالاضافة الى الوكيل ولو فرض تلف ما اخذ من المديون لكن من غير تفريط اعلم ان القول بان المعتبر في التوكيل
هو التمكن من التصرف للموكل حال العقد مما لم يظهر فيه الخلاف من اصحابنا والاصل في ذلك عند المولى المحقق الاردبيلي فانه
استشكل في ذلك فقال في شرح عبارة العلامة من الارشاد وبعد ان حكى من كره والمحقق الثاني ما اسلفنا ذكره ما هذا لفظه
لكن هنا اشكال لان الظ انهم يجوزون التوكيل للطلاق للموكل في طهر المواقعة وفي الحيض ايضا وايضا يجوزون التوكيل في تزويج امرأة
وطلاقها قبله وكذا في شراء عبد وعتقه من غير نزاع الى ان قال والحاصل ان القول بغير ذلك والحجج المسألة مشكل وما ذكر من العرف
بعيد لطريق المنع ويجوز الجمع المعترض للمسالك والقول بانه شرط وقت الفعل فقط هو مقتضى الدليل واخراج ما لا يصح مثل التوكيل
على الطلاق من سينكحها او عتق من سيشتريه بدليل من اجماع ونحوه ان كان ولكن القول به ايضا مع دعوى انه متفق عليه ظاهرا
وعدم صحيح القول بخلافه مشكل ايضا فهي من المشكلات كسائرها من هذا الوجه والاظهر هو الاول ويؤيده ادلة الوكالة ويمكن
اعتبار وقت التوكيل ايضا واخراج ما تقدم بالاجماع ونحوه انتهى كلامه رفع مقامه وما اشبه في الجملة الفاضل الخراساني المرحوم
قال في الكفاية وهل يعتبر الامكان المذكور من حين التوكيل الى وقت التصرف ظاهر جماعة منهم ذلك فلا يجوزون طلاق زوجة
سينكحها والعتق عبد سيشتريه وقال بعضهم الظ ان ذلك متفق عليه عندهم لكن يشكل اطلاق القول بذلك لان الظ انهم يجوزون
توكيل الطلاق في طهر المواقعة وفي الحيض ويجوزون التوكيل في تزويج امرأة وطلاقها او في استدانة دين وقضائه الى نحو ذلك

وان

وانت قد علمت مما بيناه حال ما ذكره نظرا للاختصار الى الاعادة حاصله ان ما ذكره المولى المحقق الاردبيلي من القول بانه شرط وقت
الفعل فقط هو مقتضى الدليل الى اخره غير مسلم بل القدر المسلم المطابق للاصل هو التمكن من التصرف وقت العقد كما علمت مما
فصلناه فعدم الصحة في مثل التوكيل على طلاق من سينكحها وعتق من سيشتريه مطابق للاصل نظرا للاختصار الى التخريج نعم ان القول
بالصحة في التوكيل للطلاق في طهر المواقعة يفتقر الى دليل وقد علمته وما ذكره من ان الظ هو الاول اي المناط هو التمكن من
التصرف حال الفعل لا عند العقد فيه تأمل وما تمسك به في مقام التأييد من قوله ويؤيده عموم الوكالة قد علمت ما فيه فتأمل الامر نظر
بما ذكره من العموم ثم اقول قد علمت مما اوردناه ان العلامة نور الله تعالى مرقده هو الذي صرح بان المناط في الوكالة هو التمكن
من التصرف حين العقد وقد صرح بما يفيده في القواعد والارشاد والتحرير وكره وقد اوردنا عباراته فيها ومع ذلك قال في كتاب
الحج من القواعد ما ينافيه حيث قال المطلب السادس في تروكه والمحرم عشرون الاول الصيد الى ان قال والثاني النساء وطيا و
لمسا ونظرا بشهوة لا بدونها وعقدا له ولغيره والاقرب جواز توكيل الجد المحرم محلا قال في الايضاح وجه القرب ان الوكيل والموكل
حلال ويحتمل عدمه لان الولاية مترتبة على ولاية الجد وهو ممنوع من العقد فالمترتب عليه اولى وقال المحقق الثاني الاولى وجه
الجد بالذكر لان الاب مثله وكذا غيرهما من الاولياء والاصح عدم الجواز لانه يشترط في الموكل ان يملك مباشرة التصرف في الذي
يوكل فيه ولان الفعل نائب عنه انتهى والمختار البطلان لما علم مما اسلفناه من ان امكان التصرف للموكل حال تصرف الوكيل مما
لا ينبغي التأمل فيه والمفروض ان الجد الموكل محرم لا يسوغ له العقد ولو لغيره باطباق اصحابنا قال في الخلاف اذا كان الولي او
وكيله او الزوج او وكيله في القبول او المرأة محرمين او واحد منهم حرم النكاح باطلا وبه قال من الصحابة علي عليه السلام وعمر بن عمر و
وزيد بن ثابت والمخالف لم في الصحابة واليه ذهب في التابعين سعيد بن المسيب وسليمان بن خالد بن يسار والزهري و
في الفقهاء مالك والشافعي والاوزاعي واحمد واسحق وقالت طائفة انه لا تأثير للاحرام في عقد النكاح بوجه ذهب اليه الثوري
وابو حنيفة واصحابه ورووه عن الحكم دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم فانهم لا يختلفون في ذلك وانه طريقة الاحتياط فانه
اذا عقد في حال الاحلال كان العقد صحيحا بلا خلاف واذا عقد في حال الاحرام ففيه الخلاف وانها استباحة البضع لا يجوز الا بحكم شرعي
بلا خلاف ولا دليل في الشرع على استباحة العقد حال الاحرام وروي ابان بن عثمان عن النبي ص انه قال لا ينكح المحرم ولا
يخطب وهذا النص انتهى كلامه رفع مقامه ثم لا يخفى عليك ان الظ من العبارة السالفة من المحقق الثاني من شرط صحة الوكالة ان
يكون التصرف مملوكا للموكل في وقت صدور عقد التوكيل والظ ان ذلك متفق عليه عندنا وللشافعية خلاف في ذلك والذي يقضيهم
بكونه مملوكا حال التصرف فلو وكل المحرم في النكاح بعد الاحلال صح عنده ان القائل بالصحة في الصورة المفروضة مختص في
الشافعية وليس كذلك فقال في الشرايع اذا وكل في حال احرامه فاوقع فان كان قبل احلال الموكل بطل وان كان بعده صح وفي
المهذب لو وكل محرم محلا فعقد الوكيل بعد احلال موكله صح العقد والا بطل وفي الدروس لو وكله حال الاحرام يعقد بعد
الاحلال صح ويمكن ان يقال ان مرادهما من الصحة صحة العقد لا التوكيل وما يظهر من المحقق الثاني من الاختصاص هو القائل
في صحة التوكيل والقول بصحة العقد من الوكيل لا يلزم صحة التوكيل فيمكن القول ببطلان التوكيل مع القول بصحة العقد كما هو
الصريح في كره ولو وكل محرم في طلاق التزويج فعقد الوكيل والموكل محرم بطل العقد وان كان بعد احلاله صح والا بطل ببطلان
التوكيل لان الاذن في النكاح وقع مطلقا لكن ما تناول حال الاحرام يكون باطلا وما تناول حال الاحلال يكون صحيحا والوكالة
اذا اشتملت على شرط فاسد بطل ذلك وبقي مجرد اذن يوجب صحة التصرف كذا افاده في بعض لا يمنع نفوذ التصرف فيما يقتضي
الاذن على وجه الصحة بخلاف الصبي اذا وكل في التزويج فاوقعه الوكيل بعد بلوغه لان الوكالة هنا لا اعتبار لها في تلك الحال
والاذن تابع لها لم يوجد منه اذن في تلك الحال والاذن اوله على وجه الصحة فافترقا وفي المنتهى لو وكل محرم محلا في التزويج

فعقد الوكيل نظر ان كان العقد وكل والموكل محرم بعد كان النكاح باطلا وان كان بعد الاحلال صح العقد ولزم لان زوجه
باذنه في حال يصح منه النكاح فصح العقد فان قيل يفيد العقد فساد التوكيل فصار كالتوكيل الصبي اذا وكل في التزويج فعقد له
الوكيل في وقت بلوغه قلنا الاذن وقع في النكاح مطلق في حالتي الاحرام والاحلال لكن ما تناول حالة الاحرام يكون صحيحا لان الوكالة
اذا اشتملت على شرط فاسد بطل وبقي مجرد الاذن يوجب صحة التصرف كما ذكره في بعض البيع نفوذ التصرف فيما ايضا ولان الاذن
على وجه الصحة بخلاف الصبي اذا وكل من الوكالة للاعتبار بها تلك الحال في ثانيه ولم يوجد منه الاذن في تلك الحال وكلا في اوله
على وجه الصحة فافترقا ويظهر من كلام المحقق ان ابي هو انحصار القائل بصحة التوكيل فيما اذا لم يكن الموكل متمكنا من ذلك حال
عقد الوكالة فلا منافات كما لا يخفى على المتأمل والحاصل ان هنا اربعة احتمالات الاول صحة عقد الوكالة فيما يتعلق كعقد النكاح
مطلقا في زمان معين فيما اذا كان الموكل متمكنا منه في زمان التوكيل وزمان الفعل معا كما اذا اصدر التوكيل من زيد في يوم
الاحد مثلا لعمرو في ايقاع العقد له في يوم الجمعة ولم يكن الموكل ممنوعا من ايقاع العقد لا في يوم الاحد ولا في يوم الجمعة والثاني
صدور التوكيل في ذلك مع عدم تمكن الموكل من ذلك الشيء لا في زمان التوكيل ولا في زمان الفعل كما اذا اصدر التوكيل من المحرم
لايقاع العقد مع بقائه على وصف الاحرام والثالث صدور التوكيل في شيء فيما اذا كان الموكل ممنوعا من ذلك حال التوكيل ومتمكنا
منه حال الفعل كما اذا وكله وهو محرم في ايقاع العقد له حال الاحلال والرابع عكسه بان صدر التوكيل منه في شيء فيما اذا كان الموكل
متمكنا منه حال التوكيل وممنوعا منه في حال الفعل كما اذا وكل وهو محل في ايقاع العقد له وهو محرم والاول لا كلام في صحة التوكيل
وما يترتب عليه كما ان الثاني لا كلام في فساده فساد التوكيل كلا فيما وكل فيه واما الرابع فالظاهر ان الفساد فيه ايضا مما لا
ينبغي ان يتامل فيه لان التوكيل ولان متعلقه واما الثالث فلوضوح ان الوكالة هي الاستنابة في التصرف والوكيل نائب عن الموكل
المنوب عنه فاسلح له فعل يتصدى فيه الوكيل نيابة عنه فما لم يبح له فعله لا يتصور فيه الاستنابة فلا يصح للوكالة فيه واما الاول
فمعلم الحال فيه مما ذكر لوضوح الحال في ذلك يستدعي ان يقال ان متعلق الوكالة هو الذي من شانه ان يصدر من شخص مفوض
الى الغير توكيل فيتوقف على ذلك الغير انه وكيل فلان في ذلك الشيء واذا لم يكن الفعل من شانه ان يصدر من شخص بامر الغير باجرة
استيجار فيتوقف على ذلك الغير انه اجير له فيه وقد يتصادقان كما اذا كان الفعل من شانه ان يصدر من شخص ومفوض الى غيره باجرة فيصدق
عليه التوكيل والاستيجار فيطلق على ذلك الغير انه وكيل كما يصدق عليه انه اجير فالنسبة بينهما عموم من وجه لوضوح ان مرجع
العموم والخصوص من وجه سالبتان جزئيتان وموجبة جزئية وهنا كذلك اذ بعض الوكيل لا يصدق عليه انه اجير كما اذا كان الفعل
من شانه ان يصدر من الموكل وفوضه الى الغير من غير اجرة كعقد النكاح مثلا اذا فوضه الى الغير بغير اجرة وبعض الاجير لا يصدق
عليه انه وكيل كالبناء والكاتب وبعض الوكيل يصدق عليه انه اجير كما اذا كان الفعل من شانه ان يصدر من شخص وفوض الى
الغير باجرة والحاصل ان التوكيل هو الاستنابة في التصرف فاذا لم يجز التصرف فيه للشخص كيف يتصور فيه الاستنابة مضافا الى
ما علمت مما سلف من الاصل قال العلامة في المنتهى ولو وكل محل محلا في التزويج فعقد له الوكيل بعد احرام الموكل لم يصح النكاح سواء
حضره الموكل او لم يحضره سواء علم الوكيل او لا لان الوكيل [illegible] الموكل فعله مستند اليه في الحقيقة وهو محرم بقي الكلام في القسم الثالث
اي فيما اذا كان الموكل ممنوعا من التصرف حال العقد ومتمكنا منه حال الفعل فنقول قد علمت ان العلامة عليه الرحمة [illegible] والشرايع
نقل [illegible] والتحرير والارشاد وجامع المقاصد بطلان الوكالة [illegible] صرح في كتاب الحج ايضا فيما اذا وكل الولي المحرم بطلاق الزوجة
المولى عليه حيث قال والاصح عدم الجواز لانه يشترط في الموكل ان يملك مباشرة التصرف في الذي يوكل فيه ولا ينافيه الحكم بصحة العقد
من الشرايع والتحرير والدروس فيما اذا اوقعه في حال احلال الموكل مع صدور التوكيل وهو محرم لما سلف من احتمال كونه لبقاء الاذن
منه في العقد مع بطلان الوكالة لا لصحة التوكيل كما ادعاه التصريح به [illegible] للتذكرة والمنتهى [illegible] لزوم العقد مع بطلان

الوكالة

الوكالة قلنا اجيبه لزوم العمل بمقتضى العقود لقوله تعالى اوفوا بالعقود فالعقد الصادر من الماذون فيه يندرج تحت عموم يجب
العمل بمقتضاه ان قيل ان الثمرة في صحة التوكيل وبطلانه لزوم فعل الوكيل على الموكل وعدمه حيث قلتم بصحة العقد ولزومه
مع بطلان الوكالة انتفت الثمرة قلنا الثمرة تظهر فيما لو عزله الموكل ولو قضى متعلق الوكالة مع علمه بالعزل فعند صحة الوكالة يكون
فعل الوكيل لازما على الموكل بخلافه عند بطلانه والحاصل ان بطلان الوكالة لا يوجب انتفاء الاذن في الواقع كما ان صحتها لا يوجب
تحققه كذلك فالمقتضى للزوم احد الامرين اما الاذن في الواقع ولو مع انتفاء الوكالة او صحتها ولو مع انتفاء الاذن لوضوح الحال
في ذلك فيتفرع ان يقال ان فعل الوكيل لازم مع علم بقاء الوكالة او مع عزله وعلى الثاني انما يلزم مع علم الوكيل بالعزل او لا والاشبهة
في لزوم فعل الوكيل على الموكل في الاول وكذا في الثاني ولسان الثالث اذا اعلم الوكيل العزل فعل متعلق الوكالة مع علمه
بالعزل فنقول ان العزل وان استلزم انتفاء الاذن في الواقع لكن دلت الشريعة على لزوم فعله على موكله الصحيح المروي في الفقيه
عن معوية بن وهب عن ابي عبد الله عليه السلام قال من وكل رجلا على امضاء امر من الامور فالوكالة ثابتة ابدا حتى يعلمه بالخروج منها كما
اعلمه بالدخول فيها فعلى هذا يكون فعل الوكيل لازما على الموكل مع عزله المستلزم لانتفاء الاذن في نفس الامر لتحقق الوكالة
مع انتفاء الاذن في الواقع كما ان تحقق الاذن مع انتفاء الوكالة كما اذا بطلت الوكالة لانتفاء شرطها والاذن على حاله فبينهما عموم
من وجه اذ بعض الماذون ليس بوكيل كما ان بعض الوكيل ليس بماذون في الواقع وبعض الماذون وكيل والفعل في الصورة الثالثة
لازم على الاذن والموكل بل علمت الوجه في ذلك بقي الكلام في تحقيق الحال فيما ذكره العلامة في القواعد حيث قال والاقرب جواز توكيل
الجد المحرم [illegible] انه يجوز للجد المحرم ان يوكل محلا في التزويج المولى عليه [illegible] والظاهر ان ذكر الجد انما هو من باب المثال والمراد هو
الولي وان كان ابا ويمكن ان يقال ان اختيار الجد في الذكر لتقديم فعله على فعل الاب عند التعارض والوجه فيما ذكره هو ان
الممنوع هو العقد من المحرم له او لغيره [illegible] والواقع في المفروض صدور العقد من المحل [illegible]
غير محل [illegible] والتحقيق عدم الجواز لوضوح ان لزوم فعل الوكيل المحل على المولى عليه اما باعتبار نفس الوكيل او باعتبار الموكل المحرم كلاهما
غير صحيح فلوضوح ان تسلط شخص على الغير لا يكون الا باعتبار تسليط الشرع له عليه والمفروض انتفاؤه في محل الكلام اذ الكلام في
الوكيل الذي لا يكون له ولاية على ذلك واما الثاني فلكون المفروض ان الموكل محرم والمحرم ليس له ان يعقد لا له ولا لغيره سواء
كان مولى عليه او غيره فاذا لم يكن له تسلط على العقد المولى عليه فكيف يسلط غيره عليه روى في الكافي عن عدة من اصحابنا
عن احمد بن محمد عن الحسن بن علي عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام قال المحرم لا ينكح ولا ينكح ولا يخطب ولا يشهد النكاح
فان نكح فنكاحه باطل وعن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن صفوان عن معوية بن عمار قال المحرم لا يتزوج ولا يزوج فان فعل
فنكاحه باطل **سؤال** در سال سابق التماس كردم بجهت اولاد ذكور دعائي تعليم فرموديد به بركات آن دعا [illegible] عالم
جل شانه اولاد ذكوري عطا فرموده [illegible] حال [illegible] هست [illegible] ماه [illegible] شد دعاي سابق حال در نظر نيست التماس اينست
كه ان دعا را مجدد تعليم فرموده باشند **جواب** [illegible] الاسلام در كتاب كافي روايت نموده [illegible] جناب حضرت
امام جعفر صادق عليه السلام كه حضرت فرموده در وقتيكه [illegible] چهار ماه بر آن [illegible]
[illegible] آية الكرسي [illegible]
اطفال [illegible] عبارت حديث اين است اذا كان بامراة احدكم حبل فاتى لها اربعة اشهر فليستقبل بها القبلة وليقرأ
آية الكرسي وليضرب على جنبها وليقل اللهم اني قد سميته محمدا فانه يجعله غلاما فان وفى بالاسم بارك الله فيه وان رجع عن
الاسم كان لله فيه الخيار ان شاء اخذه وان شاء تركه [illegible]
حمل [illegible]

واما اخطاء اینکه ثقة الاسلام حدیث را بلفظ دیگر هم ذکر فرموده انک قال اسحق بن عمار قال ابو عبد الله علیه السلام یا خذ بیدها او یستقبل بها
القبلة عند الاربعة الاشهر ویقول اللهم انی سمیته محمدا او لد الغلام احتمال اتیان باین عمل در وقت دخول ماه چهارم دری
این حدیث اظهر است پس با اتیان باین عمل در اول ماه چهارم و اخراج بواقع شد خواهد بود انشاء الله بلکه مستفاد از
بعض نصوص معتبره است که هرگاه اثر حمل ضعیف ظاهر شد والد این نیت کند که این فرزند را محمد نام خواهم کرد همین قدر
کفایت میکند در اینکه طفل ذکر خواهد شد **سؤال** نکاح مومنه با مخالف ونکاح مخالفه با مومن چه صورت دارد **جواب**
نکاح مخالفه با مومن اگرچه جایز است لکن نکاح مومنه با مخالف جایز نیست مگر در صورت تحیر این مقام دیگر است
سؤال معلمی که اناث را تعلیم کلام الله ومسائل دینیه میکند بعد از تکلیف نظر کردن بایشان چه صورت دارد **جواب**
تا حال نشنیده بودیم که تعلیم موجب اباحت نظر بغیر محرم شود بلکه این از وساوس شیطان است البته اجتناب از امثال
این امور شود النظر سهم من سهام الشیاطین **سؤال** شخصی زوجه خود را طلاقه نموده بعد از انقضای عده شخصی او را تزویج
نموده بعد از انقضای چهار ماه از تزویج این شخص دخول طفل تمام الخلقه از این ضعیفه سقط شد میگویند بعد از تولد
تا هشت یوم و دوازده یوم زنده بوده بعد فوت شد در چنین صورت آیا این طفل از شوهر اول خواهد بود یا از زوج ثانی
جواب تحقیق حال در جواب این سؤال محتاج است بایراد چند مطلب اول در ایراد کردن جمله از عبارات اصحاب که مناسب
مقام است پس میگوییم قال فی المبسوط اذا ضرب بطن امرأة فالقت جنینا حیا ممن یعیش مثله وهو اذا کان لستة اشهر فصاعدا
ثم اخرج هذا الجنین حیا ثم مات فی الحال ففیه الدیة کاملة فان کان خطاء فالدیة علی العاقلة والکفارة فی ماله لانا قتلنا نفسا
حیا بعقب الضرب والظاهر انه مات من الضرب کما نقول فیمن ضرب رجلا فمات عقیب الضرب وجب علی الضارب القود لان
الظاهر انه مات من ضربه واذا کان الجنین حیا لکنه لا یعیش مثله وهو اذا کان لاقل من ستة اشهر ثم مات عقیب الاسقاط
فان فیه الدیة الکاملة کالتی قبلها سواء لا فرق بینهما عندنا وقال فی الوسیلة اذا ضرب انسان بطن حامل فالقت الولد لم
یخل من سبعة اوجه اما اسقطته حیا ومات فی الحال او مات بعد ذلك او القته میتا مخلقة ولم تلج الروح او غیر
مخلقة وظهر فیه العظم او مضغة شلخ لحم فیها مثل العروق او علقة شبیهة بالمحجمة من الدم او نطفة فالاول یجب فیه
دیة کاملة ویتعلق بذلك اربعة احکام الدیة والکفارة وانقضاء العدة وان تصیر الامة ام ولد والثانی لم یخل من وجهین
اما ان یکون موته بسبب الجنایة او لم یعلم فان امکن وکانت للمرأة بینة ان الولد لم یزل ضمنا حتی مات قبل موتها وان لم تکن لها
بینة کان القول قول الجانی وان لم یکن موته بسبب ذلك لم یکن علی الجانی شیء والثالث یلزم فیه عشر الدیة والرابع فیه ثمانون
وفیما بین الخلقة وغیرها بالحساب والخامس فیه ستون دینارا وفیما بین المضغة والعظم بالحساب والسادس فیه اربعون
دینارا وفیما بین العلقة والمضغة بالحساب ویتعلق بکل واحد ثلثة احکام الدیة وانقضاء العدة وصیرورة الامة ام ولد و
السابع فیه عشرون دینارا وفیما بین النطفة والعلقة بالحساب انتهی وقوله او القته میتا مخلقة او غیر مخلقة ولم تلج الروح قرینة علی
ان مقصوده او حال تمام الخلقة الذی اولج الروح فیه فیما ذکره قبل انقضاء اذ یمکن تولده حیا ویموت فی الحال او بعد مدة
وفی الکافی واذا عزل عن زوجته الحرة بغیر اذنها فعلیه لها دیة النطفة عشرة دنانیر وان کان بافزاع فیجنی لزمه الدیة علیه لها وان ضربها
غیره فالقت نطفة فعلیه لها عشرون دینارا وان القت علقة وهی قطعة دم کالمحجمة فاربعون دینارا وان القت مضغة وهی مضغة
من لحم فستون دینارا وان القت عظما وهو ان یصیر فی المضغة شبه عقد فثمانون دینارا وان القت جنینا قد کمل صورته
قبل ان تلجه الروح فمائة دینار وان القت حیا فاستهل او تحرك تحرکا یدل علی الحیوة ثم مات فالدیة کاملة ان ذکر فالدیة الذکر
وان انثی فدیة الانثی وان مات الجنین المعلوم کاله حیوته (?) من الضرب فی بطنها فنصف دیته فان کان الزوج فهو الضارب

فالدیة

فالدیة للام خاصة وان کانت المرأة هی التی اسقطته بدواء وغیره فالدیة واجبة علیها للزوج وفی الغنیة من جنی علی امرأة فالقت
نطفة فعلیه لها دیتها عشرون دینارا وان القت علقة وهی قطعة دم کالمحجمة فاربعون دینارا وان القت مضغة وهی قطعة من
لحم فستون دینارا وهو ان یصیر فی المضغة شبه عقد فثمانون دینارا وان القت جنینا کامل الصورة فمائة دینار وان القته حیا ثم
مات ثم فیه دیته وان مات الجنین فی الجوف ففیه نصف الدیة ویجب الدیة للام خاصة ان کان الزوج هو الجانی ویجب للزوج خاصة
ان کانت الجانیة هی وقال الحلبی فی الکافی اذا ضرب بطنها فالقت جنینا فان القته قبل وفاتها ثم ماتت ففیها دیتها وفی الجنین ان کان قبل
ان تلجه الروح مائة دینار علی ما نوضح وان کان بعد ان ولجته الروح فالدیة کاملة سواء القته حیا ثم مات او القته میتا او اعلم انه کان
حیا الی ان قال ودلیلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفی النهایة الجنین اول ما یکون نطفة وفیه عشرون دینارا ثم یصیر علقة وفیه اربعون
دینارا وفیما بینهما بحساب ذلك ثم یصیر مضغة وفیها ستون دینارا وفیما بین ذلك بحسابه ثم یصیر عظما وفیه ثمانون دینارا ثم
یصیر علقة وفیه اربعون دینارا وفیما بین ذلك بحسابه ثم یصیر مکسوا علیه اللحم خلقا سویا شق له العینان والاذنان والانف قبل
ان تلجه الروح وفیه مائة دینار وفیما بین ذلك بحسابه ثم تلجه الروح وفیه الدیة کاملة وفی السرائر الجنین الولد ما دام فی البطن
واول ما یکون نطفة وفیها بعد وضعها فی الرحم الی عشرین یوما عشرون دینارا ثم بعد العشرین یوما لکل یوم دینار الی اربعین
یوما اربعون دینارا وهی دیة العلقة فهذا معنی قولهم وفیما بینهما بحساب ذلك ثم تصیر مضغة وفیها ستون دینارا وفیما بین ذلك
بحسابه ثم یصیر مکسوا علیه اللحم خلقا سویا شق له العینان والاذنان والانف قبل ان تلجه الروح وفیه حینئذ مائة دینار وفی الشرایع
لو ضربها فالقته فمات عند سقوطه فالضارب قاتل یقتل ان کان عمدا ویضمن الدیة فی ماله ان کان شبیها ویضمنها العاقلة
ان کان خطاء وکذا لو بقی ضمنا ومات او وقع مجروحا وکان ممن لا یعیش مثله وفی المسالك فی شرحه ضابط الحکم بالقصاص او الدیة
فی الجمیع تیقن حیاته بعد الانفصال سواء کانت مستقرة ام لا وموته من الجنایة لصدق ازهاق الروح المحترمة خلافا لبعض العامة
حیث حکم بانه اذا لم یتوقع ان یعیش لا یکمل فیه الدیة وفی القواعد لو اخرج الجنین راسه واستهل ثم مات فالدیة کاملة انفصل
عنها او لا لانا تیقنا وجود الحیوة فیه وکذا لو انفصل بعد الضرب وفیه حیوة ثم مات فعلیه کمال الدیة سواء انفصل لمدة یعیش الولد
فیها عادة او لا یعیش کان یکون لاقل من ستة اشهر وفیه ایضا لو ضربها فالقته فمات عند سقوطه قتل الضارب ان تعمد والا
اخذت منه الدیة او من عاقلته مع الخطاء وشبه العمد وکذا لو بقی ضمنا ومات او کان مثله لا یعیش وفی التحریر ولا یشترط فی وجوب
الدیة الکاملة ان یکون سقوطه لستة اشهر فصاعدا بل متی علم حیاته کانت دیته کاملة وان کان لدون ستة اشهر وظهر من هذه
العبارات وامثالها ان الولد کما یمکن تولده حیا بعد انقضاء ستة اشهر من حین انعقاد نطفته یمکن تولده قبلها کذلك والظاهر ان
فی وقت ولوج الروح فی الجنین منقول اختلفت کلمات الاصحاب فی هذا المطلب ولعل الظاهر من شیخ الطائفة فی النهایة مع ما ذکره
ابن ادریس فی تفسیره وحکاه العلامة فی القواعد ان ولوج الروح فیما یقرب من ثلثة اشهر وقد جمعت صاحب النهایة والسرائر و
القواعد قیل بتوزیع الدیة علی الاحوال فان کان نطفة بعد ما استقرت فی الرحم فعشرون دینارا وان کان علقة فاربعون وان کان مضغة
فستون وان کان عظما فثمانون ومع تکمیل الخلقة تجب المائة وقیل فیما بین کل مرتبة بحسابه وقیل معناه ان فی کل یوم زیادة دینار فی
جمیع المراتب فان النطفة تمکث عشرین یوما ثم تصیر علقة وکذا بین العلقة والمضغة وکذا بین المضغة والعظم وکذا بین العظم والکمال
فعلی هذا یکون من حین وقوع النطفة الی کمال الخلقة ثمانین یوما ای شهرین وعشرین یوما فهنالك وقت ولوج الروح المتعقب
من ان ولوج الروح عند کمال الخلقة والظاهر من شیخنا الصدوق انه بعد انقضاء خمسة اشهر قال فی المقنع اعلم ان فی النطفة عشرین
دینارا وفی العلقة اربعین دینارا وفی المضغة ستین دینارا وفی العظم ثمانین دینارا فاذا اکتسی لحما ففیه مائة دینار حتی یستهل
فاذا استهل ففیه الدیة کاملة فان خرج فی النطفة قطرة دم فهو عشر الدیة ففیها اثنان وعشرون دینارا فاذا قطرت قطرتان فاربعة

وعشرون وان قطرت اربع قطرات فثمانية وعشرون وان قطرت خمس قطرات فيها ثلثون دينارا وما زادت على النصف فعلى حساب
ذلك حتى تصير علقة فاذا كان علقة فاربعون دينارا فان خرجت النطفة متخضخضة بالدم فان كان دما صافيا ففيها اربعون دينارا
وان كان دما اسود فلا شيء عليه الا التعزير لانه ما كان من دم صاف فهو للولد وما كان من دم الاسود فانما هو من الجوف
ان كان العلقة تشبه العرق من اللحم ففي ذلك اثنان واربعون دينارا وان كان في المضغة شبه العقدة عظما يابسا فذلك العظم
اول ما يبتدئ ففيه اربعة دنانير فمتى زاد زيد اربعة حتى تتم الثمانون فاذا كسى العظم لحما وسقط الصبي لا يدري احي كان او
ميت فاذا مضت خمسة اشهر فقد صارت فيه حيوة وقد استوجب الدية والظاهر من صاحب الجامع ان تمام الخلقة وولوج الروح
بعد انقضاء خمسة اشهر وعشرة ايام في عشرين يوما قال دية الجنين خمسة اجزاء في النطفة عشرون دينارا وفي العلقة اربعون وفي
المضغة ستون وفي العظم ثمانون فاذا تم خلقه فمائة دينار فاذا انشا فيه روح فدية الذكر الف دينار والانثى خمسمائة دينار فان قتلت
حبلى والحمل حي فمات ولم يسقط فلابيه نصف دية الذكر ونصف دية الانثى وان شربت دواء فالقته فلابيه لورثته ولا ترث هي
منها شيئا وفي جنين البهيمة عشر قيمتها وفي جنين الامة بانه عبد عشر قيمة امه فان كان الجنين حرا فالحرية ابيه او حرية امه فعشر دية
الحر وهي موروثة وفي جنين اليهودي والنصراني والمجوسي عشر ديته وفيما بين النطفة والعلقة وباقي حالاته بحساب ذلك فيكون
النطفة اربعين يوما ثم علقة اربعين يوما ثم مضغة اربعين يوما ثم يكسى اللحم ويصور ويلجه الروح في عشرين يوما فذلك ستة
اشهر وروي اذا بلغ خمسة اشهر صارت فيه الحيوة واستوجب الدية انتهى والظاهر من اكثر الاصحاب ان ولوج الروح في الجنين اربعة
اشهر او قبله بقليل وقال شيخ الطائفة في خ يجب غسل السقط اذا ولد وفيه حيوة فاما الصلوة عليه فعندنا لا يجب الصلوة عليه
الا بعد ان يصير له ست سنين يجب فعل الصلوة عليه حتى يبلغ وقال باقي الفقهاء يجب الصلوة عليه الى ان قال دليلنا
اجماع الفرقة وقال اذا ولد لدون اربعة اشهر يجب غسله ويلف في خرقة ويدفن بدمه وان كان لاربعة اشهر فصاعدا غسل ثم قال دليلنا
اجماع الفرقة والجمع بين ما ذكره في الاول والثاني تحقق الحيوة عند اربعة اشهر وعدمها قبلها كما لا يخفى وقال المحقق في المعتبر
ولا يغسل السقط الا اذا استكمل شهورا اربعة وهو مذهب علمائنا وقال ابو حنيفة ومالك هو يلف في خرقة ويدفن الا ان يستهل
لنا انه مات بعد ان كان حيا فيجب غسله لما روي ان الملائكة غسلت ادم وقالوا لولده هذه سنة موتاكم فلو كان معتقدا
لولوج الروح قبله لم يصح الحصر المذكور كما لا يخفى على المتامل في دليله ويتوجه عليه ان خروج الموت عند استكمال الشهور الاربعة
يستلزم ثبوت الحيوة قبله والظاهر ان المراد تحديد الوقت الذي يتيقن ثبوت الحيوة فيه لا التحديد بالنسبة الى اول وقت حلول الحيوة
توضيح الحال يستدعي ان يقال ان المراد ان القطع حاصل بثبوت الحيوة للجنين فيما اذا استكملت اربعة اشهر واما اول زمان
الحلول فغير معلوم فلذا المتيقن صدق الموت المستلزم لثبوت الحيوة قبله لكن لما لا يعلم زمان الحلول بخصوصه فلذلك
فلا يمكن الحكم بتحقق الموضوع وقد ذكر يجب تغسيل اموات المسلمين من الكبار والصغار حتى السقط اذا استكمل اربعة اشهر
وبه قال سعيد بن المسيب وابن سيرين واسحق واحمد لانه مات بعد حيوته فيجب غسله لما روي الجمهور ان الملائكة غسلت ادم
عليه السلام وقالوا لولده هذه سنة موتاكم ومن طريق الخاصة ما رواه احمد بن محمد عمن ذكره قال اذا تم السقط اربعة اشهر غسل
وقال ابو حنيفة ومالك يلف في خرقة ويدفن الا ان يستهل لانه لم يثبت له حكم الحيوة ولا يرث ولا يورث والارث منتف لعدم
علم حيوته حال موت مورثه والشافعي كالمذهبين وقوله لانه مات بعد حيوته صريح في ذلك والامر فيه كما بيناه في عبارة المعتبر ثم
في قوله قدس الله روحه والارث منتف بعدم علم حيوته حال موت مورثه مسامحة ومواخذة القطع بعدم اعتبار الحيوة حال
موت المورث في استحقاق الارث ولذا يرث الولد فيما اذا انعقد نطفة فمات المورث فيما اذا ولد حيا ثم قال لو كان السقط
اقل من اربعة اشهر لم يغسل ولم يكفن ولم يصل عليه ولف في خرقة ودفن وهو مذهب العلماء كافة الا ابن سيرين فانه قال لا يصلي

عليه

عليه وفي المنتهى السقط الذي لدون اربعة اشهر لا يجب غسله لانه لا يسمى ميتا اذ الموت انما يكون بعد حيات سابقة وهو انما
يتحقق في اربعة اشهر نعم يجب غسل اليد وفيه ايضا اما السقط وهو الذي تضعه المراة ميتا او تضعه غير تام فان كان له اربعة اشهر
فما زاد غسل وكفن ودفن وان كان له دونها لف في خرقة ودفن من غير غسل وقد ذهب اكثر اهل العلم الى وجوب تغسيل السقط
اذا تم له اربعة اشهر وللشافعي قولان لنا ما رواه الجمهور عن النبي ص ان المولود اذا بقي في بطن امه اربعة اشهر نفخ الله فيه الروح فحينئذ
تحقق الموت في طرفه فيجب تغسيله للعموم انتهى وفي نهاية الاحكام والسقط الذي لدون اربعة اشهر لا يجب غسله لانه لا يسمى
ميتا لعدم سبق الحيوة نعم يجب غسل اليد وفيه ايضا اذا تم للسقط اربعة اشهر غسل والحكم بعدم وجوب الغسل للسقط الذي لم يتم له اربعة
اشهر معللا بعدم تسميته ميتا لعدم سبق الحيوة ووجوبه له فيما اذا تم اربعة اشهر دليل على اعتقاد حلول الحيوة حينئذ وفي الذكرى
الظاهر انه في الحال اي محل الفساد وهو المسلم بقول الامام اغسل كل الموتى الا من قتل بين الصفين وكذا من هو بحكمه كسقط الاربعة
الاشهر لمقطوعة احمد بن محمد وفي رواية سماعة عن الصادق ع او استوت خلقته يجب الغسل والقطع في الاولى وضعف سند الثانية
منجبر بقبول الاصحاب ولو نقص عن اربعة لم يغسل لفقد الموت الذي هو عدم الحيوة عن محل اتصف بها بخلاف الاول والمتحصل
مما ذكر ان اختلافهم في المسئلة يرجع الى اربعة اقوال الاول ان ولوج الروح في الجنين انما هو بعد انقضاء خمسة اشهر وعشرة ايام في
عشرين يوما وهو الظاهر من صاحب الجامع فلاحظها وانتم السالفة والظاهر منه ان ولوج الروح انما هو بعنوان التدريج في هذه
عشرين يوما ولا يخفى ما فيه ويمكن ان يكون مراده ان العشرين ظرف لذلك بعنوان البداية لا بطريق الاستيعاب فقد يكون في
اول العشرين وقد يكون في اخرها وقد يكون فيما بينهما والثاني انه بعد انقضاء خمسة اشهر وهو الظاهر من شيخنا الصدوق في المقنع ومن
عبارته والثالث ان ولوج الروح يتحقق عند استكمال الجنين الاربعة الاشهر وهو الظاهر من الخلاف والمعتبر والتذكرة والمنتهى ونهاية الاحكام
والذكرى [illegible] في البيان وانما يغسل المسلم ومن بحكمه من الاطفال والمجانين حتى سقطا لاربعة اشهر وانما لم يغسل السقط الذي
لدون اربعة اشهر يجب [illegible] ومن بحكم المسلم انما يكون اذا قيل ولوج الروح هناك وجملة من العبارات مطابقة لذلك وقال المحقق الثاني
في تعليقاته على الشرائع بعد ان ذكر عبارته وكذا السقط او لم تلجه الروح ما هذا لفظه ولذا اذا كان دون اربعة اشهر والرابع هو ان
نفخ الروح بعد انقضاء شهرين وعشرين يوما وقد عرفت انه الظاهر من ابن ادريس فلاحظ ما قدمناه في بيان كلامه بقي الكلام في مستند
الاقوال المذكورة فنقول يمكن الاستدلال للاول مضافا الى اصالة عدم الحيوة المحكوم بالتدريج الى ان يتيقن الخلاف فهو الى ستة
اشهر او ما يقرب منها رواه في الكافي والتهذيب عن سليمان بن صالح عن ابي عبد الله ع قال ان في النطفة عشرين دينارا وفي العلقة
اربعين دينارا وفي المضغة ستين دينارا وفي العظم ثمانين دينارا فاذا كسى اللحم فمائة ثم هي مائة حتى يستهل فاذا استهل فالدية
كاملة بناء على ان الاستهلال عبارة عن رفع الصوت وهو انما يكون عند بلوغ ستة اشهر او ما يقرب منها وللثاني وهو قول شيخنا
الصدوق بما رواه في الفقيه عن ابي شبل الحضرمي يونس الشيباني وابو عبد الله ع يحتج بالديات [illegible] فان النطفة خرجت
متخضخضة بالدم قال قد علقت ان كان دم صاف ففيها اربعون الى ان قال قلت فاذا وكزها فسقط الصبي لا يدري احي كان
ام لا قال هيهات يا ابا شبل اذا ذهبت الخمسة اشهر فقد صارت فيه الحيوة واستوجب الدية والجواب عن الاول بان المراد من
الاستهلال هنا الحيوة تسمية للسبب باسم المسبب واطلاق المسبب على السبب للقطع بان كمال الدية تابع لاصل الحيوة لا الاستهلال
كما سنقف عليه مضافا الى ما فيه من ضعف السند ومن الثاني بضعف الراوي وكذا الراوي عنه وهو صالح بن عقبة فلا
يمكن التعويل عليه سيما بعد كونه منفيا مخالفا لما علم بالتجربة من ثبوت الحيوة قبل بعد ان مضى عليه اربعة اشهر مضافا الى ان
الحديث مروي في تفسير علي بن ابراهيم والمذكور فيه اربعة اشهر لا خمسة هكذا قال هيهات يا ابا شبل اذا بلغ اربعة اشهر فقد صارت
فيه الحيوة وقد استوجب الدية فلا يصح الاستناد في القول المذكور الى الحديث المذكور الى ان الظاهر من كلام المذكور في [illegible]

كان ما ذكر لكن الظاهر من كلامه في الفقيه هو القول بالاربعة اشهر قال واذا اسقطت المراة وكان السقط تاما غسل وحنط وكفن ودفن
وان لم يكن تاما فلا غسل عليه ويدفن بدمه وحد تمامه اذا اتى عليه اربعة اشهر انتهى ووجه ظهوره فيما ذكر هو ان الغسل انما
هو للميت وصدقه يتوقف على زوال الحيوة التي لا تكون الا بعد نفخ الروح ثم اعلم ان الحديث وسنده في الفقيه هكذا
محمد بن اسمعيل عن ابي شبل قال حضرت يونس الشيباني وابو عبد الله عليه السلام يخبره بالديات فقلت له فان النطفة خرجت متخضخضة
بالدم قال قد علقت ان كانت دم صاف ففيها اربعون وان كان دم اسود فلا شيء عليه الا التعزير لانه ما كان من دم صاف
فذلك للولد وما كان من دم اسود فما كان ذلك من الجوف قال ابو شبل فان العلقة صار فيها شبه العروق من اللحم قال
فيها اثنان واربعون العشر قلت ان عشر اربعين اربعة قال لا انما هو عشر المضغة لانه انما ذهب عشرها وكلما ازدادت زيد حتى
يبلغ ستين قال قلت فاني رأيت في [illegible] المضغة مثل العقدة عظما يابسا قال فذلك العظم الذي اول ما يبتدئ فيه اربعة دنانير
فان زاد فزد اربعة حتى تتم الثمانين [illegible] قلت فاذا كسي العظم لحما قال كذلك قلت فاذا وكزها فسقط الصبي لا يدري احي كان ام لا قال هيهات
يا ابا شبل اذا بلغت الخمسة الاشهر فقد صارت فيه الحيوة واستوجب الدية ولا يخفى ان قوله قلت له انما هو كلام ابي شبل فعلى
هذا ينبغي القول باسقاط قلت [illegible] ابو شبل قلت فان العلقة الى اخره فيكون الراوي ابو شبل بقوله فقول شيخنا ره
الثاني خبر يونس الشيباني عن [illegible] اذا مضت خمسة اشهر فقد صارت فيه الحيوة ليس على ما ينبغي وان وافقه في كشف اللثام
واضطراب المتن على ما في الكافي اكثر وفيهما سند الحديث صالح بن عقبة عن يونس الشيباني الى اخره ورواه الثقة الجليل علي بن
ابرهيم عن ابيه عن سليمان بن خالد عن [illegible] ولا يخفى ما في هذا السند فان سليمان بن خالد من اصحاب مولانا
الباقر والصادق عليهما السلام على ما في [illegible] ومات في حيوة مولانا الصادق ع فكيف يمكن رواية ابرهيم بن هاشم عنه مع انه من اصحاب مولانا
الرضا عليه السلام [illegible] والمستند في القول الثالث وهو ان نفخ الروح بعد ان يبلغ اربعة اشهر قوله [illegible] من
علي بن ابرهيم اذا بلغ اربعة اشهر فقد صارت فيه الحيوة وما في المنتهى عن الجمهور عنه ص انه قال ان المولود اذا مضى في بطن امه اربعة
اشهر نفخ فيه الروح والصحيح المروي في الكافي عن زرارة عن ابي جعفر ع قال ان الله عز وجل اذا اراد ان يخلق النطفة التي مما اخذ
عليها الميثاق في صلب ادم وما بدا له فيه فيجعلها في الرحم حرك الرجل للجماع واوحى الى الرحم ان افتحي بابك حتى يلج فيك خلقي
وقضائي النافذ وقدري فتفتح الرحم بابها فتصل النطفة الى الرحم فتردد فيه اربعين يوما ثم تصير علقة اربعين يوما ثم تصير
مضغة اربعين يوما ثم تصير لحما تجري فيه عروق مشتبكة ثم يبعث الله ملكين خلاقين يخلقان في الارحام ما يشاء الله فيقتحمان
في بطن المراة من فم المراة فيصلان الى الرحم وفيها الروح القديمة المنقولة في اصلاب الرجال وارحام النساء فينفخان فيها
روح الحيوة والبقاء ويشقان له السمع والبصر وجميع الجوارح وجميع ما في البطن باذن الله ثم يوحي الله الى الملكين اكتبا عليه قضائي
وقدري ونافذ امري واشترطا لي البداء فيما تكتبان فيقولان يا رب ما نكتب قال فيوحي الله عز وجل اليهما ان ارفعا رؤسكما
الى راس امه فيرفعان رؤسهما فاذا اللوح يقرع جبهتها فينظران فيه فيجدان في اللوح صورته وزينته واجله وميثاقه شقيا
او سعيدا وجميع شانه قال فيملي احدهما على صاحبه فيكتبان جميع ما في اللوح ويشترطان البداء فيما يكتبان ثم يختمان الكتاب
ويجعلانه بين عينيه ثم يقيمانه قائما في بطن امه قال فربما عتا فانقلب ولا يكون ذلك الا في كل عات او مارد فاذا بلغ اوان خروج
الولد تاما او غير تام اوحى الله الى الرحم ان افتحي بابك حتى يخرج خلقي الى ارضي وينفذ فيه امري فقد بلغ اوان خروجه قال
فيفتح الرحم باب الولد فيبعث الله عز وجل اليه ملكا يقال له زاجر فيزجره زجرة فيفزع منها الولد فينقلب فيصير رجلاه فوق راسه
وراسه في اسفل البطن ليسهل الله على المراة وعلى الولد الخروج قال فاذا احتبس زجره الملك زجرة اخرى فيفزع منها فيسقط
الولد الى الارض باكيا فزعا من الزجرة ويمكن الاستدلال الرابع بالصحيح المروي في الكافي عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر ع عن

الرجل

الرجل يضرب المراة فتطرح النطفة فقال عليه عشرون دينارا فقلت يضربها فتطرح العلقة فقال اربعون دينارا فقلت يضربها
فتطرح المضغة فقال عليه ستون دينارا فقلت فيضربها فتطرحه وقد صار له عظم فقال عليه الدية كاملة وبهذا قضى امير المؤمنين
صلوات الله عليه قلت فما صفة خلقة العلقة التي تعرف بها فقال هي مضغة لحم فيها عروق خضر مشتبكة ثم تصير الى عظم قلت فما
صفة خلقته اذا كان عظما شق له السمع والبصر ورتبت جوارحه فاذا كان كذلك كان فيه الدية كاملة ووجه الدلالة هو ان الدية
الكاملة اي دية الانسان انما يكون عند نفخ الروح وقد دل الحديث المذكور ان الدية الكاملة عند صيرورة المضغة عظما وقد
علمت من بيان القواعد المذكورة في توضيح ما في الرواية ان صيرورة النطفة علقة والعلقة مضغة والمضغة عظما ثم الى الكمال
في ثمانين يوما وهو اقل من ثلثة اشهر بعشرة ايام ومثله الصحيح المروي في الكافي عن ابن ابي عمير عن عبد الله بن سنان عن رجل
عن ابي جعفر ع قال قلت له الرجل يضرب المراة فتطرح النطفة قال عليه عشرون دينارا وان كانت علقة فعليه اربعون دينارا وان
كانت مضغة فعليه ستون دينارا وان كان عظما فعليه الدية والجواب منع ان العظم فيه وان كان المناط في الحكم بكمال الدية
تحقق العظم مطلقا لكن حمله عليه غير ممكن لتظافر النصوص على ان خلقة العظم قبل خلقة تمام الخلقة السابق على ولوج الروح فيها
الى ما رواه في الكافي عن امير المؤمنين ع انه جعل دية الجنين مائة دينار وجعل مني الرجل الى ان يكون جنينا خمسة اجزاء فاذا كان جنينا
قبل ان يلج فيه الروح مائة دينار وذلك ان الله عز وجل خلق الانسان من سلالة وهي النطفة فهذا جزء ثم علقة فهو جزءان ثم مضغة
فهو ثلثة اجزاء ثم عظما فهو اربعة اجزاء ثم يكسى لحما فحينئذ ثم جنينا فكملت له خمسة اجزاء مائة دينار والمائة دينار خمسة اجزاء فجعل للنطفة
خمس المائة عشرين دينارا وللعلقة خمسي المائة اربعين دينارا وللمضغة ثلثة اخماس المائة ستين دينارا وللعظم اربعة اخماس المائة
ثمانين دينارا فاذا كسي اللحم كانت له مائة كاملة فاذا انشئ فيه خلق اخر وهو الروح فهو حينئذ نفس فيه الف دينار كاملة ان كان ذكرا وان
كان انثى فخمسمائة دينار ومثلها ما رواه فيه ايضا عن ابن مسكان عمن ذكره عن ابي عبد الله ع قال دية الجنين خمسة اجزاء خمس للنطفة
عشرون دينارا وللعلقة خمسان اربعون دينارا وللمضغة ثلثة اخماس ستون دينارا وللعظم اربعة اخماس ثمانون دينارا فاذا تم
الجنين كانت له مائة دينار فاذا انشئ فيه الروح فديته الف دينار او عشرة الاف درهم ان كان ذكرا وان كان انثى فخمسمائة دينار وان قتلت
المراة وهي حبلى فلم يدر اذكرا كان ولدها او انثى فدية الولد نصفان نصف دية الذكر ونصف دية الانثى وديتها كاملة **سؤال**
ضعيفه نه ماه و نيم قبل از اين شوهرش مرده و حامله بوده و بعد از مردن شوهرش شش ماه وضع حمل ضعيفه شده است حال
طفل او سه ماه و نيم است [illegible] در ضمن عقد شوهر ميتواند بكند يا نه **جواب** بودن ضعيفه بوصف مذكوره مانع از
تزويج او نميشود [illegible] از تزويج نميباشد **سؤال** شخص ضعيفه [illegible] را خواستگاري نموده بعد از انكه ولي
زوج [illegible] بطريق متعارف [illegible] شده [illegible] زوج بگويد كه معمول است لفظ
فارسي نكاح را [illegible] جاري نموده كه من بعقد دايمي [illegible] وكيل زوج
[illegible] قبول [illegible] ولفظ عربي [illegible] جاري نموده اند يا عقد صحيح است يا نه **جواب** ظاهر اينست در صورت تمكن
از صيغه عربي صيغه فارسي جاري نموده اند [illegible] در چنين صورت [illegible]
تحقق زوجيت بين زن [illegible] نخواهد بود لكن نظر باينكه امر فروج كمال اهتمام دارد بهتر است با ضعيفه را راضي نموده صيغه عربي هم
جاري نمايند يا زوج احدي را وكيل نموده احتياطا لفظ صيغه طلاق [illegible] نموده باشد وهو العالم **سؤال**
ضعيفه متوفي عنها زوجها بعد از [illegible] طالب تزويج او شده [illegible] وكيل نموده كه مرا [illegible]
كه [illegible] بعنوان [illegible] اجراي صيغه نموده [illegible] تعليم نموده است
كه بعد از اجراي صيغه ديگر اختياري نخواهد بود و همچنين ولي صغيره هم اختياري ندارد [illegible]

خواهر نیست شوهر نمیکند لهذا الجواب صیغه شایعست و ولی صغیره ولایة قبول نموده یا کسی دیگر را وکیل در قبول نموده است و صغیره
دختر ولی علیه هم منظور نظر ولی در این خصوص نبوده محض اجابت ضعیفه بوده باشد این عقد صحیح است یا نه **جواب** عقد انقطاع
بجهت صغیر اولی چرا این صغیر بیان نشده است علی ای حال اگر چه حکم بصحت چنین عقدی علی سبیل الاطلاق مثل اینکه طفل رضیع یا
یا دو سه ساله بوده باشد مشکل است لکن حکم ببطلان آن نیز بنحوی که در خلال مدت تجویز تزویج او نشود یا حکم شود بر اینکه والد
طفل او را عقد میتواند نمود نیز مشکل است لهذا احتیاط در دین و سلوک مسالک یقین مقتضی این است که تامل شود در تزویج او
تا انقضای مدت **سؤال** مشهور است که نعوذ بالله مادر و خواهر و دختر مفعول بر فاعل حرام است بیان فرمایند که هر گاه خواهر
پدری و مادری نباشد یا پدری تنها باشد یا خواهر رضاعی باشد همین صورت دارد یا نه مفعول هم حکم مثل خواهر است
بعد از بردن خواهر امردی یا پس او را امر برای شخص واقع شود آن خواهری که در خانه اوست بر او حلال است یا آنکه این خواهر را بخواهد
طلاق بگوید بعد از آن امر واقع خواهر دیگر را ببرد آن هم حلال است یا نه **جواب** فرقی در این مقام مابین آنکه خواهر پدری و مادری باشد
یا پدری تنها یا مادری تنها نیست پس بر فاعل حرام است تزویج اخت مفعول خواه پدری مادری باشد یا پدری تنها باشد
یا مادری تنها ظاهر عدم اختصاص حکم است به نسب پس چنانچه اخت نسبی حرام است اخت رضاعی هم حرام است و اما [illegible] مفعول
پس حرمت در حق او ثابت نیست و هر گاه عقد سابق بر این عمل شنیع بوده باشد این عمل موجب حرمت معقوده قبل از این عمل نمیشود
بلی هر گاه طلاق گفت آن خواهر را و خواهد تجدید عقد نماید یا بعضی زوجه داشت نعوذ بالله او لواطه با برادر زوجه خود نمود این
موجب حرمت زوجه او نمیشود لکن بعد از آنکه او را طلاقه نمود بعد عقد نمیتوان نمود **سؤال** زید نامی زینب نامی را تزویج
نموده و دختری از زینب مذکوره و زینب مطلقه شده و زینب مرده و زید دختر را داده بشیر خود شیر داده و رضاع محقق
شده و بعد خواهر زید مسطوره دختری را که زید از زوجه دیگر غیر از زینب داشت هند نامی در تزویج ثانوی بهم رسانیده
میخواهد تزویج نماید به پسر بطنی خود چنانچه چنین مسئله جایز است یا نه **جواب** حکم بعدم جواز تزویج در صورت مرقومه
نمیتوان نمود بلکه ظاهر این است که جایز باشد اگر چه اجتناب اقرب به سلامت است والله العالم **سؤال** زید جاریه را که اولاد در خود
بهم رسانیده و مدت بیست و دو سال مقر و معترف بوده بر اینکه اولاد من است چنانکه اکثر اهل بلد هم این دختر را اولاد او میدانند
و الحال منکر شده و میگوید حرام زاده است و من اختیار فروختن او را دارم و او را میفروشم آیا نفی کردن زید صحیح است یا نه
و میرسد که او را بفروشد یا خیر و این دختر میتواند باختیار خود شوهر بکند یا خیر و ارث از مال پدر میبرد یا نه **جواب**
این مسئله محتاج بر ایضاح است اگر آنچه قلمی شده مطابق واقع باشد یعنی در امتداد مدت متمادیه اقرار کرده باشد که ولد اوست
بلکه حاجت بتطویل مدت هم ندارد همینکه اقرار کرده که ولد اوست نفی تولد از او بعد از اقرار مسموع نیست لهذا نمیتواند
او را بفروش برساند بعد از فوت از او ارث میبرد مثل سایر اولاد و اما اختیار تزویج پس مثل سایر بنات است بعد از بلوغ
و رشد اگر والد او ممانعت از تزویج نماید اذن والد در چنین صورتی بی اشکال معتبر نیست و ظاهر این است طفل هست صغیره
که او را بعقد در آورده اند مطلق اذن والد موقوف علیه صحت عقد نباشد اگر چه مراعات اذن والد احوط است **سؤال** [illegible]
طفلی هست صغیره که او را بعقد در آورده اند و نکاح کرده اند طفل هم پدر ندارد **جواب** از این نوشته ماجرا [illegible] نفهمیدیم
و آنچه از خارج مذکور شده این است که دختر صغیره را عم او عقد کرده است بجهة شخصی اگر مطلب واقعیت دارد و بسیار عجب
شده است نظر باینکه عم خواه با وجود والد باشد یا با عدم وجود والد ولایت ندارد پس عقد لازم نخواهد بود بلکه لزوم چنین
عقدی موقوف بامضای آن دختر است بعد از بلوغ پس هر گاه بعد از بلوغ امضای این عقد را نمود عمل بمقتضای این عقد
لازم خواهد بود و اگر امضا ننمود باطل خواهد بود و آنوقت هر کس خواسته باشد شوهر خواهد نمود

کتاب الطلاق **سؤال** هر گاه ضعیفه مهر و تملیک خود را با حدی مصالحه نموده و بعد طلاق از زوج خود گرفت و زوج
ضعیفه خود را طلاقه نمود بازای مهر و تملیک که زوجه طلبکار بود آیا این طلاق صحیح است یا باطل **جواب** ضعیفه در صورتیکه
صداق خود را مصالحه نموده باشد بدیگری و زوج مطلع بحقیقت حال بوده باشد و طلاق را بازای بذل نمودن زوجه مالی
در زوج جاری نموده باشد در اینصورت طلاق صحیح نخواهد بود **سؤال** هر گاه شخص ضعیفه غیر مدخوله خود را خواسته
باشد که طلاق بدهد و تملیکات آن غیر مدخوله حلی باشد آیا تملیکات و مهر ضعیفه با او میرسد یا نه **جواب** اگر عقد ضعیفه
نموده باشد بصداق معین و بعد از عقد مبلغی از صداق را مصالحه نموده باشد بملکی یا خانه بعد از آن قبل از دخول زوج آن
ضعیفه را طلاقه نماید آنچه اصل الصداق که عقد بر آن جاری شده نصف بزوج بر میگردد و اما آنچه بالمصالحه منتقل
بزوجه شده باشد کل مال ضعیفه خواهد بود **سؤال** زید دو سال متجاوز است که با زوجه خود مقاربت نمیکند و در جامه
خواب او هم نمیخوابد بعلت آنکه ظن بد بهم رسانیده است که زوجه با غیر زنا کرده است هر چند برای العین ندیده لکن ظن او
بمرتبه علم رسیده و در نزد خود گفته ظهرک کظهر امی آیا در اینصورت تکلیف زید چه چیز است طلاقه کردنش بر او واجب است
چونکه چند نفر اولاد که سه نفر آنها صغیر است و نفر هم دارد و عمر او بشصت سال رسیده است لکن زوجه چهل ساله است دیگر رغبت
مقاربت او ندارد و بعلت این مرد کور باید او را طلاقه کند یا نگاه دارد **جواب** اگر مقصود سایل اینست چونکه ظن بد بزوجه
بهم رسانیده است یا علم بهم رسانیده است در این صورت مقاربت با چنین ضعیفه میتواند نمود یا نه بلی میتواند نمود چه
زن بجهت زنا نمودن نمیشود یا قهر بر زوج خود حرام نمیشود هم چنین بر زوج لازم نیست که او را باین سبب طلاقه نماید و اگر
مقصود اینست که چونکه گفته ظهرک کظهر امی آیا این موجب حرمت زوجه بر زوج خود میشود یا نه چونکه فرض اینست در نزد خود
گفته مطلقا بر این کلام اثری مترتب نمیشود چه صیغه ظهار باین لفظ که مذکور شد مشکل است بلکه ممکن نیست **سؤال** هر گاه
زید زینب زوجه مدخوله خود را بواسطه توکیل عمرو مطلقه نماید و در حین توکیل زوجان مزبوران از اجتماع شرایط
صحت طلاق ساکت و غیر مسئول عنهما و بعد از اجرای صیغه طلاق مزبور بر عدم تحقق شرایط حین الطلاق و فساد آن اتفاق نمایند آیا در
صورت مفروضه وفاق مشار الیهما بر فساد مزبور مسموع است یا نه و بر تقدیر اول هر گاه در صورت مفروضه در حین توکیل مزبور
احدهما او کلاهما بر تحقق شرایط طلاق اعتراف نمایند و بعد از اجرای صیغه طلاق زوجان مزبوران حین التوکیل خود شان
اکذاب و تکذیب نموده بر عدم اجتماع شرایط صحت طلاق اتفاق نمایند آیا در صورت مفروضه توافقشان بر فساد طلاق
مسطور مسموع است یا نه و بر تقدیر ثانی آیا فرقست میان آنکه طلاق مزبور در دفعه اولی یا ثانیه یا ثالثه باشد یا نه **جواب**
تحقیق حال در جواب این سؤال محتاج است بنقل کلام در دو مقام اول سؤال از حال زوجین است که تکلیف آنها چه چیز است
در اینصورت جواب این است خود آنها عالم بصدق و کذب خود هستند پس اگر صادقند در این ادعا که شرط صحت طلاق
متحقق نبوده باشد بنابر این بی اشکال طلاق فاسد خواهد بود و علاقه زوجیت چنانکه بود برقرار میباشد و فرقی نیست
مابین اینکه این دعوی در اثنای عده بوده باشد یا بعد از انقضای عده یا در طلاق ثالث بوده باشد و ظاهر این است که اکثر شرط نزاع
مثل اکثر اهل طلاق است [illegible] که حلیت بجهة [illegible] است بر اینکه رجوع بآن متحقق میشود پس باز علاقه زوجیت ما بین آنها متحقق
خواهد بود و اگر بعد از انقضای عده یا در طلاق ثالث بوده باشد حرام خواهد بود احدهما بر دیگری محتاج است به عقد جدید
در صورت اول و در صورت ثانی محلل [illegible] مقام ثانی سؤال از حال دیگران است در باره آنها اگر تکلیف دیگران با ایشان چه چیز است جواب این است
که [illegible] ما دامی که در اثنای عده است در طلاق اولی یا ثانی یا بعد از انقضای عده است یا در طلاق ثالث است اگر [illegible]
چندان [illegible] بنکر طرفین تا صادق اند در این ادعا یا کاذب در صورت اولی طلاق [illegible] خواهد بود و در صورت ثانیه انکار

تحقق شرط صحت طلاق از زوج رجوع خواهد بود و علی التقدیرین زن بشوهر خواهد بود و هرگاه این ادعا بعد از انقضای
عده یا بعد از طلاق ثالث بوده باشد خالی از این نیست که این ادعا یا قبل از تزویج زوجه بدیگری است یا بعد اگر بعد
از تزویج زوجه بوده باشد بدیگری ظاهر اینست که این ادعا از طرفین مسموع نیست که بمحض این ادعا حکم نتوان نمود به
فساد عقد دیگری چه عقد دیگر از او صادر شده محکوم است بصحت و همچنین تصرف او دلیل بر استحقاق او است و
ادعای طرفین بعدم تحقق شرط صحت طلاق معارض اینها نمیتواند شد بلی اشکال متوجه است در حق ضعیفه که اعتراف
نموده بانتفاء شرط تحقق طلاق که آیا تمکین زوج ثانی میتواند نمود و وطی جایز است یا نه ظاهر اینست که در صورت علم بصحت
ادعای خود نتواند نمود و بر زوج حلال است وطی آن ضعیفه و بر زوجه حرام است تمکین و در آن نظیر اینست که ضعیفه در صورتی
که در حباله زید بوده … نماید که فلان روز و فلان روز … زید … نماید که آن ضعیفه که در حباله او در ایام … در آن روز
با او جماع نماید و شخص شود که … بر زوج لازم است … و بر زوجه حرام است تمکین و اگر
قبل از تزویج بدیگری بوده باشد در این دو مقام است یکی آنست که آیا بدیگری که عالم بحقیقت حال بوده باشد میتواند که
ضعیفه را بعقد خود در آورد یا نه ظاهر این است که نتواند عقد نمود نظر بانکه مفروض اینست که ضعیفه اعتراف نموده بعدم تحقق
شرط صحت طلاق و این قول و اعتراف … بعل بودن است و اینکه معارض این نتواند شد نیست مگر وقوع طلاق از وکیلی که
جاهل بشرایط تحقق طلاق … معارض با ادعای علم نمیتواند شد غایت ما فی الباب آنست که فعل موکل که زوج بوده
باشد محمول است بر صحت ولکن دلیل بر جواز اعتقاد بر این اعتراف خود موکل بفساد آن در صورت انتفاء تهمت نداریم بجهت آنکه
صحت توکیل از برای طلاق مستلزم صحت طلاق مطلقا نیست مقام دویم آنست که در صورتیکه زوج خواهد بعد از انقضای عده
رجوع بزوجه نماید بادعای اینکه مطلع بر حقیقت حال بوده کلام است از بابت امر بمعروف و نهی از منکر منع نماید یا نه ظاهر اینست
که لازم نبوده باشد و جهت آن بتأمل تمام در آنچه مذکور شد ظاهر میشود

سؤال اینکه مشهور است طلاق در طهر مواقعه صحیح
نیست این مطلق است یا حیض بنابر اینکه مطلق بوده باشد پس ضعیفه در ایام رضاع غالب اینست که حیض نمی بیند هرگاه زوج
… با او مقاربت نماید پس در مدت رضاع اگر چه دو سال بوده باشد طلاق او صحیح نخواهد بود و اگر عموم ندارد پس
حد از ایام غیره باشد

جواب طلاق در طهر مواقعه صحیح نیست مگر چند صورت که مستثنی شده یک صورت آنست که زن حامل
بوده باشد در جمیع این صور طلاق صحیح است اگر چه بعد از وقوع حیض ندیده باشد و صورت دیگر استثنا فرموده اند ضعیفه
مسترابه را و چنین تفسیر فرموده اند که ضعیفه در سن من تحیض بوده باشد و حیض نه بیند خواه باعتبار خلقت بوده باشد یا بجهت
عارضی مثل مرضی یا رضاع اگر چه حدیثی که مشتمل بر این تفسیر بوده باشد بحال در نظر نیست لکن جماعتی از فقهاء اعلی الله مقامهم
بر این وجه تفسیر فرموده اند بلکه ظاهر … اینست که محل اتفاق است و حکم مسترابه در طلاق اینست که اگر بعد از وقوع قبل از
انقضاء ثلثه اشهر طلاق گفته شود طلاق باطل خواهد بود و اگر بعد از انقضاء ثلثه اشهر بوده باشد صحیح است و هو المدلول علیه
بما رواه ثقة الاسلام فی باب طلاق المسترابة عن داود بن ابی یزید العطار عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله ع قال سألته
عن المرأة یستراب بها و مثلها تحمل و لا تحیض وقد واقعها زوجها کیف یطلقها اذا اراد طلاقها قال لیمسک عنها ثلثة اشهر
ثم یطلقها

سؤال ضعیفه در سن من تحیض بوده باشد و خون نه بیند و فرموده اید که اگر زوج خواهد آن زن را طلاق
بگوید لازم است بعد از وقوع سه ماه بگذرد و بعد از آن طلاق گوید بیان فرمایید که عده آن زن بعد از طلاق چه قدر است

جواب عده چنین زن بعد از طلاق سه ماه است بعد از انقضای سه ماه شوهر میتواند نمود این در صورتی است که بعد از طلاق
سه ماه متوالی بگذرد و حیض نه بیند و اگر اتفاق افتاد در ماه اول یا ثانی یا ثالث حیض دید در اینوقت اکتفا بانقضاء سه …

که ضعیفه بجهت یأس … در سن من تحیض بوده باشد … حکم حیض در صورت ثالث گذشت

نمیتوان نمود بلکه لازم است در انقضاء عده مراعات سه قرء نماید مثل دو حیض ثالث منقضی بشود یا سه ماه بگذرد و بعد
از انقضاء سه ماه عده … بدارد و بعد از عده در چنین مطلقه یا بانقضای سه ماه است بعد از طلاق و این در صورتی است
که بعد از طلاق سه طهر حیض نه بیند یا بانقضای سه قرء است و این وقتی است که در این سه ماه حیض نه بیند یا بانقضاء سه
ماه است که بعد از سه ماه و این در صورتی است که در این سه ماه حیض نه بیند المستند فیما ذکر قوله ع فی الصحیح لا ینبغی
للمطلقة ان تخرج الا باذن زوجها حتی تنقضی عدتها ثلثة قروء او ثلثة اشهر ان لم تحض و قوله ع فی الحسن ان کانت ممن یستقیم
الحیض فلم تطمث فی ثلثة اشهر الا حیضة ثم ارتفع طمثها فلم تدر ما رفعها فانها تتربص تسعة اشهر من یوم طلقها ثم تعتد بعد ذلک
ثلثة اشهر ثم تتزوج ان شاءت لکن اشکال در این مقام متوجه میشود بیان آن این است که اعتبار تسعة اشهر چنانچه مصرح به
در جمله عبارات میباشد بجهت آنست که احتمال الحمل منتفی شود بعد از آن سه ماه عده بدارد و این احتمال در بعضی از صور متصور
تمام نیست مثل اینکه بعد از وقوع سه ماه تأمل کرده باشد بعد از آن طلاق گفته باشد در این صورت هرگاه بعد از طلاق در اثنای
سه ماه حیض نه بیند و گوییم لازم است که نه ماه تأمل نماید این نه ماه با انضمام سه ماه قبل از طلاق دوازده ماه میشود و غایت مدت
حمل … کما هو المستفاد من الموثق المرأة التی لا تحیض مثلها یطلقها زوجها و یتزوج

سؤال ضعیفه در حباله شخصی
بوده … او را … و طلاق گفته بعد از طلاق … ضعیفه مذکوره شوهر دیگری شده و حال زوج اول میتواند او را بحباله
نکاح خود در آورد یا نه

جواب تحلیل مشروط است بنکاح دائمی و عقد انقطاع موجب تحلیل نمیشود بالاتفاق علی القول … حتی تنکح
زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما … طلاق مخصوص است بعقد دوام پس محلل نیست بر زوج اول نکاحی است که قابل طلاق باشد
و آن عقد دوام است نه انقطاع

سؤال زوجه خود را اگر مرضعه بود طلاق گفته سه یوم بیش از طلاق وقوع هم اتفاق افتاده
بعد از شش ماه یا بیشتر شخصی میخواهد آن ضعیفه را بعقد دائمی … آیا آن طلاق اول صحیح است و عقد بعد صحیح است یا نه

جواب اگر آنچه نوشته شده طلاق واقع بوده باشد یعنی قبل از طلاق سه روز وقوع شده باشد و بعد از وقوع حیض ندیده باشد
چنین طلاق باطل است بلکه اگر ضعیفه مرضعه را زوج او خواهد طلاق بگوید پس اگر بعد از وقوع حیض نه بیند بجهت شیر دادن
یا باعث دیگر لازم است از زمان وقوع تأمل نموده تا سه ماه منقضی شود آنوقت طلاق بگوید پس اگر بعد از وقوع و قبل از حیض
و قبل از انقضاء سه ماه او را طلاق گفته باشد طلاق باطل خواهد بود و آن ضعیفه باقی بر زوجیت زوج خواهد بود عقدی که در این
صورت شده باشد باطل خواهد بود و اگر شخص عاقد جاهل بحرمت بوده و دخول نموده باشد زوج اول هرگاه آن ضعیفه را ثانیا
طلاق بگوید بعد از انقضاء عده این شخص او را میتواند عقد نمود و اما هرگاه عالم بحرمت بوده باشد یا جاهل بوده لکن بعد از عقد
دخول نموده باشد نسبت باو حرام مؤبد میشود

سؤال زید از دختری بوده بسن ده ساله دختر مذکور را عقل و رشد و تمیز بوده
… دختر زید … بوده و ظاهر الصلاح و باقرار دختر و اذن پدر عقد شده …
متجاوز است حالکه … و شغل … است و از عهده صداق و تملیکات … نمیتواند … دختر …
هم اندک تمیزی و عقلی بهم رسانیده … بوده … میگوید کفو من نیست و شغل او جولایی است
و از … دختر زید … نمیتواند … حال زید را میرسد که ضرب بدختر خود زده و او را مجبور بتصرف عمرو نموده
یا نه و در این صورت چه باید کرد

جواب چاره ندارد مگر اینکه زوج راضی بشود بطلاق این از جانب دختر است و اما از جانب
زوج در چنین صورت که مسطور است یعنی در صورتیکه ممکن از انفاق زوجه بوده باشد و متمکن از ادای صداق بوده باشد
و زوجه قبل از عقد عالم بفقر او بوده باشد بلکه معتقد … زوج بوده باشد چنانچه مفروض در سؤال است اختیار
در حق زوج آنست که با عدم رضای زوجه چنانچه مفروض است اصرار در این امر ننماید بلکه او را طلاق بگوید

سؤال هرگاه

مثلا ما نحن فیه … انقضاء … حیض

زید زوجه خود را در حال نفاس یا استحاضه طلاق بدهد چه صورت دارد و هرگاه در طهر بعد از نفاس یا استحاضه طلاق دهد
چه صورت دارد جواب حکم حیض و نفاس در طلاق یکی است در هر موضعی که طلاق در حال حیض صحیح نیست در حال نفاس
نیز صحیح نیست و در هر جا که طلاق در حال حیض صحیح است مثل غیاب زوج در حال نفاس نیز صحیح است و اما استحاضه پس
منع از طلاق در حال استحاضه نمیباشد بنا بر این در حال استحاضه صحیح است سؤال شخصی زوجه دایمه خود را بعد از آنکه یک
هفته مواقعه اتفاق نیفتاده مطلقه بطلاقی نماید و بعد از دو طهر که عبارت از هفتاد و پنج روز باشد شخص دیگر او را
متعه منقطعه خود نموده و دخول نیز بعمل آمده و بعد تلک المدة آیا بحسب شریعت مقدسه نبوی زوجه معقوده بعقد
متعه زوج ثانی بچه قسم و چه صورت دارد جواب انقضای عده طلاق باین نحو میشود که بعد از انقضای طهری که در آن
طلاق واقع شده دو طهر دیگر منقضی شود و انقضای طهر ثانی یا اثنای طهر ثالث شد اگرچه این است چونکه فرض این است
که دخول نیز شده است بنا بر این ضعیفه مفروضه بر آن شخص که او را بعقد انقطاع نموده حرام مؤبد میشود سؤال زید شخصی را
وکیل نموده که زوجه معینه او را بطلاق رجعی مطلقه سازد و حق الرجوع را بعد از آن زوجه مصالحه نماید تا عده تعلق بآن هم شخص
وکیل طلاق را جاری ساخته و نوشته است که چون زوجه مزبوره حامله است حین الطلاق بر زوجه لازم است عده داشتن
باقرب الاجلین و حق الرجوع با زوجه مصالحه شد بنفقه ایام عده او سال در صورت تحقق مصالحه مزبوره بنحو مفروض آیا این مصالحه
صحیح است باجمال آن مال المصالحه نیز معلوم باشد و اگر [illegible] درصورتیکه زوج خواهد بتواند در عده بزوجه خود رجوع نماید
و مفروض آنست که رجوع نموده نظر باین مصالحه بتصرف او نمیدهد جواب عقد مصالحه عقدی است ثمره آن انتقال شیء است
نسبت بطرفین یا نسبت بمصالح له فقط یا ابراء نسبت بمصالح اول مثل آنکه شخصی مصالحه مینماید بدیگری کتابی را بمبلغ معینی
در این صورت کتاب منتقل بصاحب مبلغ و مبلغ منتقل میشود بصاحب کتاب خواه هر دو عین بوده باشد چنانکه مذکور شد یا
هر دو منفعت مثل آنکه عمرو منفعت خانه را مصالحه کند بزید در مدت معینه و زید منفعت خانه خود را [illegible] منفعت
خانه زید بمال عمرو میشود و منفعت خانه عمرو مال زید میشود یا احدهما عین است و دیگری منفعت مثل آنکه کسی منفعت خانه را
مصالحه نماید بمبلغی معینی این در صورتیست که انتقال از دو طرف بوده باشد اما نسبت بمصالح له فقط این مثل آنکه شخصی
عین مال خود را یا منفعت را منتقل می نماید بدیگری و اما ابراء نسبت بمصالح مثل آنکه کسی مدیون شخصی است بمدیون
میگوید مصالحه کنم آنچه در ذمه تو حق دارم در این صورت ثمره مصالحه ابراء ما فی الذمه است بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوییم
زوج که حق الرجوع را مصالحه نموده اگر مقصود زوج یا وکیل ابراء بوده باشد که این بعینه مصالحه بر حق رجوع کردن را مصالحه
نمودم ظاهر آنیست که صحیح بوده باشد و اما هرگاه منظور حق الرجعه بوده باشد نظر بآنکه زن مطلقه بطلاق رجعی در حکم
زوجه است و لهذا توارث در طرفین ثابت است بجهة آنکه حق بضع و سایر انتفاعات مختص بزوج مطلق و مملوک اوست بنا بر این
هرگاه مقصود این بوده باشد که من مصالحه کردم حقوقی که از من ثابت است در ضعیفه در جهت عده بمال المصالحه فلان یا بحقوقی
که از آن ضعیفه بر منست مصالحه صحیح و بی عیب است و تمکن در رضا و مصالحه بسبب جهل در مال المصالحه پس این صحیح نیست
نظر بآنکه ممکنست که بگوییم جهل نیست نظر بآنکه عادت مخصوص است و بر فرض تسلیم چنین جهل ظاهر این است که در مصالحه
بوده باشد و آنچه در استفتا قلمی شده باقرب الاجلین اگرچه بعضی از علما قایل شده اند بر این لکن ظاهر این است که صحیح بوده
باشد بلکه عده ذات حمل وضع حمل است اگرچه قبل از آن سه قرء متحقق شده باشد نظر بالطلاق آیه شریفه و اولات الاحمال
اجلهن ان یضعن حملهن لکن احتیاط مقتضی این است که بعد از انقضاء سه قرء رجوع نماید اگرچه وضع حمل نشده باشد
سؤال بیان فرمایند که آنجناب استاد علی [illegible] عدد درجات من شرحه الصغیر علی النافع ان القرء و الاشهر [illegible]

عدة المتعة

عدة المتعة بالعدة البائنة خلاف المقنع لانه وهم چنین قول الشیخ در الزهرات کتاب در مبحث بیع فضولی در آنجا که میفرماید که و رجع
هو به المالك كلا على البايع ادام مجعل لا نفع في مقابله و مع حصول اشکال بنا در این مطاع خود را در هر دو مسئله مرحوم [illegible]
که بیان فرمایند جواب مراد آن مرحوم اعلی الله مقامه و رفع فی الفردوس مکانه از عبارت اولی آنست که هرگاه کسی ضعیفه را
بعقد متعه در حباله خود در آورده باشد بمدة معینه بعد از انقضاء عده آن ضعیفه خواهر او را بعقد خود درمی آورد نظر
بآنکه زن در عده انقطاع مثل زوجه مطلقه معتده بعده رجعیه نیست بلکه مثل زوجه مطلقه بطلاق بائن است عقد اخت
او جایز است هم چنین عقد اخت معتده در عده انقطاع مخالف در این اقرار فرموده مرحوم شیخ صدوق در مقنع فرموده
اخت زوجه منقطعه در اثنای عده انقطاع مثل اخت مطلقه است در اثنای عده رجعیه قبل از انقضای عده رجعیه چنانچه تزویج
اخت جایز نیست و این قول ضعیف است و اما عبارت ثانیه پس هو راجع است بمشتری یعنی مشتری رجوع و مطالبه نماید
آنچه را مالك او از او انتزاع نموده از بایع ظاهر آنست که کل آنچه را مالك گرفته از مشتری مشتری میتواند مطالبه نماید از بایع و در عین و
غرامات و ضرر آنکه بر مشتری وارد شده مسلم است و اما مطالبه عوض نماید منافعی که مالك از مشتری اخذ نموده یعنی مشتری تسلط
داشته باشد از بایع مطالبه عوض نماید بسیار مشکل است و اما قول رفع الله مقامه هذا اذا لم یحصل له فی مقابلته نفع تسلط مشتری
بر مطالبه ثمن و غیره از بایع در صورتی است که نفعی از آن مبیع بجهت مشتری حاصل نشده باشد با حصول نفع مطالبه از بایع مشکل
است لکن این در نظر حقیر محل اشکال است نظر بآنکه این نفع یا از آن مبیع است یا از غیر آن اگر از آن مبیع حاصل شده باشد مخصوص
مال مالك خواهد بود لازم است تسلیم او نماید این عوض ثمن مشتری که تسلیم بایع شده میتواند شد اگر از غیر آن مبیع تحصیل
باشد مخصوص است بمشتری نخواهد بود سؤال هرگاه زید والد زوجه خود را وکیل نماید که بعد از آنکه اراده نماید که زوجه
خود را از دارالسلطنه اصفهان بولایت دیگر ببرد آن والد صبیه را بازای حقوق او مطلقه بطلاق خلعی نماید آیا در این صورت که وکالت
عقد و ایقاع طلاق موقوف است بر آن والد صبیه بتواند که بعد از اراده و تحقق اخراج زوجه خود از دارالسلطنه بلاکون مطلقه نماید یا نه
جواب این مطلب اگرچه از جهت تنجیز در وکالت و تعلیق در تصرف عیب ندارد و لکن از آنکه باین نحو که بطلاق خلعی او را مطلقه
نماید صحیح است نظر بآنکه طلاق در صورت کراهت قلبی زوجه است و آنچه مذکور در این جا شده این مطلب بجهت اراده بیرون
بردن از بلاد است چنین چیزی طلاق خلع نیست پس وکالت باین نحو صحیح نیست از این جهت سؤال شخصی زوجه خود را مطلقه
نموده بطلاق رجعی بعد از آن حق الرجوع خود را صلح نموده بآن ضعیفه بنفقه ایام عده بعد از آن در اثنای عده رجوع نموده بعد
از انقضای عده آن ضعیفه بدیگری شوهر نموده زوجه ثانی [illegible] است یا اول جواب تنقیح الحال فی جواب هذا السؤال یستدعی رسم
مقدمات الاولى فی توضیح الحال فی قوله الصلح جائز بین المسلمين الا صلحا احل حراما او حرم حلالا فنقول ان هذا الحديث على هذا
النحو غیر مروی فی طرقنا و انما هو من طرق العامة قال فی کره من طریقهم عن ابی هریرة ان النبی ص قال الصلح جائز بین المسلمین الا
صلحا احل حراما او حرم حلالا و المقصود ان الحدیث المذکور مع هذا الذیل غیر مروی من الائمة ع و فی الصحیح عن
حفص بن البختری عن ابی عبد الله ع قال الصلح جائز بین الناس و اعرض ع عن الذیل المذکور و لعل وجهه هو ان کل صلح [illegible]
تحلیل الحرام و تحریم الحلال لوضوح انه یوجب انتقال المصالح عنه من المصالح الى المصالح له و انتقال المصالح به من المصالح له الى المصالح
و تصرف المصالح فی المصالح عنه کان قبل الصلح حلالا و حرم بعده کما ان کان تصرف المصالح له غیر حلال قبله و حلال بعده و کل ذلك
انما هو بالصلح و کذا الحال فی المصالح به لکن بعکس ما ذکر فقد احل الصلح ما کان حراما و حرم ما کان حلالا فعلی هذا یلزم من
مشروعیة الصلح الغاؤه و لعله الوجه فی اعراضه ع عن الذیل المذکور کما مر و لکن المعروف من الاصحاب انهم تلقوه بالقبول و اوردوه فی کتبنا
الفقهیة حتى الصدوق فی الفقیه فی باب الصلح قال رسول الله ص البینة على المدعی و الیمین على من انکر و الصلح جائز بین المسلمین الا صلحا احل حراما او حرم

ومنها الموثق المروي في الباب ايضا عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال سألته عن قول الله عز و جل وان امرأة خافت من بعلها نشوزا
او اعراضا قال هذا يكون عند الرجل المرأة لا تعجبه فيريد طلاقها فتقول امسكني ولا تطلقني وادع لك ما على ظهرك واعطيك من مالي
واحللك من يومي وليلتي فقد طاب ذلك كله فمقتول من ان النصوص المذكورة كانت عندنا تنزل في تفسير قوله فلا جناح عليهما ان
يصلحا بينهما صلحا يكون مقتضاها ان لو قالت المرأة لزوجها صالحتك عما عليك من الحقوق كانت المصالحة صحيحة يترتب عليها سقوط
حقوقها منه مطلقا ولو كان الوقوع بعد اربعة اشهر كما لا يخفى وكما يجوز ذلك في حق الزوجة ينبغي ان يجوز في حق الزوج ايضا بان يقول
صالحتك عما عليك من حقوقي فاذا جاز ذلك قبل الطلاق يجوز بعده في العدة الرجعية لكون المعتدة مشتركة بينهما [illegible]
ذلك في الحقوق الواجبة يجوز في الحقوق بطريق اولى تنقيح المقام يستدعي ان يقال ان الحق الثابت لها واجب او جائز
الطلاق الاول يوجب سقوط الوجوب ولا يلزم منه سقوط الجواز لاعتبار قيام مقتضى الجواز توضيح الحال في ذلك يستدعي ان
يقال انها فيما سلف ان الزوجية كانت مستلزمة لجواز النظر الى الزوجة والملاعبة معها والملامسة وغيرها فلا يمكن انفكاكها
مع بقاء الزوجية والساقط بالصلح هنا انما هو الوجوب و اما الثابت في العدة الرجعية انما هو امكان ارجاع المطلقة الى ما كانت
عليه من صفة الزوجية ومن حيث قد سقط بالصلح فلا يبقى لشيء بعده فلا ينبغي الشك في ذلك ومما نبهنا انقدح ان ما ذكره ثانيا
الشهيد نور الله قبره وروحه السعيد حيث قال ولا يشترط في مورد الصلح ان يكون مالا فيصح عن القصاص وانا عن الحد والتعزير و
القسمة بين الزوجات [illegible] بالصواب بالاضافة الى الصلح عن القسم لما عرفت من كونه [illegible] عن النصوص المعتبرة
المذكور مما يدل عليه ايضا ما رواه شيخ الطائفة في يب باسناده عن محمد بن احمد بن يحيى عن محمد بن احمد العلوي عن العمركي عن
علي بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر ع قال سألته عن الرجل له امرأتان قالت احديهما ليلتي ويومي لك يوما او شهرا او ما كان ايجوز
ذلك قال اذا طابت نفسها واشترى ذلك منها فلا بأس وعدم ارادة المعنى الظاهر من قوله و اشترى ذلك منها مما لا خفاء فيه فالظاهر ان
المراد منه ان يرضيها بعوض فيشتمل ما لو كان بعنوان المصالحة فمقتضاه جواز الصلح عن القسم مضافا الى ان عقد الصلح اوسع العقود
دائرة فجواز الغير يستدعي جوازه بطريق اولى ولا عكس فالمراد بقوله اشترى اما خصوص الصلح او غيره وعلى التقديرين يثبت المرام
فلا يبقى [illegible] الكلام هنا في امور ينبغي التنبيه عليها الاول ان المفروض في المسئلة انه صالح عن الرجوع عليها بما عليه
من النفقة في ايام العدة مطلقا والمفروض انها ذات حمل [illegible] الجهل في النفقة لعدم معلومية زمان الوضع فيمكن الوضع لستة اشهر
فصاعدا الى السنة مضافا الى احتمال السقط في كل حين والثاني ان من الامور المسلمة انه لا يجوز للزوج العقد على اخت المطلقة
في ايام العدة الرجعية فهل الامر كذلك بعد اسقاط حق الرجوع ايضا ام لا والثالث هل التوارث بينهما فيما اذا اتفق الموت في ايام العدة
ثابت ولو مع عدم امكان الرجوع او مختص بما امكن فنقول اما الاول فيمكن الجواب عنه بالنقض والحل اما الاول فنقول ان
النصوص المذكورة على جواز الصلح بنفقة الزوجة مطلقا [illegible] ومعلوم ان زمانها غير معلوم [illegible]
[illegible] والجهل فيه اكثر من الجهل في النفقة في زمان العدة فما هو الجواب عن ذلك فهو الجواب هنا و
اما الحل فنقول ان الفرق واضح بين الالزام بالمجهول واسقاط المجهول والجهل على فرض [illegible] الصلح انما هو في الاول دون الثاني
[illegible] ان ما صالح احد [illegible] بنفقتها في ايام حملها [illegible] في صحة المصالحة بالجهل [illegible]
[illegible] المصالح هو الشيء المجهول [illegible] بعقد المصالحة واما اذا صالح الزوج زوجتها عن حق الثابت لها عليها
بترك نفقتها او اسقاط نفقتها اللازمة عليه فلا وجه للقدح في المصالحة بالجهل في النفقة لانتفاء المدة [illegible]
وجه للتأمل واما الثاني فتحقيق الحال فيه مما يستدعي ايراد ما حضرني من النصوص في المسئلة ثم الاشارة الى تحقيق الحال في ذلك
فنقول روى ثقة الاسلام في ك في الصحيح عن الحلبي عن ابي عبد الله ع في الرجل طلق امرأته او اختلعت او بارأت اله ان يتزوج باختها

قال اذا

قال فقال اذا برئت عصمتها ولم يكن له عليها رجعة فله ان يخطب اختها وفي الصحيح عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن محمد بن الفضيل عن ابي
الصباح الكناني عن ابي عبد الله ع قال سألته عن رجل اختلعت منه امرأته ايحل له ان يخطب اختها قبل ان تنقضي عدتها فقال اذا برئت
عصمتها ولم يكن له رجعة فقد حل له ان يخطب اختها فنقول ان جواز خطبة اخت المطلقة فيهما معلق ببرائة عصمة الزوجة وعدم تمكن
الزوج من الرجعة وهو اعم من ان يكون عدم تمكنه من الرجعة بالاصالة او باعتبار العارض والمفروض فيما نحن فيه [illegible]
الاسقاط حقه بالمصالحة فينبغي ان يحكم بجواز تزويج الاخت ولنا ان نقول لمنع العموم بحيث يشمل العارض لشمول ما نحن فيه
ان المتبادر ظاهر [illegible] في الماضي نعم على هذا نقول ان جواز خطبة اخت المطلقة معلق في الصحيحين بان لا يكون له عليها
رجعة اصلا وهو منتف فيما نحن فيه للقطع بثبوت حق الرجوع له عليها قبل المصالحة كما هو المفروض ومقتضى تعليق الحكم على
الشرط انتفاؤه عند انتفائه ومقتضاه الحكم بعدم جواز التزويج ولو بعد المصالحة كما لا يخفى ثم على تقدير الاغماض عن دعوى
الظهور نقول ان الاحتمال يكفي في المقام للقطع بعدم الجواز قبل المصالحة لكن شك في بقائه بعده فمقتضى الاستصحاب هو الحكم
بالبقاء كما لا يخفى على اهل النهي والحاصل ان المناط في جواز العقد على اخت المطلقة في العدة اما عدم امكان الرجوع حين العقد
او في الجملة وعلى الاول ينبغي الحكم بالجواز بخلافه على الثاني وحيث قد عرفت ان مقتضى الصحيحين المذكورين هو الثاني تبين
لنا ان المختار هو الثاني وهل النفقة حكمها حكم التزويج بالاخت بمعنى انه كما لا يختلف حال التزويج بالاخت في ايام العدة قبل
المصالحة وبعدها فالحكم [illegible] ثابت في الحالين كما علمت كذا لا يختلف الحال في النفقة في ايام العدة ام لا فبعد المصالحة فربما
يجب على الزوج انفاقها ولو بعد اسقاط حق الرجعة ام لا بل وجوب النفقة تابع لامكان الرجوع فبعد انتفائه لم يجب احتمالان وجه
الوجوب هو الاستصحاب بناء على ان الانفاق كان ثابتا في حقه وواجبا عليه قبل اسقاط حق الرجوع فمقتضى الاستصحاب بقائه على حاله
ووجه العدم الحصر الظاهر مما رواه شيخنا الصدوق في الفقيه باسناده عن موسى بن بكر عن زرارة عن ابي جعفر ع قال سمعته يقول المطلقة
ثلثا ليس لها نفقة على زوجها ولا سكنى انما ذلك للتي لزوجها عليها رجعة بناء على ان المستفاد منه امران وجودي وهو وجوب النفقة
على الزوج للزوجة التي له عليها رجعة وعدمي وهو عدم وجوبها للتي ليس له عليها رجعة وهو اعم من ان يكون انتفاء الرجعة فيها لكون
المطلقة بالطلاق البائن او بالعارض كما فيما نحن فيه ولعل الثاني اقوى [illegible] الاطلاق في صحيحة زرارة المروية في فروع الكافي
[illegible] وعليه نفقتها والسكنى ما دامت في عدتها واما الثالث اعني ثبوت التوارث بينهما فيما اذا اتفق الموت في اثناء العدة ولو كان
اسقاط حق الرجوع بالمصالحة [illegible] لثبوت التوارث مع بقاء حق الرجوع فيما اذا كان الموت في اثناء العدة والذي يمكن
ان يتمسك به [illegible] فيما اذا كان بعد انقضائها وانما الكلام فيما اذا اتفق الموت بعد اسقاطه
في اثناء العدة والذي يمكن ان يتمسك به في اثباته هو الاستصحاب لكن فيه تامل لا ينبغي للمتامل ويمكن الاستدلال لاثبات المرام بجملة
دالة لقوله ع فيهما وهما يتوارثان حتى تنقضي العدة بناء على ان اطلاقه يقتضي التوارث بينهما ولو لم يكن له عليها رجعة مطلقا
خرج ما دل الدليل على خروجه وهو غير الطلاق الرجعي فبقي الغير مندرجا تحت العموم فينبغي المصير الى مقتضاه ويؤيده ثبوت
التوارث بينهما فيما اذا كان الطلاق رجعيا فيما اذا مات احدهما من غير رجوع الزوج الى زوجته فيما اذا ساغ له الرجوع عليها فليكن الامر
كذلك فيما اذا كان الموت مع اسقاط الرجوع ويتوجه عليه ان التمسك بقوله عليه السلام وهما يتوارثان الى آخره انما يستقيم في المقام اذا
امكن التمسك بالاطلاق وهو غير معلوم بل غير صحيح [illegible] وما تقدم عليه ومما [illegible]
منها فنقول ان الحديث هكذا وعليه نفقتها والسكنى ما دامت في عدتها وهما يتوارثان حتى تنقضي العدة وهو مروي في الفقيه [illegible]
لكن مرسلا هكذا وروي عن الائمة عليهم السلام ان طلاق السنة [illegible] على المطلق للسنة نفقة المرأة والسكنى ما دامت في عدتها
وهما يتوارثان حتى تنقضي العدة ومقتضى الاطلاق فيما ذكروا ان كان ما تقدم لكن التعويل على المطلقة مشروط بانتفاء المقيد

حلالا ويمكن ان يقال في جعفر ان المراد البينة على التعبير في متعلق الصلح بان يكون معناه وكل صلح جايز اي يلزم العمل بمقتضاه الا الصلح
الذي احل او حرم الصالح في مقام تحليل ما دل الدليل على سبيل الدوام كالصلح من الزوج [illegible] الصالح في مقام التحريم ما دل
الدليل على عدم امكان تحريمه كالصلح الزوجة على ان لا ينتفع منها بمعنى ان يحرم عليه الانتفاع منها ومقتضى قوله او حرم حلالا عدم
امكانه ان قيل كيف يمكن الحكم بعدم امكانه وعدم جوازه مع انه ثابت في الشريعة كالصلح عن حق القسم قلنا ان الصلح هناك انما
هو لاسقاط الوجوب لا لاسقاط الجواز او الجواز واثبات التحريم ولهذا يجوز له الاقدام بمقتضى القسم مع تحقق المصالحة في اسقاطه
كما لا يخفى والثانية في ان الحق الذي للزوج على المرأة من التسلط على الانتفاع ففي الاولى لا يمكن ذلك بمعنى ان الزوجة تكون باقية على
وصف الزوجية الدائمة ومع ذلك يمكن للزوج اسقاط الحقوق المذكورة عليها حتى يحرم عليه قبلتها وملامستها او النظر اليها او
هكذا واما في الثانية فيمكن له ذلك لنا على عدم الامكان في الاول فلوضوح ان وصف الزوجية ملزوم للامور المذكورة وتخلف
اللازم عن الملزوم من الامور المستحيلة فلا يمكن للزوج اسقاط الامور المذكورة من زوجتها بمعنى ان يكون وصف الزوجية باقيا
ويحرم عليه الامور المذكورة واما الجواز في الثانية فلانه مدلول عليه بجملة من النصوص المعتبرة كالصحيح المروي في الفقيه عن علي
بن رياب قال كتبت اليه اسأله عن الرجل تمتع بامرأة ثم وهب لها ايامها قبل ان يفضي اليها او وهب لها ايامها بعد ما افضى اليها
هل له ان يرجع فيما وهب لها من ذلك فوقع عليه السلام لا يرجع وما رواه ايضا في باب [illegible] عن ابان بن تغلب قال قلت لابي
عبد الله جعلت فداك الرجل يتزوج المرأة متعة فيتزوجها على شهر ثم انها تقع في قلبه فيحب ان يكون شرطه اكثر من شهر فهل يجوز
ان يزيد في اجرها ويزداد في الايام قبل ان تنقضي الايام التي شرط عليها فقال لا يجوز شرطان في شرط قلت كيف يصنع قال
يتصدق عليها بما بقي من الايام ثم يستانف شرطا جديدا وحمل التصدق فيه على الهبة ولا يخفى عليك انه لا معنى لهبة الايام الباقية
بل المراد هبة ما يستحقه بالعقد من منفعة البضع والملاعبة وغيرهما في بقية الايام وهذا المطلب مما اتفق عليه كلام الاصحاب قال في
[illegible] ولو اراد الرجل ان يزيد في المدة قبل انقضاء الاجل فليس له ذلك الا ان يهب لها ما بقي عليها من الايام ثم استدل عليه بالحديث
المذكور وفي النهاية اذا انقضى اجل المتعة جاز له ان يعقد عليها عقدا مستانفا في الحال فان اراد ان يزيد في الاجل قبل انقضاء اجله
لم يكن له ذلك فان اراد ذلك فليهب لها ما بقي عليها من الايام ثم ليعقد عليها على حسب ما شاء من الايام فنقول لا شبهة في ان دائرة الصلح اوسع
من دائرة الهبة فاذا كان امكن اسقاط التسلط الذي للزوج على الزوجة المتمتع بها وسلب الاستحقاق منها بالهبة يجوز بالصلح بطريق اولى
كما لا يخفى والسر في المقامين هو ان العقد بين المتعاقدين اوجب العلاقة بينهما في كل من الدوام والانقطاع المقتضية للتسلط
على الاستمتاع ببضعها وقبلتها وملامستها وغيرها وقد نطقت الشريعة باختيار الزوال لتلك العلاقة في الطلاق بخلاف في
الانقطاع بل قضت بان الزوال لها بغيره والثالثة ان الطلاق من الاسباب الشرعية لازالة الزوجية التي اوجبها العقد كما
ان الطلاق المستجمع للشرائط اوجب خروج الزوجة عن الزوجية للمطلقة بعد الطلاق حقيقة وجواز [illegible] في بعض المواضع الى الاجل
لا يوجب بقاء الزوجية حقيقة والحاصل انه لا فرق في صيغة الطلاق بين كون المطلقة [illegible] وغيرهما كما ان الفسخ
يوجب خروج الزوجة فليكن الامر فيها [illegible] المدخول بها [illegible] ان الشرع للزوج سلطه على الرجوع
في العدة في بعض المواضع وذلك لا يوجب كون الزوجة المطلقة قبل الرجوع زوجة حقيقة [illegible] والدليل عليه مع ظهوره الحال قوله
وبعولتهن احق بردهن لوضوح ان المراد الى الزوجية والظاهر ان الرد الى الشيء لا يكون [illegible] والصحيح المروي في [illegible] عن ابي
بصير عن ابي عبد الله قال سألته عن الطلاق الذي [illegible] اذا اراد الرجل ان يطلق امرأته يدعها ان كان [illegible] حتى تحيض ثم تطهر فاذا
طهرت طلقها واحدة بشهادة شاهدين ثم يتركها حتى تعتد ثلاثة قروء فاذا مضى ثلاثة قروء فقد بانت منه بواحدة وكان زوجها خاطبا من
الخطاب ان شاء تزوجها وان شاء لم يفعل فان تزوجها بمهر جديد كانت عنده على ثنتين باقيتين وقد مضت الواحدة فان طلقها واحدة اخرى

على الطهر بشهادة شاهدين ثم يتركها حتى تمضي اقراؤها بانت بالاثنتين وملكت امرها وحلت للازواج وكان زوجها خاطبا من الخطاب
ان شاءت تزوجته وان شاءت لم تفعل فان تزوجها تزوجها بمهر جديد كانت معه على واحدة باقية وقد مضت ثنتان فان
اراد ان يطلقها طلاقا لا تحل له حتى تنكح زوجا غيره تركها اذا حاضت وطهرت اشهد على طلاقها تطليقة واحدة ثم لا تحل له حتى تنكح زوجا غيره
الى ان قال لانه كانت المرأة طلقة من زوجها كانت خارجة من ملكه حتى يراجعها فاذا راجعها صارت في ملكه ما لم يطلق التطليقة
الثالثة الحديث فقوله كانت خارجة عن ملكه صريح في خروج الزوجة بمحض الطلاق عن الزوجية وهو قرينة على ان تعليق البينونة
على مضي ثلثة قروء باعتبار جواز الرجوع بها ويدل عليه ايضا الصحيح المروي في [illegible] عن بريد بن معوية قال سألت ابا عبد الله عن
المعتوه كيف يصنع بامرأته الى ان قال ثم قيل للولي انفق عليها فان فعل فلا سبيل لها ان تتزوج ما انفق عليها وان ابى ان ينفق
جبر الولي على ان يطلق في استقبال العدة وهي طاهر فيصير طلاق الولي طلاق الزوج فان جاء زوجها قبل ان ينقضي عدتها من
يوم طلقها الولي فبدا له ان يراجعها فهي امرأته وهي عنده على تطليقتين وان انقضت العدة قبل ان يجيء ويراجع فقد حلت للازواج
ولا سبيل للاول عليها وجه الدلالة من المفهوم قوله فبدا له ان يراجعها فهي امرأته اذ لو لم يرد ان يراجعها ليست هي امرأته ولو مع بقاء
العدة فلا يكون ذلك الا باعتبار الخروج عن الزوجية بالطلاق [illegible] فاذا كان الحال في طلاق الولي كذلك فالحال في طلاق
نفسه والحاصل ان الزوجة المطلقة بمحض الطلاق خرجت عن الزوجية ولهذا لم يجز للزوج مواقعتها مع عدم قصد الرجوع
سواء نوى عدم الرجوع ام لا ولم يبق لها حق القسم نعم دل الشرع على التسلط على ارجاعها الى الزوجية في مدة معينة فنقول ان حق
[illegible] كحق الخيار في مدة الخيار وبعض [illegible] حق الرجوع على المرأة المتمتع بها في المدة المعينة [illegible] بل نقول ان الحق على
المرأة المتمتع بها اقوى من الذي للزوج على الزوجة المطلقة في ايام العدة فكما لا يجوز اسقاطها بالصلح فليكن الامر فيما نحن فيه ايضا
كذلك قوله الصلح جائز بين المسلمين ويمكن التمسك في المقام بخصوص خبر فيها ما رواه ثقة الاسلام في باب الشرط في النكاح
وما يجوز منه وما لا يجوز عن [illegible] قال سألته عن [illegible] يشترط عليها عند عقدة النكاح ان يأتيها متى شاء كل شهر وكل جمعة يوما
من النفقة كذا وكذا قال ليس بذلك الشرط بأس ومن تزوج بامرأة فلها ما للمرأة من النفقة والقسمة ولكنه اذا تزوج امرأة فخافت منه نشوزا
او خافت ان يتزوج عليها او يطلقها فصالحته من حقها على شيء من نفقتها او قسمتها فان ذلك جائز لا بأس به وهو مروي في [illegible]
ايضا وليس في سنده من يتأمل فيه الا موسى بن بكر الواسطي وحديثه عندي مقبول لرواية ابن ابي عمير وصفوان بن يحيى عنه [illegible]
[illegible] الطايفة في العدة انهما لا يرويان الا عن ثقة [illegible] الى ما رواه الكليني عن موسى بن بكر انه قال
قال ابو الحسن موسى [illegible] في بعض حوائجها [illegible] في بعض حوائجه الى الشام
[illegible]
من امرأته فيتزوج المرأة الاخرى [illegible] على الثانية ان لا يجيها الا في [illegible] فصالحت من حقها الى الاخرى [illegible]
المصالحة عند مصالحة الزوج بعض الحق الذي له عليها بالحق الذي لها عليه فان المصالحة من الطرفين فيكون كل من [illegible]
ومنها الصحيح المروي في باب النشوز من الكافي في الصحيح عن الحلبي عن ابي عبد الله قال سألته عن قول الله عز وجل وان امرأة خافت
من بعلها نشوزا او اعراضا فقال هي المرأة تكون عند الرجل فيكرهها فيقول لها اني اريد ان اطلقك فتقول له لا تفعل اني اكره ان
يشمت بي ولكن انظر في ليلتي فاصنع بها ما شئت وما كان سوى ذلك من شيء فهو لك ودعني على حالتي فهو قوله تبارك وتعالى فلا
جناح عليهما ان يصلحا بينهما صلحا وهو هذا الصلح ومنها الموثق المروي في الباب عن علي بن ابي حمزة قال سألت ابا الحسن عن قول الله
عز وجل وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فقال اذا كان كذلك فهم بطلاقها فقالت له امسكني وادع لك بعض ما عليك
واحللك من يومي وليلتي حل له ذلك ولا جناح عليهما ورواه في الفقيه باسناده الى المفضل بن صالح عن زيد الشحام عن ابي عبد الله

فالمفهوم المدلول عليه بالتفاتي الجميع واحد [illegible] زوجه كه سن سيزده يا چهارده سال [illegible] باشد و حايض نشود و زوج
[illegible] او را مطلقه نمايد چه مقدار از زمان مواقعه كند [illegible] تواند مطلقه نمايد يا اين همان [illegible] است كه فقهاء
فرموده اند تا سه ماه [illegible] مواقعه [illegible] مطلقه نكند [illegible]
بوده و حيض نديده در اين صورت بعد از انكه زوجين [illegible] سه ماه منقضي شد طلاق ميتوان گفت و قبل از انقضاى اين مدت
طلاق صحيح نيست [illegible] قبل از تزويج با اخ زوجه وطى نموده و جاهل [illegible]
تزويج اخت موطوئه بوده و چند سال [illegible] بعد از انكه [illegible] رجوع نكرده و مدت يكسال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و جه كه زوج ثاني [illegible] طلاق [illegible] زوج اول [illegible]
[illegible] طلاق [illegible]
لازم [illegible] يكسال [illegible] زوج ثاني [illegible] زوج اول [illegible]
[illegible] زوج ثاني [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] زوج ثاني ظاهر نيست [illegible]
نمود [illegible] رجوع نمود [illegible] رجوع [illegible] زوجيت [illegible]
[illegible]
رجوع نمود حكم زوجيه بعد از رجوع ثابت ميشود [illegible] بعد از رجوع [illegible] زوجيت [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] زوجيت بر قرار است

كتاب العتق سؤال هرگاه غلامى در ميان دو نفر مشاع باشد و [illegible] و غلام بكر [illegible]
[illegible] غلام [illegible] آزاد ميشود [illegible] جواب هرگاه [illegible] غلام [illegible]
[illegible] موجب آزاد شدن آن غلام ميشود لكن [illegible]
[illegible] در صورت اختصاص مملوك [illegible] غلام مشترك ميان دو نفر [illegible] احتمال
[illegible] سؤال هرگاه جاريه [illegible] بوده باشد
[illegible] جاريه ام ولد بوده باشد و وارث [illegible] جاريه [illegible] تزويج نمايد [illegible] جاريه [illegible]
[illegible]
[illegible] جاريه [illegible]
[illegible] جواب [illegible] جاريه [illegible] تزويج نمايد [illegible] جاريه ام ولد [illegible]
[illegible] ولد [illegible] آزاد ميشود [illegible] جاريه
[illegible] جاريه [illegible] ولد [illegible]
[illegible] جاريه آزاد ميشود لكن [illegible]
[illegible] ام ولد [illegible] تزويج [illegible] جاريه [illegible]
[illegible] جاريه [illegible] تزويج [illegible] جاريه آزاد [illegible]
[illegible] فروش [illegible]
[illegible] جاريه [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] جاريه ام ولد [illegible] آزاد ميشود [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه زيد جاريه مملوكه خود را
[illegible] جاريه [illegible]
ملك [illegible] انتقال شرعى [illegible]
ملك زيد [illegible] انتقال [illegible]
[illegible] جاريه [illegible] ملك زيد [illegible] تحليل شرعى
نمايد [illegible] تحليل [illegible]
[illegible] جواب [illegible] انتقال [illegible] جاريه بر ملك زيد باقى
[illegible] ملك [illegible]
زيد [illegible] جاريه [illegible] جاريه [illegible]
[illegible] جاريه [illegible] تحليل [illegible] تحليل نموده
[illegible] تحليل [illegible] جاريه [illegible] تحليل [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] تحليل [illegible] تحليل [illegible] اشكال
[illegible] تحليل [illegible] تحليل [illegible]
تحليل [illegible] سؤال [illegible] جاريه [illegible]

والقيد بما يخرج فيه موجود وهو ما نبّهنا عليه ما رواه شيخنا الصدوق باسناده الى موسى بن بكر قال العبدي موسى بن بكر عن زرارة
عن ابي جعفر عليه السلام قال المطلقة ثلثا ليس لها نفقة على زوجها ولا سكنى انما ذلك للتي لزوجها عليها رجعة وطريقه اليه وان لم يذكره
في المشيخة لكن جهل الطريق غير مضرّ لما قرّرنا في محله مضافا الى ان الحديث مروي في الكافي والتهذيب والسند الى موسى بن بكر صحيح والكلام في موسى
بن بكر قد سلف ومع ذلك فبينهما [illegible] حصر [illegible] الانفاق على المطلقة الا بالاضافة الى المطلقة التي له عليها رجعة والاول
تقييد الحج في نفقتها في قوله وعليه نفقتها بتلك كالمرأة بما ذكره شيخنا الصدوق في قوله وعلى المطلق السنة نفقة المرأة مثل ما يكون
الكلام بمنزلة ان يقال وعلى المطلق نفقة المطلقة التي له عليها رجعة فيكون قوله وهما متوارثان في قوة ان يقال ان المطلق والمطلقة التي له عليها
رجعة متوارثان فلا يكون التمسك به في ثبوت التوارث بما لم يكن له عليها رجعة ولو باعتبار المصالحة والاستثناء بما ذكر من التأييد في
غير محل الكلام بل الى القياس والقياس عند القائلين به مشروط بشرطين احدهما بالنسبة الى المقيس عليه والآخر بالنسبة الى المقيس
اما الشرط في المقيس عليه فهو ان لا توجد فيه خصوصية تقتضي ثبوت الحكم فيه فلو وجدت الخصوصية فيه وانتفت في طرف المقيس انتفى القياس
واما في المقيس فهو ان لا يكون فيه ما يمنع من ثبوت الحكم فيه فلو وجد فيه المانع لم يكن في طرف المقيس عليه انتفى المنع ويكون ان ينتفي
الشرط في محل الكلام في كلا الطرفين اما في طرف المقيس عليه فلوضوح ان امكان الرجوع فيه الى الالتئام خصوصية تناسب ثبوت التوارث
هو منتف في محل الكلام واما في طرف المقيس فلان المفروض انتفاء حق الرجوع فيه وعدم امكانه فيمكن ان يكون هذا مانعا عن التوارث
ويكون التمسك لاثبات التوارث هنا بالاستصحاب اولا بالتقريب السالف بل على ان يقال ان التوارث بينهما قبل الطلاق ثابت بالكتاب والسنة
والاجماع قال الله تعالى ولكم نصف ما ترك ازواجكم ان لم يكن لهن ولد فان كان لهن ولد فلكم الربع مما تركن الى قوله
ولهن الربع مما تركتم ان لم يكن لكم ولد فان كان لكم ولد فلهن الثمن مما تركتم ومقتضى الاستصحاب الحكم بثبوت الحكم المدلول عليه بالآية
الشريفة الى ان يدل الدليل على ارتفاعه والقدر الثابت في غير الطلاق الرجعي هو ما بعد انقضاء العدة وانا نجد ان الكافي فتأمل
فلا يثبت الحكم بالثبوت [illegible] ما يقتضيه [illegible] ولكن الحزم في امثال المقام الاخذ بما هو المصالحة ثم انه اسلم
والخروج من المناقشة ومقام المؤاخذة تنبيها اعلم انه لا يخفى ان ما ذكرنا فيما سلف من عدم جواز العقد على اخت المطلقة انما هو مع
وما اذا انقطعها الموت في اثناء العدة فالظاهر عدم وجوب التأمل الى انقضائها بل يجوز له العقد ولو في اثنائها اذا ماتت من
غير طلاق فانه يجوز له العقد على اختها ولو قبل انقضاء زمان يعادل زمان العدة اذا ماتت احدى الاربع من الازواج للرجل
التزويج باخرى من غير لزوم توقف حصل واما الموثق المروي في [illegible] قال سئل ابو عبد الله عليه السلام عن الرجل يكون له اربع نسوة
فيموت احدهن فهل يحل له ان يتزوج اخرى مكانها قال لا حتى يأتي عليها اربعة اشهر وعشرا فلا بد من حمله على ظاهره لو صح الى
المدة المذكورة انما هي العدة للمرأة المتوفى عنها زوجها لا للرجل المتوفى عنه الزوجة ولذا حمله الشيخ الطائفة على الاستحباب قال بعد
ان اورده قال محمد بن الحسن هذا الخبر محمول على ضرب من الاستحباب لانه اذا ماتت المرأة جاز للرجل ان ينكح امرأة اخرى مكانها في
الحال انتهى كلامه رفع في الخلد مقامه التالي لا يخفى ان عدم جواز الرجوع للزوج على الزوجة بعد المصالحة انما هو مع بقاء المصالح
وانتفاء الفسخ واما بعد تحقق ما يوجب فسخها فلا يبقى التأمل في الجواز كما في غيره مما ذكر من الانفاق والتوارث لانتفاء انقضاء العدة
والله الحمد والشكر والمنة وصلواته على افضل من بعث بالنبوة وافضل من [illegible] بالولاية وآله اصحاب العصمة والطهارة
هذا ما جرى به القلم في شهر [illegible] من مزارع کرون من محال اصبهان في ضحوة اليوم الثاني من الاسبوع الثاني من السابع
من اسبوع الايام العاشر من العشر الاول من الشهر السادس من السنة الخامسة من العشر الرابع من المائة الثالثة من
الالف الثاني من هجرة اكمل البرية عليه وعلى آله افضل السلام والثناء والتحية ۹ زبده [illegible]
مطلاق [illegible] وتملیکات [illegible] مصالحه نماید [illegible] وقبل از دخول [illegible]

وکیل نموده که مهر و تملیکات خود را ابرا کند زوج او باشد مصالحه نماید بزوج [illegible] عوض زوجه بوده را مطلقه نماید و الد
زوجه مهر و تملیکات را از زوج [illegible] مصالحه نموده و زوج زوجه را مطلقه نموده حال جون طلاق قبل از دخول بوده ایا
زوج را میرسد که نصف مهر را از زوجه مطالبه نماید یا نمیتواند و بعد صورت تسلط بر اخذ نموده نصف مهر را یا حکم
تمیز [illegible] حکم مهر است یا تسلط بر مطالبه جیزی از تملیکات ندارد. اما تملیکاتی که بعنوان صلح بزوجه منتقل شد
و زوجه انرا مصالحه نموده بزوج و زوج قبل از دخول زوجه را مطلقه نموده ما اشکالی نیست که زوج تسلط مطالبه جیزی از
انها ندارد نظر باصالة البراءة ذمه زوج و اصالة عدم تسلط زوج بر مطالبه زوجه و انتفای دلیل دال بر جواز مطالبه و اما
نصف مهر پس میگوئیم این مسئله متصور بدو صورت میشود یکصورت اینست که مصالحه میکند مهر خود را بزوج بشرط
اینکه زوج او را مطلقه نماید باین نحو که میگوید من مهر خود را بتو مصالحه نمودم و در ضمن ان شرط کردم که تو مرا طلاق
بگوئی [illegible] اختیار فسخ مصالحه را داشته باشم و زوج بعد از ایقاع مصالحه او را طلاق گفت قبل از دخول صورت دیگر اینکه
که مصالحه مهر نمیکند بلکه بذل مهر میکند و غایت بذل را طلاق خود قرار میدهد مثل طلاق خلع باین نحو که زوجه میگوید
[illegible] او را [illegible] طلاق بگوید زوج هم همان [illegible] صورت بذل مهر او را مطلقه
نماید وکیل طرفین چنین میگوید [illegible] مهر [illegible] طلاق
در صورت اولی اشکالی نیست که زوج در صورت مسطوره مطالبه نصف مهر را میتواند نمود نظر بمقتضای نصوص معتبره [illegible]
[illegible] النصوص فمنها الموثق المروي في باب الطلاق التي لم يدخل بها من طلاق الكافي [illegible] من
تزوج امرأة [illegible] لها مهرا ودخل بها كان لها مهر مثلها من التهذيب عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل
تزوج امرأة على مهرها الف درهم ودفعها اليها فوهبت له خمسمائة درهم وردتها عليه ثم طلقها قبل ان يدخل بها قال ترد عليه
الخمسمائة درهم الباقية لانها انما كانت لها خمسمائة درهم فهبتها اياها له ولغيره سواء ومنها الصحيح المروي في شرح عبارة
المقنعة [illegible] كل واحد من الزوجين ان لا يتزوج على صاحبه من التهذيب عن ابن محبوب عن صالح بن رزين عن شهاب بن
عبد ربه قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة بالف درهم فبعث بها اليها فردتها عليه ووهبتها له وقالت انا فيك ارغب مني
في هذا الالف [illegible] ثم طلقها قبل ان يدخل بها قال لا شيء لها وترد عليه خمسمائة درهم وهو المروي في الكتاب المذكور من الكافي
مع اختلاف قليل في اللفظ ومنها الموثق المروي في الموضع المذكور من التهذيب ايضا عن سماعة قال سألته عن رجل تزوج جارية
او تمتع بها ثم جعلته من صداقها في حل ايجوز ان يدخل بها قبل ان يعطيها شيئا قال نعم اذا جعلته في حل فقد قبضته منه وان خلاها
قبل ان يدخل بها ردت المرأة على الزوج نصف الصداق وحديث شهاب المذكور مروي في الكتاب المذكور من الكافي ايضا وفي باب الطلاق
التي لم يدخل بها من الفقيه لكن السند فيه اقوى من السند في الكافي والتهذيب لانه رواه باسناده الى شهاب وطريقه اليه صحيح كما
في المشيخة وما كان فيه عن شهاب بن عبد ربه فقد رويته عن ابي رضي الله عنه عن سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن
محبوب عن شهاب بن عبد ربه فعلى هذا يكون الحديث على ما في الفقيه صحيحا بخلاف على ما في الكافي والتهذيب فان الراوي عن
شهاب على ما فيهما صالح بن رزين وما ذكر في ترجمته انه كان [illegible] الا ان الاشكال في سند الفقيه من جهة احتمال ان الراوي
عن شهاب على ما فيه هو الحسن بن محبوب من غير واسطة وهو بعيد على ما في الكافي والتهذيب عنه بواسطة صالح بن رزين
والسند في الكافي هكذا محمد عن احمد عن الحسن بن محبوب عن صالح بن رزين عن شهاب وفي التهذيب احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن
محبوب عن صالح بن رزين عن شهاب بن عبد ربه فلا يبعد سقوطه في سند الفقيه وفي المتن ايضا اختلاف في الجملة المذكورة فانه
على ما في التهذيب وفي الفقيه في الكتاب المذكور سأل شهاب ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة بالف درهم فاداها اليها
فوهبتها له وقالت انا فيك ارغب فطلقها قبل ان يدخل بها قال يرجع عليها بخمسمائة درهم ومثله ما في الكافي غير [illegible]

صورتیکه شخص منتقل الیه عالم بوده باشد بحقیقه حال لکن اشکال در زوال است در قضیه منع نظر باینکه نقل شده است از مشهور فقها که تحلیل
امه از ارباب تحلیل منفعت میدانند بنابر این رفع منفعت ... او که محتاج بزوال است لکن آنچه استفاده این خادم شریعت مطهره تحلیل محض
اباحه است مثل اینکه کسی بکسانی خانه و معیشت ... کسی مباح بکند دو مدت معینه متصرف است که چنین اباحه موجب لزوم نمیشود بلکه اباحه
است بعد از اینکه عین منتقل بدیگری شد اباحه مالک اول متحقق نیست بلکه محتاج است تصرف در آن باجازه از مالک ثانی پس در این
صورت که شخص منتقل الیه تحلیل جاریه را بهمان شخص نموده حلال خواهد بود والا فلا اگرچه بنابر تملیک هم میتوان اشکال در لزوم آن نمود
نظر باینکه اسبابی که موجب لزوم بشود محصور است باجماع و ما نحن فیه از آن قبیل نیست ... ثابت نیست

کتاب الجعالة سؤال هرگاه زید از بلاد بعیده جنسی نزد عمرو ارسال نماید و بنویسد که جنس مزبور را فروخته از قرار صد و سه
حق السعی بردارد عمرو جنس را بهمان قیمت فروخته و از قرار صد پنج حق السعی برداشته آیا این عمل عمرو باعث آن میشود که ... حق السعی نتوان
برداشت و اگر ... نماید ضامن باشد یا آنکه عمل او از هر جهت صحیح است مگر اینکه زیاده از صد و سه برداشته زیاده را رد نماید و دیگر فرقی میانه
آنکه قبل از عمل چنین عمل قصد صد پنج نماید یا آنکه چنین عمل قصد صد و سه داشته باشد موافق نوشته صاحب مال لکن بعد از عمل این
او صد پنج قرار گرفته مفصلا شرح جواب را مرقوم فرمائید جواب در صورتیکه چنین العمل عامل قصد اخذ صد و سه نموده باشد چنانچه مقرر داده مالک
بوده اشکالی نیست در اینکه صد و سه را میتواند اخذ نمود و هم چنین اشکالی نیست در اینکه در چنین صورت علاوه از صد و سه اخذ نمیتواند
نمود و اما هرگاه مالک مقرر صد و سه داده باشد و این شخص عامل حین العمل قصد نموده باشد که من این عمل را میکنم که صد پنج دارم قطعا
صد پنج نمیتواند برداشت بلکه اشکال در برداشتن صد و سه میتواند نمود نظر باینکه مالک اذن تصرف در مال با هو داده بود بکیفیت مخصوصه
مفروض این است که این شخص بآن کیفیت تصرف نموده که ماذون نبوده است در چنین صورت شخص متصرف در آن تصرف غاصب بود و غاصب
مستحق اجرت نیست مگر در صورتیکه کسی ادعای قطع نماید که صد و سه را هر تقدیر مالک راضی بود خواه حین العمل قصد اخذ علاوه داشته باشد یا نه
داشته باشد و هو العالم بالاحکام

بلکه تصرف بکیفیتی نموده ۲

کتاب الاقرار سؤال بعرض میرساند که بنا بر جواز عمل حاکم شرع بعلم خود و ایام [illegible] علم حقیقی عادی است یا علم [illegible] و هم چنین است

وهم چنین هرگاه کسی اقراری بر نفس خود کند بدینی از برای شخصی در نزد حاکم و بعد از مدتی انکار نماید آیا حاکم در اینجا بمقتضای اقرار

او حکم میتواند براو نمود یا نه و [illegible] هرگاه این مقر با علم انکار فوت شده باشد و حاکم نتواند و خواهد براو حکم کند حاجت بقسم استظهار هست

یا نه بود هرجا که حاجت بقسم استظهاری باشد در دعوی بر میت مطالبه آن [illegible] حاکم است یا با ورثه صغیر باشند یا اولیای چه باید نمود بنا بر

حکم باولیای اگر مطالبه قسم استظهاری وظیفه وارث بوده باشد بینوا اجرکم علی الله. جواب بسمه تعالی شانه اقرار اگرچه مسلم طریقیت

ما الحق بدینیت لکن [illegible] از اسباب شرعیه که مقر مواخذ بمقتضای آنست لهذا اما الحکم حاکم میتواند شد بلکه هرگاه حاکم استماع اقرار آن

مقر نمود اگرچه هیچ شاهدی نباشد حکم مینماید بر مقر بلزوم وفا بمقتضای اقرار خود و این با عدم تخلل فصل مابین اقرار و حکم ظاهر است و اما با

تخلل فصل و انکار مقر یا القرینه السابق ظاهر اینست که انکار بعد مانع از حکم حاکم نمیشود پس حاکم انکار لاحق را اقرار سابق حکم مینماید بر او بمقتضای

آن ظاهر اینکه در صورت انکار هرگاه مدعی اقامه بینه بر اقرار سابق نمود چنین بینه مبنای حکم حاکم میشود پس در صورت علم حاکم

باصل سبب بطریق اولی خواهد بود و اما قسم استظهاری در صورت تحقق اقرار و موت قبل از انکار پس هرگاه فصل مابین اقرار و موت تخلل

نشده باشد که در آن احتمال ادا تمام باشد مقام و هم چنین احتمال ابراء از مدعی پس ظاهر اینست که مطالبه از جانب ورثه و وصی مدعی

علیه نباید بود و در صورت صغیر بودن وارث مطالبه از جانب ولی شرعی صغیر است [illegible] یا قیم پس در صورت کبر وارث هرگاه اسقاط

این حق خود را نمودند حاکم با عدم یمین ظاهر اینست حکم بثبوت مدعی به میتواند نمود ظاهر اینست کلام [illegible] الا [illegible] اثبات

صورت مطالبه یمین بلااشکالی که در این مقام هست در صورت وجود شاهد است یعنی مدعی [illegible] نمود [illegible] و یک نفر شاهد

اقامه نمود بر صدق ادعای خود و ورثه اسقاط یمین نمودند از مدعی در اینصورت حکم حاکم بثبوت مدعی به مشکل است نظر باینکه مبنای

حکم حاکم یا اقرار مدیون است یا اقامه عدلین یا شاهد واحد و یمین یا علم حاکم در اینصورت هیچیک متحقق نیست ظاهر اینست که در اینصورت

اسقاط یمین مدعی مدیون توقف بر مطالبه از ورثه نداشته باشد بلکه دو ثبت اصل قسم استظهاری که در مقام دعوی بر میت است

توقف بر مطالبه از وارث مدعی است حاجت با ذن و مطالبه مدعی علیه نیست لهذا [illegible] یمین نیز چنین بوده باشد و هو العالم

کتاب النذر سؤال شخصی در حال حیوة نذر کند که چیزی بزوجه خود بدهد و مخالفت نذر نماید با وجود قدرت و استطاعت
بکند آیا بعد از وفات او میتواند شرعا ورثه از ترکه زوج مطالبه و استیفا نماید یا نه جواب اولا این مطلب محتاج بثبوت بمجرد ادعا
حکم بثبوت چنین نذری نمیتوان نمود بر فرض ثبوت چنین نذری و علم او را باعتقاد حقیر اگر متعلق نذر شیء معین است لازم است
از ترکه میت که ان را ورثه اخراج نمود و اگر بر ذمه ناظر بوده باشد مثل اینکه نذر نموده که مبلغی بخصوصها بزوجه خود یا بغیر زوجه بدهد در
حال حیوة نداده باشد این مثل سایر دیون میباشد لازم است از ترکه او اخراج شود سؤال شخصی شرب خمر را ترک شراب نا خوشی ام
رسانید و در ضمن ترک شراب توبه هم کرده باشد و نذر هم کرده باشد که اگر دیگر شرب کند مثلا پای پیاده مکه برود حال هرگاه دوای
بعد تعلیل بخورد چگونه است با تجویز طبیب جواب در صورت حذاقت طبیب و انحصار علاج در شراب دور نیست که بتواند سؤال
زید نذری نموده که با زوجه خود مضاجعه ننماید و بعد رجوع نکند آیا منعقد است یا نه جواب چنین نذر صورت ندارد سؤال هرگاه
زید جنسی از عمرو بمبلغ معین خریده و بعد از دو روز معامله بائع و بایعه عمرو بایع بطریق نذر بر خود لازم کند و نذر کند که هرقدر که از وجه یک کمتر
فروخته شود کسر از او در وجه او رساند و مشتری نیز نذر کند که هر قدر علاوه از وجه یک بفروش رساند علاوه را به بایع رد دهد آیا شرعا نذر
صحیح است یا نه جواب رجحان در متعلق نذر معتبر است رجحان انچه مذکور شد معلوم نیست پس لزوم عمل بمقتضای چنین نذری
معلوم نیست بلی هرگاه کسی خواهد بطریق عهد شرعی انچه مذکور شد بر خود لازم نماید و صیغه عهد را جاری نماید بطریقی که مذکور شد
عمل بمقتضای ان لازم میشود ولکن در صورت عدم انعقاد نذر کم شرعی انچه مذکور شد در حق هر یک از بایع و مشتری نسبت بدیگری در حکم
وعده میشود و نظر بمضمون حدیث من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلیف اذا وعد بعضی هرگاه کسی ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید بوعده وفا
نماید وعده کرده است باید عمل بمقتضای ان کند مخالفت وعده مرجوح و عمل بمقتضای ان راجح است بعلاوه اگر هر یک بعهد است
بخلاف عالم بعهد قلبی است باتفاق عالم وفا بمقتضای ان مستحسن است شرعا و عقلا و عادة پس بنده خدا تا ممکنست چنین قراری نماید که
بعد از انکه قرار چنین داد مخالفت نمودن بسیار خوب نیست سؤال کسی نذر کند بجهت حاجتی یا مطلبی که روز عاشورا یا تاسوعا را
روزه بگیرد یا نذر مطلق کرده که صایم بشود میخواهد که ایا باید صوم کند در یوم مذکور و دیگر اینکه و حال انکه ساخته شده از قدیم مثلا و شهرت
است که وقف میباشد با ثابت الوضع است علی ابی القدیم من الاب و الثانی بخصه شرعا بالصحیح است و دولت که صرف مصالح دیگر نماید
و مساجد و غیره نماید شود یا نه جواب اما نذر صوم تاسوعا پس اشکالی در حکم و در ان نیست در ورود لزوم وفا بمقتضای چنین نذر
و اما نذر صوم روز عاشورا پس میگوییم در این دو مقام است اول انکه چنین نذری کسی بکند که من روز عاشورا را روزه میگیرم الی
اینکه از چنین نذر اجتناب نماید دویم انکه کسی چنین نذری کرده باشد باعتقاد انکه چنین نذر خوب است بجهت حزن بر جهت
خامس آل عبا باید بکوشد او و سبب مرجوحیت صوم در این روز معتبر است که چکار کند پس میگوییم اگر حکم بلزوم وفا بمقتضای چنین نذر
نکنیم البته اولی و احوط عمل بمقتضای انست همین نحو در جواب سؤال در این مقام کفایت میکند این در صورتی است که نذر صوم کرده باشد
و اما هرگاه نذر مطلق کرده باشد نه قصد صوم پس تشکیکی در لزوم عمل بمقتضای ان نیست انچه مذکور شد در صورتی بود که متعلق نذر
صوم روز عاشورا بوده باشد و اما هرگاه نذر مطلق بوده باشد اولی است در مقام امتثال روز عاشورا اختیار ننماید و اما صرف آلات
و عمارات موقوفه و غیر ان عمارات پس در ان تفصیل است بنا بر عموم انکه ممکنست که صرف در خود ان عمارات شود صرف در جای دیگر صورت
ندارد و اگر یأس حاصل باشد در صرف در خود ان عمارات صرف آلات عمارت در نظیر ان مثل آلات مسجد در مسجد و حمام در حمام و
هکذا اجیب است در چنین صورت لکن ما دامیکه صرف در اقرب باو ممکن باشد صرف در ابعد ننمایند سؤال هرگاه شخصی نذر نموده که
کسی باشد میتواند بدهد بسادات رضوی و حال انکه ایشان اشرف اولاد امام موسی میباشند که مقابل و قسیم سادات موسوی است در
چنین صورت منحصر است که چنین نذری بسادات رضوی و ایشان هم سوا اولاد این نذر میباشند یا نه جواب اگر معلوم است که قصد ناذر سادات

موسوی میباشد که مقابل و قسیم سادات رضوی است در چنین صورت منحصر است که چنین نذری بسادات رضوی نمیتوان داد و اگر معلوم
و مشخص باشد که مقصود ناذر اتصال نسب ایشان بسادات است که نسب ایشان بجناب موسی بن جعفر بتوسط امام بوده باشد یا غیر مشخص است
در چنین صورت نذر در این دو صنف میتواند داد در صورت ثالث است که قصد ناذر معلوم نباشد اگر توان معلوم نمود بمقتضای ان عمل
نمایند و هرگاه معلوم نتوان نمود در چنین صورت باعتقاد این داعی هر دو صنف میتوان نمود داد و هو العالم

کتاب الاطعمة و الاشربة و الصید و الذباحة سؤال تخم مرغ هرگاه خون در ان دیده شود پاک یا نجس است جواب حکم بنجاست تخم بمجرد
اطلاع خونی که در ان ظاهر میشود مشکل است ظاهر اینست که نجس نشود لکن احوط اجتناب است سؤال انگور که در سرکه میریزند از ناب او را
و انگور بود او را داخل طبوخ میتوان نمود یا نه جواب از او داخل طبوخ نمودن اشکالی ندارد میتوان نمود لکن از ان انگور اجتناب نمودن
خوب است بسبب نجاست سؤال هرگاه احدی باکره را بعقد خود در آورده پیش از دخول با او زنا نماید و فرزندی متولد شود و
بعد از بلوغ گوسفندی را ذبح نماید و گوشت او را اکل نماید جماعتی که بعضی از ایشان عالم اند بطریقه تولد این طفل و بعضی جاهل اند حکم الطفل
و مذبوح و اکل ان را بیان فرمایند جواب طفل مذکور ولد زنا است و شرط حلیت مذبوح مسلمان بودن ذابح است و ولد زنا نیست پس ذبح ولد الزنا
در صورتی که مظهر کفر نبوده باشد بلکه مظهر اسلام باشد و بسن معتبر در شرع باشد بی عیب است و اکل انچه او حلال کرده جایز است هر چند
عالم باشد که ذابح ولد زنا است لکن در صورت تمکن احوط اینست که دیگری اقدام بذبح نماید سؤال بچه حیوان ماکول اللحم بکشتن
مادر بچه که در شکم است حلال است یا نه جواب این مسئله منصور بچند صورت است اول انکه جنین که بعد از تذکیه از شکم بیرون آید زنده
زنده باشد و مدت حیوة ان تسع تذکیه او بوده باشد در این صورت بی اشکال تذکیه معتبر است تذکیه مادر کفایت نمیکند و حلیت ان پس اگر
بمیرد بعد میته خواهد بود و اکل ان حرام خواهد بود دویم انکه جنین زنده باشد لکن مدت حیوة ان وسعت تذکیه را نداشته باشد ظاهر
اینست در چنین صورت تذکیه مادر کفایت کند و در تذکیه ان پس اکل ان حلال خواهد بود سیم انکه از شکم که بیرون بیاید مرده باشد لکن
تمام الخلقه بوده باشد که موی در او روییده باشد این قسم بی اشکال تذکیه مادر کفایت میکند در تذکیه ان پس ان بی اشکال حلال خواهد بود
و دلیل علیه الحدیث المروی فی الکافی عن الحلبی عن ابی عبد الله قال اذا ذبحت الذبیحه فوجدت فی بطنها ولدا تاما فکل و ان لم یکن تاما
فلا تاکل و الصحیح عن محمد بن مسلم قال سالت احدهما عن قول الله عز و جل احلت لکم بهیمة الانعام قال الجنین فی بطن امه اذا اشعر
و اوبر فذکاته ذکاة امه فذلک الذی عنی الله عز و جل چهارم انکه بچه در وقت تذکیه مادر نا تمام الخلقه بوده باشد و این بی اشکال حرام است
سؤال بچه زنده بیرون اورده جنین از شکم مادر حیوان ایا حلال است بعد از تذکیه و پیش از اخراج روح شکم حیوان را درانیده نمود
جنین را بیرون آورند یا نه جواب حلال نیست سؤال هرگاه کسی در حال ذبح ذبیحه را بجانب قبله ذبح نمود ایا اکل ان جایز است یا نه
جواب اگر عالم بوده باشد که استقبال واجب است و مع ذلک اخلال نموده باشد بی اشکال حرام است و اگر ناسی بوده باشد ظاهر اینست که حرام
نبوده باشد و اگر جاهل بوده باشد یعنی ندانسته که استقبال لازم است حکم بحلیت مشکل است بلکه مقتضای صحیحه محمد بن مسلم حرمت است اگرچه
صدر ان موجب حلیت است قال سالت ابا جعفر عن رجل ذبح ذبیحة فجهل ان یوجهها الی القبلة قال کل منها قلت له فانه لم یوجهها قال فلا تاکل منها
یمکن الجمع بین الصدر و الذیل بحمل الصدر علی صورة عدم انتفاء العلم بترک الاستقبال و معلوم ان الذیل مفروض فی صورة العلم بترک الاستقبال
الحدیث علی هذا انه فی صورة جهل الذابح بلزوم مراعات الاستقبال فی حال الذبح ان لم یعلم انه ترک الاستقبال یجوز اکله و اما مع العلم
بالعدم فلا یجوز اکله علی هذا فنقول ان التمسک بالحدیث المذکور فی الحکم بعدم اشتراط الاستقبال فی حال الجهل کما صدر من شیخنا الشهید الثانی
فی شرح اللمعة و الظاهر انه مبنی علی الجمود علی صدر الحدیث من غیر التفات الی ذیله سؤال ایضا هرگاه سر ذبیحه را بعد از جدا نماید حلال است
یا نه و مرده را در خوردن پاک است یا نه جواب در این مسئله دو مقام است اول انکه جدا نمودن سر ذبیحه حین ذبح جایز است یا حرام
اینست که نجس بوده باشد و هم چنین است خون ان نظر بانکه صاحب نفس سائله است چنانچه خود مشاهده نموده ام سؤال هرگاه
کسی ذکر اسم خدا و ند عالم ننموده در حال ذبح ایا اکل ان ذبیحه جایز است یا حرام جواب حلال در صورت نسیان و حرام است اگر اخلال
متعمدا بوده باشد و در صورت جهل ظاهرا حرام است سؤال هرگاه کسی گوسفندی را ذبح نمود و حلقوم ان گوسفند بریده نشد بیفاصله
که هنوز گوسفند جان داشت دو مرتبه حلقوم را بریده تا ابداء ساختند ایا ما هم چنین ذبحی صحیح است یا نه جواب بالبداهه طریقی میشود اول انکه
دوم حلقوم را قطع نمود بجهت انکه ان محلل بوده باشد ظاهر اینست که قطع حلقوم از تحت کفایت نکند و ثانی انست که محلی که میبایست ذبح شود ذبح کرد

لکن شخص شود که حلقوم قطع نشده است و اگر بالاتصال قطع کند نظر آنست که آنچه کند در حلیت ذبیحه والعلم عند الله سؤال هرگاه گوسفند را
کسی بکارد شکم او و دو رگ یا حلقوم او را قطع کرد که یقین بهم رسد که حال خواهد مرد ذبح آن فایده دارد و حلال است یا نه جواب بلی حلال است
سؤال هرگاه مذبح گوسفند را کسی کرده باشد که محلی از برای ذبح شرعی نمانده باشد آیا مری آن ممکن است باقی مانده ذبیحه دارد و یا نه جواب
هرگاه این مریان متصل در موت آن جیشود خوب است و الا فایده ندارد سؤال بنابر تحقیق وارد است در حدیث صحیح که لا تاکل من ذبیحة لم
تذبح من مذبحها و عرض جیشود قربة الی الله شما بیان فرمایند که مذبح کجای از حلقوم است آیا بر آمدگی حلقوم است یا فوق آن من طرف
الرأس یا تحت آن من جهة الصدر [illegible] و سعت دارد که از این هر سه جا هر جا اگر قطع شود حلقوم بشرط قطع اوداج ثلث حکم صحیح است
جواب مراد از حدیث صحیح این خواهد بود [illegible] لا تاکل ذبیحة لم تذبح من مذبحها و در تهذیب بخوبیت کرده [illegible] نکرده است
مجملا معتبر در حلیت ذبیحه در غیر ابل قطع اوداج اربعه است و تحقق این در صورتیکه آن بر آمدگی در فوق از جانب رأس واقع شود مقطوع
بودن [illegible] و اما هرگاه ذبح در فوق آن بر آمدگی واقع شود که بر آمدگی در تحت در جانب بدن [illegible] شود تحقق قطع اوداج اربعه حلقوم نیست
بر حکم بحلیت نمودن ذبیحه در صورت [illegible] مشکل خواهد بود سؤال خوردن کشمش [illegible] چه حال دارد جواب اصل کشمش [illegible]
طاهر او است جایز بوده باشد سؤال حدیثی که در باب گوشت صدف سؤال کرده اند جواب آن چیست جواب جوابی که از امام
[illegible] صادر شده است که فرموده اند ذلک لحم الضفادع لا یحل اکله یعنی گوشت صدف مثل گوشت ضفادع
است و اکل آن حلال نیست سؤال ذابح حیوان هرگاه زن باشد و مسلمان باشد چه صورت دارد جواب زن میتواند که ذابح
حیوان باشد شرط صحت ذبح ذکوریت نیست

کتاب الغصب

سؤال هرگاه زید حاکم جابر باشد چون او عناد از عمرو صد تومان پول بستاند بضرب چوب و بعد از مدتی زید
بمیرد و از او چند نفر [illegible] و کوچک و اناث بمانند و اولاد زید بالفعل حاکم باشند و عمرو هم بمیرد از او هم اولاد بماند آیا میتوانند ارباب تقاص صد
تومان ظلم از مال او بردارند از زمین و املاک و باغ و غیره یا نه جواب در چنین صورتی هرگاه ورثه عمرو عاجز باشند از اثبات حق
خود که در ذمه زید میباشد نزد حاکم شرع تقاص حق خود را از مال زید هر جا که ممکن بوده باشد میتوانند نمود لکن مادامیکه ممکن بوده باشد
از جنس مال حقوق تقاص باید بهتر آنست که تعدی بغیر جنس ننمایند و با عدم امکان تقاص از جنس مال [illegible] بوده باشد تقاص
میتوانند نمود لکن اجتناب از تعدی و ملاحظه نمایند سؤال هرگاه زید از عمرو نخودی را غصب نموده باشد و در حین غصب نمودن
با بعد از آن نخود یکمن [illegible] بوده بعد از [illegible] شود مثلا [illegible] نخود موجود است تسلط دارد [illegible]
از زید یا مستحق مثل نخود خواهد بود جواب [illegible] مطالبه [illegible] نخود را دارد [illegible] نمیتواند نمود مگر در صورت رضای [illegible] که
غاصب است در صورت سؤال سؤال هرگاه [illegible] با عدم رضای صاحب [illegible] و [illegible] مملوک صاحب [illegible]
خواهد بود یا صاحب [illegible] جواب [illegible] مملوک صاحب او خواهد بود [illegible] ملک اوست و این از قبیل
[illegible] متعلق [illegible] جهات [illegible] بخلاف [illegible] حاصل شود [illegible]
[illegible] و ظاهر آنست که [illegible] لازم است [illegible] سؤال هرگاه [illegible] بحصول [illegible]
[illegible] جواب [illegible] سؤال زید [illegible] ظالم [illegible] ارباب حقوق [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال زید [illegible]
[illegible] جواب [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]

باشد که موجب نقصان قیمت و در ملک شده باشد میتواند مطالبه ما به التفاوت را نماید **سؤال** کسی از مال کسی بعضی چیزی گرفته باشد یا
سلطان یا او بخشیده باشد چه صورت دارد **جواب** اخذ مال غیر و تصدیق از هیچ مسلمانی جایز نیست اگرچه سنی بوده باشد و اما مالی که سلطان
بخشیده بوده باشد مادامیکه علم به غصبیت آن مال نبوده باشد حکم بحرمت آن نمیتوان نمود و در ظاهر شریعت طاهر و حلال است **سؤال** و دیگر غصب
بر فرش نماز کرده باشد یا از خوردنی خورده باشد چه صورت دارد **جواب** نماز بر فرش مغصوب جایز نیست اگرچه در حق غیر صاحب بوده باشد
مگر در صورتیکه ماذون بوده باشد از جانب مالک **سؤال** هرگاه شخصی حق الناس در ذمه داشته باشد و صاحبش معلوم نباشد میشود که
رفیق مؤمن فقیر او که شرایط گرفتن رد مظالم در او باشد بخواهد محض از برای دوستی رفیق خود را باین طور بری الذمه نماید که بالفعل رفیق
صاحب مظالم وجه تسلیم او نموده و او قبول کرده بعد از چندی باز باو بخشد مادامیکه بلوغ بهم رساند که وجه مزبور بوده تسلیم نموده باین طور رفع مظلمه
شخص مزبور خواهد شد یا نه **جواب** در صورتیکه حق الناس در ذمه کسی بوده باشد و صاحبان مشخص نباشد طریقه استخلاص از ضمان
این است که معادل آن وجه را به نیابت مالکان تصدق نماید و هو العالم **سؤال** هرگاه زید تلف مال خود را بعهده عمرو ضمانت باشد و شخص دیگر
ضامن وجه مال زید شده باشد و بعد از چند وقت دیگر آن عمرو شکسته شود و ضامن مذکور ادعای آن نماید که من حالا بشکستگی عمرو محکوم
و فریب خورده ام آیا در این صورت قول ضامن مسموع است یا نه **جواب** بر ضامن لازم است که از عهده آنچه ضامن شده است از مال زید که
در ذمه عمرو بوده است برآمده باشد خواه او معسر بوده باشد یا موسر کلام ضامن که من مطلع از حال مضمون عنه که عمرو بوده باشد نبوده ام مسموع
نیست چه غالب در ضمانات در چنین صورتی که صاحب مال اعتمادی بمضمون عنه یعنی آنکه حق در ذمه او است ندارد و طلب اطمینان مینماید
از او که ضامن داده باشد بجا آوردن ضمان عقدی است که موجب انتقال حق مضمونه از ذمه مضمون عنه به ذمه ضامن میگردد پس
بر ضامن لازم است که از عهده آنچه ضامن شده است برآمده باشد و بشکستن مضمون عنه موجب برائت ضامن نمیشود **سؤال**
آیا غاصب ضامن کسر قیمت سوقیه باعتبار عین مغصوبه هست یا نه **جواب** در صورتیکه کسر قیمت باعتبار تغییر در صفت عین مغصوبه نبوده
باشد بلکه بجهة تنزل قیمت اصل جنس بوده باشد مثل آنکه کسی ده من گندم را از کسی غصب نموده و عین آن گندم را ضبط نموده تا یک ماه مثلا و در
حین غصب نمودن گندم هر منی هزار دینار بوده بعد تنزل نموده به پانصد دینار رسیده همان عین را در چنین صورتی لازم است بر غاصب
رد عین همان گندم که باقی بصفت خود است و غاصب ضامن کسر قیمت در صورت مسطوره نیست و هم چنین است حال هرگاه ترقی در قیمت
مدعی نمود و بعد تنزل نمود قال فی ... الواجب رد العین والغاصب مخاطب بردها الی مالکها سواء کانت القیمة زایدة او ناقصة من غیر
ضمان شیء من النقص اجماعا و در صورت مذکوره غاصب ضامن کسر قیمت مغصوبه نیست بلی هرگاه کسر در قیمت باعتبار تغییر در صفت عین مغصوبه
بوده باشد از محل کلام در این مقام بیرون است و هو العالم **سؤال** زید در زمان حیوة خود ملکی ... عمرو ... نموده و حال ...
منتقل بورثه عمرو شده و ورثه ... **جواب** ... مال ... است ... عمرو
اجرة المثل ایام تصرف بخلاف حق میباشد **سؤال** شخصی جاهل بمسئله شارع عام را داخل عمارت نموده و جاده را بطرف دیگر
و محل شارع را عمارت ساخته بلکه همین ساخت بیان حمارات ... سبب اینکه ...
نموده هرگاه خواسته باشد که عمارت را خراب کند بسیار متضرر میشود آیا از گرفتن و انهدام چه صورت دارد آیا جائز است
نمیتوانم ... باشد و مسجد هم در محل شارع ساخته آیا انهم باید خراب شود و عمارت مسجد هم اصل شارع نیست بلکه شارع ساخت ...
مسجد است **جواب** تصرف در شارع اگر بنحوی است که مضر عبادت باشد ... نیست که سبب ... باشد و اگر مضر عبادت باشد ...
صحیح نخواهد بود و تصرف در آن تصرف غاصب خواهد بود و چونکه مفروض در سؤالات که ضمان ... شده است و ...
اگر معادل آنچه را که تصرف نموده است از شارع علاوه بر بقیه شارع نماید ... است ... کفایت کند در رفع ... تصرف در شارع ...
... لحاجت بخراب کردن نخواهد بود ... اگر ... شارع معادل آنچه از شارع تصرف نموده تحصیل نماید و علاوه

بر شارع

بر شارع نماید تا رفع ضرر از مارین شده باشد انشاء الله ... کفایت میکند و در صحت ... تصرف در شارع و اگر این نحو ... نشود و ممکن
باشد تغییر و تبدیل اصل شارع یعنی شارع را بجای دیگر قرار دهد از ملک خود ... کفایت کند ... از ضمان خراب کردن عمارت

کتاب الشفعه سؤال هرگاه ملکی در میان دو نفر شایع باشد و یکی از ایشان خواهد که حصه خود را بفروشد و مشتری بجهت [illegible] از آنکه
شریک بالافراز [illegible] شفعه خواهد کرد از ابتیاع [illegible] بصیغه صلح [illegible] خواهد کرد [illegible] صیغه صلح اگرچه بقیمه واقع
شده باشد حق الشفعه باطل میشود یا نه جواب حق الشفعه نسبت بشریک در صورتی ثابتست که احد شریکین سهم خاص خود را منتقل نموده باشد
بدیگری ببیع اما هرگاه بغیر بیع منتقل نموده باشد مثل صلح یا هبه در اینصورت ظاهرا حقی نخواهد بود و عقد صحیح واحد شریکین در چنین
صورتی تسلطی نخواهد داشت وهو العالم سؤال هرگاه دوازده سهم [illegible] سهم زمین معینه مشاعا مختص زید میباشد و هفت سهم مختص
بعمرو [illegible] و هرگاه حصه خود را که با زید مشاع است باحدی منتقل [illegible] زید را حق شفعه ثابت میباشد و هرگاه [illegible]
قیمه [illegible] خرید در وقت [illegible] قیمه [illegible] تسلیم نماید [illegible] هفت سهم را بالشفعه بگیرد یا نه جواب بلی در چنین صورت زید را حق الشفعه
میباشد پس هرگاه عمرو حق خود را فروخته باشد [illegible] اطلاع میتواند سهم شریک خود را از مشتری در آنوقت انتزاع نماید بهمان [illegible] که عمرو [illegible]
منتقل نموده وهو العالم سؤال چه میفرمایند که زید و عمرو در ملکی [illegible] شریک بوده باشند و زید خواهد سهم خود را بدیگری منتقل نماید بطور
صلح [illegible] و در این باب تسلط [illegible] بیع آن میباشد [illegible] شفعه جواب حق [illegible] مشهور و حق [illegible] مختص ببیع است [illegible]
ملکی مشترک میان دو نفر باشد و احد شریکین سهم خود را بدیگری بفروشد شریک دیگر را ممکن از بیع آن میتواند منع نمود [illegible]
و اما هرگاه [illegible] از [illegible] شرعیه منتقل بدیگری نماید مثل آنکه صلح کند یا هبه نماید یا وقف کند یا صداق زوجه خود قرار دهد ظاهر اینست که حق
شفعه در اینوقت نخواهد بود و شریک را در این باب حق [illegible] نخواهد بود سؤال حق شفعه چنانچه ثابتست بجهت شریک در غیر منقول
مثل اراضی و عقارات یا ثابت در منقول مثل حیوان و [illegible] و غیرها یا نه بلکه مختص بغیر منقولات جواب مسئله محل خلاف مابین
فقها است لکن مختار در نظر حقیر [illegible] اختصاص است بلکه حق شفعه ثابتست در هر مبیع اگرچه منقول بوده باشد سید جلیل القدر سید مرتضی
در کتاب انتصار و سید ابن زهره در کتاب غنیه و ابن ادریس در کتاب سرائر [illegible] دعوی اجماع علمای امامیه [illegible] فرموده اند [illegible]
فی الانتصار و مما انفردت به الامامیه اثباتهم حق الشفعه فی کل شیء من المبیعات من عقار و ضیعه و متاع و عروض و حیوان کان ذلک مما یحتمل القسمه
او لا یحتملها و خالف باقی الفقهاء فی ذلک واجمعوا على انها لا تجب الا فی العقار و الاراضین دون العروض و الامتعه و الحیوان و قال [illegible]
مالک [illegible] الطعام [illegible] بین الشریکین فباع احدهما حصته ان لشریکه الشفعه ثم اختلف ابوحنیفه و الشافعی فقال ابوحنیفه [illegible]
الشفعه فیما یحتمل القسمه [illegible] و اسقط الشافعی الشفعه فیما لم یحتمل القسمه [illegible] و دلیلنا على صحه
مذهبنا اجماع الامامیه [illegible] شروط استحقاق الشفعه استحقت فی کل مبیع من الارضین
والحیوان والعروض سواء کان ذلک مما یحتمل القسمه او لم یکن على الاظهر من اقوال اصحابنا و هذا اختیار ابو جعفر فی نهایته فی اول باب الشفعه
لانه قال کل شیء کان بین شریکین من ضیاع او عقار او حیوان او متاع ثم باع احدهما نصیبه کان لشریکه المطالبه بالشفعه ثم عاد فی اثناء باب
المذکور وقال الشفعه فیما لا یصح قسمته مثل الحمام و الارحیه و ما اشبههما [illegible] مسائل خلافه [illegible]
کثیره والدلیل على صحه ما اخترناه الاجماع من المسلمین على وجوب الشفعه للشریک [illegible] اذا باع شریکه ما هو بینهما و عموم الاخبار فی ذلک
والمخصص یحتاج الى دلیل انتهى کلام صاحب السرائر ویدل علیه مضافا الى الاجماعات المذکوره خصوص [illegible] عن یونس بن عبد
الرحمن [illegible] عن بعض رجاله عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن الشفعه لمن هی و فی ای شیء هی و لمن تصلح و هل یکون فی
الحیوان شفعه و کیف هی فقال الشفعه جائزه فی کل شیء من حیوان او ارض او متاع اذا کان الشیء بین شریکین [illegible] فباع احدهما نصیبه فشریکه احق
به من غیره وان زاد على الاثنین فلا شفعه لواحد منهم سؤال علمای امامیه و فقهای اثناعشریه [illegible] چه میفرمایند در
مسئله شرعیه که زید دو سه درخت در باغ عمرو داشته [illegible] عمرو [illegible] بکری [illegible]
[illegible] درخت [illegible]

[illegible]

... حق شفعه ... والله اعلم جواب هرگاه معبر ... باغ و آن درختها مشترک بوده باشد ...

[illegible]

اگر معبر ... مشترک بوده باشد ... شفعه ثابت چنانچه مذکور شد ...

حق الشفعه ...

[illegible]

هرگاه ... باشد ... والله اعلم سؤال چه میفرمایند در خصوص اینکه آیا شفعه جاری است در غیر منقول کالمساکن

[illegible]

کتاب احیاء الموات

سؤال هرگاه دو قناة دایر باشند و صاحب یکی از آن دو قنات در اخراج این قنات حکم مجرد و چاهی در آن ملک بکند و آب قنات خود را زیاد کند و از این جهت آب قنات دیگر کم شود آیا صاحب این قنات دیگر تسلط دارد بر سد چاه مزبور بجهة دفع الضرر هر چند در حریم آن مسافتی نباشد یا نه و بر تقدیر تسلط آیا هرگاه دفع ضرر موقوف باشد بر سد بعضی از چاهها یا تمام [illegible]

[illegible]

الکه احیای موات کرده نتواند شد یا غیر آنچه حکم اموات بیان نمایند که عند الله و عند الرسول ضایع نخواهد شد **جواب** این مطلب محتاج

بر تفصیل است لکن آنچه از ملک موات [illegible] و محض [illegible]

نمود و لکن تصرف [illegible] از آن ملک موات در صورت وسیع بودن [illegible]

خصوصاً در صورتی که [illegible] تصرف [illegible] باشد [illegible] تصرف کل [illegible]

که ملک موات و ملک موات تصرف در حق [illegible] باذن شرع جایز است [illegible]

آنچه مذکور شد در صورت [illegible] که موات بوده باشد [illegible]

سبق تصرف [illegible] در اینصورت مطلب محتاج بر تفصیل است و هو العالم بحقایق احکام **سؤال** [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible]

و نمو چنگ کنند با صاحب باغ [illegible] شاخهای آن درخت [illegible] **جواب** در خصوص شاخهای درخت

که سایه [illegible] در مالک [illegible] لازم است [illegible] صاحب باغ [illegible]

آن شاخهها [illegible] ممکن نبوده باشد مگر بقطع [illegible] **سؤال** [illegible]

از زمان [illegible] شارع عام [illegible]

سبب [illegible] **جواب** اگر شخص بوده باشد [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible]

محلول آن شخص متصرف بوده بطریق احیا بعد اهل آن متفرق یا هلاک شده که حال مالکی بجهت آن غیبت یا معلوم نیست که آن متصرفین که

بوده کی اند آنها یا وارث ایشان [illegible]

[illegible]

کتاب اللقطة سؤال هرگاه زید ملکی از عمرو ابتیاع کرده و در املاک یک موضعی را تصرف داده که ظاهر آنکه مدفون بوده که خاک دور از خارج میاورد و
با انجا بیرون چند درهم موجود بوده و هم مستاجر گشته هم به بخشید در آن موضع و احتمال داده که موجب خاک را از ملک خود آورده باشد با انجا ریخته باشد
موجب حال چون ثبت شد قدری پول در میان خاک جسته اند ایا این پول را که باید بود آورده جواب مستاجری که پول جسته در زمینی که اجاره
نموده است لازم است اول تعریف به مالک زمین نماید یا دعوی [illegible] مالک زمین پس اگر مدعی شد که مال اوست تسلیم او نماید و اگر مدعی
نشد که مال اوست در مدت یکسال تعریف نماید اگر مالک پیدا شد تسلیم او خواهد نمود و اگر پیدا نشد به نیابت مالک تصدق نماید
اولی آنست که باذن حاکم شرع تصدق نماید سؤال اینکه مشهور است در السنه ناس که هرگاه کسی چیزی بجست تا یک درهم اگر باشد
حلال است اصلی دارد یا نه بر فرض اینکه اصلی داشته باشد القاس اینست که یک درهم یا کمتر بوده که حقیقة حال شخص [illegible] باشد جواب
اما یک درهم پس ظاهر اینست که درهم یک مثقال و نیم مثقال صیرفی و نصف سدس نصف ربع مثقال صیرفی و عشر سدس ربع مثقال صیرفی بوده
باشد به عبارة اخری درهم [illegible] و نصف نخود [illegible] باشد بنا بر این پس [illegible] حال که یک مثقال صیرفی [illegible] درهم [illegible]
باشد [illegible] دینار [illegible] و سؤال [illegible] که یک درهم حلال است چنین نیست بلکه کمتر از یک درهم حلال است و
درهم و ما فوق آن حلال نیست و المستند فی ذلک ما رواه فی الفقیه عن مولانا الصادق انه قال ان کان اللقطة دون الدرهم فهی لک فلا یعرفها
الحدیث

کتاب الوصایا سؤال توضیح مطلب اینست که چون مابین مشهور وحق در مسئله محصور درچهار چیز است اول قرآن در صورتیکه منحصر در یک
قرآن بوده باشد ظاهر ایشان یکقرآن مختص باکبر ذکور خواهد بود ودر صورت تعدد اگر قرینه اختصاص نسبت بیکی متحقق شده باشد باینمعنی که
در مطالب احوال واوقات یکی ازمصاحف متعلق به او تلاوت میفموده وباخود صاحب میداشته در سفر وحضر در اینصورت ظاهر اینست همین یک
مصحف مختص بر پسر بزرک خواهد بود وغیر آن مثل ترکه منقسم میشود مابین کل ورثه واما هرگاه مؤید اختصاص نسبت ببعض ثابت نبوده باشد
در اینست که کل مختص بر پسر بزرک بوده وثانی انگشتر است ودر صورت تعدد بحال در این مثل مصحف است که مذکور شد ثالث رخوت خواه
مستعمل بوده باشد یا غیر مستعمل احد بوده باشد یا متعدد هرچه از رخوت پوشاکی والد که بوده باشد مختص بر پسر بزرک خواهد بود الا
کلاهی مثل پوستین وعبا وشال وچوخه ونحو اینها احتیاط در مثل اینها ظاهر اینست که رابع شمشیر است وشمار کردن پس داخل اینست
خواه اسب بوده باشد یا غیر اینها لکن اختصاص این چهار که مذکور شد باکبر ذکور شروط بچند شرط است اول آنکه در سن
جهت میت نبوده باشد دویم آنکه ترکه منحصر در اینها نبوده باشد بلکه چیز دیگر غیر اینها بوده باشد بلکه احتیاط نقیض اینست که سهم هریک
از اولاد معادل اینها یا زیادتر بوده باشد ستر والله العالم سؤال آیا چادر ودو بند وقطیفه وچهارقد داخل در رخوت ملبوسات یا نه
جواب فهمیده داعی بر این سوال چند چیز است اگر باعتبار مسئله حبوه است نظر باینکه از جمله حبوه ثیاب است پس مقصود از سؤال این باشد که
چادر ودوبند وچهارقد از جمله رخوت اگر باشد مختص بر پسر بزرک خواهد بود واکر داعی بر سؤال اینست این اشتباه است نظر باینکه حبوه
مختص باکبر ذکور است واین از ترکه والدات است وام پدر ترکه والده چنین نیست بلکه لباس ورخوت مادر مثل سایر ترکه او کل ورثه در آن شریکند
اختصاص باکبر ذکور نخواهد بود انست مجملا مسئله حبوه که مختص باکبر ذکور است در ترکه پدر است نه مادر سؤال زید زوجه غیر مدخوله
دارد فوت شده ویکی ازوصایا او اینست که از وجه اولاد داخی که حال ثمر میدهند وبعد از آنکه ثمری بهم رسانند از میوه آن باغ زوجه ارثی برد
یا نه جواب زوجه خواه مدخوله باشد یا نباشد از ثمر آن باغی که ثمر آن بعد از فوت زوج بهم رسیده باشد حظی وبهره ندارد سؤال ضعیفه فوت شده
که شوهرات ولد بوده وورثه وی منحصر در زوج داعی وبرادر داعی وهمشیره ابی الاخر وابنا جند از منقول وغیر منقول از وی مخلف شده
آیا شوهر زوج داعی از عرصه واعیان نصیب خود را میبرد یا آنکه از اعیان میبرد وهمشیره ابی وی نصیب دارد یا نه جواب نصف ترکه زوجه
کاینه ما کانت از عرصه واعیان هرچه بوده باشد مختص بزوج او میباشد وسدس ترکه مختص باخت او ومتمم که عبارت از دو سدس بوده
باشد مختص باخ ابی داعی خواهد بود سؤال زید صبیه عمرو را بعقد داعی در آورده بمهر معین واشیا وجمل از قبیل عمارات واملاک
سیر الاف وسایر اشیا دیگر که در قباله نکاح نامجه مندرج است بعنوان تملیک وطریق مصالحه منتقل بزوجه خود نموده بوده بمبلغ از دراهم
معین وبعد از چهار سال دیگر زوج مزبور متوفی که بعد وعوض حق مذکور زوجه خود را متصرف شده اما بخاطر خود نبرده والاولاد هم از
ایشان بهم رسیده در اینصورت ایام مهر وتملیکات لازم واجب واملاک مصالحه بها را کوه ونفقه ایام مدت مزبوره بزوجه میرسد یا خیر ودر ایام
مزبوره چند یک ارث از مخلفات ومتروکات زوج میبرد یا از جمیع مخلفات ارث میبرد یا از بعضی ودیگر ارثه مرحوم مزبور منحصر بوالده ویک
زوجه میباشد اموال زوجه بوده ضبط غایند جواب جمیع بحسب المصالحه تملیک زوجه مزبوره نموده مختص بزوجه ومال او میباشد
ودر مدتی که زوج متصرف بوده زوجه مطالبه اجرة المثل ایام تصرف داشته ادا نموده مگر آنکه اسقاط حق خود را نموده باشد و اما سهم ارثیه زوجه
سطوره از ترکه زوج نظر باینکه مفروض در سؤال اینست که وارث منحصرست در والده وزوجه بنابراین ربع منقولات زوج سهم ارثیه زوجه
میباشد واما غیر منقول پس اگر مثل اراضی واملاک بوده باشد ظاهر اینست که مطلقا مستحق ارث نیست واگر مثل خانه وباغات بوده باشد اگرچه
از عین اینها مستحق ارث نیست وهم چنین از عرصه وزمین اینها لکن از قیمت آلات مثل در وچوب وغیرها وقیمت اشجار مستحق اینها هست یعنی قیمت
اینها را در صورت مفروضه مستحق میباشد سؤال زید فوت شده واز او سه زن ویک پسر بجا مانده ودر نهایا از او الا پسر نیست ودر سه پارچه ده
ویک طاحونه وخانه واسباب خانه ودر پیچ وابجور وارثی دکو سفید وشمشیر ومخبر وانکشتر وقران وفرش وسینه آلات دیگر وطلا از او

قسمت زنها یا او چه قدر است و پسر او چه قدر [illegible] تومان [illegible] هست جواب اولاد بودن ثابت نیست لازم است از ذکر اولاد شود و بعد
از اولاد دیون قرآن و انگشتر و شمشیر و رخوت بیت از ثیاب جبوه مختص بپسر او است و دیگر [illegible] بهم تقسیم شد و بعد از این از منقول هرچه بود
باشد ثمن آنها بزنها میرسد ما بین سه زن بالسّویّه قسمت میشاید و از املاک زوجات حظ مستحق ارث نیستند و از اعیان طاحونه و خانه
جامات نیز ارث می برند لکن از قیمة آلات طاحونه و قیمة اشجار باغات و قیمة آلات خانه مثل در و چوب و امثال آنها ارث میبرند
و تتمه مال بعد از وضع ما ذکر مختص بپسر او میباشد **سؤال** زید ضعیفه را بعقد خود در آورده و مدتی مزوج و متصرف شد زید فوت شد
آیا ضعیفه از منافع املاک متوفی [illegible] و سایر حیوانات ارث می برد یا نه **جواب** اگر کدم و سایر حیوانات موجود در حین وفات زوج
بوده باشد بلی زوجه مثل سایر اموال منقوله زوج مستحق ارث میباشد ربع در صورت انتفاء ولد بجهة زوج اگرچه از زوجه دیگر بوده باشد
و ثمن در صورت تحقق ولد و اگر در حین وفات آن حیوانات موجود نباشد بلکه بعد از وفات حاصل شده باشد ضعیفه را در این صورت حظی بهرة نخواهد
بود **سؤال** جده پدری با خواهر پدری و مادری چه قدر ارث می برند **جواب** بصورت انحصار وارث بخواهر پدری و جده پدری سدس ترکه
میت مال بخواهر مادری است و تتمه مختص بجده پدری خواهد بود **سؤال** جده پدری با عمه چه قدر ارث می برند **جواب** با وجود جده پدری
عمه را از ارث سهمی و حقی نیست کل مختص بجده است در صورت انحصار وارث باو **سؤال** وارث منحصر است بجد پدری و جده مادری و جده
پدری و جده مادری **جواب** ثلث ترکه میت مال جده و جد امی خواهد بود منقسم میشود ما بین آنها بالسّویّه و دو ثلث دیگر مختص است بجد و جده
پدری منقسم میشود ما بین آنها بتفاوت للذکر مثل حظ الانثیین **سؤال** زید متوفی و وارث او منحصر است به برادر و پسر عمو و پسر عمو ارث زید با
کدام است **جواب** با وجود برادر پسر عم که وارث اوست برادر [illegible] چیزی از ارث نمیرسد **سؤال** هرگاه زید فوت شده است و زوجه دارد و آن زوجه
ذات ولد بوده باشد و زید اسباب و باغ و املاک و خانه دارد آیا زوجه زید بعد از این املاک و باغ و اسباب ارث می برد یا نه و هرگاه اسباب و باغ
فروخته شد از قیمت آنها ارث می برد یا نه و چه نحو می برد **جواب** زوجه ذات ولد بوده باشد یا نه از منقولات مستحق ارث هست ثمن در صورت تحقق
ولد بجهة زوج و ربع در صورت انتفاء ولد و اما غیر منقول از املاک حظ مستحق ارث نیست و اما از باغ و خانه و اسباب اگرچه از اعیان آنها مستحق ارث
نیست لکن از قیمت آلات و اسباب ارث می برد و هم چنین باغ اگرچه از عرصه و زمین باغ مستحق ارث نمیباشد لکن از قیمت اشجار باغ مستحق ارث
میباشد و فرقی ما بین آنکه فروخته شد یا نه نمیباشد **سؤال** آیا زوجه از ارث زوج از غیر منقول از اعیان و اشجار [illegible] آنکه از عرصه و اعیان
ارث می برد و از خانه و باغ و سایر منقول چگونه ارث می برد هرگاه کسی [illegible] خود داده باشد بزوجه ثمن مال میت [illegible] از اولاد [illegible]
جواب پس اگر این عمل بتقلید مجتهد جامع الشرایط بوده [illegible] و اگر [illegible] صورت ندارد [illegible]
سواد حکم ارث زوجه احوال زوجه بالاضافه بمیراث زوج منقسم میشود به سه قسم اول آنست که مستحق ارث هست از اعیان متروکه زوج و این
بالاضافه باموال منقوله است مثل نقد و جنس از کدام و جو و غیرهما دوم آنست که مستحق میباشد از قیمة آنها نه از عین آنها مثل اشجار باغات و آلات
عمارات مثل سنگ و در و چوب و امثال آن که اجزای آن عمارة بوده باشد باین نحو که خانه را قطع نظر از عرصه و زمین قیمت میکنند آنچه قیمة آن شود
زوجه ربع را در صورت انتفاء ولد بجهة زوج و ثمن را در صورت تحقق ولد مستحق میباشد سیم آنست که از عین مستحق ارث نمیباشد و نه از قیمة
و این مثل املاک و اراضی است که حظ مستحق نمیباشد **سؤال** ضعیفه فوت شده یک نفر اولاد ذکور از زوج اول و دو نفر اولاد ذکور از زوج ثانی
از او مخلف شده و اموال جهیزیه از والدین ضعیفه بضعیفه مزبوره رسیده و حقوق چندی هم از زوج ثانی از مهر و تملیکات طلب کار است
اموال مذکوره ما بین اولاد دو زوج مزبور بچه نحو تقسیم میشود **جواب** آنچه از ضعیفه در حین وفات مالک بوده خواه از ارث والدین یا غیر
بالتمام ربع آنها مختص بزوج او میباشد و تتمه که عبارت از سه ربع دیگر بوده باشد ما بین سه ولد ذکور او بالمساوات قسمت میشود هر یک ربع و تتمه
ما بین الکل ولد از زوج ثانی یا اول بوده باشد نیست **سؤال** زید ناجی متوفی شده و وارث او منحصر است باب و ام و آن زید متوفی [illegible]
و یک نفر خواهر ابی و امی [illegible] **جواب** در صورت [illegible]

پدر و مادر یا پدر فقط بوده باشد سدس ترکه میت بمادر او میرسد و بقیه دیگر که عبارت از پنج سدس بوده باشد مختص بوالد او میباشد
سؤال زید ناجی متوفی و یک نفر عم ابی و امی و یک نفر خاله ابی یا امی تنها دارد ترکه آن زید فیما بینهما بچه نوع تقسیم میشود **جواب** در چنین صورت
ترکه منقسم میشود به سه سهم دو سهم مال عم او میباشد و یک سهم مال خاله او خواهد بود تفاوت ما بین آنکه خاله امی بوده باشد یا ابوینی [illegible]
سؤال ضعیفه فوت شده و وارث او منحصر است در دو عم و سه عمه و دو خال و یک خاله ارث چنین ضعیفه بچه وضع قسمت میشود **جواب**
ثلث ترکه مختص بخال و خاله خواهد بود پس اگر از جانب پدر [illegible] بوده باشد یا از جانب پدر و مادر او بوده باشد ثلث مذکور ما بین آنها قسمت
میشود بالسّویّه و اما هرگاه مختلف بوده باشد یا بعضی منسوب بمادر میت بوده باشد از جانب مادر و بعضی از جانب پدر فقط یا از جانب
پدر و مادر در این صورت آنکه منسوب از جانب مادر فقط سدس ثلث مال او خواهد بود در صورت اتحاد و ثلث ثلث در صورت تعدد و باقی
فی الصورتین مختص خواهد بود بمنسوب از جانب پدر فقط یا از جانب پدر و مادر در صورت تعدد قسمت میشود ما بین آنها بالسّویّه و اما هرگاه
منسوب از جانب پدر فقط یا منسوب از جانب پدر و مادر با هم جمع شده باشند ظاهر آنست با وجود منسوب از جانب پدر و مادر منسوب بپدر
فقط محروم بوده باشد پس کل باقی از ثلث مختص بمنسوب از جانب پدر و مادر خواهد بود و دو ثلث باقی اصل ترکه مختص بدو عم و سه عمه
خواهد بود پس اگر همه از جانب پدر فقط یا پدری و مادری بوده باشند دو ثلث منقسم میشود ما بین آنها للذکر مثل حظ الانثیین پس در
صورت مفروضه دو ثلث ترکه هفت سهم میشود چهار سهم مال دو عم خواهد بود و سه سهم دیگر مختص به سه عمه خواهد بود و اگر همه منسوب
بمیت بوده باشند از جانب مادر دو ثلث ترکه منقسم میشود ما بین آنها بالسّویّه و اما هرگاه مختلف بوده باشد باین نحو بعضی از جانب مادر
فقط بوده باشد و بعضی دیگر از جانب پدر فقط یا پدر و مادر پس در این صورت اگر منسوب از جانب مادر یکی واحد است سدس دو ثلث
مال او خواهد بود و اگر متعدد است ثلث مال آنها خواهد بود منقسم میشود ما بین آنها بالسّویّه اگرچه مختلف بوده باشند بذکور و اناث
و باقی مختص بمنسوب پدری خواهد بود للذکر ضعف الانثی و در این صورت نیز اگر منسوب بپدر و مادر با هم جمع شوند منسوب بپدر فقط
محروم خواهد بود **سؤال** ضعیفه متوفی گردیده و وارث او منحصر است بزوج و یک عم و یک عمه و یک خاله [illegible] کیفیة قسمة ترکه ما
بین ورثه او چه نحو [illegible] **جواب** در صورت مفروضه نصف ترکه ضعیفه متوفاة مال زوج او میباشد و ثلث ترکه مال خاله و باقی یعنی سدس
ترکه متعلق بعم و عمه خواهد بود للعم ضعف العمه و بعبارة اخری ترکه میت در چنین صورت منقسم میشود بشش سهم سه سهم آن مال زوج و دو
سهم آن مال خاله و یک سهم باقی منقسم میشود بسه قسم دو ثلث آن متعلق بعم اوست و یک ثلث بعمه نظر باینکه هر یک از خاله و عم و عمه سهم من یتقرب
به [illegible] هرگاه زوج با پدر و مادر جمع شود زوج مستحق نصف ترکه است در صورت انتفاء حاجب و باقی ترکه
که عبارت از سدس بوده باشد متعلق بوالد خواهد بود پس خاله سهم [illegible] را مستحق میباشد و عم و عمه سهم [illegible] را **سؤال** شخصی فوت
شده و وارث او سه شعبه اند نواده عم و نواده عمه و نواده خاله ترکه میت ما بین آنها بچه نحو قسمت میشود **جواب** ترکه منقسم میشود به سه حصه
ثلث مال نواده خاله و دو ثلث دیگر مال نواده عم و عمه که دو ثلث از آن مال نواده عم است و یک ثلث مال نواده عمه **سؤال** شخصی فوت شده
برادر پدر و مادری و برادر پدری هر دو دارد وارث [illegible] در این صورت هر دو میباشند یا یکی **جواب** تا برادر پدر و مادری بوده برادر پدری تنها
مستحق چیزی نیست و هو العالم **سؤال** ضعیفه فوت شده وارث او منحصر بزوج است و مشهور در السنه آنست که نصف [illegible] زوجه
مال اوست و نصف دیگر را در صورت مفروضه که وارثی غیر زوج نیست چه باید کرد **جواب** در صورت مفروضه کل ترکه متعلق بزوج خواهد
بود نظر بنصوص مستفیضه که از آنجمله است [illegible] الصحیح المروی فی الکافی عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام فی امرأة توفت ولم یعلم
لها احد ان المیراث کله للزوج **سؤال** شخصی فوت شده و وارث او منحصر بزوجه اوست [illegible] ترکه او در چنین صورت بچه نحو [illegible]
جواب ربع از متروکات او در صورت مفروضه متعلق بزوجه است و سه ربع مال امام علیه السلام میباشد چنانچه مستفاد از نصوص متعدده است منها
الموثق المروی فی الکافی عن محمد بن نعیم الصحاف قال مات محمد بن ابی عمیر السابری [illegible] امرأته [illegible] الکتاب الی العبد الصالح ع

تکت الى اعطا المرأة الربع واجعل الباقى [illegible] ومنها الموثق المروى فيه [illegible] عن ابى جعفر [illegible] فى الفرائض امرأة توفيت وترکت
زوجها قال المال للزوج ورجل توفى وترك امرأة قال للمرأة الربع وما بقى فللامام [illegible] دفع شود بسوى
امام ودر زمان غیبت دفع شود بحاکم شرع [illegible] وهو العالم **سؤال** [illegible]
شد [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
سؤال [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]

ودايماً خواهر [illegible] سدس [illegible] بود و [illegible] متعلق بوالده
قال الله تبارك وتعالى ولابويه لكل واحد منهما السدس ان كان له ولد فان لم يكن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث فان كان له اخوة فلامه السدس
سؤال [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
سؤال [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
وان كان رجل يورث كلالة او امرأة وله اخ او اخت فلكل واحد منهما السدس [illegible]
[illegible] فللذكر مثل حظ الانثيين [illegible]
[illegible]
سؤال [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]

از وی نمیباشد بلکه ترکه او منقسم میشود مابین زوجه او و پسر خال او و دختر خال او باین نحو که ربع ترکه او از منقولات او مال زوجه او میشود و تتمه ترکه
منقسم میشود مابین پسر خال و دختر خال او بالمساوات پس دختر خال او از وی وارث و مستحق ارث هست بلکه از راه زوجیت و سببیت و دیگر از راه
قرابت سؤال شخصی فوت شد و وارث او منحصر است در جد پدری و خواهر مادری ترکه مابین ایشان بچه نحو قسمت میشود جواب در صورت
انحصار وارث بخواهر مادری و جد پدری سدس ترکه بخواهر مادری میرسد و تتمه که پنج سدس بوده باشد مختص بجد
پدری خواهد بود سؤال شخصی فوت شد و وارث او منحصر است بجد پدری و جده مادری و جد پدری و جده مادری کیفیت تقسیم ارث
مابین ایشان را بیان فرمایند جواب ثلث ترکه مال جد و جده مادری است منقسم میشود مابین ایشان بالسویه و دو ثلث دیگر مختص بجد و جده
پدری است منقسم میشود مابین ایشان للذکر مثل حظ الانثیین سؤال شخصی فوت شد و وارث او منحصر است در جد پدری و ...

[illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

سؤال [illegible] جواب [illegible]

سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

وشروکان تمت نهاین ورثه میشود یا انکه اختصاص بزوجه مزبوره دارد و هرگاه بعضی از مصالح عنه مزبوره مال غیر باشد یا بعضی که وارث [illegible]
کو الد مذکور بت باشد ادعا نماید که یکی از بیوتات که از جمله مصالح عنه مذکورات از جمله تملیکات والد متوفی [illegible] مال غیر باشد
ایا زوجه مزبوره میتواند که از اموال بت قیمه انرا اخذ نماید یا نه و بعضی از رخوت مزبوره را زوجه استعمال نموده و بعضی استعمال نموده و در
وجهات متفاوت کرده زوج مزبور املاک را بزوجه خود مصالحه میکند [illegible] و حال زوج ان را مصالحه [illegible] یا انکه
بازاری است و ایا مصالح عنه مزبوره جزو مهر است یا انکه مصالحه است برأسه **جواب** انچه از قطعات ملک زوج مصالحه نموده بزوجه بمبلغ دو هزار
باشد [illegible] از جمله صداق [illegible] ان قطعات بالمرة مختص بزوجه مسطوره میباشد اگرچه زوج با او دخول نموده باشد و اما قیمت ترکه
میت مابین ورثه مذکوره باین نحو است ثمن از منقول را بزوجه میدهند [illegible] و اگر هست ثمن از منقول بوده مختص بپسر خواهد
[illegible] منقول پس زوجه را حق [illegible] غیر منقول نیست بلی از قیمه اعیان عمارات و ابنیه و اشجار باغات قطع نظر از عرصه کرده ثمن
ثمن را مستحق میباشد و اما رخوت که زوج از مال خود ابتیاع نموده و بتصرف زوجه داده پس اگر انتقال ان رخوت از زوج بزوجه ثابت بوده
باشد مثل سایر ترکه قسمت میشود مابین ورثه و هرگاه ثابت باشد که بعضی از اسباب [illegible] منتقل نموده است بزوجه مختص
بزوجه خواهد بود و در صورت عدم ثبوت انتقال هرگاه زوجه ادعای انتقال نماید محض ادعا مسموع نیست محتاج باقامه بینه و اثبات است
و اما ادعای پسر که بعضی از مصالح عنه تملیک مادر من بوده پس ان نیز مسموع نیست [illegible] مصالحه کند که پدر نموده [illegible]
[illegible] بصورتیکه مدعی نزد حاکم شرع ثابت نماید که انمصالح عنه مال او بوده و تصرف والد برخلاف شرع بوده اثبات این مطلب
بسیار مشکل است بفرض اثبات مصالحه باطل خواهد بود ضعیفه در صورت مفروضه تسلط دارد بر قیمه مصالح عنه از ترکه زوج استیفا نماید بلکه
تسلط دارد [illegible] و اما حکایت دین و وضع ان از منقول یا از غیر منقول ظاهر این است که از مجموع الکل ترکه میشود از منقول و
از غیر منقول مثل اینکه فرض شود که مجموع ترکه میت مقوم شد بیکصد تومان نصف منقول و نصف غیر منقول و دین میت فرض کنیم که بیست تومان
ده تومان از منقول و ده تومان از غیر منقول وضع میشود انوقت ثمن زوجه را از چهل تومان منقول و ثمن از قیمه اعیان غیر منقول میدهند
نظر باینکه دین میباید از کل ترکه وضع شود و ارث بعد از وضع دیون است **سؤال** زید متوفی شده و وراث او منحصر بوالده و زوجه غیر ذات
ولد و سه نفر همشیره پدری و مادری ایا همشیرها ارث میبرند یا نه بر فرض بردن ارث بزوجه [illegible] میرسد یا انکه بعد از ربع رسد زوجه تمام مخلف
مختص بوالده متوفات است و در صورتیکه متوفی حسب الوصیه [illegible] نموده باشد که دو ثلث مخلف او را بمصارف او برسانند و زوجه و والده
او امضا نموده باشند میتوانند بعد از امضاء وصیه نکول کنند یا نه **جواب** ربع مخلف متروکه میت در چنین صورت مال زوجه او است
و ما بقی هر چه هست مختص بوالده است و خواهران را در فرض مسطور بهره و حظی نیست و در صورتیکه وصیت میت متعلق بعلاوه از ثلث بوده
باشد و ورثه اجازه ان وصیه را نموده باشند ظاهر این است که عدول و نکول نمیتوانند نمود **سؤال** صبیه حاجی صادق زوجه میرسید علی
فوت شده و وراث او منحصرند بصبیه و زوج و والدین و از او مخلفی از منقول و غیر منقول مانده و والدین حضور داشته [illegible]
اموال ایشان را اسباب نموده و بعضی را فروخته و تقسیم مابین انها نموده بعد از دو سال والد میت ادعا مینماید که از اشیاء املاک منست و
زوج از قبل خود و صغیره میگوید معلوم نیست از اینکه انها اموال شما باشد [illegible] **جواب** حق اینست انچه
شاهد حال از اغلب ناس میشود بسبب طغیان در جهات و غفلت [illegible] کاشف از این است که [illegible]
نیستند لهذا [illegible] جلب نفع جزئی [illegible] یا رغبت خود را موجب عقوبات اخرت [illegible]
[illegible] اگر فی الحقیقه انچه محل ادعا است از ان اشیاء است که بر رسم جهاز همراه دختر [illegible] ان اشیاء از ملکیت والد خارج
نمیشود اگرچه در حین دادن [illegible] باشد [illegible]
از ملکیت والد رفع استحقاق و تسلط او نمیشود و اگر فی الحقیقه ان اشیاء از مال خود دختر بوده یا والد بعض از ان [illegible]

ادعای والد در چنین صورت بعد از ممات دختر باطل خواهد بود مگر انکه در ترکه بعنوان ارث مستحق بوده مثل سایر ترکه دختر و هو العالم **سؤال**
زید نامی زوجه کبیره و طفلی داشت و زید در اوایل [illegible] زمستان فوت شد و باغی از او مانده و والده دارد ایا ثمر ابتدای باغ بمجموع مال
والده است یا زوجه کبیره و طفل از ثمرات ربع میبرد [illegible] در صورتیکه [illegible] مطابق واقع بوده باشد زوجه [illegible] از ثمر سال بعد از فوت
نمیباشد و هم چنین از زمین باغ و اعیان و اشجار باغ حق نمیباشد لکن از قیمه اعیان و اشجار ربع میبرد **سؤال** زید نامی فوت شده و از او
مبلغی اموال باقی مانده و وراث زوجه و سه صبیه است و زوجه او را [illegible] بنکاح خود در اورده و اموال را تصرف در اورده تفریط نموده و بعد
اولاد ذکوری از زوج ثانی از برای زوجه بهم رسیده و بعد یکی از ان سه دختر وفات نموده [illegible] ادعای ارث [illegible]
و ان دو همشیره دیگر میگویند که ان اموال [illegible] تفریط نموده [illegible] از حق الارث [illegible] مصالحه [illegible] **جواب**
در چنین صورت اگر مادر ان دختر که زوجه مرحوم است در حیات باشد ترکه ان دختر که فوت شده کل متعلق بمادر است و اگر مادر زنده نباشد
چونکه ظاهر از سوال اینست که برادر مادری منحصر بیکی است در چنین صورت سدس ترکه خواهری که فوت شده متعلق ببرادر امی است و باقی که
عبارت از پنج سدس بوده باشد مختص بدو خواهر ابوینی خواهد بود و چونکه ظاهر سوال اینست که برادر مادری صغیر است [illegible]
اگر فی الحقیقه [illegible] تفریط و تصرف در مال دو خواهر کرده و تلف نموده باشد میتوانند سهم ارثیه [illegible] صغیر [illegible] بعد از ان
بدو خواهر محسوب دارند [illegible] **سؤال** ضعیفه بوده [illegible] فوت شده ارث او بکی می
رسد **جواب** ارث ضعیفه [illegible] میرسد اگرچه [illegible] داشته باشد **سؤال** شخصی فوت شده [illegible] برادر ابی
دارد و یک برادر و یک خواهر ابی و امی دارد ایا با وجود برادر و خواهر ابی و امی ارث ببرادر و خواهر ابی میرسد یا نه و دیگر هرگاه [illegible]
[illegible] جواب خواهند **جواب** جواب اول انستکه با وجود برادر و خواهر ابی و امی برادر و خواهر ابی تنها را حظ و سهم از ارث نیست کل ترکه مختص
ببرادر [illegible] ابی و امی میباشد و جواب [illegible] که شخص متوفی دو برادر امی داشته باشد در چنین صورت ثلث ترکه متوفی متعلق بدو برادر امی او
خواهد بود و ما بقی از ثلث که دو ثلث باقی بوده باشد مختص ببرادر و خواهر ابی و امی خواهد بود للذکر مثل حظ الانثیین **سؤال** هرگاه کربلائی
الله وردی نامی فوت شده وارث او منحصر است بدو برادر و سه خواهر و دو زوجه مدخول بها و یکی از دو زوجه [illegible] از شوهر دیگر [illegible]
ایا ایشان هم چیزی میرسد یا نه **جواب** ولد زوجه که [illegible] از غیر الله وردی است او را سهمی و حظی از ارث الله وردی متوفی نیست بلکه وارث
او در صورت مرقومه دو زوجه او است و دو برادر و سه خواهران و کیفیت قسمت ارث در صورت مرقومه باین نحو است که ربع ترکه [illegible]
مختص بدو زوجه او است بالمساوات و تتمه دیگر منقسم میشود ما بین دو برادر و سه خواهر چونکه در خارج مذکور شد برادر و خواهر از یک پدر
و مادر میباشند لهذا بقیه از ترکه الله وردی مرحوم را به هفت سهم میکنند چهار سهم از هفت سهم متعلق بدو برادر او میباشد و سه سهم
از هفت سهم مال سه خواهر میباشد والله العالم **سؤال** شخصی فوت شده و وراث او منحصرند بزوجه او و ولد ولد او یعنی نواده [illegible]
بلا واسطه ندارد و ایا حکم ولد ولد حکم ولد دارد که زوجه [illegible] در صورت ولد ولد وارث او ثمن ترکه است در صورت [illegible]
یا چنین نیست بلکه سهم زوجه در چنین صورت ربع است **جواب** ظاهر اینست حکم ولد ولد حکم ولد است در این باب اگرچه ظاهر ایه شریفه
موهم خلاف اینست که فرموده و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیة یوصین
بها او دین و لهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم بناء علی ان الولد ظاهر فی غیر الواسطة سیما اذا کان
ولد الولد من البنت لکون المشهور ان ولد البنت لیس ولدا حقیقة و انما یطلق علیه الولد مجازا و الحاصل ان الولد ظاهر فی غیر الواسطة فتقتضی
الایة الشریفة استحقاقهن ترکة الزوج فیما اذا لم یکن للزوج ولد و المفروض انتفاء الولد للزوج الا ابن البنت و هکذا الحال فیما اذا [illegible] انتفاء
الولد للزوجة الا ابن و بنت بنت [illegible] و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد ان یکون للزوج فی الصورة المفروضة نصف
الترکة لکن الامر لیس کذلک لان ولد الولد یقوم مقام الولد فی مباحث الارث فی احکام و کذا الحال فیما اذا کان الوارث منحصرا فی الوالدین او

[illegible] مع ولد الولد فان حکم ولد الولد حکم الولد فلا یکون لکل واحد من الابوین الا السدس [illegible] المحجوب
الوالدین من الثلث و الثلثین الی السدس و السدسین و حجب الزوج من النصف الی الربع و حجب الزوجة من الربع الی الثمن بالاتفاق و فی
[illegible] و لو اتحد الولد الاولی قام ولد الولد مقامه فی حجب الابوین و الزوجین عن اعلا الفرضین الی ادناهما **سؤال** شخصی فوت شده برادر
پدری و برادر مادری تنها دارد و زوجه [illegible] کیفیت قسمت ترکه میت ما بین اشخاص مذکوره چه نحو خواهد بود **جواب** ربع از ترکه
میت در صورت مفروضه متعلق بزوجه او خواهد بود و سدس از ترکه مختص ببرادر مادری او خواهد بود در صورتیکه برادر مادری یکی بوده
باشد و اما هرگاه برادر مادری علاوه از یک بوده باشد [illegible] ثلث ترکه میت مختص ببرادر مادری تنها خواهد
بود و علاوه از ربع و سدس در صورت اول الربع و ثلث در صورت ثانی مختص ببرادر پدری تنها خواهد بود قال فی الشرایع [illegible] سهم الام مع
عدم من یحجبها من الولد و ان نزل و الاخوة و سهم الاثنین فصاعدا من ولد الام و السدس سهم کل واحد من الابوین مع الولد و ان نزل و سهم
الام مع الاخوة للاب و الام او للاب مع وجود الاب و سهم الواحد من ولد الام ذکرا کان او انثی انتهی و انما قال مع وجود الاب لانه اذا لم یکن الاب
موجودا لم یکن الاخوة حاجبة کما اذا فرض [illegible] ام و زوج و اخوة فسهم الام هنا الثلث و سهم الزوج النصف و الباقی مردود علیهما **سؤال** شخصی
فوت شده پدر و مادری و یک دختری ترکه متوفی ما بین انها بچه نحو قسمت میشود **جواب** نصف ترکه متعلق بیک دختر میشود و ثلث
ترکه بپدر و مادر هر یک سدس و باقی که سدس ترکه بوده باشد منقسم میشود به پنج سهم سه سهم از پنج سهم متعلق بدختر است و دو سهم
باقی مختص بپدر و مادر هر یک سهمی در صورتیکه حاجب [illegible] مادر نبوده باشد و اما هرگاه حاجب داشته باشد مثل اینکه دو برادر
فصاعدا داشته باشد یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری تنها داشته باشد در چنین صورت باقی ترکه
که سدس بوده باشد منقسم میشود بچهار سهم سه سهم از چهار سهم متعلق بدختر خواهد بود و یک سهم مال پدر میباشد و هرگاه زوجه
جمع شود با پدر و مادر و دختر نصف ترکه مال دختر است **سؤال** شخصی فوت شده و وارث او منحصر است در جده مادری و برادر و خواهر
پدری کیفیت قسمت ترکه ما بین انها بچه نحو قسمت میشود **جواب** در چنین صورت ثلث ترکه متعلق بجده مادری است و دو ثلث منقسم میشود
ما بین برادر پدری و خواهر پدری للذکر ضعف الانثی و القول بالسدس للجدة فی صورة الانثی المفروضة ضعیف [illegible] خلف جدا
او جدة او ایاهما [illegible] مع اخ او اخوة للاب و ام [illegible] الثلث و الباقی للاخوة و لو کانت اخوة او اخت للابوین [illegible] للاب فالاقرب کذلک
سؤال شخصی فوت شده و وارث او منحصرند در خواهر امی و جد ابی چه نحو ارث میبرند **جواب** سدس ترکه در صورت مرقومه متعلق بخواهر
امی خواهد بود و تتمه دیگر متعلق بجد ابی میباشد **سؤال** شخصی فوت شده و وارث او منحصرند در برادر امی و جد ابی **جواب** در فرض
مسطور سدس ترکه متعلق ببرادر امی میباشد و تتمه مختص بجد ابی میباشد **سؤال** چهار نفر همشیره میباشند که از پدر و مادر یکی اند
اول فوت می کند و بعد از فوت انها [illegible] یک نفر همشیره که از مادر دیگر است فوت می کند و اولاد ندارد اما ان سه نفر همشیره [illegible] اولاد دارند
[illegible] ارث ضعیفه با اولاد سه همشیره میرسد یا [illegible] **جواب** با وجود اولاد همشیره [illegible] را حظ و بهره از ارث نیست
پس وارث ضعیفه در صورت مفروضه اولاد همشیرها خواهد بود و هو العالم **سؤال** ضعیفه فوت شده است و وصیت [illegible] و وارث
او شوهر او و یک خاله و یک خالو و سه نفر پسر خالو ایا با وجود خاله و خالو پسر خالو ارث می برد یا نه و خود ضعیفه ثلث [illegible] کیفیت تقسیم
مخلفات او را بیان فرمایند و شخصی وکیل بوده در جهات ضعیفه ایا در ممات وصی میشود یا نه **جواب** نصف ترکه ضعیفه در صورت مفروضه متعلق
بزوج او است و نصف دیگر تقسیم میشود مابین خاله و خالو [illegible] با وجود خاله و خالو سهمی و حظی نمیباشد و چونکه مفروض در
سوال اینست ضعیفه با عدم وصیت فوت شده لهذا با عدم رضای ورثه ثلث [illegible] نمیتوان نمود و محض وکالت در حال حیات
مقتضی این نیست که وصی بعد از ممات باشد بلی هرگاه قرار داده باشد که همان وکیل وصی او باشد بعد از ممات خارج از محل سوال خواهد
بود و هو العالم بحقائق احکام **سؤال** شخصی فوت شده و بعد ضعیفه او هم فوت شده ضعیفه طفل صغیر [illegible] بعد از انهم فوت شده

حال الصغیره یک عمو و دو عمه پدری تنها دارد و یک خاله پدری و مادری هم دارد مخلفات او ما بین انها بچه نوع باید تقسیم شود **جواب** در صورت
انحصار وارث [illegible] بخاله و یک عم و دو عمه ثلث ترکه میت متعلق بخاله او است و دو ثلث باقی مختص بعم و دو عمه خواهد بود للذکر مثل حظ الانثیین
سؤال هرگاه زید دختر عمرو بعقد دائمی خود در اورده و در مدت دو سال در خانه پدر خود بوده بعد از مدت دو سال زید وفات یافته قبل از انکه
تصرف کند او را در چنین صورت ایا دختر از مال شوهر ارث می برد یا نه و ایا مهر را تمام مستحق است یا نصف و ایا در این مدت دو سال که در خانه پدر خود
بوده است باید نفقه از شوهر بگیرد یا نه **جواب** استحقاق ارث توقف دارد بر زوجیت و زوجیت بعقد محقق است خواه زوج تصرف نموده باشد
یا نه بنا بر این همینکه عقد زوجیت محقق شد پس هرگاه زوج فوت شود زوجه استحقاق ربع ترکه منقول زوج دارد در صورت انتفاء ولد از زوج
و استحقاق ثمن ترکه منقول دارد در صورت وجود ولد خواه زوج تصرف کرده باشد یا نه و اما حکایت صداق در صورت فوت زوج قبل از دخول
پس احتیاط در حق زوجه تنصیف است که اقتصار نماید بنصف ان و اما نفقه زوجه در مدتی که در خانه والد بوده نظر باینکه غالب این است که
تمکین از جانب زوجه و تصرف زوج نبوده پس اگر چنین بوده است استحقاق مطالبه نفقه ثابت نیست **سؤال** چه میفرمایند که دختری [illegible]
[illegible] شخصی بهم رسیده [illegible] نموده بعد از چندی شوهر فوت شده شوهر مزبور مادر دارد و زن هم که صبیه [illegible]
است دارد و مهر شرعی از شوهر مزبور طلبکار است [illegible] و طاس هم که [illegible]
جهاز [illegible] داده ام [illegible] شوهر بوده است [illegible] تصرف نموده [illegible] **جواب** اگر انچه [illegible] مطابق واقع بوده باشد والده
زوج اگر از عذاب الهی و مواخذه روز قیامت خواهد متخلص شود لازم است انچه از ترکه پسر مخلف شده [illegible] مهر زوجه او را اگر علم دارد که در ذمه
پسر او هست داده باشد و بعد از ان هر چه باقی مانده ربع ان [illegible] زوجه داده بقیه مال مادر خواهد بود [illegible]
برکت دنیا و اخرت [illegible] خواهد نموده
بمقتضای حکم خالق [illegible] خواهد داشت و الله هو العاصم لعباده من المهالک **سؤال** این کمینه صبیه داشتم [illegible]
[illegible] شده و [illegible] وفات نموده یک طفل [illegible] از او مخلف شده و بعد از چندی انهم فوت شده و پدر دارد و [illegible] جهاز
از مال خود صبیه ام داده ام که بخانه شوهر برده و مهر هم از شوهر طلبکار است حکم انها چه چیز است **جواب** انچه [illegible] از مال خود
[illegible] صبیه خود نموده است هرگاه بعضی اسباب [illegible] منتقل نموده باشد کلا مال مادر خواهد بود و اما در خصوص مهر [illegible]
باشد سدس ان بمادر میرسد و ربع شوهر و تتمه مال طفل او خواهد بود و چونکه مفروض اینست که طفل هم بعد از فوت مادر فوت شده است
لهذا کل سهم طفل بوالد او میرسد مختص خواهد بود والله العالم

کتاب القضاء والشهادات سؤال مقلّدانی چه میفرمایند در خصوص اینکه دو نفر مدّعی و مدّعی علیه که با یکدیگر نزاع و گفتگو داشتند

و قسم نزد شخص غیر مجتهد و او نیز حکم کرده است باطل است و احتیاج بحکم مجتهد دارد یا اینکه محتاج است صورت شرعیه [illegible]

جواب مرافعه رسیدن و حکم میان مدّعی و مدّعی علیه نمودن از خواص حاکم شرع است و از صورت استنقاذ نمیشود که مرافعه رس

کسی نامشخص شود که منصب مرافعه رسیدن در حق او ثابت باشد [illegible] غیر مجتهد در مرافعه رسیدن و حکم نمودن ما بین متخاصمین

[illegible]

حاکم اول صادر شده [illegible] مترتب علیه اثر [illegible] اما احتمال اینکه احد طرفین حاکم را مستجمع شرایط حکم میداند و

دیگری پس جواب آن از آنچه مذکور شد معلوم میشود اما احکام استفتا و فتوی که در جواب قلمی نموده پس اگر در امور متعلقه بدعاوی و مرافعه

بوده باشد باتفاق علما چنین حکمی که رافع دعوی بوده باشد نیست [illegible] جواب نوشتن در استفتا بعد از نوشتن مجتهد [illegible] ظاهرا ممنوع نیست

سؤال شخصی که خود را مجتهد بداند و مرافعه نماید [illegible] عدالت بیرون میرود یا خیر و نماز با او توان نمود یا خیر جواب هرگاه معترف بعدم

[illegible]

مدعیین میت است و بعد فوت منتقل بایشان شده و از ایشان منتقل [illegible] والحال هم مال ایشان است [illegible] شهادت [illegible] حاکم [illegible]

[illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

مذکور متوفی شدن بعد از وفات زوج زوجه مکذّب ادعای خود کردید یا بحسب شرع زوجه مستحق ارث میباشد یا نه جواب این مسئله از [illegible]
شکلات است ولیکن چیزی که در این مقام موجب سهولت امر شده آنست که مفروض در استفتا آنست که طرفین رجوع بحاکم شرع نموده اند زوجه
با مرافعه اثبات ادعای خود نموده و حاکم شرع حکم بر فساد عقد و لزوم تفریق نموده بعد از صدور حکم از حاکم شرع بر فساد عقد و لزوم تفریق
بر زوج لازم است عمل بمقتضای آن نماید و تخلف از آن جایز نیست و اشکالی در آن نیست مگر در بعض صور که در این مقام [illegible]
بیان نیست یا مناسب نباشد پس بعد از صدور حکم از حاکم شرع بر فساد عقد و لزوم تفریق بر زوج لازم است عمل بمقتضای آن نماید و تخلف
از آن جایز نیست و اشکالی در آن نیست [illegible]
[illegible]

[illegible]

كتاب الحدود والديات

[illegible]

[illegible]

الرجوع الى القرعة الشرعية وما ذكر [illegible] الحديث المذكور في اثبات القول الثاني في مقام الاستدلال فقد علم مما ذكرنا انه لا يمكن [illegible]

[illegible] التمسك [illegible] اثبات القول الثاني [illegible]

[illegible] الحكم المذكور [illegible]

[illegible] في مقام الاستدلال [illegible] لا في اثبات القول الثاني [illegible]

[illegible]

[illegible] في اثبات القول الثاني [illegible] الحكم [illegible]

[illegible] من الكتاب والسنة [illegible]

عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبد الله [illegible]

[illegible]

ان يقتل الرجل احدا ويؤدي الى الباقين ما يجب عليهم من اسقاط الدية الى العشرة وفي الثاني ان يقتل الثلاثة واحدا او اكثر منهما بعد الكمال الارباب. المقتول مخيرون بين ان يقتلوا

واحدا منهم بجنايته ويؤدي الباقون الى الورثة مقدار ما كان نصيبهم لو طالبوا الدية [illegible] الاولياء. المقتول يقتلهم جميعا [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

بيان فرمايند جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حملها الى القتال عند [illegible] على العاقلة [illegible] على القاتل وهو ما [illegible] الخطأ [illegible] الحكم في العاقلة

وهو صريح في كون الدية على القاتل [illegible] القاتل [illegible] دية الخطأ [illegible] العاقلة على [illegible] القاتل [illegible] دية النفس [illegible]

وهو [illegible] قتل الخطأ [illegible] بالبينة [illegible] على القاتل وهو دية عمد الخطأ ودية الخطأ المحض [illegible] القتل [illegible] القاتل [illegible]

من الجاني ولا تحمل العاقلة [illegible] خطأ [illegible] القاتل [illegible] ولا [illegible] ولا تحمل العاقلة [illegible]

[illegible] والعاقلة لا تحمل [illegible] ولا تحمل [illegible] في قتل الخطأ المحض على [illegible] البينة ولا [illegible]

العاقلة [illegible] ولا [illegible] لا تحمل العاقلة [illegible] عدم القاتل [illegible]

لا تحمل العاقلة [illegible] القاتل [illegible] على الدية [illegible] القاتل [illegible] قتل الخطأ [illegible]

[illegible] وانما تحمل العاقلة [illegible] البينة [illegible] العاقلة [illegible] القتل خطأ [illegible] على العاقلة [illegible]

[illegible]

سوال [illegible] زنا [illegible] حاکم شرع [illegible] حاکم شرع [illegible]

[illegible] جواب [illegible] اربع مرات [illegible]

[illegible] کتابت [illegible] حد الزنا [illegible]

[illegible] اربع مرات [illegible] شهادة اربع رجال عدول من اهل الاسلام [illegible]

[illegible] شهادة اربع رجال عدول [illegible]

[illegible]

لا يثبت الا باربعة شهود فكذا الاقرار فلا يثبت الاقرار بالزنا الا باربعة شهود وفي القواعد وهل يثبت الاقرار بالزنا بشهادة رجلين [illegible]

في الايضاح [illegible] وهو من [illegible] المسالك [illegible] الشهيد [illegible] سائر الاقرارات [illegible]

[illegible] وقال السيد السند السيد [illegible] في ذكر الفوائد [illegible] القواعد [illegible] العبارة المذكورة [illegible]

[illegible]

[illegible]

وان انكر [illegible]

[illegible]

في ان سقوط الرجم الا كان يثبت بالاقرار انما هو اذا لم يحصل علم الحاكم بالزنى من الزانى

في بيان حال الرجم سنة الائمة الحجة

ملاحظة مساواته حتى يتجه [illegible] والثاني ما يظهر من [illegible] المفيد والمعتمد وهو التفصيل بين الرجل والمرأة بأن [illegible]

الامثال [illegible] والمرأة [illegible] باقرارها [illegible]

[illegible] ان يتجه [illegible]

[illegible] والثالث هو التفصيل بين من [illegible] من البينة [illegible]

[illegible] بين الرجال والنساء [illegible] وهو الظاهر من [illegible]

[illegible] والرابع [illegible]

[illegible] بين الذكور والاناث [illegible] وهو الظاهر من [illegible]

[illegible] والرابع [illegible]

[illegible]

[illegible] وهو التفصيل بين الرجل والمرأة [illegible]

[illegible]

[illegible]

رسالة في الحدود

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المتفرد بالقدم والكمال المتقدس عن مشابهة الاشباه والامثال والصلاة والسلام على من اصطفاه الله ... وعلى آله واصحابه ...

[illegible]

حد ... سقط الحد ... كما ان رجع عن اقراره بالزنا قبل اقامة الحد او في حالها او فر منه ... الاكراه او الجنون

[illegible]

لا يمكنه غير من تولية نفوسهم فمن تمكن من انفاذ حكم او اصطلاح بين الناس او فصل بين المختلفين فليفعل ذلك ولهم بذلك الاجر والثواب ومنهم من منع من [illegible]

[illegible]

عندي عموم الاخبار التي [illegible] لنا في ذلك فان كان [illegible] قال قوم يجوز ذلك وهو الاصح [illegible]
يجوز ذلك [illegible] ومن قال ليس يجوز ذلك منهم من قال يقيم الامام [illegible]
[illegible] اذا لم يتمكن سلطان الحق من اقامة الحدود [illegible]
في [illegible] على حال [illegible] الشيخ [illegible]
[illegible]

في جواز اقامة الحدود [illegible]

[illegible]

٧٥

[illegible]

هذا الفرض التسليم الظهور ان الاشتراك كالتبيل الزكي لسبيل الاثبات ايضا كما في النهاية والايضاح والتذكرة والمنهى والتحرير [illegible] المحقق في الشرائع [illegible]

[illegible] الرجل [illegible] الرجال والنساء كالايمني [illegible]

الاثبات [illegible] اختصاص الحكم بالرجال [illegible] ثبوت الحكم في حق النساء ايضا وهو الصحيح من كلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حسب الربح كما ذكر وكذلك في [illegible] يجب على [illegible] [illegible]

الاثنا [illegible] فمقتضى الاصل عدم جوازا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

المحرم بعضها بالمنطوق وبعضها بالمفهوم فليلاحظ من جميع ما ذكرناه [illegible]

من الصور الاربع المذكورة [illegible]

[illegible]

ذلك بين سلطان الاسلام وان كان المقلدون خاصلا بالافتاء عليهم لم يجز [illegible] الى سلطان الاسلام او من يعينه [illegible]

بجلاده [illegible] لا يجوز اسقاط ما وجب [illegible] اقامة الحدود لمن تحت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

في حال داود بن الحصين

في حال عمر بن حنظلة

من قول المعصوم ورضاه [illegible] ذلك [illegible] الصحيح [illegible] المذكورة [illegible] المتواترة المفيدة للقطع بالصدور [illegible]

والثاني من الوجوه المذكورة [illegible] رواه ثقة الإسلام في [illegible] عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث قال سألت [illegible]

بإسناده عن [illegible] عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث قال سألت أبا عبد الله عليه السلام [illegible] من يقيم الحدود السلطان [illegible]

[illegible] سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث [illegible]

المنقري [illegible] القاسم بن محمد الأصفهاني عن سليمان بن داود المنقري [illegible]

[illegible]

في الاشتباه [illegible]

تاريخ ولادة النجاشي

تاريخ ولادة العلامة

وتاريخ قاسم بن محمد الأصفهاني

الأصفهاني قال [illegible] القاسم بن محمد الأصفهاني المعروف بكاسولا [illegible] كلام [illegible]

[illegible] النجاشي [illegible] قال في الفهرست في ترجمة قاسم بن محمد الأصفهاني له كتب أخبرنا به جماعة عن أبي المفضل [illegible]

[illegible] النجاشي [illegible] القاسم بن محمد [illegible] النجاشي [illegible] والأصفهاني [illegible]

[illegible] قاسم بن محمد الأصفهاني المذكور في مشيخة الصدوق والفهرست [illegible] كلام النجاشي [illegible]

[illegible]

في سليمان بن داود المنقري

[illegible]

في حفص بن غياث

[illegible]

في تقسيم الآيات القرآنية من حيث [illegible]

[illegible] الأقسام

[illegible]

[illegible] والحمد لله [illegible] تم تحرير الكتاب

[illegible]

[illegible]

[illegible] واربعين ومائتين بعد الالف

خاتمة في المتفرقات

سؤال ضعیفه تشکیکی در سیادت او هست لکن سن او به پنجاه و هفت رسیده خون حیض می بیند بطریقه که
در قبل از پنجاه میدید آیا بر اینها حکم حیض است و نسبا و سببا ثابت نمود یا نه جواب خون حیض دیدن دلیل بر سیادت
نمیشود بجهة آنکه جمعی از فقهاء از جمله محقق مرحوم در کتاب شرایع قایل شده اند باینکه سن یاس در قاطبه
زنان تا شصت سال است بر فرض بطلان این قول و حقیت قول بتفصیل ما بین قرشیه و غیرها باین نحو
که زنان قرشیه حیض می بینند تا شصت سال و غیر قرشیه تا پنجاه سال غایت آنچه از این مستخص میشود آنست
که حیض دیدن بعد از پنجاه سال دلیل قرشی بودن زنست و این مستلزم سیادت نیست چه نسبت ما بین
سید و قرشی عموم و خصوص مطلق است یعنی هر سیدی قرشی هست اما هر قرشی سید نیست و توضیح مطلب
مقتضی این است که گفته شود قرشی کسانرا میگویند که منسوب باشند بنضر بن کنانه که جد جناب ختمی
کانیات است در مرتبه دوازدهم یعنی جد آنحضرت و ذکر دوازدهم است نسب آنحضرت در مرتبه سیزدهم باین
میرسد باین نحو محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن زید بن کلاب بن مرة بن کعب بن
لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه و چونکه نضر بن کنانه اسم او قریش بوده لهذا منسوبان باو را
قرشی میگویند و سید بنا بر مشهور ما بین فقهاء کسانی هستند که منسوب باشند از جانب پدر بهاشم
که جد ثانی جناب ختم انبیاء و سید رسل است پس هر سید قرشی هست و اما هر قرشی سید نیست علاوه اینکه
چنانچه بسیاری از فقهاء ذکر فرموده اند بنا بر قول بتفصیل و بطلان قول باطلاق حیض دیدن بعد از
پنجاه سال مستلزم قرشی بودن هم نیست نظر باینکه چنانچه این حکم را نسبت بقرشی فرموده اند نسبت
به نبطیه طایفه دیگر که در مقابل قرشی پس حیض دیدن بعد از پنجاه سال بنا بر بطلان قول باطلاق
مستلزم این هست از احد از قبیله بوده باشد یا قرشی یا نبطی و العام لا دلالة له على الخاص المعین سؤال

نیز فرموده اند و نبطیه

مشهور

مشهور ما بین ناس اینست که شهادت جناب سید اوصیاء در بیست و یکم ماه مبارک رمضان واقعست
تاریخ تولد آنجناب بر ما مشتبه است التماس این است از بیان فرموده جواب آنچه مشهور است آنست که
تولد آنجناب در جمعه سیزدهم ماه رجب واقع شده تصریح باین فرموده شیخ مفید در کتاب مقنعه و
ارشاد و شیخ طوسی و علامه و شیخ شهید و غیرهم اعلی الله مقامهم و شیخ طوسی در کتاب مصباح بسند صحیح
عن صفوان بن جمال از جناب کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمود که
تولد سعادت مآب آنحضرت در بیست و سیم ماه شعبان بوده سؤال عدد غزوات جناب رسول خدا را
بیان فرمایند که چند غزوه بود جواب عدد غزوات آنجناب چنانچه شیخ طوسی در مجمع البیان
در تفسیر سوره آل عمران ذکر فرموده اند در آیه و لقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلة بیست و شش
غزوه است اول غزوه ابواء دوم غزوه بواط سیم غزوه عشیره چهارم غزوه بدر اولی خامس غزوه
بدر کبری سادس غزوه بنی سلیم سابع غزوه ذی امر تاسع غزوه احد عاشر غزوه نجران حادی عشر
غزوه اسد ثانی عشر غزوه بنی النضیر ثالث عشر غزوه ذی الرقاع رابع عشر غزوه بدر الاخری خامس
عشر غزوه دومة الجندل سادس عشر غزوة الخندق سابع عشر غزوه بنی قریظه ثامن عشر غزوه بنی
لحیان تاسع عشر غزوه بنی قرد عشرون غزوه بنی المصطلق بیست و یکم غزوه حدیبیه بیست و دوم
غزوه خیبر بیست و سیم غزوة الفتح که فتح مکه بوده باشد بیست و چهارم غزوه حنین بیست و پنجم
غزوه الطایف بیست و ششم غزوه تبوک سؤال در مسجد جناب رسول خدا در مدینه متبرکه ستونی هست
که مشهور باسطوانه ابی لبابه در آن نوشته شده است که اسطوانة التوبة وجه از توجیه خواهش دارند
که مطلع شده باشند استدعا آنست که حقیقت آنرا بیان فرمایند جواب ابولبابه یکی از صحابه جناب
رسول خدا بوده و این شخص معصیتی عظیمی از او صادر شد و بعد نادم شد بشدت خواست تلافی
آن بنماید خود را بهمین ستون بست و قسم یاد نمود که چیزی نخورد و نیاشامد تا توبه او
قبول شود یا بمیرد در بیان آن معصیت اختلافست روی شیخنا الطبرسی فی مجمع البیان فی سورة
الانفال فی تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم و انتم تعلمون عن
مولینا الباقر و الصادق علیهما السلام انهما قالا نزلت هذه الآیة فی ابی لبابه عبد المنذر الانصاری
و ذلک ان رسول الله حاصر یهود بنی قریظه احدی و عشرین لیلة فسألوا رسول الله الصلح
علی ما صالح علیه اخوانهم من بنی النضیر علی ان یسیروا الی اخوانهم الی اذرعات و اریحا من ارض الشام فابی
ان یعطیهم ذلک رسول الله الا ان ینزلوا علی حکم سعد بن معاذ فقالوا ارسل الینا ابا لبابه و کان

غزوة السویق ثامن غزوات

مناصحا لهم لان عياله وماله وولده كانت لهم عندهم فبعثه رسول الله فاتاهم فقالوا ما ترى يا ابا لبابه
انزل على حكم سعد بن معاذ فاشار ابو لبابه بيده الى حلقه انه الذبح فلا تفعلوا فاتاه جبرئيل فاخبره بذلك
قال ابو لبابه فوالله ما زالت قدماى من مكانهما حتى عرفت انى قد خنت الله ورسوله فنزلت الاية فيه فلما نزلت
شد نفسه على سارية من سوارى المسجد وقال لا اذوق طعاما ولا شرابا حتى اموت او يتوب الله على فمكث سبعة
ايام لا يذوق فيها طعاما ولا شرابا حتى خر مغشيا عليه ثم تاب الله عليه وقيل له يا ابا لبابه قد تيب عليك
فقال لا والله لا احل نفسى حتى يكون رسول الله هو الذى يحلنى فجاءه فحله بيده ثم قال ابو لبابه ان من تمام
توبتى ان اهجر دار قومى التى اصبت فيها الذنب وان انخلع من مالى فقال له النبى يجزيك الثلث ان تصدق
به ولا يخفى المستفاد من هذه الرواية ان المعصية الداعية لابى لبابة الى شد نفسه بتلك الاسطوانة
هى الخيانة الشديدة المذكورة وذكر شيخنا الطبرسى ايضا فى مجمع البيان فى سورة التوبة فى تفسير قوله
آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا عسى الله ان يتوب عليهم ان الله غفور رحيم ما هذا
لفظه قال ابو حمزة الثمالى بلغنا انهم ثلثة نفر من الانصار ابو لبابة بن عبد المنذر وثعلبة بن وديعه
واوس بن حذام تخلفوا عن رسول الله فى مخرجه الى تبوك فلما بلغهم ما انزل الله فيمن تخلف عن نبيه ص
ايقنوا بالهلاك واوثقوا انفسهم بسوارى المسجد فلم يزالوا كذلك حتى قدم رسول الله فسال عنهم فذكروا
له انهم اقسموا لا يحلون انفسهم حتى يكون رسول الله يحلهم وقال رسول الله وانا اقسم ان لا اكون
اول من حلهم الا ان اومر فيهم بامر فلما نزل عسى الله ان يتوب عليهم عمد رسول الله فحلهم فانطلقوا فجاءوا
باموالهم فى سبيل الله الى رسول الله فقالوا هذه اموالنا التى خلفتنا عنك فخذها وتصدق
بها فقال ما امرت فيها بامر فنزل خذ من اموالهم صدقة تطهرهم بها وتزكيهم بها وصل عليهم ان صلوتك
سكن لهم **سؤال** من عبد ذليل لم يال جهدا فى كثرة الاخلاص الى سيد جليل لم يقصر شيئا فى قلة
الاشفاق بانكم بعد حول الهموم غموم الحرمان الى ذلك الضمير المنير اشكالا عويصا استقصى حله من
ورقا وعيرا استصعب فتقه على وحدكه لعل ذلك الجناب العلامه والحضرة الفهامه يمن عليه بحله
ويمنح عليه بفتقه وهو ان من الادعية التى استحب ان يدعى بها فى كل يوم من شهر رمضان دعاء طويلا
مشهورا جدا بحيث لو خلا عنه كتاب معمول للادعية فقلما هو وهو الدعاء المصدر باللهم هذا شهر رمضان
الذى انزلت فيه القرآن المذيل بيا من احرسنى من حيث احترس ومن حيث لا احترس وصلى الله على محمد وآله وسلم
تسليما كثيرا وفيه مواضع لا تمشى على ما ذهب نحن معاشر الامامية اليه من حصر موضع ليلة القدر
فى شهر رمضان او الليالى الافراد الثلث منه او الليلتين الاخيرتين منها فقوله اللهم صل على محمد

وآل محمد ووفقنى فيه لليلة القدر ومنها قوله اسئلك باسمك بسم الله الرحمن الرحيم ان كنت قضيت فى هذه الليلة
الى ان قال وان لم تكن قضيت ومنها قوله اللهم انى اسئلك ان تصلى على محمد وآل محمد وان تجعل فيما تقضى الخ اما
الاول فان الحكم باستحباب الدعاء به فى كل يوم يوجب علم وجود ليلة القدر فى شهر رمضان فان حسن طلب التوفيق
لليلة القدر فى كل يوم يدل على تحققها فى الليالى الماضية قبل ذلك اليوم وقطعا بحسن طلب التوفيق لليلة القدر
فى اليوم الاخر من الشهر يوجب تحققها فيما بعد شهر رمضان وعدمه فيه قطعا وهذا ما ذكرنا من اللازم على
القول باستتار ليلة القدر فى شهر رمضان لا معنى لهذه الفقرة مطلقا وعلى القولين الاخيرين لا معنى لها بعد
الثامن عشر او العشرين وفى الثالث والعشرين وما بعده ولو وجه بحمله على التقية لتمادى الى ذهاب بعض العامة
الى استتار ليلة القدر فى جميع السنة فنقول هذا يوجب اسقاط هذه الفقرة عند عدم التقيه ولا اراكم تقولون
به فان الشيخ الطوسى قدس الله نفسه القدوسى والكفعمى وابن طاوس والعلامة المجلسى طيب الله نفوسهم
قد ذكروا هذا الدعاء بتمامه فى كتبهم التى لم يتقوا فيها اصلا لكونها مشحونة بلعن الثلث ومن تبعه وذمهم
وغيره مما التقية فيه اشد وترك ذكره فى الكتب اسد واما الثانى فلعدم موافقته للاول من الاقوال لدلالته
على خروج الاول من رمضان ودخول الاول من شوال بل وما بعدها وعدم مطابقته للقولين الاخيرين اصلا
لدلالته على تحقق الثلث فى جميع ليالى الشهر غير الاولى وفى الاولى من شوال بل وما بعدها وعدم مطابقة
وفى احتمال الحمل على التقيه ما ذكرناه واما الثالث فالكلام فيه قريب من الكلام فى الاول لو لم يكن اياه ثم ان
السيد الاغر الاجل الحامل لعريضتى المبلغ لقريضتى قد خرج من موطنه ومنى يحضر بكم **جواب** عن اهل الاسلام
المبين اوعيه اول الكلام دعوى اصدقه فى اوليهما دون الثانية بل لا يستبعد فى نظرى انه وان جرى
بالقلم لكن ليس ذلك مما اعتقده بالرقم وامكن حمل القلة فيه على ما يطابق الواقع والقرينة حالى والله تعالى
العالم واما الاشكال الذى ذكرتموه فهو فى محله ولقد كان خطر ببالى فى سوالف الزمان لوان تشرفت بجوار
ائمة الانام عليهم الاف التحية والسلام واوردته هناك على جناب السيد السند جامع المكارم فى الشرع
العالى المغفور المبرور المرحوم السيد محسن رفع الله قدره لكن الجواب عنه على القول الذى ذكرتم من استتار
ليلة القدر فى شهر رمضان ممكن بل سهل وذلك لان القول بذلك لا يكون الا عن دليل وهو ظاهر وذلك
الدليل يوجب المصير الى ان الدعاء المذكور انما يدعى به فى غير اليوم الاخر ومما يناسب هذا الحمل ويؤيده
ما فى الدعاء وهو لفظه فيه فى قوله ووفقنى فيه لليلة القدر فكل يوم مذكور فى كلام شيخ الطائفه مخصص
بذلك لذلك كما ان فيه زمان طويل ترك الدعاء به فى اليوم الثالث والعشرين الى اخره لذلك والحمل
على التقية ايضا لا باس به واما الاشكال الذى اوردتموه فيمكن دفعه بانه ليس من باب الخلف بين حديثين

فاديم اسقاط كل ما يتقى فيه من بين الاحاديث كما لا يخفى على المطلع بكتب الاخبار نعم ان المناسب على هذا التقدير
التنبيه فى كتب الادعية عليه لكنه ليس بشئ جدا بل فان ترك التنبيه على المناسب فى الكتب غير عزيز واما ما ذكرتم
من كون الكتب التى اشتملت على هذا الدعاء من شيخ الطائفه وابن طاوس والكفعمى مشحونة بلعن الثلث ومن
تجد وجدهم فلم يحضرنى ان هؤلاء الاماجد العظام صعدوا بلعنهم صريحا فى كتبهم فى موضع فضلا عن كونها
مشحونة بذلك لكن عدم الوجدان لا يصلح لمعارضة من ادعى الوجود وما راجعنا الكتب للتفحص فى ذلك فى
هذا الان اصلا وانتم ان عثرتم بذلك فى كتبهم كما لا يكاد الحق ان يتبع وبعيد فى وان كان فى نظرى بعيدا
فى الغاية لكن بعد او فا انكر بالقطع بالوجود يوجب ذلك وهنالى فى الاعتقاد مجملا فيما كنت اعتقدت به سابقا
قبل لكن ان عينتم موضع التصريح كان احسن واما زيارة العاشورا فمعلوم انها خاليه لو صنوع ان الكلام
فى الصراحة لا فى شئ واما العلامة المجلسى ره فلا اعرف كلامه كما ذكرتم لكن معلوم انه ره نقل الدعاء من كتب
السالفين وقد عرفت ان التغيير والاسقاط غير معهود فيما بينهم ويمكن الجواب من وجه اخر وهو ان الدعاء
المذكور يدعى به تعبدا وقد ورد عنهم عليهم السلام الدعاء به فى كل يوم لذلك وهو نظير الدعاء الذى
ورد فى صلوة الميت اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا فانه يدعى به ولو كان الميت فاسقا طاغيا ويمكن ان يكون
الوجه فيه ما ذكر وان امكن التوجيه بوجه آخر ان الفقرات الثلثة المذكورة مختلفة ويمكن الجواب عن الفقرة
الاخيرة بوجه آخر ان قوله ان تجعل فيما تقضى وتقدر من الامر العظيم المحتوم فى ليلة القدر من القضاء الذى
لا يرد ولا يبدل الى آخره غاية ما يقتضيه ذلك سؤال منه تعالى ان يحصل يجعل من الامر المحتوم فى ليلة القدر
كذا سواء كان سؤاله عن ليلة القدر من هذا الشهر ينوى شهر رمضان الحاضر وبعد انقضائها ينوى شهرا الاتى
فعند امكان كونه من الشهر الحاضر ينصرف اليه وعند عدمه ينصرف الى الشهر الاتى وهكذا الحال فى قوله
ووفقنى فيه لليلة القدر على افضل حال تحب ان يكون عليها احد من اوليائك فقبل انقضاء ليلة القدر
من هذا الشهر ينوى شهر رمضان الحاضر وبعد انقضائها ينوى شهر الاتى فقبل الثالث والعشرين
من الشهر ينوى من الضمير فى فيه هذا الشهر وبعده الى اخر الشهر ينوى منه شهر الاتى فلا اشكال اصلا
فى الباب انه مخالف للظاهر لكن مخالفة الظاهر بعد قيام الداعى لا حرج فيها للقدم **سؤال** اية الكرسى عبارت
از اية الله لا اله الا هو الحى القيوم الى قوله تعالى وهو العلى العظيم يا عبارت از اين شريفه مذكوره
الى قوله تعالى هم فيها خالدون **جواب** اين مطلب محل خلاف ما بين فقهاء است از جماعت ظاهر فقها
مشهور كرايه الكرسى تا هم فيها خالدون بوده باشد منهم الشيخ الطائفه قال فى المصباح فى عمل ذى الحجة
مشيرا الى يوم الرابع والعشرين منه ما هذا لفظه فى هذا اليوم تصدق امير المؤمنين عليه السلام بخاتمه وهو راكع

وروى عن الصادق عليه السلام انه قال من صلى فى هذا اليوم ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما من به عليه
وخصه به يقرأ فى كل ركعة ام الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات اية الكرسى الى قوله هم فيها
خالدون وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة ولم يسئل الله عز وجل
حاجة من حوائج الدنيا والاخرة الا قضاها كائنة ما كانت ان شاء الله عز وجل وهذه الصلوة رويناها فى يوم
الغدير بعينها انتهى كلامه وهذا الكلام منه اشارة الى ما ذكره فى يوم الغدير وهو هذا اذا كان يوم الغدير
وحضرت عند امير المؤمنين عليه السلام او فى مسجد الكوفة او حيث كان من البلاد فاغتسل فى صدر النهار منه فاذا
بقى الى الزوال نصف ساعة فصل ركعتين تقرأ فى كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد عشر مرات
واية الكرسى عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات الى آخره وچونكه اية الكرسى را در نماز روز بيست وچهارم تفسير
فرموده اند تا هم فيها خالدون وبعد فرموده اند اين بعينها همان نماز است كه در روز غدير ذكر فرموده اند
با آنكه در آنجا اية الكرسى را مطلقا ذكر فرموده اند مشخص است اين معين آن در وقتى مى شود كه مرحوم معتقد
اين بوده باشد كه اية الكرسى ممتد است تا هم فيها خالدون وهو المطلوب مجملا تفسير يكه در نماز روز بيست وچهارم
مذكور است يا از خود مرحوم شيخ است يا بمعنى كه مذكور در حديث اية الكرسى مطلق بوده يا از جزء حديث
است اگر اول است ميگوئيم اين نمى شود مگر آنكه صاحب تفسير معتقد اين بوده باشد كه اية الكرسى ممتد است
تا موضع مذكور پس دلالت اين كلام بنا بر اين تقدير كه صاحب كلام معتقد امتداد آنست تا خالدون از
فرط ظهور محتاج به بيان نيست واگر ثانى است چنانچه همين ظاهر است واول بسيار بعيد است باز دلالت
عليه بعبارة مذكوره آنست كه آن مرحوم معتقد امتداد اصل اية الكرسى است تا خالدون چنانچه بيان شد
واز اينجه مذكور شد مشخص مى شود كه مراد آن مرحوم از اية الكرسى در كتاب نهاية ومبسوط در نماز روز غدير
تا خالدون خواهد بود وقال فى النهاية يستحب ان يصلى الانسان يوم الغدير اذا بقى الى الزوال نصف ساعة
بعد ان يغتسل ركعتين يقرأ فى كل واحدة منهما الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات واية الكرسى عشر مرات
وانا انزلناه عشر مرات فاذا سلم دعا بعدهما بالدعاء المعروف وعبارت آن مرحوم در مبسوط مثل عبارت
نهاية است پس اينجه در كتاب مصباح فرموده اند مبين مراد ايشان است ودر اين دو كتاب بلكه در هر جا كه لفظ
اية الكرسى در كتب ايشان مذكور شده باشد مگر آنكه قرينه بر خلاف يافت شود واحتمال آنكه مراد فقره
از لفظ بعينها اصل اية الكرسى است تا خالدون مذكور شد بسيار بسيار بعيد است ارتكاب آن ممكن نيست
مگر با تحقق قرينه قويه وآن منتفى است مجملا ظاهر از اينجه آن مرحوم در كتاب مصباح ذكر فرموده آنست كه آن مرحوم
معتقد اين بوده باشد كه اية الكرسى ممتد است تا هم فيها خالدون ومؤكد اين مطلب چيزى است كه مذكور

خواهد شد بعد از این در بیان دلالت عبارت مرحوم علامه و غیره بر اینمطلب و منهم سیدنا ابن طاوس فان کلامه فی الاقبال مطابق للکلام المذکور لشیخ الطایفة قال فصل فیما نذکره من عمل ذلک فی هذا الیوم العظیم الشان و رویناه ذلک من جماعة من الاعیان و الاخوان احدهم جدی ابی جعفر الطوسی الی ان قال روی عن الصادق انه من قال صلی فی هذا الیوم رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله علی ما من به علیه و خصه به یقرء فی کل رکعة ام الکتاب مرة واحدة و عشر مرات قل هو الله احد و عشر مرات ایة الکرسی الی هم فیها خالدون و عشر مرات انا انزلناه فی لیلة القدر عدلت عند الله مائة الف حجة الی ان قال و هذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر و قد اتضح الحال فی وجه دلالته علی المرام مما اسلفناه فی کلام جدی العلامه و منهم العلامه اعلی الله تعالی محل الکرامة فی جملة من کتبه المعتبرة قال فی القواعد و صلوة الغدیر رکعتان قبل الزوال بنصف ساعة یقرء فی کل منهما الحمد مرة و کلا من القدر و التوحید و ایة الکرسی الی هم فیها خالدون عشرا و فی التذکرة یستحب ان یصلی قبل الزوال بنصف ساعة یوم الصدقة بالخاتم و هو الرابع و العشرون من ذی الحجة شکرا لله رکعتین یقرء فی کل رکعة الحمد مرة و الاخلاص عشر مرات و القدر عشر مرات قال الخ و هذه الصلوة بعینها رویناها فی یوم الغدیر و هو یعطی ان ایة الکرسی فی صلوة الغدیر الی خالدون و منهم شیخنا الکفعمی قال فی الجنة الواقیة فی مقام بیان صلوة یوم الغدیر ما هذا کلامه و صفة صلوة هاتین الرکعتین ان تقرء فی کل رکعة منهما بعد الحمد التوحید و ایة الکرسی الی خالدون و القدر عشرا فهی تعدل عند الله تعالی مائة الف حجة و مائة الف عمرة و لم یسئل الله تعالی حاجة من حوایج الدنیا و الاخرة الا قضاها کائنا ما کانت و کیفا و وقتا و ثوابا و فی البلد الامین صلوة یوم الغدیر رکعتان و هی مرتبة من الصادق قال من صلی فیه رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة شکرا لله تعالی علی ما من به علیه و خصه به یقرء فی کل رکعة الحمد مرة و کلا من التوحید و ایة الکرسی الی ایتین و القدر عشرا عشرا الی آخر ما ذکره و قوله الایتین الظاهر انه بتقدیر الی آخر الایتین و القرینة کلامه فی الجنة الواقیة و منهم شیخنا الشهید فی البیان قال ثالثها صلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة یقرء فی کل رکعة الحمد مرة و کلا من التوحید ایة الکرسی و القدر عشرا و ثوابها مائة الف حجة و عمرة و نیل ما یسئل الی ان قال و سابعها صلوة یوم الرابع و العشرین من ذی الحجة و فیه تصدق علی بخاتمه یصلی فیه قبل الزوال بنصف ساعة بصفة صلوة الغدیر انتهی کلامه رفع مقامه و وجه دلالت کردن اینکلام بر اینکه اعتقاد آن مرحوم امتداد ایة الکرسی در صلوة روز بیست و چهارم مبین شده است که تا خالدون است و در صلوة روز غدیر مطلق است و حکم بر اینکه صلوة بیست و چهارم مثل صلوة غدیر است با اینکه در صلوة بیست و چهارم بیان شده است که مراد از ایة الکرسی تا خالدون میباشد مستلزم این است که حاکم باین حکم معتقد این بوده باشد که ایة

الکرسی ممتد است تا موضع مذکور لکن ظاهر از کلام آن مرحوم در ذکری خلاف این است قال و من الصلوة المستحبة صلوة یوم الغدیر و هی مشهورة بین الاصحاب ثم ذکر الحدیث الاتی ثم قال و منها صلوة یوم المباهلة و هی الرابع و العشرون من ذی الحجة فی اظهر الروایات و روی انه الخامس و العشرون الی ان قال و روی انه یصلی فیه رکعتان بصفة صلوة یوم الغدیر الا انه قال فی ایة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون نظر باینکه اعتقاد آن مرحوم این میبود که ایة الکرسی ممتد است تا خالدون فرق ما بین دو ایتین بنود مگر باجمال و تفصیل و این موجب استثنا نمیشد ممکن است که مراد محض تصریح بوده باشد یعنی مخالف این حدیث در دو مقام است مگر اینکه در حدیث روز بیست و چهارم تصریح شده است تا هم فیها خالدون بخلاف در حدیث غدیر و این اگرچه بعید است لکن موید است بانچه در بیان فرموده بیان خواهد شد مجملا چونکه مقتضای کلام آن مرحوم در بیان این است که معتقد این بوده است که ایة الکرسی ممتد است تا خالدون و عبارة ذکری ممکن است حمل شود بنحویکه مطابق با آن بوده باشد چنانچه ممکن است که حمل شود بنحویکه مخالف با آن باشد اول اگرچه بعید بوده باشد اولی است بعلاوه میگوئیم کتاب بیان متاخر است از کتاب ذکری در تصنیف بنابر اول فرض تسلیم تنافی بین کلامین ما فی البیان دلیل است بر عدول از انچه در ذکری فرموده پس اعتماد بان خواهد بود و اما تاخر بیان از ذکری در تصنیف پس اعتماد در آن کلام آن بزرگوار و اول در دروس و دلالت دارد بر آن کلام آن مرحوم در بیان نظر باینکه در مواضع متعدده در کتاب بیان حواله فرموده اند بکتاب ذکری منها ما فی اخر مباحث دفن المیت قال کلما اهدی الی المیت نفعه و قد استوفینا هذا فی کتاب الذکری و منها ما فی اواخر مباحث صلوة الجمعة قال و یحرم الاکتحال بالاثمد عند النوم و تمام الاداب مذکور فی الذکری و منها ما فی مباحث القضاء قال و المشهور عدم جواز التنفل لمن علیه قضاء و الاقرب جوازه ما لا یضر بالقضاء و قد حققناه فی الذکری و منهم المحقق الثانی قال فی الجعفریة و منها صلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة و هی رکعتان یقرء فی کل رکعة الحمد مرة و کل من القدر و التوحید و ایة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون عشرا الی اخر ما ذکره و منهم المولی المتقی النقی المجلسی قال فی کتاب الصوم من اللوامع عند مقام بیان صلوة الغدیر ما هذا لفظه هرکه دراین روز دو رکعت نماز کند باینکه قبل از زوال نیم ساعت غسل کند در هر رکعتی یکمرتبه حمد و ده مرتبه قل هو الله احد و ده مرتبه ایة الکرسی تا هم فیها خالدون و ده مرتبه انا انزلناه بخواند الی آخر و منهم المحدث القاسانی قال فی خلاصه الاذکار و لیوم الغدیر صلوة رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة یقرء فی کل رکعة الحمد مرة و قل هو الله احد عشر مرات و ایة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون عشر مرات و القدر عشر مرات صادق اشتهر مراد به قول صادق این است که مروی از حضرت امام جعفر صادق است مختص شد مروی مشتمل بر مطلق

ایة الکرسی است بتفسیر مذکور دلیل است بر اینکه صاحب تفسیر معتقد این است که ایة الکرسی ممتد است تا خالدون و قال ایضا فی الفصل الحادی عشر الموضع لبیان اداب المسافر من الکتاب المذکور ما هذا لفظه للاستحفاظ ای المسافر ان یقرأ خلفه ایة الکرسی الی هم فیها خالدون و منهم صاحب الذخیرة قال فی کتاب مفاتیح النجاة فی مقام بیان العمل فی الرابع و العشرین من ذی الحجة ما هذا لفظه سنت است نماز بکه در روز غدیر کذشت بجا آورد انتهی و چونکه مستند نماز روز بیست و چهارم مشتمل است بر ایة الکرسی تا هم فیها خالدون چنانچه بیان شد و مستند نماز غدیر مشتمل است بر مطلق ایة الکرسی چنانچه بیان خواهد شد پس حکم بر اینکه نماز بیست و چهارم غدیر است در و حتی ممکنست که حاکم این حکم معتقد امتداد ایة الکرسی بوده باشد تا هم فیها خالدون و قال ایضا فیما بعد ذلک عند بیان دعاء الحبیب ما هذا لفظه و بتولید ایة الکرسی علی التنزیل چنانچه بعضی از علماء ذکر فرموده اند ایة الکرسی بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادة و هو الرحمن الرحیم لا یظهر علی غیبه احدا من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه تا قول الله هم فیها خالدون و الحمد لله رب العالمین انتهی ما فی مفاتیح النجاة و منهم العلامة التقی المجلسی قال فی زاد المعاد اما کیفیت نماز روز عید غدیر نماز مشهور آنست که از حضرت صادق روایت کرده اند که هرکه در این روز نیم ساعت پیش از زوال شمس دو رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعت سوره حمد یکمرتبه و قل هو الله احد و انا انزلناه و ایة الکرسی تا هم فیها خالدون هر یک را ده مرتبه بخواند برابر باشد نزد حق تعالی با صد هزار حج و صد هزار عمره و جه دلالت عبارت مذکوره بر اینکه صاحبان انها معتقد امتداد ایة الکرسی میباشند تا هم فیها خالدون آنست که چونکه مستند نماز روز غدیر مشتملست بر ایة الکرسی مطلق و این بزرگواران در مقام تفسیر ذکر فرموده اند تا هم فیها خالدون مشخص است این تفسیر در صورتی تفسیر میتواند شد که آن بزرگواران معتقد امتداد ایة الکرسی بوده باشند تا خالدون کما لا یخفی وجهه علی من له ادنی تامل فالمناسب فی المقام ایراد المستند المذکور فان الاطلاع به من اعظم الدلائل فی الوصول الی المرام فنقول روی شیخ الطایفة نور الله مرقده فی التهذیب عن الحسین بن الحسن الحسینی عن محمد بن موسی الهمدانی قال حدثنا علی بن حسان الواسطی قال حدثنا علی بن الحسین العبدی قال سمعت ابا عبد الله یقول صیام یوم غدیر خم یعدل صیام عمر الدنیا لو عاش انسان ثم صام ما عمرت الدنیا لکان له ثواب ذلک و صیامه یعدل عند الله عز و جل فی کل عام مائة حجة و مائة عمرة مبرورات متقبلات و هو عید الله الاکبر و ما بعث الله عز و جل نبیا الا و تعید فی هذا الیوم و عرف حرمته و اسمه فی السماء یوم العهد المعهود و فی الارض یوم المیثاق المأخوذ و الجمع المشهود و من صلی فیه رکعتین یغتسل عند زوال الشمس من قبل ان یزول مقدار نصف ساعة یسأل الله عز و جل یقرء فی کل رکعة سورة الحمد مرة و عشر مرات قل هو الله احد و عشر مرات ایة الکرسی و عشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز و جل

مائة الف حجة و مائة الف عمرة و ما سأل الله عز و جل حاجة من حوائج الدنیا و الاخرة الا قضیت له کائنة ما کانت الحاجة فان فاتتک الرکعتان و الدعاء قضیتهما بعد ذلک الحدیث بعد از انکه مطلع بر مستند نماز مزبور شدی میگوئیم ایة الکرسی در این حدیث مطلق است و مفسرین بزرگواران در مقام بیان باین نماز ایة الکرسی را تا هم فیها خالدون بیان فرموده اند و جهت این است که معتقد امتداد آن میباشند تا موضع مذکور و هو المطلوب و منهم السید السند السید ظاهر بن السید رضی الدین الحسینی شارح الجعفریة فانه فی مقام الشرح اورد العبارة المذکورة عن الجعفریة فیما بل علی وجه یظهر منه الاذعان بحقیتها مضافا الی انه استدل لذلک بقوله للروایة و المراد بالروایة هو الحدیث المذکور و معلوم ان ذلک انما یستقیم عند اعتقاد امتداد ایة الکرسی الی خالدون کما لا یخفی و منهم شارح الاخر و کلامه فی الدلالة علی المرام اظهر مما ذکر قال و منها صلوة یوم الغدیر و هو الثامن عشر من ذی الحجة و قال الصادق ما بعث الله عز و جل نبیا الا و یعید فی هذا الیوم و عرف حرمته و سن فی ذلک الیوم مؤکدا الخروج الی الصحاری و عقد الصلوة اقتداء برسول الله و وقتها قبل الزوال بنصف ساعة لا لاهلیة امام الجماعة و هی ای صلوة الغدیر رکعتان بعد الغسل فی ذلک الیوم مستحبا یقرأ فی کل رکعة فیها الحمد مرة و کلا من القدر و التوحید و ایة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون عشر مرات للروایة انتهی کلامه متناولا و قال فیما بعد ذلک و منها صلوة الرابع و العشرین من ذی الحجة کصلوة یوم الغدیر و منهم العلامة الثانی المجلسی و قد سمعت عبارته فی زاد المعاد و قال فی مرآة العقول بعد ان اورد الحدیث فی روضة الکافی عن اسمعیل بن عباد عن ابی عبد الله و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و آخرها و هو العلی العظیم و الحمد لله رب العالمین و ایتین بعدها ما هذا لفظه قوله و ایتین بعدها ای ذکر ایتین بعدها و عدهما من ایة الکرسی علیها علی ارادة الجنس فیکون ثلث ایات کما یدل علیه بعض الاخبار انتهی کلامه رفع مقامه و الضمیر فی قوله فیکون ثلث ایات عائد الی ایة الکرسی و دلالته علی امتدادها الی خالدون ظاهرة و منهم شیخنا البهائی قال فی مفتاح الفلاح فی تعقیب صلوة الصبح ثم اقرأ فاتحة الکتاب و ایة الکرسی الی هم فیها خالدون و منهم المولی الفاضل جمال الدین الخوانساری قال فی ترجمة مفتاح الفلاح ما هذا لفظه بعد از آن بخوان فاتحة الکتاب و ایة الکرسی را الله لا اله الا هو الحی القیوم و ذکر فرموده اند تا هم فیها خالدون اگرچه ترجمه ذکر فرموده اند بر ترجمه عبارت مذکوره از مفتاح الفلاح میباشد لکن چون مطلقا متعرض قدح نشده اند این ظاهر او خلاف حقیقت آنست و چونکه کلمات مذکوره کردال است بر امتداد ایة الکرسی الی خالدون صادر شده است از اکابر و اعاظم فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم شایسته آن این راه بوده باشد که حیث مکان خالد آشیان شیخ جعفر نجفی قدس الله تعالی روحه القدسی در کشف الغطاء این قول را اختیار فرموده و قال فی مقام بیان الامور المکروهة حال التخلی ما هذا لفظه و منها الکلام علی الخلاء و یستثنی منه الذکر

وقرائة آية الكرسي الى خالدون ثم حال بيان قائلين امتداد آية الكرسي ثم هم فيها خالدون وكلمات الشأن بود وايضا
قائلين بانتهاء آية الكرسي منتهى ملتبوه بالعلي العظيم ليس الشأن نحو جماعة اذا اجله اصحاب ميانشد منهم شيخنا
الشهيد الثاني قال في شرحه على الارشاد والظاهر ان المراد بالآية الكرسي الآية التي يذكر فيها الكرسي اولها الله لا اله
الا هو الحي القيوم الى العلي العظيم وقال في شرحه على النفلية بعد ان ذكر ويقرأ الحمد وآية الكرسي ما هذا لفظه و
نص هنا على تحديدها والاطلاق ويعتقد ان آخرها العلي العظيم وان كان بعض الوارد محاوره الى خالدون
فهو مختص به ظاهرا بين است كه مراد از اين كلام اين بوده باشد كه اصل آية الكرسي معروف است نه انتهاى اولا آن مى بوده
باشد كه معروف اين است كه آية الكرسي تا هو العلي العظيم كما هو المعروف عند القراء والمفسرين ومنهم صاحب
مجمع البحرين قال وآية الكرسي معروفة وهي الى قوله العلي العظيم بوده باشد واحاجت ميبود بقول وهو العلي
العظيم كما لا يخفى على المتامل ومنهم الفاضل الخليل القزويني وهو صرح في مواضع من شرحه على الكافي منها
في باب الدعاء في ادبار الصلاة من كتاب الدعاء من اصول الكافي قال آية الكرسي الى آخرها عبارت است از الله
لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه
يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤوده حفظهما
وهو العلي العظيم ومنها ما ذكره في باب الحرز والعوذة من الكتاب المذكور في شرح الحديث الصحيح الذي رواه قتيبة
الاعشى قال علمني ابو عبد الله عليه السلام قال قل بسم الله الجليل اعيذ فلانا بالله العظيم من الهامة والسامة واللامة
والعامة ومن الجن والانس ومن العرب والعجم ومن نفثهم وبغيهم ونفخهم وبآية الكرسي ثم تقرأها ثم تقول في الثانية
بسم الله اعيذ فلانا بالله الجليل حتى تأتي عليه حيث قال ما هذا لفظه يعني تعليم كرد امام جعفر صادق
كفتنكه بكو بنام خدا ميدهم بنام الله كه ميزاد عيب و نقصانست پناه ميدهم فلانرا بالله كه بزركست از كونكى كه
وكونكه كان غير كشنده وجنيده باشد از جن وانس ولو عرب وعجم ولو شر شان وانس
وصيدن انشان وبآية الكرسي بعد از آن ميخوان آية الكرسي را كه الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا
نوم له ما في السموات وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون
بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤوده حفظهما وهو العلي العظيم بعد از آن ميكوئى
دو بار دوم كه بسم الله اعيذ فلانا بالله الجليل من الهامة تا آخر تمام كن دعا را ومنها ما ذكره في شرح الحديث الموثق
المروي في باب فضل القرآن من كتاب فضل القرآن من الكافي عن يعقوب بن شعيب عن ابي عبد الله عليه السلام قال لما امر الله
عز وجل هذه الآيات ان يهبطن الى الارض تعلقن بالعرش وقلن اي رب الى اين تهبطنا الى اهل الخطايا والذنوب
فاوحى الله عز وجل اليهن ان اهبطن فوعزتي وجلالي لا يتلوكن احد من آل محمد وشيعتهم في دبر ما افترضت عليه

الانظرت

الا نظرت اليه في كل يوم سبعين نظرة اقضي له في كل نظرة سبعين حاجة وقبلته على ما فيه من المعاصي وهي ام الكتاب
وشهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم وآية الكرسي وآية الملك حيث قال وآيه اول آيه ام الكتاب است
كه در سوره آل عمران است هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب واخر متشابهات فاما
الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله وما يعلم تأويله الا الله والراسخون
في العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا وما يذكر الا اولوا الالباب وآيه ثانيه در سوره آل عمران شهد الله انه
لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم آيه ثالثه آية الكرسي است كه در
سوره بقره است الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض من ذا
الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه
السموات والارض ولا يؤوده حفظهما وهو العلي العظيم آيه رابعه آية الملك كه در سوره آل عمران است قل
اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير مجملا
مرحوم آخوند ملا خليل مسطور ومعمول در شرح خود تصريح نموده باينكه آية الكرسي عبارت
از آيه مذكوره است ومنهم مولينا الصالح المازندراني في شرحه على الاصول قال الظاهر ان آية الكرسي من
قوله الله الى العلي العظيم وان خالفه فيما قبل ذلك وقال في شرح وبآية الكرسي الى آخرها الى هم فيها خالدون
كما صرح به الشيخ في المفتاح لكن التعويل على المتأخر لدلالته على العدول عما ذكره فيما قبل مضافا الى امكان
ان يرى ان ما ذكره فيما قبل يمكن ان يكون على وجه الحكاية وان كان بعيدا ومنهم السيد الجليل السيد علي
صدر الدين الحسيني الحسني في شرحه على الصحيفة السجادية على منشئها الاف السلام والثناء والتحية قال
في اول السبعين التي اوردها في اواخر شرحه المذكور ما هذا لفظه آية الكرسي اولها الله لا اله الا هو الحي
القيوم الى قوله العلي العظيم نص على ذلك بعض اصحابنا المتأخرين وهو المشهور انتهى كلامه رفع مقامه ولا
يخفى ان نسبة التصريح الى بعض الاصحاب فيه ملائمة لدعوى الاشتهار ثم اقول واوفقه في هذه الدعوى العلامة
التقي المجلسي قال في البحار والمشهور ان آية الكرسي الى العلي العظيم ويظهر من بعض الاخبار انها الى خالدون
وقد سمعت كلامه في شرح روضة الكافي المسمى بمرآة العقول وهذا القول هو الظاهر من المفسرين من الخاصة
والعامة عدا علي بن ابراهيم فان الظاهر من كلماتهم اطباقهم على انتهاء آية الكرسي بالعظيم فالاول على الكلام السابق
من المولى المحقق الاردبيلي مطابق للواقع الا ان الاتيان بصيغة الجمع المحلى باللام فيه شيء لما ستقف عليه ولما
قلنا عدا علي بن ابراهيم فانه لا يمكن دعوى ظهور كلامه في تفسيره في ذلك بل ربما يمكن دعوى ظهور كلامه
في الاستدلال الى خالدون فها انا اورد كلامه بطوله للاطلاع على حقيقة الحال فاقول قال واما آية الكرسي

فانه حدثني ابي عن الحسين بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا عليه السلام الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في
السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده
الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم قال ما بين ايديهم فامور الانبياء وما كان وما خلفهم اي ما لم يكن بعد قوله
الا بما شاء اي بما يوحي اليهم ولا يؤوده حفظهما اي لا يثقل عليه حفظ ما في السموات وما في الارض قوله لا اكراه في الدين
اي لا يكره احد على دينه الا بعد ان تبين له وتبين له الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله وهم الذين غصبوا
آل محمد حقهم قوله فقد استمسك بالعروة الوثقى يعني الولاية لا انفصام لها والله اي حبل لا انقطاع له الله
ولي الذين آمنوا يعني امير المؤمنين ع والائمة عليهم السلام يخرجهم من الظلمات الى النور اولئك اصحاب النار هم
فيها خالدون والحمد لله رب العالمين كذا نزلت حدثني ابي عن النضر بن سويد عن موسى بن بكر عن زرارة عن ابي
عبد الله ع قوله وسع كرسيه السموات والارض ليا اوسع الكرسي او السموات والارض قال بل الكرسي وسع السموات
والارض وكل شيء خلقه الله في الكرسي انتهى وجه ظهوره فيما ذكر امران احدهما انه لو كان معتقدا بان آية
الكرسي هو العلي العظيم كان المناسب ذكر الحديث المتعلق بالكرسي هنا لا عدم ذكره هنالك وذكره بعد الآيتين
يرشد الى اعتقاده امتداده بامتدادهما وهو ظاهر والثاني قوله كذا نزلت بناء على ان المقرر عند النحاة انه اذا
كان المراد هو الاشارة الى القريب يؤتى باسم الاشارة مجردة عن الكاف واذا كان المراد الاشارة الى البعيد يؤتى
بها مع الكاف ومع اللام كما ذهب اليه جماعة من اعاظمهم او مع احدهما بمعنى عدم لزوم الاتيان بهما لا امتناع الاتيان
بهما كما قال ابن مالك في منظومته وبذا البعد انطقا بالكاف حرفا دون لام او معه والحاصل انهم اطبقوا
على انه اذا كان المراد الاشارة الى القريب يؤتى باسم الاشارة مجردة عن اللام والكاف لكنهم اختلفوا في ان
الاشارة الى البعيد هل اللازم فيها استعمالها مع الكاف سواء ذكر اللام معها او لا فلا يكون فرق في اسم الاشارة
فيما اذا كان المشار اليه متوسطا او بعيدا او ليس الامر كذا او يستعمل مع الكاف من دون لام فيما اذا كان المشار
اليه متوسطا ومعهما فيما اذا كان بعيدا اذا علمت ذلك فنقول ان كذلك في كلام علي بن ابراهيم كذا نزلت لا يكون
اشارة الى خصوص والحمد لله رب العالمين والكلمة التي قبلها اذ من الواضح لا بد ان يقول كذا نزلت فيكون اشارة الى
مجموع ما رواه عن مولينا الرضا ع الى آخره فمقتضاه امتداد آية الكرسي الى خالدون مع قوله والحمد لله رب
العالمين ثم ان المتحصل مما ذكر ان القائلين بامتداد آية الكرسي الى خالدون هم شيخ الطائفة والسيد ابن طاووس
والعلامة وشيخنا الشهيد والمحقق الثاني وشارحا كلامه في الجعفرية وشيخنا الكفعمي وشيخنا البهائي
والمولى التقي المجلسي وولده الاجل الاعظم وصاحب الذخيرة والمحدث القاساني وشيخنا البحراني قدس الله
تعالى ارواحهم وان القائلين بانتهائه الى العظيم شيخنا الشهيد الثاني والمولى المحقق الاردبيلي وغيرهما من

سمعت

سمعت كلامهم وقد علمت ان الظاهر من اكثر المفسرين والمهم في المقام هو التكلم في مستند القولين فنقول
يمكن الاستدلال للقول الاول بعدة نصوص منها ما رواه شيخ الطائفة في المصباح قال روي عن الائمة
انه قال من صلى في هذا اليوم اي في يوم الرابع والعشرين من ذي الحجة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا
لله على ما من به عليه وخصه به يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد و
عشر مرات آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه الى آخر ما حكينا عنه فيما سلف ورواه
سيدنا ابن طاووس عن جماعة من الاعيان منهم الشيخ الطائفة قال مشيرا الى اليوم الرابع والعشرين من ذي
الحجة ما هذا لفظه فصل فيما نذكره من عمل زائد في هذا اليوم العظيم الشأن رويناه لك عن جماعة من
الاعيان والاخوان احدهم جدي ابو جعفر الطوسي فيما يذكره في المصباح الى آخر ما حكيناه عنه فيما سلف ووجه
الدلالة هو ان الظاهر من هذا الكلام ان التحديد المذكور انما هو لآية الكرسي لما في آخرها من الخفاء
فبين انها الى خالدون فعلى هذا يكون التقدير وعشر مرات آية الكرسي وهي الى قوله هم فيها خالدون
فلو لم يكن هذا هو المراد بل كان المراد هو القراءة الى ذلك وان آية الكرسي تنتهي الى العلي العظيم كان المناسب
ان يقول وعشر مرات آية الكرسي وآيتين بعدها كما لا يخفى وهذا المعنى هو الذي فهمه منه شيخ الطائفة
وسيدنا ابن طاووس حيث انهما بعد ان اوردا الحديث قالا وهذه الصلاة بعينها رويناها في يوم الغدير
وقد عرفت مما اسلفناه ان الحديث في يوم الغدير اشتمل على لفظ آية الكرسي فقط ومعلوم ان هذا البيان
انما يليق اذا فهم من قوله ع الى قوله هم فيها خالدون انه بيان لآية الكرسي كما لا يخفى ومثلهما العلامة
في القواعد وشيخنا الشهيد في البيان والمحقق الثاني في الجعفرية وشارحاه اللذان مر ذكر كلامهما وشيخنا
الكفعمي في الجنة الواقية والبلد الامين والمولى التقي المجلسي ونجله الاكمل الاعظم وصاحب الذخيرة
المحدث القاساني قدس الله ارواحهم كما علمت مما حكينا عنهم والحديث وان كان مرسلا لكن اعتضاده بعمل
هؤلاء الفحول يسهل الخطب فيه ومنها ما رواه شيخنا الكفعمي في بعض الحواشي التي كتبه في اوائل البلد
الامين حاكيا عن كتاب الفرج بعد الشدة عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال من قرأ اول البقرة الى المفلحون
والهكم اله واحد الآية وآية الكرسي الى خالدون وان ربكم الله في الاعراف الى المحسنين واول الصافات
الى لازب ويا معشر الجن والانس في الرحمن الى تنتصران وآخر سورة الحشر وقل اوحي في الجن الى قوله شططا
كفي كل شيطان مارد وسلطان عاد انتهى ووجه الدلالة يظهر مما ذكر ومنها ما رواه في روضة الكافي عن
محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله ع ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء
وآخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين وآيتين بعدها بناء على ان المرجع للضمير في قوله آخرها

ابة الكرسي وقوله وايتين بعدها فيه حذف والتقدير وذكر ايتين كما هو المصرح به في كلام العلامة السمي المجلسي
فالموجه للتفسير في بعدها الاية المذكورة والمعنى ان اية الكرسي هي الاية المذكورة والحمد لله رب العالمين والايتان
بعدها وهو المناسب لسوق الكلام واما ما ذكره السيد السند السيد علي صدر الدين في رياض السالكين بقوله
ان الرواية وردت بنصب ايتين ولا وجه للنصب الا بعامل مقدر والتقدير اقرأ ايتين بعدها فيكون الكلام قد تم
عند قوله والحمد لله رب العالمين وهو في محل النصب على تقدير القول اي وقل الحمد لله رب العالمين واقرأ
ايتين بعدها فيكون الكلام فهو مخالف للظاهر اذ المفروض انه في مقام التحديد لاية الكرسي حتى انه العلي
العظيم فتقدير القرائة خروج عنه ثم ملايم لسوق الكلام قطعا فمثل هذا الاحتمال لمخالفته للظاهر جدا
غير قادح للاستدلال والحاصل ان المذكور في كلامه من انه لا وجه للنصب الا بعامل مقدر وان كان مسلما
لكن الفعل المقدر في كلامه غير مناسب لسوق الكلام لان حاصل الكلام ح يكون هكذا اقرأ اية الكرسي وهو العلي
العظيم وقل الحمد لله رب العالمين واقرأ ايتين بعدها فان تقدير القول في الاول انما يليق اذا كان المراد هكذا
اذا علمت ان اخر اية الكرسي العلي العظيم فاشكر الله وقل الحمد لله رب العالمين ح لا وجه للامر بقرائة الايتين
هنا كما لا يخفى كما لا يخفى وان اغمضنا النظر عن ذلك وقلنا ان المراد ان اخر اية الكرسي العلي العظيم لكن كلما
قرأت اية الكرسي في اي موضع كان فقل الحمد لله رب العالمين واقرأ ايتين بعدها ح ينتفي الثمرة المترتبة من الحكاية
المذكورة اذ التحديد بذلك يستدعي الحكم بان الامتثال بالقرائة اليه كلما ورد الامر بقرائتها خلافا لذلك على القول
باستدادها الى خالدون ومعلوم انه بناء على المعنى المذكور ينتفي الثمرة كما لا يخفى على ذي فطنة وانما يحصل
الامر بالقرائة وذلك ليس مما نعتني به كما لا يخفى فالتقدير المذكور في كلام السيد المسطور من طريق السداد
مهجور ثم انه كما لا يكون مقتضى الحديث المذكور امتداد اية الكرسي الى خالدون كذا يكون مقتضاه جزئية
الحمد لله رب العالمين لها ولعل هذا هو الماخذ لكلام مولينا التقي المجلسي قال في شرحه على الفقيه في معنى
البحث في كراهة التكلم في بيت الخلاء واستثناء اية الكرسي ما هذا لفظه اية الكرسي بنحو يكه تاويل شده
در روايات اهل البيت بعد از العظيم والحمد لله رب العالمين هست وبعد از له ما في السموات وما في الارض
وادر شده است وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي واين روايت
على بن ابرهيم وكليني وشيخ طوسي وسيد ابن طاوس وغير ايشان ذكر كرده اند وسيا سند ايشان باية الكرسي
على التنزيل انتهى كلامه ورفع مقامه مخفي نماند اينكه در روضه كافي مذكور است دو حديث است اول بابي نجح
على بن ابرهيم عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد عن محمد بن سنان عن ابي جرير القمي وهو محمد بن عبيد الله وفي نسخة
عبد الله عن ابي الحسن ع له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن

الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه دوم حديث دوم باين نحو محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد
عن ابي عبد الله ع ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء واخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين و
آيتين بعدها ظاهر اين است اينجه نسبت بكليني داده اشاره باين دو حديث بوده باشد ولكن اينجه را كه نسبت
بعلي بن ابرهيم داده باين نحو كه الحمد لله رب العالمين بعد العظيم بوده باشد بلا فاصله چنين روايتي در تفسير
آن مرحوم بنظر نرسيده است وعين آن را اورديم كلامه بالتمام فلاحظه حتى يتضح لك الحال واما ما عزاه الى شيخنا
الطبرسي فالمذكور في مجمع البيان وجوامع الجامع غير مطابق لذلك ايضا نعم قال في مجمع البيان في تفسير اية الكرسي
علي بن ابرهيم عن ابيه عن الحسين بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا ع الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه
سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم
من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه علاوه براين در مجمع البيان در اين مقام مذكور نيست مجملا ذكر الحمد لله
رب العالمين در مجمع البيان نيست نه بعد از العلي العظيم نه بعد از ايتين شايد حكايت مستند بجاي
ديگر بوده باشد والله العالم بدانكه اينجه از مرحوم مجلسي قدس الله روحه ذكر نموده و نسبت داده
اند بروايات ائمه عليهم السلام منافي است با معني كه مرحوم سيد مذكور در شرح صحيفه ذكر نموده چنانچه
وجه آن بانداك تامل ظاهر ميشود ومنها ما رواه ثقة الاسلام في باب الدعاء في ادبار الصلوة من كتاب
الدعاء من الكافي عن بكر بن محمد عمن رواه عن ابي عبد الله ع قال من قال هذه الكلمات عند كل صلوة
مكتوبة حفظ في نفسه وداره وماله وولده اجير نفسي ومالي وولدي واهلي وداري وكل ما هو مني
بالله الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد واجير نفسي ومالي وولدي وكل
ما هو مني برب الفلق من شر ما خلق الى اخرها وبرب الناس الى اخرها وباية الكرسي الى آخرها وجه الدلالة
هو انه لو كان اية الكرسي عبارة الى العلي العظيم كان المناسب الاكتفاء بلفظ اية الكرسي وعدم الاكتفاء
بذلك والاتيان بقوله الى آخرها للتنبيه على امتدادها وما زاد على الاية المذكورة فيكون ممتدا الى خالدون
لانتفاء الواسطة ويمكن الاستدلال للقول الثاني اي القول بانتهائها الى العظيم ببعض نصوص منها ما رواه
الشيخ ابو علي نجل الشيخ الاجل شيخنا الطوسي في اواسط الجزء الثامن عشر من اماليه عن جماعة عن ابي المفضل
قال حدثنا عبد الله بن ابي سفيان ابو محمد القرشي الشعراني املاء من اصل كتابه بالموصل قال حدثنا ابرهيم بن
عمرو بن بكر قال حدثنا محمد بن شعيب بن شابور القرشي قال حدثنا عثمان بن ابي العاتكة الهلالي عن علي بن يزيد
انه اخبره ان اباعبد الرحمن القاسم بن عبد الرحمن حدثه عن جده عن ابي امامة الباهلي انه سمع علي بن ابي طالب ع
يقول ما ارى رجلا ادرك عقله الاسلام وولد في الاسلام يبيت ليلة سوادها قلت وما سوادها يا ابا امامة

قال جميعها حتى يقرأ هذه الاية الله لا اله الا هو الحي القيوم فقرأ الاية الى قوله ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم
ثم قال فلو تعلمون ما هي او قال ما فيها لما تركتموها على حال ان رسول الله ص اخبرني قال اعطيت اية الكرسي من كنز
تحت العرش ولم يؤتها نبي كان قبلي قال علي ع فما بت ليلة قط حتى سمعتها من رسول الله ص حتى اقرأها ثم قال
يا ابا امامة اني اقرأها ثلث مرات في ثلث احايين كل ليلة فقلت وكيف تصنع في قرائتك لها يا ابن عم محمد قال اقرأها
قبل الركعتين بعد صلوة العشاء الاخرة فوالله ما تركتها منذ سمعت هذا الخبر من نبيكم ص حتى اخبرتك الحديث
ودلالته على ان اخر اية الكرسي هو العلي العظيم مما لا خفاء فيه ومنها ما رواه ثقة الاسلام في باب فضل القرآن
من كتاب فضل القرآن عن عمرو بن جميع رفعه الى علي بن الحسين عليهما السلام قال قال رسول الله ص من قرأ اربع
ايات من اول البقرة واية الكرسي وايتين بعدها وثلث ايات من آخرها لم ير في نفسه وماله شيئا يكرهه ولا يقربه
شيطان ولا ينسى القرآن والاستناد الى الحديث المذكور بانه لو في اثبات المدعى وان اشبه المصادرة بناء
على ان دلالته على انتهاء اية الكرسي بالعظيم انما يتم اذا كان المراد من الايتين بعدها لا اكراه في الدين الى
اخر الايتين بعد خالدون فالتمسك بالحديث في اثبات ذلك مصادرة لكنه بعد ملاحظة الحديث المروي
في مجمع البيان صحيح لا غبار عليه من هذه الجهة قال روى عن عبد الله بن مسعود قال من قرأ عشر ايات
من سورة البقرة في كل ليلة في بيت لم يدخل ذلك البيت شيطان حتى يصبح اربع ايات من اولها واية الكرسي
وايتين بعدها وخواتيمها وذلك ان المراد من الايتين بعد اية الكرسي في هذا الحديث اولهما لا اكراه في الدين
الى اخر الايتين جزما والا لم يكن عدد الايات عشرا بل اثنى عشر ح يكون اية الكرسي عبارة عن ثلث ايات الله
لا اله فخواتيمها ثلث ايات في اواخر البقرة كما هو المصرح به في الحديث الاول فظهر منه ان المراد من الايتين
بعد اية الكرسي في الحديث الاول ايضا ذلك فتم التقريب ومنها ما رواه صاحب كتاب طب الائمة في الثلث الاول من
الكتاب المسطور عن محمد بن كثير الدمشقي عن الحسن بن علي بن يقطين عن مولانا الرضا عليه الاف التحية والثناء
انه قال هذه العوذة حرز وامان من كل مرض وخوف بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله اخسؤا فيها ولا تكلمون
اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا او غير تقي اخذت بسمع الله وبصره على اسماعكم وابصاركم وبقوة الله على
قوتكم لا سلطان لكم على فلان بن فلانة ولا على ذريته ولا على ماله ولا على اهل بيته سترت بينه وبينكم بستر
النبوة التي استتروا بها من سطوات الفراعنة جبرئيل عن ايمانكم وميكائيل عن يساركم ومحمد ص واهل بيته
امامكم والله تعالى مطلع عليكم يمنعه الله وماله وذريته واهل بيته منكم ومن الشياطين ما شاء الله لا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم انه لا يبلغ حلمه اناتك ما لا يبلغه مجهود نفسه فعليك توكلت وانت نعم المولى
ونعم النصير حرسك الله وذريتك يا فلان بما حرس به اوليائه صلى الله على محمد واهل بيته وتكتب اية الكرسي الى

قوله وهو العلي العظيم ثم لا تكتب لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ولا ملجأ من الله الا اليه حسبنا الله ونعم
الوكيل ولا سام في راس الشهب العيها الاسلسا ما تسلسلا او قوله الى قوله وهو العلي العظيم تحديد لاية الكرسي
والمراد تكتب اية الكرسي فتصل الى قوله وهو العلي العظيم فدلالته على المرام مما لا خفاء فيه ومما يؤيد المرام
ما رواه في هذا الكتاب بعد الحديث المذكور بقليل في بيان عوذة الماخوذ والمسحور فقد روى مؤلفا الكتاب
المسطور عن احمد بن يزيد عن اسحق الصحاف عن مولانا موسى بن جعفر ع انه قال يا صحاف قلت لبيك يا ابن رسول
الله ص قال انك ماخوذ عن اهلك قلت بلى يا ابن رسول الله منذ ثلث سنين وقد عالجت بكل دواء فوالله ما نفعني
قال يا صحاف افلا اعلمتك قلت يا ابن رسول الله ص والله ما خفي علي ان كل شيء عند كم فرج ولكن استحييتك
قال ويحك وما صنعك الحياء في رجل مسحور ماخوذ اما اني اردت ان افاتحك بذلك قل بسم الله الرحمن الرحيم
اردأتك ايها التمرة عن فلان بن فلانة بالله الذي قال لابليس اخرج منها مذموما مدحورا الى ان قال ع وادم
بجاحين من النار باذن الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما
في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه
الا بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم ان الحكم لواحد رب السموات
والارض وما بينهما ورب المشارق الى اخر ما فيه وجه التاييد هو ان التوسل والاستعاذة في امثال
المقامات انما هو باية الكرسي فلو كانت باقية بعد العلي العظيم لذكره ع ايضا وعدم ذكره والاقتصار
بما ذكره يومي الى الامتداد الى ما ذكره تنبيه اعلم ان الظاهر ان مؤلف هذا الكتاب اي كتاب طب الائمة
عليهم السلام هو الحسين بن بسطام واخوه عبد الله بن بسطام قال النجاشي الحسين بن بسطام وقال ابو عبد الله
بن عياش هو الحسين ابن بسطام بن سابور الزيات له ولاخيه ابي عتاب كتاب جمعاه في الطب كثير الفوائد
والمنافع على طريقة الطب في الاطعمة ومنافعها والرقى والعوذ انتهى ومنها ما رواه شيخنا الصدوق في كتاب
الخصال في الخصال التي سال عنها ابو ذر رحمة الله عليه قال دخلت على رسول الله ص وهو جالس في المسجد
وحده فاغتنمت خلوته الى ان قال قلت فاي اية انزلها الله عليك اعظم قال اية الكرسي ورواه صاحب كتاب
مكارم الاخلاق في اواخره وجه الدلالة هو ان الظاهر من كلام السائل مع جلالته وكونه من اهل اللسان
اي اية اعظم من غيرها وجوابه ص عن هذا السؤال بقوله اية الكرسي يرشد الى ان اية الكرسي اية واحدة
فاللازم منه انتهاؤها بالعظيم لما عرفت من انتفاء التشكيك في اية الكرسي من حيث البداية وانما الكلام
في النهاية بحيث علم انها اية واحدة كما هو الملايم لظاهر اللفظ علم انتهاؤها بالعظيم واما القول بان من
لفظ الجلالة الى القيوم اية واحدة ومن لا تأخذه سنة الى العظيم اية اخرى كما حكاه شيخنا الطبرسي في مجمع البيان

فلا شبهة فی ضعفه وشذوذه ومنها ما روی فی جملة من الکتب المعتبرة من العامة وفی کتاب بحیل الوصول الی
الاصول وغیره عن ابی هریرة عن رسول الله انه قال لکل شیء سنام وان سنام القرآن سورة البقرة وفیها
آیة هی سیدة ای القرآن وهی آیة الکرسی وجه الدلالة کما هو ومنها ما روی عامة فی الکتاب المسطور وغیره
عن ابی بن کعب عن رسول الله انه قال یا ابا المنذر اتدری ای آیة من کتاب الله معک اعظم قلت الله لا اله الا
هو الحی القیوم فضرب فی صدری فقال لیهنک العلم یا ابا المنذر وفیه شیء لا یخفی علی المتامل فیما ذکرنا
ومنها ما روی فی جملة من کتبهم ایضا کالمصابیح وبغیة الوصول وغیرهما عن ابی هریرة انه قال وکلنی رسول
الله بحفظ زکوة رمضان فاتانی آت فجعل یحثو من الطعام فاخذته وقلت لارفعنک الی رسول الله قال
انی محتاج وعلی عیال ولی حاجة شدیدة قال فخلیت عنه فاصبحت فقال النبی یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة
قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه کذبک وسیعود فرصدته
فجاء یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله وهذا آخر ثلث مرات انک تقول لا تعود ثم
تعود فقال دعنی اعلمک کلمات ینفعک الله بها اذا اویت الی فراشک فاقرا آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی
القیوم حتی تختم الآیة فانک لن یزال علیک من الله حافظ ولا یقربک شیطان حتی تصبح فخلیت سبیله
فلما اصبحت فقال لی رسول الله ما فعل اسیرک البارحة فقلت زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله بها فقال
فقال اما انه صدقک وهو کذوب انتهی یعنی صدقک فی آیة الکرسی وذکر خواصه ولکنه کذبک فی
العود وجه الدلالة علی المدعی هو ان المراد من ختم الآیة تلاوتها الی العلی العظیم فیکون آخر آیة الکرسی
وهو المطلوب **سؤال** التماس اینست معنی فقره این دعا که از جناب سید الساجدین امام زین العابدین
علیه الصلوة والسلام مروی است که در اواسط شب تلاوت میفرموده اند بیان فرمایند بجهة جمعی طلبه
علوم دینیه خفائی دارد بلکه محل اشکال است و آن فقره اینست که اللهم انی ذکرت الموت وهول المطلع
والوقوف بین یدیک فغصنی مطعمی وشربی مقصود لفظ مطلع است که چه صیغه است ومعنی آن چه
است **جواب** این لفظ چند احتمال دارد اول آنست که بتشدید طاء وکسر لام بوده باشد که اسم مکان
والف ولام بمعنی الذی معنی بنا بر این چنین میشود اهل بروزدگان هرگاه متذکر میشدم سوم هول الذی
مطلع علی الشدائد بعد الموت یعنی متذکر سوم هول کسی را که مطلع میشود بر شدائدی که بعد از موت
ثابت است تلخ میکرد بر من اکل وشرب دوم آنست مثل اول است لکن بفتح لام اسم مفعول با حذف نائب فاعل
وتقدیر چنین است هول الذی المطلع علیه معنی چنین میشود هرگاه متذکر موت وهول آنچه را که بعد از
مردن اطلاع بر او میشود تلخ میکرد بر من خوردن و آشامیدن سیم آنست که بتخفیف طا بوده باشد وفتح لام

مطلع

مطلع الشیء محل الاطلاع بر آنست قال فی النهایة فی الحدیث لو ان لی ما فی الارض جمیعا لافتدیت به من هول المطلع
قال قال الاصمعی هو موضع الاطلاع من اشراف الی انحدار معنی بنا بر این چنین خواهد شد که متذکر مرده او هول
موضعی را که آن محل اطلاع بوده بر شداید است مثل قبر یا صراط تلخ میشود بر من اکل وشرب من **سؤال** حکم بوالهیه
اهل ایمان اذا امت بغیر اخوان دستیعان ائمه اثنا عشر علیه وعلیهم الاف التحیة والسلام مخفی و مسطور
نماند که حامی زین العابدین شیروانی از حزب شیطان و معاند طریقه مرضیه پیغمبر انس و جانست و قاطبه
مسلمانان و کافه اهل ایمان که خائف از مؤاخذه موقف حساب باشند لازم است احتراز و اجتناب از این
خبیث بی ایمان نموده دین سعید و شریف خود را از خباثت و مضرت این مطرود درگاه اله و معاند
شریعت مطهره فخر انبیاء محافظت نمایند بلکه در هر بلدی که این شقی بدبخت منزل نماید و هر کسی که
اعانت او نماید مانند کسی است که اعانت یزید و معویه وابی سفیان نموده باشد چنانچه از مخبر اسرار الهی
جناب امام علی نقی ع بهمین مضمون وارد شده فرموده انه من ذهب الی زیارة واحد منهم حیا او میتا
فکانما ذهب الی زیارة الشیطان وعبادة الاوثان ومن اعان واحدا منهم فکانما اعان یزید و معویة
وابا سفیان اعاذ الله تعالی عباده من شرهم وعجل فرجهم **سؤال** التماس اینست که بیان فرمایند که
شریف جناب علی بن الحسین امام زین العابدین علیهما السلام در واقعه کربلای معلی چند ساله بوده **جواب**
مقتضای کلام ثقة الاسلام در اصول کافی وشیخ سعید سند بل شیخ مفید در ارشاد و مقنعه وشیخ
الطائفه در تهذیب وشیخ الطبرسی فی کتاب اعلام الوری وصاحب کشف الغمه وشیخ شهید در دروس
وغیرهم ذکر فرموده اند این است که سن شریف آن معصوم در آن زمان مبارک بیست و دو سال کمتر بوده
توضیح مطلب مقتضی این است که عبارات اعاظم مذکوره ایراد شود بعد از آن متنبه شوی بر اول چه
میگوییم قال ثقة الاسلام فی بابه ولد علی بن الحسین ع فی سنة ثمان وثلثین وقبض فی سنة خمس وتسعین
وله سبع وخمسون سنة قال شیخنا المفید فی ارشاده وکان مولد علی بن الحسین علیهما السلام بالمدینة
سنة ثمان وثلثین من الهجرة الی ان قال وتوفی بالمدینة سنة خمس وتسعین للهجرة وله یومئذ سبع وخمسون
سنة وفی المقنعة علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام ولد بالمدینة سنة ثمان وثلثین من
الهجرة وقبض بالمدینة سنة خمس وتسعین وله یومئذ سبع وخمسون سنة وقال فی التهذیب علی بن الحسین
بن علی بن ابیطالب علیهم السلام زین العابدین وامام المتقین وکنیته ابو محمد ولد بالمدینة سنة ثمان
وثلثین من الهجرة وقبض بالمدینة سنة خمس وتسعین وله یومئذ سبع وخمسون سنة وفی اعلام الوری
ولد فی المدینة یوم الجمعة ویقال یوم الخمیس فی النصف من جمادی الاخرة وقیل لتسع خلون من شعبان

سنة ثمان وثلثین من الهجرة وقیل سنة ست وثلثین وقیل سنة سبع وثلثین الی ان قال وتوفی یوم السبت
لاثنتی عشرة بقیت من المحرم سنة خمس وتسعین من الهجرة وفی کشف الغمة اما ولادته فی الخمیس الخامس من شعبان
من سنة ثمان وثلثین من الهجرة فی ایام جده امیر المؤمنین قبل وفاته بسنتین وفی الدروس الامام ابو محمد
زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام ولد بالمدینة یوم الاحد خامس شعبان سنة ثمان وثلثین وقبض
بها یوم السبت ثانی عشر المحرم سنة خمس وتسعین عن سبع وخمسین سنة پس میگوییم کلمات این بزرگواران
صریح است که ولادت سعادت مآب جناب امام المؤمنین علی بن الحسین امام زین العابدین ع در سنه سی
وهشت هجری بوده وشهادت با سعادت جناب سید الشهداء علیه وعلی آبائه وابنائه الاف التحیة والثناء
در سنه شصت ویک هجری اتفاق افتاده بنا بر این سن جناب علی بن الحسین امام زین العابدین ع در آن
وقت بیست وسه سال تقریبا بوده بلکه نظر بفرموده صاحب کشف الغمه وشیخ سعید شهید که روز
تولد آنجناب در روز پنجشنبه یا در روز یکشنبه پنجم شهر شعبان بوده سن شریف آن جناب امام زین العابدین
در آنوقت بیست و دو سال و پنج ماه و پنج روز بوده نظر باینکه شهادت با سعادت جناب سید الشهداء
روحنا وروح العالمین له الفداء در روز عاشر شهر محرم سنه شصت ویک هجری بوده بنا بر این مدت عمر
جناب علی بن الحسین امام زین العابدین ع در آنوقت چنانچه مذکور شد یعنی بیست و دو سال و پنج
ماه و پنج روز بوده واما بنا بر آنچه در کتاب اعلام الوری است پس بنا بر قول زیادتر است چنانچه بنا بر قولی
کمتر است از آن وفی مجمع البحرین علی بن الحسین هو الامام زین العابدین ولد فی سنة ثمان وثلثین وقبض فی
سنة خمس وتسعین عاش بعد الحسین خمسا وثلثین سنة وفیه دلالة علی ان عمره بعد قتل ابیه کان اثنین
وعشرین سنة انتهی کلام المجمع وفیه مواخذة والاولی ان یقول ان عمره حین قتل ابیه کما لا یخفی بنا بر آنچه
مذکور شد در مقدار سن شریف آن جناب در آنوقت بنا بر فرموده اعاظم مذکوره از مشایخ عظام
واما بنا بر آنچه مرحوم علامه رفع الله تعالی اعلامه ذکر فرموده اند در کتاب منتهی وتحریر الاحکام چنین
نیست بلکه سن شریف آن حضرت در آنوقت بیست و هشت میشود نظر باینکه آن مرحوم در دو کتاب مسطور
تعیین ولادت با سعادت جناب امام زین العابدین ع را در سنه سی و سه فرموده اند قال فی المنتهی علی بن
الحسین زین العابدین کنیته ابو محمد ولد سنة ثلث وثلثین من الهجرة وقبض بالمدینة سنة خمس وتسعین وله
یومئذ خمس وسبع وخمسون سنة انتهی کلامه ووافقه السید السند السید مصطفی در رجاله مخفی نماند آنچه
که در وقت ولادت آنجناب ذکر فرموده اند منافات دارد با آنچه که در بیان مدت عمر شریف آنجناب ذکر
فرموده اند نظر باینکه هرگاه زمان ولادت آن حضرت در سال سی و سه شده باشد وزمان انتقال در

آنجناب با علی غرفات جنان در سنه نود و پنج پس مدت عمر شریف آن حضرت از شصت متجاوز میشود بلکه
شصت و دو میشود پس حکم باینکه مدت عمر آنجناب پنجاه و هفت است صحیح نخواهد بود مجملا اختلاف ما
بین مرحوم علامه وسایر اعاظم علمای مذکوره در زمان انتقال روح مطهر آنجناب با علی غرفات جنان
نیست نظر باینکه کل مصرحند بر اینکه زمان انتقال روح مطهر آن حضرت در سنه خمس وتسعین است
بلکه اختلاف میان ایشان در زمان ولادت آن حضرت است مرحوم علامه در دو کتاب مذکور فرموده در سنه سی
و سه بوده وسایر اعاظم مذکوره فرموده اند در سنه ثمان وثلثین بوده بعبارة اخری اعاظم مذکوره
فرموده اند ولادت آن حضرت در سال سی و هشت از هجرت بوده و مرحوم علامه فرموده اند که پنج سال
قبل از آن بوده مشخص است اتفاق در زمان وفات واختلاف در زمان ولادت منافی است با اتفاق در
مدت عمر ومع ذلک مرحوم علامه موافقت فرموده با اعاظم مذکوره در زمان وفات ومدت عمر و اختلاف
فرموده در زمان ولادت وهو من العجائب والعجب منه ایراده فی کتابین ولم یتنبه فی الکتاب المتاخر ما صدر
منه فی الکتاب السابق مع ظهور الحال وعلی ای حال این منافات دلیل قوی است بر اینکه سهو قلمی شده
واین سهو یا در زمان ولادت شده یا در بیان مدت عمر حمل بر اول اولی است نظر بتصریح اعاظم مذکوره
که زمان ولادت در سال سی و هشت بوده وعلی ای حال لیس المعصوم الا من عصمه الله سبحانه وهو العاصم
بدانکه تاریخ ولادت با سعادت جناب علی بن الحسین بنحوی که در کلام مرحوم علامه مذکور است نزد این
آثار در کلام احد از علمای ماقبل از علامه بلی صاحب کتاب عمدة الطالب آن را نقل نموده از واقدی قال
قال الواقدی ولد علی بن الحسین سنة ثلث وثلثین فیکون عمره یوم الطف ثمانیا وعشرین سنة انتهی
کلام مخفی نماند بنا بر ظاهر آنچه در کلام مرحوم علامه ذکر شده ولادت با سعادت جناب امام زین العابدین
قبل از شهادت امیر المؤمنین ع بوده هفت سال واما بنا بر فرموده جناب ثقة الاسلام وسایر اعاظم مذکوره
ولادت آن حضرت قبل از شهادت آن جناب بوده بدو سال نظر باینکه شهادت آن امام عالی مقام علیه
الله تعالی قاتله بانواع العذاب در سال چهل از هجرت بوده قال ثقة الاسلام ولد امیر المؤمنین ع بعد
الفیل بثلثین سنة وقتل ع فی شهر رمضان لتسع بقین منه لیلة الاحد سنة اربعین من الهجرة قال شیخنا
المفید فی ارشاده کان مولد علی بن الحسین علیهما السلام بالمدینة سنة ثمان وثلثین من الهجرة فبقی مع جده
امیر المؤمنین ع سنتین بنا بر آنچه مذکور شد در کلام شیخ شهید در دروس مدت عمر آن بزرگوار در وقت
شهادت جناب امیر المؤمنین بیست و دو سال و چهل و پنج روز بوده **سؤال** بعضی میگویند جناب حضرت
امام محمد باقر ع در وقت شهادت جناب سید الشهداء ع در کربلای معلی بوده جمیع طالبین هستند که

حقیقت حال را مطلع شده باشند **جواب** بلی مقتضای اینچه علما ذکر فرموده اند در بیان تاریخ ولادت شهادت
استمال آن مقتدای اخیار این است که عمر شریف آن جناب یعنی امام محمد باقر ع در آنوقت یعنی در وقت
شهادت جناب سید الشهداء علیه آلاف التحیة والثناء سه سال و کسری بوده قال ثقة الاسلام ولد ابو جعفر ع
سنه سبع وخمسین وقبض ع سنه اربع عشر ومائة وله سبع وخمسون سنه وقال شیخنا المفید فی المقنعة محمد
علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام باقر علم الدین وامام المتقین کنیته ابو جعفر ولد بالمدینة
سنه سبع وخمسین من الهجرة وقبض بالمدینة سنه اربع عشر ومائة وکان سنه یومئذ سبع وخمسین سنة
وفی الارشاد ولادته بالمدینة سنه سبع وخمسین من الهجرة وقبض بها سنة اربع عشر ومائة وسنه یومئذ
سبع وخمسون سنه وقال فی التهذیب محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع باقر علم الدین کنیته ولد
بالمدینة سنه سبع وخمسین من الهجرة وقبض بالمدینة سنه اربع عشر ومائة وکان سنه یومئذ سبعا وخمسین
سنة وفی کتاب اعلام الوری ولادته بالمدینة سنه سبع وخمسین من الهجرة یوم الجمعه غرة رجب وقیل الثالث
الی ان قال فعاش من صفر وقبض ع سنة اربع عشرة ومائة من ذی الحجة وقیل فی شهر ربیع الاول وقد تم عمره
سبعا وخمسین سنه الی ان قال فعاش مع جده الحسین ع اربع سنین ومع ابیه تسعا وثلثین سنه انتهی ولا
یخفی ان مقتضی ما ذکره اولا من کون تولده غرة رجب ومقتضی کلامه ان مختاره ان بقائه ع مع جده الحسین
ثلث سنین وسبعة اشهر وعشرة ایام لا اربع سنین کما لا یخفی اذ کون شهادة مولانا الحسین ع فی عاشر محرم
مما لا ریب فیه وهو مصرح بذلک ایضا قال وقتل صلوات الله وسلامه علیه یوم عاشورا یوم السبت
وقیل یوم الاثنین وقیل یوم الجمعة سنة احدی وستین من الهجرة وفی کشف الغمة اما ولادته ای ولادة
مولانا الباقر ع فبالمدینة فی ثالث صفر سنه سبع وخمسین من الهجرة قبل قتل جده الحسین ع بثلث سنین وفی
المنتهی محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام باقر علم الاولین والآخرین کنیته ابو جعفر ولد بالمدینة سنة سبع
وخمسین من الهجرة وقبض بالمدینة سنة اربع عشر ومائة وکان سنه یومئذ سبعا وخمسین سنة وفی التحریر
محمد بن علی علیهما السلام باقر علم الاولین والآخرین کنیته ابو جعفر ولد بالمدینة سنة سبع وخمسین من
الهجرة وقبض سنة اربع عشر ومائة وفی الدروس الامام ابو جعفر محمد بن علی الباقر ع لعلم الدین ولد بالمدینة
یوم الاثنین ثالث صفر سنه سبع وخمسین وقبض بها یوم الاثنین سابع ذی الحجة سنه اربع عشر ومائة
اذا علم ذلک نقول ان شهادة سیدنا سید الشهداء فی احدی وستین من الهجرة فی عاشر محرم فعلی هذا یکون
ولادة مولانا الامام محمد الباقر ع قبل شهادته ع قریبا من اربع سنین علی ما فی کشف الغمة والدروس وثلث سنین
وکسرا علی ما فی غیره واما کونه شهید الشهادة فی کربلا علی مشرفها آلاف الثناء فهو وان کان الاظهر لکن

لم یحضر فی ان مصرح بذلک عند العلامة التقی المجلسی قال فی جلاء العیون وحضرت امام محمد باقر در آن
صحرا حاضر بوده و چهار ساله بوده و قال فی تذکرة الائمه ولادت با سعادت آن حضرت یعنی امام محمد باقر ع
در روز جمعه یا سه شنبه پنجم ماه مبارک رجب و بعضی در روز دوشنبه سیم ماه صفر گفته سال پنجاه
و هفتم هجرت در مدینه مشرفه واقع شد و قبل از آن فرموده اند حضرت سید العابدین بیست و دو
ساله بوده در کربلا و حضرت امام محمد باقر ع پنجساله بوده در کربلای معلی حاضر بوده انتهی مخفی نماند
که مرحوم مسطور در همین کتاب ذکر فرموده که ولادت آن حضرت در پنجم ماه رجب سال پنجاه و هفت
بوده و شهادت جناب سید الشهداء چنانچه آن مرحوم در همین کتاب و غیره ذکر فرموده اند در سال
شصت و یکم از هجرت بوده بنابر این آن حضرت در آنوقت سه سال و شش ماه و پنج روز بوده نه پنجسال
بلی نظر بآنچه از بعضی نقل فرموده قریب بچهار سال میشود و علی التقدیرین پنج سال صحیح نیست
سؤال مراد از علی بن الحسین که در زیارت عاشورا مذکور است که فرموده السلام علی الحسین و
علی علی بن الحسین جناب امام المتقین امام زین العابدین است یا برادر بزرگوار آنحضرت واست **جواب**
ظاهر این است که مراد برادر بزرگوار آنجناب بوده باشد که تعبیر از آن در این اوقات بعلی اکبر میشود
که در رکاب سعادت مآب والد بزرگوار خود بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید ملخص کلام در این مقام آنست
که گفته شود که در این مقام دو احتمال است اول آنست که مراد از علی بن الحسین در این مقام جناب امام زین
العابدین بوده باشد و برادر بزرگوار ایشان که بدرجه رفیعه شهادت فایز شده مندرج در تحت
اصحاب الحسین بوده باشد و احتمال ثانی آنست که مراد از علی بن الحسین برادر در این مقام آنحضرت
باشد و مراد از اصحاب الحسین من عدای آن جناب بوده باشد و کلام مطلقا شامل حضرت امام زین
العابدین ع نبوده باشد مؤید احتمال اول عدم افراد ذکر اخوان جناب سید الشهداء است و همچنین
اولاد جناب حضرت امام حسن ع چنانچه این بزرگواران مندرج میباشند تحت اصحاب الحسین جناب
علی اکبر نیز کذلک لکن ظاهر احتمال ثانی است مقصود از سلام علیهم در این مقام کسانی هستند که
در آنوقت بدرجه رفیعه شهادت فایز گشتند پس کلام شامل جناب حضرت امام زین العابدین ع
نخواهد بود و افراد ذکر آن بزرگوار از سایرین محتمل است بجهة او تبرای ایشان است بجناب سید الشهداء علیه آلاف
التحیة والثناء پس هر که زیارت کند در حین تلاوت این کلام قصد نماید برادر بزرگوار جناب امام زین
العابدین را که در السنه مشهور بعلی اکبر است و هم قصد نماید از اصحاب حسین سایر شهدا را که در رکاب
سعادت مآب جناب سید الشهداء بدرجه رفیعه شهادت فایز شدند ظاهر این است که آنچه مذکور

شد محل تامل نبوده باشد چنانچه محل تامل نیست که علی بن الحسین اطلاق بر هر دو آن بزرگوار
میشود اعنی جناب امام زین العابدین و برادر شهید ایشان کلامیکه در این مقام هست این است که کدام
یک از این دو بزرگوار اکبر سنا بوده اند و این مطلب محل خلاف ما بین علما است جماعتی از اعاظم علما تصریح
فرموده اند براینکه جناب امام زین العابدین ع بزرگتر بوده منهم شیخنا المفید قال فی الارشاد کان
للحسین ع ستة اولاد علی بن الحسین الاکبر کنیته ابو محمد وامه شاه زنان بنت کسری بن یزدجرد وعلی بن
الحسین الاصغر قتل مع ابیه بالطف الی ان قال وعبد الله بن الحسین قتل مع ابیه صغیرا وجائه سهم وهو
فی حجر ابیه فذبحه ومنهم شیخنا الطبرسی قال فی اعلام الوری کان له ع ستة اولاد علی بن الحسین
الاکبر زین العابدین امه شاه زنان بنت کسری بن یزدجرد بن شهریار وعلی الاصغر قتل مع ابیه امه لیلی
بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود والناس یغلطون انه علی الاکبر ومنهم علامة المجلسی قال فی جلاء العیون
و چون حضرت عباس شهید شد و کسی از اهل بیت رسالت غیر از اولاد کرام آنحضرت نماند علی اصغر که بعلی
اکبر مشهور است بمیدان برود بزرگوار آمد و آهنگ میدان کرد و آن خورشید فلک امامت در آنوقت در
هیجده سال از عمر شریفش گذشته بود انتهی و رسابق تحقیق شد که از عمر شریف جناب امام زین العابدین ع
در آنوقت بیست و دو سال و کسری گذشته بود انتهی پس جناب امام زین العابدین ع از برادر بزرگوار
خود که بدرجه رفیعه شهادت فایز شده در آنروز بزرگتر بوده و جماعتی دیگر از علما برخلاف آن تصریح
فرموده اند یعنی حکم فرموده اند براینکه علی اکبر یکه همان بدرجه رفیعه شهادت فایز شد مسن تر و بزرگتر
بوده از جناب امام زین العابدین منهم ابن ادریس مع المبالغة والاصرار قال فی السرائر بعد ان حکی
من شیخنا المفید ان المقتول بالطف هو علی الاصغر وان علی الاکبر هو زین العابدین ما هذا لفظه قال
محمد بن ادریس رحمه الله والاولی الرجوع الی اهل هذه الصناعة وهم النسابون واصحاب السیر والاخبار
والتواریخ مثل الزبیر بن بکار فی کتاب انساب قریش وابی الفرج الاصفهانی فی مقاتل الطالبیین و
البلاذری والمزنی صاحب کتاب اخبار الخلفاء والعمری النسابة حقق ذلک فی کتاب المجدی فانه قال وزعم
من لا بصیرة له ان علیا الاصغر المقتول بالطف وهذا خطاء الی ان قال وای عصامة تحفظه والی متی
یدخل علی مذهبنا اذا کان المقتول علیا الاکبر وکان علی الاصغر الامام المعصوم بعد ابیه الحسین ع
فانه کان لزین العابدین یوم الطف ثلث وعشرون سنة ومحمد بن علی الباقر ع حی له ثلث سنین ومنهم صاحب
کتاب کشف الغمة التاسع فی اولاده علیه وعلیهم السلام قال کمال الدین ره قال له کان له ع من الاولاد ذکور
واناث عشرة ستة ذکور واربع اناث فالذکور علی الاکبر وعلی الاوسط وهو سیدنا العابدین ع وسیأتی ذکره

فی بابه وعلی الاصغر ومحمد وعبد الله وجعفر اما علی الاکبر فانه لزین العابدین ع فانه قاتل بین یدی ابیه حتی
قتل شهیدا الی ان قال وقال الحافظ عبد العزیز ولد الحسین بن علی علیهما السلام ستة اربعة ذکور وابنتان علی
الاکبر قتل مع ابیه وعلی الاصغر وجعفر وعبد الله وسکینة وفاطمة ونسل الحسین من علی الاصغر هذا فی
ثم قال قلت قد اخل الحافظ بذکر علی زین العابدین ع حیث قال علی الاصغر وعلی الاکبر والائمة حیث قال
ونسل الحسین من علی الاصغر سقط فی هذه الروایة علی الاصغر والصحیح ان العلیین من اولاده ثلثة
کما ذکره کمال الدین وزین العابدین ع هو الاوسط ومنهم شیخنا المفید الشهید قال فی الدروس عند ذکره
زیارة مولانا الحسین ع واذا زاره فلیزر ولده علی بن الحسین وهو الاکبر علی الاصح انتهی وهو مطابق
لما وجدته فی تاریخ ابن الجوزی الحنبلی قال ذکر اولاد الحسین ع علی الاکبر قتل مع ابیه یوم کربلا ولا بقیة له
الی ان قال وعلی الاصغر وهو زین العابدین والنسل له ولم یتبین لی ماخذ القولین حتی یرجح احدهما علی
الآخر فی البین مخفی نماند بنابر قول ثانی که مقتول علی اکبر است قول باینکه علی اکبر شهید سن او هیجده
ساله بوده صحیح نخواهد بود نظر بآنچه مشخص شد که سن شریف جناب امام زین العابدین در آنوقت بیست
و دو سال بوده پس باید سن علی مقتول علاوه بر بیست و دو بوده باشد بیست و پنج چنانچه مرحوم علامه
مجلسی در جلاء العیون حکایت فرموده یا کمتر یا زیادتر **سؤال** سن شریف جناب سید الشهداء علیه آلاف
التحیة والثناء در وقت شهادت چه حد بوده **جواب** تتبع ابدا از علمای شیعه کسی خلاف کرده باشد
در زمان شهادت آنحضرت و آنچه از کلمات علمای شیعه بنظر رسیده آنست که زمان شهادت آنحضرت در
سنه شصت و یک هجری بوده بلی اختلاف ما بین علما است در زمان ولادت ایشان ثقة الاسلام تصریح
فرموده که ولادت سعادت مآب آنحضرت در سال سیم از هجرت بوده قال فی الکافی ولد ع فی سنه ثلث
وقبض فی شهر المحرم من سنه احدی وستین من الهجرة وله سبع وخمسون سنه واشهر و موافقت فرموده اند
با ایشان شیخ مفید در مقنعه وشیخ طوسی در تهذیب قال فی المقنعة ولد بالمدینة آخر شهر ربیع الاول
سنه ثلث من الهجرة وقبض ع قتیلا بالطف بکربلا من ارض العراق یوم الاثنین العاشر من المحرم قبل زوال الشمس
سنه احدی وستین من الهجرة وله یومئذ ثمان وخمسون سنة وفی التهذیب ولد ع آخر شهر ربیع الاول ثلث من
الهجرة وقبض ع قتیلا بکربلا من ارض العراق یوم الاثنین وقیل یوم الجمعة وقیل یوم السبت العاشر من المحرم
قبل الزوال سنه احدی وستین من الهجرة وله یومئذ ثمان وخمسون سنة وقال شیخنا المفید فی الارشاد ولد
بالمدینة لخمس لیال خلون من شعبان سنه اربع من الهجرة وجاءت به امه فاطمة علیها السلام الی جده رسول
الله ص فاستبشر به وسماه حسینا وعق عنه کبشا وقال فی اعلام الوری ولد ع بالمدینة یوم الثلثاء وقیل

یوم الخمیس لثلث خلون من شعبان وقیل لخمس خلون منه سنه اربع من الهجرة النبویة ولم یکن بینه وبین اخیه الحسن الا الحمل والحمل ستة اشهر وجاءت به فاطمة امه علیها السلام الی رسول الله صلی الله علیه وآله فسماه حسینا وعق عنه کبشا وعاش سبعا وخمسین سنة وخمسة اشهر کان مع رسول الله ست سنین ومع امیر المؤمنین سبعا وثلثین سنة ومع اخیه الحسن سبعا واربعین سنة وکانت مدة خلافته عشر سنین واشهرا وقتل صلوات الله علیه یوم عاشورا یوم السبت وقیل یوم الاثنین وقیل یوم الجمعة سنه احدی وستین من الهجرة وفی کشف الغمه ولد بالمدینة لخمس خلون من شعبان سنه اربع من الهجرة وفی المنتهی ولد بالمدینة اخر شهر ربیع الاول سنه ثلث من الهجرة وقبض بکربلا من ارض العراق قتیلا یوم الاثنین وقیل یوم الجمعة وقیل یوم السبت العاشر من المحرم قبل الزوال سنه احدی وستین من الهجرة ولد یوم الثلثاء وحسبوه سته وفی الدروس ولد بالمدینة اخر شهر ربیع الاول سنه ثلث من الهجرة وقیل یوم الخمیس ثالث عشر شهر رمضان الی ان قال وقتل بکربلا یوم السبت عاشورا سنه احدی وستین من ثمان وخمسین سنه هذه عبارات الاعاظم المذکوره والاختلاف فیها من وجوه الاول ان المعتبر فی کلام ثقة الاسلام وشیخنا المفید فی المقنعة وشیخ الطایفه فی التهذیب والعلامه فی المنتهی والتحریر وشیخنا الشهید فی الدروس ان ولادته فی سنة ثلث من الهجرة المذکور فی عبارة الارشاد واعلام الوری وکشف الغمه الحاقی سنة اربع من الهجرة ولعله الانسب بولادة سیدتنا وجدتنا سیدة نساء العالمین بحسب الحال وذلک ان المصرح به فی کلام ثقة الاسلام فی الاصول ان ولادة سیدتنا الزهرا علیها الاف التحیة والثناء بعد مبعث رسول الله بخمس سنین معروف این است که جناب فخر عالمین جناب رسول خدا بعد از بعثت سیزده سال در مکه تشریف داشتند بعد از مکه مهاجرت وفرمود اند بمدینه پس زمان مهاجرت جناب رسول خدا جناب سیدة نساء هفت ساله بوده اند پس در سال سیم از هجرت عمر شریف سیدة نساء ده سال بوده مخفی است ولادت با سعادت مادر حضرت امام حسن قبل از ولادت جناب سید الشهداء بوده پس مابین ولادت جناب حضرت امام حسن در نه سالگی جناب سیدة نساء بوده باشد بخلاف انکه هرگاه تولد جناب سید الشهداء در چهارم از هجرت بوده باشد دوم آنست که مصرح به در کلام ثقة الاسلام آنست که مدت عمر شریف جناب سید الشهداء پنجاه و هفت سال وچند ماه بوده ومصرح به در کلام شیخ مفید وشیخ طوسی وغیرهما آنست که مدت عمر آنسرور پنجاه وهشت بوده مقرون بحق کلام ثقة الاسلام است نظر باینکه در کلام شیخ مفید وشیخ طوسی مذکور است که تولد جناب سید الشهداء در آخر شهر ربیع الاول بوده در سال سیم هجرت ومعروف این است که شهادت آنجناب در سال شصت ویک بوده در روز عاشورا محرم بنابراین سن شریف آن حضرت در آنوقت پنجاه وهفت سال ونه ماه وده روز مقرون خواهد بود نه هشت سال این بنابراینکه تولد آن حضرت در آخر ربیع الاخر بوده باشد حیاته

درمقنعه

درمقنعه وارشاد وتهذیب ومنتهی وتحریر است واما هرگاه در سیم ماه شعبان بوده پنجاه وهفت بوده باشد پس مدت عمر شریف آنحضرت پنجاه وهفت وپنجاه وکسری میشود نه پنجاه وهشت بنابراین است که تولد شریف ایشان در سال سیم از هجرت بوده باشد واما هرگاه در سال چهارم بوده باشد مدت عمر شریف ایشان پنجاه وشش سال ونه ماه وکسری یا پنجاه وشش ماه وکسری بوده میشود **سؤال** ذبیحه خانه اقوام ودوستان که محرم شرعی نیستند آمد وشد دارد وآن زنها هم از ذبید شرم نمیکنند ورو نمیگیرند وذبید نظر شهوت با ایشان نمیکند **جواب** نظر بآیه شریفه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم تشکیکی نیست که اجتناب از این امور اقرب بسبیل نجات واوفق بطریق سداد است **سؤال** اصل نوشتن کی ارباب ظلمه مباح است یا حرام وهرگاه احدی مرتکب شغل ظلمه باشد منظور نظرش خیرخواهی مردم ورفع بار دوشی فقرا وضعفا باشد ورفع اجحاف ظلمه باشد وگوید نگیره مواجبی از باب مالیات بگیرد **جواب** اصل نوشتن کی واعانت ظلمه تشکیکی در حرمت آن نیست وعامل آن اثم ومستحق عقاب خواهد بود بلی هرگاه کسی چنین نفسی داشته باشد که مقصود او از معاشرت ظلمه باشد مگر رفع تعدی از فقرا وضعفا واعانت ارباب مسکنت وعنا این فی عیبا است لکن تحقق این ببسیار مشکلست **سؤال** هرگاه ذبید غربت را اختیار کرده باشد بجهة تحصیل علم بجهة انکه در وطن خود تحصیل ممکن نشود آیا در چنین صورت اطاعت والدین واجبست وذبید هرگاه او را تکلیف در رفتن بوطن بکنند یا بجهة اطاعت اثم خواهد بود **جواب** در صورتیکه مظنه ترقی در آن باشد ودر بلد خود تحصیل علوم دینیه ممکن نبوده باشد اطاعت والدین در چنین صورت لازم نیست لکن اگر ممکن باشد سعی واهتمام نموده والدین را راضی نموده با رضای آنها مشغول شود بهتر خواهد بود والله یعلم **متفرقات** برادران دینی واخلاء ایمانی از علما وسادات واکابر ورعایا از اهل قصبه نائین وغیرهم اعانهم الله تعالی لما یحبه ویرضاه مخفی ومستور نماناد که در روایت شده در حدیث صحیحی از احمد بن محمد بن ابی نصر که از اعاظم علما ومحدثین شیعه است که فرموده اند قال رجل من اصحابنا للصادق قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم فقال انهم اعداؤنا فمن مال الیهم فهو منهم ویحشر معهم وسیکون اقوام یدعون حبنا ویمیلون الیهم ویتشبهون بهم ویلقبون انفسهم بلقبهم ویاولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فهو منهم ویحشر معهم ولیس منا وانا منهم براء ومن انکرهم ورد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله حاصل معنی از روی اشکال آن حدیث بل علیش وسر عوام مذاق قاطبه مریدین اهل تصوف آنست که کسی از شیعیان ائمه انام علیهم الاف التحیة والثناء عرض کرد خدمت کاشف حقایق ودقایق امام جعفر صادق که ظاهر شده اند در این زمان طایفه میگویند بآن طایفه صوفی میباشند چه میفرمائید درباره این طایفه جناب حضرت در جواب فرمودند این طایفه دشمن

ما میباشند پس هر کس که مایل شود باین طایفه آنکس از جمله ایشان میباشد که دشمن ما خواهد بود و در روز
قیامت محشور باین طایفه خواهد بود نزدیک است قومی خواهند آمد که ادعا مینمایند که از شیعیان و دوستداران
ما خواهند بود میل خواهند نمود باین طایفه و خود شانرا شبیه این طایفه خواهند نمود و خودرا ملقب
ایشان خواهند نمود و در مقام تصحیح و تاویل اقوال آنها خواهند برآمد پس بیدار شوید هر کس میل باین طایفه
کند از شیعیان ما محسوب نخواهد بود و همه ما از چنین اشخاص بری و بیزار میباشیم و همچنین نقل شده
از این بزرگوار که احمد بن محمد بن ابی نصر بوده باشد و محمد بن اسمعیل بن بزیع که هر دو از اکابر و اعاظم محدثین
شیعه میباشند که این دو بزرگوار روایت نموده اند از مبین الاسرار و الخفا جناب حضرت امام رضا که آن
حضرت فرموده اند من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکرهم بلسانه او بقلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار
بین یدی رسول الله حاصل معنی اینکه صادر از مکمن اسرار ربانی و منبع فیوضات سبحانی آنست که هرگاه
طایفه خاسره صوفیه مذکور شود نزد کسی و آنکس بزبان یا بقلبش انکار آنها نکند از شیعیان ما نخواهد بود
و اگر انکار این طایفه کند مثل این است که جهاد کرده باشد با کفار در رکاب سعادت مآب جناب رسول خدا
و ایضا محمد بن الحسین بن ابی الخطاب که از معتمدین شیعه است و بخدمت جناب فخر الاعاظم و الاماجد جناب
حضرت امام محمد تقی و امام علی النقی و امام حسن عسکری مشرف شده این بزرگوار روایت نموده که در خدمت جناب
امام علی النقی مشرف بودیم در مدینه منوره که در مسجد رسول خدا که جماعتی از صوفیه داخل در آن مسجد شدند
و نشستند در گوشه مسجد بطریق استداره و مشغول بذکر شدند جناب حضرت امام علی نقی خطاب فرمودند
باصحاب خود لا تلتفتوا الی هولاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و مخربوا قواعد الدین الی ان قال اورادهم الرقص
والتصدیه و اذکارهم الترنم و التغنیه و لا یتبعهم الا السفهاء و لا یعتقدهم الا الحمقی من ذهب الی زیارة احد منهم
حیا او میتا فکانما ذهب الی الشیطان و عبادة الاوثان و من اعان واحدا منهم فکانما اعان یزید و معویه
و ابا سفیان فقال رجل من اصحابه و ان کان معترفا بحقوقکم قال فنظر الیه شبه المغضب و قال دع ذا عنک
من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا اما تدری انهم اخس الطوایف و الصوفیه کلهم من مخالفینا و طریقتهم
مغایرة لطریقتنا و ان هم الا نصاری و مجوس هذه الامة اولئک الذین یجهدون فی اطفاء نور الله و الله متم
نوره و لو کره الکافرون حاصل معنی این کلمات حق انجام صادر از مخزن طیبه امام علیه الصلوة و السلام آنست
که ارشاد فرمودند حضرت امام علی نقی بجماعت از صوفیه که نشسته بودند بطریق استداره و مشغول بذکر
شده بودند فرمودند باصحاب کرام خود که خدمت ایشان مشرف بودند که التفات نکنید بسوی این جماعت که شغل
و عادت شان این است که بقبل کان خدا را فریب میدهند یعنی اعتنا باین طایفه نکنید بسبب اینکه این طایفه حیله

شیطان

شیطان و خراب کننده دین خداوند رحمن میباشند و ورد آنها رقص و دست بهم زدن است و ذکر آنها
خواندن و غنا کردن است و متابعت این طایفه نمیکنند مگر سفیه و بی عقل و باعتقاد با آنها ندارند
مگر کسانی که احمقند پس هرگاه کسی بقصد فاتحه خواندن نزد قبور اموات آنها حاضر شود یا بقصد زیارت
احیای آنها مثل این است که بزیارت شیطان و بقصد بت پرستیدن رفته باشد و کسی که اعانت کند
یک نفر از این طایفه را نعوذ بالله سبحانه مثل این است که اعانت یزید و اعانت معویه و اعانت ابی سفیان
کرده باشد بعد از آنکه اصحاب آن حضرت آنکلام حقیقت انتظام را از آن سید عالی مقام استماع نمودند
بعضی از آنها عرض کردند که مذمت این طایفه باین حد است اگرچه اعتقاد بامامت ائمه اثنا عشر داشته باشند
حضرت متغیر شدند پس نظر کردند بسوی او مثل کسی که نظر کند بکسی در حالت غضب و فرمودند
آنکلام را ترک کن کسی که از شیعیان ماست اختیار نمیکند طریقه را که باعث عاق ما گردد آیا نمیدانی
که طایفه صوفیه پست ترین طوایف است جمیع فرق صوفیه مخالفند با ما و طریقه آنها مغایر با طریقه
ماست و طایفه صوفیه نصاری و مجوس امت جناب رسول خدا میباشند این گروهی هستند که جد و جهد
سعی میکنند در اینکه نور خداوند جلیل را خاموش کنند لکن اشتباه کرده اند خلاق عالم جل
شانه نور خود را بدرجه کمال خواهد رسانید ای برادر دینی من هرگاه کسی اعتقاد بامامت ائمه علیهم التحیة
و الثنا داشته باشد و مطلع شود بر صدور چنین مذمتی از آن انوار مستوره الهیه جلت عظمته
در حق این فرقه خبیثه خاسره ضاله مضله و مع ذلک چگونه ممکن است قلوبیکه آغشته بمحبت آن انوار
مطهره بوده باشد بعد از اطلاع بر این مرحله آن قلوب خالی باشد از بغض و عداوت این طایفه
و بعد از التفات بدلالة نص صحیح بر اینکه ترک انکار این فرقه خبیثه در حین ذکر آنها موجب خروج
از شیعه بودن چگونه راضی میتوان شد بر دوستی و مجالست و موادات با آنها و بعد از علم بر اینکه
انکار این فرقه بمنزله شهادت در رکاب سعادت مآب سرور انبیا علیه الاف التحیة و الثنا خواهد بود
چگونه میتوان خود را محروم ساخت از این شرافت کبری نمود و بعد از معرفت امام عاشر علیه صلوات الله العلیم
القادر فرموده این اشخاص خلفاء شیاطین میباشند چگونه میشود که اعتقاد بامامت آنحضرت و ابرار
داشته باشد القاء نظر بآنها کند چه جای که اعتنا باین طایفه نماید و بعد از اطلاع بر اینکه جناب
الاکبر فرموده کسی که مشی نماید بقصد زیارت احدی از ایشان مرده ایشان بوده باشد یا زنده مثل کسی
است که مشی نماید بجهة زیارت شیطان و عبادت اوثان چگونه میتواند تعقل و توقع نمود معابر ایشان
و بایجاد ایشان نماید چه جای آنکه فضلیت هم رساند اما حاجی حسن که امروز در دو تابعی میباشد الخ

حال این مرد مشخص این خادم شریعت مطهره شده در اوقاتیکه در زواره بود و در این اوقات کرده تا این
با ملاحظه احوال مریدین او آنست که این مرد ضال و مضل مبتلا کان خدا است و ترک تقویة او و بطریق استرشاد با
بعنوان احترام مومی الیه مخالف شریعت مطهره و موجب مؤاخذه در روز قیامت است بر عامه خلایق اجتناب از آن
لازم است **سؤال** اینکه مشهور است در السنه در زیارت حضرت فاطمه در قم من زار فاطمة بقم وجبت له
الجنة این حدیث است یا خبر اگر حدیث باشد التماس آنست بیان حال حدیث را نموده که صحیح است یا خبر
جواب عین این لفظ حال در نظرم نیست که دیده باشم لکن شیخ صدوق در کتاب عیون بسند صحیح ذکر فرموده
حدیثی را که قریب باین مضمون است قال ابی و محمد بن موسی المتوکل رضی الله عنهما قالا حدثنا علی بن ابراهیم
عن ابیه عن سعد بن سعد قال سالت ابا الحسن الرضا عن زیارت فاطمة بنت موسی بن جعفر علیهما السلام
فقال من زارها فله الجنة سند حدیث از قراری که ذکر شد صحیح است راوی که سعد بن سعد باشد علامه نجاشی
و شیخ طوسی و علامه و غیرهم تصریح بوثاقت او فرموده اند او عرض نموده خدمت جناب حضرت امام
رضا از ثواب زیارت حضرت فاطمه در قم فرموده اند هر کس زیارت کند فاطمه را از برای او است
بهشت و آنچه مشهور است در السنه است راجع باین میشود و هو العالم بحقایق احکامه

شخص شود که عین ناحش دارد و مع ذلک یا مستاجر قرار کرده عین را داشته باشند ادعای غبن خود را نشوانند نمود یا نه **جواب** در صورتیکه در حین عقد
اجاره ملاک بر اینکه عقد جاری شده گنجایش داشته باشد و مغبون عارف و عالم بحقیقت نبوده باشد و سایر الفاظ هم ناحش بوده باشد [illegible]
که مغبون ادعای غبن بشود نمود **سؤال** هرگاه شخصی [illegible] ملک [illegible] و شخص مجهول [illegible] اجاره [illegible] پنج سال [illegible]
پنج سال [illegible] بشوانند بادان مستاجر مذکور [illegible] اجاره [illegible] مجتهد [illegible]
از [illegible] و [illegible] سال [illegible] مجتهد [illegible] در میان [illegible] یا بعد از [illegible]
[illegible] اجاره داده است [illegible]
[illegible] اجارات مستاجرین ثانی [illegible] که باید [illegible] **جواب** [illegible] معلوم [illegible]
و در صورت معلوم بودن متولی شخص است که [illegible] خواه [illegible] بوده باشد [illegible]
بجهولیت متولی شخص [illegible] جامع شرایط فتوی است [illegible] مجتهد جامع الشرایط است [illegible] در صورتیکه شخص [illegible] مجتهد نبوده باشد یا
[illegible] از مجتهد اجازه او [illegible] اجاره [illegible] مجتهد بوده باشد [illegible] مجتهد است یا مجتهد [illegible]
مجتهد است [illegible] سؤال از [illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] انقضای [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] مستاجر [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] موقوف بوده باشد [illegible] نبوده باشد [illegible] مستاجر [illegible]
مفروض [illegible] واجبات [illegible] **سؤال** زید [illegible]
[illegible] وقت معین [illegible] است [illegible]
معلوم نیست [illegible] **جواب** در چنین صورت [illegible]
[illegible] شود [illegible] اگر شخص [illegible] شود
[illegible] بحاکم شرع

[illegible]



طلاق نامه زبیده خاتون

در میان [illegible]

[illegible] ۱۲۶۳

